



اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

آفتاب در مصاف – علل و ابعاد حادثه عاشورا

(در بیانات امام خامنه ای)

نام کتاب: آفتاب در مصاف – علل و ابعاد حادثه عاشورا

(در بیانات امام خامنه ای)

موضوع: علل و ابعاد حادثه عاشورا

زبان: فارسی

آفتاب در مصاف: علل و ابعاد حادثه ی عاشورا برگرفته از بیانات حضرت آیت الله العظمی حسینی خامنه ای ، رهبر معظم انقلاب اسلامی

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص:2

آفتاب در مصاف

علل و ابعاد حادثه ی عاشورا

برگرفته از بیانات حضرت آیت الله العظمی سید علی حسینی خامنه ای

رهبر معظم انقلاب اسلامی

مقدمه

دفتر حاضر، شامل مجموعه ی گفتارهای حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (حفظه الله) درباره ی وجود مقدس امام حسین(علیه السلام) و تحلیل وقایع پیش و پس از عاشورای سال 61 هجری است.

عاشورا و مجالس حسینی، از جمله رویدادهای جدایی ناپذیر و تأثیرگذار در زندگی شیعیان است، که این موضوع بارها و به مناسبتهای مختلف، از جمله در مناسبتهای مذهبی و تبلیغی، بر قلم و بیان مقام معظم رهبری (مدظله العالی) جاری گشته است. این مجموعه، تمام مطالب مرتبط را از سال 1357 تا سال 1390 هجری شمسی در خود جای داده است.

این اثر در قالب کتاب مرجع، به گونه ای سامان یافته که بتواند مبنای پژوهش محققان این حوزه قرار گیرد، تا با مراجعه به آن، بتوانند با توجه به دیدگاه های رهبری در این موضوع، تحقیقات خود را گسترش دهند.

با بررسیهای صورت گرفته، به نظر رسید بهترین روش برای تدوین این مجموعه، «تدوین تمام مطالب بر اساس سیر زمانی بیانات» است. برخی از ویژگی های این روش عبارتند از:

_ عدم تقطیع مطالب و در نتیجه، جلوگیری از ابهام در متن؛

ص:7

_ آگاهی از سیر زمانی دیدگاه های رهبری؛

_ جلوگیری از حذف مواردی که ممکن است تکراری به نظر بیایند.

در روند تدوین این کتاب، نکات زیر مورد توجه و دقت بوده است:

1. استخراج بیانات و نوشتارها به دو شیوه ی «مطالعه ی صفحه به صفحه» و «جستجوی لفظی»؛

2. تدوین بر اساس سیر زمانی مطالب ارائه شده در کلام و قلم رهبری؛

3. عنوان گذاری محتوایی عبارات، که نشان دهنده ی شاکله ی اصلی مطالب باشد؛

4. چکیده نویسی تمام مطالب مهم در حاشیه، که این کار در سرعت دسترسی پژوهشگران به محتوا بسیار مؤثر خواهد بود؛

5. استخراج چهارچوب بیانات و نمودار درختی محتوا به شیوه ی نمایه ی معکوس بر مبنای چکیده های تهیه شده از متن بیانات و ارائه در قالب فهرست تفصیلی؛

6. نمایه سازی، که از جمله ی بهترین و مؤثرترین روشهای اطلاع رسانی به مخاطب است، که معمولاً در این گونه آثار مغفول مانده است. در این مجموعه از نمایه های مختلف استفاده شده که در پایان کتاب ارائه شده است.

نشانی هایی که در پاورقی آمده، مستندات قرآنی، روایی و تاریخی است. به بخشی از مستندات تاریخی که جنبه ی تحلیلی دارد، پرداخته نشده است. شیوه ی انتخاب منابع در پاورقی ها نیز بدین صورت بوده که در موضوعات تاریخی، یک منبع شیعی، یک منبع سنی و نیز «بحارالانوار» به عنوان کتاب مرجع در دسترس، به ترتیب تقدم قرنی و زمانی این منابع ذکر گردیده و در موضوعات روایی، به کتاب های معتبر روایی استناد داده شده است.

در ابتدای کتاب، فهرست عناوین به همراه فهرست اجمالی که ارجاع به فهرست تفصیلی است، به منظور توجه دادن مخاطب به ساختار موضوعی اثر درج گردیده و فهرست تفصیلی و سایر فهرستها، در انتهای کتاب آورده شده اند.

فهرست تفصیلی این ثمر مشتمل بر شش بخش کلی با عناوین «کلیات، امام حسین (علیه السلام)، عاشورا، یاران عاشورا، دشمنان عاشورا، زیارات و ادعیه» است.

نکته ی حائز اهمیت در مورد این فهرست، آن است که فصل بندی به دست آمده در تمامی سطوح، مشتمل بر سرشاخهها، زیرشاخهها و نمایه های بالادستی در چند سطح، تماماً از

محتوای بیانات رهبری در موضوع امام حسین (علیه السلام) استخراج گردیده‌اند. توضیح آنکه پس از چکیده‌نگاری تمام محتوای کتاب، نمایه‌های بالادستی چکیده‌ها در چند مرحله به دست آمده و در بالاترین سطح به سرشاخه‌های ششگانه‌ی فوق منتهی شده‌اند.

نکته‌ی دیگر آن است که در روند استخراج چهارچوب بیانات، برخی از چکیده‌ها با نمایه‌های بالا دستی خود ارتباط صریح و بینی داشتند، بنابراین در ذیل نمایه‌ی مربوط درج شدند، ولی برخی از چکیده‌ها دارای ارتباط مفهومی صریح با نمایه‌ی بالادستی خود نبودند، بلکه نسبت به برخی از چکیده‌های بینی، حالت مقدّمی داشتند و یا نتیجه‌ی مفهومی برخی از این چکیده‌ها به حساب می‌آمدند و یا به طور مطلق با نمایه‌ی بالا دستی خود ارتباط غیر صریح (التزامی یا تضمینی) داشتند.

در مواردی که چکیده‌ی مورد نظر مقدّمه‌ی چکیده‌های بعدی باشد _ قبل از آن علامت * * درج شده است؛

اگر چکیده‌ی مورد نظر، نتیجه‌ی چکیده یا چکیده‌های ما قبل باشد، قبل از آن علامت * * * درج شده است؛

و اگر چکیده‌ی مورد نظر با نمایه‌ی بالادستی خود ارتباط غیر صریح دارد (و در عین حال هیچ یک از دو مورد فوق یعنی مقدّمه یا نتیجه هم نباشد) قبل از آن علامت * درج شده است.

برخی نکات تکمیلی در مورد بخشهای شش گانه‌ی فهرست تفصیلی به شرح ذیل است:

مباحث این بخش را میبایست با نگاه مقدماتی و پیش درآمد بر مباحث بخشهای آتی مورد ارزیابی و دقت نظر قرار داد.

در واقع، این بخش مشتمل بر مباحث مقدماتی مربوط به موضوع امام حسین(علیه السلام) است، که عموماً در بیانات رهبری به عنوان مقدمه ی مباحث این موضوع طرح گردیده‌اند. طبیعی است که برخی از مطالب این بخش، ارتباط صریحتری نسبت به سایر مطالب این قسمت با موضوع کتاب دارند.

2. امام حسین(علیه السلام)

مباحث این بخش، مشتمل بر کلیه ی مباحث حسینی غیر از واقعه ی عاشورا است.

ص:9

بنابراین، زیر شاخه‌های مانند درس های حسینی در این بخش با زیرشاخه‌های درسها در ذیل سرشاخه ی عاشورا متفاوت است؛ با این توضیح که در اینجا درسهای حسینی منهای عاشورا مدنظر است. بدیهی است که زندگانی سیدالشهدا(علیه السلام) منهای واقعه ی عاشورا با ملاحظه ی جایگاه والای حضرت و امامت ایشان، سرشار از درسهای فراوان است که در این زیرشاخه سعی شده مباحث مربوط به این مقوله رصد و جمع آوری گردد.

3. عاشورا

این بخش، قسمت عمده ی محتوای کتاب را در بر میگیرد، که به لحاظ محتوایی تمامی مباحث مربوط به قیام سیدالشهدا(علیه السلام) را شامل میشود.

4. یاران عاشورا

در این بخش، مطالب مربوط به برخی از یاران عاشورا که به طور نسبی دارای حجم قابل توجهی بوده، درج شده‌اند. بدیهی است که در خلال بیانات رهبری، نام برخی دیگر از اصحاب نیز برده شده، ولی از آنجا که حجم محتوای مربوط به آنها کم و در عین حال فاقد ارتباط بین با موضوع اثر یا عنوان این بخش (یاران عاشورا) بوده، از درج آنها در این قسمت صرفنظر گردیده است.

5. دشمنان عاشورا

این سرشاخه با سرشاخه ی عاشورا تقابل دارد، چرا که اکثریت قریب به اتفاق مباحث ذیل سرشاخه ی عاشورا، ناظر به جبهه ی حق است. بنابر این، سرشاخه ی دشمنان عاشورا ذیل سرشاخه ی عاشورا نمی گنجد و همین تقابل، موجب جدا شدن بحث دشمنان از بحث عاشورا است.

6. زیارات و ادعیه

برخی از مباحث ذیل این سرشاخه، در ذیل عنوان عاشورا نمیگنجد، لذا از آن جدا شده است. در واقع، در انتخاب بین اینکه بحث زیارات و ادعیه بین سرشاخه‌های دیگر (عاشورا و امام حسین(علیه السلام)) توزیع گردد یا جداگانه به طور منسجم و یکجا آورده شود، چون بحث زیارات و ادعیه، آنقدر خصوصیت و اهمیت دارد که بتوان جداگانه به آن پرداخت، بنابراین به طور مجزاً طرح شده است.

به ثمر رسیدن این تلاش، مرهون زحمات مخلصانه ی جمعی از همکاران مؤسسه ی

فرهنگی حدیث لوح و قلم؛ به ویژه گروه پژوهشگران مشتمل بر حجج‌الاسلام ابراهیم ارجینی، مهدی کریمیان و مهدی نورافکن؛ ویراستاران این نوشتار، آقایان رضا مصطفوی و محمد حسن استادی مقدم؛ و مسئول تدوین و تنظیم، حجج‌الاسلام علی اصغر هاشم پور است، که زیر نظر مدیریت مؤسسه، حجج‌الاسلام محمد مهدی حقانی، این اثر را به سرانجام رساندند. مجال کوتاه سخن را در این مقدمه مغتنم می‌شماریم و از این عزیزان و سایر دوستانی که ما را در گردآوری و تنظیم این مجموعه یاری نموده اند، تشکر و قدردانی مینماییم.

در پایان، از پژوهشگران ارجمند درخواست مینماییم که با بیان نقطه نظرات کارشناسی خویش در مورد این اثر، ما را در تنظیم و تدوین آثار بعدی یاری نمایند.

ص:11

ص:12

فهرست عناوین

تصویر

ص:13

تصویر

ص:14

تصویر

ص:15

تصویر

ص:16

تصویر

ص:17

تصویر

ص:18

تصویر

ص:19

تصویر

ص:20

تصویر

ص:21

تصویر

ص:22

تصویر

ص:23

تصویر

ص:24

تصویر

ص:25

تصویر

ص:26

تصویر

ص:27

تصویر

ص:28

تصویر

ص:29

تصویر

ص:30

تصویر

ص:31

تصویر

ص:32

تصویر

ص:33

تصویر

ص:34

تصویر

ص:35

تصویر

ص:36

تصویر

ص:37

تصویر

ص:38

تصویر

ص:39

تصویر

ص:40

فهرست اجمال_ی

تصویر

ص:41

تصویر

ص:42

تصویر

ص:43

ص:44

متن بیانات

8/8/1357

انقلاب اسلامی؛ فرصتی برای عاشورایی شدن

ما چند سال به حادثه ی عاشورا نگاه کردیم، گفتیم: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً».(1) چقدر ما از دور، حسین بن علی علیه السلام را تماشا کردیم؛ چقدر از دور، دستی بر آتش گرفتیم؛ چقدر آرزو کردیم در خطّ اسلام می بودیم، همّت میکردیم، کمک میکردیم و فداکاری میکردیم. آیا وقت آن نرسیده است که ما همه ی آن آرمان ها و آرزوها را در خود تجربه کنیم، ایمان خود را بیازماییم، موضع درست خود را در این طبقه بندی و گروه بندی پیدا کنیم؟

صحتّ داعیه ی امام حسین علیه السلام

شهید، آن کسی است که سند صحتّ یک مبارزه را با خون خود امضا میکند. ما صحتّ داعیه ی امام حسین علیه السلام را از کجا می فهمیم؟ با شهیدانی که آن روز با خون خود، حقانیت آن دعوت را امضا کردند.

ارزش و افتخار شهادت

شهید عالم، به خاطر علمش، از شهید جاهل بالاتر است؛ اما اصل، شهادت است. عالم، جاهل، زن، مرد، بزرگ، کوچک و حتی کودک هم وقتی برای یک نهضت شهید بشود، افتخار خواهد بود. شما ببینید

ص:1

1- . کامل الزیارات، ص 383؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 228.

در میان شهدای کربلا، میان آن فداکارانی که با عزم و تصمیم به میدان رفتند، با پای خودشان رفتند، شمشیر زدند، میراندند و عاقبت خودشان به شهادت رسیدند؛ آیا با آن طفل کوچک شش ماهه که با پای خودش هم به میدان نرفت،

تفاوتی وجود دارد؟ آیا علی اصغر امام حسین علیهما السلام که با آن وضع فجیع به دست دشمن کشته شد، (1) کمتر از علی اکبر علیه السلام، دشمن را رسوا کرد؟ اینجاست که افتخار شهادت یک شهید، به همه ی کسانی که به او نزدیک هستند، به پدر و مادر او، به فرزندان و برادرانش و بستگان و شهر او و همه ی امت و ملت او سرایت میکند و همه از افتخار او نصیب میبرند.

محرم 1357

انقلاب اسلامی؛ تداوم عاشورا

ای ملت، ای ملت مسلمان، ای نیروهای مسلمان! دشمن شما و دشمنان شما ابترند؛ بیاخر و منقطع الاخرند؛ آنها هستند که قابل تداوم نیستند:

«وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (2)

مثل همان درخت و نهالی هستند که در زمین ریشه یی ندارد، از روی زمین بُریده شده است؛ او را باد و چیزی که کمک میکند، سرپا نگه داشته اند؛ نسیم ملایمی کافی است که او را از بین ببرد. شما ملت مسلمان حاضر شده اید، مبارزه کرده اید؛ مقاومت خود، مبارزه ی خود، آمادگی خود را نشان دادید؛ نشان دادید که دنباله رو پیغمبر صلی الله علیه و آله و دنباله رو حسینیم. ای حسین شهید، ای حسین مظلوم! در امشب تاسوعا؛ آن هم چه تاسوعایی؛ تاسوعای کدام محرم؟ آن محرمی که از شب اول و از روز اول با خون آغاز شده است؛ آن محرمی که در

ص: 2

1- تاریخ الطبری، ج 4، ص 342؛ الإرشاد، ج 2، ص 108؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 46-47.

2- «(همچنین) «کلمهی خبیثه» (و سخن آلوده) را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از روی زمین برکنده شده، و قرار و ثباتی ندارد.» ابراهیم، 26.

آن، همهی مردم آماده اند تا انصار حسین علیه السلام باشند. پریشب میرفتیم طرف دادگستری، این جوانهای پُرشور، این جگرگوشگان ملت ایران، با صدای بلند شعار میدادند؛ چه شعار منقلب کننده یی و چقدر مطابق با واقع. یکی در بین جمعیت فریاد میزد؛ میگفت آیا کسی هست مرا یاری کند؟ استنصار حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا، آن روز جوابی نشنید، (1) آن روز حسین علیه السلام گفت: «هل من ناصر ینصرنی»، اما هیچکس در این آفاق نبود که در آن میدان پاسخ مثبت به حسین علیه السلام بگوید. این حسین بنعلی علیه السلام با آن دیده ی نافذ و واقعبین، سینه ها را میشکافت، فاصله ی زمان را میشکافت؛ این ملت عاشق خود را می بیند، جوان مسلمان علی رغم تمام انگیزه های خلاف و انحرافی که برای او به وجود آورده بودند، علی رغم فرهنگ انحرافی که در مغز او سعی میکردند مسلط کنند؛ می ایستد در مقابل برادرانش، میگوید: آیا کسی هست مرا یاری کند؟ همه همچنان فریاد میزدند: «لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ». امروز این حرکت شما، این اقدام شما، یعنی آمدیم به استنصار حسین بنعلی علیه السلام.

29/8/1357

رنج مؤمنان از حاکمیت دشمن به نام اسلام

در حضور امام چهارم، سجاد آل پیامبر، آن مجاهد و مبارز در زنجیر ظلم - آن کسی که در برابر روی یزید، آبروی دودمان یزید و معاویه را بر خاک ریخت - خطیب دروغگو و پلید بر روی منبر پیامبر، (2) نام پیامبر صلی الله علیه و آله را آورد، اما یزید را جانشین او معرفی کرد. ما در تاریخ این را خوانده بودیم، اما از سنگینی آن رنج و درد که بر سجاد آل پیامبر سایه

ص:3

1- . مقتل الحسين، خوارزمی، ج 2، صص 36-37؛ المنتخب، للطريحي، ج 2 ص 379؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 46.

2- 2. الفتوح، ج 5، ص 132؛ مثير الأحزان، ص 81؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 137.

می افکند، بدرستی خبر نداشتیم؛ تا در زمان خود دیدیم و فهمیدیم.

هدف قیام عاشورا

در میان این نسل بگردید، ببینید از دین چه برای آنان و در ذهن آنان باقی گذاشتند؟ چند نفر از میان مردان ما و زنان ما که سالیانی با مفاهیم فرهنگ رایج دیروزی اسلام آشنا بوده اند، با تجربه ی قیام امام حسین علیه السلام آشنا کنید؟ چند

نفر از مردم نسل گذشته میدانند که او چرا قیام کرد و چرا شهادت را به جان پذیرا شد؟ اگر مردم ما میدانستند چرا قیام کرد و چرا شهادت خود و عزیزانش را تحمل کرد و به جان پذیرفت، باید قیام ملت ما سالها پیش از این انجام میگرفت.

حسین علیه السلام چرا قیام کرد؟ خود حسین علیه السلام این مطلب را میگوید. من دو خطبه ی کوتاه از سخنان حسین بن علی علیه السلام را برای شما بگویم. بگذارید در شب عاشورای حسینی، این محفل بسیار باشکوه و با عظمت را با نام و یاد حسین علیه السلام با برکت کنیم.

حسین بن علی علیه السلام هنگام بیرون آمدن از مدینه و رفتن به سوی مکه، خطاب به برادرش محمدبن حنفیه، یک جمله به عنوان وصیت نوشته است:

«أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ (1)

یعنی ای مردم عالم! ای برادرم محمد! ای مردم شهر مدینه! ای کسانی که در اقطار عالم اسلامی تحت سایه ی ننگین حکومت یزید زندگی میکنید! و ای نسلهای آینده ی تاریخ انسانیت! بدانید هدف قیام من چه بوده است.

حسین علیه السلام میخواهد اجازه ندهد بلندگوهای تبلیغاتی ننگین یزیدبن

ص: 4

1- «من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم و جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امتّ جدّم خارج شدم. در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم.» بحارالأنوار، ج 44، ص 329.

معاویه هدف او را دگرگونه جلوه بدهند. حسین علیه السلام میخواهد حقیقت را به گوش همه برساند و به همه بفهماند.

«أَنْتِي لَمْ أُخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا».

خلاصه ی معنا این است که من به انگیزه های مادی بیرون نیامدم؛ من نیامدم تا مانند یزید مقامی بگیرم؛ من قیام نکردم تا مانند این دنیاطلبان پست، بهره ی مادی بخواهم و خود را برخوردار کنم؛ من به کربلا نمیروم برای اینکه به فکر دنیای مادی خویش باشم. حرکت من، بیرون آمدن من، برای مقصود دیگری است. آن مقصود چیست؟ قیام من، بیرون آمدن من از مدینه و سپس عزیمت من به مکه، برای این است که این فساد را که حکومت یزیدی و اموی به وجود آورده است، نابود کنم. من خود را آماده ی شهادت و فداکاری کرده ام تا با خون و فداکاری خود، بر روی همه ی تدابیر یزیدی خطّ بطلان بکشم. من برای این می آیم تا پایه ی فاسد این رژیم و این حکومت را متزلزل کنم.

در یکی از منازل میان راه، امام علیه السلام خطاب به مردمی که شاید هنوز درست نمیدانستند او برای چه به سوی کربلا میروند، این خطبه ی غرّ را خواند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛(1)

میگوید: ای مردم! ای کسانی که میخواهید بدانید حسین علیه السلام چرا قیام کرد! حسین علیه السلام برای این قیام کرد که فرمان خدا را که از زبان پیغمبر خدا بیان شده است، انجام بدهد. پیغمبر خدا فرموده است: هر کس پادشاه ستمگری را ببیند که میان مردم، حرام خدا را حلال کرده است، محدوده ها و قُرْفَگاه های خدا را شکسته است، پیمانی را که خدا از همه ی انسانها گرفته که با برادران خود و با انسانهای دیگر به نیکی

عمل کنند، گسسته است - یعنی میان مردم با ستمگری و دشمنی عمل میکند - و در مقابل او ساکت می نشیند، اعتراض نمیکنند، قیام نمیکنند، فریاد نمیزند، مشت گره نمیکنند؛ بر خدا واجب و لازم است که او را هم به همان سرنوشتی دچار کند که آن ظالم ستمگر را دچار کرده است و خواهد کرد. او را در آتش قهر و خشم و کین خود در دوزخ و این را در کنار او در درکات جحیم قرار خواهد داد. حسین علیه السلام میگوید من چون این را دیدم، چون یزید را دیدم، دانستم وظیفه دارم مقابل او قیام کنم؛ پس به این قیام و حرکت اقدام کردم.

ای حسین شهید! ای حسین مظلوم! سالها گفتیم و شنیدیم و این خاطره را تکرار کردیم که تو روزی فرزند شش ماهه ات را در آغوش گرفته بودی، آمدی مقابل لشکر دشمن دژخیم ایستادی، قبل از آنی که فرصت بدهند کودکت را ببوسی، گلوی او را با تیر دریدند. (1) سالها گفتیم و شنیدیم در آن لحظات آخر که بر روی خاکهای گرم کربلا به خون تپیده بودی، پسربرادر یازده ساله ات، (2) عبدالله، آمد روی سینه ی تو خم شد، تو را در آغوش گرفت. حرمله از دور شمشیر را بلند کرد تا بر تو فرود بیاورد، این کودک یازده ساله دستش را حائل بدن تو کرد، اما آن دژخیم به این کودک یازده ساله رحم نکرد و دست او را قطع کرد. (3) این کودک، دست قطع شده را به این دست گرفته است، خون از رگهایش میریزد. سالهای زیاد خواندیم و گفتیم و شنیدیم که تو در عاشورا اولین شهیدی که از خاندانت به میدان فرستادی، محبوب ترین فرزندان علی اکبر بود. (4) علی اکبر را گویا به حجله ی عروسی میفرستی! او را به طرف سپاه دشمن، شادمانه فرستادی، اما دشمنان

ص:6

1- . تذکره الخواص، ص 227.

2- . مقتل الحسین، مقررّم، ص 294.

3- . اللهوف، ص 72؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 53-54.

4- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 200؛ الإرشاد، ج 2، ص 106؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 45.

دیگر نگذاشتند جوانت را ببینی؛ بدن او را قطعه قطعه کردند. (1) با یاران میخواندیم، میگفتیم و میشنیدیم؛ تعجب میکردیم؛ مگر میشود انسان اینقدر ددمنش و قسیّ القلب باشد که کودک شیرخواره (2) را بکشد؟!

آموزه ی حسین بن علی علیه السلام؛ نهرا سیدن از مرگ و اسارت

از پیشوای عزیزمان، از سرور و سالار شهیدان و آزادگان، اباعبدالله الحسین علیه السلام بیاموزید. در آن چنان جوی، در آن چنان موقعیت خطیری، برادرش، (3) پسر عمویش، (4) دوستان و نزدیکانش (5) نزد او آمدند و گفتند: ای حسین! به این سفر مرو. یعنی او را از خطرها و از کشته شدن و شهادت ترسانند. آنها گویا خون گرم حسین علیه السلام را بر روی خاکها و زمینهای داغ و سوزان کربلا میدیدند؛ لذا به حسین علیه السلام نصیحت میکردند که مرو. اما حسین علیه السلام در پاسخ میگوید: «خدا میخواهد مرا در راه خود شهید ببیند». (6) آمادگی را برای فداکاری ببینید! جمله ی بعدی از این عظیم تر، پرشکوه تر، پر عظمت تر و خاضع کننده تر است. آنها میگویند: ای حسین عزیز! حالا که شما آماده ی فداکاری هستی، این زنهار، این دختران خردسال، این کودکان معصوم و بی دفاع را با خود مبر. یعنی دشمنان وقتی تو را کشتند، زنهار و حرم تو را اسیر خواهند کرد. حسین علیه السلام در جواب چه میگوید؟

«إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا»؛ (7)

خدا میخواهد زینب علیها السلام را اسیر ببیند.

ص: 7

- 1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 340؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، صص 35-36؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 42-44.
- 2- . الفتوح، ج 5، ص 115؛ الإحتجاج، ج 2، ص 25؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 46.
- 3- . الإرشاد، ج 2، صص 34-35؛ الكامل، ج 4، صص 16-17؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 329.
- 4- . مروج الذهب، ج 3، صص 54-55؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 240؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 364-365.
- 5- . أنساب الأشراف، ج 3، صص 163-164؛ مروج الذهب، ج 3، ص 56؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 245؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 364.
- 6- . اللهوف، ص 40؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 364.
- 7- . همان.

ذکر مصیبت

امشب در کربلای حسین علیه السلام غوغا و هنگامه برپا بود. امشب یاران حسین علیه السلام شبی را برای روز پرمجاهدتی میگذراندند. امشب پیرمردان در کنار جوانان، و جوانان در کنار نوجوانان، و نوجوانان در کنار نوباوگان، زمزمه ی شهادت در گوش هم میخواندند. امشب حبیب بن مظاهر با یزید بن حصین شوخی و مزاح میکرد؛ یکدیگر را بشارت شهادت میدادند. (1) امشب قاسم بن الحسن، نوجوان سیزده یا چهارده ساله (2) - پسر امام حسن مجتبی علیه السلام - پیش عمویش حسین علیه السلام می آید و از او میپرسد: آیا من هم فردا کشته خواهم شد؟ وقتی عمو از او میپرسد: پسر برادرم! کشته شدن در کام تو چگونه است؟ در پاسخ میگوید: شهادت در راه خدا در کام من از عسل شیرین تر است. آن وقت حسین بن علی علیه السلام به او مژده ی شهادت و کشته شدن در راه خدا میدهد. (3) از سوی دیگر، در میان زنان و دخترهای پیغمبر هم غوغاست. (4)

24/3/1358

تلاش امامان علیهم السلام برای تشکیل حکومت اسلامی

یکی از کارها، مشاغل و شئون امام، این است که اگر نظام سیاسی و اجتماعی اسلام بر سر کار است، آن را حفظ کند؛ و اگر نیست، کوشش کند آن را بهوجود آورد. به زندگی ائمه ی ما نگاه کنید؛ امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در شرایطی به حکومت و قدرت رسید که نظام اسلامی بر سر کار بود، مُنتها با نواقصی. امام سعی کرد این نواقص را

ص:8

1- . اختیار معرفه الرجال، ج 1، ص 293؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 93.

2- . مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 31؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 34.

3- . الهدایه الکبری، ص 204.

4- . الفتوح، ج 5، ص 84؛ مقتل الحسین، مقرّم، صص 226-227؛ بحارالأنوار، ج 45، صص 1-3.

برطرف کند، نظام اسلامی را حفظ کند، آن را تجدید حیات بدهد و به شکل زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله - یعنی اسلام خالص و ناب - برگرداند.

امام حسن مجتبی علیه السلام هم در شش ماه خلافت خود، (1) سعی اش همین بود. البته ناکامیها در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام، دلایلی دارد که نیازمند بحثهای تاریخی بسیار مفصّلی است؛ اما بعد از آتش بس با معاویه، در آن ده سالی که امام حسن علیه السلام زنده بود، (2) و امام حسین علیه السلام در مدت ده سالی که در زمان معاویه امامت کرد، (3) تا دویست سال و اندی زندگی ائمه علیهم السلام، تا وفات امام حسن عسکری علیه السلام، یعنی سال 260 هجری قمری، (4) ظاهراً ائمه ی ما سعی شان بر این بود که حکومت اسلامی را بر سر کار بیاورند. همان مبارزاتی که مردم یا گروه های مبارز مردم در دوران رژیم گذشته میکردند؛ همان پنهانکاری ها، همان مبارزات سیاسی، همان آسیب زدن به دشمن، همان تبلیغات حاد سیاسی و فکری و متقابلاً همان ضربت خوردن ها، همان زندان رفتن ها، همان تبعید شدن ها، همان مؤاخذه شدن ها؛ تمام آنچه مردم ایران از نزدیک دیدند، عیناً در زندگی ائمه ی ما منعکس است.

مردم خیال میکردند ائمه ی هدی علیهم السلام مردمان عالم دانشمند معصوم بزرگواری بودند که در گوشه ی خانه نشسته بودند، دشمنها هم حسودی میکردند و نمیگذاشتند اینها درس بگویند، بحث کنند، مسئله بگویند؛ دور خانه ی اینها را محاصره میکردند، گاهی هم اینها را مؤاخذه میکردند، اینها هم یک عذرخواهی میکردند، و همین طور بود تا مسموم میشدند. این، برداشت بسیار غلطی است؛ در حالی که مسئله این نبود.

ص:9

1- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 54؛ إعلام الوری، ج 1، ص 402.

2- . المعجم الكبير، ج 3، ص 25؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 192؛ بحار الأنوار، ج 44 صص 157-158.

3- . دلائل الإمامه، ص 177.

4- . الكافي، ج 1، ص 503؛ مروج الذهب، ج 4، ص 112؛ بحار الأنوار، ج 50، ص 236.

ائمه ی ما گروه مبارزی بودند، رهبران مبارزی بودند که یک شبکه ی عظیم تبلیغاتی و سیاسی را در سراسر کشور عظیم اسلامی اداره میکردند. شما بدانید در همین استانهای ایران - خراسان، سیستان، مازندران، ری - و در بسیاری از بلاد دیگر، همچنین در عراق، یمن، حجاز و مصر، تبلیغات عظیمی علیه دستگاه های قدرت اموی و عباسی در زمان ائمه ی ما

انجام میگرفت. تبلیغات بسیار شکننده ای وجود داشت، و همانها بود که وضع حکومت را متزلزل میکرد و گروه ها را به جان اینها می انداخت.

این مبارزات سیاسی برای چه انجام میگرفت؟ برای این بود که میخواستند حکومت اسلامی، حکومت علوی و نبوی و حکومت قرآن را در جامعه برپا کنند؛ یعنی ایدئولوژی اسلامی را تحقق بخشند؛ چون حکومت اسلامی در زمان منصور و هارون و عبدالملک و متوکل به معنای واقعی اش وجود نداشت و ائمه میخواستند آن را بهوجود بیاورند.

آذر 1358

معنای محرم در منطق شیعی

پر معناترین و پر هیجان ترین محرم تاریخ هزار ساله ی ما در این یکی دو سال میگذرد. محرم ما، محرم پیام، محرم جهاد و مهد مقاومت است. معنای محرم در منطق شیعی و فرهنگ اسلامی، نثار خون، شهید شدن و قیام در راه آرمان حقیقی است که برای همه ی انسانها و انسانیتها ارزشمند است.

سالها محرم ما بی محتوا و بی معنا بود. نام حسین علیه السلام می آمد، اما از روح، هدف، پیام، تپش و خون حسین علیه السلام خبری نبود. خدا را شکر و ملت قهرمان ما را شکر و امام و رهبر ما را شکر که به این واژه ی عظیم در

ص: 10

فرهنگ انقلابی اسلام، معنا دادند.

سال گذشته، مردم ما در ماه محرم جان تازه ای گرفتند تا بتوانند با رژیم جبار و خونخوار پهلوی بجنگند، و توانستند و جنگیدند و دشمن را با همه ی ستبری اش، با همه ی قدرتمندی اش، به زانو درآوردند.

5/9/1358

عزاداری برای حسین بن علی علیه السلام ؛ سنت صحیح اسلامی
عزاداری، گریستن، گفتن، جمع شدن به خاطر یک عاطفه ی جوشان و خروشان، یعنی عزاداری امام حسین علیه السلام ،
یک سنت اسلامی است؛ و این ما را نگه داشته، و درست است.

فروردین 1359

قیام امام حسین علیه السلام ؛ تبلور ایمان راستین

ایمان باید در قلب، دل، زبان، دست، پا، مغز، اعصاب و در همه ی رفتارها و حرکات ظهور کند. مؤمن نمیتواند مؤمن باشد
و کفر و ظلم و جنایت و تبعیض را ببیند و در مقابل آن اقدام نکند. اگر این کار جایز بود، پیغمبر اسلام چنین میکرد؛ اگر
این سکوت جایز بود، حسین بن علی علیه السلام چنین میکرد و خون جوانانش و عزیزانش و خون گلوی طفل شش ماهه
اش را بر خاک نمی ریخت. ما مردم، پنجاه سال دور از ایمان راستین ماندیم. زندگی بر ما آن چنان سخت شد که به قول
قرآن:

«حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ»؛ (1)

زمین با همه ی پهناوری، بر ما تنگ آمد.

ص: 11

1- . توبه، 118.

10/1/1359

وحدت رفتار ائمه علیهم السلام ، در شرایط یکسان

بنده بارها گفته ام اگر به جای حسین بن علی علیه السلام در زمان یزید، امام علی النقی علیه السلام هم بود، به حتم در مقابل یزید مخالفت میکرد و به جای حسین بن علی علیه السلام ، شهید کربلا میشد.

یزید، هر کسی را که با قدرت و حکومت او مخالفت و مقاومت کند، نابود میکند. خاصیت حکومت یزیدی این است.

10/1/1359

جوشش خون حسین بن علی علیه السلام در طول تاریخ

زینب کبری علیها السلام وقتی بدن پاره پاره شده ی برادر را در آن قبله گاه عشق و محبت و فداکاری و مجاهدت، بر روی زمین افتاده دید، دستها را زیر بدن برد و سر را به طرف آسمان بلند کرد و فریاد زد: «بارالها! این قربانی را از ما قبول کن.»(1)

او میدانست خاطره ی آن خون جوشنده، سیلاب شهادت و فداکاری را در طول تاریخ، در سرزمین دل انسانهای مسلمان به راه خواهد افکند، و افکند. از روز دهم محرم - عاشورا - این موج خروشان همچنان در طول تاریخ ادامه داشته است.

بر اثر خون شهیدان، قدرتهای طاغوتی بسیاری سرنگون شد. قدرت طاغوتی بنی امیه و قدرتهای بسیاری از بنی عباس، با تکان شدید این طوفان بنیان افکن ستم، بکلی نابود و ویران شد. حکومتهای بسیاری در سرزمینهای اسلامی پدید آمد و اسلام ماند و تشیع به عنوان رگه ی پُرتپش و هیجان آفرین اسلام باقی ماند.

هرچه حکومتهای طاغوتی در توان داشتند، کوشیدند؛ اما از صد

ص:12

سال پیش تا امروز، از روزگار سیدجمال الدین اسدآبادی و میرزا حسن شیرازی- آن علمای بزرگ دین - تا روزگار علمای بزرگی که جنبش مشروطیت را پی ریختند، و تا روزگار میرزا کوچک خان جنگلی - آن روحانی بزرگوار، آن چریک اسلامی و آن بنیانگذار جنبش مسلحانه در ایران - و تا روزگار سیدحسن مدرس و شهید نوآب صفوی و فداییان اسلام، و تا نهضت ملی و تالاله زار خونین پانزدهم خرداد سال 1342، همه جا نبض خون حسین علیه السلام بود که میتپید و قلب شهیدان بود که میزد و پیکر عظیم جامعه ی اسلامی را به حرکت و تلاش درمی آورد.

11/1/1359

تلاش ناکام دشمنان بر کتمان نام حسین بن علی علیه السلام

یک روز نام حسین بن علی ها را کتمان میکردند، اما امروز تاریخ مردانگی های بشر، حسین بن علی علیه السلام را می شناسد، حُجْر بن عدی را می شناسد، رُشید حَجْری را می شناسد، ابوذرها و عبدالله بن مسعودها را می شناسد و بشریت با همه ی قهرمانی اش، در برابر آنها سر تعظیم فرود می آورد.

6/5/1359

جوشش روزافزون حرکت حسین بن علی علیه السلام در پهنه ی تاریخ

شنیده اید روز شهادت حسین بن علی علیه السلام ، هر سنگی را از هر جایی تکان دادند، خون تازه جوشید.(1) ممکن است اینها سمبلیک باشد، اما سمبل ها همیشه نشان دهنده ی حقیقت هاست؛ یعنی این سنگی که در آب افکنده شد، برخلاف همه ی موجهایی که اول برجسته است و تدریجاً

ص:13

1- . الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 506؛ الخرائج و الجرائح، ج 1، صص 253-254؛ بحار الأنوار، ج 14، ص 336.

کوچک و کوتاه و صاف و بی برجستگی میشود تا از بین می رود؛ حقیقت شهادت، حقیقت حضور و شهود حسین بن علی علیه السلام ، از ساعت اول، برجسته تر، پررنگ تر، عالمگیرتر، پرمغزتر و پراثرتر شد.

شما اگر تاریخ سراسر افتخار اسلام شیعی را میخواندید و می دیدید در شبهای سیاه و دیجور حکومتهای فرعون، چه درخشندگیهایی در سکوت مظلّم آن حکومتها و چه فریادها و نشانه هایی از حیات در آن گورستانها به برکت خون حسین علیه السلام و موج خون او بهوجود آمد، باور میکردید که نقش حسین بن علی علیه السلام هر روز برجسته تر میشود و امروز هم شما در حقیقت گلهای روییده از امواج خون حسین علیه السلام هستید.

10/5/1359

امامان معصوم علیهم السلام؛ حافظان حقیقی اسلام

اگر تاریخ تشیع، چهره ی بزرگانی مثل امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین و فاطمه ی زهرا علیهم السلام را نداشت، امروز نه فقط از تشیع، بلکه از اسلام خبر و در لابه لای کتابها اثری نبود. اسلام را برای من و شما، نام و یاد علی علیه السلام و خاطره ی شهادتها و فداکاری های این بزرگمردان حفظ کرده است.

14/6/1359

رفتارهای گوناگون ائمه علیهم السلام؛ مکمل حرکت یگانه

اگر شما می بینید امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرده و امام حسین علیه السلام با یزید جنگیده، این دو کار، مکمل همدند، نه ضدّ هم. همچنان که انسان منطقی در دو فصل از زندگی، دو کار متناقض انجام نمیدهد؛ این دو کار، مکمل همدند. هر دو، طبق شرایط منطقی زمان و اوضاع اجتماعی شان انجام گرفته اند.

ص:14

پر رنگ تر شدن فعالیت سازمان یافته ی شیعیان پس از عاشورا

پس از واقعه ی کربلا و شهادت امام، فعالیت سازمان یافته ی شیعیان در عراق بمراتب منظم تر و پرتحرک تر شد؛ و این تأثیری بود که حالات روانی شیعیان کوفه - که بسیاری از آنان در برابر ضربه ی دستگاه خلافت یزید، غافلگیر شده و نتوانسته بودند خود را به صحنه ی پرکار عاشورا برسانند - آن را ایجاد کرده بود و سوز تأسف و درد ایشان به آن رنگ و جلا داد.

17/6/1359

گریه ی امام سجّاد علیه السلام ؛ گریه ی آتش آفریز انقلاب

امام سجّاد علیه السلام شاهد و راوی حوادث خونین عاشورای حسین علیه السلام و خود، پیامبر آن انقلاب هم بود. بعد از ماجرای آن شهادت گدازنده ی خونین، بیش از سی سال گریه کرد. (1) این گریه، گریه ی غم و تأسّف نبود؛ این گریه، گریه ی آتش آفریز انقلاب بود.

حماسه ی حضرت زینب علیها السلام در حادثه ی عاشورا

در عاشورای حسین علیه السلام ، بعد از آنکه جوانان بنی هاشم همه با اجساد قلم قلم شده روی زمین افتادند، بعد از آنکه زینب علیها السلام خواهر حسین و آئینه ی حسین علیه السلام ، همه ی این داغها و دردها را برای خدا تحمل کرد، در آن آخرین لحظات به گودال قتلگاه آمد، پیکر مجروح و زخم خورده و پاره پاره شده ی حسینش را پیدا کرد، دست زیر بدن حسین علیه السلام برد، بدن حسین علیه السلام را به خدا عرضه کرد و گفت: «خدایا! این قربانی را از ما قبول کن». (2)

16/8/1359

انقلاب اسلامی و مجالس حسینی

مسئله ی رابطه ی ما با حسین بن علی علیه السلام مسئله ی بسیار مهمی است.

ص:15

1- . کامل الزیارات، ص 213؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 149.

2- . مقتل الحسین، مقرّم، ص 322.

اکثر شما که اینجا هستید، شاید یادتان هست که در دوران اختناق، همین مجلس با همین جمعیت، با کم و بیش تفاوتی در افراد، به نام امام حسین تشکیل میشد و تهران یکی از پایگاه های مقاومت بود. سختیها و رنجها، ترسها و بیمها،

تهدیدها و فشارها و احیاناً دستگیریها در این مجلس و مجالسی از این قبیل زیاد بود؛ اما تنها نقطه ای که میتوانست پیام درست و پیام واقعی انقلاب را منتشر و پخش کند، همین مجالس بود. به همین دلیل، روی این مجالس، حساسیت بود.

این مجالس دو وظیفه داشت و دو چیز محور آن بود. ما به تصور اینکه این مجالس را از لحاظ معنوی و محتوایی جهت میدهیم، به دو چیز می اندیشیدیم:

نخست بالا آوردن سطح اندیشه ی اسلامی و سیاسی مردم، تا بدانند اسلام از آنها چه چیزی خواسته است و در چه وضعی از اوضاع سیاسی قرار دارند؛ چون اگر مردم ندانند، حرکت نخواهند کرد؛ دوم اینکه مردم تصمیم بگیرند خطر کنند.

کوشش اول برای علم بود، و کوشش دوم برای عمل. کوشش اول برای دانستن و فهمیدن بود، کوشش دوم برای احساس کردن و لمس کردن. در کوشش اول میگفتیم وظیفه است ما برای خدا خطر را قبول کنیم، در کوشش دوم میگفتیم خطرپذیری در راه خدا و مرگ در راه خدا زندگی است. او فکر را تغذیه میکرد، و این احساس را؛ و به این ترتیب روزگاری گذشت.

آنچه که امروز پیش آمده و این پیروزی که ما به دست آوردیم و پیروزیهایی که به دست خواهیم آورد، ریشه در اتکال و اتکای به خدا و اعتماد به او دارد. ایمان یعنی باور. باور در انسان، اعتماد به وجود می آورد؛ آن اعتماد، حرکت وسیع و پایان ناپذیر را در انسان تدارک می بیند؛ و به کمک آن حرکت، انسان بر همه چیز پیروز میشود. این

ص:16

است که میگوییم روی این مجالس تکیه کنید. مجالس حسینی، ما را به این اعتقاد و به این ایمان نزدیک میکند و باید بکند. من نمیگوییم همه ی مجالس حسینی درست است. محرّم است و همان طور که امام فرمودند، محرّم باید برپا داشته بشود؛ (1) زیرا این، ضامن تداوم حرکت ماست؛ اما به صورتی که درست است.

مجالس حسینی نخست باید به مردم آگاهی بدهد و به صرف یاد و نام حسین بن علی علیه السلام اکتفا نکند. آن فداکاری و حرکتی میتواند سرمشق بشود که برای خدا و با بصیرت و با تعیین هدف انجام شده باشد. پس روشن کنیم که حرکت امام حسین علیه السلام هدف داشته، با بصیرت بوده و هدفش چه بوده است. امروز روشن است حسین بن علی علیه السلام چرا قیام کرد. ما باید برای جوانان روشن کنیم که حسین بن علی علیه السلام با کمال بصیرت میدانست جانش هم در خطر خواهد افتاد، اما آماده بود؛ میدانست طوفان ظلم، او و یارانش را خواهد سوزاند، اما آماده بود.

وقتی ما این را برای جوانان روشن میکنیم، جوان ما در میدان جنگ این جمله را مینویسد: پدر، مادر، برادران! بدانید من از روی بصیرت رفتم. و راست میگویند؛ از روی بصیرت میروند و می فهمند چه میکنند. جلسات حسینی باید به مردم آگاهی بدهد. فرد باید بداند جوانش چرا کشته میشود. کشته شدن، همان مردن است؛ فرقی ندارد. چه فرقی میکند کسی در تصادف بمیرد، به سگته بمیرد، یا در میان جنگ با ترکش خمپاره بمیرد؟ مردن، مردن است؛ سرانجام هم باید مُرد. اینقدر ما جوانانمان را از مرگ نترسانیم، که بعضی ها میترسانند. جوان ما وقتی میداند این حرکت و این مرگ در راه خداست و نتیجه اش این خواهد شد که قدرتهای استکباری جهانی با همین خونها سقوط خواهند کرد، با جرأت میگوید من میخواهم بروم و کشته بشوم. اسم این، همان

ص:17

1- . صحیفه ی امام، ج 5، ص 142.

بصیرت است. بصیرت یعنی انسان با چشم باز به میدان برود؛ میداند برای چه میروند، می فهمد. این یک خصوصیت مجالس ماست.

دوم، مجالس ما باید نقش ضد انقلاب بازی نکند. تعجب میکنید؟ مگر ممکن است مجلس امام حسین علیه السلام ، نقش ضد انقلاب بازی کند؟ بله، اگر در محافل و مجالسی که به نام حسین علیه السلام و دین تشکیل میشوند، کوشش بشود تا اندیشه های ضد انقلاب، از انواع و اقسام راه ها، گسترش پیدا کند، میشود ضد انقلاب.

یادتان هست زمانهای اختناق عده ای میگفتند: چون امام زمان مهدی موعود^f خواهد آمد و دنیا را پر عدل و داد خواهد کرد، پس شما بیخود زحمت نکشید؛ بناست او کارها را درست کند و تا آقا هم نیاید، فایده ای ندارد. آن روز عده ای دیگر

میگفتند: امام زمان البته تشریف می آورند و حکومت جهانی عدل اسلامی را تشکیل میدهند؛ اما این به آن معنا نیست که تا قبل از ظهور او، بنده و شما در فکر تشکیل حکومت عدل اسلامی در یک گوشه از دنیا نباشیم؛ مقدمات کار آن حکومت عدل جهانی را آماده نکنیم و با ظلم مبارزه نکنیم؛ ما کارمان را میکنیم، امام زمان هم یقیناً ما را کمک خواهد کرد؛ چه اکنون که در پرده ی غیبت هستند، و چه إن شاءالله وقتی ظاهر شدند، ما سربازان حضرت خواهیم بود.

اکنون نیز در مجالس و محافل گاهی دیده میشود که مردم را از ادامه و گسترش انقلاب مأیوس میکنند؛ و این کار، تفکر غلط را جایگزین کردن است.

در حادثه ی عاشورا و ماجرای امام حسین علیه السلام یک چیز موج میزند - که در همه ی گفتارها و کردارها و حرکات وجود دارد - و آن، تسلیم در مقابل خداست؛ یعنی تسلیم در مقابل تکلیف. وقتی به حسین بن علی علیه السلام میگویند شما میروید، ممکن است کشته بشوید،

ص:18

پاسخ این است که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ام هر کس سلطان جائری را ببیند که چنین است و چنان است و ظلم میکند، واجب است با او بستیزد و در مقابل او مقاومت کند؛(1) استناد به یک تکلیف.

وقتی پیشنهاد میشود حسین بن علی علیه السلام از محل نینوا و کربلا به مدینه(2) یا یمن برود و مشغول زندگی راحت بشود،(3) آنچه مانع قبول این پیشنهاد از طرف امام حسین است، تکلیف است. در اظهارات خود آن حضرت هم هست که خدا قبول نمیکند انسان تکلیفش را نیمه کاره بگذارد. در تمام لحظات این سفر پرحادثه و پرماجرا، انسان از کلمات و از گفتار حسین بن علی علیه السلام بخوبی احساس میکند این حرکات و سکنت در راه خدا و برای خداست. در آن لحظات آخر، از جمله کلماتی که از حضرت نقل شده است و همه شنیده ایم و قاعدتاً درست هم هست، این کلمه است:

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكُمْ، يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ»؛(4)

من تسلیم هستم. این روح حادثه ی کربلاست؛ تسلیم در مقابل خدا.

مجالس ما باید این روح را در مردم به وجود بیاورد؛ این گونه سخنرانی شود و همین گونه نوحه خوانده شود؛ این گونه شعر گفته شود و این گونه شعار تنظیم شود. اگر توکل به خدا، آگاهی، بصیرت، ایجاد روح حماسه و فداکاری نبود؛ این مجالس، تکلیف خودش را در این زمان انجام نداده است؛ اینها چیزهایی است که میتواند مجالس حسینی ما را به معنای واقعی کلمه حسینی کند. ارتباط معنوی میان ما و حسین علیه السلام یک ارتباط فکری و احساسی است؛ هم از لحاظ فکر، ارتباط بین ما و حسین علیه السلام وجود دارد، هم از لحاظ احساس و عاطفه. مردم امام حسین را دوست میدارند؛ غیر

ص:19

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 304؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 382.

2- . الأمالی، صدوق، ص 217؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 314.

3- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 288؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 240؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 364.

4- . مقتل الحسين، مقررّم، ص 297.

از اینکه به او معتقدند، عاشق او هستند. اگر این ارتباط فکری و احساسی وجود نمیداشت، این مجالس نمیتوانست آن کاری را بکند که حالا میتواند بکند و در گذشته کرده است.

البته این مجالس انصافاً از آن روزی کارایی پیدا کرد که این افکار اسلامی اصیل در این مجالس راه یافت؛ وگرنه در گذشته اگر روز عاشورا می آمدیم دو کلمه حرف بزنی، میگفتند آقا روز عاشورا وقت حرف زدن است؟! حالا حرف نمیزدند، میخواستند به جایش چه کاری بکنند؟ آیا شعر یا روضه ای بخوانند تا مردم را روشن کنند؟ خیر، میخواستند مشغول همان کارهایی بشوند که میدانید هیچ گونه هدایتی در آنها نبود.

محرم سال 60 هجری؛ با برکت ترین محرم تاریخ

محرّمها همیشه برای ما مبارک بوده است؛ اما از همه ی محرّمهای تاریخ مبارک تر، محرّم سال 60 هجری بود؛ یعنی همان محرّمی که حسین بن علی علیه السلام در آن به شهادت رسید.

حسین علیه السلام یک انسان است؛ اما انسان فوق العاده، بنده ی صالح و شایسته. وقتی انسانی آماده است برای خدا حتی طفل شش ماهه اش (1) را در مقابل چشمش ذبح کند، این اوج انسانیت است و همان چیزی است که ما باید یاد بگیریم. بحقّ من معتقدم در آن لحظه انسانیت به قلّه ی خود رسید که حسین علیه السلام این کودک شش ماهه را روی دست گرفت و خون گلوی او را به طرف آسمان میپاشید. (2) این اوج انسانیت است. انسان با این عظمت، در تاریخ کم نظیر است. عاشورا روز اوج انسانیت بود؛ یعنی انسانیت در این روز به قلّه ی خود رسید.

از طرف دیگر، محرّم سال 60 سرحلقه ی همه ی حرکتها و همه ی فداکاریهای بزرگ در طول تاریخ شد؛ مایه ی این شد که انسان بداند

ص:20

1- . معالی السبطين، ج 1، ص 419.

2- . مقاتل الطالبیین، ص 95؛ مثير الأحزان، ص 52؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 46.

مقاومت وظیفه است.

23/8/1359

پیامها و درسهای تاریخی عاشورا

روز عاشورا وقتی در مقابل سی هزار (1) دشمن مسلّح، جگرگوشه ی زهرا با هفتاد و دو نفر (2) ظاهر شد - آن هم هفتاد و دو نفری که میان آنان نوجوان سیزده ساله هم بود، (3) کودک یازده ساله (4) هم بود، پیرمرد هفتاد ساله (5) هم بود - دشمن با خود فکر کرد حسین علیه السلام دیگر تمام شد. مخصوصاً در آن لحظات آخر روز عاشورا، وقتی که همه ی یاران حسین بن علی علیه السلام شهید شدند و این بدنهای پاک و مطهّر بر روی خاکهای گرم کربلا غلتید، دیدند حسین بن

علی علیه السلام ظاهر شد؛ در حالی که قنداقه ی یک طفل شیرخواره روی دست اوست. همه یقین کردند دیگر از حسین علیه السلام و از پیام حسین علیه السلام در دنیا اثری باقی نمی ماند. آخر، همه ی دوستان حسین علیه السلام و همه ی فداکاران، آنجا جمع بودند. مدینه در کربلا بود، مکه و کوفه و حجاز و عراق در همان میدان خلاصه شده بود؛ کس دیگری نبود که بتواند ادعا کند دنباله رو حسین علیه السلام است. آنها هم یکی پس از دیگری در خاک و خون غلتیدند و به درجه ی شهادت رسیدند. حالا در عصر عاشورا، حسین بن علی علیه السلام که یک روز چشم دنیایی متوجه او بود، تنها سربازش و تنها رزمنده ی شیرخوارش را روی دست گرفته و در مقابل لشکر دشمن ظاهر شده است. چشم کوتاه بین دشمن، حسین علیه السلام را تمام شده فرض کرد.

هنگامی که حسین بن علی علیه السلام خطاب به دشمن فرمود:

ص: 21

1- . الأملی، صدوق، ص 547؛ عمده الطالب، ص 192؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 298.

2- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 187؛ الإرشاد، ج 2، ص 95؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 4.

3- . مقتل الحسين، خوارزمی، ج 2، ص 31؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 34.

4- . مقتل الحسين، مقرّم، ص 294.

5- . التاريخ الكبير، ج 2، ص 30؛ رجال الطوسی، ص 21.

«إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَأَرْحَمُوا هَذَا الطُّفْلَ»؛ (1)

یعنی ای سنگدلان! ای از انسانیت بیرون آمده ها! اگر شما با من آنقدر عاطفه و مهر ندارید که نگذارید لب من به آب برسد، این طفل شش ماهه ی صغیر شیرخوار چه گناهی کرده است؟ باز هم دشمن نمی فهمید که حسین چه میکند، باز هم آن سیاست الهی برای آن کوردلان معلوم نشد. عمر سعد از شقاوت و کوردلی حرمله استفاده کرد و گفت: حسین را خاموش کن. (2) به جای آنکه به طفل شیرخوار حسین علیه السلام آب بدهند، تیر سه شعبه ی زهرآلود (3) به سوی او پرتاب کردند. این طفل روی دست پدر پیچ و تاب خورد و جان داد؛ خون از گلوی علی اصغر جاری شد. حسین بن علی علیه السلام از همین نقطه، گسترش خود را شروع کرد؛ نگذاشت خون علی اصغر لوٹ شود؛ نگذاشت شایعه پردازان و

دروغگویان و سیاست بازان بگویند طفل حسین علیه السلام خودش مُرد یا از گرمای آفتاب مُرد. دستش را زیر گلوی علی اصغر گرفت، مشت حسین علیه السلام از خون علی اصغر پر شد؛ در مقابل چشم همه، این خونها را به طرف آسمان پرتاب کرد. (4) یعنی این خون را ببینید، علی اصغر را کشتید ای نامردمان! حسین بن علی علیه السلام در اینجا طومار حقانیت خود را امضا کرد؛ یعنی به دنیا فهماند با چه جریانی روبه روست؛ به تاریخ فهماند با چه می جنگیده و برای چه می جنگیده است.

حسین بن علی علیه السلام در تاریخ ثبت کرد فداکاری آن است که او در نهایت تنهایی و هنگامی که نیروهای دشمن از همه طرف به سوی او سرازیر است، یک تنه قیام میکند؛ به یاران کم میسازد؛ نمیگوید تنهایی، نمیگوید همه با من مخالفند و از من کاری بر نمی آید، نمیگوید ضعیفم و چرا بیهوده بجنگم. بر سر دوراهی حق و باطل، قاطعانه حق

ص: 22

1- . تذکره الخواص، ص 227.

2- . از مدینه تا مدینه، ص 688، به نقل از منبع الدموع.

3- . تذکره الشهداء، ج 1، ص 504، به نقل از مقتل ابی مخنف.

4- . مقاتل الطالبیین، ص 95؛ الملهوف، صص 168-169؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 46.

را انتخاب میکند و آماده میشود که در راه حق، جانش را بدهد.

از همین نقطه، گسترش فرهنگ حسین بن علی علیه السلام شروع شد. نه تنها یزیدبن معاویه، که سلسله ی اموی نیز با خون علی اصغر و با خون شهیدان کربلا در هم پیچید. جریان انقلابهای جهانی تاریخ اسلام و انقلاب های بزرگ از نقطه ی خون این مظلومان آغاز شد. هر جای عالم که نام اسلام رفته، نام حسین علیه السلام به عنوان نمودار اسلام رفته است. هر که با حسین علیه السلام است، اسلام متعلق به اوست. هر که دنباله رو حسین علیه السلام است، او در ادعای اسلام صادق است. هر که راه حسین علیه السلام را انتخاب میکند، راست میگوید و امت پیغمبر آخرالزمان است. یزیدیان در تاریخ رسوا شدند و خون بر شمشیر پیروز شد.

امروز فرزند حسین، روح خدا و امام امت، موجودی خود را به میدان آورده است. این موجودی، یک ملت است در مقابل همه ی دستگاه های سیاسی و نظامی عالم. این ملت میخواهد ثابت کند فرزند حسین علیه السلام و دنباله رو راه حسین علیه السلام است. در صحنه های جنگ، فرد فرد رزمندگانی که به شوق و جاذبه ی جهاد، پا در میدان نهاده اند، مانند سربازان حسین بن علی علیه السلام در عاشورا، عاشق و مشتاق فداکاری اند؛ و سر اینکه می شنوید وضع ما در جبهه ها بهتر شده است، همین است. حقیقت همین است.

خداوند میفرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (1) کوثر یعنی چیزی که در حال افزایش و بیشتر شدن است؛ (2) و خداوند به پیامبراً کوثر داده است و ما داریم افزایش پیدا میکنیم. اما خدای متعال به پیغمبر در همین سوره ی کوتاه دو توصیه میکند: اگر میخواهی این افزایشی برای تو باشد و بماند، «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ أَنْحَرْ»؛ (3) دو کار باید انجام بدهی:

ص:23

1- . «ما به تو کوثر [خیر و برکت فراوان] عطا کردیم!» کوثر، 1.

2- . التبیان، ج 10، ص 417.

3- . «پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن!» کوثر، 2.

اول صلوات، یعنی رابطه ات را با خدایت قطع نکن. مردم! رابطه تان را با خدا قطع نکنید؛ رابطه تان را با حسین علیه السلام قطع نکنید؛ رابطه تان را با نماز، با ذکر، با مجالس حسینی، هرچه مستحکم تر کنید.

من بالعیان دیدم این روح حسینی و خون حسینی است که جوانان ما را به آگاهی و معرفت میرساند؛ می فهماند در جبهه ی یک جنگ وسیع جهانی هستند و باید فداکاری کنند. اینها را در کتاب نخواندند. بسیاری از این رزمندگان شاید صفحات متعددی از کتابهای سیاسی را نخوانده اند، روشنفکر نیستند، اما آگاهند. روشنفکر به معنای واقعی کلمه، آنها هستند؛ آنها هستند که میدانند چرا باید فداکاری کنند. این را که به اینها آموخت؟ روح حسینی و حسین جویی. این رابطه را حفظ کنید.

دوم اینکه قربانی کنید. با قربانی دادن شماست که اسلام پیروز میشود. خون ما از خون جگرگوشه ی پیغمبر - حسین بنعلی علیه السلام - رنگین تر نیست. مبدا دشمن یا افرادی که نمیدانند و ناآگاهانه دشمنی میکنند، در ذهن بعضی از افراد بی خبر و بی اطلاع تزریق کنند که چرا جوانهای ما در میدان کشته میشوند. وقتی انسان دنبال یک ایده و آرمانی حرکت نمیکند، زحمت هم نمیخواهد بکشد، تلاش هم ندارد، فداکاری هم نمیخواهد، کشته و خون دادن هم ندارد؛ اما وقتی انسان به دنبال یک آرمان مقدس حرکت میکند، ایمانش به او تلاش و فداکاری را دستور میدهد. پس باید فداکاری کند و باید از جان خود هم بگذرد.

14/9/1359

سرپیچی مردم از اسلام، پس از شهادت امام حسین علیه السلام

وضعیت بعد از عاشورا، میان شیعیان و معتقدان به خطّ امامت، وضعیت عجیبی بود. وحشیگری مزدوران اموی و کاری که با خاندان

ص:24

پیغمبر در کربلا و کوفه و شام انجام دادند، همه ی مردم علاقه مند به خطّ امامت را مرعوب کرد. البته میدانید زبدگان اصحاب امام حسین علیه السلام در ماجرای عاشورا یا در ماجرای توأبین به شهادت رسیدند؛ اما آن کسانی که باقی مانده بودند، آنقدر جرأت و شهامت نداشتند که در مقابل قدرت سلطه ی جبار یزید و سپس مروان بتوانند حرف حقّ خودشان را بزنند. یک جمع مؤمن؛ اما پراکنده، بی تشکیلات، مرعوب و در حقیقت از راه امامت عملاً منفرد شده.

امام صادق علیه السلام در حدیثی میفرماید:

«إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً»؛ (1)

بعد از شهادت امام حسین، همه ی مردم برگشتند؛ همه از راه درست امامت که راه پرخطری بود، به خاطر فشار هیجانها منصرف شدند. «إِرْتَدَّ» را «کافر شدن» معنا نکنید. ارتداد یعنی راه انقلاب را نیمه کاره گذاشتن؛ یعنی هنگام ضرورت، به خاطر سختیها و فشارها، راه را رها کردن، به زندگی راحت دل دادن، از سختیها سرپیچیدن؛ این معنای ارتداد است. گاهی شما یک راهی میروید، میان راه باز میگردید یا متوقف میمانید؛ این، برگشتن از آن راه است. مردم از راه درستی که امامان راستین اسلام در مقابل آنها گذاشته بودند، برگشتند. فقط سه نفر ماندند؛ یکی از این سه نفر، یحیی بن أمّ طویل بود، که وقتی اندکی میتوانستند حرفشان را بگویند، به مسجد پیامبر خدا می آمد و خیل مسلمانهای اسمی و ظاهری را صدا میزد و میگفت:

«كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ».(2)

این دستگاه اسلامی که بنی امیه و یزید و مروان و عبدالملک میخواستند به نام اسلام آن را به خورد مردم بدهند، از نظر جریان

ص:25

1- . الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 144.

2- . «ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است.» ممتحنه، 4.

اصیل امامت، مردود و غلط بود. آن وقت مردم ذره ذره، جمع جمع، خیل خیل گرد آمدند:

«ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُّوْا وَ كَثُرُوْا».(1)

مردم تدریجاً دور محور سیدالعابدین و سیدالساجدین علی بن الحسین علیه السلام جمع شدند و جریان امامت و جریان تشیع به راه افتاد؛ و الا با حادثه ی عاشورا همه چیز تمام شده بود.

26/2/1360

ترک حجّ واجب برای قیام واجب تر عاشورا

در همه ی واجبات شرعیّه، اهمّ و مهم وجود دارد. گاهی یک چیزی با اینکه واجب است، در درجه ی دوم قرار میگیرد و از صحنه خارج میشود. حج واجب است، ولی دیدید امام حسین علیه السلام حجّش را به عمره بدل کرد. (2) اگر فرض شود حضرت قبلاً حج رفته بود و این حجّ اولش نبود و واجب نبود، یقیناً میان اصحاب آن حضرت کسانی بودند که این حجّ برایشان واجب بود؛ اما رها کردند، آمدند. چطور شد؟ چرا آمدند؟ به سبب همین مبارزه بود.

15/3/1360

پیروزی خون بر شمشیر؛ سنت تاریخی و وعده ی الهی

در حادثه ی عاشورای حسین، رعد و برق جبارانه ی دستگاه یزید علی الظّاهر همه چیز را از بین برد. عدّه ای مایوس شدند؛ اما همان طوری که در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است، خون حسین بن علی علیه السلام و یارانش در عاشورا، سلسله ی اموی و فرزندان ابوسفیان را برانداخت؛ همچنان که خون زیدبن علی و یارانش مایه ی قطع و ریشه کن شدن

ص:26

1- . الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 220.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 289؛ الإرشاد، ج 2، ص 67؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 99.

سلسله ی مروانی شد. (1)

امام حسین علیه السلام ؛ الهام بخش فداکاری و ضامن بقای اسلام

فردا روز ولادت سرور شهیدان حسین بن علی علیه السلام است؛ این یک شادمانی مضاعف برای ملت ایران است؛ زیرا حسین بن علی علیه السلام علاوه بر اینکه فرزند پیامبر و امام ما است، الهام بخش حرکت انقلابی ما، الهام بخش فداکاری و شهادت طلبی فرزندان ما و جوانان ما نیز هست و همین شهادت طلبی، ضامن پیروزی اسلام و مسلمین است.

امروز کسانی که با نام و لباس پاسداران در شهرها، در جبهه ها، در میدانهای شرف؛ با شهادت طلبی، با اخلاص، ذکر، دعا و با توسل به خدا، عاشقانه در راه جهاد قدم میگذارند و می جنگند، جزو همان هفتاد و دو نفرند. ای عاشوراییان! ای جوانهای پاسدار! ای کسانی که انقلاب مرهون شماست! خوشا به حال شما که روز حسین علیه السلام، روز شماست. به معنای واقعی کلمه، روز ولادت حسین بن علی علیه السلام روز ولادت شور و عشق انقلابی و شهادت طلبی است و باید هم آن را «روز پاسدار» نام می گذاشتند؛ زیرا این بچه های ما، این جوانان عزیز ما مشتاقان شهادتند، برای شهادت اشکها میریزند. این همان چیزی است که در حادثه ی عاشورا همه به یاد داریم.

27/3/1360

پیروزی امام حسین علیه السلام در قیام عاشورا

شما حسین بن علی علیه السلام را یک انسان شکست خورده نمیدانید؛ در حالی که برای کسانی که بخواهند حکومت را بگیرند و قدرتی به دست بیاورند، یک سرنوشت فاجعه آمیز است و شکستی از آن بالاتر نیست.

شما یکی از خلفای دوران اموی یا عباسی، یا یکی از پادشاهان مانند

ص: 27

1- . ثواب الأعمال، ص 220؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 309.

یزدگرد سوم یا مروان حمار را در نظر بگیرید؛ اینها همه یا کشته شدند یا فراری شدند یا در غربت مُردند. هیچ کدام نشده خودشان و یاران نزدیکشان کشته بشوند و زنانشان به آن گونه به اسارت در بیایند؛ آن هم با لب تشنه، آن هم با آن همه رنج که حسین بن علی علیه السلام دچار آن شد؛ اما شما آن پادشاهان را مغلوب شده میدانید. در تاریخ که مطالعه میکنید، عقیده تان این میشود که یزدگرد سوم شکست خورد، (1) مروان حمار از دست عباسیان شکست خورد، (2) مستعصم عباسی از دست هولاکو شکست خورد. (3) هر پادشاهی، امیری، خلیفه ای از این قبیل را شما شکست خورده میدانید؛ اما حسین بن علی علیه السلام را که با وضعی فاجعه آمیزتر از همه ی آنها کشته شده، پیروز میدانید؛ چرا؟

حسین بن علی علیه السلام واقعاً موفق و کامیاب شد؛ زیرا آن کاری را که میخواست انجام بگیرد، انجام گرفت. پس او پیروز شد و انبیای الهی همه و همه پیروز شدند.

انبیا آمدند مردم را بتدریج و در طول تاریخ با چند خصوصیت آمیخته کنند: نخست آمدند به مردم، اندیشیدن و فکر کردن یاد بدهند. اگر پیغمبران نبودند، بشر فکر کردن نمیدانست. و لذا ما معتقدیم اگر رشته ی نبوتها در تاریخ نبود، امروز بشریت، این تکنیک و صنعت و پیشرفت مادی، این حرکات محیرالعقول علمی را هم نمیداشت. دوم، پیغمبران مبعوث شده اند تا مکارم و فضیلت های اخلاقی را به حدّ تمام و کمال برسانند. سوم، انبیا آمدند تا در مردم خواهش و طلب یک جامعه ی آرمانی را زنده کنند. لذا مسئله ی مهدویت و جامعه ی ایده آل تاریخی انسان، در زبان همه ی پیامبران بوده است.

ص:28

1- .الأخبار الطوال، صص 119 - 129.

2- . تاریخ الطبری، ج 6، صص 92-97.

3- . تاریخ الإسلام، ج 48، صص 32-39.

20/11/1360

شکرانه ی زندگی در زمان دولت حق

دعای عرفه از دعاهای بسیار شگفت انگیز است. یادتان باشد، سنت دعاخوانی را فراموش نکنید. دعا بخوانید، معنایش را هم یاد بگیرید. با توجه به معنایش دعا بخوانید. در دعای عرفه، امام حسین علیه السلام خدا را شکر میکند که در دولت حق متولد شده است. (1) امام حسین علیه السلام در سال سوم (2) یا چهارم (3) هجرت متولد شده و در آن دوره، دولت حق برقرار بوده است. ببینید چقدر این نعمت، بزرگ است. اینکه تولّد او زمان پیغمبر بوده، چه نعمت بزرگی است. حسین بن علی علیه السلام بعد از سالها که از آن زمان گذشته، با خدای متعال که راز و نیاز میکند، آن نعمت را به یاد می آورد؛ این چقدر ارزشمند است. و شما امروز همان نعمت را دارید.

23/2/1361

اهتمام به شکر نعمت دولت حق

دعاها را باید بخوانید. توی مدرسه هم عادت بدهید، تمرین کنید دعاها را؛ نه حالا یک دعای طولانی که بچه ها خسته شوند، نه، یک چهار کلمه دعایی که از ائمه علیهم السلام رسیده باشد، با ترجمهی درست، با توضیح مقصود، به بچه ها یاد بدهید که اینها با این زبان دعا آشنا بشوند - در دعای عرفه که از امام حسین علیه السلام است، حضرت سیدالشهدا علیه السلام خدا را شکر میکند - شاید اولین شُکری که میکند، اولین مطلبی که میگوید توی این دعا، همین است - برای اینکه در دوران حکومت حق متولد شده.(4)

ص:29

1- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74-75؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 217.

2- . الکافی، ج1، ص 463؛ الإستیعاب، ج 1، ص 392؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 202.

3- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، ص 369؛ الإرشاد، ج 2، ص 27؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 237.

4- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74_75؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 217.

میدانید که حسینبنعلی علیه السلام ، امام سوم ما، در سال سوم هجرت متولد شده؛(1) یعنی سه سال از تشکیل حکومت اسلامی رسول الله صلی الله علیه و آله گذشته بوده که این بزرگوار متولد شده. شکر میکند خدا را؛ چرا؟ برای اینکه محیط انقلابی و جامعه ی انقلابی و حکومت انقلابی و جو انقلابی در تنفس انسان هم اثر میگذارد.

1/3/1361

پیروزی اسلام؛ روی دیگر فاجعه ی کربلا

آن حادثه ی کربلا را یک بار به چشم یک مصیبت نگاه میکنید و همه چیز هم در آن هست ، بد نیست؛ یعنی ما از آن بُعد هم حادثه ی کربلا را هرگز نفی نمیکنیم، بلکه اثبات میکنیم، خیلی هم برای ما برکات داشته؛ آن جنبه ی عاطفی قضیه است. امام حسین علیه السلام کی بود؟ چرا کشته شد؟ چه جور کشته شد؟ کی ها او را کشتن_د؟ دنباله ی این کشتهشدنها چی بود؟ و همین چیزها.

یکبار به چشم زنده شدن اسلامی که داشت میمرد، به وسیله ی این خون و بهوسیله ی شهادت. وقتی به این دید نگاه میکنید، اصلاً یادتان میروود که یک فاجعه انجام گرفته. توجه میکنید؛ اصلاً یادتان میروود که یک شخصیتی مثل امام حسین علیه السلام کشته شده، از دنیا رفته؛ چون آن بهقدری جنبه ی مثبت بزرگی است که همه ی این جنبه های منفی قضیه را میپوشاند. و این همان چیزی است که ابنطاووس که لابد شنیدید، میگوید که: «اگر نه این بود که این سوزها و دردها و مصیبتها وجود داشت، ما در روز عاشورا لباس نو میپوشیدیم و آن را یکی از عیدهای خودمان اعلام میکردیم»؛ (2) همان بعد قضیه است.

ص:30

1- . الکافی، ج1، ص 463؛ الإستیعاب، ج 1، ص 392؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 202.

2- . اللهوف، صص 6-7.

1361-3-26

شهادت امام علیه السلام ؛ حیات ابدی اسلام

شخصیت های برجسته وقتی در راه یک آرمانی به شهادت میرسند، اگرچه با فقدان خود، آن جریان یا آن انقلاب یا آن جامعه را از یک وجود ذی قیمت محروم میکنند، اما به وسیله ی فداکاری خودشان و خون و شهادت خودشان، آن جریان را تقویت میکنند؛ دقیقاً مثل آن چیزی که در مورد همه ی شهدای بزرگ ما در طول تاریخ اتفاق افتاده و نمونه ی بارز آن ، عاشورای حسینی است. شخصیتی مثل حسین بن علی علیه السلام با ارزش و ارج غیرقابل تصویری که دارد، وقتی از میان جامعه ی بشری مفقود میشود، فقدان او یک ضایعه ی جبران ناپذیر است؛ اما فداکاری این فقدان، آنقدر بزرگ است که جریانی را که حسین بن علی علیه السلام به آن وابسته است، حیات ابدی می بخشد.

این خاصیت فداکاری است؛ خاصیت خون است. وقتی ادعاهای با خون انسان امضا میشوند، صحت آن برای همیشه ثبت میشود. حادثه ی کربلا هم تأثیرات بزرگی در عواطف مردم در طول سالیان دراز بهوجود آورد.

شاید به جرأت بتوان گفت کلیه ی انقلابهایی که بعد از حادثه ی عاشورا در طول چند قرن اتفاق افتاد، مستند به حادثه ی عاشورا بود؛ از آنجا الهام میگرفت و به آنجا استناد پیدا میکرد؛ چنین تأثیر عظیم تاریخی را در روند انقلابهای اسلامی آن زمان، دورانهای نخستین، داشت.

هیچ حادثه ای را نمیتوان با حادثه ی عاشورا مقایسه کرد؛ همان طور که در کلمات امام حسن مجتبی علیه السلام هست:

«لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَعَبْدِ اللَّهِ»؛(1)

هیچ روزی مثل روز عاشورا نیست. یعنی اگر بخواهیم ابعاد حادثه ی

ص:31

1- . الأُمالي، صدوق، ص 177؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 218.

عاشورا را تصویر کنیم، مجسم کنیم و بشماریم، مشخص خواهد شد ماهیتاً نوع دیگری است. در حقیقت هیچ شخصیتی با حسین بن علی علیه السلام ، و هیچ حادثه ای با حادثه ی عاشورا قابل مقایسه نیست.

1361-3-30

پیروزی قیام عاشورا

چه کسی میتواند بگوید عالم اسلام و تاریخ اسلام و اندیشه ی اسلامی با شهادت حسین بن علی علیه السلام زیان کرد. حسین بنعلی علیه السلام شخصیت عظیم تاریخ بشریت و امام معصوم، از دست انسانها رفت، اما بقای اسلام با آن خون جوشان پاک تضمین شد.

1361-4-6

وضعیت جامعه ی شیعی پس از حادثه ی عاشورا

وقتی که حادثه ی عاشورا پیدا شد، در عالم اسلام تا آنجایی که این خبر رسید و بخصوص در حجاز و عراق، حالت رُعبی میان مردم به وجود آمد. - بیشتر یا شاید کلاً در میان شیعیان و طرفداران ائمه؛ - برای اینکه احساس شد که حکومت یزید تا این حد هم حاضر هست، آماده است که حکومت خودش را تحکیم کند؛ یعنی تا حدّ کشتن حسین بن علی علیه السلام (1) که فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است و در همه ی جهان اسلام به عظمت و اعتبار و قداست شناخته شده بود.

اما این رُعب که در کوفه و در مدینه آتارش وجود داشت، پس از گذشت مدتی با چند حادثه ی دیگر کامل شد، که یکی از آن حوادث، حادثه ی حرّه بود که مختصر شرحی درباره ی این حادثه خواهیم داد؛ و یک اختناق شدیدی در منطقه ی نفوذ نزدیک اهلبیت علیهم السلام یعنی حجاز - عمدتاً مدینه

ص:32

1- . تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 241؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، صص 239-240؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 324.

- و همچنین عراق - عمدتاً کوفه - به وجود آمد، ارتباطات ضعیف شد و کسانی که طرفدار ائمه علیهم السلام بودند و مخالفان بالقوه ی دستگاه خلافت بنی امیه بودند، در حال ضعف، در حال تردید بهسر می بردند.

در اینجا من از روایتی یاد میکنم که از امام صادق علیه السلام نقل شده، در کتب معتبر- بحار و غیر بحار- هست و آن این است که حضرت صادق علیه السلام وقتی که درباره ی اوضاع ائمه ی قبل از خودشان صحبت میکردند، فرمودند:

«إِرتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً»؛ (1)

یعنی مردم بعد از حسین علیه السلام مرتد شدند، مگر سه نفر. البته در بعضی روایات دارد پنج نفر، (2) بعضی روایات دارد هفت نفر. (3)

در یک روایتی که از امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه‌هست، روایش ابو عمر نهدی است، میگوید که از امام سجّاد علیه السلام شنیدم که فرمود:

«مَا بِمَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ عَشْرُونَ رَجُلًا يُحِبُّنَا»؛ (4)

در همه ی مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست بدارند...

این روایت را، این دو حدیث را از این باب نقل کردم که وضعیّت کلی جهان اسلام نسبت به ائمه علیهم السلام و طرفداران ائمه روشن بشود؛ یعنی این خفقانی که بهوجود آمد، چنین حالتی را بهوجود آورد که طرفداران ائمه علیهم السلام متفرّق، پراکنده، مأیوس و مرعوب بودند و امکان یک حرکت جمعی برایشان نبود.

البته در همان روایت امام صادق علیه السلام هست:

«ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَكَثُرُوا»؛ (5)

تدریجاً مردم ملحق شدند به آن جمع کوچک و زیاد شدند...

ص: 33

1- . الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 144.

2- . اختیار معرفه الرجال، ج 1، ص 332؛ بحار الأنوار، ج 7، ص 284.

3- . اختیار معرفه الرجال، ج 1، صص 338-339.

4- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 104؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 143.

5- . الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 144.

بعد از حادثه ی شهادت، البته مقداری مردم مرعوب شدند، ولی آن چنان مرعوبی-لاتی نبود که بکلی نظام تشکیلات پیروان اهل بیت علیهم السلام را به هم بریزد؛ دلایلش هم این است که ما می بینیم حتی در همان هنگامی که اسرای کربلا را به کوفه آوردند، حرکاتی مشاهده میشود که این حرکات حاکی از وجود تشکیلات پنهانی شیعه است.

البته وقتی میگوییم تشکیلات پنهانی شیعه، منظورمان یک تشکیلات منسجم کامل بهشکلی که امروز در دنیا معمول هست، نیست؛ بلکه منظورمان رابطه های اعتقادی یی است که مردم را به یکدیگر متصل میکند و وادار به فداکاری میکند و به کارهای پنهانی برمی انگیزد و در مجموع، یک مجموعه را در ذهن انسان ترسیم میکند.

در همان اوقاتی که خاندان پیغمبر علیهم السلام در کوفه بودند، در یکی از شبها سنگی می افتد توی آن محلی که اینها آنجا نشسته بودند و زندانی بودند. سنگ را بر میدارند، کاغذی به او وصل بوده؛ در آن کاغذ نوشته شده بود که کسی را حاکم کوفه فرستاده به شام پیش یزید که درباره ی وضعیّت شما و سرنوشت شما از او کسب تکلیف بکند. اگر تا فردا شب مثلاً یا پس فردا شب صدای تکبیر شنیدید، بدانید که شما در همین جا کارتان تمام خواهد شد و کشته خواهید شد؛ اگر نه، بدانید که وضعیتان بهتر خواهد بود.

ما وقتی که این داستان را می شنویم، خوب درک میکنیم که یک نفر از دوستان این تشکیلات یا از اعضای این تشکیلات در داخل دستگاه حاکم ابن زیاد حضور دارد و قضایا را میداند، به زندان دسترسی دارد و اطلاع دارد که برای زندانیها چه ترتیباتی و چه پیش بینی هایی شده و میتواند که خبر را با صدای تکبیر به گوش اینها برساند. این را ابنائیر نقل میکند.(1) یعنی با اینکه این شدّت عمل بهوجود آمده بود، در عین

ص:34

1- . الکامل، ج 4، ص 84.

حال چنین چیزهایی دیده میشد. یا مثلاً عبدالله بن عقیف عضدی - که یک مرد نابینایی هم هست - در همان مراحل اولیه ی ورود اسرا به کوفه، از خودش عکس العمل نشان میدهد که منجر به شهادتش هم میشود. (1) و از این قبیل کارها ابتدائاً انجام میگیرد. یا فرض بفرمایید که در شام یا در کوفه کسانی پیدا میشوند، می آیند در مقابل اسرا و نسبت به آنها اظهار علاقه و ارادت میکنند یا گریه میکنند یا یزید را ملامت میکنند که هم در مجلس یزید چنین چیزهایی پیش آمده، (2) هم در مجلس ابن زیاد پیش آمده. (3)

بنابراین، با اینکه ارباب شدیدی بر اثر این پیش آمده بود، اما آن چنان نبود که بکلی نظام، کار دوستان اهل بیت علیهم السلام را از هم بپاشد و اینها را دچار پراکندگی و ضعف بکند. اما بعد از گذشت مدتی، حوادث دیگری پیش آمد که این حوادث، اختناق را بیشتر کرد، که ما میتوانیم بفهمیم که آن حدیث «إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ» مربوط به دوران آن حوادث یا بعد از آن حوادث است، یا فاصله هایی که وجود داشته. یکی از این حوادث، ماجرای حرّه هست.

حالا قبل از اینکه وارد ماجرای حرّه بشوم، این تکه ی اخیر، یک سطر را حذف میکنیم. در طول این دوران دو سه سال اول، قبل از آنی که آن یکی دو حادثه ی مهم و کوبنده بهوجود بیاید، شیعیان شروع میکنند کارهای خودشان را ترتیب دادن و انسجام قبلی خودشان را بهوجود آوردن. اینجا یک چیزی طبری نقل میکند؛ میگوید که:

«فلميزل القوم في جمع آله الحرب و الاستعداد للقتال» تا آخر؛

ص: 35

- 1- . أنساب الأشراف، ج 3، صص 210-211؛ اللهوف، صص 95-98؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 119-121.
- 2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 356؛ مروج الذهب، ج 3، ص 61؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج 2، صص 81-82؛ اللهوف، صص 110-112؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 142-143.
- 3- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 349؛ شرح الأخبار، ج 3، ص 170؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 235؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 116-117.

یعنی آن مردم - منظور شیعیان هستند - ابزار جنگ جمع میکردند، خودشان را برای جنگ آماده میکردند و پنهانی مردم را از شیعه و غیر شیعه به خونخواهی حسین علیه السلام دعوت میکردند و گروه گروه مردم به آنها پاسخ میدادند.(1)

و این وضعیت همچنان ادامه داشت تا یزید بن معاویه از دنیا رفت. پس می بینیم با اینکه فشار و شدت اختناق زیاد بود، در عین حال این حرکات هم انجام میگرفته؛ آن طوری که طبری نقل میکند. و شاید به همین دلیل هم هست که صاحب کتاب جهادالشیعه(2) که یک نویسنده ی غیر شیعی است و نسبت به امام سجّاد علیه السلام و شیعه نظرات واقع بینانه ای ندارد، اما یک حقیقت را درک کرده و او این است که میگوید: گروه شیعیان پس از شهادت حسین علیه السلام، به صورت تشکیلات منظمی درآمدند که روابط سیاسی و اعتقادات دینی، آنها را به یکدیگر پیوند میداد و دارای اجتماعاتی بودند و دارای رهبرانی بودند و آنگاه دارای نیروهای نظامی بودند و جماعت توأبین، نخستین مظهر این هست. خب پس احساس میکنیم با وجود اینکه تشکیلات شیعی با حادثه ی عاشورا دچار ضعف شده بود، اما حرکات شیعی در قبال این ضعف و از طرف مقابل، مشغول فعالیت بود که مجدداً آن تشکیلات را به شکل اول دریاورد؛ تا اینکه واقعه ی حرّه پیش می آید.

به تصوّر من، واقعه ی حرّه یک مقطع بسیار عظیمی است در تاریخ تشیع؛ یعنی ضربت بزرگ را واقعه ی حرّه وارد آورد. واقعه ی حرّه مربوط به سال شصتوسوم هجری است.(3) ... همین اندازه باید بگویم که آن حادثه بزرگترین وسیله ی ارباب دوستان امام و پیروان اهل بیت علیهم السلام شد؛ بخصوص در مدینه، عده ای گریختند.(4)

ص:36

1- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 431-432.

2- . دکتر سمیره مختار اللیثی.

3- . أنساب الأشراف، ج 5، ص 332؛ إعلام الوری، ج 1، ص 96؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 126.

4- . أنساب الأشراف، ج 5، صص 334-335؛ الكامل، ج 4، ص 118.

عده ای کشته شدند، عده ای از یاران خوب مثل خود عبدالله بن حنظله و دیگران به شهادت رسیدند(1) و جایشان خالی ماند و خبرش هم به اقطار عالم اسلام رسید و معلوم شد که دستگاه حکومت، قاطع در مقابل این حرکات ایستاده و اجازه

ی هیچگونه اقدامی به آنها نمیدهد. حادثه ی بعدی یی که باز موجب سرکوب و ضعف شیعیان شد، حادثه ی شهادت مختار در کوفه(2) و تسلط عبدالملک بن مروان بر همه ی جهان اسلام بود.(3)

1361-5-30

اهتمام به شکر نعمت زندگی در دولت حق

در دعای معروف و شریف عرفه - که دعایی است که از زبان امام حسین علیه السلام در روز عرفه صادر شده و خیلی خوب است که آن دعا را ما در روز عرفه همیشه بخوانیم و دعای بسیار مفصل و جالبی است - یک جمله ای دارد که این جمله برای این صحبت من شاهد بزرگی است. در آنجا امام حسین علیه السلام میفرماید که من خدا را شکر میکنم که در دوران حکومت حق متولد شدم؛(4) یعنی دوران حکومت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله .

این را امام حسین علیه السلام کی میگوید؟ آن وقتی میگوید که از حکومت حق خبری نبوده و حسینبنعلی علیه السلام در سنین پیری یا نزدیک به پیری زندگی میکرد، که در آخرین سالهای دوران زندگیش، امام معصوم بزرگوار ما وقتی میخواهد نعمتهای بزرگ خدا را شکر کند؛ جزو برترین، بزرگترین و اولین نعمتهایی که ذکر میکند، نعمتی است که از آن سالهایی هم گذشته، اما آنقدر در نظر حسینبنعلی علیه السلام این نعمت

ص:37

1- . تاریخ خلیفه، صص 150-155.

2- . الکامل، ج 4، صص 267-273؛ اللهوف، صص 197-198.

3- . تاریخ الخلفاء للسیوطی، صص 214-215.

4- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74_75؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 217.

بزرگ است که از ادای شکر آن نعمت غافل نمیماند.

1361-6-3

اثرگذاری افزون برخی شهادتها

در حادثه‌ی کربلا هم همین جور بوده. هر شهادتی که فجیع تر بوده، اثرش بیشتر بوده. شما ببینید مثلاً شهادت علی اصغر در حادثه‌ی کربلا از شهادت عون و جعفر و علی اکبر و اینها اثرش بیشتر بوده و همان طور که معروف است، این سند مظلومیت حسین بن علی علیه السلام بود؛ یعنی سند فاجعه‌آفرینی و خباثت آن کسانی بود که حسین علیه السلام با آنها می‌جنگید و برای کسی که دارد می‌جنگد، هیچ چیز ذی قیمت تر از این نیست که معلوم بشود که طرف مقابلش، یک عنصر خبیث و بد و زشتی است.

ما لازم نیست در جنگ با صدام ثابت کنیم ما بحق هستیم، اگر ثابت کنیم صدام آدم بدی است و رژیم صدام رژیم بدی است، مسئله حل شده است برای دنیا. امام حسین علیه السلام با شهادت علی اصغر، یعنی شهید شدن علیاصغر، برایش این موهبت بزرگ به دست آمد که در نظر تاریخ مسجّل شد که آن مردمی که حسین علیه السلام علیه آنها قیام کرده بود و سیدالشهدا علیه السلام با آنها به جنگ برخاسته بود، اینها مردم پلید و خبیث و شریری بودند؛ در حدّی که یک بچه‌ی شیرخوار(1) را با تشنگی، با گرسنگی، به آن کیفیت فجیع به قتل رساندند.(2)

1361-6-24

اهتمام به شکر نعمت زندگی در دولت حق

بارها بنده این را عرض کردم که حسینبنعلی صلواتاللهعلیه در دعای معروف عرفه خدا را شکر میکنم؛ جزو اولین دعاها و اولین

ص:38

1- . سر السلسله العلویه، ص 30؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 49.

2- . تذکره الخواص، ص 227؛ المجدی، ص 91.

حمدهایی که برای خدای متعال عرض میکنم، این است که من در دولت حق متولد شده ام.(1)

ایشان در دولت پیغمبر صلی الله علیه و آله متولد شدند (2) و این را حسینبنعلی علیه السلام ... وقتی میفرماید، یعنی به خدای متعال عرض میکند، که شاید مثلاً سی سال یا بیشتر، چهل سال از آن زمان گذشته بود، شاید هم بیشتر؛ یعنی در اواسط عمر یا اواخر عمر هم هنوز مزه ی ولادت در دولت حق در کام حسینبنعلی علیه السلام آسان هست و آثار خوبش را احساس میکند.

1361-7-2

وضعیت جامعه ی اسلامی پس از عاشورا

وضع اجتماعی در زمان امام باقر علیه السلام، یا به تعبیر دقیق تر بگوییم وضعیت جامعه ی اسلامی نسبت به اهل بیت علیهم السلام در زمان امام باقر علیه السلام، تفاوتهایی با دوران امام سجّاد علیه السلام کرده بود، که این تفاوتها را من خوب است یکی یکی بگویم و عمده‌تاً میتوان این تفاوتها را در یک فرق بزرگ خلاصه کرد؛ در زمان امام سجّاد علیه السلام اولی که ایشان به خلافت رسیدند، همانطور که گفتیم، دور آن حضرت کسی نبود. در آن روایت هست که:

«إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً»؛ (3)

ص: 39

1- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74_75؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 217.

2- . مصباح المتجهّد، ص 852؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 200.

3- . الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 144.

بعد از واقعه ی عاشورا، فقط سه نفر - حالا شاید در مدینه یا در حجاز - دور و بر امام سجّاد علیه السلام را گرفته بودند و باقی ماندند؛ سه نفر فقط. بقیه ترسیده بودند، از راه برگشته بودند، خسته شده بودند، جرأت ادامه ی مبارزه را در خود نمی دیدند. حضرت با تنهایی شروع کرد.

امام سجّاد علیه السلام در روایت دیگری میفرماید که:

«مَا بِمَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ عَشْرُونَ رَجُلًا يُحِبُّنَا»؛ (1)

در مکه و مدینه، در همه ی مکه و مدینه، بیست تا انسان، بیست تا آدم نیست که ما را دوست بدارد؛ یعنی یک روز وضعیّت امام سجّاد علیه السلام در یک چنین وضعی بود؛ یعنی با غربت شروع کرد.

ائمه علیهم السلام میخواستند حکومت اسلامی را تشکیل بدهند. من در باب زندگی امام سجّاد و همچنین زندگی امام صادق علیهما الصلاه والسلام این حدیث چندین بار تکرار شده را گفتم، حالا هم بد نیست آن را بگویم که امام صادق صلوات الله علیه فرمود که قرار بود حکومت اسلامی در قضاة الله در سال هفتاد هجری تشکیل بشود، بعد که حادثه ی عاشورا پیش آمد، به تأخیر افتاد، که در روایت آمده به این صورت که: «فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ»، که در سال شصت و یک (2) امام حسین علیه السلام شهید شدند. «اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ»؛ غضب خدا، خشم خدا بر مردم زمین فزونی گرفت و تأخیر افتاد به سال صدوچهل (3) صدوچهل کی است؟ صدوچهل، هشت سال (4) قبل از وفات امام صادق علیه السلام است.

1361-8-4

هدف قیام امام حسین علیه السلام

با اینکه در تاریخ ما و شاید در تاریخ بشریّت، هزار و سیصد و چهل و چند سال از حادثه ی عاشورا گذشته است، همچنان این حادثه، بزرگترین و پرمعناترین حادثه ای است که همراه با فداکاری و با امضای خون، واقع شده است. شاید در طول تاریخ ما، بعد از واقعه ی عاشورا، کمتر حرکتی، قیامی و حادثه ی خونینی را بتوان پیدا کرد که با داشتن آرمانها و هدفهای انسانی، از حادثه ی عاشورا سرمشق و الگو نگرفته باشد. برخلاف همه ی حوادث که هنگام وقوع، موجی ایجاد

1- . شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 104؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 143. با کمی اختلاف: الغارات، ج 2، ص 573.

2- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 219؛ شرح الأخبار، ج 3، ص 265؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 60.

3- . الغيبة، طوسی، ص 428؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 120.

4- . مجمل التواریخ و القصص، ص 456؛ تاج الموالید، ص 44؛ بحار الأنوار، ج 47، ص 1.

میکنند و هرچه زمان میگذرد، این موج ضعیف تر و هموارتر میشود، حادثه ی عاشورا از زمان وقوع هرچه گذشته، سال به سال و دوره به دوره موجش بیشتر، برجسته تر و همه گیرتر شده است.

مسئله ی حائز اهمیت این است که ما مدلول این حادثه و مفهوم این حرکت و قیام را درست بفهمیم، چون ما معتقدیم و حقیقت هم همین است که انقلاب ما از این حادثه الهام گرفت و به وسیله ی این حادثه رهنمون شد؛ همان طور که امام فرمودند: «محرم، ماهی است که خون بر شمشیر پیروز شد».(1) محرم، تاریخی و سرنوشت ساز شد. این سخن از یک فرهنگ مایه میگیرد. حقیقت هم همین است که ما انقلابمان را از برکات و از رشحات حادثه ی عاشورا می بینیم. بعد از پیروزی انقلابمان هم آنچه ما در برخورد با قدرتهای جهانی و در برخورد با سیاستهای سرکوبگر و مخرب عمل کردیم، از قیام حسین بن علی علیه السلام الهام گرفتیم. جوانهای ما با عشق حسین علیه السلام و با یاد حسین علیه السلام در میدانهای جنگ حاضر شدند و انقلاب ما با این دشواریها و با این ناهمواریها تا امروز به پیش آمده است؛ بعد از این هم إن شاءالله پیش خواهد رفت. پس ما لازم است این حادثه را درست بفهمیم.

شیوه ی تبیین حادثه ی کربلا

حادثه ی کربلا را میشود دو نوع تبیین کرد: نخست، تبیین وقایع. خود تبیین وقایع، بسیاری از پیامها را با خود دارد. امام حسین در دوران طولانی پر رنج زندگی بعد از حسن بن علی علیه السلام که ده سال طول کشید،(2) چگونه زندگی کرد؟ چگونه برخورد کرد؟ چه نامه هایی به ایشان نوشته شد؟ ایشان در پاسخ چه گفت؟ بعد از روی کار آمدن یزید، ایشان چه عکس العملی نشان داد؟ از مدینه حرکت کرد؛ در مدینه چه حوادثی اتفاق افتاد؟ به مکه آمد؛ در مکه چه حوادثی اتفاق افتاد؟ از

1- صحیفه ی امام، ج 5، ص 75.

2- روضه الواعظین، ص 195؛ کشف الغمه، ج 2، ص 250؛ بحارالأنور، ج 44، ص 200.

مکه حرکت کرد؛ در هر منزلی از منازل، چه اتفاق افتاد؟ این یک نوع بیان آرمان گرایی عاشورا است. معمولاً هم این طور بیان شده است. خود این، حامل پیام و بیانهای زیادی است و چنانچه قرار باشد بیان شود، بایستی به تفصیل بیان شود. ما نمیخواهیم به تفصیل در مسئله وارد شویم.

یک نوع دیگر، جمع بندی حادثه ی کربلا، جمع بندی همه ی این حوادث و جمع بندی همه ی این گفتارهاست، که از مجموع اینها ما بدانیم و بفهمیم سیدالشهدا علیه السلام چرا قیام کرد؟

بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و تشکیل جامعه ی نمونه

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله تشریف آورد؛ مبعوث شد و دنیای جدیدی ساخت. این دنیا حکومتش غیر از حکومت دنیای طاغوت بود. آن روز هیچ جای دنیا آن حکومتی که پیغمبر میساخت، وجود نداشت. نه شرایط حکومت و شرایط حاکم در دنیا نظیر مدینهالنّبی بود، نه رابطه ی حاکم و مردم در دنیا شبیه مدینهالنّبی بود. اقتصادش شبیه اقتصادی که در دنیا وجود داشت، نبود. روابط مردم با یکدیگر و مناسبات اجتماعی در جامعه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله شبیه جوامع دیگر نبود، بلکه یک چیز نمونه بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، چنین دنیایی را بهوجود آورد. همه ی ابعاد این جامعه را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و ترسیم کرد. (1) به مردم گفت، بعد هم خودش عمل کرد. خبری نبود که پیغمبر صلی الله علیه و آله به مردم بگوید و خودش عمل نکند. به مردم میگفت نماز بخوانید، خودش اول نماز گزار بود. به مردم میگفت زکات بدهید، خودش زکات را از مردم میگرفت و در جایش مصرف میکرد. به مردم میگفت انفاق کنید، انفاقات خود و مردم را به موارد مستحق میرساند. به مردم میگفت جهاد کنید، اصلاً خود او نمودار جهاد و معلّم جهاد بود. یعنی تمام چیزهایی که در اسلام به

ص:42

1- المصنف، عبدالرزاق الصنعانی، ج 11، صص 125-126؛ المحاسن، ج 1، ص 278؛ بحارالأنوار، ج 67، ص 96.

عنوان مجموعه ی نظام اسلامی به وسیله ی پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان شده بود، در عمل خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و در همان جامعه ای که ساخته بود، وجود داشت. پیغمبر صلی الله علیه و آله اینها را عملاً و عیناً به مردم نشان داد.

بیان رکنی از ارکان نظام اسلامی

تنها یک حکم از احکام این نظام اسلامی وجود داشت که این را پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته بود، ولی عمل نکرده بود؛ میگفت و عمل نمیکرد. آن، رکنی از ارکان نظام اسلامی است. آن جامعه ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله ساخته بود، اگر فرض کنیم ده یا دوازده رکن داشت، یکی از ارکانش هم این بود. پیامبر خصوصیاتش را گفته بود، همه ی توجیهاات لازم و ارشادات لازم را انجام داده بود، اما خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله به این رکن عظیم نظام اسلامی عمل نکرده بود و نمیتوانست عمل کند. امکان اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خودش عمل کند، وجود نداشت. آن چه بود؟

آن این بود که هرگاه این قطار منظم جامعه ی اسلامی و نظام اسلامی از خط خارج بشود و روند کلتی این نظام تغییر پیدا کند، تکلیف چیست؟ این واقعاً یکی از ارکان یک نظام است. نظامی می آید، مشخص میکند که بایستی با این خصوصیات مادی و معنوی، اقتصادی و حکومتی و بقیه ی چیزها، این جامعه بهوجود بیاید. جامعه را هم بهوجود می آورد، اما اگر این جامعه از خط خارج شد؛ قدرتمندانی، ستمگرانی، مهاجمانی آمدند این جامعه را از آن محتوایش خالی کردند یا شکلش را هم عوض کردند، یا شکلش را عوض نکردند، اما محتوا را عوض کردند، تکلیف چیست؟ باید چه کرد؟

این هم حکمی از احکام است. اگر بنیانگذار اسلام بیاید و همه ی احکام اسلامی را بیان کند، این یکی را بیان نکند، کار ناقصی کرده است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله این را برای مسلمانها گفته بود که وقتی نظام اسلامی از خط اسلام خارج شود و جهت حرکتی که جامعه ی اسلامی دارد، به

وسیله ی قدرتمندان، زورگویان، منافقان و خود را در سطح مسلمانها جا زدگان تغییر پیدا کند، در مقابل این انحراف چه عملی باید انجام داد؟ این را پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته بود، اما خود عمل نکرده بود. چرا؟ چون امکان نداشت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل کند؛ زیرا زمان پیغمبر این انحراف رخ نمی داد. تا پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بود، تا پیغمبر سر کار بود، انحرافی پیش نمی آمد.

این، زمان جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله اتفاق می افتاد. در وضعی که جامعه ی اسلامی دچار آن چنان انحرافی شده که امکان و خطر آن هست مفاهیم اسلامی بکلی عوض شود، اکنون بایستی چه عملی انجام بگیرد؟ این را باید یکی از جانشینان پیغمبر انجام بدهد. این جانشین چه کسی باشد؟ فرقی نمیکرد؛ بسته به این بود که آن شرایط خاص در زمان کدام یک از ائمه ی بعد از پیغمبر پیش بیاید. اگر آن شرایط زمان امیرالمؤمنین علیه السلام پیش می آمد، امیرالمؤمنین علیه السلام آن طور عمل میکرد؛ اگر زمان امام علی النقی علیه السلام یا فرض کنید امام حسن عسکری علیه السلام پیش می آمد، آن امام آن طور عمل میکرد.

اما این شرایط در علم الهی معلوم بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم پیش بینی کرده بود؛ واقعیت خارجی هم این بود که زمان حسین بن علی علیه السلام انجام گرفت؛ آن هم نه در اول امامت، در دهمین سال امامت حسین بن علی علیه السلام. لذا امام حسین علیه السلام بایستی به آن تکلیف الهی عمل کند؛ برای اینکه نظام اسلامی را که داشت از خط خارج میشد یا خارج شده بود، با آن عمل، با ادای آن واجب و با انجام دادن آن تکلیف، به وضع اول خودش برگرداند. این تکلیف حسین بن علی علیه السلام بود، و ماهیت واقعه ی عاشورا و قیام عاشورا این است.

حالا این تکلیف چه بود؟ آنی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستورش را داده بود و فی علم الله معلوم بود و از بخشهای نظام اسلامی بود که باید هنگامی که

خطّ صحیح نظام اسلامی عوض میشود، این کار انجام بگیرد، این گونه عمل بشود، آن چه بود؟ این تکلیف که پیغمبر صلی الله علیه و آله معین کرده و امام حسین علیه السلام عمل کرده، چیست؟

در بیان این تکلیف و در جمع بندی عمل حسین بن علی علیه السلام نظرات گوناگونی بیان شده است. در سالهای اخیر دو جمع بندی وجود داشت که به نظر بنده هیچ یک از این دو درست نیست و دیدگاه سوم صحیح است.

بعضی ها می‌گفتند: حسین بن علی علیه السلام برای گرفتن حکومت قیام کرد. قیام حسین علیه السلام برای گرفتن حکومت بود؛ فقط برای این بود که حکومت کند، چون میدید یزید آدم ناصالح و فاسدی است و جامعه ی اسلامی را در معرض یک خطر جدی قرار داده است، این بود که آن حضرت قیام کرد تا حکومت را بگیرد. عده و عده هم فراهم کرده بود. هنگامی که به سوی کوفه حرکت کرد تا آنجا قیام کند و کوفه را به اصطلاح امروز آزاد کند، نیروهای خود را آنجا جمع کند و علیه حکومت مرکزی بشورند، در راه که فهمید کوفی ها برگشتند، منصرف شد؛ گفت: رهایم کنید، به یمن بروم یا بروم همان جایی که بودم و آنجا بمانم.

البته برای این دیدگاه شواهد و قرائنی هم ذکر میکنند؛ اما در مجموع، این نظر درستی نیست.

عده ای دیگر از آن طرف می‌گویند: نه، اصلاً حسین بن علی علیه السلام هیچ نیت حکومت کردن نداشت، هیچ نیت گرفتن مقام و حکومت و ریاست بر مسلمین را نداشت، بلکه خواست کشته بشود؛ اصلاً قیام کرد تا کشته شود. برای اینکه دید در زنده بودنش نمیتواند آن تکلیف الهی را انجام بدهد، گمان کرد با کشته شدنش آن تکلیف را انجام میدهد. حالا که با زنده بودن نمیتوانیم کاری انجام بدهیم، پس با کشته شدن

ص: 45

این کار را انجام بدهیم! می‌گویند: حسین بن علی علیه السلام از مدینه که راه افتاد، نیتش همین بود که برود و کشته شود؛ اصلاً قصدش جز این، چیز دیگری نبود. مکه هم که آمد، این قصد را داشت. طراح می‌کرد و نقشه می‌ریخت که چگونه در یک موقعیت حساس و خوبی کشته بشود. این نظر هم درست نیست.

هدف امام؛ نفس حرکت و قیام علیه ظلم و کفر و بدعت

حقیقت و جمع بندی درست این است که حسین بن علی علیه السلام نه برای حکومت کردن میرفت و نه برای کشته شدن. کشته شدن و حکومت کردن، هدفهای حسین بن علی علیه السلام نبودند؛ بلکه نتیجه ی قطعی حرکت حسین بن علی علیه السلام یکی از این دو بود؛ یعنی امام حسین علیه السلام در این راه یا به حکومت میرسید یا کشته میشد؛ این را خود آن حضرت هم میدانست. البته ما معتقدیم امام حسین علیه السلام میدانست کشته میشود، اما نتیجه ی حرکت امام حسین علیه السلام به طور طبیعی کشته شدن یا حکومت کردن بود؛ اما هیچ کدام هدف امام حسین علیه السلام نبود. هدف امام حسین علیه السلام نفس حرکت و قیام بود، نفس ایجاد و اعلام مقاومت بود. اگر این مقاومت و این حرکت به حکومت میرسید، چه بهتر؛ امام حسین علیه السلام حرکتی کرده بود و قیامی کرده بود، حکومت را هم به دست میگرفت و دنیا را آباد و گلستان میکرد و حکومت نبوی را ادامه میداد؛ اما اگر به حکومت هم نمیرسید و نهایت این کار، کشته شدن و شهادت بود، امام حسین علیه السلام استقبال میکرد؛ چون هدف او انجام شده بود.

به عقیده ی بنده، آن نظر سوم این است که هیچ کدام از کشته شدن یا به دست گرفتن حکومت، هدفهای امام حسین علیه السلام نبودند.

هدف امام حسین علیه السلام این بود که خود این حرکت انجام بگیرد تا نفس انجام دادن این حرکت، سرمشقی برای همه ی مسلمانانی شود که آن روز و در طول تاریخ به دنیا می آیند. این حرکت، یک خلأ نظام

ص:46

اسلامی را پُر میکرد؛ این همان چیزی بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تعلیم داده و فرموده بود: هنگامی که دیدید دنیا رو به ویرانی میرود، نظام اسلامی رو به فساد میرود، باید حرکت و قیام کنید. این را پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود، اما خود پیغمبر طبعاً این فریضه ی الهی را نمیتوانست انجام بدهد؛ چون در زمان خود آن بزرگوار، موضوع محقق نمیشد و انحراف بهوجود نمی آمد. این عمل بایستی انجام میگرفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز را یاد داده بود، زکات را یاد داده بود، حج و جهاد را یاد داده بود، همه را خودش انجام داده بود؛ اما این کار را باید یکی از اوصیانش انجام میداد و آن را هم به مردم یاد میداد، و امام حسین علیه السلام یاد داد.

پس به طور خلاصه ما میگوییم هدف حسین بن علی علیه السلام این بود که این حرکت انجام بگیرد، تا اینکه به برکت این حرکت، انسانیت و مسلمانان تاریخ و مسلمانان آن روزگار تکلیفشان را در مقابل چنان وضعی بفهمند و بدانند هنگامی که ظلم و کفر حکومت میکند و نظام اسلامی به طرف فساد و انحراف می‌رود و این قطار نزدیک است که از خط خارج شود، تکلیف چیست.

مقداری از کلمات حسین بن علی علیه السلام که حامل این معناست، بیان کنیم. هنگامی که معاویه میخواست یزید را جانشین معرفی کند، حسین بن علی علیه السلام مخالفت کرد. وقتی یزید به عنوان خلیفه معین شد، اولین اظهار نظر حسین بن علی علیه السلام این بود که فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (1)

چون این همان انحراف است؛ همان حالتی است که در یک نظام ممکن است پیش بیاید. این «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (2) حالت کمال دهشت را نشان میدهد. کلمه ی استرجاع، کمال نگرانی را نشان میدهد؛

ص: 47

1- . «ما از آن خداییم و به سوی او بازمی گردیم!» الفتح، ج 5، صص 16-17؛ اللهوف، ص 18؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 326.

2- . البقره، 156.

یعنی چقدر باید نگران و دهشتزده بود آن وقتی که امت اسلامی به فرمانروایی مانند یزید مبتلا بشود. این اولین عکس العمل امام حسین علیه السلام بود؛ یعنی این را ما قبول نمیکنیم. حسین بن علی علیه السلام با خود یزید هم هیچ گونه نظر شخصی ندارد. برای امام حسین علیه السلام، یزید و غیر یزید از جهت بشری فرقی نمیکند. البته یزید در نظر حسین بن علی علیه السلام یک فاسد و یک فاسق است. (1) وقتی بناست همین یزید فاسد فاسق، خلیفه ی مسلمانان و جانشین پیغمبر شود، زنگ خطر به صدا در می آید. اینجاست که حسین بن علی علیه السلام احساس میکند این نقطه ی اوج آن انحراف است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن اشاره کرده - که خواهیم گفت امام حسین علیه السلام در یک

روایت دیگر از قول پیغمبر نقل میکند - اینجاست که دیگر نمیشود تحمل کرد و هرچه تحمل کردیم، بس است. باید حرکت کرد.

آن حضرت را برای بیعت گرفتن خواستند. والی و استاندار مدینه آن حضرت را برد تا بیعت بگیرد؛ آن حضرت هم بیعت نکردند. بگو مگو شد. تفصیلاتی دارد. دست آخر کار به فردا موکول شد؛ یعنی والی مدینه نتوانست. همان شب آن حضرت از مدینه بیرون آمد. (2) دید جای ماندن نیست و به طرف مکه آمد. در مدینه هم سندی از امام حسین علیه السلام باقی مانده است و آن، وصیت به محمد بن حنفیه است. مقدمات وصیت را ذکر میکند:

«هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ».

به وحدانیت خدا شهادت میدهد؛ همان طور که در وصیتهای معمولی ما نیز چنین است که اول شهادت به وحدانیت خدا و شهادت به پیغمبری پیغمبر و امثال اینهاست. امام این کار را کرد تا تبلیغاتچی های

ص: 48

1- . الفتوح، ج 5، ص 14؛ مثير الأحزان، ص 14؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 325.

2- . الإستيعاب، ج 1، ص 396؛ تاريخ مدینه دمشق، ج 28، صص 204-206.

آن روز نتوانند آن تهمةهایی را که آن روز میزدند، بزنند. بعد میفرماید:

«أَنْتَى لَمْ أُخْرِجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا»؛ (1)

من که از مدینه دارم خارج میشوم، از روی غرور، کبر و چون یزید را داخل آدم نمیدانم و خودم را بالاتر از او میدانم، نیست. مسئله، مسئله ی شخصی نیست؛ مسئله ی احساسات نیست. خروج من از مدینه، برای ظلم و ایجاد فساد نیست.

خیلی در تاریخ اتفاق افتاده که حکومتی بر سر کار هست؛ عده ای برای اینکه خودشان میخواهند این حکومت را به دست بگیرند، سر بلند میکنند و عده ای را می کشند و ظلم به وجود می آورند؛ هیچ منطق و ملاکی هم ندارند؛ مثل همین کارهایی که امروز دارد اینجا انجام میگیرد، که ملاحظه میفرمایید. اینها هیچ ایراد اصولی روی این حکومت ندارند؛ بنا میکنند مسائلی را مطرح میکنند، بعد می آیند در خیابان بمب میگذارند و عده ای را با این بمب گذاری میکشند؛ این ظلم است. می آیند در شهری، یا دهی، مسئله ای یا فساد را به وجود می آورند. این فساد است.

ص: 31

1- . بحارالأنوار، ج 44، ص 329.

آن حضرت میفرماید: کار من با این گونه کارها اشتباه نشود. من که از مدینه خارج شدم، برای احساسات شخصی نیست، برای ایجاد ظلم و فساد نیست؛

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّتِهِ جَدِّي»؛(1)

من خارج شدم تا اینکه در امت جدّم پیغمبر صلی الله علیه و آله طلب اصلاح کنم؛ یعنی فساد را که در امت پیغمبر صلی الله علیه و آله به وجود آمده، از بین ببرم؛ یعنی همان حالتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش بینی میکند و حکمش را هم معین میکند. این انحرافی که به وجود آمده، این انحراف را من از بین ببرم.

«أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»؛(2)

ص: 49

1- . همان.

2- . همان.

میخواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم. یعنی حقیقت و روح این حرکت، امر به معروف و نهی از منکر است. میخواهم نهی از انجام دادن آن بدی بکنم و مردم را به خوبیهای اسلام دعوت کنم و امر کنم. این، حقیقت حرکت حسین بن علی علیه السلام است. آن وقت وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام از مدینه به مکه تشریف می آورد. در مکه با مردم کوفه نامه نگاری میکند. وقتی بناست حرکتی انجام بگیرد، معنای این حرکت و این قیام این نیست که انسان خودش را به کشتن بدهد؛ یعنی حرکتی انجام بدهد که بدون هیچ تأثیری، بدون هیچ گونه فایده ای و بازدهی یی باشد؛ نه، بناست حرکتی از سوی حسین بن علی علیه السلام انجام بگیرد که این حرکت، پایه های تخت حکومت اموی و یزید را تکان بدهد؛ اگرچه در نهایت به کشته شدن آن بزرگوار منتهی شود؛ حرفی نیست. اما بناست یک حرکت انجام بگیرد؛ یک ضربه بر آن نظام و حکومت ظالم و فاسد و باغی وارد شود.

حضرت میخواهد این کار را بکند. این کار، تهیه ی عده و عده میخواهد؛ متوقف بر این است، عده ای جمع شوند و امکاناتی را فراهم کنند. لذا نامه نگاری شروع میشود.

از آن طرف، شیعیانی در کوفه - مرکز شیعیان - بودند. اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و کسانی که با آن بزرگوار از نزدیک آشنا بودند و در جنگها در رکاب آن بزرگوار جنگیدند - مثل حبیب بن مظاهر(1) و از این قبیل شخصیت های با نام و نشان جامعه ی اسلامی - در کوفه حضور داشتند. عامه ی مردم هم دنبال سر اینها نامه نوشتند که بیا، ما آماده هستیم از تو حمایت کنیم و علیه حکومت اموی قیام کنیم.

البته لحن نامه ها هم مختلف است. بعضی از نامه ها این است که دشمن تو از دنیا رفته و امکانات برای اینکه تو بتوانی حکومت را به خطّ اسلام

ص:50

برگردانی، زیاد است؛ برگرد بیا. (1) در بعضی از نامه ها آمده، جویهای کوفه روان شده و درختها میوه داده. آن خوش آب و هوایی کوفه را برای حسین بن علی علیه السلام تصویر میکنند. (2) این دیگر بسته به مبلغ و میزان فکر و ذهن و شعور آن نویسنده است. بعضی تفکرشان آن گونه بوده، پس نامه را آن طور مینویسند؛ بعضی هم تفکرشان عامیانه، ساده و ابتدایی است، که حضرت را به خوردن میوه دعوت میکنند! چند هزار نامه ذکر شده؛ یک رقمهای مبالغه آمیزی است. گاهی در نوشته ها آمده، تعداد عظیمی نامه نوشتند؛ مثلاً بیست هزار نامه، یا هفتاد هزار نامه. شاید اینها مبالغه آمیز باشد و احتمال دارد که خیلی کمتر از اینها باشد. به هر حال نامه های زیادی در دوران مکه به حضرت میرسد. (3) حضرت این نامه ها را دریافت میکنند و راه می افتند.

تمام کسانی که در مکه و مدینه افراد نام و نشانداري بودند و حقیقت قضیه را نمی فهمیدند، با این کار مخالفت میکردند. ابن عباس مخالفت میکرد، (4) محمد بن حنفیه مخالفت میکرد، (5) عبدالله بن جعفر - شوهر حضرت زینب علیها السلام - مخالفت میکرد. (6) بعضی حتی تا بین راه نامه نوشتند و خواستند که آن حضرت برگردد. (7) وقتی به سمت کوفه راه افتاده بودند، برخی خواستند که آن حضرت برگردد. (8) بعضی حتی

ص: 51

- 1- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 261-262؛ الإرشاد، ج 2، صص 36-37؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 332-333.
- 2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 262؛ الإرشاد، ج 2، ص 38؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 334.
- 3- . الفتوح، ج 5، ص 29؛ مثیر الأحران، ص 16؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 333-334.
- 4- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 288؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 240؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 364-365.
- 5- . الفتوح، ج 5، صص 20-21؛ الإرشاد، ج 2، صص 34-35؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 364.
- 6- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 291؛ الإرشاد، ج 2، صص 68-69؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 366.
- 7- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 163؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 292؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، صص 208-209.
- 8- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 165؛ الأخبار الطوال، ص 248؛ تاریخ الطبری، ج 4، صص 306-307؛ العقد الفرید، ج 5، ص 133؛ الأمالی، صدوق، ص 217؛ الإرشاد، ج 2، صص 71-72؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 216.

مأیوس نشدند، بعدها نامه نوشتند.(1)

چرا؟ چون اینها محاسبه میکردند و میگفتند: این کار به چه قصدی دارد انجام میگردد؟ اگر برای این است که آن حضرت به حکومت برسد، خیلی شرایط به حکومت رسیدن مفقود است؛ بسیاری از چیزهایی که باید باشد، وجود ندارد. اگر نفس این حرکت و تعمیم دادن این حرکت و تحریک مردم در آن زمان و در زمانهای بعد مطلوب است، در این مسئله کشته شدن هم هست. اینها کسانی بودند که آماده نبودند خودشان را به شهادت بدهند؛ آن آمادگی در اینها وجود نداشت. این بود که نامه نگاری میکردند، اشکال می تراشیدند و آن حضرت را از این کار منع میکردند. اما آن حضرت علی رغم همه ی این توصیه ها و نصیحتهای به خیال خودشان عاقلانه و مدبرانه، حرکت کردند.

هشتم ذی الحجّه (2) با اینکه علی الظاهر همه ی مردم بایستی از مکه به عرفات بروند و مشغول اعمال حج بشوند، حضرت آن روز از مکه خارج شدند و به طرف کوفه آمدند. البته خود این حرکت، یعنی انتخاب آن روز برای این کار، حاکی از این است که حسین بن علی علیه السلام میخواهد همه ی مردم را متوجه حقیقت کار خود کند و همه بدانند حسین بن علی علیه السلام این کار بزرگ را انجام داد. در منازل بین راه، هر کدام، حادثه ای و سخنی وجود دارد. البته اینها تفصیلات زیادی دارد که من نمیخواهم بگویم؛ اما میخواهم آن مقاصد، حرکت و عمل را که در بعضی کلمات این بزرگوار نشان داده میشود، بیان کنم، تا درست روشن شود این اقدام به چه مقصودی و با چه هدفی انجام میگردد.

آن حضرت رسید به آنجایی که حرّ بن یزید ریاحی جلوی او را گرفت.(3) حرّ بن یزید ریاحی همان طور که معروف است و شنیدید،

ص:52

1- . الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 446؛ أنساب الأشراف، ج 3، صص 163 و 165-166؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 65، ص 127.

2- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 160؛ الإرشاد، ج 2، ص 66؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 363.

3- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 301-302؛ روضه الواعظین، ص 179؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 375.

به عنوان نیروی بازدارنده ای آمد؛(1) چون ابن زیاد فکر میکرد اگر حسین بن علی علیه السلام به کوفه برسد، ممکن است در کوفه عده ای را تهییج کند، تشجیع کند و نیروی عظیمی دور امام حسین علیه السلام جمع شود. شاید هم همین طور میشد؛ یعنی ورود آن حضرت به کوفه، عده ای را به یاد خاطرات می انداخت. کوفه جایی بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام ، پدر امام حسین علیه السلام ، آنجا حکومت کرده است؛(2) همان شهری که خود حسین بن علی علیه السلام سالها در آن شهر کنار پدرش که خلیفه ی مسلمین بوده، زندگی کرده است؛ مردم او را دیده بودند، او را می شناختند. هنوز خیلی زمان نگذشته بود. تقریباً بیست سال گذشته بود، اما بیست سال، زمان زیادی نبود؛ خاطراتی بود. امام حسین علیه السلام کوفه را می شناخت؛ محلّات کوفه، قبایلی را که در این محلّات هستند و رؤسای این قبایل را می شناخت؛ و این خطری برای حاکم و استاندار کوفه بود. لذا میخواستند حضرت اصلاً به کوفه نرسد و راهش سد شود.

البته نمیخواستند از وسط راه برگردد؛ چون میدانستند اگر به مکه برگردد، باز ممکن است اشکالات دیگری برایش فراهم شود. میخواستند حالا که این دشمن به دامشان آمده، همین جا به خیال خود نابودش کنند. لذا حرّ بن یزید ریاحی را با هزار سوار فرستادند. حرّ راه حضرت را سد کرد و گفت نمیگذارم بروید. آن حضرت اصرار کرد و او انکار کرد. حضرت مایل بود او قبول کند، و قبول نکرد. آن حضرت گفت پس من برمیگردم. اجازه نداد که برگردد.(3)

همان جا بود که یکی از خطبه های پُرشور آن حضرت انشاء شد. چند جمله اش را من میخوانم. آن حضرت رو به اصحابش کرد - البته کوفی ها هم می شنیدند - بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

ص:53

- 1- . تجارب الأمم، ج2، ص 62؛ الإرشاد، ج 2، ص 78؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 376.
 - 2- . وقعه صفین، صص 1-13؛ بحار الأنوار، ج 32، صص 354-357.
 - 3- . الأخبار الطوال، صص 249-250؛ الإرشاد، ج2، صص 78-81؛ بحار الأنوار، ج44، صص 376-378.
- «إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنْ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ»

حادثه آن چنان که مشاهده میکنید، برای ما پیش آمد، «وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا»؛ دنیا و زندگی، زیباییهایش و خوبیهایش تمام شد، وضع دنیا عوض شد. سخن، سخن آن کسی است که احساس میکند از عمر او زمان زیادی باقی نمانده است.

« وَ لَمْ تَبْقَ مِنْهُ إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ »؛

چیزی از دنیا باقی نمانده، مگر به قدر آب ته پیاله ای، ته ظرفی، مایعی در ته ظرف، کمتر.

چند جمله ای دیگر دارد، بعد میفرماید:

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ»؛

آیا نمی بینید به حق عمل نمیشود؛

«وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ»؛

و از باطل پرهیز نمیشود؟

این همان لبّ مرام و نظر حسین بن علی علیه السلام است؛ یعنی می بینید جامعه ی اسلامی از آن وضع صحیح و حقیقی خودش دور افتاده و می بینید حق مورد عمل نیست، اما باطل مورد عمل است. در اینجا باید چه کرد؟ وقتی انسان می بیند حق مورد عمل نیست و باطل مورد عمل است، وقتی انسان دنیایی پر از ظلم و جور و شقاوت را مقابل خودش می بیند، باید چه بکند؟

«لِيرَغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا»؛

مؤمن حق دارد به لقای پروردگار و دیدار پروردگارش بشتابد.

«فَأِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً»؛

من مرگ را غیر از سعادت نمی یابم؛

«وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»؛(1)

و زندگی با ستمکاران و در کنار ستمکاران را جز سختی، رنج، ناراحتی

ص:54

1- . اللهموف، ص48؛ بحار الأنوار، ج44، ص192. با کمی اختلاف: تاریخ الطبری، ج4، ص305.

و اندوه نمی بینم.

این همان آمادگی است. یعنی بعد از آنکه آن حضرت حرکت کرد، نامه نوشت و آمدن خودش را اعلام کرد. به وسیله ی مسلم بن عقیل به کوفی ها گفت: ما آمدیم؛ آماده باشید بجنگیم.(1) حالا که می بیند مقابل او و حرکت او به سوی کوفه مانعی ایجاد شده و آن نتیجه ی دوم انجام خواهد گرفت، احساس میکند نتیجه ی اول که حکومت است، انجام نمیگیرد و آنچه واقع خواهد شد، عبارت است از شهادت و لقاءالله در این راه و وضعیتی که مؤمن باید رغبت به لقای پروردگار داشته باشد. وقتی انسان می بیند یک دنیا ظلم در مقابل اوست، وقتی انسان می بیند که ظالمان و ستمگران بر عمده ی امور جهان مسلط هستند؛ انسان باید آمادگی داشته باشد با این وضعیّت مقابله کند. شهادت در چنین وضعیتی برای انسان

گوارا است. این یکی از بیانات آن حضرت است. این یکی از کلمات آن بزرگوار است که ذکر میکند. بعد حرّ بن یزید ریاحی به فشار خودش ادامه میدهد و اجازه نمیدهد آن حضرت حرکت کند و به سمت کوفه برود یا برگردد.

نتیجه این میشود که حسین بن علی علیه السلام راه وسطی را انتخاب میکند و میرود. حرّ بن یزید هم در کنار آن حضرت می آید؛ چون به حرّ گفته بودند: «المأمور معذور»، تا آن حضرت نه پیش بیاید و نه عقب برود. این دو وظیفه را به حرّ گفته بودند. اما اینکه اگر آن حضرت از یک راه میانه رفت، چه بکند، به او نگفته بودند و نمیدانست چه باید بکند. این بود که فکر کرد وظیفه دارد کنار حضرت راه بیفتد و هر جا آن حضرت میرود، او هم برود. لذا او هم در کنار حضرت، منزل به منزل راه افتاد تا به کربلا رسیدند. (2)

ص: 55

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 262؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، صص 241-242؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 334-335.

2- . أنساب الأشراف، ج 3، صص 170-173؛ روضه الواعظین، صص 180-181؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 377-381.

خطبه ی امام علیه السلام و تبیین هدف قیام

در منزلی از منازل، آن حضرت سخنرانی کوبنده و بسیار قوییی بیان کرد. در این سخنرانی، همان مطلبی را که عرض کردم پیغمبر صلی الله علیه و آله حکم قضیه را گفته، اما عملش را به عهده ی ما گذاشته، بیان میکند و میفرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». (1)

این را خطاب به مردم میگوید. حالا این مردم، هم مردم خودش هستند که منطق و نظریه ی حسین بن علی علیه السلام را بخوبی می شنوند و در ذهنشان راسخ تر میشود، هم مردم حرّ بن یزید هستند؛ کسانی که این چیزها به گوششان کمتر خورده است و درست نمیدانند حسین بن علی علیه السلام برای چه آمده است. تبلیغات هم علیه حسین بن علی علیه السلام بسیار بود. میفرماید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کسی ببیند قدرتی و سلطانی در جامعه وجود دارد که حرام خدا را حلال کرده و حلال خدا را حرام کرده، عهد خدا و پیمان الهی را شکسته، در میان بندگان خدا با ظلم و

جور و دشمنی و کینه ورزی حرکت و عمل میکند، اگر علیه این وضعیّت به زبان یا عمل اقدامی نکند، «كَانَ حَقًّا عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛ یعنی بر خدای متعال فرض و حق است این آدم بی توجّه را هم ببرد همان جایی که آن جائر را برده است؛ این را هم به عذاب او مبتلا کند. چون کسانی که در مقابل ستم، فساد و انحراف بی تفاوت هستند، در حقیقت نیروی خودشان را از دسترس پروردگار عالم، قدرت الهی، از دسترس آن جریانی که باید این حق را به کرسی بنشانند و احکام الهی را به اجرا در بیاورد، دور نگه داشته اند.

ص: 56

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

تأثیر قیام امام علیه السلام

حسین بن علی علیه السلام با حرکت و قیام خود، در مقابل آن وضعی که آن روز در جامعه ی اسلامی بهوجود آمده بود و داشت بیشتر بهوجود می آمد، اثری گذاشت. در همان زمان، ضجّه ی مردم بلند شد. در همان زمان، حقیقت کار یزید بر بسیاری از مردم آشکار شد. همان مردم کوفه و شام، مقداری یزید را شناختند؛ پرده ها از پیش روی یزید کنار رفت. کار، بزرگ بود؛ اما بزرگتر از آن، تأثیری است که در تاریخ بهجا گذاشته شد. بر همه ی مسلمانان عالم معلوم شد هنگامی که قطار جامعه ی اسلامی و نظام اسلامی از خط خارج شد، علاج، همان کاری است که امام حسین علیه السلام انجام داده است. وقتی فساد جهان اسلام را فرا گرفت، علاجش کاری است که امام حسین علیه السلام انجام داده است.

1361-9-4

جواز خروج از کربلا

به قول شاعر:

گفت ای گروه هرکه ندارد هوای ما

سر گیرد و برون رود از کربلای ما.(1)

هر که از کربلا میرفت، کافر نمیشد - خود امام اجازه داده بود - (2) اما آن کسی که میماند، شهید کربلا میشود؛ ستاره ی درخشنده ی تاریخ اسلام میشود.

1361-9-20

هدف قیام؛ انجام دادن وظیفه

حسین بن علی علیه السلام وقتی به کربلا می آمد، نه به قصد حکومت آمد، نه به قصد کشته شدن؛ به قصد ادای وظیفه آمد. این را بارها در تحلیلیمان

ص: 57

1- . دیوان نیر تبریزی، ص 170.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 317-318؛ الإرشاد، ج 2، ص 91؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 315-316.

راجع به ماجرای امام حسین علیه السلام گفتیم. اگر حکومت نصیبش میشد، نعمت الهی بود و خیلی هم خوب بود؛ میرفت حکومت هم میکرد، یزید را هم در جنگ شکست میداد، پدرش را هم در می آورد. اگر شهادت نصیبش میشد، باز إحدى الحُسَینین بود؛ یعنی برای شهید شدن آماده بود. لذا آن خطبه ها را میخواند تا شهادت را در چشم یاران خودش زیبا نشان دهد؛ کما اینکه زیبا هم هست.

1361-10-9

وقایع عاشورا؛ بزرگترین مصائب

ذکر مصیبت؛ یعنی ذکر وقایع عاشورا. عمدتاً ذکر مصیبت درباره ی امام حسین علیه السلام و حوادث عاشورا یعنی ذکر آن حوادث؛ چون آن حوادث هر کدام یک مصیبت است. ذکر کردن آنها و بیان کردن آنها، ذکر مصیبت است. حالا با صوت خواندن و با شیوه های گوناگون خواندن که دلها را بلرزاند، خوب است؛ اما به نظر ما احتیاجی هم به آن ندارد. یعنی اگر

کسی واقعاً آن حوادث را یک دور بگذراند، درمی یابد مصیبت بزرگ است؛ چنان که واقعاً انسان در مقابل این همه مصائب و در مقابل این صبر و حلم بزرگ، از صمیم قلب بر زبان جاری میکند که:

«صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا بَنِي رَسُولِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَصْحَابِكَ وَعَ أَوْلَادِكَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْكَ».

حادثه ها خودشان مصیبتاند.

ذکر مصیبت

من یک حادثه را عرض میکنم و آن، حادثه ی شهادت طفل شش ماهه ی حسین بن علی علیه السلام علی اصغر است؛ که هرگونه این حادثه را بگوییم و نقل کنیم، دل انسان را آب میکند. در یک روز سخت، در یک روز گرم، در میان یک جمع تشنه، در حالی که آب هم در اختیارشان نیست،

ص:58

بزرگها، مردها، جوانها، پیرها، زنها، هر کدام به گونه ای با این حادثه روبه رو میشوند. حتی بچه ی سه چهار ساله را هم میتوان با زبان سرگرم کرد و گفت حالا یک دقیقه ی دیگر آب می آید، حالا آب می آوریم، حالا عمویتان میرود آب می آورد؛ اما شیرخواره ی شش ماهه را با چه زبانی میتوان آرام کرد که احساس تشنگی نکند؟ یا اگر احساس تشنگی میکند، صبر کند؟ لذا وقتی حسین بن علی علیه السلام برای آخرین خداحافظی به خیمه ها آمد و خواهرش زینب علیها السلام را صدا زد و همه ی دخترها و بچه ها و زنها به صدای امام حسین علیه السلام فهمیدند آن حضرت از میدان برگشته، آمدند دور آن حضرت را گرفتند. حسین بن علی علیه السلام به خواهرش رو کرد و فرمود:

«نَاوَلِينِي وَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّى أُدْعَهُ»(1)

یعنی خواهر! بچه ی شش ماهه را به من بده تا با او هم خداحافظی کنم. امام حسین علیه السلام این بچه را با آن چهره ی افسرده و با آن گردن خم شده و با آن صورت زرد شده و از حال رفته می بیند، دلش میسوزد و میگوید او را ببرم میان لشکر دشمن، شاید یک مقدار احساس انسانی در اینها زنده و بیدار شود تا حاضر بشوند به این بچه مقداری آب بدهند. اگر این روایت درست باشد، این بچه را زیر عبا طرف لشکر دشمن میگیرد و آنها خیال میکنند آن حضرت زیر عبا قرآن آورده تا آنها را به قرآن سوگند بدهد. بعد که آن حضرت عبا را پس میزند، با کمال تعجب می بینند طفل قنداقی را بر روی دست بلند کرد(2) و به این لشکریان بی رحم رو کرد و گفت: اگر شما با من دشمن هستید، این بچه ی کوچک که به شما کاری نکرده و تشنه است؛

ص: 59

1- . الملهوف، ص 168.

2- . از مدینه تا مدینه، صص 687-688؛ به نقل از مقتل ابی مخنف.

«وَقَدْ بَقِيَ هَذَا الطِّفْلُ يَتَلَطَّى عَطْشًا».(1)

آیا نمی بینید این بچه از عطش چگونه به خودش می پیچد؟ خیلی کار آسانی بود که اینها، هم حسین بن علی علیه السلام را بکشند، هم این بچه را سیراب کنند؛ هیچ مشکلی به وجود نمی آمد. بچه ی شیرخواره به قدر یک قاشق بیشتر مصرف آبش نیست که رفع عطشش بشود. امام حسین علیه السلام هم همین را بیشتر نمیخواست؛ یک ذخیره ی آبی برای بچه بگیرد. علی العجالة میخواست تشنگی او را برطرف کند. اما متأسفانه این کار را نکردند. ناگهان در حینی که امام حسین علیه السلام مشغول صحبت بود، دید این بچه که از تشنگی به حال افسردگی افتاده بود و تکانی نداشت، بر روی دستش یا در آغوشش دارد تکان میخورد. وقتی نگاه کردند، دیدند خون از گلوی علی اصغر جاری است.

1361-12-28

اسلام؛ عزیزتر از جان حسین بن علی علیه السلام

آن چیزی که ارزنده تر از عزیزان ماست، اسلام است؛ به دلیل اینکه حسین بن علی علیه السلام و علی اکبر علیه السلام و ابوالفضل علیه السلام از فرزندان ما ارزنده تر بودند؛ اما در راه اسلام، راحت خودشان را فدا کردند. پس اسلام از جوان ما

ارزنده تر است. ما قربانی می‌دهیم تا اسلام بماند؛ ما قربانی می‌دهیم تا شرف اسلامی این ملت بماند؛ ما قربانی می‌دهیم تا سلطه ی ابرقدرتها بشکند.

1362-2-26

فلسفه ی جشن میلاد امام حسین علیه السلام

ما میلاد امام حسین علیه السلام را جشن می‌گیریم. این را بایست بدانید این جشن فقط برای این نیست که خدای متعال روزی به خانواده ای که مورد ارادت ما هستند، یک فرزندی داد؛ آنها خوشحال شدند، ما هم

ص:60

1- . الملهوف، ص 169.

حالا داریم خوشحالی آنها را بعد از چند قرن تکرار میکنیم.

حسین بن علی علیه السلام شخصیتی است که این ملت و همه ی ملتهای مسلمان و همه ی انسانهای مبارز و متحرک در سطح جهان با شناسایی این شخصیت و بزرگداشت او و فهم و درک رویه ی او در زندگی، میتوانند همه ی مشکلاتشان را حل کنند؛ این اعتقاد ماست.

مشکلات عمده ی مردم در سطح جهان، ناشی از گردن کلفتی قدرتهاست؛ مشکلاتی که امروز بلندگوهای خود این قدرتمندان، آن را بزرگترین مشکلات ما وانمود میکند. تورّم جهانی، بیکاری جهانی، گرسنگی جهانی، اینها درجه ی دو است. مشکل درجه ی یک، وجود قطب بندی غیر عادلانه ی مردم دنیاست؛ این بزرگترین مشکل است، نه قطب بندی اقتصادی - که آن هم باز معلول است - بلکه قطب بندی سیاسی. یک عده در دنیا، قوی، گردن کلفت، همه چیزدار و صاحب اختیارند و هر کار میخواهند، میکنند؛ یک عده هم چوب بخور، کتک بخور، بلاکش و جورکش. این بزرگترین مشکل عالم است. همه چیز هم ناشی از همین است.

مقاومت میتواند قدرتهای استکباری را به زانو درآورد؛ چنان که مقاومت امام و مقاومت ملت ایران پیش از انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب توانست قدرتهای استکباری را به زانو در بیاورد. این مقاومت آگاهانه، درس عمومی است.

معلم بزرگ این مقاومت آگاهانه، حسین بن علی علیه السلام است. ما هر جا برسیم، هر چه بکنیم، در مقابل حسین علیه السلام و اصحاب حسین علیه السلام احساس حقارت فوق العاده داریم؛ حالا شخص این بزرگوار که جای خود دارد، در مقابل اصحابش هم همین طور. من یک وقتی گفتم برخی از این فرزندان ما، پاسدارهای ما و مؤمنین ما، از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بالاتر زدند. بسیاری از مؤمنین این زمان، از مؤمنین زمان پیغمبر جلوترند؛ اما از اصحاب امام

ص: 61

حسین علیه السلام نه. اصحاب امام حسین علیه السلام اصلاً حسابشان چیز دیگر است و جداست. اگر بخواهیم تشریح کنیم چگونه این شخصیت های عظیم و الهی درس مقاومت را آموختند، بحث مفصلی خواهد شد.

حسین بن علی علیه السلام در این زمینه تک است؛ یعنی خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم این گونه مقاومتی را نشان نداده است. نه اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نمیتوانسته نشان بدهد؛ نه، پیغمبر صلی الله علیه و آله از حسین بن علی علیه السلام مقاومتر و قوی تر است؛ شکی در این نیست؛ امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین طور؛ امام حسن علیه السلام هم افضل از امام حسین علیه السلام است، آن هم همین طور؛ اما زمان و موقعیت، این فرصت را فقط به حسین بن علی علیه السلام داد تا این مقاومت را ارائه بدهد. البته اگر امام حسن علیه السلام هم در آن شرایط بود، همین طور عمل میکرد؛ اگر بهتر عمل نمیکرد، کمتر عمل نمیکرد؛ این را بدانید. پیغمبر صلی الله علیه و آله هم همین طور، امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین طور. درس مقاومت حسین بن علی علیه السلام درس فراموش نشدنی است...

روی زمین، جز همان چند نفری که گرد امام حسین علیه السلام بودند، یک نفر وجود نداشت که حاضر باشد پا به پای او تا آخر بیاید. دیدید دیگر؛ مردم کوفه و شعارها و حرفها تا اندکی قبل از خطر بود. اندکی قبل از خطر، همه فرار کردند؛ حسین بن علی علیه السلام تنها ماند. امام حسین علیه السلام اینها را میدانست و در آن شرایط عجیب مقاومت کرد. البته این مقاومت از ده سال قبل شروع شده بود، بلکه به یک معنا از بیست سال قبل شروع شده بود. از زمان شهادت

امیرالمؤمنین علیه السلام که بیست سال تا حادثه ی عاشورا فاصله بود،(1) و از زمان شهادت امام حسن علیه السلام تا حادثه ی عاشورا ده سال بود؛(2) هر کدام از اینها خصوصیتی داشت. این زمانهای

ص:62

1- . تاریخ شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام سال 40ه.ق: تاریخ الطبری، ج 4، صص 109-110؛ الکافی، ج 1، ص 452؛ بحارالأنوار، ج 42، ص 213. تاریخ شهادت امام حسین علیه السلام سال 61ه.ق: تاریخ خلیفه، ص 143؛ الکافی، ج 1، ص 463؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 199.

2- . تاریخ شهادت امام حسن علیه السلام اختلافی است و سالهای 47 تا 51 ه.ق ذکر شده است: أنساب الأشراف، ج 3، ص 64؛ الکافی، ج 1، صص 461-462؛ المعجم الكبير، ج 3، ص 25؛ العدد القویه، صص 350-351؛ بحارالأنوار، ج 44، صص 140 و 146 و 161.

گوناگون خصوصیتی دارد که حالا در صدد بیان آنها نیستیم؛ اما این مقاومت از دیرباز شروع شده بود. زمانی که یزید بر سر کار آمد، این مقاومت این شکل را گرفت - شکل تند، افشاگرانه، بی محابا - و امام حسین علیه السلام معلّم مقاومت آگاهانه است. کار حسین بن علی علیه السلام هم فقط مقاومت است. آنها در مدینه فشار آوردند که باید بیعت کنی، گفت نمیکنم. فشار خیلی سخت بود.(1).

یزید، یک حاکم مست لایعقل جری گستاخی بود(2) که حاضر بود همه کار بکند؛ یعنی حاضر بود امام حسین علیه السلام را با همه ی فرزندان و همه ی اطرافیانش قتل عام کند؛ به سبب همین قضیه! و مگر نکرد؟

در مدینه گفتند بیعت کن، گفت نمیکنم. به مکه آمد؛ در مکه فشار آوردند. دید اینجا بناست همه ی کارها را انجام بدهند(3) و موج آب، رویش را بپوشاند و قضیه تمام شود. نخواست این کار بشود؛ حرکت کرد تا یک نهضت ایجاد کند؛ اگرچه آن نهضت در پایان به همان عاقبت منتهی خواهد شد. به کوفه آمد و بین راه کوفه در برابر فشارها مقاومت کرد. باز هم آمدند و با ملاقاتهای پی در پی فشار آوردند.(4) بالاخره هم به آن جنگ رسید و باز مقاومت کرد تا شهید شد. این یعنی سمبل مقاومت، رمز مقاومت، مُنتها مقاومت آگاهانه؛ مقاومتی که میداند میخواهد چه کند و هدفش چیست. این بایستی برای ملتها، دولتها، شخصیت ها و ملت انقلابی خودمان اسوه و الگو باشد. چنانچه این اسوه و این الگو را ما حفظ کنیم، این مقاومت را نگه داریم، پیش خواهیم رفت.

ص:63

- 1- . الفتح، ج 5، صص 10-14 و 16-18؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 240؛ بحارالأنوار، ج 44، صص 324-325.
- 2- . أنساب الأشراف، ج 5، ص 286؛ مروج الذهب، ج 3، ص 67.
- 3- . تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 248-250؛ تاریخ الطبری، ج 4، صص 289-290؛ الإرشاد، ج 2، ص 67؛ اللهوف، صص 39-40؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 99.
- 4- . الأخبار الطوال، ص 246؛ الأمالی، صدوق، ص 217؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 214؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 375.

موضوع دوم، روز پاسدار است. چقدر جالب و مناسب بود انطباق روز پاسدار با روز ولادت امام حسین علیه السلام چون پاسدار هم فلسفه اش همین مقاومت است. برای ما که از قدم اول و روز اول، این مولود مشروع بحق جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، یعنی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تا امروز تعقیب کردیم و قدم به قدم شناختیم و در کنارش بودیم، روشن است که فلسفه ی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، همین مقاومت است و اینکه در خط انقلاب باشد. باید سپاه این گونه باشد؛ مظهر مقاومت آگاهانه. البته این دو شرط مقاومت و آگاهی، هر دو باید باشد. مقاومت ناآگاهانه، فساد ایجاد خواهد کرد؛ مثل آگاهانه مقاومت نکردن. چه مقاومت نباشد، چه آگاهی نباشد، هر دو بد است. باید جوانهای ما که در جبهه های جنگ مقاومت میکنند، بدانند این مقاومت برای چیست.

1362-3-14

استفاده از فرصت محرّم؛ تدبیری الهی از سوی امام خمینی قدس سره

حادثه ی 15 خرداد، مظهر همبستگی امت و ملت با رهبری مرجعیت و مرجع عظیم الشان حضرت امام خمینی بود و همبستگی با حرکتی که این بزرگوار میخواستند به وسیله ی مردم در مقابل دستگاه حاکم به وجود بیاورند. 15 خرداد یک چنین روزی بود.

همان طوری که شما جوانها میدانید و شنیدید و خواندید، کسانی هم که آن روز را از نزدیک درک کردند، میدانند در عاشورای همان سال، امام یک سخنرانی کوبنده ی افشاگری را در حضور ده ها هزار نفر در مدرسه ی فیضیه ایراد کردند. (1) البته از روز هفتم محرم با برنامه ریزی امام و محاسبه ای که شده بود؛ تمام کشور، شهرهای بزرگ و کوچک،

ص:64

1- . صحیفه ی امام، ج 1، صص 243-248.

حتی بعضی از روستاها، در همه ی مجالس و محافل، به وسیله ی گویندگان مذهبی، سخن از مبارزه بود. روزه هم روزه ی مبارزه بود. همه ، روزه ی مدرسه ی فیضیه را میخواندند. این تدبیر، واقعاً تدبیر الهی بود که به وسیله ی امام در دهه ی عاشورا اعمال شد.

تدبیر حضرت سجاد علیه السلام پس از حادثه ی عاشورا

حضرت سجاد علیه السلام حادثه ی عاشورا را با تبلیغات درازمدت همه جانبه به سطح جهان اسلام کشاند و نگذاشت حادثه ی کربلا در انزوا و در غربت بماند و تمام شود؛ چون میدانید، دستگاه یزید میخواست دستگاه امام حسین علیه السلام را در همان گوشه ی بیابان تمام کند. حسین بن علی علیه السلام را با نزدیکترین یارانش، با وفادارترین فرزندان و خاندانش آنجا گشتند، بعد هم در شهر کوفه گفتند: اینها خروج کرده بودند؛ (1) اینها آدمهای خلافتی بودند که علیه دستگاه خلافت، علیه حکومت قیام کرده بودند. (2) کسی که علیه حکومت الهی قیام کند، معلوم است حکمش چیست.

خانواده شان را هم به اسارت بردند که نگذارند از اینها نامی و یادی در خاطره ها زنده شود. اما امام سجاد علیه السلام با تدبیر، با اداره، در بازار کوفه، (3) در مجلس ابن زیاد، (4) در شام (5) و در مدینه (6) به چندین مناسبت، مسئله ی کربلا را زنده کرد. آن قضیه ای که در گوشه ی یک بیابان غریب واقع شده بود و قاعدتاً کسی از آن خبردار نمیشد، شعله ی برافروخته ای شد که هرچه خلفای بنی امیه و بعد خلفای بنی عباس میکوشیدند

ص:65

- 1- . المنتخب، للطریحی، ج 2، ص 464؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 114.
 - 2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 350؛ الإرشاد، ج 2، ص 115؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 116.
 - 3- . الإحتجاج، ج 2، صص 31-32؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 112-113.
 - 4- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 350؛ الإرشاد، ج 2، صص 116-117؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 117-118.
 - 5- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 220؛ روضه الواعظین، ص 191؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 161-162.
 - 6- . مثیر الأحزان، صص 90-91؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 148-149.
- روی این شعله را به گونه ای بپوشانند، نمیشد. هرچه میگذشت، این شعله برافروخته تر میشد؛ به طوری که زائران کربلا یک مشکلی شده بودند برای دستگاه خلافت. دست میبردند، پا میبردند، سر میبردند، زندان میکردند(1) تا شاید مردم این همه به کربلا نیایند و این شعله را برافروخته تر نکنند. از عاقبتش میترسیدند، اما نشد.

حرکت امام خمینی؛ تکرار سیاست امام سجّاد علیه السلام

همین سیاست را امام، عیناً در ماه محرم سال 1342 نسبت به حادثه ی فیضیه انجام دادند. دستگاه فکر میکرد یک مشت طلبه گرد چند نفر عالم بزرگ را گرفتند و نسبت به چند تا مسئله ی اجتماعی و سیاسی اعتراض دارند. گفتند به مدرسه ی خودشان حمله میکنیم. وقتی میخواستند طلبه ها را بزنند، عصر روز دوم فروردین، مردم عادی را بیرون کردند؛ فقط طلبه ها ماندند. میخواستند کسی اصلاً درست نفهمد چه گذشت. گفتند همین جا خفه اش میکنیم. بزرگ را زدند، کوچک را زدند، ملّای پیرمرد را زدند، بچه ی دوازده یا سیزده ساله را زدند، از پشتبامها انداختند، اتاقها را غارت کردند، آتش زدند، عمّامه ها را سوزاندند، تهدید به قتل کردند. بارها و بارها فکر کردند دیگر قضیه تمام شد؛ گفتند علما تا حالا در برابر یک خشونت واقعی قرار نگرفته بودند و دیگر تمام شد.

واقعاً هم اگر امام نبود، اگر این رهبر دقیق و شجاع و مدبّر نبود، قضیه ی فیضیه جزو تاریخ میشد؛ کسی از آن جز به صورت یک حادثه ی تاریخی یاد نمیکرد؛ اما امام نگذاشت. ماه محرم به طلبه ها، به فضلا، به منبریها که به اطراف کشور میرفتند، توصیه میکرد و دستور میداد بروند از روز هفتم محرم، برنامه ی ذکر حوادث مدرسه ی فیضیه را شروع کنند و از روز نهم محرم هیئتهای مذهبی همین کار را انجام

1- . تاریخ الطبری، ج 7، ص 365؛ الأمالی، طوسی، ص 329؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 403-404.

بدهند؛(1) و این کار انجام گرفت. روز هفتم محرم که شد، یکباره در همه ی کشور، در شهرهای بزرگ و کوچک، حتی در روستاها و در خود تهران و در خود قم، هر کس منبر رفت، هر کس بیانی داشت، حنجره ای داشت، قوت قلبی داشت، داستان فیضیه را بیان کرد و از روز نهم همه در خیابانها راه افتادند. «قم کربلا شد، فیضیه قتلگاه شد. موسم یاری مولانا الخمینی»؛ این یکی از ده ها نوحه ای بود که در زبان مردم جاری بود. در این خیابانهای تهران و جاهای دیگر میخواندند و سینه میزدند. یک قیام همگانی با تدبیر و برنامه ریزی امام و به کار گرفتن نیروهای ملت در وقت مناسب و در جهت درست بهوجود آمد، تا روز عاشورا خود امام آخرین ضربه را وارد کردند. سخنرانی کوتاه اما پرمغز و آتشین امام در مدرسه ی فیضیه در مقابل ده ها هزار جمعیت، همه چیز را تمام کرد.

دستگاه احساس کرد دیگر نمیتواند تحمل کند؛ باید امام را بگیرند؛ و لذا شبانه به منزل امام ریختند. در شب دوازدهم محرم که مصادف با پانزدهم خرداد بود، امام را شبانه دستگیر کردند. به فاصله ی یکی دو ساعت، خبر در همه ی قم و تهران و پس از چند ساعت در شهرستانها پخش شد و قیام عمومی عکس العملی مردم بهوجود آمد.

در پانزده خرداد شعله ای برافروخته شد که دستگاه های اجرایی آن روز و همه ی سیاستهای جهانی را متحیر و مبهوت کرد. خیلی از کسانی که ایمانی به انگیزش مردم و تحرک مردم نداشتند، آن روز به مردم ایمان آوردند. خیلی از روشنفکرهایی که عادت کرده بودند برای خودشان یک گوشه ای بنشینند و با فکر و تصورات خودشان زندگی کنند و وارد کارهای مردم نشوند و فکر نمیکردند در مردم و در ایمان مذهبی مردم یک چنین هنری وجود دارد، اینها، هم به مردم ایمان آوردند، هم به ایمان مذهبی مردم. خیلی ها مسلمان شدند و پانزدهم خرداد نقطه ی

ص:67

1- . صحیفه ی امام، ج 1، صص 229-230.

عطف عظیمی در تاریخ انقلاب ما شد. پانزدهم خرداد منشأ همه ی حرکتیهای شد که گروه گروه و مقطعی و مستمر، میان گروه های مبارز مذهبی واقعی نشو و نما کرد و روزبه روز توسعه پیدا کرد.

1362-4-1

ارزش شهادت؛ بسته به افراد و شرایط

شهادت ها هم فرق می کنند؛ شهادت در هنگامه هایی ارزش بیشتری دارد؛ لذا در صدر اسلام، شهادت یاران حسین علیه السلام از ارزش و فضیلت بیشتری برخوردار است، تا حتی شهادت یاران پیغمبر. (1) شرایط مختلف است و شهدا و شهادتها همیشه مثل هم نیستند.

در جنگ احد افراد زیادی شهید شدند، (2) اما حمزه عموی پیغمبر «سیدالشهدا» شد. چرا؟ چرا حمزه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آنقدر ارزش و اهمیت پیدا میکند که بعد از شهادت به عنوان سرور شهیدان او را یاد میکند؟ (3) یک علتش این است که همیشه ملتتها عادت کردند از طبقات معمولی جامعه شهید بدهند؛ از برگزیدگان علمی، نسبی، عنوانی و اعتباری شهید ندهند.

غالباً شهادت در سران، مسئولان و افراد برجسته ی جامعه، کم بود؛ در مردم سطح پایین زیاد بود. علت این بوده که در سطوح بالا نمیتوانستند کنار مردم؛ آن صدق، صفا، صمیمیت، فداکاری و آرمان گرایی را که تبلیغ میکردند، در عمل نشان بدهند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله افتخار میکند شهیدی که در مقابل چشم مسلمانها روی زمین افتاده، جزو عناصر درجه ی یک آن جامعه است. حمزه ی سیدالشهدا فرمانده ای است که میتواند یک جامعه را حرکت بدهد؛

ص:68

1- . تاریخ مدینه دمشق، ج 14، صص 221-222؛ الخرائج، ج 1، ص 183؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 116.

2- . تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 48؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 319.

3- . المستدرک، ج 3، ص 195؛ ذخائر العقبی، ص 176؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 275.

میتواند لشکرهایی را اداره کند؛ میتواند در سرنوشت آن جامعه مؤثر باشد؛ خودش با فداکاری در میدان جنگ شرکت کرده و در شرایطی قرار گرفته که بتوانند او را شهید کنند و شهید هم کردند...

تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام

وقتی اسلام در بازار معامله ی خدا، حسین بن علی علیه السلام را خرج میکند، به همان اندازه عایدی و بازده به دست می آورد. آن چیست؟ بقای اسلام تا آخر.

اگر آن روزی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد، به جای او مثلاً عبدالله بن عباس شهید میشد، آن بازدهی عاید اسلام نمیشد.

حسین بن علی علیه السلام شهید شد و اسلام تا آخر بیمه شد. حسین بن علی علیه السلام شهید شد و ریشه ی حکومت خاندان اموی و همه ی حکومت های ظلم به وسیله ی شهادت او سست شد.

شما دیدید حکومتی که شما ملت ایران آن را برانداختید، در حقیقت ضربت خورده ی سیدالشهدا علیه السلام ، عاشورا و هیجان حسینی مردم بود.

1362-4-7

شهادت حسین بن علی علیه السلام و بقای اسلام؛ دو روی یک سکه

در همان حالی که آسمان (1) و زمین (2) بر شهادت حسین بن علی علیه السلام خون میگریست، تاریخ بر بقا و دوام اسلام لبخند میزد. همان گونه که آسمان و زمین (3) برای کشته شدن پیغمبران، صلحا و ابرار میگریست، سنت های الهی بر روی بقای دین خدا در تاریخ لبخند میزد.

1362-6-10

حرمت ذلت پذیری

مؤمن، چون مورد لطف خدا قرار گرفته و خدا به او عزت داده، حق

ص:69

1- . الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 505؛ کامل الزیارات، ص 188؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 286.

2- . کامل الزیارات، ص 159؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 230؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 89.

3- . کامل الزیارات، ص 186؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 201.

ندارد خودش را ذلیل کند. ذلیل نکردن خود، یک عرض عریضی دارد. همه جور تصویری از ذلیل کردن خود میتوان کرد. یک نوع ذلیل کردن مؤمن این است که خودش را در چشمها پست کند؛ با اظهار حاجت، با تملق، با مدح بیجا، با تحمل پستی و اهانتی که به او میشود، با دست زدن به کارهایی که انسان را پست میکند؛ مستی، فسق، فساد، فحشا؛ اینها انسان را پست میکنند، انسان را ذلیل میکنند. مؤمن بایستی خودش را ذلیل نکند.

در روایتی امام صادق علیه الصلاه والسلام فرمودند: «فَوَضَّ إِلَيَّ الْمُؤْمِنِ الْأُمُورَ كُلَّهَا»؛ همه چیز مؤمن را دست خودش داد؛ اداره و اختیار زندگی خودش را به خود او سپرد - که همین هم هست دیگر، می بینید - «وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا»؛ (1) اما به او اجازه و اختیار نداد که ذلیل باشد. مؤمن حق ندارد خودش را ذلیل کند. ذلت مؤمن بر خلاف طبیعتی است که پروردگار عالم مقرر فرموده...

مؤمن به هیچ کیفیتی نباید ذلت را قبول کند. شما می بینید امام حسین علیه السلام فرمود: ما ذلت را نمیپذیریم؛

«هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ»؛ (2)

خدا ابا دارد که ما ذلت را بپذیریم. مؤمن حق ندارد ذلت تسلیم در مقابل کفار را بپذیرد و فشار و تحمیل کفار را قبول کند. پست شدن برای مؤمن، ذلت پذیری است؛ و این برای او جایز نیست.

1362-7-2

رابطه ی ایمان مقاومت

آن مسلمانی که قطره قطره ی آیات قرآن در ذره ذره ی جان او نفوذ کرده، کجاست؟ هر جا آن گونه مسلمانی پیدا بشود، همین گونه مقاوم

ص:70

1- . الکافی، ج 5، ص 63؛ با کمی اختلاف: بحارالأنوار، ج 64، ص 72.

2- . الإحتجاج، ج 2، ص 24. بحارالأنوار، ج 45، ص 83. با کمی اختلاف: تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 219.

است؛ نمونه ی اعلا و کاملش را شما در کربلا یافتید؛ هفتاد و دو انسان بزرگ، آن پولادهای آبدیده ی معنویت.

یک نمونه اش هم این ملتند. اگر ما مثل آنها نیستیم، در راه آنها هستیم؛ در جهت کامل شدن و مثل آنها شدن هستیم. جوانهای ما ایده آلشان علی اکبر است؛ نوجوانان ما مظهرشان و سرمشق شان قاسم بن الحسن است؛ پیرمردهای ما به طرف حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه میروند؛ مادرها میروند به طرف مادر آن جوان تازه مسلمان که جوانش را به میدان جنگ فرستاد - وهب را - جوانی که تازه مسلمان شده و پیشتر مسیحی بوده است. خودش به میدان جنگ آمده، مادرش آمده، همسرش آمده! چه آب حیاتی است این اسلام انقلابی. این چه کیمیایی است؟

روز عاشورا، حسین بن علی علیه السلام سختش بود وهب به میدان برود، بجنگد و کشته شود؛ اما او با هر مصیبتی بود، اجازه گرفت و رفت و شهید شد. مادر داشت نگاه میکرد؛ وقتی دید پسرش شهید شد، همه خیال کردند عصبانی میشود، ناراحت میشود. یک نفری جلوی چشم مادر، سر این جوان را از بدن جدا کرد و سر را به طرف خیمه ها پرتاب کرد. این پیرزن سر جوانش را برداشت، بوسید، خاک را از اطراف صورت او پاک کرد و سر را دوباره به سوی دشمن پرتاب کرد! (1)

یعنی ما این هدیه ای را که در راه خدا دادیم، پس نمیگیریم. ما اینها را داریم. مادرها دارند به این طرف میروند. مادرهای ما دارند این گونه نمایشی را از خودشان نشان میدهند.

1362-7-4

هدف قیام اباعبدالله علیه السلام برای انجام دادن تکلیف

حسین بن علی علیه السلام برای انجام دادن وظیفه حرکت کرد. اگر در این

ص:71

1- . بحارالأنوار، ج 45، صص 16-17.

حرکت، حکومت به دستش می افتاد، میتوانست بر کوفه مسلط شود، یزید را از بین ببرد و عبیدالله را از بین ببرد؛ عیبی نداشت، از بین میبرد. اگر پیروزی به دست می آمد، اشکالی نداشت؛ اما اگر شهید هم میشد، برایش اشکالی نداشت؛ آماده بود. لذا از اولی که حرکت کرد، فرمود:

«خَطَّ الْمَوْتُ عَلَى وَوَلَدِ آدَمَ مَخَطَّ الْفِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاهِ»؛(1)

مرگ برای انسانها نوشته شده و قرار داده شده است؛ همچنان که گردنبنند بر گردن دختر جوان قرار داده شده است؛ یعنی یک زینت است، برای انسان میتواند یک زینت به حساب آید. از مرگ گریز نیست. امام حسین علیه السلام از مرگ فرار نمیکند. باید این گونه باشید.

1362-7-15

شرایط جامعه ی اسلامی پس از نیمه ی قرن اول هجری قمری

بنده تاریخ نیمه ی دوم قرن اول هجرت را مطالعه میکردم، حقیقت عجیبی را در آن مشاهده کردم، که ندیدم جمع بندی آن را جایی ثبت کرده باشند یا گفته باشند. ما وقتی از چند ده سال اول قرن اول هجری عبور میکنیم، از نیمه ی اول قرن اول به بعد، می بینیم جامعه ی اسلامی یکباره به یک جامعه ی سرشار از فساد تبدیل شده است. فساد ی که اواخر قرن اول در جامعه ی اسلامی مشاهده میشود، عجیب و شگفت آور است.

مکه و مدینه، دو شهری که مهبوط وحی الهی و محلّ حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله در این دو شهر بوده، به دو مرکز فساد تبدیل شده بود. همه ی آوازه خوان ها، همه ی فواحش معروف، همه ی شعرای بد زبان، همه ی نوازنده ها، همه ی آدمهای بد و خبیث در این دو شهر جمع شده بودند. معروفترین شعرای بد زبان که یا فساد را ترویج میکردند یا خلفای

ص:72

1- . مثير الأحزان، ص 29؛ كشف الغمه، ج 2، ص 239؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 366.

جور آن زمانها را مدح میکردند، در اواخر قرن اول و در سراسر قرن دوم، تقریباً در مکه و مدینه جمع شده بودند. داستانهایی که در این باره هست، داستانهایی نیست که انسان مناسب باشد آنها را در نماز جمعه برای عموم مردم ذکر کند؛ اما همین قدر به شما بگویم، زشت ترین کارها در حرم خدا و در مدینه ی منوره انجام میگرفت.(1)

حکومتی که آن روز در رأس کار است، ادّعی دین هم میکند، از شراب خواری هم منع میکند، کسی را که شرابخواری کند، عربده کشی کند، شلاق هم میزند؛ اما با همه ی این احوال، در زمان عبدالملک و مروان و بعضی پسرهای عبدالملک، با همه ی این ظواهر، مدینه و مکه که سمبل دین و معنویت در جهان اسلام هستند، به دو شهر فاسد تبدیل شدند و چیزی که خبر از معنویت باشد، در آنها نیست. انسان می فهمد این دستگاه هرچه میگوید، دروغ میگوید. وقتی انسان دقیق تر میشود، آن وقت در کارهای آنها چیزهایی هم پیدا میکند که نشانه ی واقعی کذب است. البته عامّه ی مردم نمیدانند و نمی بینند؛ خواص می فهمند؛ اما عامّه ی مردم همان حرکت کلی جامعه را میتوانند تشخیص بدهند. آن وقت انسان می فهمد حضرت علی بن الحسین علیه السلام در همین مدینه ی پیغمبر چگونه بود که با کمال افسوس و تحسّر فریاد میزد:

«أَوْ لَا حُرٌّ يَدَعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا»؛ (2)

آیا یک آزادمردی نیست این پسمانده ی دهان سگ را برای کسانی که شایسته ی آن هستند، بگذارد؟ دنبال یک آزادمرد میگردد؛ این دنیای کثیفی را که به وسیله ی خلفا و عمّال و مزدوران آنها به نوکرهایشان

ص:73

1- . (برخی از شواهد تاریخی) الشعر و الشعراء، ج1، صص 509-510؛ العقد الفرید، ج 7، صص 12 و 29 و 38 و ج8، ص8؛ مروج الذهب، ج3، ص 67؛ الأغانی، ج1، صص 75-76 و ج2، صص 471 و 579 - 580 و ج3، صص 253 و ج6، صص 297 و 305 و 418 و ج 7، ص 47 و ج8، صص 367-369 و 378-380 و 409 و 459 و ج12، صص 349-350 و ج16، صص 466 و ج24، صص 195 و 260؛ تاریخ مدینه دمشق، ج9، صص 287-288.

2- . تحف العقول، ص 391؛ بحار الأنوار، ج 1، ص 144.

داده میشود، ترک کند. آدم می فهمد علی بن الحسین علیه السلام چه می کشیده و در چه فضایی زندگی میکرده است.

قیام حسین بن علی علیه السلام برای اصلاح

حسین بن علی علیه السلام همین واقعیتهای تلخ را میدید که آن گونه حرکت کرد و آن حرکت باشکوه را بهوجود آورد. خدا میداند در طول تاریخ، هیچ حرکتی به شکوه و عظمت حرکت حسینی نیست.

حسین بن علی علیه السلام در دنیای تاریک، هیچ کس با او نبود؛ حرکت کرد با یک عده افراد معدود. این کسانی که در مکه امام حسین علیه السلام را دیدند و با او صحبت کردند، یا در مدینه با آن حضرت صحبت کردند و آن حضرت را به ماندن و نرفتن و قیام نکردن نصیحت میکردند، چه کسانی بودند؟ عبدالله بن عباس، (1) عبدالله بن زبیر، (2) بزرگان خاندان پیغمبر، عبدالله بن جعفر (3) - که شوهر خواهر آن حضرت هم بود، (4) - محمد بن حنفیه، (5) این چهره های معروف و ممتاز از اصحاب پیغمبر یا خاندان پیغمبر، به امام حسین علیه السلام میگفتند نروید. یعنی اینقدر حسین بن علی علیه السلام تنها بود. آنها کسانی نبودند که بخواهند با یزید بن معاویه ی بی آبرو و سیاه روی بسازند؛ بالاتر از این حرفها بودند.

ممکن بود با معاویه بسازند، اما با یزید نمی ساختند. با اینکه اهل سازش با یزید نبودند، اما به امام حسین علیه السلام میگفتند حرکت نکنید. توده ی مردم هم که جای خود دارد.

همه ی کسانی که با امام حسین علیه السلام برخوردی پیدا کردند - از نام و نشاندارها - به امام حسین علیه السلام گفتند آقا نرو؛ مثل عبیدالله بن حرجعی، (6)

ص:74

- 1- . أنساب الأشراف، ج3، صص 161-162؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 245؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 364-365.
- 2- . الأخبار الطوال، ص244؛ شرح الأخبار، ج3، ص143؛ بحار الأنوار، ج44، ص364.
- 3- . تاریخ الطبری، ج4، ص291؛ الإرشاد، ج2، صص 68-69؛ بحار الأنوار، ج44، ص366.
- 4- . أنساب الأشراف، ج 1، ص 402؛ إعلام الوری، ج1، ص 396؛ بحار الأنوار، ج 42، ص93.
- 5- . تاریخ الطبری، ج4، ص253؛ اللهوف، صص 39-40؛ بحار الأنوار، ج44، ص329.
- 6- . الأخبار الطوال، صص 250-251؛ الأمالی، صدوق، ص219؛ بحار الأنوار، ج44، ص379.

فرزدق(1) - شاعر معروف - و آن چهره هایی که اسم آوردم. هر کس به امام حسین علیه السلام رسید، گفت آقا! بیخود حرکت میکنی؛ نرو، فایده ای ندارد؛ کشته میشوی. در عین حال امام حسین علیه السلام حرکت کرد.

عده ای با حضرت آمدند و اشتباه کرده بودند؛ خیال میکردند اینجا هم پول و پله ای در کار است. دیده بودند رئیسی و سرداری که حرکت میکند، جنگی میشود یا غنایمی به دست می آید یا مصالحه ای می شود و یک چیزی گیرشان می آید. لذا افراد زیادی با امام حسین علیه السلام راه افتادند، اما گروه گروه کم شدند(2) تا به کربلا رسیدند.

ماجرای حرکت امام حسین علیه السلام و آن درسی که از اوّل به مردم داد، ماجرای بسیار شگفت آور و آموزنده ای است؛ هنوز هم تازه است. ما این همه شهید داریم؛ واقعاً کشور ما، شهرهای ما، مردم ما، بزرگترین حماسه ها را آفریدند؛ اما

داستان کربلا، کلمه کلمه اش هنوز برای ما اسوه است؛ هنوز ما از هر قطعه قطعه ی این تاریخ پرشکوه باید درس بگیریم و هنوز خیلی مانده به آنجا برسیم.

امام حسین علیه السلام ماند و عده ای از جوانان خانواده اش! فرزندان خودش هم آمدند؛ فرزندش، فرزند برادرش، پسر عم ویش، بچه های خواهرش، همین خودمانیها و عده ای از نزدیکترین اصحاب. بعضی از اینها مرد جنگی نبودند؛ پیرمردی که سالهای سال کنار امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، (3) شمشیر هم زده است، (4) حالا پیر شده، ابروهایش سفید شده و روی چشمش ریخته است. مرد محدثی، (5) مرد مفسری که مردم می آیند از علم او و از نصیحت او استفاده میکنند، آمده است. چنین کسانی و زیدگانی، اصحاب امام حسین علیه السلام را تشکیل میدهند - آن هفتاد و دو

ص:75

- 1- . أنساب الأشراف، ج 3، صص 164-165؛ الإرشاد، ج 2، صص 67-68؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 195.
 - 2- . إعلام الوری، ج 1، ص 447؛ الكامل، ج 4، صص 42-43؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 374.
 - 3- . رجال البرقی، ص 4؛ لسان المیزان، ج 2، ص 173؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 200.
 - 4- . أبصار العین، ص 101؛ الأعلام، ج 2، ص 166.
 - 5- . رجال الطوسی، ص 60.
- نفر(1) - و البته در کنار آنها، زن و بچه، خواهر، همسر، دختر، حرم پیغمبر و زنان نزدیک به امام حسین علیه السلام. (2)

امام حسین علیه السلام همه ی موجودی اش را برداشته و در راه خدا آورده است در خدمت اسلام.

امام حسین علیه السلام از آغاز حرکت، انتظار این حادثه را داشت. از وقتی امام حسین علیه السلام راه افتاد، مانند آدمی که از کشته شدن و از مرگ میگریزد، حرکت نکرد؛ مانند آدمی که به استقبال مرگ میرود، حرکت کرد. نه اینکه نمیخواست حکومت پیدا کند، و نه اینکه نمیخواست کوفه را بگیرد، و نه اینکه داشت یک نوع شبیه بازی در می آورد؛ امام

حسین علیه السلام قاطعاً به طرف حکومت کوفه میرفت، اما شهادت خود را هم میدید، و به افرادی که سخنش را می شنیدند، میفرمود:

«مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»؛ (3)

آن کسی که حاضر است خونش را در راه ما بریزد - خودش حاضر بود خونش را بریزد، آماده بود - آن کسی که توطین نفس کرده است برای اینکه در این راه، خدا را ملاقات کند - امام حسین علیه السلام توطین نفس کرده بود که در این راه، خدا را ملاقات کند - با ما بیاید. آماده بود و میدانست شهید خواهد شد و امید این را هم داشت قبل از شهادت، به این پیروزی بزرگ دست پیدا کند. امام حسین علیه السلام همه ی موجودی اش را برداشت و آورد و در مقابل دشمنان خونخوار اسلام و قرآن قرار داد؛ چون میدانست با این فداکاری، راه باز خواهد شد. حرکت امام حسین علیه السلام حرکت آموزنده بود؛ میخواست یاد بدهد؛ میخواست به همه ی دنیا بفهماند وقتی شرایط این گونه است که ظلم

ص:76

1- . الأخبار الطوال، ص 256؛ الهدایه الكبرى، ص 202؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 4.

2- . الأخبار الطوال، ص 228؛ الإرشاد، ج 2، ص 34؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 313.

3- . اللهوف، ص 38. با کمی اختلاف: نزهه الناظر و تنبيه خاطر، ص 86؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 367.

حکومت میکند، قرآن مهجور میماند، افرادی در رأس حکومت قرار میگیرند که از خدا و از دین بیگانه اند و قطار منظم دین از خط خارج شده است، باید هر کسی که حسین علیه السلام را امام میدانند، بلکه هر کسی که پیغمبر را پیغمبر میدانند، قیام کند. لذا از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل میکند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِاللَّيْثِ وَالْعُدْوَانِ» (1) از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل میکند که مردم باید حرکت کنند.

خدا را شکر که فرزند پیغمبر توانست چهره ی اسلام را منور کند. آن فداکاری یی که این عزیزان کردند، واقعاً نمونه است.

ذکر مصیبت علی اکبر علیه السلام

من به مناسبت اینکه در آستانه ی محرّم هستیم، یک جمله ذکر مصیبت کنم؛ یعنی یک حادثه ی مصیبت آمیز را که البته آموزنده است، برای شما به زبان ساده ی خودم نقل کنم.

امام حسین علیه السلام در همین راه بسیار پرمخاطره و ماندنی در تاریخ، حوادثی داشت؛ از جمله این بود که جوانان و یاران و دوستان، اطراف امام حسین علیه السلام مَرکب میراندند. امام حسین علیه السلام محور بود، امید دل همه ی آنها بود، دیگران به حسین بن علی علیه السلام دلشان قرص بود. بین راه، روی اسب، همین طور که حرکت میکردند، خواب کوتاهی به امام دست داد؛ لحظه ای به خواب رفت. این سوارکارهای ماهر روی اسب هم گاهی در حال حرکت به خواب میروند. البته این حرکت، حرکت معمولی یک کاروان بود. در این کاروان شتر هست، زنها سوار شترها هستند؛ بنابراین حرکت آرامی بود. آن حضرت از خواب که بیدار شد، با صدای بلند فرمود:

ص: 77

1- . «ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمی‌کند)، و با سنت رسول خدا مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند...» تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (1)

علی اکبر که نمونه ی یک چهره ی منور و زیبای قرآنی و اسلامی است؛ اینجا شخصیتش را نشان میدهد. کنار پدر حرکت میکرد. فقط فرزند پدر نیست، بلکه شاگرد هوشمند و مطیع پدر هم هست. پسر بزرگ امام حسین علیه السلام کنار پدر داشت اسب میراند، ناگهان دید پدر استرجاع کرد؛ کلمه ی «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (2) را بر زبان راند. احساس کرد چیز فوق العاده ای پیش آمده است. پرسید: پدر! چه شد که این کلمه را بر زبان جاری کردی؟ فرمود: من الان که خواب

چشمم را گرفت، خوابی دیدم؛ از آن خواب، این کلمه را بر زبان راندم. دیدم منادی ندا میکند: این قافله به سوی مرگ حرکت میکند و مرگ، این قافله را استقبال میکند. از خواب بیدار شدم و این کلمه را گفتم.

برای سپاهییانی که به سمت مبارزه با حکام غاصب میروند، این خبر خوش محسوب نمیشود که شما کشته خواهید شد و همه ی این کاروان به قتل میرسند؛ اما علی اکبر به جای اینکه دلش بلرزد، به پدر گفت: ای پدر! «أَلْسْنَا عَلَى الْحَقِّ»؛ (3) مگر ما بر حق نیستیم؟ راه ما راه حق نیست؟ فرمود: بلی، ما حق هستیم و به سوی حق میرویم. عرض کرد: «إِذَا لَا نُبَالِي بِأَلْمُوتِ»؛ (4) حالا که در راه حق میرویم، هیچ باکی از مرگ نداریم. همین حرف را هم علی اکبر ثابت کرد.

در روز عاشورا بعد از آنکه اصحاب، یکی یکی، با اصرار و گریه اجازه گرفتند و به قتلگاه رفتند و جنگیدند و به شهادت رسیدند و جز جوانان بنی هاشم، از آن حلقه ی متصل به حسین بن علی علیه السلام کسی باقی نماند، اول جوانی که خدمت امام حسین علیه السلام خواهش کرد اجازه

ص: 78

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 308؛ الإرشاد، ج 2، ص 82؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 379.

2- . «ما از آن خداییم و به سوی او بازمی گردیم!» « بقره، 156.

3- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 308؛ الإرشاد، ج 2، ص 82؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 379.

4- . الفتوح، ج 5، ص 71؛ اللهوف، ص 43؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 367.

بدهد به میدان برود و بجنگد و شهید بشود، علی اکبر بود. خدمت امام حسین علیه السلام آمد. شگفت اینکه امام حسین علیه السلام بی هیچ تأملی اجازه داد علی به میدان برود. در این چند ساعت عاشورا تأمل میکردم، مشاهده کردم در مقابل هر یک از کسانی که تقاضای میدان رفتن کردند، امام حسین علیه السلام به یک گونه برخورد میکرد. وقتی قاسم بن الحسن می آید، امام حسین علیه السلام به او اجازه نمیدهد. او فرزند نابالغ برادر اوست، سیزده ساله است و امام حسین علیه السلام او را مثل امانتی در دست خود میداند؛ لذا وقتی قاسم آمد و به امام حسین علیه السلام عرض کرد اجازه بده میدان بروم، حضرت قاسم را در آغوش گرفت و بشدت گریه کرد؛ (1) اما وقتی علی اکبر آمد و از امام حسین علیه السلام تقاضا کرد به میدان برود، امام هیچ مقاومتی نکرد و او رفت. مقداری جنگید و خسته شد. جوان شجاعی است؛ توانست

خودش را از میان لشکر دشمن خارج کند و به نزد پدر برساند. به امام حسین علیه السلام عرض کرد: تشنگی دارد مرا میکشد.

معلوم بود آبی در دستگاه حسین بن علی علیه السلام نیست؛ لذا فرمود: پسرم! برو به مبارزه ی خودت در راه خدا ادامه بده، زود است که از دست پیغمبر علیه السلام جامی بنوشی. دیری نگذشت صدای علی اکبر از وسط میدان به گوش همه رسید که صدا میزد: «يَا أَبَتَاهُ عَلِيَّكَ مِنِّي السَّلَامُ»؛ پدر جان! خداحافظ، «هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ». (2)

1363-1-5

فدا شدن اولیا؛ در راه اسلام و آرمانها

در بینش اسلامی، شخص معنی ندارد؛ همه ی شخصها فدای جهتها و آرمانهاست؛ حتی شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام حسین علیه السلام. امام حسین علیه السلام فدا شد. فدای چه کسی؟ آیا فدای مردم؟ نه، این غلط است؛ فدای

ص: 79

1- . مقتل الحسين، خوارزمی، ج 2، ص 31؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 34.

2- . اللهوف، ص 67.

مکتب، هدفها و آرمانها شد تا آرمانها زنده شوند.

1363-1-9

اسلام؛ عزیزتر از جان پیامبر صلی الله علیه و آله و امام حسین علیه السلام

اسلام آنقدر عزیز است که مثل پیغمبری هم برایش شهید میشود؛ مثل امام حسینی هم شهید میشود. البته خب، همه این را نمی فهمند؛ همه این ایمان و این آمادگی را ندارند.

1363-1-22

شهادت اباعبدالله علیه السلام برای بقای اسلام

خون شهید، تضمین کننده ی استقلال ملت و آبروی اسلام است؛ لذا همه ی ما مدیون شهدای شما هستیم. شما شهید دادید و در مقابل، چنین ارزش والایی گرفتید؛ این همان چیزی است که امام حسین علیه السلام به خاطر آن شهید شد. آیا شهدای ما با علی اکبر حسین بن علی علیه السلام و با خود وجود مقدس و بزرگوار او قابل مقایسه اند؟ آن بزرگوارها برای همین شهید شدند و جوانهای شما هم برای همین شهید شدند. پس شما ضرر نکردید.

1363-2-9

اسلام؛ عزیزتر از جان حسین بن علی علیه السلام

عزیزان ما عزیز ما هستند، اما آرمانهای ما عزیزتر است. ایده آلهای ملت و هدفهای اسلامی این انقلاب، چیزهایی است که در راه آنها حسین بن علی علیه السلام شهید شده است. قرآن عزیزتر است یا امام حسین؟ حسین بن علی علیه السلام چهره ی بی نظیر انسانی است؛ در تمام تاریخ بشریت، از اول تا آخر، چند نفر مثل حسین بن علی علیه السلام پیدا نمیکنید؛ اما اسلام

ص:80

عزیزتر است، قرآن عزیزتر است، که حسین علیه السلام و فرزندان و یارانش و همه باید در راه این اسلام و قرآن کشته شوند و افتخار ببرند که کشته شدند. چنین راهی، راه دین و اسلام و قرآن و انگیزه است.

1363-2-19

اسلام؛ عزیزتر از جان نور چشم پیامبر صلی الله علیه و آله

همین بس که عزیز شما راه حسین بن علی علیه السلام را رفت. چیزی که همه ی دنیا اگر قربان آن بشوند، کار زیادی انجام نگرفته، اسلام است. اسلام آنقدر عزیز است که نور چشم پیغمبر، جگرگوشه ی زهرا در راه آن قربان میشود.

1363-2-19

اهتمام به شکر نعمت زندگی در دولت حق

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خدا را شکر میکند. اولین چیزی را که شکر میکند، این است که در دولت حق متولد شد؛(1) یعنی دولت نبی اکرم صلی الله علیه و آله .

1363-2-24

هجمه ی ظلمت علیه اسلام نورانی؛ هنگامه ی قیام و شهادت امام

حسین بن علی علیه السلام وقتی به شهادت رسید که اسلام مثل شمعی که رو به خاموشی باشد، لحظات آخرش را میگذراند. اسلام را به اینجا رسانده بودند. روزی که امام حسین علیه السلام قیام کرد، میتوانست قیام نکند. امام حسن علیه السلام سالهای متمادی قیام نکرد؛ خود امام حسین علیه السلام بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام ، ده سال امام بود(2) و قیام نکرد. همان

ص:81

1- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74-75؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 217.

2- . الهدایه الكبرى، ص 201؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 200.

وقت هم کسانی که سر کار بودند، این طور نبود که مورد رضایت امام حسین علیه السلام باشند؛ اما کار به آن جای باریک نرسیده بود. وقتی امام حسین علیه السلام قیام کرد، کار به آن منتها درجه رسیده بود. اسلام واقعاً مثل همان شعله ای بود که دیگر آخرین نفسهایش را میگذراند که چند لحظه ی دیگر خاموش خواهد شد.

امام حسین علیه السلام که خورش را داد، آیا اشتعال این شعله و جان تازه ی این کالبد بی جان را به چشم خودش دید؟ ندید. امام حسین علیه السلام آنچه باید در راه خدا بدهد، نثار کرد و رفت. اما همین بود که اسلام را زنده کرد. همین بی اعتنایی به جان خود، ترجیح دادن اسلام بر خون خود، بر زندگی خود و بر عمر خود بود که اسلام را زنده کرد. امروز اسلام به خون حسین بن علی علیه السلام زنده است؛ وگرنه آن روز امام حسین علیه السلام مثل بعضی ها که آن زمان بودند،

مصلحت اندیشی میکرد، میگفت چرا حالا ما از بین برویم؟ ما بمانیم، زنده باشیم و از اسلام دفاع کنیم. بعضی این منطق را دارند.

نمیدانند وقتی یک انسان، یک جمعیت و یک ملت به زنده ماندن خودش پایبند بود، دیگر نمیتواند از خدا، اسلام و آرمانها دفاع کند.

اولین شرط دفاع از آرمانها و هدفهای الهی این است که انسان به زنده ماندن خودش پایبند نباشد. بهترین نوع مرگ این است که در همین راه بمیریم. امام حسین علیه السلام این فکر را میکند. امروز ما بر حسین بن علی علیه السلام اشک میریزیم، بر همه ی عزیزانمان اشک میریزیم، بر همه ی شهدا اشک میریزیم، بر شهدای شما هم اشک میریزیم؛ اما احساس تأسف و خسارت نمیکنیم. آیا حسین بن علی علیه السلام که از دنیا رفت، دنیای اسلام دچار خسارت شد؟ حسین بن علی علیه السلام از دست دنیای اسلام رفت، اما اسلام او به دستش آمد. اسلام عزیزتر است یا حسین علیه السلام؟ اسلام.

ص:82

1363-3-28

شبهات حادثه ی هفتم تیر با حادثه ی کربلا

من این حادثه ی هفتم تیر را با حادثه ی کربلا، از جهت انعکاس در طول تاریخ، مقایسه میکنم. هیچ حادثه ای را ما در تاریخ سراغ نداریم که بعد از وقوع فاجعه، یک هیجان و حرکت عاطفی شدید در مردم بهوجود آورده باشد، جز حادثه ی کربلا.

همان طور که میدانید، حادثه ی کربلا اولین هیجانی که بهوجود آورد، با حرکت تند کوبنده ای بود که به اسم حرکت توأبیین در تاریخ شناخته میشود؛ یعنی عده ای بودند که در این حادثه نقشی هم نداشتند و تقصیری در آن حادثه نکرده بودند، اما چون در مقدمات این حادثه بی توجهی و خونسردی نشان داده بودند، احساس گناه میکردند و توبه کردند و این توبه را با شدیدترین و دشوارترین شکلی نشان دادند؛ یعنی همه رفتند و جنگیدند تا به شهادت رسیدند. (1) هر روزی که

از حادثه ی کربلا گذشته، انعکاس و اثر این حادثه در عواطف مردم، در وجدانهای مردم، در ذهنیات و عقلیات مردم، عمیق تر و ژرف تر شده است. من حادثه ی هفتم تیر را از جهت انعکاس، شبیه حادثه ی کربلا می بینم؛ البته از خیلی جهات قابل مقایسه نیست.

غم انگیزترین و ماندگارترین حادثه ی تاریخ

حادثه ی کربلا دلسوزتر، غم انگیزتر و خسارتش از لحاظ شخصیت ها غیرقابل مقایسه با این حادثه است؛ زیرا که آنجا شخصیت حسین بن علی علیه السلام را از دست دادیم.

همچنین اصحاب امام حسین علیه السلام را در تاریخ اسلام تاکنون با اصحاب هیچ حادثه ای نمیشود مقایسه کرد؛ یعنی حبیب بن مظاهر یا علی اکبر را با هیچ یک از جوانها و پیرهای این انقلاب و انقلابهای قبل و حتی زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نمیشود مقایسه کرد. از این جهات، تفاوت هست میان آن

ص:83

1- . الفتوح، ج 6، صص 203-225؛ تذکره الخواص، صص 253-255.

حادثه و این حادثه؛ به همین نسبت هم انعکاس آن حادثه عمیق تر و در طول تاریخ، ماندنی تر و مؤثرتر بوده است.

1363-3-30

یاران حسین بن علی علیه السلام؛ اهل عبادت و ذکر

اینکه امام فرمودند: در جبهه های جنگ ما و سنگرهای ما مثل مسجد عبادت میشود و ذکر گفته میشود و آهنگ قرآن در آن به گوش میرسد،(1) یکی از خصوصیات ممتاز ماست؛ باید این را حفظ کنیم. این را صدر اسلام و میان نیروهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام سراغ داریم؛ جای دیگر سراغ نداریم.

1363-4-1

شفاعت حسنین علیهما السلام برای مروان در جنگ جمل

مروان بن حکم که از بنی امیه بود (2) و جزو دوستان و باند نزدیک معاویه و اموی ها بود، (3) در جنگ جمل به دست امیرالمؤمنین علیه السلام اسیر شد؛ متوسل شد به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و التماس کرد به پدرتان بگویید مرا نکشد. امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از روی ترحم و عطوفت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام وساطت کردند، امام علی علیه السلام مروان حکم را آزاد کرد و نجات داد؛ حتی از او بیعت هم نخواست. (4)

1363-4-7

ارزشگذاری شهادت ها

شهادت در برهه هایی از زمان و در لحظاتی از تاریخ، ارزش بیشتری

ص:84

1- . صحیفه ی امام، ج 18، صص 439-440.

2- . الطبقات الکبری، ج 5، ص 26؛ الإستیعاب، ج 3، ص 1387.

3- . أنساب الأشراف، ج 6، ص 257؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 57، ص 225.

4- . نهج البلاغه، خطبه ی 73؛ ربیع الأبرار، ج 5، ص 192؛ بحار الأنوار، ج 32، صص 234-235.

پیدا میکند. شهادت همیشه خوب است، اما برهه هایی از زمان هست که شهادت در آنها خوبتر است.

شهادت در دوران امام حسین علیه السلام ، از شهادت در قبل و بعد آن با فضیلت تر است؛ لذا هیچ یک از شهدای عالم، چه قبل از اباعبدالله علیه السلام و چه بعد از اباعبدالله علیه السلام تا زمان ما، ارزش شهدای کربلا را ندارند. (1) هیچ کدام از پیرمردهای شهید ما ارزش حبیب بن مظاهر را ندارند؛ هیچ کدام از جوانهای شهید ما ارزش علی اکبر را ندارند؛ چرا؟ چون آن لحظه، لحظه ی حسّاس و تعیین کننده ای بود. اتفاق در راه خدا همیشه خوب است؛ اما آنجا که شما اگر اتفاق

بکنید یا انفاق نکنید، تاریخ عوض میشود، معنای دیگری پیدا میکند، رنگ دیگری پیدا میکند؛ شهادت یاران امام حسین علیه السلام این گونه بود. در بعضی از لحظات، شهادتها اهمّیت دارد؛ چرا؟ چون مجاهدتها اهمّیت دارد.

در جنگ بدر، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستش را به دعا بلند کرد و گفت: پروردگارا! «إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ»؛ (2) اگر این بندگان تو کشته بشوند، دیگر روی زمین در هیچ جا عبادت نمیشوی! حقیقت این بود. آن روز اگر آن سیصد و سیزده نفر (3) شکست میخوردند، نهال عبادت الهی که تازه جوانه زده بود، خشک میشد. خدا میداند تاریخ تا چند قرن عقب می افتاد.

1363-5-6

غفلت و بی خبری اکثریت مسلمانان عصر امام حسین علیه السلام
یک روزگاری هفتاد و دو تن (4) شهدای کربلا فداکاری کردند؛ خیلی

ص:85

1- . تهذیب الأحكام، ج 6، صص 72-73؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، صص 221-222؛ بحار الأنوار، ج 41، ص 295.

2- . تاریخ الطبری، ج 2، ص 134؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 221.

3- . المعجم الكبير، ج 11، ص 307؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 206.

4- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 205؛ تاج الموالید، ص 31؛ بحار الأنوار، ج 53، ص 7.

فداکاری بزرگی بود، اما معدود بودند. بقیه ی مردم غافل، بی خبر، در جهت عکس و سر در آخور تمنّیات و تمایلات حیوانی و شهوانی خودشان بودند.

1363-7-4

پیروزی اباعبدالله علیه السلام

ما داریم بزرگترین و قوی ترین مظهر نشاط و خستگی ناپذیری را نشان می‌دهیم و آن، مقاومت در جبهه هاست. خود این، پیروزی است؛ و این همان درسی است که مسلمانان از حسین بن علی علیه السلام گرفته اند. میدانید امشب، شب اول محرم است و فردا شروع روزهایی است که برای مردم ما در طول قرنهای متمادی، همیشه برانگیزاننده و تشویق کننده به مقاومت و پایداری بود.

کسانی که کوتاه بینانه میخواستند به مسائل نگاه کنند، خیال میکردند امام حسین علیه السلام مغلوب شده و شکست خورده است. مظهر مغلوبیت، به حسب افراد کوتاه بین، چه میتواند جز این باشد که خود انسان کشته بشود، یارانش کشته بشوند و خانواده اش را به اسارت بگیرند؟ در نظر کوتاه بین ها، این مظهر مغلوبیت است؛ اما امام حسین علیه السلام مغلوب نشده بود. حسین بن علی علیه السلام اگرچه خودش کشته شد، اما آن سخنی که برای پابرجا کردن آن سخن و آن فکر قیام کرده بود، پابرجا ماند.

حسین بن علی علیه السلام همین گونه بود. حسین بن علی علیه السلام برای احیای اسلام، باقی ماندن قرآن و نشان دادن تکلیف مسلمانها در مقابل امواج مخالف قیام کرد و این کارها را توانست انجام بدهد؛ پس حسین بن علی علیه السلام پیروز شد. مسلمان، مادامی که با این نیت حرکت میکند، در تمام آنات پیروز است.

ص:86

10-7-1363

حفظ اسلام در برابر دشمنان؛ مسئولیتی خطیر

حقیقت این است که امروز وارث حسین علیه السلام ، رزمندگان عزیز ما و شجاعان سلحشور جبهه ها هستند. وضعیّت، شبیه همان وضعیّت است. فضایی که ما امروز در سطح جهان تنفس میکنیم، همان فضایی است که در آن روز حسین بن علی علیه السلام در سطح دنیای اسلام تنفس میکرد. آن روز حسین بن علی علیه السلام بار سنگین مسئولیّت را بر دوش خود احساس میکرد؛ مسئولیّت و بار سنگینی که پسر پیغمبر را وادار میکند با آن وضع - یاران انگشت شمار، با کودکان و زنان - حرکت کند و آن گونه فداکاری کند. این چه مسئولیّتی است؟ این مسئولیّت عبارت است از حفظ اسلام میان امواج طوفانی مختلفی که به نیت نابودی اسلام راه انداختند. این را آن روز امام حسین علیه السلام احساس میکرد و یک احساس صادقی بود.

آن روز مسئله ی دستگاه حاکم زمانه فقط این نبود که اسلام را قبول ندارند یا نسبت به اسلام مبالغاتی ندارند؛ خیلی ها در دنیا بودند و هستند که اسلام را قبول ندارند؛ اما قبول نداشتن اسلام، غیر از اصرار بر ریشه کن کردن اسلام و غیر از احساس خطر از اسلام است.

دستگاه آن روز این گونه بود. فقط این نبود که اسلام را قبول نداشته باشد؛ از اسلام احساس خطر میکرد. تا وقتی قرآن بین مردم بود و تا وقتی مردم می فهمیدند انسان مسلمان در زندگی خود تکلیف و وظیفه ای دارد که باید برای آن تلاشی و مبارزه ای بکند، آن سردمداران فاسد که میخواستند همه چیز دنیا را در انحصار خود کامگی خودشان بگیرند، از اسلام احساس آسودگی نمیکردند.

دشمن میخواست با سرمایه هایی که دسترنج مردم بود، به فساد و فحشا و لهو و لعب و انحصار همه ی لذات دنیا برای خود و نزدیکان

ص: 87

خود مشغول باشد. ممکن بود جامعه ای که دینی مثل اسلام ندارد، این را تحمل کند؛ اما ملّتی که کتابی مثل قرآن دارند که با وضوح با مردم حرف میزند - «وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (1) - آنهایی که بخواهند از قرآن چیزی بفهمند، قرآن زبانش به سوی آنها و به روی آنها باز است؛ ملّتی که مفسران و بیانگران قرآن دارند، نمیتوانستند این را تحمل کنند. همچنین بعدها خلفای بنی امیه و بنی عباس میخواستند با اسلام مبارزه کنند و ریشه ی اسلام را بکنند. اگر میتوانستند، این کار را علنی و صریح میکردند - کما اینکه بعضی هم کردند - اما چون نمیتوانستند، ظاهرسازی میکردند.

امام حسین علیه السلام این وضع را دید و قیام کرد، برای اینکه به همه ی ملّتهای مسلمان در طول تاریخ نشان بدهد که وقتی اساس اسلام در خطر است و حملات حساب شده ی قدرتمندان، اسلام را تهدید میکند، چه باید کرد.

هیچ کس نباید اشتباه کند و خیال کند امام حسین علیه السلام گمان میکرد با آن هفتاد و دو نفر (2) در روز عاشورا پیروز خواهد شد. امام حسین علیه السلام از پیروزی بدش نمی آمد، اما برای آن پیروزی حرکت و مبارزه نمیکرد. پیروزی امام حسین علیه السلام چیز دیگری بود. پیروزی امام حسین علیه السلام این بود که پیام حسین بن علی علیه السلام ، در تاریخ بماند. آن پیام عبارت است از اینکه به ملت‌های مسلمان نشان دهد هرگاه اساس دین در خطر بود، حرکت قوی و همه جانبه و فداکارانه لازم است؛ حتی در حدّ حرکت استشهادی؛ آن چنان که حسین بن علی علیه السلام خودش نشان داد. این فضای آن روز است، و این پیام حسین بن علی علیه السلام است، و این مفهوم حرکت امام حسین علیه السلام است.

ص: 88

1- . «ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود؟!» قمر، 17 و 22 و 32 و 40.

2- . الفتوح، ج 5، ص 101؛ روضه الواعظین، ص 184؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 4.

عین همین قضیه امروز وجود دارد.

حرکت رزمندگان ما امروز حرکت حسینی و عاشورایی است؛ یعنی روح و جهتش جهت عاشورا است؛ اما دشمنان این را بدانند که نتایج عملی و فعلی این حرکت، در نقطه ی مقابل آنچه در عاشورا انجام گرفت، خواهد بود. اگر در عاشورا نیروهای رزمنده ی حق معدود بودند و به شهادت رسیدند، به فضل الهی هر روزی که میگذرد، نیروهای رزمنده ی ما قوی تر و ثابت قدم تر و راسخ العقیده تر و از لحاظ قوّت قلب و قوّت بازو و امکانات و تجهیزات، از روز قبل بهترند.

1363-7-12

گسترش پیام حسینی و استحکام پایه های انقلاب اسلامی

این ایام، ایام عزاداری است. یکی از همین اصلتها، خود عزاداری است. مردم با یادآوری خاطرات پرشکوه عاشورا، جان میگیرند.

باید عاشورا برای مردم تبیین شود.

امروز مهمترین مسئله برای ما این است که حادثه ی عاشورا بدرستی تبیین شود. منظورم مسئله ی فرهنگی است. یکی از مهمترین مسائل فرهنگی همین است.

البته عزاداری خوب است، اما باید همین عزاداریها حامل آن پیام و آن علاقه و عشق و محبت باشد. هرچه ممکن است، در نوحه خوانی ها و روضه خوانی ها، شعارهای مصیبت، محتواها و جهتگیری های حادثه ی عاشورا را ملاحظه کنید. البته بعضی این قضیه را مقداری ضعیف مطرح میکنند. شنیدم در بعضی از این جلسات هیئتهای سینه زنی، دیگر نوحه نمیخوانند؛ یک موزیک پخش میشود، مردم هم زنجیر میزنند یا سینه میزنند! این کار بسیار غلطی است. صدا و آهنگ و

ص: 89

موزیک نقشی ندارد. صدا و آهنگ و موزیک باید وسیله ای برای انعکاس و ارائه ی حقایق عاشورا باشد. حقایق حادثه ی عظیم عاشورا بایست برای مردم تبیین شود، و به این اهمیت بدهید؛ والا اینکه شعری بی محتوا و بی ارزش بخوانند، بدون اینکه اشاره ای به آن حقیقت پیام عاشورا داشته باشد، یا حتی همان شعر را هم نخوانند، موزیکی بزنند، این کار غلطی است. البته خیال نکنید هر موزیکی هم مصرف بشود و با هر یک از این ابزار موسیقی، حلال است؛ خیر. بعضی از ابزار موسیقی ایراد دارد، اشکال دارد؛ فرق هم نمیکند کجا زده شود؛ در دسته ی سینه زنی هم زده بشود، مشروع نخواهد بود.

بنابراین، آنچه بیشتر مهم است، محتوا است. البته محتوا را باید با استفاده ی کامل از هنر، به گوش مردم رساند. ما با اشاعه ی پیام حسین بن علی علیه السلام خواهیم توانست پایه های این انقلاب را آن چنان مستحکم کنیم که هیچ طوفانی نتواند آن را تکان بدهد و متزلزل کند؛ به شرط اینکه مراقبت کنیم.

1363-7-24

برگزاری مراسم عزاداری حسینی؛ حق شیعیان در همه ی کشورها

مسلمانها باید توجه داشته باشند؛ همه جای دنیای اسلام، دستهای استکبار جهانی در پی ایجاد اختلاف بین برادران شیعه و سنی هستند.

همه ی فرقه های اسلامی که در کنار هم زندگی میکنند، حق دارند مراسم دینی خودشان را انجام دهند و هیچ فرقه ای نمیتواند فرقه های دیگر را برای انجام دادن مراسم دینی زیر فشار قرار بدهد.

شیعیان پاکستان را برای اینکه مراسم مذهبی خودشان را میخواستند انجام بدهند، زیر فشار قرار دادند. ما معتقدیم این کار غلطی است و شیعیان مثل بقیه ی فرقه های مسلمان باید آزاد باشند بر طبق عقاید و عواطف خودشان مراسم مذهبی انجام بدهند.

ص:90

مراسم عاشورا؛ با برکت ترین شعائر اسلامی در طول تاریخ

بنده که در معارف اسلامی مدتها مطالعه و پیگیری داشتم، راجع به اصل مراسم عاشورا لازم است بگویم یکی از بابرکت ترین شعائر اسلامی در طول تاریخ ما، همین مراسم عاشورا بود.

عزاداری برای امام حسین علیه السلام مخصوص شیعیان نبوده؛ همواره مسلمانانی که محبت خاندان پیغمبر را در دل داشتند، برای مصائب او ناراحت و غمگین و عزادار بودند و این عزاداری را به شکل های مختلف، از جمله تشکیل مراسم مرثیه خوانی یا مراسم هیئتهای مذهبی و دسته های عزاداری نشان میدهند. در کشور ما، در پاکستان و هند، در عراق و در همه ی مناطقی که شیعیان در آنجا حضور دارند و حتی در برخی از کشورهایی که فقط برادران اهل تسنن هستند نیز این مراسم هست و مراسم خوبی است. ما در کشور خودمان بیداری عمومی مردم را به برکت مراسم عاشورای امام حسین علیه السلام میدانیم. در طول تاریخ، همیشه یادآوری حوادث خونین عاشورا، مایه ی بیداری ملت ها بوده است.

از این جهت کسانی با مراسم عاشورا مخالفند که با بیداری ملت ها مخالفند. کسانی که این مراسم را محکوم میکنند، میخواهند استکبار جهانی و تفکرات القایی مخالفین اسلام را حمایت کنند. لذا ما معتقدیم عاشورا مراسم بسیار عزیز و ارجمندی است و خود ما در کشورمان همیشه مشوق این مراسم به شکل سالم و بامحتوا و غنی بودیم.

معتقدیم در کشورهای دیگر هم هر جا علاقه مندان به اهل بیت علیهم السلام حضور دارند، این مراسم اشکالی ندارد؛ بلکه مطلوب و خوب هم هست.

البته برادران شیعه و سنی باید توجه داشته باشند؛ هیچ بهانه ای برای ایجاد اختلاف به دست استکبار جهانی ندهند و در این مراسم کارهایی که متضمن اهانت به مقدّسات سایر فرقه ها باشد، بروز نکند. همین طور برادران اهل تسنن هم توجه بکنند؛ امروز استکبار جهانی ایجاد اختلاف بین مذاهب اسلامی را سرلوحه ی برنامه های

ص: 91

خودش کرده، از جمله بین شیعه و سنی اختلاف میکند. مراقب باشید دستخوش فریب استکبار جهانی نشوید.

ستمگران؛ مخالفان همیشگی عاشورا

من به طور خلاصه نظرم را در چند جمله ی کوتاه اظهار میکنم. عاشورا، پدیده ای در تاریخ اسلام است که همواره به نفع مردم و به زیان ستمگران و قدرتهای استکباری به کار رفته است. امروز هم قدرتهای استکباری نقش عاشورا را درست ارزیابی میکنند که با آن مخالفند. عاشورا، حادثه ی بزرگ تاریخ اسلام است و بزرگداشت خاطره ی محرم و شهادت حسین بن علی علیه السلام و یاران و فرزندان آن حضرت، وظیفه ی اسلامی است و تنها کسانی با آن مخالفت میکنند که با هدفهای حسین بن علی علیه السلام و بزرگان اسلام آشنایی ندارند یا با آنها مخالفند. استکبار جهانی از عاشورا بشدت بیمناک است و لذا با آن مخالفت میکند.

1363-8-10

تأثیر قاطع مراسم حسینی در انقلاب اسلامی

مراسم عاشورای حسینی در انقلاب ما نقش تعیین کننده داشت. هیچانی که مردم در این مراسم پیدا میکردند، توانست ملت ما را متحوّل کند؛ هم در سال 56 که اوّل کار و اوّل هیجان و تلاطم این اقیانوس بود، و هم در سال 57 که اوّجش بود؛ مراسم عاشورا این گونه است.

1363-8-19

امام حسین علیه السلام و اصحاب او؛ سادات شهیدان تاریخ

شهادت شهدای کربلا نه فقط به سبب تشنه بودنشان افضل از همه ی

ص: 92

شهادت‌هاست - خیلی از شهدا تشنه از دنیا رفتند؛ شهدای أحد(1) و همه ی شهدایی که در بیابانهای گرم به زمین افتادند، تشنه از دنیا رفتند - بلکه فضیلت بیشتر شهدای کربلا به سبب موقعیتی است که در آن شهید شدند.

در مقطع حساسی این حادثه اتفاق افتاد؛ که اگر اتفاق نمی افتاد، طومار دین بکلی درهم پیچیده میشد؛ در این شک نکنید. هر کسی شرایط دهه های چهارم، پنجم و ششم هجری را در تاریخ خوانده باشد و بداند یزید که بود(2) و مطلع شود آن روز در مدینه و مکه که مهبط وحی خدا بود و بوی پیغمبر صلی الله علیه و آله هنوز از آن در و دیوارها به مشام اهل دل میرسید، چه فساد میگذشت(3) و دین در چه وضعیتی قرار داشت، می فهمد اگر حسین بن علی علیه السلام به این کار اقدام نمیکرد، در سراسر جهان اسلام یک نفر ممکن نبود به مقابله با کفر و فساد و ظلم و طغیانی که زیر نام خلیفه ی رسول الله بر مردم حکومت میکرد، اقدام کند. این وضعیت همین طور میماند و از دین هیچ خبری باقی نمیماند؛ این را بدانید. برای من واضح و آشکار است که اگر قیام حسین بن علی علیه السلام نبود، تمام زحمات پیغمبر صلی الله علیه و آله و جنگهای أحد و خیبر و زحمات امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام همه از بین میرفت؛ شکی در این نداشته باشید.

قیام عاشورا در سخت ترین شرایط

کاری که اینقدر حساس است، همین قدر سخت هم هست. باورکردنی است که حسین بن علی علیه السلام حدود پنج ماه یا بیشتر بین مدینه و کربلا سرگردان باشد؟(4) همه فهمیدند، کوفی ها فهمیدند، عراقی ها فهمیدند،

1- . مجمع البیان، ج 9، ص 430.

2- . أنساب الأشراف، ج 5، صص 286-288؛ مروج الذهب ج 3، صص 67-68.

3- . مروج الذهب، ج 3، ص 67.

4- . (تاریخ خروج امام حسین علیه السلام از مدینه) أنساب الأشراف، ج 3، ص 160؛ اللهوف، ص 21؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 326. (تاریخ ورود امام حسین علیه السلام به کربلا) تاریخ الطبری، ج 4، ص 309؛ اللهوف، ص 49. بحار الأنوار، ج 44، صص 380-381.

حجازی ها فهمیدند؛ اما سرانجام در کربلا با چهل، پنجاه نفر بماند؟ چون همه ی این هفتاد و دو نفر از آغاز که نبودند؛ بیست (1) یا سی (2) نفر آنها شب عاشورا یا صبح عاشورا آمدند. کار سخت بود. سختی اش نه به این بود که شمشیر تیز است - شمشیر در همه ی جنگها تیز است، در همه ی جنگها هم شمشیر بود - سختی اش به این بود که قیام در مقابل آن چنان ظلم همه گیر و مسیطر، دل میخواد. مثل زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود. آن زمان پرچم دست خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و همه با نفس گرم پیغمبر صلی الله علیه و آله راه می افتادند، با شوخی و خنده و شادی به میدان جنگ میرفتند؛ اما در کربلا آن گونه نبود.

همه ی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه ها خزیده بودند. عبدالله بن عباس ها و عبدالله بن جعفرها سرشان را زیر عبا پنهان کرده بودند؛ قوم و خویش های پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بودند.

تنها یک عده ی شجاع قوی و از هیچ کس نترس و به همه ی دنیای کفر با چشم حقارت نگاه کن، حاضر بودند از همه چیز بگذرند؛ بگویند ما میخوایم در کنار پسر پیغمبر کشته شویم. اهمیّتش به این دلیل بود که کار سختی بود، تصمیم گیری آسان نبود. لذا ابن زبیرها و ابن عمرها و ابن عباس ها و ابن جعفرها همه ماندند. فرق هم نمیکند. خیال نکنید عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس با دیگران فرق میکنند؛ نه، متخلف، متخلف است. همه تخلف کردند و کسی این گرده ی قوی و نیرومند را نداشت، جز همان عده ی معدود. برای این است که کار مهم است، سیدالشهدا است.

این را هم بدانید؛ در طول تاریخ جهان، شهدایی به عظمت شهدای کربلا نداریم؛ همان طور که امام حسن علیه السلام فرمودند:

ص: 94

1- . الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 465.

2- . تاریخ مدینه دمشق، ج 14، صص 220-221؛ ذخائر العقبی، ص 149.

«لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»؛ (1)

هیچ روزی دیگر مثل روز کربلا نیست؛ این را انسان از روی اطلاع و آگاهی میتواند بگوید. واقعاً ما در این ایام خطیره ی تاریخ؛ صدر اسلام، قبل از اسلام، بعد از اسلام، دیگر مثل کربلا سراغ نداریم. من سراغ ندارم. این است که امام حسین علیه السلام سیدالشهدا (2) میشود و اصحابش سادات شهیدان (3) تاریخ؛ از همه والاتر. (4) پس شهادتها هم همه به یک گونه نیست.

1363-8-22

اربعین؛ پایه گذاری سنت زیارت و احیای یاد کربلا

اهمیت اربعین از کجاست؟ صرف اینکه چهل روز از شهادت شهید میگذرد، چه خصوصیتی دارد؟ خصوصیت اربعین به این است که در اربعین حسینی، یاد شهادت حسین علیه السلام زنده شد؛ و این بسیار مهم است.

شما فرض کنید اگر این شهادت عظیم در تاریخ اتفاق می افتاد؛ یعنی حسین بن علی علیه السلام و بقیه ی شهیدان در کربلا شهید میشدند، اما بنی امیه موفق میشدند همان طور که خود حسین علیه السلام و یاران عزیزش را از صفحه ی روزگار برافکنند و جسم پاکشان را در زیر خاک پنهان کردند، یاد آنها را هم از خاطره ی نسل بشر در آن روز و روزهای بعد محو کنند، آیا این شهادت فایده ای برای عالم اسلام داشت؟ یا اگر هم برای آن روز اثری میگذاشت، آیا این خاطره در تاریخ، برای نسلهای بعد هم برای گرفتاریها و سیاهیها و تاریکیها و یزیدههای دوران آینده ی

ص:95

- 1- . مناقب آل ابي طالب، ج 3، ص 238؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 218.
 - 2- . کامل الزیارات، ص 142؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 203.
 - 3- . کمال الدین و تمام النعمه، صص 259.
 - 4- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، صص 430-431؛ تهذيب الأحكام، ج 6، ص 73؛ بحار الأنوار، ج 41، ص 295.
- تاریخ هم اثری روشنگر و افشاکننده داشت؟!

اگر حسین علیه السلام شهید میشد، اما مردم آن روز و مردم نسلهای بعد نمی فهمیدند شهید شده، این خاطره چه اثری و چه نقشی میتوانست در رشد و سازندگی و هدایت و برانگیختگی ملت‌ها و اجتماعات و تاریخ بگذارد؟ میدانید هیچ اثری نداشت. آری؛ حسین علیه السلام شهید میشد، خود او به اعلا علیین رضوان خدا میرسید؛ شهیدانی که کسی نفهمید و در غربت، سکوت و خاموشی شهید شدند، به اجر خودشان در آخرت رسیدند، روح آنها فتوح و گشایش را در درگاه رحمت الهی به دست آورد؛ اما چقدر درس و اسوه میشدند؟

شهیدان چقدر اسوه شدند؟ سیره ی آن شهیدی درس میشود که شهادت او و مظلومیت او را نسلهای معاصر و آینده بدانند و بشنوند. آن شهیدی درس و اسوه میشود که خون او بجوشد و در تاریخ سرازیر شود.

مظلومیت یک ملت آن وقتی میتواند زخم پیکر ستم کشیده و شلاق خورده ی ملت‌ها را شفا بدهد و مرهم بگذارد که این مظلومیت فریاد بشود، این مظلومیت به گوش انسانهای دیگر برسد. برای همین است که امروز ابرقدرتها صدا در صدا انداختند تا صدای ما بلند نشود. برای همین است که حاضرند پولهای گزاف خرج کنند تا دنیا نفهمد جنگ تحمیلی چرا و با چه انگیزه ای، با دست چه کسی، با تحریک چه کسی بهوجود آمد.

آن روز هم دستگاه های استکباری حاضر بودند هرچه دارند، خرج کنند، به قیمت اینکه نام و یاد حسین علیه السلام و خون حسین علیه السلام و شهادت عاشورا مثل درس در مردم آن زمان و ملت های بعد باقی نماند و شناخته نشود. البته در اوایل کار درست نمی فهمیدند چقدر مطلب، باعظمت است. هرچه بیشتر گذشت، بیشتر فهمیدند. در اواسط دوران بنی عباس حتی قبر حسین بن علی علیه السلام را ویران کردند، آب انداختند؛ خواستند از او هیچ

ص: 96

اثری باقی نماند. (1) نقش یاد و خاطره ی شهیدان و شهادت، این است. شهادت بدون خاطره، بدون یاد، بدون جوشش خون شهید، اثر خودش را نمی بخشد. و اربعین، آن روزی است که برافراشته شدن پرچم پیام شهادت کربلا در آن آغاز شد و روز بازماندگان شهادت؛ حالا چه در اربعین اول، خانواده ی امام حسین علیه السلام به کربلا آمده باشند (2) و چه نیامده باشند. (3)

اما اربعین اول آن روزی است که برای اولین بار زائران شناخته شده ی حسین بن علی علیه السلام به کربلا آمدند؛ (4) جابر بن عبدالله انصاری (5) و عطیه (6) از اصحاب پیغمبر علیه السلام و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام به آنجا آمدند. آن طور که در نوشته ها و اخبار هست، جابر بن عبدالله نابینا بود، عطیه دستش را گرفت و برد روی قبر حسین بن علی علیه السلام گذاشت. او قبر را لمس کرد و گریه کرد و با حسین بن علی علیه السلام حرف زد. (7)

او با آمدن خود و با سخن گفتن خود، خاطره ی حسین بن علی علیه السلام را زنده کرد و سنت زیارت قبر شهدا را پایه گذاری کرد. روز اربعین، چنین روز مهمی است.

انقلاب اسلامی؛ تجربه ی دوباره ی پیروزی خون بر شمشیر

شما خانواده های شهیدان عزیز ما، امروز در وضع خاصی از تاریخ قرار گرفتید. مسئله ی امروز در جمهوری اسلامی با مسئله ی حسین بن علی علیه السلام تفاوت هایی دارد. امروز شما در جامعه ای زندگی

ص: 97

1- . مقاتل الطالبیین، صص 478-479؛ مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 53؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 394-395.

2- . الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص 422.

3- . العدد القویه، ص 219؛ بحار الأنوار، ج 98، صص 334-335.

4- . همان.

5- . رجال الطوسی، صص 31-32؛ الإستیعاب، ج 1، صص 219-220.

6- . قاموس الرجال، ج 7، صص 209-211.

7- . تنبیه الغافلین، ص 90؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، صص 190-191؛ بحار الأنوار، ج 65، صص 130-131.

میکنید که اندیشه ی حسین علیه السلام و روح حسینی بر آن جامعه حاکم است؛ جامعه ای است که با حرکت حسینی به وجود آمده؛ با فریاد حسینی، یزیدیان زمان از اوج قدرت به زیر کشیده شدند.

مردان و زنان ما توانستند با درس گرفتن از حسین علیه السلام تجربه ی پیروزی حق بر باطل را در روزگار غربت و محرومیت اهل حق زنده کنند و نشان بدهند؛ در حالی که در دنیای امروز هیچ نشانی از این وجود نداشت که حق بر باطل پیروز بشود و تفکر الهی جای خودش را در میان مردم و در زندگی مردم باز کند. مردم ما توانستند با جان دادن، با خون دادن، با شهید دادن و شهادت را برای خود و عزیزان خود پذیرفتن، به اینجا برسند.

همان طور که زینب کبری علیها السلام عصر عاشورا و شب یازدهم، میان آن همه شدت و محنت، دست و پای خودش را گم نکرد و مایوس نشد، ما هم امروز مایوس نیستیم و نباید باشیم.

همان عصر عاشورا - بنا به نقل بعضی از روایات - زینب علیها السلام به برادرزاده ی خودش علی بن الحسین علیه السلام گفت: ای برادرزاده ی من! اوضاع این گونه نمیماند؛ این قبرها آباد خواهد شد، این پرچم برافراشته خواهد شد، مردم و ملت‌ها و نسل‌ها، گروه گروه می آیند و از اینجا درس میگیرند و برمیگردند. (1) اینجا مدرس آزادی خواهان عالم خواهد شد، و شد. آن روز این امید، آینده را نشان میداد.

1363-10-10

اعتقاد مردم مصر به اباعبدالله علیه السلام

روز ولادت امام حسین علیه السلام در مصر جشن است.

آنجا لباس نو میپوشند، به دیدن هم میروند؛ مثل عید نوروز. مسجد

ص:98

1- . کامل الزیارات، ص 447؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 182.

سیده زینب و مسجد رأس الحسین مهمترین مساجد آنجاست و قبر منسوب به سر مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام همیشه زائر دارد. مردم به آنجا میروند، گریه میکنند، دعا میکنند، نماز میخوانند و توسل میکنند.

1363-10-14

مقصود از زیارت با معرفت

شنیده اید زیارت با معرفت قیمت دارد و زیارت بی معرفت نه. مقصود چیست؟ آن کسی که حسین بن علی علیه السلام را زیارت میکند و می فهمد چه میکند؛ چه کسی را زیارت میکند و می فهمد که اعلام حمایت از حسین علیه السلام ، اعلام بیزاری از کیست؛ می فهمد به سوی حسین علیه السلام رفتن، پشت کردن به کیست و می فهمد در کنار حسین علیه السلام قرار گرفتن، چه تکلیفی را روی دوش انسان میگذارد؛ زیارتش، زیارت با معرفت است. خیلی ها نمیدانستند حسین علیه السلام یعنی چه؟ شهادت و جهاد و راه اباعبدالله علیه السلام را نمی فهمیدند. از کربلا عبور کرده بودند؛ میگفتند چیزی هم در اینجا بخوانیم یا تماشایی هم بکنیم. آن هم زیارت بود، اما زیارت کم ارزش؛ چون بدون معرفت انجام میگرفت و از دلی آگاه و عارف برنمیخاست. کسانی که در جنگهای تاریخ بی اینکه بدانند چه میکنند و برای چه میروند و برای چه می جنگند، جنگ از اول تا آخرش برای آنها خسران است؛ مثل همین بیچاره های غافل که در مقابل نیروهای اسلام قرار گرفتند و می جنگند؛ چه بکشند و چه کشته بشوند. اما کسانی که میدانند چه میکنند و چه حرکت عظیمی را انجام میدهند، خسته نمیشوند.

1363-12-21

اباعبدالله علیه السلام ؛ شاگرد مکتب فاطمه علیها السلام

امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام ، سرور جوانان بهشت،(1) دو امام بزرگوار و

ص:99

1- . مسند احمد، ج 3، ص 3؛ الأمالی، طوسی، ص 312؛ بحار الأنوار، ج 37، ص 73.

دو معصوم، تربیت شده ی دامان این خانم اند. صبر و حلم و دوران‌دیشی امام حسن علیه السلام و ایثار و فداکاری امام حسین علیه السلام ، جدای از روحیات و تربیتها و خصلتهای این مادر نمیتواند باشد؛ اینها از مادر آموختند، از او یاد گرفتند و از او درس گرفتند. آنها هم شاگردان فاطمه ی زهرا علیها السلام هستند. دخترانش نیز اینگونه اند؛ حالا یک دختر، دو دختر یا بیشتر باشد. آنچه در تاریخ به اختلاف نظر ذکر شده، دست کم یک دختر حضرت زینب علیها السلام را اثبات میکند. بعضی گفتند دو دختر داشتند؛ زینب علیها السلام و امّ کلثوم علیها السلام. (1) بعضی گفتند امّ کلثوم همان زینب علیها السلام است؛ (2) بعضی به گونه ای دیگر گفتند. (3) به هر حال آن زینبی که شما می شناسید و آن چهره و شخصیتی که شما از زینب علیها السلام سراغ دارید، این شخصیت چقدر با عظمت است. او از همه ی جهات با عظمت است. این شخصیت، پرورده ی این مادر است.

1364-1-10

اسلام؛ عزیزتر از جان امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام و شهدای صدر اسلام و همه ی کسانی که جانشان را دادند، آن چیزی که خدا در مقابل جانشان داد، از جان آنها عزیزتر بود. آنچه امام حسین علیه السلام با فدا کردن خود برای بشریت حفظ کرد، از خود امام حسین علیه السلام عزیزتر بود. آن، چه بود؟ اسلام و قرآن بود که امام حسین علیه السلام قربان آن شد. شهدای عزیز ما هم همین گونه اند؛ رفتند، اما انقلاب را نگه داشتند، هدفها را حفظ کردند. همیشه آن ملّتی که شهید داد، با استقامت تر و قوی تر است. امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید:

«بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا وَ أَكْثَرُ وِلْدَانًا»؛ (4)

ص: 100

1- . الطبقات الكبرى، ج 3، ص 14؛ تاج المواليد، ص 23؛ بحار الأنوار، ج 42، ص 89.

2- . العدد القويہ، ص 242.

3- . أخبار الزينبات، صص 123-124.

4- . «باقي ماندگان شمشير و جنگ، شماره شان با دوام تر، و فرزندان شان بيستر است.» نهج البلاغه، كلمات قصار، شماره 84 ی.

از بين مردمی که کسانی از آنها ميروند و در راه خدا شربت شهادت مينوشند، بازماندگان در تاريخ پايدارتر و ماندنی ترند. ملتى که شهيد داده، ماندنی است؛ اما ملتى که تن به ضعف و ذلت داده و حاضر نشده از بينى يك نفر از افرادش در راه اهداف مقدس خون بيايد، محكوم به زوال و محكوم به ذلت و فلاکت است. انقلابى که کسانی در راه آن جان خودشان را نثار کردند، ماندنی است: «بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا وَ أَكْثَرُ وِلْدَانًا»؛ يعنى توليد مثل شان بيستر است، و همين هم هست.

1364-1-23

وقوع مقدرات الهی پس از فاجعه ی عاشورا

پروردگار عالم یک چیزهایی را تقدیر میکند و بعد بر اثر مصالحی آنها را عوض میکند، که در باب زندگی امام صادق علیه السلام بنده این حدیث را گمان میکنم در اینجا یا در جای دیگری گفته باشم، که امام صادق علیه الصّلاهوالسّلام فرمود که خداوند این امر را برای سال هفتاد معین کرده بود؛ یعنی قرار بود که حکومت اسلامی در سال هفتاد هجری به وسیلهی ائمه علیهم السلام انجام بگیرد:

«فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ، اسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ»؛

وقتی که واقعه‌ی کربلا پیش آمد و حادثه‌ی فجیع عاشورا پیش آمد، این مطلب تأخیر افتاد برای سال صد و چهل (1) سال صد و چهل یعنی درست در اوج تلاش تبلیغاتی امام صادق علیه الصّلاه و السّلام. آنجا هم باز حوادثی پیش آمد که این تقدیر الهی را به عقب انداخت، که در خود این روایت هست که شماها افشا کردید، (2) شما شیعیانی که دور و بر ما هستید، گفتید مطلب را، کتمان نکردید، این بود که مطلب باز تأخیر افتاد، باز تأخیر افتاده. بنابراین، همان طور که ملاحظه میکنید، هیچ اشکالی ندارد

ص: 101

1- الخرائج و الجرائح، ج 1، صص 178-179؛ بحار الأنوار، ج 52، ص 105.

2- همان.

که خدای متعال یک مقصودی را تقدیر فرموده باشد برای یک زمان معین، بعد به خاطر پیش آمدن حوادثی، آن را عقب بیندازد.

پس تلاش ائمه علیهم السلام برای گرفتن حکومت و ایجاد رژیم اسلامی و حاکمیت اسلامی، تلاشی است که با دانستن آن حقایق و آینده، هیچ منافاتی ندارد.

خب، پس این را به طور خلاصه، همهی برادران و خواهران بدانند که ائمه علیهم السلام همه شان به مجرد اینکه بار امانت امامت را تحویل میگرفتند، یکی از کارهایی که شروع میکردند، یک مبارزه‌ی سیاسی بود؛ یک تلاش سیاسی بود برای گرفتن حکومت. این تلاش سیاسی مثل همهی تلاشهایی است که آن کسانی که میخواهند یک نظامی را تشکیل بدهند، انجام میدهند و این کار را ائمه علیهم السلام هم میکردند.

1364-2-4

ولادت حسین بن علی علیه السلام؛ ولادت مقاومت، ایثار و امید به آینده

میلاد با سعادت سالار شهیدان تاریخ و اسوه ی مبارزان، فداکاران و ایثارگران را به شما فرزندان معنوی و بازماندگان حقیقی آن بزرگوار تبریک عرض میکنم. حسین بن علی علیه السلام اولاً یکی از گلهای اولین روزگاران تشکیل حکومت اسلامی بود. او و برادرش جزو اولین گلهایی بودند که در این گلستان رویدند. با رویدن آنها، چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله روشن شد و دیدگان نافذ رسول الهی در آئینه ی تاریخ دید این مولود تازه با خون خود و با مقاومت و محو شدنش در هدف و با بیرون آمدنش از همه ی حیثیات شخصی، رسالت او را حفظ خواهد کرد و انقلاب اسلامی را تا ابد بیمه خواهد کرد؛ و همین طور هم شد. حسین بن علی علیه السلام اسطوره ی مقاومت بود و به شهادت آبرو داد.

بشر، هرگز شهادتی با این عظمت ندیده بود. حسین بن علی علیه السلام با آن

ص:102

شهادت بی نظیر، مشعل خاموش نشدنی شهادت را بر روی بلندترین مناره های تاریخ مشتعل کرد. این مشعل، هم آن روز در آن دنیای تاریک و ظلمانی، و هم در قدم به قدم تاریخ تا امروز، و هم امروز که روزگار فجر دوباره ی اسلام است، همچنان میدرخشد؛ هم دلها را گرم میکند، هم چشمها را روشن میکند و هم قدمها را به سوی آینده استوار میسازد. پس ولادت حسین بن علی علیه السلام ولادت نور است، ولادت مقاومت است، ولادت ایثار است، ولادت امید تضمین شده به آینده است.

1364-3-17

جفا و ظلم در حق امام حسن مجتبی علیه السلام ؛ زمینه ساز قیام عاشورا

در طول مدتی که امام حسن علیه السلام زنده بود، بعد از ماجرای صلح با معاویه، (1) در طول آن ده سالی که امام حسن مجتبی علیه السلام زنده بود، (2) به کمک برادر و به کمک همهی این اصحاب، آن چنان وضعی - لائت - ی را در جهان اسلام شروع کردند و بهوجود آوردند که آن وضعی - لائت - نوید میداد که اگر یک روز حسین بن علی علیه السلام قیام بکند، آن چنان وضعی - ت - ی پیش خواهد آمد که شما در تاریخ شاهد آن بودید، و شهادت حسین بن علی علیه السلام خواهد توانست بعد از آن تبلیغات، بعد از آن همه کار فکری، بعد از آن همه افشاگری و روشنگری - که در طول این سالیان انجام شده بود - حادثهی فراموش نشدنی جهان اسلام باشد.

لذا امام حسن علیه السلام علی الظاهر صلح کرد که این در ظاهر ترک مخاصمه بود؛ یعنی جنگ نظامی را امام حسن علیه السلام با آن دشمنی که قبلاً باید افشا بشود و سپس با آن مبارزه بشود، متوقف کرد؛ تا جنگ سیاسی،

ص: 103

1- . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 215؛ الإرشاد، ج 2، صص 12-14؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 51-53.

2- . التاريخ الكبير، ج 2، ص 286؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 192؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 157-158.

جنگ فرهنگی، جنگ تبلیغاتی و جنگ اسلامی خود را با او شروع بکنند. نتیجه این شد که بعد از آنی که امام حسن علیه السلام از دنیا رفت و امام حسین علیه السلام هم ده سال (1) دیگر همان راه امام حسن علیه السلام را ادامه داد، وضعیت دنیای اسلام به آنجایی رسید که دیگر میتوانست فرزند پیغمبر - یعنی فرزندی از فرزندان پیغمبر - آن چنان شهادتی را بپذیرد که تا آخر تاریخ دنیا، آن شهادت بماند - همچنانی که ماند - و منشأ آثار مقاومت آمیز و بزرگ بشود - همچنان که شد - و اسلام را زنده نگه بدارد؛ همچنان که زنده نگه داشت این کار امام حسن علیه السلام .

در مورد کار امام حسن علیه السلام ما هیچ درصدد نمی آییم از موضع دفاع حرف بزنیم که چرا صلح کرد و چه موجباتی داشت؛ امام حسن علیه السلام اگر صلح نمی کرد، یقیناً اسلام ضربه میدید؛ برای اینکه آن چهره، افشا نشده بود، مردم هنوز حقایق را نمیدانستند؛ آنقدر نمیدانستند که هزاران نفر یا صدها هزار نفر از سربازان امام حسن علیه السلام حاضر شدند با آن طرفی که با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیده بود، دیگر نجنگند. تبلیغات و پول و کارهای گوناگون سیاسی، آن چنان جوّ بدی به وجود آورده بود که امام حسن علیه السلام اگر آن روز خود را و جان خود را و جان اصحاب نزدیک و معدود خود را از دست میداد، چیزی از اسلام باقی نمی ماند. بعد از چند سالی نام علی علیه السلام و نام حسن علیه السلام و نام حسین علیه السلام و نام افتخارات صدر اسلام و نام آن همه حوادث آموزنده، اگر در لابلای کتابها میماند هم برای مدت زیادی نمی ماند و بدرستی و تحریف نشده نمی ماند؛ این کار امام حسن علیه السلام بود.

1364-4-7

ویژگی حوادث تاریخی

حوادث تاریخی را به آسانی نمیشود جمع بندی کرد؛ زمان لازم دارد؛

ص: 104

1- . دلائل الإمامه، ص 177؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 200.

دید عمیق و بصیرت لازم دارد. بسا انسان حادثه ای را با نگاه سطحی، یک جور قضاوت کند، اما وقتی زمان میگذرد و جوانب قضیه را مطالعه میکنند، قضاوت عوض شود. بسیاری از حوادث در طول تاریخ به همین گونه بود.

در شهادتهای بزرگ اولیای دین، قضاوت با توجه به آثار کوتاه مدت آن، یک قضاوت بود؛ با توجه به آثار بلندمدت همان حادثه، قضاوت دیگری بود. این هم یک بُعد دیگری از قضاوت در باب مسائل تاریخی است. یعنی گاهی قضاوت درست است، غلط نیست، اما با توجه به آثار کوتاه مدت؛ در همین حال با توجه به آثار بلندمدت، قضاوت دیگری نسبت به همان حادثه وجود دارد.

وقتی به شهادت حسین بن علی علیه السلام نگاه میکنیم، قضاوت اولی و نسبت به کوتاه مدت همین است که:

«فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ مُظْلَمَةٌ»؛ (1)

دنیا دیگر تاریک شد.

اما وقتی با توجه به آثار بلندمدت، همان حادثه را نگاه میکنیم، می بینیم اگر آن شهادت نبود، آن فداکاری و آن مقاومت نبود، دنیا به فقدان نور اسلام و قرآن، مُظْلَم میشد. در حوادث زمان ما به همین گونه است. یک ملت اگر بخواهد از حوادث تاریخی درس بگیرد و درباره ی آن حوادث، قضاوت درست داشته باشد، باید، هم به کوتاه مدت نگاه کند، هم به بلندمدت.

این را هم باید بدانیم؛ حوادثی که اتفاق می افتد، هرچه هم تلخ باشد، وقتی برای خداست، برای قربانیان آن حادثه، هیچ چیز جز منفعت و سود نیست. این هم یک روی دیگر این صفحه است که باید به آن توجه کرد.

ص: 105

1- . مقتل الحسین، مقرر، ص 337.

1364-6-8

انقلاب اسلامی؛ تجلیگاه طلوع حقیقت حسینی

عزیزان! در طول تاریخ اسلام، ما قلّه ای مثل امروز نداشتیم؛ این را بدانید. صدر اسلام، نفس گرم پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که دل‌های سنگ را با آیات قرآن آب میکرد. در عین حال دشمنان پیغمبر، این گونه مجهز و مسلح مثل دشمنان امروز امت قرآن نبودند. هرچه بود، پیام تازه ای بود. بعد از آن، اسلام به دست سلاطین بنی امیه و بنی عباس افتاد؛ دست‌آنهايي که میخواستند از راه دین، نان بخورند؛ به نام دین، کسرویت را زنده کنند. ملت اسلام، آن روز تنها ماند. قرن‌ها یکی پس از دیگری گذشت، ملت اسلام جمعیتش زیاد شد، اما چراغش دیگر روشن نشد، تا قرن استعمار فرا رسید؛ قرن طوفانهای سهمگین، قرن فشار بر ملت‌ها، قرن گم شدن اصالت‌ها و ارزش‌های حقیقی، قرن غلبه ی کامل زور و زر، و قرن تجربه های بزرگ غالباً تلخ بشریت؛ ملت‌ها مأیوس، قدرتها روزبه روز گردن کلفت تر؛

«ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (1)

قرن تاریکیها بود و در اوج همین تاریکیها، معجزه نازل شد؛ معجزه به دست شما واقع شد. این معجزه، جوشش آتشفشان دین و افروزش خورشید قرآن بود. حالا ابرها دارند می آیند، طوفانها دارند ابر می آورند که جلوی این خورشید را بگیرند. مگر میشود؟ مگر میتوانند؟ دنیا محکوم است حرکت عظیم اسلامی را بپذیرد؛ چاره ای ندارد. امروز حقیقت حسین علیه السلام در دنیا طلوع کرده است و آن، اسلام و قرآن است.

ص: 106

1- . «ظلمتهایی است یکی بر فراز دیگری؛ آن گونه که هرگاه دست خود را خارج کند، ممکن نیست آن را ببیند. و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست.» نور، 40.

11-6-1364

ضرورت عمل کردن به تکلیف لحظه

ببینید نیاز لحظه چیست؛ هنر این است. میدانید در عالم اسلام هزاران نفر بودند که حسین بن علی علیه السلام را و پدر و مادر حسین بن علی علیه السلام را و خاندان آنها را دوست داشتند؛ یزید و یزیدیان را و همه ی آن کسانی را که در ماجرای کربلا شرکت داشتند، دشمن داشتند؛ حاضر بودند در رکاب امام حسین علیه السلام تلاش کنند؛ اما آنها حبیب بن مظاهر نشدند، زُهِیر نشدند، آن غلام تازه مسلمان نشدند، در بنی هاشم کسانی بودند که ابوالفضل علیه السلام و علی اکبر علیه السلام نشدند؛ چرا؟ چون در لحظه ی نیاز، حضور پیدا نکردند.

وقتی دین به من احتیاج دارد، اگر من نیاز آن وقت را نشناسم و به آن نیاز پاسخ ندهم، چه فایده که خودم را آماده و مستعد کمک برای دین بدانم؟ وقتی بیمار به این علاج فوری و به این داروی فوری و فوتی احتیاج دارد، تو زمانی میتوانی به کمک افتخار کنی که در آن لحظه آن دارو را بدهی؛ والا آن لحظه که گذشت، اگر صد برابر آن دارو را هم آوردی، چه فایده دارد؟ مهم این است.

2-7-1364

امام حسین علیه السلام؛ مشعل هدایت و کشتی نجات

این جمله ای که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاهِ»؛ (1) یعنی حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات است؛ ویژه ی همه ی زمانهاست، اما در بعضی از زمانها یک ظهور و تجلّی بیشتری پیدا میکند.

1- . المنتخب، للطریحی، ج 1، ص 198. متن این روایات در کتابهای روایی متقدم، با اندکی اختلاف نقل شده است: «إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ فَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاهُ». عيون أخبارالرضا، ج 2، ص 62؛ بحارالأنوار، ج 36، صص 204-205.

یقیناً آن روزی که حادثه ی عاشورا واقع شد، از همین زمانها بود که چراغ هدایت بودن جگرگوشه ی زهرا علیهما السلام و نور چشم پیغمبر برای آن کسانی که باید این را بفهمند و بدانند، معلوم شد. ده سال قبل از آن، امام حسین علیه السلام امام بود؛(1) آن روز هم مصباح هدایت و سفینه ی نجات بود؛ اما این مطلب اینقدر برای مردم روشن نبود؛ در عاشورا چنین بروزی پیدا کرد.

امروز هم بی شک از همان زمانهاست. امروز سفینه ی نجات بودن حسین بن علی علیه السلام از صد سال پیش و پانصد سال پیش بیشتر است. امروز، یعنی عصر نهضت و انقلاب، روزی که یاد حسین بن علی علیه السلام که هزار و سیصد سال در گوشه ی دل‌های امت و ملت ما و در صحنه ی تکایا، مساجد و مدارس و محیط‌های خودمانی و خصوصی ظهور پیدا میکرد، ناگهان مثل یک شبچراغ جهانتاب بر آسمان دنیا و بر سقف فلک درخشیدن گرفت. اما همان طوری که در ماجرای عاشورا عده ای بودند که این چراغ درخشان را با همه ی نورانیّتش نتوانستند ببینند، امروز هم هستند کسانی که این چراغ جهانتاب دل افروز را نمیتوانند ببینند.

همان طوری که آن روز همه ی شمشیرها و نیزه هایی که در قبضه ی ظلم و ستم بود، به کار افتاد تا شاید بتوانند این چراغ را خاموش کنند، امروز هم همه ی سیاستمداران خونخوار و جهانخوار عالم، با تمام ابزارها و تجهیزات فوق مدرن نظامی، سیاسی، اقتصادی و وسایل تبلیغاتی در فکرند لجنها و گل‌هایی درست کنند و به سمت این خورشید جهان افروز پرتاب کنند. همان طوری که آن روز، آن شمشیرها و آن نیزه ها و آن شاعرکهای دربار یزیدی و آن پهلوان پنبه های دور و بر قدرت تصنعی اموی و آن رجزخوانان میان زن و فرزند غریب و

بی کس، نتوانستند حسین بن علی علیه السلام را از حافظه ی زمان بزایند و این چراغ را نتوانستند خاموش کنند؛ بحق، امروز هم اگر قدرت استکبار جهانی صد برابر بشود، نخواهد توانست از نور این خورشید عالمتاب که انعکاس روی حسین علیه السلام است، ذره ای کم کند.

اهمیت شناخت صحنه ی نبرد

مهم این است که ما صحنه ی نبرد را درست مجسم کنیم. تا صحنه ی نبرد، از منطقه ی بلندی، باتلاقی، جنگلی، لغزنده، از منطقه ای که از فلان ابزار نظامی - و نه ابزاری دیگر - میشود استفاده کرد، برای جنگاور روشن نباشد؛ قدرت بر جنگ، آن طور که باید، نخواهد بود. نقشه است که موجب میشود ما لوله ی تفنگ را به قلب دشمن و به آن نقطه ای که باید، متوجه کنیم. نقشه است که به ما یاد میدهد به کدام طرف رو کنیم، سلاحمان را به کدام طرف بکشیم، کجا خطرناک تر است، کجا واجبتر است، کجا دشمن کمین کرده، کجا برای ما نقطه ی ضعف است که اگر نپوشانیم، دشمن خواهد پوشاند. تا چشم به این نقشه نداشته باشیم، جنگ درست ممکن نیست.

در عاشورای حسینی، نقشه دست بعضی ها بود و دست بعضی از دوستان نبود. دریای عمیق دشمن با لجه های خطرناک و مهیب آمده بود؛ اما در جمع دوستان یک عده نقشه دستشان بود، حسین بن علی علیه السلام را در لحظه ی حساس دریافتند؛ یک عده کنار دست حسین علیه السلام هم نشسته بودند، نقشه دستشان نبود؛ اشتباه کردند. چه کسی میتواند بگوید عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر از اسلام و از محبت خاندان پیغمبر نصیبی نداشتند؟ اینها در دامان آل پیغمبر بزرگ شده بودند، اما نقشه ی اشتباه در دستشان بود؛ نمیدانستند آن سرزمینی که باید از آن دفاع بشود و آن نقطه ای که باید برایش فداکاری بشود، کجاست؛ در مدینه نشستند به امید اینکه چهار تا مسئله بگویند!

ص: 109

اسلام مجسم را، قرآن ناطق را، حسین فاطمه را تنها گذاشتند. بعضی ها حتی تا کربلا آمدند، از حسین بن علی علیه السلام دفاع هم کردند، اما در آخر آمدند گفتند: یابن رسول الله! ما تا آنجایی که میشد از تو دفاع کنیم، دفاع کردیم؛ حالا هم اگر اجازه بدهی، برویم. امام حسین علیه السلام هم فرمود: بروید. (1) این اشتباه کردن نقشه است، این نمیداند کجا را باید بیوشاند. خیلی ها بودند در طول تاریخ که ندانستند کجای اسلام دفاع کردنی است. خیلی ها بودند آن وقتی که بنا شد از اصلتهای اسلام، واجب ترین و ضروری ترین دفاعها انجام بگیرد، نشستند و دفاع نکردند. امروز هم در دنیا بسیاری از

کسانی که دم از اسلام میزنند و نام اسلام را می آورند و ادعای اسلام میکنند، نمیدانند اسلام کجاست و در چه صحنه ای باید از آن دفاع کرد. هنر بزرگ، شناختن صحنه است.

حبیب بن مظاهرها و چند نفر صحابی مخصوص امام حسین علیه السلام ، نقشه را خوب فهمیدند. لذا شما دیدید خواهرش زینب علیها السلام ، حتی بچه های خودش را هم با خودش آورد؛ در حالی که پدرشان در مدینه یا مکه مانده بود و نیامده بود. (2) میتوانست بگوید من با برادرم میروم؛ هر حادثه ای هم پیش آمد، برای من پیش بیاید؛ بچه هایم پیش پدرشان بمانند. بچه هایم را هم آورد و طبق نقل، هر دو فرزند او در کربلا شهید شدند. (3) این، آن کسی است که بصیرت دارد و میدانند چه باید بکند.

روز عاشورا، جوانی خدمت امام حسین علیه السلام آمد و گفت: من اجازه میخواهم به میدان بروم. امام حسین علیه السلام به قد و بالای این نوجوان یقیناً تشنه نگاهی کرد، آثار ضعف و تشنگی از چهره ی او پیداست؛ دلش

ص: 110

1- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 197؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 339.

2- . الإمامه و السیاسه، ج 2، ص 3؛ إعلام الوری، ج 1، ص 446؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 366.

3- . مقاتل الطالبیین، صص 95-96؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 254؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 34.

سوخت، فرمود: از مادرت اجازه گرفتی؟ عرض کرد: یابن رسول الله! مادرم من را به این میدان فرستاده و گفته بیایم اجازه بگیرم. (1) مادر احساس میکند اینجا جای مایه گذاری است و عزیزترین سرمایه اش هم فرزندش است؛ لذا سرمایه گذاری میکند.

امروز بزرگترین وظیفه ی ما این است که میدانهای مقاومت را بشناسیم.

مسئله ی آگاهیهای عمیق اسلامی را جدی بگیرید.

*

اگر آگاهی نباشد، آدم اشتباه میکند. آگاهی که نبود، انسان یکجا اشتباه میکند. آدم آگاه نیز گاه اشتباه میکند، اما اشتباهات او ماندگار نمیشود. البته شرط اصلی هم تقوا و توجه به خدا است؛ که تا انسان فهمید اشتباه کرده، برگردد.

روح قیام امام حسین علیه السلام ؛ استقامت در راه حق

پایه ی کار نهضت انقلاب اسلامی، نهضت حسین بن علی علیه السلام است. ما باید آگاهی مان را هرچه ممکن است، نسبت به آن مسئله زیادتر کنیم. روح کار امام حسین علیه السلام این بود که حرف حق و راه حقی را اجرا کند و در مقابل تمام قدرتهایی که در این راه دست به هم دادند، استقامت بورزد؛ این، روح و حقیقت کار حسین بن علی علیه السلام است.

تمام مطالب امام حسین علیه السلام ، در مدینه، مکه، کربلا، بین راه و مطالبی که بعد از شهادت آن حضرت، زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام گفتند، همه و همه این نکته را نشان میدهد. این، درس بزرگ حسین بن علی علیه السلام است.

آن روز چه کسانی با امام حسین علیه السلام مخالف بودند؟ باید بگوییم همه ی دنیا حسین بن علی علیه السلام را احاطه کرده بود؛ چون دستگاه یزید بر دنیای اسلام مسلط بود و هر کسی را به نحوی در قبضه گرفته بود؛ عده ای

ص:111

را با تهدید، عده ای را با تطمیع، و عده ای را با فریب، و همه مخالف امام بودند. آیا مخالف بودند، یعنی امام حسین علیه السلام را دوست نداشتند؟ نه، دوست داشتند. امام حسین علیه السلام خیلی هم در مدینه محترم زندگی میکرد. هر وقت هم به حج مشرف میشد، مردم گرد او حلقه میزدند و استفاده میکردند. (1)

مسئله چیز دیگری بود. مسئله این بود که حسین بن علی علیه السلام میدید نظام اجتماعی عالم اسلام یک نظام غیر اسلامی است؛ در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده بود تا نظام اجتماعی مردم را یک نظام اسلامی کند؛ و همین کافی است. اگر کسی خیال کند پیغمبران الهی و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله برای غیر این آمده بودند، اشتباه کرده است.

پیغمبران برای این آمدند که نظام اجتماعی انسانها را به شکل اسلامی در بیاورند. به شکل اسلامی یعنی چه؟ یعنی جامعه ای که در آن، حکومت و زمامداران و روشهای اقتصادی، روابط بین مردم، تقسیم ثروت و اداره ی جامعه، رابطه با کشورهای دیگر، جنگ و صلح، کار فرهنگی و کار علمی و همه ی فعالیتهای اجتماعی بر مبنای اسلام باشد، نه اینکه فقط مردم نماز بخوانند و روزه بگیرند. این یعنی نظام یا حکومت اسلامی. اصلاً پیغمبران برای این آمدند. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله آمد و این نظام اسلامی را به وجود آورد، اما روزی امام حسین علیه السلام به دنیای اسلام نگاه کرد و دید نظامی است کاملاً غیر اسلامی و در موارد زیادی صد درصد ضدّ اسلامی! امام حسین علیه السلام میخواست آن وضع را برگرداند.

کاری که امام حسین علیه السلام میخواست به انسانها یاد بدهد، در یک جمله همان چیزی است که در نظام جمهوری اسلامی، زمان شما مسلمانان این روزگار، تحقق پیدا کرد. نظامی که در رأس آن، مقام امامت است،

ص: 112

1- . الفتوح، ج 5، ص 23؛ الإرشاد، ج 2، صص 35-36؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 151؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 332.

نه مقام سلطنت؛ حکومت در آن بر اساس معیار تقوا و علم است، نه زیرکی سیاستمداران، یا اتکای به سرمایه داران و شرکتهای بزرگ جهانخوار و غارتگر؛ ارتباط با مردم، ارتباط برادرانه است، نه ارتباط زورگویانه و تکبرآمیز. این نظام، نظام اسلامی است؛ نظامی که در آن غنی را بر فقیر فرقی نیست و انسان ثروتمند و خانواده دار و موجه و معروف را بر انسان مستمند، هیچ شرفی نیست. شرف، فقط و فقط در سایه ی تقواست. این نظام، نظام اسلامی است.

امام حسین علیه السلام میخواست به انسانهای زمان خودش و به انسانهای دوران تاریخ اعلام کند که وقتی چنین نظامی در جامعه نیست، باید برای ایجاد این نظام قیام کرد؛ چه این قیام به حکومت و موفقیت منتهی بشود، و چه به شهادت.

بعضی خیال کردند امام حسین علیه السلام اگر میدانست شهید میشود، اقدام نمیکرد؛ بعضی هم از آن طرف گفتند امام حسین علیه السلام اصلاً برای اینکه شهید بشود، قیام کرد. هر دو اشتباه است. امام حسین علیه السلام برای تعلیم درسی به انسانها قیام کرد و آن درس این بود که هر وقت انسان مسلمان که از حسین علیه السلام درس میگیرد، دید در جامعه ی او ظلم هست، نظام اسلامی نیست، قرآن حکومت نمیکند، تبعیض هست، زورگویی و چپاولگری هست، قدرت یافتن بدون ملاک هست، بایستی قیام کند برای اینکه وضع را برگرداند؛ چه این قیام او به نتیجه برسد، و چه نرسد.

بارها امام قدس سره گفتند ما برای نتیجه اقدام نمیکنیم، ما برای وظیفه اقدام میکنیم؛ (1) ما اقدام میکنیم برای اینکه وظیفه مان را انجام داده باشیم. البته خدای متعال اگر عمل ما از روی اخلاص باشد، ما را به نتیجه هم خواهد رساند.

ص: 113

1- . صحیفه ی امام، ج 2، ص 167 و ج 21، ص 284.

من یک وقتی از امام قدس سره سؤال کردم، شما از کی به فکر ایجاد حکومت اسلامی افتادید؟ چون درسهای حکومت اسلامی امام قدس سره، سال 47 در نجف ایراد شد و نواریش اینجا آمد و ما تعبیر «حکومت اسلامی» را در کلمات ایشان ندیده بودیم. ایشان گفتند: من دقیقاً یادم نیست مبدأ کی بود، اما احساس کردم هر وقت چیزی را که وظیفه ی من است، اگر انجام بدهم، خدای متعال خودش کمک میکند.

نقطه ی مورد توجه این است؛ یعنی خاصیت «مَنْ كَانَ لِلَّهِ، كَانَ اللَّهُ لَهُ» (1) همین است. وقتی انسان احساس میکند این کار وظیفه است، آن را انجام میدهد. مجموع کارهایی که طبق تشخیص وظیفه ی یک فقیه عظیم الشان انجام میشود، تسلسلی از کارهای منظم در می آید که به حکومت اسلامی و نظام اسلامی و یک چنین انقلابی منتهی میشود.

این، روح کار امام حسین علیه السلام بود؛ لذا برای این کار ایستادگی کرد. واقعاً اگر روزی که حسین بن علی علیه السلام قیام میکرد، انسان میخواست با معادلات معمولی محاسبه کند، یقیناً این قیام، عاقلانه نبود؛ البته اگر انسان بخواهد به عقل معمولی و طبیعی نگاه کند. اگر کسی که هیچ نیرویی در اختیار ندارد، در مقابل آن همه نیرو بایستد، به شکست نظامی خواهد انجامید. در عین حال امام حسین علیه السلام اقدام کرد؛ در حالی که کشف مسائل و درک حقایق برای او، از مردم دیگر خیلی هم آسان تر بود و این محاسبه یقیناً جلوی چشم امام حسین علیه السلام بود. او اقدام کرد، برای اینکه مقصود امام حسین علیه السلام انجام دادن وظیفه و پیروزی الهی بود، نه صرفاً پیروزی نظامی. البته اگر پیروزی نظامی هم به دست می آمد، امام حسین علیه السلام استقبال میکرد.

آموزه ای درخشان از حسین بن علی علیه السلام

درباره ی حوادث شب عاشورا آمده است حضرت زینب کبری علیها السلام کنار

ص: 114

1- . بحار الأنوار، ج 79، ص 197 و ج 82، ص 319.

خیمه ی امام حسین علیه السلام آمد و دید آن حضرت شعری را با خود میخواند که حکایت از این میکرد آخر عمرش است. زینب علیها السلام گریه کرد و ناراحت شد و بعد امام حسین علیه السلام مطالبی فرمود. در همین حدیث آمده که امام حسین علیه السلام داشت شمشیرش را تعمیر و آماده میکرد. (1) آماده سازی یعنی امام حسین علیه السلام نمیگفت حالا ما که فردا یک ساعت زودتر یا دیرتر رفتنی هستیم، این شمشیر یک ذره هم کند بود، بود؛ خیر، شمشیر نیروی رزمنده نباید کند باشد؛ یعنی تواناییهای او باید در حدّ اعلی و حدّ اکثر باشد.

1364-7-4

شرح فرازی از زیارت عاشورا

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ. (2)

در این سلامی که روز عاشورا و در همه ی ایام سال میخوانیم، یک روح عاشقانه و مخلصانه ای موج میزند. سلام یک انسان دور افتاده و مشتاق، یک خصوصیتی دارد؛ بی روح نیست، سرد نیست، لفظی نیست، ظاهرسانانه نیست. وقتی در این سلام زیارت عاشورا، شیعه ی مخلص و محبّ امام حسین علیه السلام رو به آن قبر میکند یا به یاد آن حضرت در دل خود و از اعماق دل میگوید: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدِاللَّهِ»، یعنی سلام من، درود من، احترام من و دل من حامل هدیه ها و تحفه های

ص:115

1- . تاریخ الطبری، ج4، صص 318-319؛ روضه الواعظین، ص 184؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 1-2.

2- . «سلام بر تو ای اباعبدالله و بر ارواح طیّبه ای که فرود آمدند به درگهت، از جانب من سلام و تحیّت و رحمت خدا همیشه بر شما باد تا مادامی که من باقی بوده و شب و روز مستمر می باشند، و این زیارت را آخرین زیارت من قرار نده، سلام بر حسین و بر علی بن حسین و بر یاران حسین که صلوات و رحمت خدا بر ایشان همگی باد. «المصباح، صص 484-485»

معنوی، نثار تو است ای اباعبدالله! اگرچه محور این عشق و شور و عاطفه، حسین علیه السلام است، اما در گرد او انسانهای برجسته و بزرگی نیز وجود دارند که بحق در طول تاریخ بشر بی نظیرند...

حسین علیه السلام و یاران او همچنان سیدالشهدای تاریخ اسلامند؛ یعنی امروز هم شهیدان ما ذره ای از وجود باعظمت شهدای کربلا هستند؛ یعنی شهدای کربلا نظیر ندارند.(1) شما در هزاران پیرمرد مبارز جانباز فداکار، دیگر یک حبیب بن مظاهر پیدا نمیکنید؛ در میان جوانان دیگر، یک علی اکبر مشاهده نمیکنید. آن شرایط حول و حوش عاشورای حسین علیه السلام استثنایی بود. نه شرایط امروز ما شبیه آنهاست، نه شرایط جنگهای پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام .

آن سرداری که با تکیه بر نیروهای عظیم خود و با عده و عده ی خود در میدان جنگ رو در رو با حماسه و شجاعت می جنگد تا پیروز شود، اگر شهادت نصیبش شد، میپذیرد؛ مثل جنگ بدر، أحد، خندق، خیبر، حنین، و فتح المبین ما، بیت المقدس ما، رمضان ما، والفجر ما. رزمنده ی اسلام، هم امروز و هم زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله ، در خانه و شهر و دیار خودش مجهّز میشود، در یک نقطه ای آموزش می بیند، گرد یک محوری حرکت میکند، برای پیروزی و شکست دادن دشمن و با افتخار برگشتن میروود و احتمال همه چیز در این راه هست، احتمال شهادت هم هست؛ در حالی که

افتخار با اوست، مردم به نام او و به یاد او سرودخوانی میکنند و فتح و جنگ و شهادت او را ستایش میکنند؛ اوضاع و احوال در جریان حرکت اوست؛ این یک جور است.

البته این هم فداکاری بزرگی است، اما فرق است بین این و بین آن کسانی که در دنیای پر از ظلمت و هنگامی که قدرت و حکومت متعلق به ستمگران و دژخیمان است، فداکاری کردند.

ص:116

1- . الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 183؛ بحار الأنوار، ج 98، صص 116.

زمانی که همه چیز به آنها میگوید سرجایتان بنشینید و جلو نروید، زن و فرزند، محیط اجتماعی، دستگاه حاکم، آسایشها و راحتیها، همه چیز به آنها میگوید حرکت نکنید، هیچ کس هم به نامشان و به یادشان سرود افتخار نمیخواند، اما اینها تنها حرکت میکنند - تنهای تنها - هفتاد و دو نفر مقابل میلیونها انسانی که در همان جامعه گرداگرد آنها را گرفتند و ده ها هزار گرگ خونخواری که در صحنه ی نبرد آنها را احاطه کردند؛ در چنین دریایی از فشار و تهدید و رنج و درد می ایستند؛ میدانند پیروزی ظاهری نیست؛ میدانند از این دریای خون، نجاتی نیست؛ میدانند کشته شدن حتمی است؛ میدانند بعد از کشته شدن، از میلیونها مردم آن روز کشور اسلام که اقطار عالم را پر کرده بود، کسی به نام آنها سرود آزادی نخواهد خواند و به یاد آنها گل افشانی نخواهد کرد؛ خانواده های آنها تسلی داده نخواهند شد؛ به بازماندگان آنها هیچ گونه مهر و لطف و محبتی نخواهد شد.

لذا محور این افتخار، حسین علیه السلام است؛ اما از این کانون، شعاعهای درخشنده ی بسیار زیادی سرچشمه میگیرد.

«وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ»

و سلام ما و درود ما بر آن روانهای پاکی که در آستانه ی تو نثار شدند و فرود آمدند.

«عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللهُ»؛ بر تو باد ای حسین عزیز! سلام و درود خدا. «أَبْدَأُ مَا بَقِيْتُ»؛ تا هر وقتی که من بمانم و سراسر عمر من. «وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ»؛ تا وقتی که شب و روز بماند.

«السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ».

واقعاً این ماجرای بسیار عجیبی است. ترسیم و توصیف این ماجرا هنوز که هنوز است، امکان پذیر نیست. یعنی این همه ما روضه خواندیم و شنیدیم و سینه زدیم و گفتیم، اما دقایق و

ص: 117

جزئیات این ماجرا اصلاً قابل ترسیم نیست. هر بخشی از آن را اگر دقت کنید و در اعماقش خوض کنید، خواهید دید جلوه ای از روح بزرگ بی نظیر انسانهای فرشته صفت است و دیگر نظیر ندارد.

لحظات وداع حسین بن علی علیه السلام با زینب کبری علیها السلام است؛ یعنی خواهر و برادری که اینقدر با هم مانوس بودند، اینقدر به هم محبت داشتند، حالا از هم جدا میشدند. واقعاً این لحظه ها را انسان دقت بکند، می بیند چقدر با عظمت است. منهای جنبه های گریه آور و تأثرانگیز، دقت در جنبه های روانی این ماجرا، انسان را دچار حقارت میکند؛ آدم احساس میکند در مقابل آن همه عظمت، ما چه هستیم؟ آن عظمتها را ببینید. این خواهر و برادری که اینقدر به هم محبت دارند؛ طبیعی هم هست. خانواده ای با دو تا برادر، یکی دو تا خواهر، دردهایشان با هم، رنجهایشان با هم، شادیهایشان با هم، فقدان پیغمبر صلی الله علیه و آله را با هم درک کردند، ناراحتی از دست دادن مادر را با هم کشیدند، پدر را با هم از دست دادند؛ حالا از آن جدّ و آن مادر و آن پدر و آن برادران، برای زینب علیها السلام فقط یک اباعبدالله علیه السلام - یک برادر - مانده است.

طبیعی است همه ی محبتهایی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله و به امیرالمؤمنین علیه السلام و به مادر و به آن برادر داشت، در این برادر متمرکز بشود. طبیعی است که زینب علیها السلام و امام حسین علیه السلام که بازماندگان آن خانواده ی کوچک پرماجرا و پررنج دوران تاریخ اسلامند، محبتهایشان در هم خلاصه شود؛ یعنی آنقدر همدیگر را دوست بدارند که

این همه دوستی از یک خواهر و برادر، معمول نیست. لذا زینب کبری علیها السلام بلند شد با سیدالشهدا علیه السلام آمد. میشد نیاید، میشد در این سفر برادر را همراهی نکند؛ میشد وقتی می آید، بچه ها و فرزندان خردسال خودش را نیاورد؛ اما آورد. یعنی به هیچ رو زینب علیها السلام نمیتواند کاری بکند که اندکی او را از حسین علیه السلام جدا کند.

ص: 118

بعد هم به این سفر آمدند. البته سفر خطرناکی بود. از اول هم که حرکت میکردند، از کلمات امام حسین علیه السلام معلوم بود سفر خطرناکی است. اما وقتی انسان مرگ عزیزش را می بیند، جسد او را هم می بیند، میخواهد باور نکند این مرده است. چنانچه عزیز انسان مجروح است، در جبهه است، در تهدید است، انسان میخواهد هرطور ممکن است، به خودش بقبولاند عزیزش را از دست نخواهد داد. با اینکه آخر سفر دیده میشد، سفر سختی بود، اما زینب کبری علیها السلام میخواست به خودش بقبولاند که حسین عزیزش را از دست نخواهد داد. در مثل شب عاشورا زینب کبری علیها السلام شنید امام حسین علیه السلام در خیمه ی خودش در حالی که مشغول اصلاح شمشیرش هست، آن اشعار سوزناک را میخواند:

«يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ * كَمْ لَكَ فِي الْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ»؛

یعنی ای روزگار! چه بد دوست و محبوبی هستی تو. با اینکه تو را همه دوست میدارند، اما دوست بدی هستی؛ اف بر تو. چقدر شب و روز گذراندی و بعدها که ما نیستیم، چقدر شب و روز خواهی گذراند. چقدر بی وفا هستی. این اشعار را امام حسین علیه السلام داشت زمزمه میکرد و وصف الحال میخواند. وقتی زینب علیها السلام این اشعار را شنید و فهمید مسئله جدی است و حسین عزیزش احتمالاً در همین نزدیکیها و زودیها از دستش میرود، در نوشته ها و نقلهای مقاتل آمده است آن چنان صیحه ای زد و آن چنان حالش دگرگون شد که امام حسین علیه السلام مجبور شد خودش را برساند و او را محافظت کند. آن وقت زینب کبری علیها السلام در آن لحظه گفت:

«أَلْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ وَ أَبِي عَلِيٌّ وَ أَخِي الْحَسَنُ»؛ (1)

حسین عزیز من! امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن را از دست دادم. یعنی الان همه چیز برای من دارد تمام میشود که میفهمم تو

ص: 119

1- .الإرشاد، ج 2، صص 93-94؛ بحارالأنوار، ج 45، صص 1-2. با کمی اختلاف: الکامل، ج 4، صص 58-59.

را از دست خواهم داد. ببینید این چه محبتی است. با یک چنین محبتی و این اندازه سختی جدایی از برادر در آن لحظه ی وداع، (1) زینب کبری علیها السلام با آن شرایط تهدیدآمیز می بیند برادرش آمده از او خداحافظی میکند برای اینکه به میدان برود و دیگر برنگردد.

یک طرف، این محبتها و احساس غربت و تنهایی در نبودن آن عزیز، یک طرف، مسئولیت سنگینی که زینب کبری علیه السلام بر دوش خواهد گرفت. تا حالا به برادر متکی بود، اما حالا که امامش را از دست میدهد و برادر از سرش سایه برمیچیند، تمام این مسئولیتها به عهده ی اوست و اوست که باید این کاروان را هدایت و رهبری کند.

می بینید چقدر لحظه ی حسّاسی است. در چنین لحظه ای، معلوم است زینب کبری علیه السلام چه حالی و چه خصوصیات خواهد داشت. اگر دقت کنیم، اگر تأمل کنیم، این لحظات حسّاس برای ما درسهای بسیار بزرگی خواهد بود.

من میخواهم بگویم ما در تمام لحظات این انقلاب، قبل و بعد از پیروزی، باید در تمام لحظات، یاد امام حسین علیه السلام را برای تسلّی و درس در ذهن و دل خودمان داشته باشیم؛ همچنان که در گذشته داشتیم. حسین بن علی علیه السلام، آن روز آن مجاهدت و شهادت بزرگ را برای برپا کردن همین نظام اسلامی انجام داد و ما امروز به برکت خون شهیدان تاریخ، از صدر اسلام تا امروز و شهدای زمان خودمان، توانستیم این نظام قرآنی را سر پا کنیم. باید تلاش کنیم، باید جانهایمان را سرمایه ی این حرکت عظیم قرار بدهیم. امروز بحمدالله به برکت همین مجاهدتها، نظام اسلامی میتواند افتخار کند و ادّعا کند که دنباله رو حسین بن علی علیه السلام است. ما همیشه روضه میخواندیم، گریه میکردیم، سینه میزدیم، نوحه میخواندیم و یاد امام حسین علیه السلام را گرمی

ص:120

1- . تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 221؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 257؛ جلاء العیون، ص 201؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 47.

میداشتیم؛ اما ملت ما و امت ما هیچ وقت مثل امروز نمیتوانسته ادعا کند شیعه ی امام حسین علیه السلام است. امروز روح عاشورا در سراپای ملت ما وجود دارد.

1364-7-5

شرح دعاها ی حسین بن علی علیه السلام در واقعه ی عاشورا

«قَالَ رَبُّكُمْ أَدْعُونِي أُسْتَجِبْ لَكُمْ»(1).

خطبه ی اول من امروز بحث کوتاهی است درباره ی یکی از مسائل عاشورا و آن، مسئله ی دعا در عاشورا است. همهی جوانب این حادثه ی بزرگ موشکافی شده است؛ هم مسائلی که مربوط به رابطهی حسین بن علی علیه السلام با یارانش و اهل بیتش است، و هم مسائلی که در رابطه با حضرت ابی عبدالله علیه السلام با دشمنان قسی القلب و خونخوارش است، و هم در رابطه با پیام تاریخی حسین بن علی علیه السلام حرفهای زیادی زده شده؛ اما راجع به نقش دعا در این روز، حرف کمتری زده شده است.

مقدمتاً عرض کنم عاشورا یک صحنه ی کامل از زندگی اسلامی یک انسان است. در عاشورا همه ی ارکان اسلامی برای زندگی یک انسان و ابعاد معنوی و اخلاقی و اجتماعی، جلوه گری میکنند. در عاشورا دفاع هست، حمله هست، خشم هست، عشق هست؛ در عاشورا موعظه و تبلیغ و نصیحت هست، ترساندن و تهدید هست، همبستگی هست، ایثار هست، جهاد هست، شهادت هست، رسالت هست، توحید هست؛ همه چیز در عاشورا هست؛ راز و نیاز با خدا هم هست.

ما وقتی عاشورا را یک درس مطرح میکنیم، نمیشود این بُعد را ندیده بگیریم. دعا از همه ی انسانها زیبا است؛ مخصوصاً از انسانی به عظمت امام حسین علیه السلام ، آن هم در روزی به عظمت عاشورا.

ص: 121

1- «پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم.» غافر، 60.

دعا، علامت ضعف نیست، علامت قوت است. انسان با دعا کسب قدرت میکند؛ نیروی قلبی و روحی خودش را که پشتوانه ی نیروی جسمی است، افزایش میدهد. دعا برای انسان راه را روشن میکند؛ انسان را از سردرگمی و حیرت نجات میدهد. علاوه بر اینها، دعا محتوای ذهن دعا کننده را برای مستمع و مخاطب، واضح و آشکار میکند. وقتی شما دعای کسی را گوش می دهید که با خدا حرف میزند، میتوانید از دعای او و خواهش او کشف کنید او چگونه انسانی است؛ حقیر است یا عظیم؟ کوتاهبین است یا بلندنظر و بلندهمت؟ مؤمن است یا مردد؟ دعا چیز عجیبی است.

لذا در تاریخ صدر اسلام، همه جا دعا هست. پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر هم دعا کرد، (1) در جنگ احد هم دعا کرد؛ (2) یعنی دعا، پیروزی و شکست نمی شناسد. دعا یعنی ارتباط و اتکال انسان با خدا. آن وقتی هم که انسان در اوج قدرت و پیروزی است، باز هم محتاج دعا است؛ باید با خدا حرف بزند، باید از خدا بخواهد.

قرآن به پیغمبر ما دستور داد: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»؛ وقتی یاری خدا رسید و پیروزی نصیب شد، «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»؛ و دیدی که مردم دسته دسته و فوج فوج به اسلام وارد میشوند، «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَعِزَّ بِهِ»؛ (3) تازه اول انابه ی تو است، اول عرض نیاز تو به درگاه قادر متعال است. نمیشود این عنصر و رکن اساسی در عاشورا دیده نشود.

امام حسین علیه السلام از هنگامی که به این حرکت عظیم و تاریخ ساز دست زد، تا آن لحظه ی آخر که روی خاکهای گرم کربلا افتاده بود و لبان

ص: 122

- 1- . السنن الكبرى، نسائی، ج 5، ص 187؛ المصباح، صص 299-300؛ بحار الأنوار، ج 90، ص 235.
- 2- . دعائم الإسلام، ج 1، ص 371؛ المستدرک، ج 1، صص 506-507؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 211.
- 3- . «هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد* و بینی مردم گروه گروه وارد دین خدا میشوند* پروردگارت را تسبیح و حمد کن و از او آمرزش بخواه» نصر، 1 - 3.
- خشکش به هم میخورد، دعا میبرد. حسین بن علی در تمام مقاطع دعا کرد. دعای حسین علیه السلام در ماجرای عاشورا برای ما آموزنده است. هنگامی که هنوز خطری به عیان او را تهدید نمیکرد، دست به دعا بلند کرد:
- «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ» (1) با خدا حرف میزند؛ اما خدا این پیام را به تاریخ رساند. امروز همه ی دنیایی که از اسلام نامی شنیده است، پیام این دعا را از دو لب گهربار حسین فاطمه شنیده و باور کرده است. خدایا! تو میدانی که این حرکت ما، این سفر ما برای قدرت طلبی نبود، برای کسب جاه و مقام نبود؛ برای تو بود.
- ظاهر این دعاست؛ حقیقتاً هم دعا است. نباید خیال کرد ائمه علیهم السلام وقتی دعا میکنند، ظاهرسازی میکنند؛ نه. همان وقتی که امام سجّاد علیه السلام یا امیرالمؤمنین علیه السلام در آن دعاهاى سوزناک به خدا عرض میکنند: پروردگارا! مرا ببخش، من تقصیرکارم، من در قبال وظایف الهی خودم محتاج عفو توام، همان وقت هم امام جدی حرف میزند؛ شوخی و تعارف نمیکند. آن کسی که به قدر علی بن الحسین علیه السلام معرفت دارد، می فهمد عملی به قدر عمل علی بن الحسین علیه السلام هم در پیشگاه خدا کم است؛ مجاهدتی به وزن مجاهدت علی بن ابی طالب علیه السلام هم در وزنه ی اعمال آدمی یک وزن کامل نیست. (2) اگر صد سال دیگر علی بن الحسین علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام گریه میکردند، عبادت میکردند، جهاد میکردند و به خلق خدا خدمت میکردند، باز هم مشتاق عبادت بودند؛ زیرا درگاه عبادت خدا آنقدر بلند و وسیع است که بسادگی هیچ انسانی نمیتواند خودش را مستغنی از عبادت و دعا بداند.

ص: 123

- 1- . «بارالها! تو خود می دانی آنچه از ما برآمده از سر رقابت در سلطنت نبوده است.» تحف العقول، ص 239؛ بحار الأنوار، ج 97، صص 80-81. با کمی اختلاف: المعیار والموازنه، ص 277.
- 2- . المستدرک، ج 3، ص 32؛ عوالی اللئالی، ج 4، ص 86؛ بحار الأنوار، ج 41، صص 96-97.

دعاهای امام حسین علیه السلام دعای جدّی است، دعای حقیقی است؛ اما در عین حال چیزهای دیگری هم در این دعاها هست که برای ما مهم است.

اولین درس، خود دعا کردن است. ای شیعه ی حسین بن علی علیه السلام! در همه ی احوال باید به خدا متکی باشی و از خدا بخواهی. در اوج قدرت باید در خود احساس قدرت نکنی؛ منبع لایزال قدرت را، خدا بدانی و از او بطلبی؛ به سوی او دست نیاز دراز کنی.

>

دعا کردن را ما باید یاد بگیریم. هیچ حادثه‌یی، هیچ پیروزی یی ، هیچ سختی یی نباید ما را از دعا غافل کند.

من دیروز که داشتم به دعاهای امام حسین علیه السلام فکر میکردم، منقلب شدم؛ این چه روح باعظمتی است. آن چنان با خدا حرف میزند و آن چنان دلآرام و مستقر، در بحبوحه ی آن همه مشکلات، راز و نیاز میکند که انسان را به اعجاب وادار میکند. ما باید خود دعا کردن را از امام حسین علیه السلام یاد بگیریم. در تمام این مراحل، دعا را فراموش نکرد.

پیام دوم در دعای حسین بن علی علیه السلام این است که موقعیت خودش را به زبان دعا برای همیشه در ذهن تاریخ باقی میگذارد. شب عاشورا یکی از آن دعاهای عمیق پرمغز حسین بن علی علیه السلام از دل و لب مبارکش صادر شد:

«أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ».

بعد از حمد و ثنای الهی:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أُحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أُكْرِمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ» (1).

پیام امام حسین علیه السلام در این کلمات است. مبدا آیندگان در تاریخ، جنگ امام حسین علیه السلام را عوضی بفهمند، یا خیال کنند حسین بن علی علیه السلام دنبال

ص: 124

1- . «سپاس کنم خدای را به بهترین سپاسها، و حمد کنم او را در خوشی و سختی. بار خدایا! من سپاس گویم تو را بر اینکه ما را به نبوت گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی و در دین ما را دانا ساختی.» تاریخ الطبری، ج 4، ص 317؛ الإرشاد، ج 2، ص 91؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 392.

قدرت بوده است، یا گمان کنند صف مقابل حسین بن علی علیه السلام هم که دم از خدا و قرآن میزد، واقعاً اهل خدا و قرآن بوده است؛ این گونه نیست. حسین بن علی علیه السلام میگوید: خدایا! من تو را شکر میکنم و سپاس میگویم بر اینکه ما را به نبوت گرامی داشتی. نبوت در خاندان ما و وحی تو بر اهل بیت ما نازل شد. ما بودیم اولین کسانی که پیام آزادی انسان، برای استقرار عدل، برای به خاک مالیدن بینی ستمگران، برای نجات بشریت را گرفتیم. یعنی ای مردم تاریخ! امروز هم نبرد حسین علیه السلام با یزید در پی هدفهای نبوت است. امروز هم برای حسین علیه السلام مسئله ی احیای عدل و رغم انف طواغیت و شیاطین و جباران و گسترده کردن توحید در عالم مطرح است. مسئله این نیست که حسین بن علی علیه السلام فرار میکرد، او را دستگیر کردند و خونس را ریختند؛ یا برای قدرت مادی و ظاهری تلاش میکرد و کامیاب نشد و خونس ریخته شد؛ این درسی است برای تاریخ.

«وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ»؛ به ما قرآن آموختی، «وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ»؛ (1) ما را در دین خودت فقیه کردی؛ یعنی دین را به ما یاد دادی. یعنی آن کسانی که به ظاهر دین دل خوش کردند و نفهمیدند دین برای استقرار نظام الهی و عادلانه است و برای ارزش بخشیدن به انسان و برای دفع ظلم و برای کامل کردن نفوس بشری است، اینها اسلام را نفهمیدند و در راه این اهداف جهاد و تلاش نکردند.

ما فهمیدیم اسلام را. این همان پیامی است که مبارزه ی ملت ایران در این بیست و دو سال اخیر به دنیا میدهد. نام اسلام خیلی جاها هست، اما اسلام چیزی جز تشکیل نظام الهی در جامعه نیست. اسلامی که این بخش حیاتی و عمده را ندارد، اسلام حقیقی و کامل نیست. اسلام این است. ما نمیگوییم مسلمانهای دیگر مسلمان نیستند - همه ی

ص:125

1- . همان.

مسلمانهای عالم مسلمانند - اما آن کسی که برای نظام اسلامی و برای حکومت الهی و پیاده شدن قوانین اسلام تلاش و مبارزه نمیکند، بزرگترین وظیفه ی اسلامی و بزرگترین درس اسلامی را درک نکرده است. درس همه ی پیغمبرها این است. امام حسین علیه السلام هم میگوید ما برای این قیام کردیم.

«وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً»؛ (1)

خدایا! تو را شکر میگوییم که به ما گوشههایی دادی، چشمهایی دادی؛ یعنی شنوایی و بصیرت به ما دادی، و دل دادی تا حق را بفهمیم و به دنبال حق حرکت کنیم. امام حسین علیه السلام در قالب یک دعا، به زبان دعا، موقعیت خودش را برای تاریخ روشن و مشخص میکند.

امام حسین علیه السلام در بعضی از دعاها درک خود از واقعه را روشن و بیان میکند. معلوم است که به نظر حسین بن علی علیه السلام قضیه ی عاشورا، جنگ حق و باطل است؛ مسئله این است و جز این نیست. پس درس عاشورا برای همه ی مردم مسلمان دنیا و کسانی که امام حسین علیه السلام را قبول دارند، این است: جنگ حق با باطل، تا آنجایی که امام حسین علیه السلام رفت.

حسین بن علی علیه السلام با این حرکت عظیم، این درس را به انسانها داد: هر وقت حق دچار آن چنان وضعیتی دردناک و وخیمی شود، طرفداران حق اگرچه در مقابل دریایی از دشمن هستند، باید قیام کنند. نگویند دشمن نیرومند است؛ دشمن دنیا را فراگرفته؛ ما در مقابل این دنیا چه میتوانیم بکنیم؟ درس این است که دشمن هرچه هم نیرومند باشد،

بایستی قیام کرد، باید حرکت کرد. البته در این راه، دو سرنوشت وجود دارد؛ یکی پیروزی ظاهری، و یکی شکست ظاهری؛ یکی از این دو سرنوشت در انتظار انسان است.

ص: 126

1- «و گوشه‌های شنوا و دیده‌های بینا و دل‌های آگاه به ما ارزانی داشتی.» همان.

تاریخ، قوانینی دارد. بدون شک اگر یک سلسله وظایف و کارهایی انجام بگیرد، پیروزی نصیب خواهد شد؛ اگر انجام نگیرد، شکست عاید خواهد شد.

آن روز اگر نه همه ی مسلمانها، فقط همان مردم دعوت کننده از امام حسین علیه السلام - یعنی همان کوفی ها - مقاومت و استقامت میکردند، امام حسین علیه السلام پیروز میشد. این گونه نبود که ما خیال کنیم حتماً باید امام حسین در این نبرد به شهادت میرسید. البته امام حسین علیه السلام سرنوشت را میدانست؛ اما در صورتی که مردم قیام میکردند، حرکت میکردند، اراده میکردند؛ میتوانستند این سرنوشت را عوض کنند. مثل اینکه ما توانستیم. ملت ایران با اینکه تجربه ی تلخ شکستهای متعدد را در طول تاریخ داشت، توانست؛ و این مسئله ی هر روز ماست.

هرجا ملتی قیام کند، اتحاد خودش را حفظ کند، مقداری سختی را بر خودش تحمل کند - نه برای همیشه، برای یک مدت کوتاه - خواهد توانست پیروز شود. آن روز امام حسین علیه السلام قیام کرد؛ او وظیفه اش را انجام داد، دیگران با او همراهی نکردند؛ نتیجه آن شد که آن فاجعه ی بزرگ تاریخی پیش آمد. البته این درس هم برای مردم تا ابد باقی ماند. این درک حسین بن علی علیه السلام از موقعیت بود.

اما بعضی از دعا‌های امام حسین علیه السلام هم مسئله ی عرض نیاز به پروردگار عالم است. انسان در همه ی حالات به گفتگوی با خدا احتیاج دارد و با سخن گفتن با خدا، قوت قلب پیدا میکند، ضعفها از انسان دور میشود. حسین بن علی علیه السلام در آن شرایط دشوار به حرف زدن با خدا احتیاج داشت؛ با خدا حرف میزد، راز و نیاز میکرد و قوت قلب میگرفت. این در همه ی احوال وجود داشت. البته تسلای دیگران هم بود؛ یعنی دعای امام حسین علیه السلام فقط خود را تسلای نمیداد، بلکه اطرافیان او را هم تسلای میداد. موقعیت دشواری بود؛ لازم بود به دیگران تسلای داده

ص: 127

شود؛ و این تسلی دادن در زبان دعا به وسیله ی امام حسین علیه السلام در کنار حرفهای دیگر و نکات دیگر و گفته های دیگر انجام میگیرد.

صبح عاشورا امام حسین علیه السلام دعایی دارد. چند جمله از آن دعا را میخوانم. وقتی مقابل امام حسین علیه السلام دریایی از لشکر آراسته شد و حسین بن علی علیه السلام با تعدادی معدود - شاید آن وقت روز، بیش از پنجاه یا شصت نفر هم نبودند - از یاران خود ماند، این دعا را بر زبان جاری کرد:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَ أَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَ عُدَّةٌ»؛ (1)

یعنی خدایا! تو در همه ی احوال مایه ی اطمینان و آسایش دل و خاطر من هستی؛ یعنی وقتی من به تو متکی هستم، هجوم دشمن من را تکان نمیدهد؛ وقتی که به تو دل بستم، هموم و غمهای مرگ عزیزان و سختی های گوناگون در من اثری نمیگذارد. یعنی پروردگارا! در سخت ترین حالات هم که دشمنان در اطراف من، دوزخی از کینه ها و خباثتها و قساوتهای خودشان بهوجود آوردند، بهشتی از یاد تو برای خودم درست میکنم. و امام حسین علیه السلام این بهشت را پیرامون خودش درست کرد. لذا هرچه عاشورا به ظهر نزدیک میشد یا به عصر - آن طوری که در بعضی از نوشته ها هست - امام حسین علیه السلام شادمانتر میشد. (2)

در این همه غم، مرگ عزیزان، تهدید سخت دشمن، آن دشمنی که آن طور با قساوت عمل میکرد و هیچ نمی فهمید، طبعاً اضطراب باید به انسان دست بدهد؛ اما امام حسین علیه السلام هرچه به عصر عاشورا نزدیکتر میشد، شادمانتر و صورتش برافروخته تر و روحش متعالی تر

ص: 128

1- «پروردگارا! در تمام پیش آمدهای ناگوار پشتیبان منی و در هر سختی به تو آرزومندم و تو در هر پیش آمدی که برای من اتفاق می افتد یار و یاور منی و اطمینان من به تو است» تاریخ الطبری، ج 4، ص 321؛ الإرشاد، ج 2، ص 96؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 4.

2- الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 473؛ شرح الأخبار، ج 3، صص 163-164؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 50.

میشود؛ این به سبب همین اتکای به خداست. روز عاشورا برخی یاران امام حسین علیه السلام با همدیگر صحبت میکردند و مزاح میکردند. (1) در آن هنگامه ی خطر، مزاح نشانه ی این بود که اینها دلشان خوش است؛ یعنی هیچ غمی و ناراحتییی ندارند؛ این به برکت همین اتکای به خدا است که حسین بن علی علیه السلام در این دعا و دعاها ی دیگر بیان میکند.

«كَمْ مِنْهُمْ يَضْعَفُ فِيهِ الْفُؤَادُ وَ تَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَ يَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَ يَشْمُتُ فِيهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَ شَكَوْتَهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنْنِي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَفَرَّجْتَهُ وَ كَشَفْتَهُ وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَ صَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ»؛ (2)

یعنی پروردگارا! من در همه ی عمرم، سختیهایم را، ناراحتیهایم را، آنجایی که هیچ کس به من کمک نکرده، آنجایی که دشمنان به ناراحتی من شادمان میشدند، نزد تو آوردم و تو با قدرتت، با رحمتت، با فضلت، آن سختیها را برطرف کردی. بنابراین، امروز هم هنگامه ی خصومت این دشمن تا دندان مسلح وحشی، من هیچ گونه احساس ناراحتی نمیکنم. این روح امام حسین علیه السلام و این شجاعت و قدرت معنوی حسین بن علی علیه السلام را تضمین میکند.

بعضی از جاها دعاها ی امام حسین علیه السلام حاکی از تأثر او از یک حادثه است. این روح بزرگ و این عظمت بی نظیر، در عاشورا مقابل بعضی از حوادث تکان میخورد. برای ما این حوادث هم واقعاً عبرت انگیز است. یعنی این گونه نبود که عظمت روحش موجب بشود از این ناراحتیها، هیچ غمگین نشود؛ نه، غم او در برخی از حوادث، خیلی

2- . «بسیاری از اندوه هایی که به من رو می آورد و قلب را ناتوان می کند و راه چاره را مسدود می سازد و دوست را خوار و دشمن شماتت مینماید، همه را به توجّه تو بر خود هموار ساختم و به جز تو با دیگری به میان ننهادم و به جز وصول به حضرت تو به دیگری اعتنایی ننمودم و تو درب گشایش را به روی من گشودی و یقین دارم که کلید همه ی نعمتها به دست توست و همه ی نیکوییها به حضرت تو متوجّه و تمام آرزوها نگران به جانب تو میباشد.» تاریخ الطبری، ج 4، ص 321؛ الإرشاد، ج 2، ص 96؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 4.

هم سنگین بود که او را به انابه به درگاه پروردگار و سخن گفتن با خدا و درد دل کردن با خدای متعال وادار میکرد؛ اما در مقابل این حوادث صبر میکرد و صبورانه حرکت میکرد.

یکی از این حوادث سختی که حسین بن علی علیه السلام را تکان داد و امام حسین علیه السلام بعد از آن دست به دعا برداشت، شهادت طفل شیرخوار بود، که حسین بن علی علیه السلام را واقعاً تکان داد. بعد از آنکه این بچه در آغوش پدر به تیر حرمله ذبح شد و خون از گلویش ریخت، امام حسین علیه السلام دستش را زیر این خونها برد و با حال عجیبی این خونها را به طرف آسمان پرتاب میکرد و میپاشید(1) و این دعا را خواند:

«رَبِّ إِن تَكُنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ وَ اَنْتَقِمَ لَنَا(2) وَ اجْعَلْ مَا حَلَّ بِنَا فِي الْعَاجِلِ ذَخِيرَةً لَنَا فِي الْآجِلِ»(3)

یعنی پروردگارا! اکنون که سرنوشت ما این است که حادثه ای فجیع بهوجود بیاید و تو در این حادثه مقدر نکردی که ما پیروز شویم، ما اجر و پاداشمان را از تو میخواهیم و این غم نزدیک را، این حادثه ای که در دنیا برای ما پیش آمد، ذخیره ای قرار بده تا در نعمات عقبا برای این حادثه ی تلخ و دردناک، از ثواب و لطف و فضل تو برخوردار شویم.

این نشان میدهد امام حسین علیه السلام در این حادثه بشدت تحت تأثیر قرار گرفته که با خدای متعال این گونه حرف میزند.

از حوادثی که باعث شد امام حسین علیه السلام با خدا درددل کند و راز و نیاز کند، شهادت عبدالله بن الحسن - پسر یازده ساله ی(4) امام حسن علیه السلام - بود، که این هم بسیار حادثه ی تلخی بود. آن وقتی که حسین بن علی علیه السلام از اسب روی زمین افتاد؛ یعنی در آن لحظات آخر، اسب بی صاحب

ص:130

1- . مقتل الحسين، مقررّم، ص 285.

2- . الإرشاد، ج 2، ص 108؛ الكامل، ج 4، ص 75.

3- . همان، ص 286.

4- . مقتل الحسين، مقررّم، ص 294.

امام حسین علیه السلام به خیمه ها برگشت و زن و بچه و اهل حرم فهمیدند حادثه ای برای حضرت ابی عبدالله علیه السلام پیش آمده، هر کدام عکس العملی نشان دادند.(1) عبدالله بن الحسن، یازده ساله ای بود که در آغوش امام حسین علیه السلام بزرگ شده بود. حادثه ی کربلا، ده سال پس از شهادت امام حسن علیه السلام اتفاق افتاد؛(2) یعنی این کودک از یک سالگی در دامان عمو تربیت پیدا کرده بود و مثل پدر با عمو انس گرفته بود. شاید به خاطر اینکه یتیم بوده، امام حسین علیه السلام از فرزندان خودش هم بیشتر به او محبت میکرد است. پیداست یک چنین محبتی چگونه این کودک را سراسیمه کرد. وقتی فهمید عمویش در میدان روی زمین افتاده است، با شتاب آمد و رسید بالای سر ابی عبدالله علیه السلام . آن طوری که نقل کردند و نوشتند، هنگامی که رسید، یکی از سربازان خبیث و قسی القلب ابن زیاد، شمشیر را بلند کرده بود که بر بدن مجروح ابی عبدالله علیه السلام فرود بیاورد. او در همین حال رسید، دید عمویش روی زمین افتاده و یک ظالمی هم شمشیر بلند کرده تا فرود بیاورد. این کودک آنقدر ناراحت شد، آنقدر سراسیمه شد که این دستهای کوچک خود را بی اختیار جلوی شمشیر گرفت؛ اما این کار موجب نشد آن حیوان درنده شمشیر را فرود نیاورد؛ شمشیر را فرود آورد، دست این بچه قطع شد. فریادش بلند شد، بنا کرد استغاثه کردن.(3) اینجا بود که امام حسین علیه السلام خیلی منقلب شد؛ کاری هم از او بر نمی آید. در مقابل چشم او، این عزیز دلش را، این یتیم برادرش را، این بچه ی

ص:131

1- . الفتوح، ج 5، صص 119-120؛ الأمالی، صدوق، ص 226؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 60.

2- . تاریخ شهادت امام حسن علیه السلام اختلافی است و سالهای 47 تا 51 ه.ق ذکر شده است: أنساب الأشراف، ج 3، ص 64؛ الکافی، ج 1، صص 461-462؛ المعجم الکبیر، ج 3، ص 25؛ العدد القویه، صص 350-351؛ بحار الأنوار، ج 44،

ص 140 و 146 و 161. تاریخ شهادت امام حسین علیه السلام سال 61ه.ق: الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 474؛
الإرشاد، ج 2، ص 133؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 201.
3- . اللهموف، ص 72؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 53-54.

یازده ساله را دارند می‌کشند. این بود که دست به دعا برداشت و از ته دل مردم را نفرین کرد. صدا زد:

«اللَّهُمَّ أَمْسِكْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ»؛ (1)

خدایا! باران رحمتت را بر این مردم حرام کن. این هم یکی از دفعاتی بود که امام حسین علیه السلام دعا کرد.

ببینید چه حالات، ظرایف و دقایق روحی و سرانجام چه توجّهی به خدای متعال داشته است. یعنی در این حال، عوض هرگونه اعمال خشم، غصّه، حسرت و زانوی غم در بغل گرفتن، با خدا سخن می‌گوید. این برای همه ی انسانهای مسلمان و پیروان حسین بن علی علیه السلام درس است.

در آخرین لحظات هم امام حسین علیه السلام لبهای خشک و تشنه اش به هم میخورد و مناجات میکرد و با خدا حرف میزد. آن طوری که باز در کتابهای مقتل نقل شده، وقتی آن حضرت روی زمین افتاده بود و لحظاتی بیش از زندگی آن حضرت باقی نمانده بود، چند نفر هجوم آوردند؛ هر کدام میخواستند زودتر سر مبارک ابی عبدالله علیه السلام را از بدن قطع کنند (2) و جایزه ی این کار را از اربابانشان بگیرند. (3) آنها شنیدند حسین بن علی علیه السلام در آن لحظات آخر با خدای متعال حرف میزند:

«اللَّهُمَّ مُتَعَالَى الْمَكَانِ عَظِيمِ الْجَبَرُوتِ شَدِيدِ الْمِحَالِ غَنِيًّا عَنِ الْخَلَائِقِ عَرِيضَ الْكِبْرِيَاءِ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ»؛ (4)

پروردگارا! تو بزرگی، مقام کبریای تو بالا است، من بنده ی کوچک تو هستم؛ تو بر هر کاری که اراده کنی، قادری.

مشغول مناجات با خدای متعال است. چه حال معنوی و چه لحظه ی باشکوهی است آن لحظه ای که انسان با خدای متعال در چنین وضعی

ص: 132

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 344.

2- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 203؛ اللهوف، صص 73-75؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 54-56.

3- . تذکره الخواص، ص 228؛ المنتخب، للطریحی، ج 2، ص 452.

4- . إقبال الأعمال، ج 3، ص 304؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 348.

حرف میزند. ما نظایر این حال را که از حسین بن علی علیه السلام درس گرفته اند، از شهدای عزیز خودمان هم گاهی شنیدیم. آنها هم در آن لحظات آخر دعا میکردند، مناجات میکردند و با حال دعا و مناجات از دنیا رفتند. این، درس امام حسین علیه السلام است. وقتی این کلمات به پایان رسید، امام چند جمله ی دیگر دعا کرد؛ دعای معروفی که شنیدید:

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ»؛ (1)

خدایا! بر قضای تو، بر تقدیر تو، من صبر میکنم و تحمل میکنم و در راه دین تو مقاومت میکنم. این ندای قلب امام حسین علیه السلام است که در آن لحظات آخر بر زبانش جاری میشود؛ و این درسی است برای ما. این، وضعیّت دعا در زندگی حسین بن علی علیه السلام است.

ذکر مصیبت

چند جمله هم باز از حوادث روز عاشورا به عنوان ذکر مصیبت عرض بکنم، که این صحبت ما خالی از ذکر مصیبت حسین بن علی علیه السلام نباشد. در همین حالاتی که دشمنان دور بدن حسین بن علی علیه السلام حلقه زدند و هر کدامی ضربه ای وارد میکردند و این جسم پاک بی دفاع، روی زمین افتاده است؛ (2) هرچه اینجا وحشیگری، خباثت، روح حیوانی و انتقامگیری است، در خیام حرم ابی عبدالله علیه السلام، روح توجّه به خدا، روح انسانی رقیق و عاطفه ی شدید موج

میزند و همه ی زنها و کودکان نسبت به حسین بن علی علیه السلام و سرنوشت او نگرانی دارند. جز زن و کودک هم در آن خیام حرم کسی نبود؛ فقط علی بن الحسین علیه السلام بود، که او هم بیمار بود. (3) زنان و کودکان از خیام حرم بیرون آمدند و به آن طرفی میروند که گمان میکنند حسین بن علی علیه السلام روی زمین افتاده است. زنها ی عرب را دیده یا شنیده اید چطور ندبه میکنند. هنوز هم معمول است که بر

ص: 133

1- . مقتل الحسین، مقرّم، ص 297.

2- . مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، صص 40-41؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 54-55.

3- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 347؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 43؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 61.

کشته های خودشان و بر عزیزان از دست داده به شکل دردناکی گریه میکنند؛ به صورتشان میزنند، مو از سرشان میکنند.

نقل میکنند وقتی زنها از خیمه ها بیرون آمدند، یک چنین حالت فوق العاده ای داشتند. (1) اینها عزیزی را مثل حسین بن علی علیه السلام از دست دادند. زینب علیها السلام پیشاپیش این جمعیت به طرف قتلگاه می آید. وقتی زینب علیها السلام رسید، جسد عزیزش را روی زمین گرم کربلا افتاده دید. به جای هرگونه عکس العملی، به جای هرگونه شکایتی، به طرف جسد عزیزش ابی عبدالله علیه السلام رفت و خطاب به جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله ، صدایش بلند شد:

«وَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ مُرْمِلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ»؛ (2)

یعنی ای جدّ عزیزم! ای پیغمبر بزرگوار! نگاهی به صحرای گرم کربلا بکن؛ این حسین علیه السلام توست که در میان خاک و خون افتاده است و میغلند. بعد هم نقل میکنند زینب دستها را زیر جسد حسین بن علی علیه السلام برد؛ صدایش بلند شد: پروردگارا! این قربانی را از ما قبول کن. (3)

اربعین؛ تجلیگاه مقاومت و ایستادگی در برابر استکبار

ماجرای اربعین هم یک مقابله و مقاومت مقابل رژیم استکباری است؛ یعنی حرکت خاندان امام حسین علیه السلام از هر جا که بودند - از شام(4) یا از مدینه(5) - به کربلا، برای زنده کردن حادثه ی عاشورا، حادثه ی مقاومت و حادثه ی شهادت بود؛ این حوادث به هم پیوند خورده است.

ص:134

1- . الملهوف، ص 180؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 58.

2- . الملهوف، ص 181؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 58-59.

3- . مقتل الحسين، مرقم، ص 322.

4- . الأمالی، صدوق، ص 232؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 146.

5- . تذکره الخواص، ص 238.

درسها و عبرتهای عاشورا

چیزی که ما از معانی بی شمار این حوادث میتوانیم امروز برای پیشرفت انقلابمان استفاده کنیم، چند نکته است. یک نکته این است که مقاومت در برابر قدرتهای شیطانی، زمان و مکان و قشر معینی از جامعه و شرایط گوناگون اجتماعی و جهانی نمی شناسد.

این همان رازی است که به سبب عدم توجه به آن، خیلی ها در تاریخ گذشته و هم در تاریخ ما دچار سازشکاری و محافظه کاری و عقب نشینی در برابر قدرتها شدند؛ چون این راز را نمی شناختند. یعنی این احساس را نداشتند که مقاومت و اصرار بر ارزشهای پذیرفته شده، شرایط مساعد و نامساعد نمی شناسد؛ همیشگی است، همه جایی است و همه کسی است.

عاشورا و کوتاهی خواص

در همین ماجرای عاشورا، ملاحظه کنید؛ وقتی حسین بن علی علیه السلام حرکت کرد، عده ای بودند که می‌توانستند با پیوستن به امام حسین علیه السلام آن نهضت را به یک انقلاب سازنده دریاورند، نه یک نهضت خونین با قتل و شهادت به پایان رسیده. اگر آن روز عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر، این شخصیت های برجسته ی آن روز دنیای اسلام که ساکن مدینه و مکه بودند، همه، پسران شخصیت های معروف صدر اسلام بودند؛ پسر جعفر طیار - پسر عموی پیغمبر (1) - پسر زبیر، پسر عمر، پسر عباس؛ اگر همین چهار نفر که اسم هر چهار نفر «عبدالله» است، با امام حسین علیه السلام همراه شده بودند، حرکت عظیمی به وجود می آمد که نه یزید و نه عمال یزید، بی شک قدرت ایستادگی در مقابل این حرکت را نداشتند. ببینید اینها، هم خودشان و هم شخصیت پدرانشان، از چهره های معروف اسلام

ص: 135

1- . أسد الغابه، ج 1، صص 341 - 342.

بودند. این خیلی کاربرد دارد؛ شخصیت و آبرو خیلی کار راه می اندازد. مگر میشد با این همه چهره ی معروف که هر کدام بستگانی دارند، دوستانی دارند، در دنیای اسلام علاقه مندانی دارند؛ در افتاد؟ مردم راه می افتادند و نهضت به یک تحول در حکومت تبدیل میشد.

اگر آن سستعنصری از سوی همین هایی که اسم بردم و دیگرانی از قبیل اینها نمی‌بود، امام حسین علیه السلام به جای اینکه با چند صد نفر از مکه حرکت کند و بقیه بین راه برگردند (1) و عده ی کمی در کربلا بمانند، با چندین هزار نفر حرکت میکرد. در این صورت مگر حرّ بن یزید می‌توانست سر راه را بگیرد؛ نگذارد امام حسین علیه السلام به کوفه برسد؟ (2) اگر به کوفه میرسید، مگر عبیدالله بن زیاد که تازه استاندار کوفه شده بود، (3) می‌توانست جلوی این سپاه عظیم را که بزرگ زادگان و شخصیت های معروف بنی هاشم و قریش در رأس اینها هستند، بگیرد و مقاومت کند؟ کوفه سقوط میکرد؛ با سقوط کوفه، بصره سقوط میکرد؛ یعنی عراق سقوط میکرد. با سقوط عراق، یقیناً مدینه و مکه می پیوست و شام سقوط میکرد؛ حکومت عوض میشد؛ مسیر تاریخ اسلام عوض میشد. به جای دو قرن اختناق، حکومت خاندان پیغمبر به وجود می آمد؛ و اگر حکومت پیغمبر صلی الله علیه و آله به وجود می آمد، به جای چهارده قرن انزوای اسلام، اسلام به احتمال زیاد در دنیا اوج میگرفت و امروز شاید تمدن، صنعت، تکنولوژی، علم و فرهنگ بکلی غیر از اینکه شما امروز می بینید، می‌بود. شاید اگر آن کار میشد، امروز بشریت دیگر این همه رنج نداشت؛ این همه درد و غصه، فقر، بی فرهنگی و بی

سواد، جنگ و خونریزی نبود؛ شاید امروز دنیا صدها سال جلوتر از امروز بود. چه کسی میتواند منکر بشود اختناقهایی که در طول این سالیان

ص:136

1- . الأخبار الطوال، صص 247-248؛ إعلام الوری، ج 1، ص 447؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 374.

2- . تجارب الأمم، ج 2، صص 61-64؛ اللهوف، ص 47؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 376-378.

3- . الفتوح، ج 5، صص 36-37؛ روضه الواعظین، صص 173-174؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 336-337.

دراز بهوجود آمده، چقدر استعدادها را نابود کرده. اگر اختناق نبود، اگر حکومت طاغوتی نبود، این استعدادها شکوفا میشد، رها میشد، کار میکرد، دنیا را میساخت و امروز این نمیشد که هست.

کجا این سرچشمه بند آمد؟ سرچشمه ای که اگر جاری میشد، میتوانست دنیایی را آبیاری کند؟ همان جایی که چند نفر از این شخصیت های بزرگ وقتی دیدند حسین علیه السلام حرکت کرد، به آنها هم گفت حرکت کنید، دستی به هم مالیدند و گفتند حالا شرایط مناسب نیست؛(1) حالا دشمن قوی است، حالا نمیشود. حالا، یعنی زمان را دخالت دادن، شرایط را دخالت دادن.

حسین بن علی علیه السلام نگفت حالا. حالا ندارد؛ تکلیفم است؛ باید بایستم، باید حق را بگویم، باید ذهنها را روشن کنم و میکنم. اگر پیش رفت، چه بهتر؛ اگر نرفت، من با عمل خودم یاد دادم که چه باید کرد؛ این منطق حسین علیه السلام است. ای کاش آنها هم با حسین علیه السلام همراه میشدند. ببینید، این یک نمونه ی تاریخی است؛ عین همین مسئله در زمان خود ما هم پیش آمد.

15-8-1364

خانواده ی شهدا؛ پیروان حسین بن علی علیه السلام و زینب کبری علیها السلام

خانواده ی شهدا، شاگردان حسین بن علی علیه السلام و زینب علیها السلام هستند. امام حسین علیه السلام که خود بزرگترین شهدای ماست، بزرگترین شهدای تاریخ است، خدای متعال از محبتی که به این عنصر شریف و عزیز داشت، خواست تمام عظمتها و تمام شرافتها را برای این جگرگوشه ی زهرا و فرزند پیغمبر جمع کند؛ لذا قبل از آنکه خودش به مقام شهادت برسد، در آن روز گرم و خونین عاشورا، داغ هجده جوان (2) از فرزندان و

ص: 137

1- . الفتح، ج 5، صص 23-26؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، صص 278-281.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 351-352؛ الأمالی، صدوق، ص 192؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 149.

برادرزاده ها و خواهرزاده هایش را دید؛ فرزند خودش هم اولین کسی بود که رفت و شهید شد. (1) این توفیق خدا بود درباره ی امام حسین علیه السلام .

شما زنها پیروان زینب و رباب و امّ لیلا هستید؛ آنها هم همین کارها را کردند. آن شهدایی که شما این همه اسم آنها را با عظمت می آورید، همین فرزند شما، همین جوانی است که شما در راه خدا دادید؛ اینها هم مثل آنهاند.

شهادت یعنی انسان جانش را بدهد، برای خدا تسلیم کند، در راه خدا بجنگد تا این جان از تن انسان برود. این جان که رفتنی است؛ اینکه ماندنی نیست. خانواده های شهدای صدر اسلام که ما به نام و یادشان این همه افتخار می کردیم، مثل شمایند؛ شما هم همان گونه هستید، شما هم همان کار را کردید، شما هم همان گذشت را کردید. بچه های شما بدون اجازه ی شما که نرفتند؛ بدون میل شما که نرفتند. این دل بزرگ شما، این دل متوکل شما بود که این شهید را مثل شمعی روشن کرد؛ والا نمیشد

*

شما این جوانتان را از یک آدم معمولی به یک انسان ماندگار در تاریخ تبدیل کردید.

1364-10-9

توجه به عظمت و نعمت دولت اسلامی

دعای عرفه ی امام حسین علیه السلام با حمد خدا و شکر و ثنای الهی شروع میشود و آن حضرت نسبت به نِعَم الهی سپاسگزاری بلیغی میکند و جزئیات نعمتها را اسم می آورد. از مهمترین یا مهمترین نعمتی که آنجا ذکر میشود در همان آغاز دعا، این است که در دولت اسلام، در دولت ایمان متولد شده ام. (2) امام حسین علیه السلام در دولت پیغمبر صلی الله علیه و آله متولد شده است. ببینید چقدر این مطلب با عظمت و بااهمیت است.

ص: 138

1- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 200؛ الإرشاد، ج 2، ص 106؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 45.

2- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74-75؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 217.

1364-12-1

راز ممتاز بودن شهدای کربلا

یک روزی بود که همهی اسلام در سیدوسیزده نفر خلاصه میشد. [در] جنگ بدر اگر آن سیدوسیزده نفر (1) نابود میشدند، از بین میرفتند، یا دست به شمشیر برای دفاع از اسلام نمیبردند؛ اسلام میمرد، نهال اسلام میخشکید. این سیدوسیزده نفر، سیدوسیزده انسانند، اما به قدر یک امت، آن هم یک امت بزرگ و مبارز با ارزش اند. لذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ بدر، قبل از شروع جنگ، دستها را به آسمان بلند کرد، عرض کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلِكَ هَذِهِ الْعِصَابَةُ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ» (2)

یعنی خدایا! اگر همین عدهی کوچک را نابود کنی، اینها بمیرند، تو در روی زمین دیگر عبادت نمیشوی. یعنی این سیدوسیزده نفر، تنها عبادتگران خدا بودند. پیداست که در چنین شرایطی یک نفر از اینها که می جنگد، شمشیر به دست میگیرد، مثل این است که یک امت می جنگد. یک نفر که شهید میشود، مثل این است که یک امت شهید میشود.

در سال شصتم از هجرت، یعنی در روز قیام امام حسین علیه السلام ، دنیا به دو صف تقسیم شده بودند: صف حسینی و صف یزیدی. هر کس در صف حسینی نبود، در صف یزیدی بود. اگر صف حسینی مقهور میشد، منکوب میشد، فراموش میشد؛ نام حسین علیه السلام ، یعنی نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و نام اسلام از تاریخ زدوده میشد. لذا 72 تنی که با امام حسین علیه السلام جنگیدند و شهید شدند،(3) در رکاب امام حسین علیه السلام مبارزه کردند و شهد شهادت نوشیدند، مثل شهدای معمولی نیستند؛ آنها با یک دنیا طرف شدند؛ با یک دنیا ظلمت، با یک دنیا ظلم، با یک دنیا نامردمی،

ص:139

1- . أنساب الأشراف، ج 1، ص 290؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 217.

2- . السنن الكبرى، نسائی، ج 6، ص 155؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 221.

3- . تاج الموالید، ص 31؛ الكامل، ج 4، ص 80؛ بحار الأنوار، ج 53، ص 7.

با دنیای کفر. لذا امروز که هزار و سیصد و پنجاه سال تقریباً از شهادت آن بزرگمردان میگذرد، هر یک از آن ستارگان، خورشید عالمتابی هستند که نه فقط روی زمین را که اعماق دلها را هم روشن میکند؛ چه حبیب بن مظاهرش، چه علی اصغرش. شهید ممتاز یعنی این.

1365-2-8

مبارزه ی با ظلم؛ درس امام حسین علیه السلام به همه ی مسلمانان

حکومتهایی که امروز در دنیای اسلام بر سر کار هستند، یا علناً ضد دینند که اعلان میکنند خودشان؛ آن یکی اعلان میکند که روزه نمیگیریم که مردم ضعیف نشوند، کار سقوط نکند؛ آن یکی اعلان میکند که نماز علنی نباید بخوانید که این ارتجاع است؛ آن یکی با حجاب علناً و رسماً مبارزه میکند؛ آنی هم که علناً این کارها را نمیکند، وارد زندگی خصوصیات که میشود، پُر از فحشا و فساد است. به علاوه، ثروات مادیّه و معنویّهی آنها در اختیار امریکا و در اختیار ابرقدرتهاست. این کشورهای اسلامی است؟ خب ملت‌هایی که این را مشاهده میکنند و در مقابل این وضع مقاومت نمیکنند، اینها آیات الهی در قلبشان نفوذ کرده؟ حسین بن علی علیه السلام در سفر کربلا گفت:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ» (1)

راوی این حدیث حسین بن علی علیه السلام ، جگرگوشهی پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصدق المحدثین است و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل میکند. خب بر طبق این

ص:140

1- . «ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمی‌کند)، و با سنت رسول خدا مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند، آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع برنیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

روایت، آن کسانی که لمیغیرون یا لایغیرون بر این حکام فاسد و این ظلمه ای که در دنیای اسلام هستند، «كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ» که اینها را هم وارد همان جایی بکند که آنها را وارد میکند.

4-3-1365

تفاوتهای دوران امام حسن علیه السلام و هنگام قیام عاشورا

معاویه یک آدم زیرک و زرنگ و مسلط بود، تبلیغات فراوانی را به راه می‌انداخت، یک نوحه سرایی هم برای امام حسن علیه السلام میکرد. بعد هم مزدورها و اجیرهای خودش را می‌انداخت در عالم اسلام، در طول 10 سال، 15 سال، 20 سال در ذهن مردم مسلمان این حرف را جا می‌انداختند که آره؛ نوهی پیغمبر متأسفانه تحت تأثیر القانات یک عده‌های دور و بریهای داغ خودش قرار گرفت، جان خودش را هم به خطر انداخت؛ جان عده‌ای را هم به خطر انداخت؛ خب خدا او را رحمت کند، بیامرزد. اگر او را از دست دادیم، اقلأً خال المؤمنین معاویه را داریم. اسلام میشد اسلام معاویه، آن سرچشمهی زلال تشیع که از خانهی امام حسن علیه السلام و از اصحاب امام حسن علیه السلام جوشید و امام حسن ده سال بعد از حادثهی صلح(1) و بعد از وفات امام حسن در سال چهل ونه(2) یا پنجاه(3)، ده سال(4) امام حسین علیه السلام آن راه را ادامه دادند و فکر اسلامی صحیح و فکر علوی را به تمام اقطار اسلامی گسترش دادند، آن دیگر امکان پذیر نبود.

درست است که بیست سال بعدش امام حسین علیه السلام همین کار را کرد، با هفتاد نفر رفت زد به قلب دشمن، اما زمان امام حسین علیه السلام اوضاع خیلی

ص:141

- 1- . تاریخ مدینه دمشق، ج 13، ص 304؛ الإرشاد، ج 2، ص 15؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 135.
- 2- . الکافی، ج 1، ص 461؛ البدء و التاریخ، ج 6، ص 5؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 161.
- 3- . الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 354؛ إعلام الوری، ج 1، ص 403؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 140.
- 4- . الهدایه الکبری، ص 201؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 201.

فرق کرده بود.

اولاً، آن کسی که زمان امام حسین علیه السلام سر کار بود، یزید بود، نه معاویه؛ یک آدم بی اطلاع، کم تجربه، بدنام، شراب خوری (1) که اصلاً نمیشد از او دفاع کرد. معاویه که این جور نبود؛ معاویه به نام کاتب وحی، (2) به عنوان خال المؤمنین، (3) به عنوان صحابی پیغمبر (4) که پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیده، این جور معروف بود. آنهایی که حاضر نبودند تو روی یزید نگاه کنند، آنها پشت سر معاویه نماز میخواندند. پس زمان امام حسین علیه السلام یک کسی مثل معاویه وجود نداشت که رفتن امام حسین علیه السلام و ماندن او خطر بزرگی برای اسلام باشد.

ثانیاً، زمان امام حسین علیه السلام ، بیست سال روی تشکیلات مخفی شیعه کار شده بود. اینی که گفتم، مرحلهی جدیدی از دوران زندگی ائمه علیهم السلام است، یعنی همین. امام حسن علیه السلام بعد از حادثهی متارکهی جنگ، بنا کرد تشکیلاتدهی و سازماندهی؛ آن کاری که آن زمان انجام نشده بود، لزومی هم نداشت، امکان هم نداشت، یک سازماندهی عظیم شیعی را بهوجود آوردند.

این همان سازماندهی است که شما در کوفه، در مدینه، در یمن، در خراسان و حتی در مناطق دوردست نشانه های آن را می بینید. زمان امام حسین علیه السلام و بعد از ماجرای شهادت امام حسین علیه السلام، همان سازماندهی بود که ماجرای توأبین را به وجود آورد، ماجرای مختار را به وجود آورد، ماجراهای فراوانی را در دنیای اسلام ایجاد کرد، که تا آخر هم نگذاشت آبِ خوش از گلوی خلفای بنی امیّه پایین برود. این تشکیلات زمان امام حسین علیه السلام بود که امام حسین علیه السلام وقتی شهید

ص: 142

1- . أنساب الأشراف، ج 5، صص 288_286؛ مروج الذهب، ج 3، ص 67.

2- . مروج الذهب، ج 3، ص 35؛ التعجب، ص 105؛ بحار الأنوار، ج 89، صص 36-37.

3- . التعجب، ص 104؛ تجارب الأمم، ج 1، صص 546-547.

4- . الطبقات الكبرى، ج 7، ص 285؛ المعارف، ص 349.

میشد، میدانست که دنبال خودش یک تشکیلاتی را دارد باقی میگذارد که اینها پرچم را بالا نگه خواهند داشت و نمیگذارند که قضیه لوٹ بشود و حقیقت مکتوم بماند.

1365-4-28

تحلیل اوضاع مسلمین پس از فاجعه ی عاشورا

حادثه‌ی کربلا یک تکان سختی در ارکان شیعه، بلکه در همه جای دنیای اسلام داد. قتل و تعقیب و شکنجه و ظلم سابقه داشت، اما کشتن پسر پیغمبر و اسارت خانوادگی پیغمبر و بردن اینها شهر به شهر (1) و بر نیزه کردن سر عزیز زهرا (2) - که هنوز بودند کسانی که بوسه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن لب و دهان را دیده بودند، (3) - چیزی بود که دنیای اسلام را مبهوت کرد. کسی باور نمیکرد که کار به اینجا برسد اگر این شعری که به حضرت زینب سلامالله علیها منسوب است، درست باشد:

«مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُوَادِي * كَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا»؛ (4)

این اشاره به این است، و این برداشت همهی مردم است. ناگهان احساس شد که سیاست، سیاست دیگری است. سختگیری از آنچه که تا حالا حدس زده میشد، بالاتر است. چیزهای تصوّر نشدنی، تصوّر شد و انجام شد. لذا یک رعب شدیدی تمام دنیای اسلام را گرفت؛ مگر کوفه را، و کوفه فقط به برکت توّابین و بعد به برکت مختار، و إلاّ آن رعبی که در مدینه و در جاهای دیگر بود - حتی در مکه، با وجود اینکه عبدالله زبیر هم بعد از چندی قیام کرده بود - (5)

ص: 143

1- . الفتوح، ج 5، صص 120 و 127؛ اللهوف، صص 84 و 99-100؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 107 و 124.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 297؛ مثير الأحزان، ص 60.

3- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، صص 481-482؛ الأمالی، صدوق، ص 227؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 62، ص 85؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 132-133.

4- . بحار الأنوار، ج 45، ص 115.

5- . تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 255-257؛ البدء و التاریخ، ج 6، ص 18.

ناشی از حادثهی کربلا، یک رعب بی سابقه در دنیای اسلام بود. در کوفه و عراق هم اگرچه حرکت توّابین در سال شصت و چهار (1) و شصت و پنج - که شهادت شان ظاهراً سال شصت و پنج (2) است توّابین - یک هوای تازه ای را در فضای گرفتهی عراق به وجود آورد، اما شهادت همهی آنها تا آخر، مجدداً جوّ رعب و اختناق را بیشتر کرد. و بعد از آنی که دشمنان دستگاه اموی، یعنی مختار و مّصعب بن زبیر به جان هم افتادند، و عبدالله زبیر از مکه، مختار طرفدار اهل بیت علیهم السلام را هم نتوانست تحمّل کند و مختار به دست مّصعب کشته شد، (3) باز این رعب و وحشت بیشتر شد، و امیدها کمتر شد. و بالأخره عبدالملک که سر کار آمد، بعد از مدّت کوتاهی تمام دنیای اسلام زیر نگیب بنی امیه قرار گرفت، (4) با کمال قدرت، و بیست و یک سال (5) عبدالملک قدرتمندانه حکومت کرد.

کلمات امام سجّاد علیه السلام، بیشترینش زهد است، بیشترینش معارف است، اما معارف را هم باز در لباس دعا بیان فرمودند، چون همان طور که گفتیم، اختناق در آن دوران و نامساعد بودن وقت، اجازه نمیداد که امام سجّاد علیه السلام بخواهند با آن مردم بی پرده و صریح و روشن حرف بزنند؛ نه فقط دستگاه ها نمیگذاشتند، مردم هم نمیخواستند! اصلاً آن

جامعه یک جامعهی نالایق و تباهشده و ضایعشده ای بود که باید بازسازی میشد. سی و چهار سال، سی و پنج سال از سال شصت و یک تا نود و پنج، (6) زندگی امام سجاد علیه السلام این جواری گذشته؛ البته هر چه گذشته، وضع بهتر شده؛ لذا در همان حدیث «إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً» از امام

ص: 144

1- . الکامل، ج 4، ص 162.

2- . الطبقات الكبرى، ج 4، ص 219؛ الإستیعاب، ج 2، ص 650.

3- . الطبقات الكبرى، خامسه 2، صص 80-84؛ الفتوح، ج 6، صص 283-292.

4- . تاریخ الیعقوبی، ج 2، صص 269-273؛ تاریخ الخلفاء، صص 214-215.

5- . الطبقات الكبرى، ج 5، ص 182؛ مروج الذهب، ج 3، ص 91.

6- . دلائل الإمامه، ص 191؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 12.

صادق علیه السلام ، دنباله اش دارد: «ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ كَثُرُوا» (1) بعد مردم ملحق شدند؛ و ما میبینیم که همین جور است. دوران امام باقر علیه السلام که میرسد - که عرض خواهیم کرد - وضع فرق کرده بود. این به خاطر زحمات سی و پنج ساله (2) امام سجاد علیه السلام است.

تعیین وقت برای خروج و تغییر آن

در یک روایت از امام باقر علیه السلام تعیین وقت شده برای خروج، و این چیز عجیبی است. عن ابی حمزه الثمالی بسند عالٍ؛ در کافی است حدیث:

«قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول: يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ»

سال هفتاد قرار بود حکومت الهی تشکیل بشود.

«فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعَتْكُمْ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السِّتْرِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتًا عِنْدَنَا وَ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».

ابوحمره میگوید این حدیث را «فحدثت بذلك أبا عبد الله عليه السلام فقال: قَدْ كَانَ كَذَلِكَ» (3).

سال صدوچهل، دوران زندگی امام صادق علیه السلام است. (4) این همان چیزی است که بنده قبل از آنی که این حدیث را ببینم، از روال زندگی ائمه علیهم السلام به نظرم میرسید که دوران حکومتی که امام سجاد علیه السلام آنجور برایش کار میکند و امام باقر علیه السلام آنجور کار میکند، میافتد به دوران امام صادق علیه السلام . وفات امام صادق علیه السلام سال صدوچهل و هشت است. (5) یعنی این سال صدوچهل است. صدوچهل یعنی بعد از صدوسی و پنجی که

ص: 145

1- . الإختصاص، ص 205؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 220.

2- . الكافي، ج 1، ص 468؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 12.

3- . الكافي، ج 1، ص 368.

4- . الكافي، ج 1، ص 472؛ مروج الذهب، ج 3، ص 285؛ بحار الأنوار، ج 47، ص 3.

5- . همان.

بنده قبلاً عرض کردم؛ صدوسی و پنج منصور می آید روی کار. (1) اگر منصور روی کار نمی آمد، یا اگر حادثهی بنی عباس پیش نمی آمد، تقدیر عادّی الهی این بود که در سال صدوچهل باید حکومت الهی و حکومت اسلامی سر کار بیاید و ائمه علیهم السلام این جور داشتند کار میکردند.

1365-6-21

سیدالشهدا علیه السلام ؛ مظهر تقوا

این روزها که روزهای بزرگترین فداکاریهای دوران تاریخ است، و روزی است که تقوا در منظر و مظهر حقیقی خود به وسیله ی سرور آزادگان، سیدالشهدا علیه السلام ، در معرض دید تاریخ و همه ی انسانها قرار گرفت، ما باید درس تقوا را از آن بزرگوار بیاموزیم و ابعاد تقوا را در ماجرای پر حماسه ی عاشورا ببینیم.

درباره ی این مسئله، از اولین روزهای وقوع این حادثه؛ چه به وسیله ی شاهدان عینی، چه به وسیله ی ائمه ی معصومین علیهم السلام ، و چه به وسیله ی دیگران - شعرا و خطبا و گویندگان - سخنان زیادی گفته شده است، اما حقیقتاً سخن برای گفتن در این وادی هنوز زیاد است. به قول مولوی:

تا قیامت گر بگویم زین کلام

صد قیامت بگذرد وین ناتمام(2)

هنوز ملت اسلام و همه ی ملت‌های مسلمان در دنیا احتیاج دارند که حقیقت و ماهیت این حادثه را بیش از پیش مورد دقت و تعمق قرار بدهند. درس عاشورا، درس عجیبی است. به گمان بنده که امروز با

ص:146

1- . (منصور در سال 135 از طرف سفاح به ولی_ع_هدی انتخاب شد) مجمل التواریخ و القصص، ص 324 (ولی تاریخ خلافت منصور اختلافی است و سالهای 136 تا 138 برای آن ذکر شده است) الأخبار الطوال، ص 383؛ مروج الذهب، ج 3، ص 281؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 32، ص 346.

2- . مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 561، بیت 3601.

مسائل جهان و مسائل ملت‌ها تا حدودی آشنا هستیم، و تجربه ی عظیم ملت خود ما هم در برابر چشم ماست، یگانه علاج امروز دنیا همین است که درس حسین بن علی علیه السلام را بفهمند و به آن عمل کنند. و ما ملت مسلمان ایران اگر توفیق پیدا کنیم که این درس را برای مردم دنیا تشریح کنیم و انعکاس این درس را در زندگی خودمان، در انقلابمان، در جنگمان، در محیط اجتماعی مان، به دنیا نشان بدهیم، بزرگترین خدمت را به آگاهی ملت‌های مظلوم خواهیم کرد.

انگیزه ی قیام عاشورا

یک سؤال بزرگ این است که حسین بن علی علیه السلام چرا قیام کرد؟ انگیزه ی سیدالشهدا از این حرکت، از این اظهار شجاعت که به چنین فاجعه ی بزرگی منتهی شد و این همه نفوس طیب و طاهر و معصوم خونشان بر خاک ریخت، چه بود؟ این، آن هسته ی اصلی این بحث است.

ضرورت فداکاری برای ارزشهای برتر

یک مسئله در دنیا برای همه ی متفکران، همه ی مصلحان، همه ی آزادگان عالم در طول تاریخ مطرح بوده، و آن مسئله، ارزشهایی هست که از خود زندگی، ارزش آن والاتر است. زندگی کردن و در دنیا بهره مند شدن ارزشمند است و نباید زندگی را، آسایش را، رفاه و تنعم را به آسانی از دست داد. مردم دنیا دنبال این چیزها در زندگی میگردند و میدوند: رفاه، پول، تنعم، آسایش فرزندان، راحتی خانواده، بی خیالی و بی غمی. اما ارزشهایی در زندگی وجود دارد که این تنعمات را، حتی اصل زندگی را باید فدای آن کرد. همه ی مصلحان عالم به این اصل معتقد بودند. همه ی کسانی که شما در تاریخ شنیدید و خواندید که جانشان را فدا کردند و خون خود را نثار کردند، معتقد به این اصل بودند.

بله، میشود زندگی را حفظ کرد، میشود مثل حیوانات خورد و بی خیال خوابید؛ اما برای انسانی که از حیوانات بالاتر است، دارای فکر است،

ص: 147

دارای شعور است، ارزشها و آمال بزرگی در زندگی برای او مطرح است؛ دارای حس نوع دوستی است، دارای احساس عمیق عشق به خداست؛ این رفاه های ظاهری کافی نیست، این خوردن و خوابیدن کافی نیست.

زندگی اگر صرف آن ارزشهای والا و بزرگ شود، انسان متفکر و مصلح و آزاده و عاقل احساس نمیکند که ضرر کرده و خسارتی نصیب او شده. لذا شما می بینید خیلی ها در تاریخ جانشان را کف دست گرفتند و یک ملت را با شهادت خودشان، با فداکاری خودشان، بیدار کردند؛ کسانی در جبهه های مقابله با ظلم و ضد ارزش، جان خودشان را نثار کردند، تا یک ملت را نجات بدهند و انسانهایی را آزاد کنند؛ این یک چیز روشن است برای همه ی کسانی که از فطرت درست انسانی برخوردار باشند.

بله؛ کسانی هم هستند که به زندگی حیوانی و زندگی و تنمّ مادی، بدون هیچ احساس اخلاقی، دل خوش دارند؛ اگر همه ی دنیا هم در آتش بسوزد، اینها قناعت میکنند به اینکه خانه ی خودشان نسوزد؛ اگر همه ی ارزشهای اخلاقی هم پایمال شود، اینها ککشان هم نمیگزد؛ اما پیغمبران، مصلحان، پیشروان، آزادمردان، فداکاران، انسانهای بزرگ، که تاریخ از آنها به عظمت یاد میکند، کسانی هستند که به این زندگی حیوانی پست و حقیر قانع نمیشوند و از جان خود برای آن ارزشهای والا مایه میگذارند؛ این یک اصل است.

هنگامه ی قیام عاشورا

در دوران زندگی حسین بن علی علیه السلام یک نظام فاسد به تمام معنا بر سر کار بود؛ هم در حقّ ضعفا ظلم میشد، هم ارزشهای انسانی از بین رفته بود؛ هم دین خدا که بهترین چارچوب برای تأمین عدالت اجتماعی است، بکلی فراموش شده بود؛ زحمات پیغمبر صلی الله علیه و آله پایمال شده و جامعه

ص: 148

بکلی گمراه شده بود. در این شرایط، یک وظیفه ی بزرگ و سنگین بر سر راه هر انسان آزاده و بزرگ منش و مسلمان واقعی وجود داشت، و آن این بود که مردم را بیدار کند، آگاه کند، در مقابل آن نظام مسلط جبارِ ظالمِ شهوتران و دور از معنویات و ارزشهای اخلاقی بایستد و با آن ایستادگی، هم مردم را بیدار کند، هم یک درس در تاریخ بگذارد. این، مسئله ی دوران امام حسین علیه السلام بود.

تکلیف حسین بن علی علیه السلام یک تکلیف اسلامی بود. اگر کسی تصوّر کند کاری که امام حسین علیه السلام کرد، تکلیف کس دیگری نبود، اشتباه کرده؛ همه باید این کار را میکردند، همه باید این قیام را انجام میدادند، همه باید حسین بن علی علیه السلام را یاری میکردند؛ همان طوری که خود آن حضرت در یکی از منازل بین راه فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛ (1)

یعنی تکلیف همه است، تکلیف اسلامی است؛ منتها جامعه فاسد بود، جامعه آن بنیه ی اساسی خود برای مقابله با آن ظلم همه گیر را از دست داده بود، روحیه ی اسلامی از مردم گرفته شده بود، شجاعت رخت برپسته بود؛ سردمداران، روشنفکران، علما، آقازادگان معروف آن روز اسلام و فرزندان صحابه، تن به زندگی نقد و راحت داده بودند؛ سر خودشان را کلاه می گذاشتند و آن وضعیّت را تحمل میکردند.

البته قبل از آنکه یزید بر سر کار بیاید و ظلم و طغیان و انحراف به اوج خود برسد، حسین بن علی علیه السلام ساکت بود. ده سال امام حسین علیه السلام در

ص: 149

1- . «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می شمارد، و پیمان خدا را می شکند (و به عدالت رفتار نمی کند)، و با سنت رسول خدا مخالفت می ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل می کند، آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

دوران معاویه یک حرکت ستیزه گرانه ی مبارزه جویانه ای از قبیل آنچه در کربلا می بینیم، انجام نداد؛ اما آن طوری که من استنباط میکنم - البته استنباط شخصی من است، که بر اثر انس با مسائل زندگی این بزرگوار و بقیه ی ائمه علیهم السلام به نظرم میرسد - اگر معاویه زنده هم میماند و یزید بر سر کار نمی آمد، حسین بن علی علیه السلام تا چند سال دیگر این قیام را انجام میداد. این طور نبود که امام حسین علیه السلام فقط چون یزید سر کار آمده، این کار را بکند؛ نه، مسئله از این بالاتر بود، ریشه دارتر بود؛ دعوی با یزید نبود، دعوی با نظام ظلم بود.

ایستادگی در برابر ظلم؛ اصل مهمّ اسلامی و پیام قیام امام حسین علیه السلام

اینجاست که آن اصل بسیار مهمّ اسلامی مطرح میشود. ظلم سه بُعد دارد: ظالم، یعنی آن کسی که ظلم را انجام میدهد؛ منظلم، یعنی آن کسی که ظلم بر روی او انجام میگردد و ظلم را تحمل میکند؛ و سوم، تماشاگر بی تفاوت. هر سه ی اینها با هم شریکند؛ هم ظالم در پیش پروردگار منفور و محکوم است، هم منظلم - یعنی ستم پذیر - که ظلم را میپذیرد و در مقابل او اقدام نمیکند، و هم تماشاچی بی تفاوت و ناظر بی طرف، که می بیند ظلمی دارد انجام میگردد، ولی او حرف نمیزند.

این سه بُعد، تشکیل دهنده ی ظلم است. اگر هر کدام از اینها نباشد، ظلم در دنیا نخواهد بود. اگر ظالم نباشد، ظلم نیست؛ اگر پذیرنده ی ظلم هم نباشد، ظلم نیست. اگر ملتّها و انسانهایی که محکوم به ظلم میشوند، اینها ظلم را قبول نکنند و در مقابل ظلم از خودشان دفاع کنند، ظلم باقی نخواهد ماند و نمیتواند ادامه پیدا کند. ظلم، یک حرکت خلاف طبیعت و قوانین عادی عالم است؛ باقی ماندنی نیست. سومی هم اگر نباشد؛ یعنی تماشاچیان بی تفاوت هم اگر نباشند، ظلم در دنیا نمی ماند. فرضاً یک ملتّ زیر بار ظلم قرار میگیرد؛ اگر ملتّهای دیگر، سران

ص: 150

کشورهای دیگر، انسانهای بزرگ و دستگاه های تبلیغاتی نگذارند و بی تفاوت نمانند، آنها هم میتوانند مانع از ظلم شوند. بنابراین، هر سه ی اینها در پیش پروردگار شریک جرمند؛ هم ظالم، هم ستم پذیر، هم تماشاچی بی تفاوت.

این درس امام حسین علیه السلام است. ما این درس را باید در کلمات حسین بن علی علیه السلام جستجو کنیم؛ از خودمان حرفی نمیزنیم. از اولی که حسین بن علی علیه السلام از مدینه حرکت کرد، تا لحظه ی آخری که جان مقدّس و مطهر او به اعلی علّین عروج کرد، فرمایشهای فراوانی دارد که همه ناظر به این مطلب است.

ولیدبن عتبه - حاکم مدینه - آن حضرت را خواست برای اینکه بیعت بگیرد. حضرت در مسجد نشسته بودند با عبدالله زبیر صحبت میکردند. هنگامی که این خبر آمد که ولید تو را طلب کرده، عبدالله به حضرت گفت: این ساعت، ساعت دیدار

ولید نیست؛ فکر میکنی برای چه ما را دعوت کرده است؟ حضرت فرمودند: من حدس میزنم که معاویه مرده و او ما را دارد برای بیعت دعوت میکند. حضرت بلند شدند یک عده از جوانان بنی هاشم و رزمندگان شجاع را با خودشان برداشتند؛ تنها نرفتند منزل ولید، که آنجا غافلگیر نشوند و مورد محاصره قرار نگیرند. به آن جوانها گفتند که اگر حادثه ای در داخل قصر ولید پیش آمد، شما دخالت کنید و وارد شوید و درگیری ایجاد کنید؛ (1) یعنی از اول حسین بن علی علیه السلام تسلیم زور نمیشد و بنا را بر مبارزه، مقابله و اصرار بر جلوگیری از این ظلمی که داشت روزبه روز عالمگیر میشد، قرار داده بود تا لحظه ی آخر. درس بزرگ امام حسین علیه السلام همین است؛ این همان درسی است که شما ملت عزیز ایران انجام دادید.

ما هم سالیان درازی منظم بودیم. در این مملکت ظلم میشد؛ رژیم

ص: 151

1- . الأخبار الطوال، ص 227؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 240؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 324.

جبار پهلوی اجازه نمیداد که مردم زندگی آزاد و راحت خودشان را داشته باشند و سیاستهای اجنبی، امریکایی و انگلیسی پدر این ملت را درآورده بود؛ ما هم تحمل میکردیم. سالیان درازی ما ملت منظم بودیم، تا این حرکت عظیم پیش آمد، مبارزات پیش آمد. پانزده سال مبارزه شد. در یکی دو سال آخر، فداکاریهای عظیم عمومی انجام گرفت و دیدید که وقتی یک ملت ستم پذیر نشد، ظلم و نظام ظالمانه قابل بقا نیست و در هم فرو میریزد. این همان درس امام حسین علیه السلام بود.

لذا شما در کلمات امام عزیزمان می بینید چقدر روی مسئله ی عاشورا و روی مسئله ی کربلا و درس امام حسین علیه السلام - قبل از پیروزی تا امروز - همواره تأکید میکنند و قولاً و عملاً مردم را به این مکتب بزرگ حسینی سوق میدهند که در آن تأمل کنید.

سخنان و عتاب سیدالشهدا علیه السلام به خواص

من کلامی را از امام حسین علیه السلام انتخاب کردم که کمتر در مجامع خوانده شده و معنا شده؛ منتها چون طولانی است، من فقط قسمتهایی از آن را انتخاب کردم که اینجا بخوانم، تا نقطه نظرهای حسین بن علی علیه السلام در این قیام روشن شود. این کلام طولانی در مکه از حسین بن علی علیه السلام صادر شده. البته در جاهایی که من دیدم، به طور دقیق و مسلّم ثبت نیست که مخاطبان چه کسانی بودند و در کجا این کار انجام گرفته؛ اما آن طوری که از خود این کلام و قرائن به دست می آید، مخاطبان این کلام، یک عده از برگزیدگان و زبندگان جامعه اند؛ علما، محدّثین، صاحب نفوذها، پسران صحابه و کسانی که در بین مردم از احترام خاصی برخوردار بودند، مخاطب اینها بودند. محلّ صحبت هم مکه است یا بیرون مکه در یک نقطه که حضرت اینها را جمع کرده و برایشان صحبت کردند. در این صحبت، حسین بن علی علیه السلام به صورت بسیار صریح و تند با اینها حرف میزنند و خلاصه ی سخن امام حسین علیه السلام این است که مایه ی بدبختی این مردم شماست؛ شما هستید که آگاه بودید و میتوانستید مردم

ص: 152

را آگاه کنید؛ شما بودید که بانفوذ بودید و میتوانستید در بین مردم یک حرکت ایجاد کنید؛ شما بودید که موجه بودید و میتوانستید نگذارید که دستگاه جبار و ظالم از وجهه ی شما استفاده کند؛ شما بودید که میتوانستید بایستید، قیام کنید و از حقّ ضعفا و مستضعفین و محرومین دفاع کنید و نکرديد.

این، الان خطاب به همه ی صاحبان نفوذ در دنیای اسلام است؛ خطابی است که ملت ما و مکتب ما و انقلاب ما به روشنفکران دنیا، به متنفذین دنیا، به سیاستمداران دنیا، به سران کشورهای اسلامی، به متفکران و مصلحان کشورهای اسلامی، به علمای کشورهای اسلامی، به شعرا و خطبای کشورهای اسلامی، این پیام را امروز منتقل میکنند؛ آنها ایند که باید اقدام کنند. توده ی مردم ناآگاهند؛ توده ی مردم جرأت و گستاخی اقدام را در اول کار ندارند؛ توده ی مردم نمیدانند که میشود قیام و اقدام کرد. در کشورهای اسلامی و در دنیای اسلام، رهبرانند که باید به آنها بگویند؛ پیشروانند که باید آنها را تشجیع کنند؛ صاحب نفوذها و صاحبان قلم و بیان هستند که باید مردم را به وظایفشان آشنا کنند.

این کاری است که تجربه اش در کشور خود ما شد؛ گویندگان، علما، پیشوایان، پیشروان، روشنفکران متعهد و علمای مبارز گفتند، مردم را آگاه کردند. بعد از آنکه مردم آگاه شدند، آن وقت این سیل خروشان عظیم به حرکت آمد؛ دیگر مقابل مردم را نمیشود گرفت. هزار تا عالم و متفکر را میشود از بین برد، اما میلیونها انسان را دیگر نمیشود از بین برد؛ اینجاست که ظلم میشکند، اینجاست که پایه های ظلم منهدم و ویران میشود.

پس تکلیف بیدار کردن مردم و به راه انداختن این سیل خروشان و به تلاطم درآوردن این دریای عظیم نیروی انسانی، بر عهده ی زبندگان است و حسین بن علی علیه السلام در این کلام، خطاب به آن زبندگان زمان خودش میکند؛ به آنها این کلمات را میگوید.

ص: 153

از جمله ی این جملاتی که در این خطاب عظیم هست، که در کتاب شریف تحف العقول نقل شده، این است:

«فَأَمَّا حَقَّ الضُّعْفَاءِ فَضَيَّعْتُمْ وَ أَمَّا حَقَّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ»؛ (1)

شما حقّ ضعفا را و توده ی مردم را ضایع کردید؛ اما آن چیزی را که حقّ خودتان میدانستید، مطالبه کردید؛ دنبال مقام خودتان، دنبال حقوق خودتان، دنبال امتیازات و مزایای خودتان دویدید. تواضع کردید، کوچکی کردید تا خودتان را به آن چیزی که فکر میکردید حقّ شماست، برسانید؛ اما از مردم غافل شدید، حقّ مردم را رها کردید، مردم مستضعف و فقیر و محروم و مظلوم را به حال خود رها کردید.

در یک جای دیگر از این کلام عجیب و بسیار تکان دهنده، به ضعف و زبونی این زبندگان جامعه ی امام حسین علیه السلام اشاره میکند، که شما از هیچ چیز حاضر نیستید بگذرید؛ نه از جانتان، نه از مالتان، نه از جاهت و آبرویتان؛ نه حاضرید یک اخم کنید، نه حاضرید یک سیلی در راه احقاق حقّ ضعفا بخورید. «فَلَا مَالًا بَدَلْتُمُوهُ»؛ نه مالی بذل کردید، «وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا»؛ نه جانتان را به مخاطره انداختید برای خدایی که این جان را آفریده و به شما داده، «وَلَا عَشِيرَةً عَادَيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ»؛ حاضر نشدید به خویشاوندان خودتان اگر از راه خدا منحرف هستند، اخم نشان بدهید و با آنها دشمنی کنید.

امام حسین علیه السلام اشاره میکند به اینکه اینها چقدر در مقابل ارزشهای حقیقی و دین خدا بی تفاوتند، اما در مقابل مسائل شخصی خودشان متعصب.

«وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَنقُوضَةً فَلَا تَفْزَعُونَ»

می بینید که عهد و پیمان الهی را دارند می شکنند و شما سکوت میکنید و هیچ نمیگویید و از اظهار نظر میترسید. چطور عهد الهی دارد نقض

ص: 154

1- . تحف العقول، ص 238.

میشود؟ عهد الهی این طور نقض میشود که در رأس کار جبارانی قرار داشته باشند، حق مردم را ضایع کنند، به وظایف والی و حاکم اصلاً عمل نکنند و خودشان را صاحب امتیازات بشمار بدانند و مردم را بندگان و بردگان خودشان به حساب بیاورند؛ عهد خدا این گونه شکسته میشود.

«وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْزَعُونَ»

شما که در مقابل پیمان الهی اینقدر بی تفاوت هستید، اگر تعصبات جاهلی خودتان و پیمانهای آباء و اجدادی خودتان از بین برود، داد و فریاد به راه می اندازید.

«وَذِمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ مَحْقُورَةً وَالْعُمَى وَالْبُكْمَ وَالزَّمْنَى فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةً»

عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله را شکستند، از بین بردند، مردم مستضعف و زمینگیر در سرتاسر بلاد اسلامی افتادند، کسی به اینها اعتنا نمیکند؛ فقرا به حال خودشان رها شده اند، کسی از حقّ اینها دفاع نمیکند. شما تمام اینها را رها کردید، هیچ اقدامی برای اینها نمیکنید و در مقابل این ظلم عظیمی که در دنیا دارد میگذرد، بی تفاوت هستید.

«لَا تُرْحَمُونَ»؛ نه خودتان رحم میکنید، «وَلَا فِي مَنزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ»؛ نه آن منزلت و مقامی که به شما داده شده، بر طبق آن عمل میکنید، «وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ»؛ و نه به کسانی که دارند اقدام میکنند، کمک میکنید.

«وَبِالْإِدْهَانِ وَالْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظَّلْمَةِ تَأْمَنُونَ»؛ (1)

و با همین تملق گویی در مقابل ستمگران و قدرتها و قلدرها و گردن کلفت ها، کار را میگذرانید. عیناً همین وضعی که امروز بعضی از سران کشورهای اسلامی و سران کشورهای غیراسلامی مستضعف در مقابل امریکا دارند، در مقابل قدرتهای جهانی دارند؛ قلدریها آنها را میترساند؛ حاضر نیستند در مقابل این ظلم و ستم عالمگیر، هیچ حرکتی

ص: 155

1- . همان.

ازخودشان نشان بدهند. همین طور بسیاری از علما و روشنفکران و شعرا و خطبا و گویندگان دنیای اسلام، که دارند این وضع را تماشا میکنند و مهر سکوت بر لبشان زده اند و حرکتی انجام نمیدهند. این درس، خطاب به آنهاست.

بعد حسین بن علی علیه السلام این حقیقت را بیان میکند که در راه رسیدن به ارزشهای والا و ریشه کن کردن ظلم و تجاوز، باید آزارها و سختیها را تحمل کرد. ظالمین، مسلح و مجهزند. با نصیحت و به زبان نرم نمیشود با ستمگران عالم حرف زد. باید زحمتها را تحمل کنید تا یک جامعه، یک دنیا و یک عده انسان محروم و مظلوم نجات پیدا کنند، تا دنیا آباد شود. میفرماید:

«وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمُؤَنَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدُ وَ عَنْكُمْ تَصْدُرُ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ»؛ (1)

اگر شما زحمات را تحمل میکردید، اگر حاضر میشدید در راه خدا رنجها و مصیبتها را تحمل کنید، فداکاری کنید، از رفاه و نعمتهای زودگذر و زندگیهای حقیرانه و پست بگذرید، آن وقت کارها در دست شما قرار میگرفت؛ شما میشدید آن کسانی که اداره ی امور ملتها و دنیا را در دست داشتید. حقیقت هم همین است.

امروز آن کسانی که در رأس کارها قرار دارند، مهره اند، بازیچه اند؛ سیاستهای جهانی است که دارد ظلم میکند، استکبار میکند و آنها را در کشورهای اسلامی متأسفانه به بازی هم نمیگیرند و اینها دلشان خوش است که چند صباحی با نعمت و راحتی میگذرانند و متمتع میشوند.

وقتی انسان اینها را می بیند، می فهمد که علت پیروزی ملت ما چه بود و راز پیروزی ما در مقابله با استکبار جهانی در آینده چه چیزی خواهد بود. همین درس حسین بن علی علیه السلام است؛ همین کاری است که امروز جوانهای ما در سنگرها دارند میکنند؛ بچه های ما در مقابل فشار

ص:156

1- . همان.

ظالمانه و متجاوزانه ی استکبار جهانی دارند مقاومت از خودشان نشان میدهند. راز پیروزی آینده ی ما هم همین است.

میفرماید:

«سَلَطَهُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إِعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مَفَارِقُكُمْ» (1)

اینکه ستمگران بر ضعفا و ملت‌های مظلوم مسلط شدند، علتش این است که شما از مرگی که یقیناً به سراغ شما خواهد آمد، میگریزید؛ جانی را که حتماً از شما جدا خواهد شد، حاضر نیستید در راه این ارزشهای والا صرف کنید. راز ضعف ملت‌ها همین است.

برادران و خواهران! راز این ذلتی که امروز در دنیای اسلام سیطره پیدا کرده، همین است. راز باقی ماندن نظامهای جبار در برخی کشورها همین است. اگر به پا خیزند، اگر زحمتهای و رنجها را قبول کنند، اگر از مرگ نترسند، اگر به سراغ آن مرگی که بالاخره به سراغ انسان می آید، بروند - به خاطر این ارزشهای والا - یقیناً خواهند توانست ریشه ی ظلم را بکنند؛ همان طور که تجربه ی ملت ما نشان میدهد.

بیان انگیزه ی قیام عاشورا

بعد که این بیانات را حسین بن علی علیه السلام این طور تند و تیز مثل شلّاقی بر سر مخاطبان خودش وارد می آورد، برای اینکه نشان بدهد که این حرکت یک حرکت دنیاطلبانه نیست، یک حرکت برای همین ارزشهاست، خطاب را از آنها برمیکرداند، رو میکند به آسمان، با خدا حرف میزند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا ائْتِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ»؛ (2)

خدایا! تو میدانی که این حرکت ما، این قیام ما، این مبارزه ی ما، این مقابله ی ما با ظلم و استکبار و ستم، برای این نیست که به مقامی

ص: 157

1- . همان.

2- . تحف العقول، ص 239؛ بحار الأنوار، ج 97، صص 80 - 81.

برسیم، برای این نیست که برای خودمان چیزی درست کنیم، برای این نیست که چند صباحی بیشتر از این زندگی زودگذر و کم ارزش متمتع شویم؛ بلکه برای این است که:

«وَلَكِنْ لِنُرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نَظْهَرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ»؛ (1)

ما حرکت کردیم برای دفاع از مظلومین، برای حمایت از مستضعفین، برای عمل به دین، برای مستقر شدن نظام اسلامی.

این هدف حسین بن علی علیه السلام است. اسلام را به عنوان نسخه ی شفابخش ملت‌ها - که میتواند عدالت و زندگی حقیقی و انسانی را تأمین کند، انسان را به عروج معنوی برساند - میخواهند در جوامع حاکم کنند و این ظلم و ستم را از جوامع بگیرند. این درس حسین علیه السلام است، این پیام حسین بن علی علیه السلام است؛ و حقاً و انصافاً این درس، یک درس زنده است و امروز دنیا به آن احتیاج دارد؛ خود ما هم احتیاج داریم. ما هم در مقابله با استکبار جهانی، باید همواره این درس را تکرار کنیم؛ این درس فراموش شدنی نیست. شهدای عزیز ما در طول انقلاب و در طول جنگ تحمیلی، این انقلاب را به کجا رساندند؟ ببینید این جمهوری اسلامی و این ملت را به چه عزتی رساندند. چه کسی کرد؟ همان فداکاران، همان جان نثاران، همین خونهای پاک، همین شهدای عزیز، همین شاگردان باوفای حسین بن علی علیه السلام. ما هم باید آرزو کنیم که همین طور شاگرد باوفا و درس آموزی باشیم. این حرکت باید ادامه پیدا کند تا به فضل الهی ریشه ی استکبار و ظلم کنده شود.

حرکت و آمادگی برای قیام؛ درس بزرگ اباعبدالله علیه السلام

حسین بن علی علیه السلام این درس را عملاً به ما داد. ماجرای عاشورا و آن صحنه ی عظیم فاجعه آمیز و آن شهامت‌ها و آن مصیبت‌ها، همه نمونه های عملی است. رهبری که خود حرکت نکند، رهبر نیست. اگر در آن

ص: 158

1- . همان.

روزی که این حرکت عظیم شروع شد، امام ما میرفت گوشه ای می نشست، نصیحت میکرد و خودش را در معرض خطر قرار نمیداد، بدانید که این حرکت راه نمی افتاد؛ اول خود امام عزیز ما و رهبر ما وارد میدان شد. هنوز هیچ کس از این مردم وارد میدان نشده و این امواج حرکت نکرده بود که در قم، در پایگاه قیام و روحانیت، به پیروی از حسین بن علی

علیه السلام ، امام عزیز ما فرمود: من قلبم برای سرنیزه های شما آماده است، اما برای قبول حرفهای زور شما آماده نیست. (1) او ایستاد، بزرگترین خطرها را به جان خرید و خودش را در معرض مرگ قطعی و حتمی قرار داد.

البته خدای متعال این ذخیره ی خودش را برای ما حفظ کرد؛ و الاً یقیناً آنها تصمیم قطعی داشتند بر اینکه این شخصیت عظیم را از جهان اسلام و از ملت ایران بگیرند؛ که تا همین امروز هم استکبار جهانی همین نیت را دارد، و آن روز هم از اول انقلاب و حرکت در سال 1341 همین تصمیم را داشتند؛ لذا سالیان دراز امام عزیز ما رنج زندان و تبعید و شهادت فرزند و مشکلات فراوان دیگر را تحمل کرد. حسین بن علی علیه السلام این گونه وارد میدان شد.

البته فداکاریهایی که در طول تاریخ شده، قابل مقایسه با فداکاری امام حسین علیه السلام نیست. امروز هم هنوز ما آن نقطه ی اوج ایثاری را که در کربلا دیدیم، در هیچ جای دنیا و جامعه ی خودمان مشاهده نمیکنیم، که این جای بحث جداگانه ای دارد. شاید من یک وقتی هم اشاره کرده باشم؛ فداکاران ما و شهدای ما، از شهدای زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله در مواردی فداکارترند و خانواده ها در مواردی از آنها شجاع تر و ایثارگرترند؛ اما مسئله ی عاشورا یک مسئله ی دیگر است و حادثه ی کربلا یک حادثه ی استثنایی است و هیچ حرکتی شبیه این حرکت نیست.

ص: 159

1- . صحیفه ی امام، ج 1، ص 240.

ذکر مصیبت

این را برای روضه خوانان و مداحان عزیز و کسانی که ذکر مصیبت میکنند، بگویم که روضه خوانی باید به صورت ذکر حوادث و وقایع و تشریح و تحلیل این حوادث باشد، تا این در ذهنها و در ذهنیت جامعه ی ما همواره باقی بماند.

به نظر من اوج مصیبت در کربلا، شهادت علی اصغر علیه السلام و این طفل شش ماهه در آغوش پدر است. معمولاً از روز هفتم محرم تشنگی اصحاب سیدالشهدا علیه السلام و خاندان پیغمبر را مطرح میکنند و به عنوان مصیبت، عطش آنان را بیان میکنند؛ اما عطش با عطش فرق میکند. عطش آدم بزرگ با عطش بچه ی کوچک، آن هم بچه ی شیرخوار، قابل مقایسه نیست. من وقتی در ذهن خودم ترسیم میکنم آن حالتی را که در خیمه های حسین بن علی علیه السلام در

حدود عصر عاشورا بود، که این بچه ی شش ماهه به شهادت رسید؛ آن هیجان راه، آن نگرانی راه، آن ناراحتی راه که به خاطر عطش این بچه پیش آمده بود، واقعاً برایم قابل تحمل نیست و طاقت نمی آورم...

حالا شما در عصر عاشورا ببینید در خیمه های سیدالشهدا علیه السلام، با آن گرما، با آن عطش، با آن تشنگی، چه میگذشت. به خاطر همین بچه ی کوچک، بعضی ها شاید بیش از یک شبانه روز در آن گرما آب ننوشیده بودند. یقیناً اینها به فکر خودشان نبودند، وقتی علی اصغر را می دیدند. من گمان میکنم علت اصلی بردن علی اصغر به وسیله ی سیدالشهدا علیه السلام به مقابل لشکر دشمن، امید بسیار ضعیفی بود که این مردم وحشی دلشان بسوزد و کمی آب بدهند. علت اصلی این بود که امام حسین علیه السلام راه چاره ی دیگری نداشت، کار دیگری نمیتوانست بکند. وقتی رفت طرف خیمه ها، دید غوغا و هیاهو در خیمه ها، همه را فرا گرفته، و عطش و گرسنگی و ناراحتی این بچه ی کوچک، همه را تحت تأثیر قرار داده... حسین بن علی علیه السلام این بچه را در آغوش گرفت، او را روی دست بلند کرد و به همه نشان داد. حالت خود این بچه، تأثرانگیز

ص: 160

بود؛ هر دل سنگی را یقیناً به ترحم وادار میکرد. حضرت مخصوصاً استرحام کردند. این حرف درست است که «إِنْ لَمْ تَرَحْمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ» (1) یعنی رحم کنید به این بچه ی کوچک.

در همین حالی که حسین بن علی علیه السلام با یک حال بحرانی، با یک هیجان، با یک ناراحتی، این بچه را روی دست بلند کرده، دارد حرف میزند، یک وقت چیز عجیبی را احساس کرد؛ دید این بچه ای که از گرسنگی و تشنگی بی حس و حال افتاده بود و سر خودش را نمیتوانست نگه دارد، گردنش یک طرف کج شده و روی دست پدر دست و پا میزند. همین طور که نگاه کرد، دید خون از گلوی علی اصغر علیه السلام سرازیر شده. «علی لعنه الله علی القوم الظالمین».

1365-7-2

محرم؛ یادآور شجاعتها

امسال هفته ی جنگ با ایام محرم مصادف است؛ و این برای ما یادآور انگیزه، رشادت و شجاعت آن بزرگوارانی است که ما درسمان را از آنها گرفتیم.

اگرچه حسین بن علی علیه السلام در میدان ظاهری به شهادت رسید، لیکن باطناً پیروز شد. ملت ما، هم باطناً پیروز است، هم در میدان ظاهری؛ و به فضل پروردگار، بینی دشمن را به خاک خواهد مالید و انتقام گذشتگان خودش را هم خواهد گرفت.

1365-7-4

افشاگری بی واهمه ی امام سجّاد علیه السلام

امام سجّاد علیه السلام تقریباً سی و پنج سال حائز منصب امامت بود(2) و در

ص:161

1- . تذکره الخواص، ص 227.

2- . الکافی، ج1، ص 468؛ بحارالأنوار، ج 46، ص 154.

این مدّت، از اوّل تا به آخر، یکسره مبارزه کرد. این مبارزه ها در شکلها و قالبهای مختلفی بود و به دوره های مختلفی تقسیم میشد: دوره ی اوّل، بلافاصله بعد از حادثه ی عاشورا آغاز میشود و امام سجّاد علیه السلام با تبلیغات تند، با خطبه های آتشین، با افشاگری درباره ی حادثه ی عاشورا در مجامع دولتی سرشار از ظلم و اختناق - چه در کوفه،(1) چه در شام،(2) چه در دربار یزید،(3) و چه در مسجد اموی(4) - بی هیچ ملاحظه و واهمه ای، تمام آنچه را که مردم باید از حادثه ی عاشورا بدانند، بیان کرد؛ نه تقیّه کرد، نه ترس از کشته شدن را در خود راه داد. با این کار، تاریخ را تثبیت کرد. گفت و آن گفته در تاریخ ماند و عاشورا با خطّ محو نشدنی در لوح تاریخ تثبیت شد و ثابت ماند. دشمن را که سرشار از غرور پیروزی بود، دچار ضعف روحیه کرد و شکست سیاسی و روانی داد. روحیه ی یاران و نزدیکان و بخصوص اسیرانی را که همراه خود آن حضرت بودند، تقویت کرد.

فداکاری، مجاهدت و صبر برای حفظ اسلام

بدون فداکاری، بدون مجاهدت، بدون زحمت و بدون دردسر، هیچ چیز کوچک هم در دنیا به دست نمی آید؛ نه در دنیا و نه در آخرت. دستاوردهای اخروی هم زحمت میخواید، دستاوردهای دنیوی هم زحمت میخواید. طبیعی است که ما در این راه و در مقابل آن دستاوردها، زحمات و تلفات و سختیها و خسارتهایی هم داشتیم.

ص:162

- 1- . الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 480؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 48؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 112-113.
- 2- . الفتوح، ج 5، صص 129-130؛ الأمالی، صدوق، ص 230؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 143.
- 3- . الفتوح، ج 5، صص 131-132؛ الإرشاد، ج 2، ص 120؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 135-136.
- 4- . الفتوح، ج 5، صص 132-133؛ الإحتجاج، ج 2، صص 38-39؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 137-139.

در راه اسلام، جانهای عزیزی فدا شد. صدها جوان ما ارزش علی اکبر حسین علیه السلام را ندارند، هزاران و میلیونها انسان ارزش سیدالشهدا علیه السلام را ندارند. اگر امام حسین علیه السلام آن روز فدا نمیشد، اسلام در این چهارده قرن نمیماند؛ پس می ارزید. حتی فدا شدن حسین بن علی علیه السلام می ارزید، با آن همه ارزش که آن ذات شریف و مقدس و آن گوهر گرانبها دارد. می ارزید که ما آن گوهر گرانبها را خرج کنیم تا اسلام چهارده قرن بماند.

1365-8-29

جشن حقیقی میلاد امام حسین علیه السلام

در دنیای اسلام برای ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله شادی میکنند، اما فقط شادی است؛ مثل همان دوران قبل از انقلاب که در کشور ما برای ولادت سیدالشهدا علیه السلام مردم جشن می گرفتند، چراغانی میکردند، پرچم میزدند و از آن حضرت تجلیل میکردند، اما چند نفر از مردم به راه امام حسین علیه السلام میرفتند؟ چند نفر از مردم علیه ظلم قیام میکردند؟ شرف و ارزش امام حسین علیه السلام در تاریخ برای چیست؟ آن فداکاری بزرگ حسین بن علی علیه السلام است که چهره ی آن حضرت را جاودانه کرده است. مردم اسم امام حسین علیه السلام را با تجلیل می آوردند، اما میان صدها هزار و میلیونها انسان در کشور ما، چند نفر بودند که حاضر باشند مثل حسین بن علی علیه السلام علیه ظلم و ستم حرفی بزنند، اقدامی بکنند، محکوم کنند؟ هیچ!...

بله، ما حسین بن علی علیه السلام را دوست هم داریم، از ولادتش شاد هم میشویم، ادعای پیروی اش را هم میکنیم؛ اما اگر آن روز از ما میپرسیدند شما برای این حسین علیه السلام اینقدر ارزش قائل هستید و برای ولادتش شادی میکنید، از روزی که به دنیا آمد، مزده ی مبارزه و

ص:163

شهادت شنید، جدش، (1) پدرش، (2) مادرش (3) و جبرئیل (4) درباره ی شهادت او و درباره ی سرنوشت شرف آفرین و افتخارانگیز او سخن گفتند؛ حسین شما از اولی که به دنیا آمد، برای مبارزه، برای جهادی که به شهادت منتهی میشود، جهادی که در آن کشته شدن حتمی است، برای چنین مبارزه ای متولد شد و زندگی کرد؛ شما چقدر مبارزه میکنید؟ اگر پانزده سال پیش به ما این حرف را میزدند، ما جوابی نداشتیم.

1365-10-15

عظمت شخصیت حضرت زینب کبری علیها السلام

شما زینب کبری علیها السلام را در نظر بگیرید؛ واقعاً ابعاد شخصیت حضرت زینب را نمیشود در چند جمله ترسیم کرد؛ حتی حکایت آن در جملات فراوان، در شعرهای طولانی ممکن نیست. کسی باید آن شرایط را ببیند، لمس کند، اوضاع و احوال جامعه را هم بداند؛ کاری را هم که زینب علیها السلام کرد، درک کند تا بفهمد زینب علیها السلام چقدر عظمت داشته است. از دور و با زبان و با اشاره و با این حرفها حق زینب کبری علیها السلام ادا شدنی نیست. حالا شما اوج شخصیت یک زن را ببینید؛ زنی است که میداند این جمع برای یک جهاد بی فرجام میرود - بدون یک فرجام دنیایی و ظاهری - در عین حال با اینها حرکت میکند، یعنی از خطر استقبال میکند. در این سفر هرچه هست، خطر و دشواری است. علاوه بر خطر و دشواری، یک چیز مهمتر هست که از زحمتهای

ص:164

- 1- . المعجم الكبير، ج 3، ص 105؛ کامل الزیارات، صص 143-147؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 264.
 - 2- . المعجم الكبير، ج 3، صص 110-111؛ کامل الزیارات، صص 149-150؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 252-254.
 - 3- . روضه الواعظین، ص 162؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 178.
 - 4- . المعجم الكبير، ج 3، صص 108-110؛ کامل الزیارات، صص 121-133؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 225 و 228.
- شخصی خیلی بیشتر است، و آن عبارت است از مسئولیت.

زینب علیها السلام میدانند اگر برادرش حسین بن علی علیه السلام را از میان این جمع بردارند، دیگر کسی نیست شایسته ی رهبری و سرپرستی و اداره ی این جمع باشد؛ جمعی که یک سرنوشت بسیار تلخ و دشوار و پیچیده ای در انتظار آن است. در عین حال دل به دریا میزند و نه مثل یک زن برجسته، که مثل یک مرد سرآمد با ظرفیت علوی، مثل امیرالمؤمنین علیه السلام، مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله، مثل خود امام حسین علیه السلام، در این حد ظرفیت نشان میدهد و وارد این میدان بسیار پیچیده و دشوار میشود. بعد در تمام مراحل، نقش یک حکیم شجاع قدرتمند پرجذبه ی قاطع را تا آخر ایفاء میکند؛ گویی برنامه ای را در ذهنش از پیش طراحی کرده و قدم به قدم طبق این برنامه حرکت میکند؛ با حوادث، غافلگیرانه مواجه نمیشود. گویی از پیش، همه ی حوادث را پیش بینی کرده، دیده، برنامه ریزی کرده، میدانسته (1) و برای هر حادثه ای پاسخش را و عمل مناسبش را در دست داشته و طبق آن هم عمل میکرده است. مثلاً شب عاشورا، صبح عاشورا، عصر عاشورا، شب یازدهم، هنگام آتش گرفتن خیمه ها، هنگام خروج از کربلا با گروهی زن و بچه ی بی سرپرست و یک برادرزاده ی بیمار ناتوان از نشستن و ایستادن؛ در چنین شرایطی و در تمام این حالات، این گونه بود.

یکی از این تجربه هایی که زینب علیها السلام در یک شبانه روز برایش پیش آمد، اگر در زندگی یک انسان پیش بیاید و انسان بتواند بموقع تصمیم بگیرد و بجا و درست عمل کند، جا دارد که آن را لوح افتخار کنند و در تاریخ ثبت کنند. چند حادثه ی مهم در زندگی این زن بزرگ در مدت کوتاهی پیش می آید و همه ی اینها را آن چنان حکیمانه و قوی علاج میکند و با آن برخورد میکند که انسان متعجب میشود.

1- . کامل الزیارات، صص 444-448؛ بحار الأنوار، ج 28، صص 55-61.

شما ببینید آدم وقتی غمی دارد، کار روزمره ی خودش را هم نمیتواند انجام بدهد. آدم وقتی نگرانی دارد، مشکلی دارد، کوهی روی دل انسان نشسته؛ همین نماز را هم که میخواهد بخواند، نشاط ندارد؛ با دوستش، با رفیقش، در مجلس انس اگر شرکت بکند، نشاط ندارد، حال ندارد و نمیتواند کاری انجام بدهد. آن وقت یک انسانی با آن همه اندوه، با کوه های سنگین غم، با دیدن آن شهادتها، آن سختیها، فرزنداناش شهید شدند، برادرهایش شهید شدند، جوانها شهید شدند، خانواده شان زیر و رو شده، (1) آن حادثه ی تلخ برایشان پیش آمده، در همه ی دنیا چشمی نگران و گریان آنها نیست؛ چنین غم بزرگ، چنین حادثه ی سنگین و کوبنده که انسانهای بزرگ را در هم می پودد، آن وقت ده ها حادثه ی آن چنان سنگین و تلخ برای یک زن پیش می آید و او نه فقط خرد نمیشود، ناتوان از تصمیم گیری نمیشود، بلکه به بهترین وجه، اوضاع و احوال را اداره میکند و این کشتی را که در تلاطم امواج، تکه تکه شده، خرد شده؛ با کمال قدرت و مهارت هدایت میکند، حفظ میکند، کنترل میکند و به سرمنزل میرساند؛ این عظمت زینب علیها السلام است.

شما با مادر شهید امروز قیاس نکنید. مادر شهید عزیزانش را در راه خدا داده، اما میلیونها انسان، میلیونها چشم، با تحسین به او نگاه میکنند و جامعه او را در اوج افتخار می نشانند. وضعیت زینب کبری علیها السلام این گونه نبود. یک نفر در سرتاسر این جامعه نبود که جرأت داشته باشد به او بگوید: آفرین، مرحبا، بارک الله، دستتان درد نکند، سرتان سلامت باشد.

در چنین دنیای سختی، همان قدر که شهادت حسین علیه السلام ممتاز بود و با همه ی شهادتها از صدر اسلام تا امروز فرق داشت و هیچ روزی، نه زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله ، نه زمان امیرالمؤمنین علیه السلام ، نه زمان ما، با روز عاشورا قابل

ص: 167

1- . الإرشاد، ج 2، صص 125-126؛ الإستیعاب، ج 1، ص 396؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 62-63.

مقایسه نیست؛ حرکت زینب علیها السلام هم همان قدر عظمت داشت.

عظمت زینب علیها السلام فقط صبر او نیست؛ عظمت زینب علیها السلام در جمع شدن تمام خصوصیات برجسته ی یک انسان بزرگ و شخصیت های عظیم تاریخ در این زن است که در این چند روز از روزهای آخر دهه ی محرم تا برگشتن به مدینه که بار را تحویل داد و مسئولیت او تمام شد - در این یکی دو ماه (1) عظیم ترین حوادث را با بهترین و حکیمانه ترین وجهی اداره کرده است؛ او یک انسان ممتاز است.

شما بین رهبران عالم، بین این شخصیت های بزرگ تاریخ، بین زنان بزرگ تاریخ، چه کسی را پیدا میکنید که اینقدر عظمت از خود نشان داده باشد؟

حالا من میخواهم نتیجه بگیرم. این زینب کبری علیها السلام است که بیان من خیلی کمتر از این است که بتواند آن چهره ی والا و عظیم الشان و منور و فرشته صفت را ترسیم کند. حالا این زن محصول چیست؟ مخصوص چه زمانی است؟ این را توجه کنید. این حوادث، شصت سال بعد از هجرت اتفاق افتاده است؛ شصت، هفتاد سال بعد از ظهور اسلام.

ظهور اسلام همزمان است با آن دورانی که زن در نهایت انحطاط و بدبختی، فساد و ذلت و ناتوانی غوطه ور بوده است. نه فقط در منطقه ی عرب نشین، در همه جا؛ در ایران هم همین طور بوده است، در روم هم این گونه بوده است؛ دو امپراتوری بزرگ دنیا، دو جامعه ی متمدن آن روز. بالاترین مقامی که زن در این جوامع داشته، این بوده که یک کالای لوکس و یک عروسک زیبا برای قدرتمندان جامعه باشد. این، آن سطح بالا و اوج پرواز زن بوده است. حالا آن زنی که کنیز میشد، آن زنی که زنده به گور میشد، آن زنی که در خانواده و بستگان، عنصری زیادی به شمار می آمد که هیچ. آن زنی که بالا میرفت و اوج

ص: 167

1- . إقبال الأعمال، ج 3، ص 100؛ بحار الأنوار، ج 98، صص 334-335.

میگرفت و در بالاترین حدّ یک زن در دنیای آن روز قرار میگرفت، زنی بود که برای جمالش یا یک ظرافتی یا یک هنری، مطبوع طبع و منظور نظر یک آدم قدرتمند پولداری، یک سلطانی، یک امپراتوری قرار میگرفت. او این زن را از عمق ذلت بالا میکشید. همان طور که یک عروسک زیبا را که هیچ ارزشی هم ندارد، یک جسم بی جانی است، وقتی زیبا است، با پول گزافی میخرند، می آورند سر طاقچه می نشاندند؛ همین طور این زن را می آورد در صدر هم می نشاند. البته همان

خانم گاهی دستور میداد، وزیر مجبور بود به حرف او گوش فرا بدهد؛ اما این از شخصیت آن خانم نبود؛ برای شخصیت مردی بود که این زن منظور نظر او قرار گرفته بود؛ اما دانش، بینش، اخلاق، اوج معنویت، تحوّل درونی، شخصیت انسانی والا، ابدًا! از آن چنان جامعه ای، در میان آن چنان وضعی، تحوّل اسلامی، زنی مثل زینب علیها السلام را پدید آورد و امروز همان معجزه را اسلام میتواند انجام بدهد.

امروز دنیای موجود، البته با جاهلیت زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تفاوت‌های زیادی دارد؛ هیچ حرفی در این نیست. امروز زنان بزرگ، متفکر، اندیشمند، عالم، باخلاق و خوب در دنیا زیادند؛ در این حرفی نیست؛ اما نگاه فرهنگ و تمدن رایج دنیا به زن، آن نگاه نیست. شما بروید از بافرهنگ ترین انسانهایی که در محیط‌های غربی زندگی میکنند، بپرسید؛ ببینید از کدام بیشتر خوشش می آید؟ از آن زن عالم فاضل مخترع مکتشف توانا برای اختراع یک معجزه علمی، اما بی هیچ یک از جذابیت‌های زن غربی پسند، یا یک خانم بیسواد بی فرهنگ، اما دارای آن جذابیتها؛ یک ستاره؟ ببینید کدام را در وجدان خودش ترجیح میدهد؟ این حقیقت تلخی است که امروز دنیا به آن دچار است. زن در فرهنگ غربی، قیمت واقعی خودش را ندارد؛ برای زن، خودنمایی و جلوه گری و زیبایی فروشی، یک شرط حتمی شخصیتی است.

ص: 168

آنهایی که به حجاب و به جدایی مرز معاشرت زن و مرد بشدت اعتراض میکنند، یکی از مهمترین حرفهایشان این است که شما زن را محدود میکنید؛ نمیگذارید زیباییهای خودش را در معرض دید افراد قرار بدهد. زن، زیباست؛ میخواهد زیبایی خودش را نشان بدهد؛ میخواهد جاذبه های خودش را در منظر دید افراد بگذارد. این یک حرف پذیرفته شده در دنیاست که باید زن جاذبه های خودش را در دید مردان بگذارد. این معنایش چیست؟ آیا این نیست که در ذات آن فرهنگ اروپایی، همان برداشت قدیمی و باستانی تمدن رومی از زن، مستتر است و وجود دارد؟ زن هنوز همان است؛ اسلام اینجا راه پیدا نکرده است.

در دیدگاه فرهنگ غربی، با همه ی این هیاهویی که راه می اندازند و با همه ی این بوق و طبلی که برای زن و حقوق زن زدند و میزنند، وقتی به اعماق بینش آنها مراجعه میکنید، می بینید در عمق وجدان و احساس خودشان، زن را یک وسیله ی التذادی برای مرد میخواهند؛ نه زن را برای همسر خودش، جنس زن را برای جنس مرد. این بزرگترین اهانت به زن است.

میان این منجلاب فساد فرهنگی، زن مسلمان میتواند سر بکشد؛ میتواند حضور خود و حقیقت خود و هویت زن اسلامی خود را برای همه آشکار کند. امروز ما میتوانیم امیدوار باشیم همچنان که یک روز اسلام توانست در چنان فضای فرهنگی فاسد و غلطی زنی مثل زینب علیها السلام را به وجود آورد، که الگو و نمونه ی یک انسان بزرگ است - و نه فقط یک زن برجسته - امروز هم تعالیم اسلام و فرهنگ اسلامی میان این جنجال غوغاگرانه ی جوسازانه ی غرب، نمونه ی یک زن مسلمان کامل و بزرگ را میتواند به وجود بیاورد؛ و ما به این احتیاج داریم. امروز دنیا احتیاج دارد به اینکه زن مسلمان، هویت و حقیقت فرهنگی خودش را نشان بدهد.

ص: 169

1365-10-18

معرفت حادثه ی کربلا

امروز ما نمیتوانیم حادثه ی کربلا را حس کنیم. آنچه شما می شنوید از این حادثه - شهادتها، تشنگیها، داغها و دردها - همه ترسیم و تصویر است؛ خود حادثه نیست. حادثه را از راه دور نمیشود لمس کرد - امکان ندارد - میشود به حدودش رسید.

شهید امروز در میدان جنگ، با هیجان، همراه یاران بسیار، با یک اسلحه ی کارآمد، مقابل یک دشمن ضعیف وارد میشود، می جنگد، میغرد، بعد هم می افتد و یارانش او را فوراً بر میدارند روی دوش میگیرند به طیب میسرانند؛ اگر نرسید، با احترام و عزت سر دستها بلند میکنند، در شهرها میگردانند؛ اشکها نثارش میشود، عواطف بر سر راهش فرس میگستراند، بعد هم او و خانواده اش مثل گلی در تارک جامعه جا میگیرند؛ خیابانی به نامش میشود، کوچه ای به نامش میشود، مدرسه ای به نامش میشود؛ خود و خانواده اش با عزت و سرافراز میشوند؛ در بهترین جا و در یک نقطه ی نام آور دفن میشود. گاه او را ما به علی اکبر، به قاسم، به عون، به غلام سیاه پوست کربلا تشبیه میکنیم، میگوییم این مثل او است؛ چون ما آن را درک نکردیم، لمس نکردیم، حادثه ی کربلا را در ظرف خودش ندیدیم.

آن حادثه ی غریبانه، آن فریاد تنها، آن جهاد بی یاور مقابل آن دشمن نیرومند، و با پشت خالی که جز خیمه های حرم چیزی نیست، و با یک دنیا نگرانی، و با لب خشکیده، و با احساس غم سنگین، نگرانی از نابودی دین؛ آدم این شهادت را

میتواند تصوّر کند؟ نه، مگر در سال شصت و یکم هجرت قرار بگیرد؛ درست شرایط را لمس کند، درک کند، بعد حدس بزند آن شهادت چیست.

ص: 170

1365-11-30

معنای ذکر مصیبت

درباره ی ذکر مصیبت نکته ای را عرض بکنم. ذکر مصیبت عبارت است از اینکه آن مصیبت ذکر بشود. گاهی در بعضی از روضه خوانی ها اصلاً مصیبت ذکر نمیشود. مصیبت چیست؟ آن واقعه است. آن واقعه ای که اتفاق افتاده، باید تشریح شود.

بنده گاهی می بینم مثلاً در مصیبت علی اکبر، علی اصغر یا مسائل گوناگون کربلا، تعبیراتی در شعر یا نثر گفته میشود که روضه خوان یا مدّاح، احساسات خودش را بیان میکند. گاهی این احساسات را به زبان خودش بیان میکند، گاهی هم احساسات را از زبان آن بزرگوار بیان میکند. اینها ذکر مصیبت نیست. در کربلا چه گذشت؟

حادثه را باید ذکر کرد. این حادثه نباید بمیرد. این حادثه باید زنده بماند. ریز حادثه را بایستی بگوییم. هر جلسه ای که روضه ی بزرگواری خوانده میشود، ماجرای او باید گفته شود؛ حالا یا به زبان شعر یا به زبان نثر. شعر هم هرچه بهتر و هنری تر باشد، تأثیرش بیشتر است و دل مستمع را بیشتر جذب میکند.

1365-12-15

شهادت رهبران دینی؛ ابزار معنوی غلبه بر باطل

انسان سرمایه ای را در جای امنی به امانت بگذارد، فرق میکند با آنکه این سرمایه را گم کند. وقتی گم کرد، از دست او رفته؛ اما وقتی آن را به امانت گذاشت، از دست او نرفته است.

لذا شما می بینید بزرگان و شهدای عالیقدری از قبیل رهبران دینی، پیغمبران، ائمه، اولیا و حسین بن علی علیه السلام و دیگران، با اینکه جانشان برای اسلام و مسلمین و بلکه بشریت نافع بود و وجودشان مفید بود؛

ص: 171

وقتی پای شهادت به میان می آید، وقتی پای فداکاری در راه خدا به میان می آید، این جان را در طبق اخلاص میگذارند و نثار میکنند. این معنایش این است که آنچه با شهادت عاید اسلام و مسلمین خواهد شد، کمتر نیست از آنچه در ماندن آنها عاید میشود؛ شاید بیشتر هم هست. در زمان ما همین گونه است.

هیچ چیز نمیتواند دشمنان اسلام و دستگاه های مجهز را به عقب نشینی وادار کند یا به زانو دریاورد، مگر نیروی ایمان مردم مسلمان؛ تنها با این عامل است که دشمنان دین و دشمنان این انقلاب و دشمنان استقلال این ملت، مجبور میشوند عقب نشینی کنند؛ یعنی دیگر کاری از آنها ساخته نیست. ابزارهای مادی با یکدیگر قابل رقابت است؛ اما وقتی پای معنویت، ایمان و قدرت انسان مؤمن به میان می آید، هیچ ابزار مادی نمیتواند با او مقابله کند. اگر این گونه نبود، حقیقت، عدالت و دین حق در طول تاریخ باقی نمیماند. شما ببینید چقدر با فکر حق و راه حق در طول تاریخ مقابله و مبارزه شده است. تمام قدرتمندان در مقابل حق قرار داشتند، همه ی جباران علیه حق قیام کردند و نیروهایشان و زر و زورشان را به کار بردند؛ پس باید حق نمیماند، باید فکر حق در دنیا از بین میرفت. آن چیزی که موجب شد حق در طول تاریخ و میان بشریت بماند و مضمحل نشود، همین است. ابزاری وجود دارد که زور و زر و قدرت و فرعونیت و جباریت در مقابل آن کارایی ندارد و آن، همان نیروی انسان مؤمن است. انسان باایمان وقتی وارد عمل بشود، ابزارهای مادی گند میشود.

اگر این نیرو بخواهد در یک ملت تبلور و تجسم پیدا کند، طبیعی است تعدادی در راه این هدف مقدس قربانی خواهند شد و بهترینها همیشه قربانی شده اند. بهترینها همیشه فدای راه حق و راه خدا شدند.

زمان حسین بن علی علیه السلام زیر این آسمان، چه کسی به خدا نزدیکتر و در

ص: 172

معیارهای الهی عزیزتر بود؟ هیچ کس. همیشه عزیزترین ها هستند که قربانی راه خدا میشوند، سینه شان را سپر میکنند تا دیگران را نجات بدهند؛ مثل فرد نیرومندی در یک جمع ضعیف؛ اگر دشمنی بیاید، اوست که دفاع میکند.

1366-1-14

تأسی رزمندگان اسلام به علمدار کربلا

کسانی که در جبهه های نبرد، در این میدان شرف و افتخار، به شرف شهادت نائل آمدند، در حقیقت در میدان جنگ روحیه ی ابوالفضل العباس علیه السلام را از خودشان نشان دادند.

با فضیلت ترین اصحاب

اصحاب سیدالشهدا علیه السلام از کل بشر مستثنا هستند و در طول تاریخ بشر ما کسی را مثل آن هفتاد و دو نفر پیدا نمیکنیم. اصحاب سیدالشهدا علیه السلام از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بالاتر هستند (1) و یک وضع دیگری دارند. از این تعداد معدود و الگوهای انگشت شمار که بگذریم، در طول تاریخ اسلام، مثل این جوانهایی که امروز میدان جنگ را دارند اداره میکنند؛ چه سردارانش، چه رزمندگان که می رزمند و با آن اخلاص پیش میروند، نمونه نداریم یا خیلی کم و نادر داریم.

1366-1-21

بایستگی زنده نگه داشتن عاشورا

خونهای پاکی که در شهادتها ریخته میشود و در رأس همه ی آنها شهادت حسین بن علی علیه السلام در عاشورا است، باید همیشه زنده بماند و درس باشد؛ بایستی از آن الهام بگیریم.

ص:173

1- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، ص 431؛ کامل الزیارات، صص 453-454؛ بحار الأنوار، ج 41، ص 295.

1366-1-30

تأثیر تاریخی شهادت امام حسین علیه السلام

همیشه شهادت شهید مؤثر است؛ اما شهید بزرگ، تأثیر بزرگی میگذارد. فرق است بین آن کسانی که با اخلاص و صفا در راه خدا مجاهدت کردند و به شهادت رسیدند و آن کسانی که علاوه بر این، تلاشهای دوران زندگی شان نقش مهمی در سرنوشت کشورشان و جامعه شان و أمّ_شان داشته؛ این دو مثل هم نیستند؛ همان طور که شهادت حسین بن علی علیه السلام تأثیری به عظمت شخصیت حسین بن علی علیه السلام داشت. این اثر در طول تاریخ اسلام مشهود بود. در انقلاب خود ما نقش شهادت حضرت ابی عبدالله علیه السلام مشخص بود. در ادامه ی انقلاب ما هم، همان طور که شما مشاهده میکنید، توسّلات و توجّهات و هیجان مردم را در جبهه و در پشت جبهه می بینید. در طول این هشت سال هم باز توجّه به خون مطهر سیدالشهدا علیه السلام در حفظ انقلاب ما و حفظ روحیه ی ما اثر داشت. این، ناشی از عظمت آن شهید بود. جانهای بزرگ و شخصیت های بزرگ، این گونه تأثیرات بزرگی دارند.

باید یاد شهید را زنده نگه داشت. اگر احیای شهید وجود نداشته باشد و مسؤلیت آن پذیرفته نشود، تأثیرات آن ضعیف خواهد شد.

بازماندگان حسین بن علی علیه السلام با همه ی آن زحمتهای و شدتتها، تحمل مسؤلیت کردند، برای اینکه نام امام حسین علیه السلام را زنده نگه دارند. اگر جناب زینب کبری (1) و سکینه علیهما السلام (2) و دیگران (3) و شخص امام سجّاد علیه السلام (4)

ص: 174

1- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، ص 481؛ أخبار الزینبات، صص 115-119؛ تاریخ الطبری، ج 4، صص 349-350؛ الأمالی، مفید، صص 321-323؛ اللهوف، صص 105-108؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 198.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 355؛ البلدان، صص 224-225؛ المصباح، ص 741؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 155.

- 3- . (برخی از شواهد تاریخی) تاریخ الطبری، ج 4، ص 355؛ الأملی، صدوق، صص 226-227؛ الإحتجاج، ج 2، صص 27-29؛ مثیر الأحزان، صص 68-69؛ الکامل، ج 4، ص 88؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 114-115 و 196-198.
- 4- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، ص 480؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 352؛ الفتوح، ج 5، ص 133؛ الإحتجاج، ج 2، صص 31-32؛ مناقب آلأبی طالب، ج 3، ص 305؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 148-149.
- آن زحمات را تحمّل نمیکردند، آن سخنرانیها را نمیکردند، آن محنتها و سختیها را - چه در بازگشت از کربلا، و چه در طول دوران زندگی شان- تحمّل نمیکردند، این حادثه این گونه برجسته و ثابت نمیماند.

1366-2-9

لزوم فداکاری برای اسلام

شما می بینید حسین بن علی علیه السلام برای حفظ اسلام، خودش را قربانی میکند. ما از حسین علیه السلام کسی بالاتر نداریم؛ از فرزندان حسین علیه السلام کسی عزیزتر نداریم؛ اما اینها هم در راه اسلام قربانی میشوند.

1366-3-7

شب شوق انگیز عاشورا

شبهای نزدیک به عملیات در جبهه های نبرد، منظره ی عجیبی است؛ منظره ی شوق انگیزی است. این جوانهای ما و این برادران مخلص مؤمن، با دلهای پاک صاف نورانی، وقتی احساس میکنند به میعاد خودشان با خدا نزدیک شدند و امکان شهادت و رفتن به جوار الهی برایشان فراهم است، در این شبهها قبل از عملیات، حال عجیبی دارند. دعا، نماز شب، ذکر، توجه، حال بسیار گرانبها و فاخری در اینها مشاهده میشود. بعضی از وصیت نامه ها را هم که انسان میخواند، همین را مشاهده میکند؛ برای اینکه توجه به خدا در آن حالات، ساعات آخر و روزهای آخر وجود دارد. انسان در این لحظات احساس میکند فرصت تمام میشود؛ یک حالت اقبال دارد. بعلاوه که شوق لقای پروردگار دارند.

همین حالت با ابعاد بالاتر و به شکل مضاعفی، شب عاشورا در خیام

اصحاب اباعبدالله علیه السلام وجود داشت. از کسانی که وقایع را یادداشت میکردند و مینوشتند، نقل شده: یک شب از نزدیکی خیمه های حسین بن علی علیه السلام عبور میکردم، دیدم از تمام این خیمه ها صدای زمزمه ی قرآن و دعا و نماز و توجه به گوش میرسد و همه یکپارچه مشغول ذکر و دعا هستند. (1) حقیقتاً برای آن روز سخت، آن چنان حال و صفایی هم لازم بوده است.

اما شب یازدهم اگر کسی از همان خیام عبور میکرد، یقیناً از آن همه زمزمه و حال، دیگر خبری نبود و به جای آن فقط یک خیمه ی نیم سوخته وجود داشت که فرزندان و دختران ابی عبدالله و خردسالان در آن جمع شده بودند. شاید از آنها هم زمزمه هایی بلند بوده است؛ اما به احتمال زیاد، بیشتر زمزمه ی گریه بر عزیزان و فریاد «العطش» بوده است.

1366-3-8

فدا شدن جان اباعبدالله علیه السلام در راه اسلام

برای خدا، برای قرآن، برای اسلام، جان امام حسین علیه السلام و علی اکبر امام حسین علیه السلام هم فدا بشود، اشکالی ندارد.

1366-5-23

تبيين مظلوميّت اباعبدالله عليه السلام در حادثه ی کربلا

در ماجرای کربلا، امام حسین علیه السلام دو مظلومیت داشت: یکی مظلومیت آن حادثه و اینکه خود آن بزرگوار را مظلومانه آزار دادند و بعد به شهادت رساندند. و مظلومیت دوم، جنجال منافقانه و خبثت آمیزی بود که اطراف آن بزرگوار در دنیا به راه انداختند. در کوفه جو را

ص:176

آن گونه خراب کردند، در شام جو را آن گونه خراب کردند؛ در دنیای اسلام، امام حسین علیه السلام را یک خارجی، یعنی خروج کننده بر حکومت وقت و امام وقت معرفی کردند؛(1) منبرها و خطبه ها و زبانهای آلوده و حنجره های پلید را پُر کردند از اظهارات و تهمتها و افتراها و اهانتهایی که بر مظلومیت حسین بن علی علیه السلام می افزود.(2)

پیروزی مظلومیت بر پلیدی

البته در پایان، آن مظلومیت کار خودش را کرد؛ پرده ها را پس زد، چهره های پلید را افشا کرد؛ حقیقت، خودش را بر دلها و ذهنها تحمیل کرد. اگرچه نمیخواستند حقیقت آشکار شود، اما دشمن شکست خورد و در نهایت امام حسین علیه السلام پیروز شد.

1366-5-24

فداکاری برای ماندگاری اسلام

حسین بن علی علیه السلام در سخت ترین روزهای دوران اسلام جان خودش را داد، خون خودش را داد؛ فرزندان خودش را داد، برای اینکه اسلام بماند.

1366-5-24

از غدیر تا عاشورا

این روزها از لحاظ تاریخی هم برای ما بسیار حساس است، زیرا فاصله ی بین غدیر و عاشورا است؛ فاصله بین وصل ولایت اسلامی به ذات مقدس ربوبی، و شکوه شهادت در دستگاه ولایت؛ روزهایی که هم حادثه ی غدیر را تداعی میکند، هم حادثه ی عاشورا را.

ص: 177

1- . الإمامه و السیاسة، ج 2، ص 12؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 331؛ الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 581؛ تذکره الخواص، ص 260؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 114.

2- . الإمامه و السیاسه، ج 2، صص 12-13؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 352؛ الفتوح، ج 5، ص 131؛ الإرشاد، ج 2، ص 117؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، صص 65-66؛ مناقب الأبی طالب، ج 3، ص 305؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 161.

1366-5-27

روضه خوانی؛ سیاستی درست

روضه خوانی، بسیار سیاست درست و روش صحیحی است. عاشورا یک حادثه ی باقی ماندنی است؛ مثل مصیبت سیدالشهدا علیه السلام باید بماند و دلها را همیشه متوجه نگه دارد. خون به ظلم ریخته شده، خیلی آثار و دنباله های عجیبی دارد؛ دامنگیر است.(1) این گونه خونها شدیداً دامنگیر است.

1366-6-1

هدف قیام اباعبدالله علیه السلام

عن ابی عبدالله الحسین علیه السلام فی وصیته لأخیه محمد بن الحنفیه: «أَنْتِ لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُسِيرُ بِسِيرِهِ جَدِّي» (2) و عنه علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ كَانَ بَازِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (3)

مطلبی که بنده میخوامم عرض کنم، جدید نیست؛ همه ی شما این مطلب را میدانید و همه ی ما و کسانی که اهل تشریح و توصیف مسئله ی عاشورا و مسائل اسلامی و تاریخ اسلام هستند، مطمئناً این را بارها به مردم گفته اند؛ اما جای آن هست که این حقایق روشن اسلامی و تاریخی به حرکت عمومی ملت ما کمک کرده و خود ما را

ص:178

1- . دعائم الإسلام، ج 1، ص 368؛ غررالحکم، ص 464؛ بحار الأنوار، ج 101، صص 381-382.

2- . «من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم و جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امتّ جدّم خارج شدم؛ در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و مطابق سیره ی جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار نمایم.» بحار الأنوار، ج 44، ص 329.

3- . «هر کس حاضر است در راه این قیام، خون خویش را نثار کند، و آماده ی ملاقات با خدا است، با ما حرکت کند، که من ان شاء الله بامداد فردا حرکت میکنم.» «اللهوف، ص 38. با کمی اختلاف: نزه الناظر، ص 86؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 367»

در طول این سالیان متمادی امید بخشیده؛ در این برهه از زمان، استفاده کنیم و مفاهیم اسلامی و همچنین خاطرات تاریخ اسلام را لباس عمل بپوشانیم و زنده کنیم.

آن نکته ای که از بیان این دو جمله ی سیدالشهدا علیه السلام در ذهن من بود، این است که از تقارن این دو جمله تفهیم میشود که هدفهای عالی نظام جمهوری اسلامی، جز با فداکاری و آمادگی مطلق، قابل تحقق نیست.

هدف قیام امام؛ اصلاح امت پیامبر صلی الله علیه و آله

در جمله ی اوّل که از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام معروف است و بنده خواندم، هنگام خروج از مدینه بیان شده است که هنوز مسئله ی کربلا مطرح نبود؛ مسئله ی نماندن در مدینه و بیعت نکردن بود؛ آغاز حرکت حسین بن علی علیه السلام بود. در این دو جمله ی اوّل، هدفهای حرکت را بیان میفرماید. اصلاح در امت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، یعنی حرکت منحرف شده ی دچار اعوجاج شده ی جامعه ی اسلامی را اصلاح و تصحیح کردن؛ مثل آن قطاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر روی ریلی به سمتی به راه انداخته بود، برخی با خیانتشان و با جهلشان و با غرضشان مسیر را بکلی عوض کرده بودند؛ اوّل چند درجه، و بعد بیشتر و بیشتر، و کم کم بکلی در جهت عکس ارزشهای اسلامی.

امام حسین علیه السلام با حرکت عظیم خود و با خروج خودش از مدینه، میگوید:

«لَطَلَبِ الْأِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي»؛

مسئله ی اصلاح و تصحیح جهت حرکت مطرح است و استوار کردن و مستقیم کردن نظام اسلامی؛ یعنی همان ارزشها را در جای خود تحت حکومت الهی قرار دادن، که آن هم خود ارزشی از ارزشهای اسلامی است. سپس میفرماید:

«أَرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ»

ص: 179

یعنی این اصلاح، بدون این کارها امکان پذیر نیست؛ امر به معروف، نهی از منکر و سیر به سیره ی پیغمبر صلی الله علیه و آله ؛ یعنی با همان روش و با همان ممشا حرکت کردن.

هدف قیام؛ بیان مجسم تکلیف

ما میدانیم حرکت امام حسین علیه السلام یک حرکت آموزنده بود. آیا آن بزرگوار قصدش این بود حکومتی تشکیل بدهد، یا قصدش این بود شهید بشود؟ این بگو مگویی که سالهای پیش از انقلاب، هشت نه سالی ذهنها را مشغول کرده بود. بعضی ها میگفتند امام حسین علیه السلام فقط برای اینکه حکومت را تشکیل بدهد، حرکت کرد و اگر میدانست حکومت تشکیل نمیشود، حرکت نمی کرد؛ و استدلال میکردند وقتی امام حسین علیه السلام فهمید نمیتواند حکومت تشکیل بدهد، برگشت. جنجالی سر این قضیه درست شد. یک عده متقابلاً گفتند نه، امام حسین علیه السلام اصلاً قصد تشکیل حکومت نداشت؛ قصد داشت شهید بشود، برای شهید شدن رفت. این دعوایی بود که دو طرف یک مسئله درست شده بود.

به نظر بنده، هیچ کدام از این دو شق، هدف حسین بن علی علیه السلام را مورد توجه قرار نداده. بله، نتیجه ی این حرکت، یکی از همین دو چیز بود؛ یا حکومت بود، یا شهادت؛ اما این دو، نتیجه ی حرکت بود، نه هدف حسین بن علی علیه السلام .

هدف حسین بن علی علیه السلام نه این بود که حتماً حکومت تشکیل بدهد، که اگر بداند نمیشود، حرکت نکنند، و نه اینکه حتماً شهید بشود، که اگر بین راه فرضاً موجباتی پیش آمد که به شهادت نرسد، قبول نکنند و بگویند من باید شهید بشوم. نه، هیچ کدام از این دو، هدف نبود؛ هدف چیز دیگری بود. هدف این بود که حسین بن علی علیه السلام به دنیای زمان خودش، به مسلمانهای به فراموشی افتاده از حقایق اسلامی، و

ص: 180

به نسلهای آینده ی دنیا نشان بدهد که هرگاه شرایط این بود، وظیفه این است. هرگاه نظام و تشکیلات جامعه و روال زندگی این بود که مشاهده میکنید - که شرح آن، در بیانات دیگر آن حضرت وجود دارد - تکلیف، این کاری است که من کردم: خارج شدن، قیام کردن، آسودگی نشناختن، دنبال یاران بیشتر به صورت یک مقدمه ی حتمی برای انجام عمل نبودن، بلکه جان را کف دست گذاشتن و راه افتادن.

چنین قیامی، یا حسب ظاهر، حکومت را خواهد گرفت، یا بظاهر شکست خواهد خورد و شهادت پیش خواهد آمد، که آن هم یک پیروزی است.

اصل، رساندن این پیام است. اصل، نشان دادن تکلیف به صورت مجسم است. پس قیام حسین بن علی علیه السلام یک قیام درس آموز و یک حرکت مجسم کننده ی تکلیف اسلامی است. این قیام برای آن مقاصد است و در راهش هم این حرفهایی که در جمله ی دوم فرمود، هست:

«مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ»؛ (1)

یعنی خیال نکنید امر به معروف و نهی از منکر به معنای حقیقی و اصلاح جامعه و محیط و اصلاح جهان، بدون این چیزها عملی است؛ بذل مهجت در راه خدا لازم است؛ توطین بر نفس بر لقای خدا لازم است. اگر دلها از این نیت فارغ شد، ممکن نیست به جایی برسد. اگر هدفهای دیگر جای این اهداف الهی را گرفت، امکان ندارد کسانی که در این راه هستند و در این حرکت هستند، بتوانند به آن مقصود دست پیدا کنند. این برای ما درس است.

حرکت جهادی جوانها به سمت جبهه ها بایستی قطع نشود و این کاری است که ریشه در مساجد، در نمازهای جمعه، در محافل و مجالس محرم و در آن جاهایی که روحانیت و علمای دینمحور هستند، دارد.

1- . همان.

پس این طرف، (1) یک چیزی وجود دارد. به اتکای آن چیز است که خدای متعال میگوید بروید و حمله کنید و پیروزی و نصرت دست من است و متعلق به شماست. این، همان نیروی ایمان و شجاعت و قاطعیت است. یک وقت یکی از این رهبران فلسطینی چند سال قبل از این در تهران به من میگفت که اگر ما دوهزار نفر آدم فداکار از مرگ نترسی داشته باشیم که حاضر باشد تا دویست متری تانک پیش برود و آر.پی.جی 7 را به تانک بزند، ما مسئله ی فلسطین را حل خواهیم کرد. حرف او این بود. مشکل اساسی آن آقایان هم حقیقتاً همین است؛ آدم مؤمن، آدمی که حاضر باشد خودش را فدا کند، ندارند.

مشکل اساسی که در برخورد با قدرتها برای کشورهای جهان سوم وجود دارد، این مشکل را ما نداریم.

*

بایستی اینها را به کار گرفت، باید ایمانها را زنده کرد، باید دیدهای مردم را باز کرد؛ و این آنجایی است که فصل محرم و صنف شریف علما و روحانیون و مبلغین دین، آنجا میتوانند بیشترین نقش را داشته باشند. اگر ما بخواهیم مشکلات خلیج فارس هم حل بشود، با ضربات قاطع در جبهه، این مشکلات هم حل خواهد شد.

*

ماه محرم، همان فرصت استثنایی است. برای مردم باید تشریح کرد که استکبار جهانی جز با قدرت نمایی نظام اسلامی و مردم مؤمن، با هیچ وسیله ی دیگری حاضر نیست عقب بنشیند. اینها قساوتشان و خشونتشان حد و نهایت ندارد و مادامی که احساس کنند میتوانند فشار بیاورند، فشار خواهند آورد؛ مگر آن وقتی که قدرت و صلابت و استحکام نظام جمهوری اسلامی بر آنها تحمیل بشود، که بهترین مظهرش میدان جنگ است.

ص: 182

1- . جبهه ی حق.

این حادثه (1) هم بسیار مهم است. ایشان (2) گفتند باید زنده نگه داشته شود؛ این توصیه ی مؤکد ایشان بود که چند بار هم تکرار کردند که در مجالس، محافل، روضهخوانی ها، سینه زنی ها، نوحه خوانی ها، حتماً بایستی این حادثه زنده نگه داشته شود. تعبیر ایشان امروز این بود؛ گفتند که از حادثه ی عاشورا بالاتر است. حادثه ی بسیار مهمی است و این حادثه باید زنده نگه داشته شود. (3)

1366-6-6

قیام عاشورا؛ مقابله با جدایی دین از سیاست

ماه محرم به مناسبت آغاز سال هجری، از اول اسلام تا امروز حائز اهمیت بوده است و بعد از فاجعه ی عاشورا این اهمیت مضاعف شده است. هرچه در تاریخ پیش میرویم، حوادث گوناگون و قضایای مختلف، اهمیت این ماه را باز هم افزونتر و بیشتر میکند.

هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله ؛ چهره ی سیاسی اسلام

مسئله ی هجرت در تاریخ اسلام و هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار مهم و معنادار است. با هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، در حقیقت مرحله ی دوم، مرحله ی بسیار اصلی و مهم دعوت اسلام شروع شد. اهمیت هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از اینجاست که دین خدا فقط ایمان قلبی نیست، فقط یک سلسله اعمال فردی مثل نماز و روزه و ذکر و عبادت نیست؛ دین خدا یعنی قالب زندگی مردم، شکل نظام اجتماعی مؤمنین. و اگر ما دینی را پیدا کنیم در دنیا که در دلهای مردم به صورت ایمانی باشد، و احیاناً عمل و حرکتی را در بخشی از زمینه های زندگی، مسائل خانواده، مسائل شخصی برب_ینگیزد و ایجاد کند، اما شکل نظام اجتماعی و اداره ی جامعه و حکومت و سیاست و تدبیر امور زندگی با آن دین نباشد،

ص: 183

1- . کشتار حجاج ایرانی در سال 1366.

2- . امام راحل قدس سره .

3- . صحیفه ی امام، ج 20، صص 368-371.

طبق فرهنگ قرآن و معرفت قرآنی، این دین شکست خورده است، این دین تحقق نیافته است.

تحقق دین و پیروزی حقیقی هر دینی به این است که یک جامعه و عده ای از مردم را بتواند اداره کند. زندگی، حیات اجتماعی، اقتصاد، جنگ و صلح، روابط فردی، روابط با بقیه ی مردم دنیا را دین تنظیم میکند. به مجموع اینها گفته میشود سیاست. وقتی دینی اداره ی یک جامعه را به دست گرفت، یعنی سیاست زندگی مردم را، چه در امور فردی و چه در امور اجتماعی توانست هدایت و اداره کند، آن وقت این دین به مقصود خود و به تحقق واقعی خود رسیده است. بعد نوبت این است که این دین در سایه ی این نظام اجتماعی، یکایک مؤمنین را با تربی_ت_ها و ت_هدیهایی که برای انسان قائل است، به کمال برساند.

بنابراین، اگر بعثت انجام گرفته بود، اما هجرت تحقق پیدا نکرده بود، مطمئناً دین اسلام پیروز نشده بود. با بعثت، عده ای از مردم ایمان می آوردند و یا مخفیانه یا آشکار عبادتی هم انجام میدادند، اما آن عده مؤمنین در چهارچوب و در قالب یک نظام طاغوتی، یک نظام جاهلی، یک نظام مشرکانه زندگی میکردند. آن دین، دین بود، اما سیاست نبود. هر دینی که با سیاست اداره ی مردم توأم نباشد، دین کامل نیست.

همچنان که همه ی متفکرین و مصلحین و آگاهان در طول قرنهای تصریح کردند، اسلام دینی است که دیانت و سیاست را از هم جدا نمیکند. مسیحیت و دین یهود هم دیانت را با سیاست همراه و توأم میداند، منتها آن ادیان را تحریف کردند؛ و دین اسلام که تحریف نشده است، به دلیل این است که در آن احکام حکومت هست، مسائل اقتصاد هست، مسئلهی جنگ و دفاع هست، مسائل مربوط به روابط اجتماعی و سیاسی و ملی و بین المللی هست. پس اسلام که یک دین کاملی است، کی میتواند در صحنه ی زندگی مردم تحقق پیدا کند؟ وقتی که هجرت انجام میگرفت. پس هجرت جزو اخیر علت تامه و متمم بعثت است و

اگر هجرت نبود، بعثت یا بی فایده بود یا در قرنهای متمادی ممکن بود با حرکتی و با انقلابی به نتایج خودش برسد. این، اهمّیت هجرت است.

کربلا؛ امتداد هجرت

اینجاست که اهمّیت مسئله ی عاشورا و بُعد دیگر محرّم آشکار میشود؛ چرا که هجرت حسین بن علی علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه به کربلا و آن قیام خونین و آن حادثه ی فاجعه آمیز، درست دنباله ی هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود؛ چون زمان امام حسین علیه السلام مسئله این بود که دین از سیاست جدا شده بود.

زمان امام حسین علیه السلام کسی از دستگاه حکومت دنبال مردم راه نمی افتاد که اگر معتقد به خدا هستند، آنها را زیر فشار قرار بدهد، یا اگر نماز میخوانند، آنها را از نماز منع کند. اعتقاد به خدا و اصول دین و اعمال عبادی و فردی در دورانی که امام حسین علیه السلام قیام کرد، در خطر و تهدید نبود. البته در بلندمدت آری؛ اما در آن زمان، مردم آزادانه به اسلام اعتقاد داشتند و آزادانه عبادات و اعمال را انجام میدادند؛ همین کارهایی که امروز در همه ی کشورهای اسلامی تقریباً انجام میگیرد.

آنچه در دوران امام حسین علیه السلام مورد تهدید بود، حاکمیت اسلام بود، قدرت سیاسی اسلام بود، زمامداری بر مبنای احکام اسلامی بود. عده ای در رأس دستگاه حکومت و قدرت سیاسی قرار گرفته بودند که از اسلام و آیین الهی الهام نمیگرفتند؛ از شهوات و نیات پلید و هواهای نفسانی خودشان الهام میگرفتند. امام حسین علیه السلام با این جنگید.

پس ما میتوانیم قاطعانه ادّعا کنیم که حرکت حسین بن علی علیه السلام در حقیقت حرکت خونینی بر ضدّ جدایی دین از سیاست بود... پس ماجرای عاشورا و حادثه ی خونینی که در سال شصت و یکم هجرت بهوجود آمد، دنباله ی هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای تشکیل نظام اسلامی بود؛ منّت_ها پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواست این نظام را بنیانگذاری کند و

حسین بن علی علیه السلام میخواست این نظام را بازسازی کند؛ بعد از آنکه به دست حکومت بنی امیه و دشمنان دین از مسیر اصلی منحرف شده بود. این، تفسیر درست حادثه ی عاشورا و فهم صحیح مسئله ی هجرت است. مسئله ی محرم در طول تاریخ به سبب همین خصوصیات در جامعه ی اسلامی و بویژه در جامعه ی شیعی، یک برجستگی خاصی داشته است. البته در بلاد اسلامی غیر شیعی هم ماجرای عاشورا و مسئله ی مصیبت بزرگ اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ مورد توجه قرار داشته، که ماجراهایی در این زمینه هست.

تأثیر محرم در انقلاب اسلامی ایران

در تاریخ معاصر خود ما، محرم یک حالت ویژه ای در نهضت اسلامی پیدا کرد؛ یعنی در محرم سال 57 از سوی رهبر بزرگوار این انقلاب و امام عظیم الشان، یک سیاست جدیدی در نهضت و مبارزه اعلام شد و آن، سیاست پیروزی خون بر شمشیر بود. مسئله ی پیروزی خون بر شمشیر فقط یک شعار برانگیزاننده نبود؛ یک حرف برانگیزاننده که پشت آن یک سیاست عمیق اسلامی نباشد، نبود؛ این یک سیاست عظیم اسلامی بود. امام رحمه الله علیه در این پیام به ملت ایران تعلیم میدادند که باید به مناسبت حلول محرم، همان نقشی را ایفاء کنید که حسین بن علی علیه السلام ایفاء کرد و آن، نقش مظلومیّت قهرمانانه و مقاوم است؛ یعنی در مقابل حرکتی که رژیم جبار ستمشاهی انجام داده است و خواهد داد، در مقابل آن قساوت، آن شقاوت، شما که سلاح ندارید، شما که اهل جنگ مسلحانه نیستید، شما که یک توده ی انبوه مؤمن و بااخلاص هستید، ایمان و اخلاص را با خون خودتان تضمین کنید و به دنبال آن، پیروزی را اجتناب نپذیر کنید.

سیاست مظلومیّت مقاوم، درست همان سیاست حسین بن علی علیه السلام است که در ایران هم همین سیاست عمل شد و موفق شد؛ یعنی

ص: 186

جمعی در مقابل قساوتها و شقاوتهایی که بر آنها وارد می آید و مظلوم واقع میشوند، این مظلومیّت را تحمل کنند و از راه خودشان منحرف نشوند، منصرف نشوند، راه را ادامه بدهند، ولو به قیمت جانشان. این سیاستی بود که مردم هم این را فهمیدند و دیدید که از شب اول محرم در خیابانهای تهران، در محلات مختلف، صدای تکبیر مردم با صدای تیراندازی عمال و مزدوران رژیم آمیخته شد و صدای تکبیر بر صدای تیراندازی فائق آمد و سرانجام خون بر شمشیر پیروز شد.

اگر این سیاست نبود، اگر مردم احساس نمیکردند علی رغم مظلومیت شدیدی که دارند، باید بایستند و باید راه را ادامه بدهند و مقاومت کنند - که همان سیاست حسین بن علی علیه السلام است - انقلاب پیروز نمیشد. امام به ما درس داد و آموخت که باید این ضرباتی را که بر شما وارد می آید، به قیمت جانت ان هم که شده، تحمل کنید و راه را ادامه دهید. دشمن توان محدودی دارد؛ قادر نیست این ضربات را مرتلاً و پیاپی در پی وارد کند و بالاخره از کار خواهد افتاد. آن روز، روز مرگ دشمن است. همین طور هم شد. این سیاست، سیاست مستمر ماست. در طول تاریخ این گونه بوده، الان هم همان گونه است، در آینده هم همچنان خواهد بود...

ذکر مصیبت

امروز به مناسبت اینکه در دهه ی محرّم قرار داریم و ماجرای جانسوز عاشورا در پیش چشم ماست، من چند جمله ذکر مصیبت کنم. مردی به نام عبدالله بن عمیر کلبی - که از قبیله ی بنی کلب است و ارتباط زیادی هم با دستگاه اهل بیت علیهم السلام و امام حسین علیه السلام ندارد- در کوفه با همسر خودش که امّ وهب کنیه داشت، فرود آمده بود. دید لشکری را در نخيله دارند بسیج میکنند که به یک جایی بفرستند. تعجب کرد این قضیه چیست؟ با چه کسی جنگ دارند؟ پرسید؛ گفتند: این لشکر

ص: 187

برای جنگ با حسین بن علی علیه السلام دارد تجهیز میشود و میرود راه را بر حسین بن علی علیه السلام بگیرد. این مرد تکانی خورد و گفت: من مدتها مشتاق جهاد در راه خدا بودم، اما امروز احساس میکنم واجبتر از جهاد با کفار، جهاد با این مردمی است که با فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و جگرگوشه ی زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام ، ظالمانه برخورد میکنند. رفت پیش همسرش، گفت: من قصد دارم بروم از حسین بن علی علیه السلام دفاع کنم و به او بپیوندم. زن او - امّ وهب - او را تحسین کرد، تشویق کرد، گفت خدا تو را خیر بدهد و به بهترین رأیها و عقاید هدایت کند؛ این کار را حتماً بکن و من را هم با خودت به این میدان ببر.

این زن و شوهر مخفیانه و شبانه از کوفه خارج شدند و خودشان را از بیراهه رساندند به اردوی اباعبدالله الحسین علیه السلام که آن روز در کربلا فرود آمده بود. این دو میان تشکیلات امام حسین علیه السلام بودند تا روز عاشورا. روز عاشورا

بعد از آنکه یک حمله از طرف لشکر ابن سعد شد و جمعی به شهادت رسیدند، یک یک اصحاب به میدان جنگ می‌رفتند، جنگ تن به تن می‌کردند و به شهادت می‌رسیدند، بعد نفر بعدی می‌رفت. از طرف لشکر عمر سعد دو نفر از چهره های معروف وابسته به دربار عبیدالله بن زیاد بیرون آمدند و مبارز طلبیدند. حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و بُریر بلند شدند که بروند. امام حسین علیه السلام فرمود: شما بنشینید.

عبدالله بن عمیر از جا بلند شد. امام حسین علیه السلام ظاهراً خیلی هم با او آشنا نبود. مرد گندمگون بلندبالای قوی هیکلِ ستبر بازویی بود. گفت: یا ابا عبدالله! اجازه بدهید من بروم با این دو نفر مبارزه کنم؛ من حریف آنها خواهم شد. امام حسین علیه السلام با تحسین، نگاهی به چهره ی مردانه ی او کرد، فرمود: باشد، تو برو. این مرد در میدان شروع به جنگ کرد، یکی از آنها را به خاک هلاک انداخت و به قتل رساند؛ آن دیگری از

ص: 188

فرصتی استفاده کرد و ضربتی بر عبدالله بن عمیر وارد کرد. سرانگشت او یا دست او مجروح شد و قدری به خودش متوجه شد.

در این هنگام همه دیدند یک زن محجبه ی پوشیده ای با کمال شجاعت به میدان جنگ آمد. او همسرش امّوهب بود. همسر این مرد مسلمان - عبدالله بن عمیر - آمد که به شوهرش کمک کند. چوبی را که وسط خیمه نصب میکنند، در دست گرفت و آمد به میدان جنگ. این مرد تا دید زن او بی تاب شده و به میدان آمده، خواست همسرش را به خیمه های زنها برگرداند. با اصرار زنش را می کشید به طرف خیمه های حرم. زن فریاد زد و گفت: من را به خیام حرم نفرست، بگذار من هم مجاهدت کنم و با تو به شهادت برسم. مرد کوشش میکرد زنش را به محل امنی برساند، اما زن مقاومت میکرد. امام حسین علیه السلام فریاد زد و به زن گفت: برگرد، تو نجنگ.

این خانم برای اطاعت امر سیّدالشهدا علیه السلام به خیمه های حرم برگشت، اما چند لحظه ای نگذشته بود که صدایی نظرش را جلب کرد. نگاه کرد؛ دید شوهر محبوب و عزیزش ضربت شدیدی خورده و روی خاکهای گرم کربلا افتاده. زن بی تاب شد، دیگر نتوانست خودش را نگه دارد. آمد بالای سر شوهر محبوبش نشست و خاکها و خونها را از چهره ی عبدالله

بن عمیر پاک کرد و سترد. در همین هنگام، غلام شمر به دستور او بالای سر این زن آمد و با یک ضربه ی عمود آن چنان بر این زن کوبید که او هم در کنار شوهرش افتاد و به شهادت رسید. (1)

بنابراین، در شهدای کربلا، مثل شهدای مکه و مثل بسیاری از میدانهای دیگر این انقلاب الهی و خونین، ما نام یک زن شجاع و مسلمان را هم در عداد شهدا مشاهده میکنیم. «صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اِبَاعِدَالله، صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلِيٍّ اصْحَابِكِ».

ص: 189

1- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 326-327 و 333-334.

خطبه ی دوم

توصیه به عزاداران حسینی

توصیه ی من به عزاداران این است که موجبات ناراحتی مردم را فراهم نکنند؛ این توصیه ای است که بارها کردیم. حتی خود امام عزیزمان هم دو سه سال قبل توصیه کردند که شبها بلندگوها موجب آزار مردم نشود.

*

گوینده ی داخل مجلس، مستمع دارد و اگر احتیاج هست، آنجا بلندگو بگذارید. بیرون مجلس، ساعتها ی دیروقت شب مردم را اذیت کردن، یک بیمار را از خواب انداختن، این با هیچ منطق اسلامی و حسینی تطبیق نمیکند.

*

وسط روز یا اوّل شب را نمیگویم. وقت استراحت مردم، با صدای نوحه خوانی هم اگر ایذاء کنید، فعل حرام و خلاف انجام گرفته است.

بایسته های مرثیه خوانی و مجالس امام حسین علیه السلام

سعی کنید مرثیه ها و مجالس پرمحتوا باشد. من مخصوصاً از برادران عزیز و مبلغین محترم و همچنین برادران مدّاحی که در مجالس و محافل شرکت میکنند، خواهش میکنم از این فرصتها استفاده کنند و مجلس را پرمحتوا اداره کنند. سعی کنید مرثیه خوانده بشود. مرثیه یعنی همان حوادثی که آنجا اتفاق افتاده است. هر یک از این حوادث را شما با بیان خوب و با شعر مناسب به مردم ارائه بدهید، این یک مرثیه خوانی بسیار خوب است. احتیاجی ندارد از چیزهایی که واقعیت ندارد و خیالی و جعلی است، برای گریاندن مردم و گرم کردن مجلس استفاده بشود. ماجرای عاشورا در کتابهای متعددی نوشته شده است. بین کتابهای عربی، ارشاد مفید، (1) لهوف سیدبن طاووس (2) و کتابهای دیگری که هست، و در کتابهای فارسی، ترجمه ی نفس المهموم مرحوم

ص:190

1- . الذریعه، ج 1، صص 509-510.

2- . همان، ج 18، ص 389.

محدث قمی (1) یکی از بهترین کتابهاست. تمام حوادث عاشورا را اینها نوشتند و آن بیان هنرمندانه ی یک روضه خوان یا یک مدّاح یا یک واعظ و مبلغ میتواند اینها را برای مردم بیان کند و مردم را متوجه آن حادثه کند، دل آنها را بلرزاند و اشکشان را جاری کند. اینها همه خوب است و ارزش است.

بیان ابعاد نهضت حسینی، معارف و احکام در مجالس عزاداری

سعی بشود ابعاد حرکت حسینی و نهضت حسینی بیان شود؛ همین طور خود مجالس برای بیان احکام، معارف، مسائل اساسی، مسائل دینی، مسائل سیاسی مورد استفاده قرار بگیرد، تا مجموعه ای از مجالس و محافل درس و آموزش در این ایام داشته باشیم. خوشبختانه همیشه هم همین گونه بوده است. دوران اختناق هم از این مجالس و محافل، همین استفاده های سرشار شد، که این توفیق بزرگ را خدا به این ملت داد.

اما بعضی از کارهایی که جنبه ی خیلی حقیقی ندارد و پرمعنا و مضمون نیست، به نظر ما بایستی حتماً از آنها اجتناب شود. گاهی شبیه خوانی هایی میشود. ما با شبیه خوانی موافقیم، مخالف نیستیم؛ اما شبیه خوانی خوب، شبیه خوانی درست، شبیه خوانی منطبق با واقعیت. روایات ضعیف را نقل نکنید. مثلاً فرض کنید ماجرای شیر و فِضّه را - که اصل قضیه هم معلوم نیست چطور باشد - شبیه کنند و شکل شیری را مثلاً بکشند! حالا این شیر چه چیز را نشان خواهد داد و کدام بُعد از ابعاد حادثه ی حسینی را میتواند نشان بدهد؟! می بینیم گاهی این چیزها هست...

بیان نمایشنامه ای - که شبیه خوانی هم یک نوع تئاتر و نمایشنامه است و خوب هم هست - با بیان معمولی فرق میکند؛ هنرمندانه بای...د

ص:191

1- . الذریعه، ج 24، ص 265.

باشد، خوب باید باشد، در این شکی نیست؛ اما دروغ نباید باشد، خلاف واقع نباید باشد، حقایق را برای مردم بیان نکنند.

*

البته امروز با گذشته خیلی فرق کرده، خیلی بهتر شده، اما این کافی نیست. این یک صحنه ی عظیمی است و ما برای آموزش دین، آموزش اخلاق، آموزش سیاست، آموزش احکام، و برای روحیه دادن، برای صفا و برای معنویت، میتوانیم از این مجالس و محافل استفاده کنیم.

10-6-1366

درخشش بعثت و شکوه عاشورا

این حادثه ی عظیم در تاریخ ما قطعاً بی نظیر است. هیچ حادثه ای بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله - که درخشش این نور و سرآغاز این سرچشمه ی جوشان است - به عظمت، اهمیّت، شکوه و قداست حادثه ی عاشورا نیست. به همین

سبب هم شهدای آن حادثه با همه ی شهدای اسلام، از لحظه ی اوّل تا امروز، متفاوتند. هیچ شهیدی را در اسلام نمیتوانید پیدا کنید که شهادت او به عظمت شهادت شهدای کربلا باشد. اصلاً به اعتقاد من حادثه ی عاشورا یک حادثه ی عجیب و استثنایی و غیرقابل تصوّر است. ما امروز به هیچ وجه قضایای کنونی کشورمان را نمیتوانیم با حادثه ی عاشورا مقایسه کنیم. حادثه ی فوق العاده مهم، استثنایی و عجیبی است. اگر شما برادران و خواهران عزیز حوادث بسیار دشوار دوران اختناق را مشاهده کرده بودید، همه ی آن سختیها و آن شکنجه ها گوشه ای از حادثه ی عاشورا بود. نه مشکلات معمولی و نه مشکلات استثنایی آن دوران، قابل مقایسه نیست. حالا جای تشریح و بحث عظمت مصیبت در حادثه ی عاشورا نیست.

بنده با اینکه سالهای متمادی راجع به قضیه ی عاشورا بحث کردم، مطلب گفتم، مطلب شنیدم، مطلب خواندم، باز هم به هر گوشه ای

ص: 192

و به هر بُعدی از این حادثه نگاه میکنم و در آن تأمل و تعمق میکنم، باز بیشتر عظمت حادثه ی عاشورا و عظمت مصیبت برای من روشن میشود.

عاشورا! رکنی از مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله

مسئله ی عاشورا - یعنی نهضت امام حسین علیه السلام - جزء اصلی و لازمی است از مجموعه ی مکتبی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد. یعنی شما اگر اسلام را که با بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بشر نازل شد، یک مجموعه بدانید، همه ی اجزایش در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته شد، (1) یک جزئش ماند تا امام حسین علیه السلام بگوید؛ یعنی یک کاری که با همه ی کارهای دیگر ائمه علیهم السلام فرق دارد.

کار ائمه علیهم السلام ، عمل به آن چیزی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده بود و ارائه و بیان شده بود؛ اما کار امام حسین علیه السلام عبارت بود از تجسم بخشیدن و ابلاغ کردن همچون پیغمبر صلی الله علیه و آله - یک حرکتی که جزئی از مجموعه ی بعثت است - ارائه ی بخشی از اسلام که ارائه نشده بود، همانند پیامبر صلی الله علیه و آله . البتّه حکم کلی گفته شده بود، لیکن ارائه نشده بود.

بیان و تحقق اجزای مکتب اسلام به دست رسول الله صلی الله علیه و آله

رسول اکرم صلی الله علیه و آله همه ی اجزای مکتب را که به مردم ارائه کرد، با عمل خودش هم آنها را نشان داد. نماز را واجب کرد، به نماز عمل کرد؛ زکات را لازم دانست، عمل کرد؛ امر به معروف را لازم دانست، عمل کرد؛ جهاد را لازم میدانست؛ عمل کرد. یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل طبیب نسخه نویس نبود؛ رهبر بود، پیغامبر بود، لازم بود که مکتب را در متن جامعه اجرا کند؛ یعنی مجسم کند. بنابراین بیان حکم، بخشی از این کار بود؛ بخش دیگر، مجسم کردن آن کار در جامعه بود؛ که خود پیغمبر صلی الله علیه و آله با عمل خودش، با تشکیل حکومت، آن حکم را، آن بیان را مجسم میکرد. لذا شما در قرآن می بینید اقامه ی صلاه

ص:193

1- . المصنف، ابن ابی شیبہ الکوفی، ج8، ص129؛ الکافی، ج2، ص74؛ بحار الأنوار، ج74، ص185.

هست. اقامه ی صلاه یعنی همین؛ صلاه را در جامعه اجرا کردن، مجسم کردن. نمیگوید صلُّوا؛ میگوید صلاه را اقامه کنید.(1) اقامه یعنی این حکم را به جامعه ارائه دادن و در جامعه تحقق بخشیدن. در مورد جهاد، زکات، حج، تشکیل حکومت و عدالت اجتماعی، همین کار شد. هر کاری که در اسلام لازم بود انجام بگیرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت، مجسم شد و تحقق پیدا کرد.

بخشی از هر مکتبی به این اختصاص دارد که اگر این مجموعه و این بنا به ویرانی تهدید شد، چه باید کرد؟ اگر این قطار از خط خارج شد، چه باید کرد؟ آیا باید نشست و تماشاگر این ویرانی بود؟ یا باید در مقابل آن به تبیین و روشنگری افکار دست زد؟ یا باید در انتظار فرصت مناسب ماند؟ یا باید خودکشی کرد و مرگ را بر آن زندگی که در آن به دین خدا عمل نمیشود، ترجیح داد؟ چه باید کرد؟ این یک مسئله ی عمده است.

اهمیت مسئله ی حفظ دین از ویرانی و نابودی

اهمیت این مسئله اینجاست که دین خدا مثل همه ی ارزشهای بزرگ در جامعه، روزی تهدید خواهد شد و اگر این نباشد، علاج این تهدید و کاری که باید در مقابل این تهدید انجام بگیرد، معلوم نخواهد بود. پس اگر ما همه ی احکام را هم

بگوییم، این را نگوییم؛ همه ی احکام را محقق کنیم، این را محقق نکنیم؛ در حقیقت جامعه بلاصاحب است و آینده ی این شریعت و این دین بی تضمین است. پس این یک جزء اساسی و اصلی است.

قیام عاشورا؛ عمل به واجب و تکلیفی اساسی

پیغمبر صلی الله علیه و آله نمیشد احکام را بیان نفرموده باشد؛ قطعاً این را هم بیان کرده بود - در آیات الهی هم آمده؛ به شکلی که قابل تفسیر و فهم است - اما

ص:194

1- . بقره، 43، 83 و 110؛ نساء، 77 و 103؛ أنعام، 72؛ یونس، 87؛ حج، 41؛ نور، 56 و...

پیغمبر صلی الله علیه و آله نمیتوانست زمان خودش این بخش را تحقق ببخشد. چرا؟ برای اینکه زمان پیامبر صلی الله علیه و آله چنین شرایطی پیش نمی آمد. وقتی که خود آورنده ی مکتب، حیات دارد، قدرت دارد، حکومت دارد، انحراف معنی ندارد. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله نمیتوانست این حکم را محقق کند، چنان که صلاه را محقق کرده بود؛ زکات را محقق کرده بود. باید این کار بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام بگیرد؛ آن وقتی که این بنا مشرف به ویرانی است، آن وقتی که این قطار از خط خارج شده یا در حال خارج شدن است؛ پس باید یکی از جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله این کار را انجام بدهد. تحقق این اصل از دین، فقط بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و در دوران جانشینان بحق پیغمبر صلی الله علیه و آله امکان پذیر بود. این کار را امام حسین علیه السلام کرد.

تحلیل دوران امیرالمؤمنین علیه السلام

زمان امیرالمؤمنین علیه السلام چنین وضعی پیش نیامد. امیرالمؤمنین علیه السلام با معاویه، (1) با بعضی از صحابه (2) و با خوارج (3) جنگهای زیادی کرد، که میدانید؛ اما آن وقت خوف این مسائل نبود. حکومت یک برهه در آن بیست و پنج سال دست خلفای سه گانه بود، که به هر حال امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت آنها را از انهدام اسلام بهتر میدانست؛ تسلیم آن حکومتها شد و همکاری کرد. جریان عمومی اسلام به حال خودش باقی بود. اگرچه در منطق علی بن ابی طالب علیه السلام این جریان کامل نبود، اما به هر حال جریان وجود داشت. زمان حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام هم چنین وضعی پیش نیامد.

تحلیل دوران امام حسن علیه السلام و ده سال اول امامت امام حسین علیه السلام
 زمان امام حسن علیه السلام هم حتی بعد از آن شش ماهی که خلافت کرد،(4)

ص:195

1- . أنساب الأشراف، ج 2، ص 275؛ شرح الأخبار، ج 1، ص 405؛ بحار الأنوار، ج 32، ص 365.

2- . الأخبار الطوال، ص 144؛ مناقب آل أبي طالب، ج 2، ص 334؛ بحار الأنوار، ج 32، ص 171.

3- . تاریخ خلیفه، ص 119؛ المناقب، ص 258؛ بحار الأنوار، ج 33، ص 343.

4- . تاج الموالید، صص 25-26؛ الکامل، ج 3، ص 403؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 60.

باز هم چنین وضعی پیش نیامد؛ یعنی دوران معاویه دورانی نبود که احساس بشود بنای دین مشرف به ویرانی است؛ در حالی که امام حسن علیه السلام هم هست، امام حسین علیه السلام هم هست. البته خیلی لطمه خورد، اما به آن وضع در نیامده بود.

لذا شما می بینید خود حسین بن علی علیه السلام ده سال امام بود(1) و خلیفه ی بحق منعل از قدرت، اما هیچ حرکتی در مقابل معاویه انجام نداد. اگر فرض کنیم کسی کمکش نمیکرد، تازه مثل زمان یزید میشد؛ آن وقت هم کسی کمکش نکرد - هفتاد و دو نفر که لشکری نیست، عده ی کمی هستند- زمان معاویه هم چنین چیزی پیش می آمد.

زمینه ی قیام عاشورا

زمان معاویه شرایط به آن بحران و شدت فساد و ویرانی نرسید که زمان یزید رسید. زمان یزید اساس بنا مشرف به تهدید و ویرانی بود؛ زیرا حتی ظواهر امر هم قرار بود دیگر رعایت نشود؛ حتی آن تیتراهایی که در جامعه راه را به مردم نشان میدهد، قرار بود باقی نماند. گرچه تا به حال آن کسانی که در رأس کار هستند، منطبق با آن نیستند، اما به هر حال این مردم این فرصت را خواهند داشت که بین آن تیتراها و بین واقعیتها مقایسه ای بکنند، قضاوتی پیدا کنند. حتی بنا بود این تیتراها منهدم بشود و از بین برود. اساس دین و پایه های اصولی دین، مشرف به ویرانی بود.

زمان یزید هم اگر برخی از شرایط عوض میشد، باز جا داشت امام حسین علیه السلام ده سال دیگر هم سکوت کند؛ لیکن شرایط بسیار دشوار و بحرانی بود و برای آینده ی دین خطرناک.

اینجا بود که لازم آمد آن بخش از مجموعه ی مکتب که در خارج تحقّق پیدا نکرده و به صورت عملی نشان داده نشده، نشان داده بشود؛

ص:196

1- . إعلام الوری، ج 1، ص 420؛ بحارالأنور، ج 44، ص 201.

آن وقت امام حسین علیه السلام قیام کرد و پاسخ به آن نیاز هم همین قیام بود.

نفسِ قیام، همان تکلیف بود؛ تا سرحدّ کشته شدن به بدترین وضع و فجیع ترین شکل؛ یعنی تحملِ چنین شرایط دشوار و دادن جان با آن کیفیت.

شرایط و اقتضائات تکلیف بی قید و شرط

انسان گاهی میگوید قیام تا این حد، دیگر تکلیف نیست. وقتی ببیند بچه ی کوچکی مثل علی اصغر علیه السلام در شرف جان دادن از تشنگی است، میگوید دیگر اینجا تکلیف از من برداشته شده است؛ یا ببیند یک عده از زنها و دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله بناست به اسارت گرفته شوند، بگوید اینجا دیگر تکلیف برداشته شد؛ نه، تکلیف امام علیه السلام یک قیام بی قید و شرط بود.

قیام امام حسین علیه السلام ؛ الگوی همیشه ی تاریخ

امام حسین علیه السلام این اصل دینی را ارائه کرد و به مردم نشان داد که در این وضعیت، در این واقعیتها، در این شرایط، تکلیف این است و به این تکلیف بایستی عمل شود.

بدترین شرایط پیش آمد تا کسی بهانه نداشته باشد. اگر در آن چنان شرایطی قرار گرفت، بگویند ما نباید با این مشکلات قیام کنیم. نه، بزرگترین مشکلات برای امام حسین علیه السلام پیش آمد و امام حسین علیه السلام که یک بشر بود، اما یک بشر الهی و متصل به وحی پروردگار و با قدرت روحی معنوی، سخت ترین مشکلات را تحمل کرد؛ سخت ترین مشکلاتی که برای یک فرد یا جمع قیام کننده ممکن است پیش بیاید. اینکه میگویم با همه چیز و همه ی شرایط و همه ی شهدا فرق دارد، به این سبب است. البته نقطه ی اصلی و محوری این سختیها و مصیبتها هم شخص امام حسین علیه السلام بود. هیچ کس به قدر آن حضرت رنج و مصیبت نکشید و تحمل نکرد؛ چون بار همه ی مصائب روی دوش آن

ص: 197

حضرت بود. نفس قیام، همان پاسخی بود به سؤالی که ممکن بود در تاریخ، ده ها بار پیش بیاید.

فلسفه ی قیام اباعبدالله علیه السلام

دوران اختناق بحثی شد، کتابی به نام «شهید جاوید» در آمد و مؤلف شواهد و قرائنی هم از تاریخ پیدا کرده و ذکر کرد. دکتر شریعتی هم ضد این موضع گرفت و گفت: امام حسین علیه السلام برای حکومت نیامده بود، برای شهادت آمده بود. یک شعاری هم ایشان درست کرده بود که «وقتی نمیتوانی خوب زندگی کنی، خوب بمیر». یعنی اصلاً قصدش این بود که شهید بشود. ایشان هم یک قرائنی در احوالات امام حسین علیه السلام پیدا کرده بود. بنده همان وقت این تر را ارائه کردم؛ گفتم این هر دو عنصر، هر دو عنوان، حکومت یا شهادت، دو نتیجه ی قهری این قیام بود، هیچ کدام هدف قیام نبود؛ یعنی امام حسین علیه السلام نه قیام کرد برای اینکه به حکومت برسد، و نه قیام کرد برای اینکه به شهادت برسد؛ هیچ کدام هدف امام حسین علیه السلام نبود. هدف امام حسین علیه السلام قیام برای ارائه ی یک تکلیف اصولی در بنای کلی نظام اسلامی به مردم بود؛ یعنی عملاً نشان داد هنگامی که اوضاع این چنین شد، تکلیف این است. البته وقتی انسان چنین قیامی کرد، یکی از دو نتیجه را خواهد داد؛ یا انسان به حکومت خواهد رسید، یا به شهادت. پس حکومت یا شهادت، دو نتیجه ی قهری اند - یعنی یکی از این دو نتیجه قهراً پیش می آید - نه دو هدف، که ما دعوا کنیم ببینیم کدام است. هدف، نفس قیام بود در سخت ترین شرایط، با مشکلترین اوضاع و احوالی که ممکن است برای یک قیام کننده پیش بیاید.

این ماجرای امام حسین علیه السلام است، و حسین بن علی علیه السلام حقیقتاً اسلام را کامل کرد.

ماندگاری دین در گرو قیام امام حسین علیه السلام

در معنای حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

ص:198

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»؛(1)

حسین از من است و من از حسینم ، بعضی گفتند من از حسینم یعنی دین من از برکت امام حسین علیه السلام مایه گرفت و ماندگار شد و تضمین بقا یافت؛ این کاملاً درست است. یعنی ممکن است معنای این جمله باشد یا نباشد؛ اما اینکه دین پیغمبر صلی الله علیه و آله از قیام امام حسین علیه السلام باقی ماند، در این شکی نیست؛ برای اینکه اگر قیام امام حسین علیه السلام نبود، این تکلیف به مردم داده نمیشد، آن قیامهای دوران بنی امیه(2) و بنی عباس(3) اتفاق نمی افتاد، حرکت پرتپش و پر خون و شهادت طلبانه و زنده ی تشیع در تاریخ ادامه پیدا نمیکرد و ذهنیات مردم مسلمان این میشد که هر کس سر کار است، هر کس در رأس حکومت است؛ با هر ایده ای، با هر خُلُقِی، با هر روشی، باید از او اطاعت کرد، چون اولی الامر است؛ ولو فاسق باشد، ولو فاجر باشد. و مقابل این تفکر غلط و انحرافی، هیچ تفکر درست و عمیقی وجود نمیداشت و در آن صورت چون قیامی هم پیش نیامده بود، حرکت انحرافی همین طور ادامه پیدا میکرد و امروز یا هیچ نامی از اسلام نبود، یا اگر بود، نامِ صددرصد بی محتوایی بود.

آنچه این محتوا را نگه داشت، قیام امام حسین علیه السلام بود. قیام ملت ایران هم دنباله ی همین قیام است و سیاست پیروزی خون بر شمشیر هم جزئی از همین تز و مکتب حسین بن علی علیه السلام بود.

ص:199

- 1- . الأدب المفرد، ص 85؛ کامل الزیارات، صص 116-117؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 261.
 - 2- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، صص 509-510؛ مروج الذهب، ج 3، صص 68-71؛ مقاتل الطالبیین، صص 145-150؛ الإرشاد، ج 2، صص 171-174؛ الأمالی، طوسی، صص 240-244؛ بحار الأنوار، ج 42، ص 61.
 - 3- . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 497؛ الإمامه و السیاسه، ج 2، صص 185 - 186؛ سر السلسله العلوی، ص 37؛ التنبيه و الإشراف، ص 295؛ مروج الذهب، ج 3، ص 439 و ج 4، صص 68-69؛ مقاتل الطالبیین، صص 438-441 و 480-481؛ تجارب الأمم، ج 4، صص 114-118؛ البدء و التاریخ، ج 6، صص 109-110؛ المنتظم، ج 7، ص 213؛ الكامل، ج 6، صص 310-311 و ج 7، صص 238-240؛ البدايه و النهايه، ج 11، صص 9-10؛ تاریخ ابن خلدون، ج 4، ص 14.
- شاید بیست یا پانزده سال پیش وقتی این بحثها را مطالعه میکردیم و تحقیق میکردیم، برای این بود که در یک جمعی بیان کنیم، ذهنیت مردم را بالا ببریم و تفکر صحیح را به مردم بدهیم. امروز دیگر نیت من آن نیست؛ آن در درجه ی دوم است. امروز هرچه من در این مسائل فکر میکنم، برای آگاه شدن و روشن شدن و تحت تأثیر قرار گرفتن خودم است؛ فردی از این جامعه ی عظیم انقلابی و البته یک مسئول، تا تکلیف خودم را بفهمم و برای ادامه ی این حرکت روحیه پیدا کنم.

اعتقاد من این است که ما با آگاهی از این مبانی اعتقادی و اصولی اسلام می فهمیم چه باید بکنیم، چه باید نکنیم. یکی از این اصول، همین ماجرای کربلا است. تدبیر در مصیبتهای روز عاشورا که از صبح تا بعدازظهر، آن همه حادثه ی غم آلود و بی نظیر و کمرشکن پیش آمده و امام حسین علیه السلام در راه این قیام، همه ی آن حوادث را تحمل کرده، به ما می فهماند که ما باید چقدر در راه خودمان استوار باشیم تا نسبت به آن زحمات، نمک شناسی و حق ناشناسی نکرده باشیم.

ما امروز به آن چیزی دست یافتیم که امام حسین علیه السلام از بیم از دست رفتن آن، چنین مصیبت بزرگی را و یک چنین قیام دشواری را تحمل کرد و آن عبارت است از حاکمیت اسلام و احکام الهی. ادعا نمیکنم ما الان تمام احکام اسلام را در جامعه توانستیم اجرا کنیم، اما ادعا میکنم نظام جمهوری اسلامی تنها کشوری است و تنها ملتی است زیر این آسمان و در طول تاریخ که بجد تصمیم گرفته قرآن و احکام الهی را بر اریکه ی قدرت بنشانند، دین خدا را حقیقتاً بر زندگی انسانها غلبه بدهد، اسلام را احیا کند و آن نظامی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله از طرف پروردگار آورد، تحقق بخشد؛ قطعاً این است.

ص: 200

1366-6-20

بایستگی زنده نگه داشتن حادثه ی عاشورا

حادثه ی عاشورا، حادثه ای بود که اتفاق افتاد، تا تاریخ و نسلهای آینده و همهی مسلمین تا آخرالزمان از او درس بگیرند.

در خطبه ی قبلی - که درباره ی مسئله ی عاشورا و محرّم اینجا ایراد شد - عرض کردم، حادثه ی کربلا و قیام حسین بن علی علیه السلام برای این بود که در مقابل مسلمانها راهی را که باید در آن شرایط بروند، بگذارد و به آنها ارائه بدهد. پس اگر این حادثه ی مفید و مؤثر باید واقع بشود، باید بماند این حادثه در تاریخ؛ نباید کهنه بشود و فراموش بشود.

بنی امیه سعی کردند این حادثه را با تبلیغات خودشان و با روشها و اسلوبهای خباثت آمیز خودشان لوٹ کنند و نگذارند کسی از آن چیزی بفهمد، و امام سجّاد علیه السلام در مقابل این توطئه قیام کرد.

از اوّل اسارت و در مجلس عبیدالله(1) و در مجلس یزید(2) و در طول آن سفر(3) - سفر پُر مرارت - تا بعد از آمدن به مدینه(4) و در طول زندگی،(5) امام سجّاد علیه السلام از هر مناسبتی استفاده کرد تا مردم را به یاد حادثه ی کربلا بیندازد و حقیقت آن حادثه را برای مردم آشکار کند؛ و این هم خودش یک درس است. حوادثی که روشنگر ذهنها و دلهای مردم است، نباید فراموش بشود.

1366-7-3

سیاست بنی امیه؛ تخریب شخصیت امام حسین(علیه السلام)

شما شنیدید بنی امیه در طول زمان سعی کردند چهره ی امیرالمؤمنین علیه السلام

ص: 201

- 1- . الفتوح، ج 5، ص 123؛ اللهوف، صص 94-95؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 117-118.
 - 2- . الفتوح، ج 5، صص 130-132؛ الإحتجاج، ج 2، صص 38-39؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 135-136.
 - 3- . الطبقات الكبرى، ج 5، ص 170؛ الأمالی، صدوق، ص 230؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 112-113.
 - 4- . مثير الأحزان، صص 90-91؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 148-149.
 - 5- . الخصال، صص 272-273؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 41، ص 386؛ بحار الأنوار، ج 46، باب 6.
- را که صدای رسایش به دل انسانها می نشست و همه را به خود علاقه مند میکرد، آن چنان عوض کنند و منحرف کنند که مردم حتی به صدای او گوش ندهند. شما شنیدید امام حسین علیه السلام را فردی که علیه دولت قانونی قیام و خروش کرد، معرفی کردند. (1) شنیدید در طول تاریخ، پیغمبران را متهم کردند؛ موسی علیه السلام را مُفسد فی الأرض، (2) ابراهیم علیه السلام (3) و دیگر پیغمبران را چنین معرفی کردند؛ این شگرد شناخته شده ی استکبار در دنیاست.

1366-7-24

اربعین؛ امتداد حرکت عاشورا

فقط یک جمله در باب اربعین عرض کنم. آمدن اهل بیت حسین بن علی علیه السلام به سرزمین کربلا - که اصل این آمدن، مورد قبول است؛ (4) اما سال اول یا دوم بودن آن معلوم نیست - فقط برای این نبود که دلی خالی کنند یا تجدید عهدی بکنند؛ آن چنان که گاهی بر زبانها جاری میشود؛ مسئله از این بسیار بالاتر بود. نمیشود کارهای شخصیتی مثل امام سجّاد علیه السلام یا مثل زینب کبری علیها السلام را بر همین مسائل عادی رایج ظاهری حمل کرد؛ باید در کارها و تصمیمات شخصیت هایی به این عظمت، در جست وجوی رازهای بزرگتر بود.

مسئله ی آمدن بر سر مزار سیدالشهدا علیه السلام ، در حقیقت امتداد حرکت عاشورا بود. با این کار خواستند به پیروان حسین بن علی علیه السلام و دوستان خاندان پیغمبر و مسلمانانی که تحت تأثیر این حادثه قرار گرفته بودند، تفهیم کنند که این حادثه تمام نشد؛ مسئله با کشته شدن، دفن کردن و

1- . الإمامه و السياسة، ج 2، ص 12؛ الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 581؛ الكامل، ج 4، ص 67؛ تذکره الخواص، ص 260؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 114.

2- . أعراف، 127.

3- . أنبياء، 59.

4- . الآثار الباقية عن القرون الخالية، ص 422؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 335-336.

اسارت گرفتن و بعد رها کردن اسیران خاتمه پیدا نکرد؛ مسئله ادامه دارد. به شیعیان یاد دادند اینجا محل اجتماع شماسست؛ اینجا میعاد بزرگی است که با جمع شدن در این میعاد، هدف جامعه ی شیعی و هدف بزرگ اسلامی جامعه ی مسلمین را باید به یاد هم بیاورید. تشکیل نظام اسلامی و تلاش در راه آن، حتی در حدّ شهادت، آن هم با آن وضع؛ این چیزی است که باید از یاد مسلمانان نمیرفت و خاطره ی آن برای همیشه زنده میماند. آمدن خاندان پیغمبر، امام سجّاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام به کربلا در اربعین، به این مقصود بود.

لذا شما نگاه میکنید، زیارت اربعین(1) یکی از آن پرمغزترین و پرمضمون ترین زیارتهایی است که برای ائمه علیهم السلام ذکر شده است.

1366-9-25

فضیلت شهدای کربلا بر دیگر شهدا

علّت اینکه بنده همیشه وقتی راجع به شهدای کربلا بحث میشود، عرض میکنم این شهدا با همه ی شهدای طول تاریخ اسلام، حتی با شهدای زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تفاوت دارند و بالاترند،(2) همین است که این عزیزان در دوران شدت فشار اختناق، آن حرکت را انجام دادند. کسی که در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله ، با تشویق و تحریض رسول خدا صلی الله علیه و آله ، مردانه سوار اسبش میشود، با شادی و هلهله بدرقه میشود، میرود به میدان جنگ، پیغمبر صلی الله علیه و آله را می بیند، می جنگد و شهید میشود؛ با آن کسی که در صحرای کربلا، با آن غربت، با آن تنهایی، در حالی که همه ی دنیا علیه آنهاست، حکومت صددرصد ضدّ آنها، تبلیغات یکصدا بر ضدّ آنهاست، آنجا میرود، پیر یا جوان به شهادت میرسد، خیلی فرق دارد.

1- . مصباح المتهدج، صص 788-790؛ بحار الأنوار، ج 98، صص 331-332.

2- . کامل الزیارات، صص 453-454؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، صص 221-222؛ بحار الأنوار، ج 41، ص 295.

1366-11-16

اهتمام به شکر نعمت زندگی در دولت حق

یکی از چیزهایی که حضرت امام حسین علیه السلام در دعای روز عرفه، خدا را بر آن شکر میکند، این است که میگوید: من را در دولت حق به دنیا آوردی. (1) چون امام حسین علیه السلام در دولت پیغمبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد؛ (2) این یکی از بزرگترین دستاوردها است؛ خود این خصوصیتی دارد. خیلی فرق است بین آن قشر جوان، نوجوان و کودکی که در دنیایی چشم باز میکند و رشد میکند که از در و دیوار آن گناه میبارد و نامی از خدا در آن برده نمیشود؛ همچنان که در رژیم پهلوی بود.

1367-3-22

اهمیت حفظ دین

شما دین را در حقیقت حفظ کردید؛ این ارزش کار شماست، و می ارزد که انسان برای این کار؛ جانش را، مالش را، امکاناتش را، واقعاً صرف کند. بزرگترین کار این است؛ همان کاری است که امام حسین علیه السلام برایش کشته شد؛ یعنی برای حفظ دین، درست برای همینی که شما امروز دارید در میدان نبرد و جهاد در راه خدا برایش حرکت میکنید.

11/4/1367

شهادت امام حسین علیه السلام ؛ نشان عمق انحراف جامعه

اگر حادثه ی کربلا در صدر اسلام اتفاق نیفتاده بود، بعد میخواستند به ما که بعد از هزار و سیصد سال از آن زمان آمدیم، بگویند انحراف از روش پیغمبر صلی الله علیه و آله آن چنان شد که شصت سال بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله ، آن کسی که جای پیغمبر نشست، اینقدر بد بود، فاسد

1- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74-75؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 217.

2- . أنساب الأشراف، ج 1، ص 404؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 231؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 260.

بود، اینقدر پلید بود، وضع جامعه چنین بود، و پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، انحراف از دین، از اصول، از قرآن، از روش اجتماعی اسلام به این حد بوده، امکان نداشت ما این قضیه را آن چنان که بوده، بفهمیم. انسان نمیتواند بفهمد چقدر انحراف پیدا شده. انحراف، انحراف است؛ فرق نمیکند ده درجه انحراف است، یا پنجاه درجه، یا نود درجه.

وقتی میگویند منحرف شده بودند، اوضاع خیلی بد بوده، همه گونه میشود فرض کرد، تصور کرد. بعد از گذشت زمان، کسانی بخواهند آن انحراف را ببینند، با تصویر و ترسیم و تاریخ و شعر و ادبیات نمیتوانند بفهمند آن وقت چه اتفاقی افتاده است.

اما وقتی به شما می گویند انحراف آن چنان بود که خلیفه ی پیغمبر، پسر پیغمبر را با چنین وضعی به شهادت رساند، در ذهنتان ترسیمی روشن میشود؛ می فهمید مسئله در این حد بوده که پسر پیغمبر و عزیز دل پیغمبر و کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره ی او این حرفها را زده، پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر، با شدیدترین و قساوت آمیزترین وضع به دست جانشین پیغمبر - یعنی کسی که در مسند پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته- به قتل میرسد؛ اولادش و زن و بچه اش را هم اسیر میگیرند.(1) ببینید این صحنه را و این شکل را در هیچ کتابی بدون شهادت امام حسین علیه السلام نمیشود فهمید و نمیشد فهمید. اگر امام حسین علیه السلام شهید نشده بود، ما امروز نمیتوانستیم بفهمیم وضع آن زمان از لحاظ انحراف از اسلام چقدر بوده است. حالا می فهمیم صد و هشتاد درجه بود. راحت درک میکنیم وقتی خلیفه و حاکم وقت، کسی مثل امام حسین علیه السلام را به شهادت برساند، آن هم با این قساوت، این درست صد و هشتاد درجه اختلاف مسیر داشته؛ یعنی صددرصد ضدّ زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده؛ همان

1- تاریخ الطبری، ج 4، ص 348؛ الإرشاد، ج 2، ص 114؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 107.

وضعیت جاهلیتی بوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن وضعیت، اسلام را عرضه کرد؛ یعنی یزید مثل ابوجهل و ابولهب و ابوسفیان بوده. غیر از این، هیچ به ذهن انسان نمی آید. این برداشت را شما از کجا پیدا میکنید؟ از حادثه ی کربلا. حوادث اگر درست ضبط بشوند و درست بیان بشوند، در ترسیم تاریخ یک انقلاب، یک جامعه و یک ملت چنین نقش مهمی دارند.

23/5/1367

عاشورا؛ تجلیگاه تفکر انقلابی شورشگر شیعی

محرم در طول تاریخ خونین تشیع همیشه دارای پیام بود. در دوران اختناق سیاه اموی و عباسی، آن روزگاری که ارزشهای والای اسلامی لگدمال اشرافیت عفن اموی و عباسی و دربارهای سلطنت میشد، روزگاری که شیعیان پاکباز و عاشقان دستگاه امامت و ولایت، پایمال شدن حقوق حقه ی الهیه را زیر چکمه های قلدران دربار عباسی و اموی مشاهده میکردند، و در همه ی دورانهای اختناق تاریخ، محرم و عاشورا دریچه ای بود که نور و صفا و گرما و امید را به دل شیعیان برمیگرداند؛ و این یکی از شگفتی های آیین و مذهب ماست.

حادثه ی کشته شدن، معمولاً یک حادثه ی تلخ است. کشته شدن سرداران و رهبران، معمولاً مایه ی نومیدی است؛ میان ملت های دنیا چنین است؛ اما بنام تفکر انقلابی شورشگر شیعی را و مکتب آموزش فداکاری و جهاد و شهادت را که از چنین حادثه ای که برای همه تلخ است، یک غوغای شور و شغف در دل شیعیان بهوجود آورد و از نقطه ای و واقعه ای که برای همه موجب نومیدی است، سرچشمه ی جوشان امی_د را به دل پیروان خود سرازیر کرد. حسین بن علی علیه السلام و یارانش در دوران اختناق سیاه و تحمل ناپذیر و

ص:206

در مقابل قدرت جباری، جان خود را فدا کردند. چشمهای ظاهربین، حسین علیه السلام و دستگاه حسینی را پایان یافته تلقی کرد؛ اما او مانند بذری که زیر خاک میروود تا دوباره بالنده و پرثمر سر از خاک بیرون بیاورد، مانند نهالی و شکوفه ی شادابی از زیر خاک بیرون آمد و در طول تاریخ تشیع به همه ی انسانهای مسلمان، که به همه ی آزادگان عالم امید داد، شور داد، درس داد، خستگی ناپذیری داد، جهاد و شهادت و سرانجام پیروزی داد.

تبیین پیروزی امام حسین علیه السلام

اگر ما میگوییم حسین بن علی علیه السلام پیروز است، یک دلیل و یک وجه این حرف این است که هر کسی در طول تاریخ، منطق حسینی را محور کار خویش قرار داد، بی تردید پیروز شد. منطق حسینی یعنی نترسیدن از مرگ. منطق حسینی یعنی ترجیح دادن حق بر باطل به هر قیمت. منطق حسینی یعنی کم نشمردن یاران حق و زیاد نشمردن یاران باطل در هر حجم و عدد. منطق حسینی یعنی امید بی پایان؛ حتی در لحظه ای که علی الظاهر آرزوها غروب میکند.

پیش بینی حضرت زینب علیها السلام از پیروزی امام حسین علیه السلام

غروب روز عاشورای خونین، وقتی چشمهای ظاهربین، همه چیز را تمام شده تصور میکرد، زینب کبری علیها السلام به برادرزاده اش علی بن حسین - امام سجّاد علیه السلام - با زبانی که گویی از متن تاریخ و سنتهای الهی حرف میزند، میگفت: برادرزاده! روزی این سرزمین، آباد خواهد شد؛ این پرچم، برافراخته خواهد شد. اینجا کانون دلها، عشقها و جوششها خواهد شد و اینجا سرمشقی خواهد شد برای همه ی کسانی که در راه خدا و حق گام برمیدارند. (1) و شد.

ما دیدیم در دوران اختناقی - اگر نگویم شدیدتر از دوران

ص: 207

1- . کامل الزیارات، ص 447؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 182.

اختناق عباسی - که همه چیز، تلخی و ناکامی و سیاهی بود، دلهایی به یاد حسین علیه السلام زنده ماند که باید غمها آن دلها را میمیراند، اما عشق حسین علیه السلام نگذاشت؛ و دیدیم که با کم بودن عدّه و عدّه، پرچم پیروزی خون بر شمشیر را به دست گرفت و خون را بر شمشیر پیروز کرد؛ و این درس ما در انقلاب است.

23/5/1367

فلسفه و هدف قیام امام حسین علیه السلام

این حرکتی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله ایجاد میکند، یک روال مستقیمی دارد؛ مثل قطاری که روی خط آهن قرار گرفته، دارد پیش میرود؛ مشخص است از کجا شروع میکند، از کجا میرود و به کجا خواهد رسید. آیا اصلاً ممکن است این قطار از خط خارج بشود؟ بله، ممکن است؛ چون انسان، آسیب پذیر است. شما می بینید ناگهان یک آدم مؤمن خوب بر اثر یک حادثه ای تفکّرش یا عملش دگرگونه میشود. پس ممکن است فرض کنیم قطار انقلاب اسلامی و جامعه ی اسلامی چنان که در صدر اوّل حرکت میکرد، به نقطه ای برسد که از خط خارج شود. و خارج شد. مگر نشد؟

این خارج شدن از خط به این معناست که شما می بینید پنجاه سال بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله کسانی در رأس کار هستند که:

«جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَ اللَّهِ حَوَالًا وَ دِينَ اللَّهِ دَخَالًا»؛(1)

کسانی که بندگان خدا را بردگان خودشان قرار دادند، آنها را فریب میدهند و از آنها بار می کشند؛ کسانی که مال خدا، یعنی بیت المال مسلمین را در سفره ی خودشان و نزدیکانشان میگذارند و مثل چراگاهی که حیوانی از آن استفاده میکند، از بیت المال استفاده میکنند

ص:208

1- . الفتوح، ج2، ص374؛ الشافی فی الإمامه، ج4، ص295؛ بحارالأنوار، ج31، ص177.

و هر کار دلشان میخواهد، با دین خدا میکنند. پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله این حادثه در اسلام اتفاق افتاده. یعنی شصت سال بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، پسر پیغمبر و جگرگوشه ی پیغمبر را با آن وضع فجیع، جلوی چشم مردم کشتند و سرش را بریدند،(1) سر نیزه کردند(2) و زن و بچه اش را مثل اسیر در شهرها گرداندند.(3) این انحراف است.

قیام امام حسین علیه السلام ؛ علاج انحراف

آیا وقتی قطار از خط خارج شد، باید ناامید بود؟ آیا میشود آن را به خط برگردانید؟ پاسخ این است که بله. البته کار مشکلی است، حرکتی میخواهد مثل حرکت اول؛ و حرکت حسین بن علی علیه السلام یک چنین کاری است. حسین بن علی علیه السلام قطار دین اسلام و جامعه ی اسلامی را که از خط خارج شده بود و داشت میرفت به طرف ماده گرایبی و فساد کامل، با قیام خود به حال اول برگرداند. حکومت اسلامی بعد از او تشکیل نشد، اما رسمیت دین خدا و قرآن محفوظ ماند؛ در حالی که زمان قیام حسین بن علی علیه السلام، کسی در رأس حکومت بود که علنی شراب میخورد، (4) صریحاً ضد اسلام حرف میزد و شعار میداد، (5) کسی هم چیزی نمیگفت.

بعد از قیام اگرچه فرماندهان و زمامداران مسلمان در رأس جامعه ی اسلامی، قلباً کافر بالله و کافر به قرآن بودند، اما رسمیت دین اسلام محفوظ بود. به چه دلیل؟ به دلیل اینکه شما می بینید دین اسلام و قرآن در بستر تاریخ، در طول قرون، تا امروز باقی ماند و اسلام این فرصت را پیدا کرد که در هر برهه ای که زمانه و زمینه آماده باشد، دوباره سر بکشد

ص: 209

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 346؛ اللهوف، ص 74؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 55-56.

2- . مقتل الحسین، ابی مخنف، صص 101-102.

3- . الفتوح، ج 5، ص 127.

4- . أنساب الأشراف، ج 5، صص 286-288؛ مروج الذهب، ج 3، ص 67.

5- . روضه الواعظین، ص 191؛ الفتوح، ترجمه ی متن، ص 915؛ تذکره الخواص، صص 235 و 260-261.

و انقلاب اسلامی را یک بار دیگر به وجود بیاورد. زمان ما این انجام گرفته است. این به برکت حسین بن علی علیه السلام بود. اگر حسین بن علی علیه السلام سال 61 هجرت آن فداکاری را نمیکرد و تن به آن عسرت و زحمت و ایثار نمیداد و آن مصیبت‌هایی که جامعه ی اسلامی هنوز نظیر آن را با آن حجم و با آن کیفیت به خودش ندیده - که «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ» (1) - تحمل نمیکرد، شما بدانید آن اسلامی نمی ماند که بر اساس آن بشود در طول زمان، متفکرین بنویسند، محققین تحقیق کنند، شورشگران شعار بدهند و انقلابیون انقلاب کنند و مردان خدا چنین جامعه ای بسازند؛ اصلاً اسلامی باقی نمی ماند. این کار حسین بن علی علیه السلام بود. پس حرکت حسین بن علی علیه السلام دقیقاً حساب شده و روشن است. فلسفه ی قیام او این است.

حسین بن علی علیه السلام میدانست اگر قیام کند، ولو شهادت به دنبال او خواهد بود، اما این شهادت بقای دین را تضمین خواهد کرد.

حسین بن علی علیه السلام به همه در طول تاریخ یاد داد که اگر دیدید قطار از خط خارج شده، راهش این است که بروید جان خودتان را در معرض فداکاریهای بزرگ قرار بدهید و سخن حق را بگویید:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ» (2)

یعنی وقتی که مثل یزیدی سر کار است، کار حسین های زمانه هر جا هستند، این است که من کردم. لذا کار حسین بن علی علیه السلام یک کاری است برای طول تاریخ بشر. من به شما عرض کنم برادران عزیز! در طول تاریخ اسلام تا امروز هیچ ملتی از ملت‌های مسلمان به قدر شما مردم، کار حسین بن علی علیه السلام را بدرستی پیروی نکرد؛ چه قبل و چه

ص: 210

1- . مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 238؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 218.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

بعد از پیروزی انقلاب. قبل از پیروزی انقلاب، همین شما مردم قم، حزب الله شهر خون و قیام و اجتهاد، آن حرکت عظیم را انجام دادید. من آن روزها در ایرانشهر تبعید بودم. وقتی خبر آمد در قم غوغا شده و مردم به خیابانها ریختند و تعدادی کشته شدند، والله باورمان نمی آمد! میگفتیم مگر میشود؟! تا اینکه خبرها متواتر شد و بعد هم دوستانمان از قم آمدند. برایمان خبر آوردند. حادثه ی عظیمی بود. بدانید اگر شما این کار را در قم نمیکردید، امروز وضع ایران این نبود که هست. کار حسین بن علی علیه السلام یعنی همین.

پیام امام حسین علیه السلام برای همه ی تاریخ

خون حسین بن علی علیه السلام و حرکتی که حسین بن علی علیه السلام کرد، در طول تاریخ برای ما دورمانده ها از وطن اصلی اسلامی مان، از متن اسلامی که در دوران پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندان رسالت بود، پیام داشت. حسین بن علی علیه السلام با عمل خود به ما نشان داد اگر میخواهید در هر دوره ای از دوره ها و در هر زمانی از زمانها، اسلام را حفظ کنید و نگه بدارید، راهش این است. این کار را ما کردیم، ملت ما این کار را کرد، نتیجه اش را هم دیدیم... پس قدر عاشورا را بدانید و درس عاشورا را هرگز فراموش نکنید.

24/5/1367

تنهایی و غربت امام علیه السلام

عاشورا، سرچشمه ی معنویت جوشان این ملت و سرچشمه ی فضیلت، جهادطلبی و شهادت طلبی این ملت است.

حسین بن علی علیه السلام در شرایطی به شهادت رسید که غربت بر آن حضرت و یارانش و بر تمام فضای مؤمن جامعه ی آن روز حاکم بود. این با شهادت عزیزان ما در جبهه فرق میکند. درست است که ملت ما هم امروز در دنیای مادی و گمراه، غریب است، اما این غربت با غربت حسین بن علی علیه السلام فرق میکند. امروز عزیزان ما با حماسه و شور

ص: 211

و با اتکا به قدرت عظیم ملت و در سایه ی رهبری حکیمانه می آیند جبهه مبارزه میکنند. وقتی می آیند، همه از آنها ستایش میکنند؛ وقتی برمیگردند، در و دیوار به آنها احسنت و آفرین میگوید؛ امام بازویشان را میبوسد، مسئولان کشور دست و پای رزمندگان را میبوسند، فضای جامعه برای آنها احترام قائل میشود؛ اگر در جبهه ی نبرد به شهادت هم برسند، به جوار الهی هم بروند، پیکر آنها با احترام تشییع میشود، یاد آنها را گرامی میدارند.

اما حسین بن علی علیه السلام زمانی بود که وضعیت این گونه نبود. از مدینه که حرکت کرد، با غربت بود؛ از مکه حرکت کرد، با غربت بود؛ به کربلا وارد شد، با غربت بود؛ غریبانه محاصره شد، غریبانه جنگید، غریبانه و لب تشنه جان داد،

غریبانه دفن شد، غریبانه در طول سالهای متمادی یاد شد. اختناق سیاه بر تمام دنیای آن روز حاکم بود و حسین بن علی علیه السلام این غربت را بهروشنی میدید.

درس عاشورا

میان صحرای بی پایان ظلمت، این نور درخشنده به تنهایی قیام کرد. اگر آن روز همان هفتاد و دو نفر هم کنار حسین بن علی علیه السلام نمیانددند، حسین بن علی علیه السلام قیامش را تعطیل نمیکرد. این یک درس است. از حسین علیه السلام بیاموزیم که جهاد فی سبیل الله را در هیچ شرایطی نباید به بهانه ی فشارها و غربتها ترک کرد.

*

درس حسین بن علی علیه السلام این است که این فریضه و این واجب را به سبب تنها بودن، کم بودن، غریب بودن، یاور نداشتن، معارض داشتن، دشمن داشتن، نباید ترک کرد. این یکی از درسهای حسین بن علی علیه السلام است. در غربتِ کامل جنگید و تا سالهای متمادی کسی جرأت نداشت بر حسین بن علی علیه السلام حتی اشک بریزد. حسین علیه السلام اینها را میدانست و غربت نتوانست او را به وحشت بیندازد.

ص: 212

انگیزه ی قیام امام حسین علیه السلام

چیزی که حسین بن علی علیه السلام را به این جهاد دشوار وادار میکرد، این بود که احساس میکرد دین در خطر است. هر وقتی که انسان احساس کند دین به او احتیاج دارد - به جانش، به مالش، به نیروهایش، به زبانش، به احساساتش - بایستی آن را تقدیم کند و خرج کند.

حسین بن علی علیه السلام برای علّت قیام خود سخنانی دارد. یکی از سخنان آن حضرت این است: هر کسی ببیند دین خدا به وسیله ی کسانی و قدرتهایی در جامعه ی اسلامی دارد از بین می رود و پامال میشود و در مقابل این حرکت نایستد؛

«كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛ (1)

خدا او را در حکم همان کسی قرار خواهد داد که دارد با دین خدا مبارزه میکند و می جنگد. حسین بن علی علیه السلام با این انگیزه شروع کرد.

درس عاشورا

درس دیگر عاشورا که امروز باید برای ما جالب باشد، این است که مبارزه و جهاد مظلومانه اگر سرکوب هم بشود - آن چنان که در کربلا شد - خدای متعال این خون را هرگز خشک نخواهد کرد. خون امام حسین علیه السلام جوشید و در طول تاریخ طولانی، اسلام و جریان عظیم تشیع را آبیاری کرد، رشد داد و به امروز رساند. شما می بینید امروز اسلام به وسیله ی شما در دنیا سربلند شد و ما از عاشورا یاد گرفتیم.

ما اگر عاشورا نداشتیم، بلد نبودیم چگونه باید در مقابل ظلم و جور رژیم جبار گذشته ایستادگی کرد. این درس حسین بن علی علیه السلام است.

پیروزی نهضت حسینی

امروز نهضت حسینی پیروز شده است؛ زیرا حسین بن علی علیه السلام برای عزت اسلام می جنگید و امروز اسلام به عزت رسیده است. امروز در دنیا اسلام به تفکری که میتواند ملتها را زنده و سربلند و آبرومند

ص: 213

1- . همان.

بدارد، شناخته شده است. امروز عمل ما در جمهوری اسلامی ایران میتواند برای دنیا الگو باشد. پس درس حسین بن علی علیه السلام در س جاودانه است؛ باید فراموشش نکرد، باید آن را درست فهمید. در گفتنها، روضه خوانی ها، ذکر مصیبتها باید نکته ی فدا شدن انسان برای دین خدا و برای راه خدا تفهیم شود، تا ما این درس را همواره از گوشمان بیرون نکنیم.

قدر این آیام را بدانید. در این شبهای محرم، با نزدیک کردن دلهای خود به حسین بن علی علیه السلام، از آن حضرت و از حادثه ی عاشورا نیرو بگیرید. شما جوانها که امیدهای آینده ی کشور و انقلاب هستید، باید شانه های خودتان را محکم کنید؛ استخوانهای خودتان را استوار کنید، برای حمل کردن بار امانت سنگینی که بر دوش شماست. همین امانتی که تا امروز در جبهه ی جنگ بود، فردا ممکن است در شکل دیگری و در جبهه ی دیگری باشد. همه ی اینها درس عاشورا و درس حسین بن علی علیه السلام است.

24/5/1367

محرم؛ پرچم بیداری امت مسلمان

محرم در حقیقت پرچم اسلام شد، شاخص قرآن شد. خیلی ها ادعا میکردند مسلمانند، خیلی ها بودند قرآن تلاوت میکردند و شاید رسمی و با آب و رنگ علمی راجع به مطالب قرآن حرفهایی هم میزدند؛ اما آن چیزی که در طول تاریخ پرافتخار تشیع توانسته است مرزی میان حق و باطل، مرزی میان اسلام حقیقی و اسلام مجازی باشد، محرم است. شاید بعضی از مسلمانها با حقیقت محرم و عاشورا درست آشنا نباشند، اما حقیقتاً در یک دوران طولانی از تاریخ، بهترین مسلمانان، حتی مسلمانانی که در زمره ی تشیع نبودند، قدر محرم را میدانستند.

ص: 214

محرم در نظر عارفان به محرم، در نظر کسانی که محرم را می شناسند، در حقیقت شاخص بیداری امت مسلمان بود.

درسهای عاشورا

محرم چند چیز را به محرم شناس ها نشان داد و ثابت کرد. یکی اینکه به همه ی مسلمانان عالم و به آنهایی که توانستند درس محرم را بفهمند، نشان داد که برای دفاع از اسلام و قرآن، هر کسی در هر شأن و مقامی باید از جان خود بگذرد.

مسلمانی که ادّعی طرفداری از اسلام میکند، اما در راه دفاع از اسلام حاضر نیست سیلی بخورد؛ حاضر نیست برای دفاع از قرآن، مصالح شخصی خود را قربانی کند، نمیتواند ادّعا کند مسلمان واقعی است.

محرم نشان داد کسی در حدّ عظمت شخصیت حسین بن علی علیه السلام ، آن جان عزیز، آن انسانی که همه ی دنیا به برکت و طفیل او بهوجود آمده بود، این انسان با این عظمت و چنین مغتنم، بهترین انسانهای زمان خودش؛ حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و دیگر شهدای کربلا و فرزندان را بردارد و خود و همه ی آنها را برای قربانی شدن آماده کند. از این بالاتر، حاضر بشود زنان، دختران و ناموس الهی و حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل زنهای کفار و بیگانگان اسیر بشوند و شهر به شهر درمانده بشوند. (1) حسین بن علی علیه السلام این را در آئینه ی روشن دل منور خود میدید و میدانست این طور خواهد شد؛ (2) در عین حال همه را برداشت، همه ی موجودی اش را برداشت، حتی سجّادش را هم برداشت، همه را به قربانگاه آورد؛ منتها خدا امام سجّاد علیه السلام را ذخیره ی امامت نگه داشت.

این یک درس شد. این ، درس اول و بزرگترین درس محرم است؛

ص:215

1- . الفتوح، ج5، صص 120 و 127؛ اللهوف، صص 84 و 99-100؛ بحارالأنوار، ج45، صص 107 و 124.

2- . الفتوح، ج 5، ص 84؛ دلائل الإمامه، ص 182؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 364.

درسی که هر انسان مؤمن به خدا و اسلام را به تکلیفش آشنا میکند. آنجا که پای دفاع از اسلام در میان است، جانها، حتی عزیزترینشان هم باید خود را آماده ی قربانی شدن کنند. این درس اول.

درس دیگر محرم این است که وقتی انسان برای خدا و اسلام جان خود را فدا میکند، اگرچه در کمال غربت باشد - مثل غربت حسین بن علی علیه السلام - این شمع فروزان و این نهال بالنده هرگز از صحنه ی روزگار محو نخواهد شد؛ این خون هرگز نخواهد خشکید. اگر کسی در وضع حسین بن علی علیه السلام به شهادت میرسد، به حسب طبیعت باید بکلی فراموش میشد؛ اما حسین علیه السلام نه فقط فراموش نشد، که خون او هر روز جوشانتر شد؛ هر روز دلهای بیشتری را برانگیخته کرد. در بیابان دورافتاده، دور از چشم همه، در برابر یک لشکر فریب خورده ی اغفال شده و دل به دنیا داده،

زیر فشار تبلیغات دستگاه جبار حاکم، با آن فشار شدیدی که روی دوش مردم می آمد، که مبادا یاد حسین بن علی علیه السلام را زنده کنند، با همه ی این اوصاف و احوال، این خون خشک نشد، این جان عزیز فراموش نشد. این شهادت، هر روز که گذشت، دنیا را بیشتر روشن کرد. محرم، ماه بیداری و روشنگری است.

غفلت مسلمانان از حادثه ی شهادت امام حسین علیه السلام

مولوی نقل میکند شاعری وارد شهر حلب شد؛ دید مردم در و دیوار را سیاه پوش کردند. فکر کرد شاید شاهی، شاهزاده ای، امیری، بزرگی از دنیا رفته. گفت: بروم مدحی بگویم و پولی بگیرم. از یکی پرسید: این مرده کیست؟ آن مرد نگاه کرد و گفت: در این شهر غریبی؟ گفت: بله. گفت: فهمیدم غریبی و نمیدانی چه خبر است؛ ماه محرم است. شاعر پرسید: ماه محرم چیست؟ گفت: ماه شهادت حسین بن علی علیه السلام است و ما به آن جهت سیاه پوشیم. شاعر بنا کرد حرفهایی زد، که مولوی

ص: 216

در کتاب مثنوی به زیبایی بیان کرده؛ از جمله میگوید: شهادت این شهیدان و حسین بن علی علیه السلام ، روز جشن و شادی شهدا است:

چون که ایشان خسرو دین بوده اند

وقت شادی شد چو بشکستند بند

سوی شادروان دولت تخت اختند

کُن ده و زن جیر را ان داخ تن د (1)

آنها شاد شدند، پس دوستانشان باید به شهادت آنها شاد بشوند؛ اما شما امروز فهمیدید حسین علیه السلام به شهادت رسیده، ای مردم حلب؟! امروز فهمیدید که دارید عزاداری میکنید؟! چطور ظرف این چند صد سال که از شهادت امام حسین علیه السلام میگذرد، تا قرن چهارم و پنجم، شما و دنیای اسلام نفهمیدید حسین علیه السلام شهید شد و چرا شهید شد؟ شما خواب بودید؟

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان

زان که بد مرگی است این خواب گران(2)

راست میگوید؛ آنهایی که نفهمیدند حسین علیه السلام چرا شهید شد، نفهمیدند که علمی که در دست حسین علیه السلام بود، چرا برافراشته شد و تکلیف پیروان حسین علیه السلام در قبال این رسالت چیست؛ اینها باید بر خودشان گریه کنند. دنیای اسلام متأسفانه در طول قرنهای متمادی از این حقیقت غافل ماند.

ملت ایران و درس آموزی از محرم

شما اولین ملتی بودید که در زمان مناسب و در لحظه ی نیاز، این حقیقت را بهروشنی فهمیدید و به دنیا نشان دادید. ملت ما پشت سر امام حکیم و بزرگوار و الهی خود فهمید شهادت حسین علیه السلام یعنی درس غلبه ی خون بر شمشیر. شما این درس را به کار بستید و خون

ص: 217

1- . مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1082، بیت 798-799.

2- . همان، بیت 796.

را بر شمشیر پیروز کردید. عزیزان من! رزمندگان، جوانان مؤمن و با اخلاص! بدانید والله اگر جنگ ایران و عراق هم تمام بشود، در مبارزه ی جهانی انقلاب اسلامی با کفر و استکبار جهانی، همین حربه خواهد بود که ملت اسلام را به پیروزی قطعی خواهد رساند. ما، هم در تجربه ی مبارزه ی ملت ایران با نظام منحوس شاهنشاهی از تبعیت سیدالشهدا علیه السلام استفاده کردیم، هم در جنگ با متجاوزین عراقی این تجربه را به کار بستیم، و هم در طول مبارزه با استکبار جهانی باید این درس یادمان باشد.

ملت ما با فداکاری، با نترسیدن از مرگ، با ترجیح دادن مصلحت اسلام بر مصلحت خود، خواهد توانست این بار سنگین را به مقصد برساند؛ این راه طولانی را طی کند؛ این باید درسی باشد که ما فراموش نکنیم. ما مسئولین کشور هم باید فراموش نکنیم، شما رزمندگان هم باید فراموش نکنید، روحانیت هم باید فراموش نکند، و کلّ ملت هم همواره باید این درس را به یاد داشته باشند؛ این درس محرم است.

در طول این روزهای عزیز - روزهای دهه ی عاشورا و بعد از عاشورا - هر وقت بر حسین بن علی علیه السلام دل سوزانید و گریه کردید، یادتان باشد که چرا بر حسین علیه السلام گریه میکنید؛ یادتان باشد که پیام این اشک و این عزاداری چیست.

25/5/1367

انقلاب اسلامی؛ در ادامه ی سلسله ی تاریخی عاشورا

ما یک بخشی از یک سلسله ی تاریخی هستیم. نسب ما، نسب ملت ما به حسین بن علی علیه السلام می رسد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به همه ی انبیای الهی؛ ما دنباله ی آنها هستیم. ملت امروز ایران را تنها و مجرد و مقطعی نباید نگاه کرد؛ با این دید کلی باید نگاه کرد. ما دنباله رو همان پرچمداران و

ص: 218

رهبرانی هستیم که زمان خود و عمر خود را به مبارزه گذراندند، اما به هدفهای خود، به مقاصد خود و آرمانهای خود نائل آمدند و دشمن را علی رغم های و هویی که داشت، وادار به عقب نشینی کردند...

حسین بن علی علیه السلام برای بقای اسلام قیام کرد و یزید و یزیدیان میخواستند اسلام نباشد. شما امروز می بینید اسلام، با عظمت و وسعت در سطح جهان وجود دارد و یک حکومت و نظام مقتدر و نیرومندی مثل نظام جمهوری اسلامی بر پایه های اسلام بنا شده؛ این بر اثر زحمات حسین بن علی علیه السلام است. اینجا هم همان آیه صدق میکند، که:

«وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكِّثُ فِي الْأَرْضِ» (1)

آن روز خیال میکردند حسین بن علی علیه السلام را شکست دادند؛ غافل بودند از اینکه حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، اما فکر او زنده شد و مقصود او در تاریخ باقی ماند.

شما ببینید سلسله ی خونین اسلام و متدینین به قرآن در طول تاریخ چه معجزه هایی آفریده اند، و بالاترین معجزه همین چیزی است که امروز دنیا دارد آن را می بیند؛ یعنی تحقق نظام اسلامی و حکومت اسلامی. این پیروزی امام حسین علیه السلام بر یزید است. یزید میخواست از اسلام و قرآن و دین و نماز و ارزشهای اخلاقی اسلامی و عدالت اجتماعی هیچ اثری باقی نماند و چون مظهر همه ی این ارزشها اسلام بود، میخواست اسلام را دفن کند. صریحاً هم میگفت! (2) امروز یزید کجاست؟ البته امروز یزیدهای زیادی در دنیا هستند، شقی تر از آن یزید؛ اما آن یزیدی که با حسین بن علی علیه السلام در افتاد، او امروز کجاست؟ در گوشه ی تاریک مزبله های تاریخی، مدفون شده و فراموش شده است و مقاصدش برآورده نشد. اما حسین بن علی علیه السلام کجاست؟ در اوج قلّه ی شرف و فضیلت، زنده است. حسین بن علی علیه السلام پیروز شد.

ص: 219

1- «ولی آنچه به مردم سود میرساند [آب یا فلز خاص] در زمین میماند.» رعد، 17.

2- الإحتجاج، ج 2، ص 34؛ تذکره الخواص، صص 235 و 260-261.

پیروزی حسین بن علی علیه السلام به شهادت بود؛ پیروزی ملت ما به فداکاری بود.

زمان ما با زمان امام حسین علیه السلام خیلی فرق کرده است. آن روز امام حسین تنها بود، امروز فرزند حسین علیه السلام - امام امت - تنها نیست. آن روز اگر حسین بن علی علیه السلام چند هزار نفر امثال شما جوانها با این شور و هیجان داشت، تمام دستگاه بنی امیه را به هم می ریخت و حکومت اسلامی را تشکیل میداد. امام صادق و امام باقر و امام موسی بن جعفر و بقیه ی ائمه علیهم السلام که میخواستند با دستگاه های جور مبارزه کنند، اگر پانصد یا هزار نفر از قبیل شما جوانهای فداکار - این برادران سپاه پاسداران - میداشتند، بر تمام دشمنانشان فائق میشدند. آنها تنها بودند، غریب بودند؛ با غربتشان، با تنهایی، با مظلومیت ، و بالاخره با کشته شدن، دین را حفظ کردند. امروز ملت ما با قدرتِ خودش دین را حفظ خواهد کرد.

26/5/1367

عاشورا؛ پیامدار ایستادگی، فداکاری و شجاعت

قدر ایام محرم و عاشورا را بدانید. این ایام را خیلی مغتنم بشمارید. یاد حسین بن علی علیه السلام و آن شهامت و فداکاری به ما قوت قلب میدهد. ما در تاریخ، دیگر آن گونه شجاعت و آن گونه فداکاری را سراغ نداریم. در روضه خوانی ها و گریه کردن ها، برادران عزیز و علمای محترمی که تشریف دارند، اگر ذکر مصیبت کردند و سخنرانی کردند، به جنبه ی فداکاری حسین بن علی علیه السلام و درسی که او آموخته، باید بیشتر توجه کنند و تکیه کنند. اصلاً کار حسین بن علی علیه السلام یک درس بود؛ به ما نشان داد که مسلمان باید از دینش این گونه دفاع کند. ما هیچ کدام هنوز در شرایط حسین بن علی علیه السلام قرار نگرفتیم. کربلای خوزستان

ص:220

و کربلای ایران فاصله ی زیادی با کربلای حسین بن علی علیه السلام دارد. هیچ کدام از قضایا و حوادث تلخ ملت ایران به عظمت و تلخی حادثه ی حسین بن علی علیه السلام نشد و نخواهد شد. اما در آن حادثه ی تلخ، حسین بن علی علیه السلام ایستادگی کرد، مقاومت کرد، شجاعت به خرج داد و عقب نشینی نکرد. باید این را یاد بگیریم. حسین بن علی علیه السلام برای اسلام از همه چیز خود گذشت؛ این درسی است برای ما، که باید فرا بگیریم.

27/5/1367

همانندی دوران انقلاب اسلامی و دوران امام حسین علیه السلام

شباهت دوران ما با دوران حسین بن علی علیه السلام ، عجیب است. شباهتها، خط دهنده است و به ما میگوید در این زمان چه باید بکنیم؛ چون شما وقتی چهره ی خودتان را در آینه دیدید، میتوانید راحت درباره اش قضاوت کنید و بفهمید چه باید کرد. وقتی شما میخواهید به مکه مسافرت کنید، اگر یک نوار ویدیویی برایتان بیاورند که نشان بدهد فلان کس چگونه مکه رفت، کجا رفت، از کجاها عبور کرد، از کجاها اجتناب کرد؛ شما وقتی نگاه کردید، میتوانید بفهمید چه جور عمل کرده، کجای آن اشتباه بود، کجایش درست بود، و درس میگیرید. ما هم رفتارمان را در دوران پیغمبر صلی الله علیه و آله مشاهده میکنیم، در دوران امیرالمؤمنین علیه السلام مشاهده میکنیم و می فهمیم؛ چون از دور میتوانیم درباره ی آنها قضاوت کنیم. آدم درباره ی خودش سخت است قضاوت کند؛ درباره ی دیگران آسان است. چون درباره ی آنها قضاوت میکنید، فوراً ذهنتان می فهمد امروز ما باید چه بکنیم.

ما در حدیث صدر اسلام وضع امروز خودمان را مشاهده میکنیم. زمان حسین بن علی علیه السلام همه ی کفر و فساد، همه ی عناد با حق و حقیقت، با تمام ابزارهای مستقیم و غیرمستقیمش در یکجا متمرکز شده بود و

ص:221

تمام فضیلتها و ارزشهای معنوی و راه های بحق و حقیقت در یکجا متراکم و متبلور شده بود. این طرف حق بود و حسین علیه السلام و یارانش، و آن طرف هم باطل.

چرا حسین علیه السلام قیام کرد؟ چون دید اگر قیام نکند، آن باطل متراکم، این حق متراکم را خواهد بلعید و از بین خواهد برد؛ والا باطل قبلاً هم بود. فراموش نکنید حسین بن علی علیه السلام ده سال از دوران امامت خودش را با معاویه سر کرد، معاویه هم خلافت میکرد.(1)

امام حسین علیه السلام در مدینه زندگی خودش را داشت؛ نه قیامی، نه مبارزه ای، نه جنگی، نه دعوایی. البته مبارزه ی سیاسی داشت.(2) بنده این را بارها گفتم و ثابت کردم که ائمه علیهم السلام مبارزه ی سیاسی را یک روز هم ترک نکردند؛ اما قیام مسلحانه به آن شکلی که در دوران یزید مشاهده میکنید، در دوران معاویه بروز نکرد؛ در حالی که آنجا

هم، آن طرف باطل بود، این طرف حق؛ آن هم متراکم بود، این هم متراکم. مسئله ی اساسی دوران یزید این بود که باطل متراکم، - با تظاهر، با گستاخی، با آن تعرضی که مقابل حق پیدا کرده بود، - بر آن بود که حق را از بین ببرد و نابود کند و چیزی دیگر از حق باقی نماند.

اصرار بر اینکه حسین بن علی علیه السلام باید با من بیعت کند، (3) یعنی همین. اصرار بر اینکه تمام رجال و سران بنی هاشم و قریش در مدینه و مکه باید با یزید بیعت کنند، یعنی همین. امام حسین علیه السلام در مقابل این ایستاد؛ یعنی در مقابل اقرار به تسلیم حق در برابر باطل. این همان وضعی است که زمان ما وجود داشت و باز هم وجود دارد.

ص: 222

1- . دلائل الإمامه، ص 177.

2- کتاب سلیم بن قیس، صص 320-323؛ الإمامه و السیاسة، ج 1، صص 202-204 و 207-209؛ أنساب الأشراف، ج 5، صص 120-122؛ تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 231؛ اختیار معرفه الرجال، ج 1، صص 250-259؛ تحف العقول، صص 239-237؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 18، ص 409؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 129-130.

3- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 250؛ الإرشاد، ج 2، ص 32؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 324-325.

این دشمن عقلی پیشکرده ی استکبار جهانی مصمم شده بود که به تبعیت از اربابهایش، اسلام و انقلاب اسلامی را از بین ببرد؛ اما ملت ما حسینی وار جنگید. البته وقتی میگویم دوران ما شبیه دوران امام حسین علیه السلام است، معنایش این نیست که در همه جهت شباهت دارد. حسین بن علی علیه السلام به فوز شهادت نائل شد، نهضت حسین علیه السلام با شهادت جان گرفت؛ اما نهضت عظیم و کربلای خونین ملت ایران با اینکه شهدای ارزشمندی داشت و خون آنها چراغ این نهضت را روشن نگه داشت و پشتوانه ی نهضت شد، در نهایت توانست به هدفهای خودش دست پیدا کند. از این جهت نمیگویم شباهت دارد؛ از این جهت که کفر در صدد دست انداختن به اسلام است، تصمیم داشتند نگذارند از انقلاب چیزی باقی بماند، شباهت دارد.

استکبار، آن هم نه فقط استکبار غربی، استکبار با همه ی هیکلش، با همه ی اذنان شرقی و غربی اش، مرتجع و مترقی اش، پولدار و بی پولش، کشور جهان سومی و پیشرفته اش، اروپا و امریکا و آسیا، همه ی اینها سرمایه هاشان را روی هم

ریختند، دست به دست هم دادند، هر کدام یک گوشه‌ی کار را گرفتند، بعضی ها کمی صریح تر و بی حیاطر، بعضی ها پرده پوش تر و لاپوش تر، همه ی قدرتها را با هم یکی کردند تا این انقلاب را از بین ببرند.

27/5/1367

درسهای عاشورا

در حادثه ی عاشورا، حسین بن علی علیه السلام با یاران خود و جوانهای خانواده ی خود، برای دفاع از دین و اسلام به عراق آمدند، به طرف کوفه رفتند و در سرزمینی به نام کربلا(1) فرود آمدند.

هدف امام حسین علیه السلام این بود که حکومت اسلامی را تشکیل بدهد.

ص:223

1- .الأخبار الطوال، صص 252-253؛ اللهوف، ص 49؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 381.

میخواست اسلام را که منحرف شده بود، به جاده ی اصلی خود برگرداند.

خود حسین بن علی علیه السلام خوب میدانست در راه این هدف، همه ی خطرهای بزرگ هست و یقین داشت شهادت در راه خدا نه فقط برای خود او، که برای نزدیکان و یاران او یک سرنوشت حتمی و یقینی است؛ در عین حال آمد. درس، همین جاست. یکی از درسهای بزرگ عاشورا همین است. حسین بن علی علیه السلام امام ما است؛ یعنی ما که شیعیان حسین بن علی علیه السلام هستیم، باید خودمان را موظف بدانیم از آن بزرگوار تبعیت کنیم.

این یک درس از درسهای عاشورا است که انسان هر وقت احساس کرد اسلام در خطر است، هر وقت احساس کرد دشمن برای اسلام یک نقشه ی خطرناکی چیده است، باید به میدان بیاید؛ باید خودش را برای قبول خطر آماده کند؛ حالا این خطر هرچه میخواهد باشد، اگرچه کشته شدن؛ چون این کشته شدن، شهادت در راه خدا و افتخار است، مایه ی روسفیدی است، مایه ی سعادت و خوشبختی است.

شهادت حسین بن علی علیه السلام یک شهادت معمولی نبود. امیرالمؤمنین علیه السلام هم در راه خدا کشته شد. حسن بن علی علیه السلام هم در راه خدا کشته شد. پیغمبران بسیار و ائمه ی هدی علیهم السلام و اولیای بزرگ و اصحاب کباری در راه خدا کشته شدند؛ در جنگ احد(1) چه بسیار کشته شدند؛ در جنگ بدر(2) و بقیه ی غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله چقدر کشته شدند. آن روز، شهادت در دنیای اسلام خیلی اتفاق افتاده بود، اما شهادت حسین بن علی علیه السلام با همه ی اینها فرق داشت؛ شهادتی سخت، شهادتی در نهایت غربت. انسان در میدان جنگ، با حرارت، با شور، با امکانات، با دشمنی در مقابل خودش بجنگد؛ امید پیروزی داشته باشد، امید موفقیت در هدف

ص:224

1- . أنساب الأشراف، ج 1، صص 328-334؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 260.

2- . دلائل النبوه، بیهقی، ج 3، ص 123؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 240.

داشته باشد، نگرانی از زن و بچه نداشته باشد؛ کسانی پشت سر، او را تدارک کنند؛ اگر غذا میخواهد، اگر امکانات میخواهد، برای او فراهم کنند؛ بعد هم بداند اگر در این میدان مجروح شد، پرستارها اطراف او را خواهند گرفت و پزشکان او را مداوا خواهند کرد و اگر شهید شد، پیکر او را با عظمت روی دست بلند میکنند. حمزه سیدالشهدا شهید شد، اما میدانست رسول خدا صلی الله علیه و آله از او احترام خواهد کرد. همین گونه هم بود؛ همه ی مدینه به خاطر حمزه عزادار شدند؛(1) مثل سرداران ما. دیدید در زمان ما، سردارانمان و عزیزانمان وقتی به شهادت میرسند، شهر یکپارچه غوغا میشود.

این گونه به استقبال خطر رفتن فرق میکند با اینکه انسان در یک صحرای سوزان، تنها و غریب باشد؛ در حالی که در تمام دنیای اسلام، هیچ کسی، هیچ قدرتی، هیچ جمعیتی به یاد او نباشند، پشتیبان او نباشند؛ آنهایی که پشتیبان او هستند، قدرت نفس کشیدن نداشته باشند؛ آن هم نه فقط خودش، با همه ی فرزندان، حتی با کودک شش ماهه اش؛ آن هم نه با داشتن امکانات، با هیچ امکاناتی، گرسنه، تشنه، خسته، گرمزده؛ آن هم نه با خاطر جمعی از زن و فرزند. زن و فرزند در یک قدمی میدان جنگ، زیر شعله ی خشم دیوانه وار دشمن؛ دخترها، زنها، خانواده. ببینید چقدر این شهادت بزرگ است. ببینید حسین علیه السلام چه کرده است. خودش را برای مصیبتی و بلایی این گونه آماده کرد. این است که امام حسن علیه السلام وقتی مسموم شد، برادرش حسین بن علی علیه السلام بالای سرش بود و اشک می ریخت؛ گفت: برادر عزیزم! اشک نریز، هیچ روزی به سختی روز تو نیست؛

«لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» (2)

ص: 225

1- . أنساب الأشراف، ج4، صص 287-289؛ إعلام الوری، ج1، ص 183؛ بحار الأنوار، ج79، ص 105.

2- . اللهوف، صص 18-19؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 218.

حسین بن علی علیه السلام در صفحه ی روشن دل منور خود، همه ی اینها را میدید؛ میدانست چه خواهد شد؛ چشم و گوش بسته نیامده بود. می فهمید در این بیابان سوزان چه خبر خواهد شد. تشنگی را میدانست، گرسنگی را میدانست، تشنگی بچه ها را میدانست، تشنگی دخترها و زنها را میدانست، تنها ماندن خانواده بعد از کشته شدن مردها را میدانست. میدانست این دشمنهای بی ادب، گستاخ و وحشی، بعد که مردها را کشتند، به خیمه ی زنها حمله خواهند برد؛ اینها را میدانست.

امام حسین علیه السلام با همه ی اینها، با شجاعت کامل وارد این میدان شد. نه اینکه ندانسته باشد یک جایی به دام می افتد؛ نه، قضیه این نبود؛ برایش روشن بود که چه خواهد شد؛ اما چون دفاع از دین و دفاع از قرآن و بقای اسلام و بقای نام رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول تاریخ مطرح بود، حاضر شد به تمام این فداکاریها تن بدهد.

برادر! ما امروز اگر کشته بشویم، اگر معلول بشویم، اگر قطع نخاعی بشویم، اگر دو سه برادر از یک خانه کشته بشویم، اگر در جبهه امکاناتمان هم درست نباشد، و هر مصیبتی را شما امروز فرض کنید؛ از مصیبت حسین بن علی علیه السلام بمراتب کوچکتر و پایین تر است. او خودش بزرگترین مصیبت را قبول کرد تا به ما یاد بدهد مصیبت را در راه خدا باید قبول کرد. درس یعنی این. اینکه میگوییم کار حسین بن علی علیه السلام برای ما درس است، یعنی این.

بسم الله؛ کسی مسلمان است، کسی تابع حسین علیه السلام است، این گوی و این میدان. تابع یعنی این؛ و الا بنده آنجا بنشینم، پیشوای من، رهبر من، امام من، جلو بیفتد، کاری را انجام بدهد، به من نشان بدهد که من چه کار باید بکنم؛ بنده بگویم من مخلص شما هستم، مرید شما هستم، شما را قبول دارم، اما این کاری که شما کردید، بنده نمیکنم؛ اینکه

ص:226

امامت نشد، اینکه پیروی نشد. حسین بن علی علیه السلام برای دین، خودش را قربانی کرد؛ آن هم این گونه قربانی کردنی. چطور میشود کسی پیرو حسین علیه السلام باشد، اما آماده ی قربانی شدن نباشد؟ قربانی شدنی در این روزگار و در همه ی روزگاران، به عظمت و شدت مصیبت ابی عبدالله علیه السلام نبوده و نخواهد بود.

این میدان، میدان حسینی است. اینجا کربلاست، منتها کربلایی خیلی کوچکتر از کربلای حسین علیه السلام . ما باید آماده باشیم. همه ی ایران کربلاست. جنگ، ظاهراً تمام شد؛ اما آیا دشمنی استکبار با ما تمام شده است؟ آیا توطئه علیه اسلام تمام شده است؟ آیا نقشه های قدرتمندان بزرگ عالم علیه انقلاب اسلامی به پایان رسیده است؟ ممکن است رسیده باشد، خدا کند؛ اما اگر احتمال میدهید نرسیده - که هیچ عاقلی نیست این احتمال را ندهد - باید خودتان را آماده کنید. ملت ایران باید آماده بماند.

28/5/1367

درسهای عاشورا

اولین درس بزرگ عاشورا، درس فدا شدن در راه دین و در راه خداست، حتی در سخت ترین شرایط؛ این روشن ترین درس عاشورا است. حسین بن علی علیه السلام به همه ی مسلمانان، بلکه به همه ی آزادگان عالم - هرچند غیر مسلمان - این درس را داد که اگر شرف انسان، آزادگی انسان و آرمانهای انسان، و برای مسلمانان، دین آنان، در معرض خطر قرار گرفت، دفاع از دین در سخت ترین شرایط و با سخت ترین مقدمات، فریضه ی اسلامی و انسانی است. نگویند شرایط دشوار است، نگویند نمیشود؛ میشود. از دین همیشه میشود دفاع کرد؛ با اراده ی راسخ و با روح فداکاری و شهادت طلبی.

ص:227

حسین بن علی علیه السلام در شرایطی این دفاع را انجام داد که در دنیای بزرگ آن روز، تنها بود. بزرگان بنی هاشم و بزرگان قریش و آقازادگان اسلام با حسین بن علی علیه السلام همراهی نکردند. در مکه عبدالله بن زبیر(1)، در مدینه عبدالله بن جعفر(2)، عبدالله بن عمر(3)، کسانی که پدرانشان نام آوران صدر اسلام بودند و چشم توده ی مردم به آنها بود، کسانی بودند که مردم امیدشان را به آنها بسته بودند، در مقابل ظلم یزیدی حاضر نشدند ایستادگی کنند و حاضر نشدند به جگرگوشه ی پیغمبر کمک کنند. حسین بن علی علیه السلام مگر چشم انتظار کمک آنها بود و مگر با کمک نکردن آنها کار را متوقف میکرد؟ متوقف نکرد. وقتی بین راه اطلاع پیدا کرد مردم کوفه به او یاری نخواهند رساند و فهمید تنها مانده، راه را رها نکرد.(4) وقتی یارانش در صحرای کربلا همه به شهادت رسیدند و با جمعی زنان و کودکان تنها ماندند، دفاع و مجاهدت را رها نکرد.(5) تا لحظه ی آخر، امام حسین علیه السلام اگر تسلیم میشد، یزیدی ها حاضر بودند با او بسازند، اما تسلیم نشد؛ این درس بزرگی بود.

ما امروز در دنیا در مقابل سیاستهایی قرار گرفتیم که با اسلام و با انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی با همه ی وجود بدند. استکبار امریکا، استکبار شوروی، ارتجاع منطقه، دولتهایی که دنباله رو امریکا و شوروی هستند، همه ی اینها به نحوی انقلاب اسلامی را چون خاری بر چشم خودشان می شمارند؛ لذا حاضر نیستند و مایل نیستند آن را تحمل کنند. فشارهای اقتصادی هست، فشارهای سیاسی هست، فشار نظامی هم که هشت سال تمام بود. ما در مقابل این فشارها مقاومت

ص:228

1- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 287-288؛ شرح الأخبار، ج 3، ص 143؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 86.

2- . الفتوح، ج 5، ص 67؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 245.

3- . تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 202.

4- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 299-301؛ الإرشاد، ج 2، صص 73-76؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 372-374.

5- . بحار الأنوار، ج 45، ص 47.

کردیم، باید هم مقاومت کنیم، باز هم مقاومت خواهیم کرد. کسی خیال نکند با تمام شدن جنگ، مبارزه ی ما با کفر و استکبار جهانی تمام شد؛ شکلش عوض خواهد شد، اما مبارزه باقی است. علت هم این است که کفر و استکبار جهانی

حاضر نیست اسلام را تحمّل کند و جمهوری اسلامی برای بقای خود باید از خود دفاع کند؛ و این دفاع مستمر، آمادگی، هوشیاری و فداکاری امت بزرگ اسلامی ما را می طلبد. درس عاشورا به شما جوانها این است که در همهی شرایط آمادگی خودتان را حفظ کنید.

اهتمام بر دشمن شناسی؛ درس دیگر عاشورا

درس دیگر عاشورا، شناختن دشمن است؛ غافل نشدن از دشمن، فریب نخوردن از ترفندهای دشمن. آن روز خیلی ها بودند که ظواهر، آنها را کور کرده بود و نمیتوانستند باطن امر را ببینند. خیلی ها بودند که خیال میکردند باید در مقابل آن وضع ساکت بمانند؛ چون خیال میکردند علی الظاهر دین محفوظ است. حسین بن علی علیه السلام دشمن را لابه لای این ظواهر شناخت. دشمن شناسی چیز مهمی است؛ اشتباه نکردن در شناخت دشمن.

یکی از مشکلات مبارزین پیش از انقلاب این بود که دشمنهای غیرواقعی را به مبارزان تازه کار معرفی کنند و نگذارند دشمن واقعی بیاید یک چیزی را به عنوان دشمن علم کند و آنها را فریب بدهد. آن روز مبارزین حقیقی کسانی بودند که در گرد و غباری که به دست خود دستگاه بهوجود آمده بود، میتوانستند چهره ی دشمن واقعی را تشخیص بدهند. امروز هم این آگاهی و این هوشیاری لازم است.

این هوشیاری درس بزرگ حسین بن علی علیه السلام است. آن روز در دنیا کمتر کسانی بودند که بفهمند حق کجاست و باطل کجاست؛ فریب ظواهر را میخوردند، مردم آن بینش درست را نداشتند؛ اما حسین بن علی علیه السلام

ص: 229

داشت و به قدری به آن عقیده و ایمان و بینش خود یقین داشت که حاضر شد در آن راه، جان خودش و حتی جان عزیزانش، فرزندانش و علی اصغرش را تقدیم کند و خانواده اش به اسارت بروند؛ چیزی از این بالاتر میشود؟

پیروی از رهبر؛ پیامی از عاشورا

میگویند پیام عاشورا تبعیت مطلق از رهبر است و هرچه رهبر گفت، کلمه به کلمه و مو به مو در حوادث و وقایع با اشاره ی مقام مقدس رهبری حرکت کردن و در مقابل رهبر، تسلیم بودن است. کدام رهبر؟ آن رهبری که انسان، آگاهانه او را انتخاب کرده و به او ایمان آورده. لذا شما در زیارت ائمه علیهم السلام هم میخوانید:

«سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكَمْ وَ حَرِّبْ لِمَنْ حَارَبَكُمْ»؛(1)

در مقابل کسانی که با شما می جنگند، در جنگم و با کسانی که نسبت با شما سلیم اند و تسلیم اند، من هم با آنها سلیم و تسلیمم. رهبر اسلامی معنایش همین است که با نفوذ در دلها و با حاکمیت بر جانها، جامعه ی اسلامی را اداره کند.

این درس دیگر عاشورا است. اگر ما این درسها و درسهای فراوان دیگر را از عاشورا بگیریم، جامعه ی ما در مقابل ترفندهای دشمنان مصونیت پیدا میکند؛ مصونیتی که برای او بسیار هم لازم و ضروری است.

درسی بزرگ از امام حسین علیه السلام

وقتی که راجع به حسین بن علی علیه السلام بحث میشود و روضه خوانده میشود و ذکر مصیبت و نوحه خوانی و سینهزنی و غیره، در تمام این حالات یادتان باشد، این مظلوم و غریب و شهیدی که شما برای او اشک میریزید، این کسی است که برای خدا و برای دین از جان

ص:230

1- . کامل الزیارات، صص 522-523؛ بحار الأنوار، ج 98، صص 374-375.

خودش و عزیزانش و فرزنداناش و خانواده اش گذشت؛ و به ما درس داد. امام یعنی پیشوا؛ آنچه او میکند، ما هم بایستی همان را انجام بدهیم. این فداکاری، درس بزرگ حسین بن علی علیه السلام به ماست.

29/5/1367

درسهای عاشورا

درباره ی حادثه ی عاشورا باید عرض کنم که این حادثه دارای درسهای بسیار زیادی است. هرچه انسان فکر میکند، می بیند درسهای عاشورا باز هم از آنچه اندیشیده، بیشتر است. یکی از درسهای مهم عاشورا این است که مردم را به دو دسته در مقابل یکدیگر تقسیم کرد. یک ارزشگذاری و تقویم واقعی مردم به برکت حادثه ی عاشورا انجام گرفت، و این درس بزرگی شد.

تا وقتی مسئله ی خون و فداکاری مطرح نبود و درست نمیدانستند حسین بن علی علیه السلام برای چه از مدینه یا مکه حرکت کرده است، بودند و ماندند کسان زیادی که پیروی خودشان از حسین بن علی علیه السلام را پس نگرفتند؛ چون مسئله ی عافیت آمیزی بود.

در کوفه هم تعداد زیادی از سران و رؤسای شهر کوفه به حسین بن علی علیه السلام نامه نوشتند و از آن حضرت دعوت کردند و این دعوت بعد از آن بود که امام از مدینه خارج شده بود. (1) هنوز نمیدانستند مسئله چیست. گمان نمیکردند چنین آزمایش دشوار و فشاردهنده ای را با خود همراه داشته باشد. در مکه عدّه ی زیادی با آن حضرت به راه افتادند؛ علی رغم ظواهر که تلخ بود، چون هنوز معلوم نبود که قضیه به کجا خواهد انجامید؛ اما به مجرد اینکه مسائل چهره ی واقعی خودش را نشان داد، طرفداران حق و حقیقت کم شدند. تلخی ها اهل دنیا را

ص: 231

1- . روضه الواعظین، ص 172؛ الکامل، ج 4، ص 20؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 332-333.

راند؛ همان طور که خود امام علیه السلام در یک بیانی فرمود:

«النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لِعَقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»؛ (1)

این ترسیم واقعیت بود. وقتی سختیها پیش می آید، دیندارها کم میشوند؛ تا وقتی عافیت و راحت هست، مدعیان زیاد هستند. آن روز در مکه و مدینه و کوفه و در همه ی جهان اسلام، بسیار بودند کسانی که ادعا میکردند تابع دین و پیرو بی قید و شرط اسلامند؛ خیلی بودند کسانی که حسین بن علی علیه السلام را فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله می شناختند و قبول داشتند و حتی به او محبت هم می ورزیدند؛ اما همین آدمها آن روزی که امام حسین علیه السلام خواست از مکه حرکت کند، حاضر نشدند بیایند.

شما نباید خیال کنید عبدالله بن جعفر، امام حسین علیه السلام را قبول نداشت، یا بسیاری دیگر از بنی هاشم که با حسین بن علی علیه السلام راه نیفتادند؛ اینها همه امام حسین علیه السلام را امام، فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و یک انسان بزرگ و والا قبول داشتند؛ اما حاضر نشدند، چون سخت بود. تا وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل در راه به امام حسین علیه السلام نرسیده بود، عده ی بیشتری با آن حضرت همراه بودند. وقتی خبر از کوفه آمد که اوضاع دشوار است و مسلم را به قتل رساندند، یک عده هم آنجا رفتند. (2) در خود کوفه هم کسانی که اظهار کردند به امامت فرزند پیغمبر معتقد هستند، یکی دوتا سه تا نبودند؛ چندین هزار بودند، (3) که بین آنها سران و شخصیت های بزرگی هم حضور داشتند.

ص: 232

1- «مردم، دنیاپرستند و دین از سر زبان آنها فراتر نمیرود. تا وقتی دیندار هستند که معیشت آنها تأمین شود؛ اما وقتی به وسیله ی بلا مورد آزمایش قرار میگیرند، دینداران قلیل و اندک خواهند شد.» تحف العقول، ص 245؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 383. در منابع اهل سنت، با کمی اختلاف، اینگونه آمده است: نزه الناظر وتنبيه خاطر، ص 87.

2- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 169؛ إعلام الوری، ج 1، ص 447؛ بحار الأنوار ج 44، ص 374.

3- . الإمامه و السیاسه، ج 2، ص 4؛ الفتوح، ج 5، ص 40؛ مروج الذهب، ج 1، ص 54؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 242؛ مثير الأحزان، ص 16؛ الدر النظیم، ص 541-542؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 335-336.

البته شما اگر به نامه هایی که به امام حسین علیه السلام نوشتند، دقت کنید، ریشه ی اشکال را پیدا میکنید. دو گونه نامه به امام حسین علیه السلام نوشتند؛ هر دو، دعوت است. بعضی به امام حسین علیه السلام مینویسند:

«إنه لیس علینا إمام فأقبل»؛

بیا، ما رهبر نداریم. یعنی رهبر می‌خواهیم. به دنبال رهبر و امامی هستیم که آنها را رهبری کند، دست آنها را بگیرد و قدم به قدم پیش برود. این دریافت درست است. زیر این نامه را امثال حبیب بن مظاهر امضا کردند. (1) راجع به یزید نوشتند، راجع به حکومت اموی نوشتند.

یک دسته ی دیگر هم نامه نوشتند، آنها هم دعوت کردند، منتها حسین بن علی علیه السلام را به عنوان امام و رهبر دعوت نکردند. البته امام می‌خواستند، آنها هم قبول داشتند، چون شیعه بودند - مردم کوفه غالباً شیعه بودند - اما لحن نامه، لحن دعوت از یک میهمان است. نامه نوشتند به حسین بن علی علیه السلام که اینجا رودهای ما جاری است، درختهای ما سرسبز است، باغستانهای ما پر بار است - انگاری میهمان دعوت می‌کردند! - یعنی بیایید اینجا زندگی و تنعم مادی زیاد است. خب، حسین بن علی علیه السلام که برای تنعم مادی به جنگ نمی‌رفت؛ حسین بن علی علیه السلام برای وظیفه حرکت می‌کرد. زیر این نامه ی دوم را امثال شیبث بن ربیع امضا کردند، (2) که خودش یکی از قاتلین امام حسین علیه السلام شد! (3)

برداشت از حرکت حسین بن علی علیه السلام دوگانه است: یک عده به چشم دنیا نگاه میکنند، یک عده به چشم آخرت؛ یک عده برای جاه و جلال و رسیدن به نان و موقعیت به آن نگاه میکنند، یک عده برای وظیفه.

ص: 233

1- . الإرشاد، ج 2، صص 36-37؛ الکامل، ج 4، ص 20؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 332-333.

2- . تجارب الأمم، ج 2، ص 40؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 241؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 334.

3- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، صص 516-518؛ الهدایه الكبرى، صص 134-135؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 4.

آنکه برای جاه و موقعیت و نان و نام، دنبال حسین بن علی علیه السلام است، تا دید اینها به خطر می افتد، میگوید خداحافظ، ما رفتیم! دیگر کاری ندارد. برای نان آمده بود؛ وقتی نان نیست، بماند چه بکند؟ برای مقام آمده بود؛ وقتی مقامی نیست و هرچه هست، محنت است، چرا بماند؟ میگذارد می‌رود.

یک عده هم برای ادای تکلیف آمدند؛ کاری ندارند حسین بن علی علیه السلام شهید خواهد شد یا به حکومت خواهد رسید؛ میگویند من ادای تکلیف میکنم. تکلیف این است که در آن چنان موقعیتی وقتی فرزند پیغمبر قیام کند، برای گرفتن حق و برای هدایت مردم و برای اداره ی جامعه ی اسلامی، مؤمنین و مسلمین، پشت سر او بایستند و به او کمک کنند. میگویند من میخواهم این وظیفه را انجام بدهم و در راه این وظیفه دو چیز ممکن است پیش بیاید: یکی پیروزی، چشم روشنی و رسیدن به همه جا؛ یکی هم کشته شدن؛ برای هر دو هم حاضرم. خود حسین بن علی علیه السلام هم با این روحیه حرکت کرد. اینها همان کسانی بودند که تا لحظه ی آخر با امام حسین علیه السلام ماندند؛ شب عاشورا هم آنجا بودند، روز عاشورا هم برای کشته شدن از یکدیگر سبقت می جستند (1) و با هم شوخی میکردند؛ (2) چرا که دارند به لقای الهی میرسند و شهید میشوند. این محکی بود که حسین بن علی علیه السلام به کار برد.

هویت مشترک و تفاوت های زمان ما با دوران امام حسین علیه السلام

انقلاب ما دنباله ی همان حرکت است. امام ما فرزند همان حسین علیه السلام است و راه ملت ایران و مسلمانان جهان، دنباله ی همان راه است. البته امروز با آن روز تفاوت های زیادی دارد، اما هویت کار یکی است. باید بگوییم اگر آن روز بر اثر فساد و گمراهی و تبلیغات سوئی که طرفداران طواغیت علیه اسلام واقعی و علیه خاندان پیغمبر به وجود آورده بودند،

ص: 234

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 337؛ اللهوف، صص 66-67؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 297.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 321؛ اللهوف، صص 57-58؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 1.

طرفداران امام حسین علیه السلام کم بودند، زمان ما بر اثر هزار و سیصد سال تبلیغ، هزار و سیصد سال گفتن، هزار و سیصد سال تکرار و مرور کردن درس امام حسین علیه السلام و درس عاشورا، دیگر طرفداران حق اینقدر کم نبودند. «فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَّانُونَ» (1) زمان امام حسین علیه السلام بودند، زمان ما نه. زمان ما برای مردم بلاهای سخت پیش آمد، اما دیندارها کم نشدند؛ اکثریت جامعه ی ما ایستادند...

حفظ دین و تشکیل نظام اسلامی در ایران به برکت عاشورا

اما موضوع دوم که با همین موضوع اول مرتبط است، فداکاری حسین بن علی علیه السلام و هفتاد و دو تن در آن شرایط بسیار دشوار است، که راهی به سوی مسلمانها باز کرد و کار به جایی رسید که به برکت همان فداکاری، شیعیان امام حسین علیه السلام در این روزگار توانستند این انقلاب بزرگ را انجام بدهند و به پیروزی برسانند و نظامی و حکومتی بر اساس اسلام به وجود بیاورند؛ این از برکات حسین بن علی علیه السلام است. این را بدانید؛ آن چیزی که در انقلاب ما تعیین کننده بود، مسئله ی عاشورا بود. قضیه ی عاشورا، توانست انقلاب ما را به پیروزی برساند. برکت خون حسین بن علی علیه السلام و ماجرای عظیم عاشورا با آن مجاهدت و فداکاری بزرگ، در طول زمان، امت اسلامی را زنده کرد و در دوره ی ما یک چنین جست عظیمی و اوج بلندی را از اسلام به وجود آورد؛ این از برکات آن فداکاری بود.

البته فداکاری مردم ما که در سطح بسیار وسیع تری از دوران امام حسین علیه السلام انجام گرفت، با فداکاری حسین بن علی علیه السلام فرق دارد؛ محنت آن روزگار شدیدتر بود و حقیقتاً «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»؛ (2) سختی عاشورا در هیچ دوران دیگری وجود نداشته است. امروز فداکاری،

ص: 235

1- . «اما وقتی به وسیله ی بلا مورد آزمایش قرار میگیرند، دینداران قلیل و اندک خواهند شد.» تحف العقول، ص 245؛ نزهه الناظر و تنبیه الخاطر، ص 87؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 195.

2- . الأمالی، صدوق، ص 177؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 218.

همراه با غربت و تنهایی و در دوران خفقان نیست؛ فداکاری، با شادی و مورد قبول و فهم عامه ی مردم است؛ این تفاوتها وجود دارد. میخواهم این را بگویم که فداکاری مردم ما هم در این دوران به نوبه ی خود راهی را در تاریخ به روی آیندگان باز کرد. همچنان که فداکاری حسین بن علی علیه السلام هزاروسیصد سال راه باز کرده بود، ملت ما به نسلهای آینده درس دادند، به ملت‌های دیگر درس دادند، به دشمنان درسهای تلخ آموختند؛ تجربه ای شدند برای اثبات قدرت اسلام بر اداره ی حکومت، بر تشکیل حکومت، بر استمرار حکومت، بر دفاع از موجودیت خود؛ اینها درس‌هایی شد برای آینده. همچنان که عاشورا درس‌هایی برای ما داشت، عاشورای مردم ایران هم درس‌هایی برای مردم دنیا دارد.

2/6/1367

فداکاری؛ یکی از ابعاد قیام عاشورا

شما جوانها و همه ی نسلهای انقلابی ملت ما باید به ماجرای حسین بن علی علیه السلام به صورت یک درس نگاه کنید. ماجرا را از حالت یک خاطره ی عاطفه برانگیز صرف خارج کنید. این ماجرا درس است، گشودن یک راه است؛ حادثه ای است که از ابعاد مختلف برای ملت ما میتواند سرمشق باشد و هرچه آدم روی مسئله ی کربلا فکر میکند و از هر زاویه ای که این قضیه را در نظر میگیرد، در آن درسها می بیند. حَقّاً ما کوچکتر از آن هستیم که بتوانیم این حادثه را در یک نگاه ببینیم و آن را بیان کنیم. از گوشه های آن، یک چیزهایی می فهمیم؛ یعنی میدرخشد که می فهمیم، جرقه هایش را می بینیم و یک برداشتی از این حادثه داریم.

یکی از این ابعاد، مسئله ی فداکاری است. فداکاری حسین بن علی علیه السلام در عاشورا و حادثه ی کربلا، یکی از فداکاریهای بزرگ در راه دین بود و

ص: 236

با خصوصیات که داشت، بالاترین و دشوارترین نوع فداکاری هم بود. انتخاب زمان؛ چه زمانی فداکاری خواهیم کرد؟ و کجا؛ کدام صحنه؟ این خیلی مهم است. حسین بن علی علیه السلام زمان را طوری دقیق انتخاب کرد که درست روی مرز مرگ و حیات اسلام حرکت کرد. این سوی مرز، مرگ اسلام بود و آن سو، حیات اسلام، و حسین علیه السلام با حرکت خودش موجب شد اسلام زنده بماند. این یک مسئله است که برای زنده ماندن اسلام، از تمام امکاناتی که یک انسان برای فداکاری دارد، استفاده کند؛ از تمام امکانات، برای فدا شدن و فداکاری در حدّ اعلی.

آن روز اگر امام حسین علیه السلام مقابل یزید قیام نمیکرد، مسئله دیگر این نبود که اسلام ناقص خواهد شد یا دچار انحرافی خواهد شد؛ مسئله این بود که دیگر از اسلام هیچ اثری باقی نمیماند. امام حسین علیه السلام در مقابل این حرکتی که از طرف دستگاه حاکمیت آن روز برای نابود کردن اسلام شروع شده بود، به عنوان متولی ایستاد؛ این چیزی بود که داشت قربانی میشد. او ایستاد و نگذاشت؛ خودش را سپر بلای اسلام قرار داد و چون از نظر وضعیت فداکاری، فوق العاده بزرگ و از لحاظ مصیبت، بی نظیر بود، بازتابی که در ذهنیت آن روز و فردای تاریخ ایجاد کرد، اسلام را نگه داشت.

حقیقتاً این معنا درست است که «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» (1) از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که حسین علیه السلام از من است و من از حسینم. مضمون این حدیث برای من مثل این آفتاب روشن است. معلوم است که

عظمت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، بقای دین پیغمبر صلی الله علیه و آله ، بقای زحمات پیغمبر صلی الله علیه و آله ، ضایع نشدن محصول آن همه تلاش و فداکاری، جز با حسین بن علی علیه السلام امکان نداشت. نوع مصیبت، مصیبتی است که شبیه این را دیگر نداریم. حالا بارها ما میگوییم کربلای خوزستان، و درست هم هست که اینجا حقیقتاً جایگاه فداکاری بود و کربلایی بود برای حسینیان

ص: 237

1- . مسند احمد، ج 4، ص 172؛ الإرشاد، ج 2، ص 127؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 271.

زمان؛ اما آن کربلا با همه ی کربلاهای دیگر از زمین تا آسمان متفاوت است؛ با شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ، با شهادت امام حسن علیه السلام و با همه ی شهادتهای دیگر متفاوت است؛ همان گونه که فرمودند:

«لَا يَوْمَ كَيْومِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»؛ (1)

هیچ روزی مثل روز عاشورا و روز حادثه ی کربلا وجود نداشته است؛ اختناق مطلق، غربت مطلق برای مبارزان؛ با اینکه همه ی مسائل بر سر یک نفر دور میزند، تمام ذخیره های ایمان حقیقی در آن روز به کمک آن یک نفر بشتابند و در فداکاری با او سهیم شوند. خود آن حضرت در شب عاشورا فرمود: من بهترین اصحابی که دیدم، شما هستید؛ و باوفاترین و نیکو عمل ترین خویشاوندانی که دیدم، شما خویشاوندان هستید. (2) برادر، خواهر، فرزند، پسر برادر، پسر خواهر؛ چرا اینها می آیند خودشان را سپر بلای امام حسین علیه السلام قرار میدهند؛ در حالی که یقین دارند کشته میشوند؟ این همان فداکاری عظیم، بزرگ و بی نظیر است. این فداکاری، یک درس است. ما باید فداکاری کنیم. بدون فداکاری و بدون روح ایثار، هیچ هدفی بهدست نخواهد آمد؛ هیچ دعوت و حرکتی پیش نخواهد رفت؛ ممکن نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام به بعضی از مردم زمان خودش که در دوران خلافت سستی میکردند، می فرمود:

«وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا اخْضُرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ»؛ (3)

اگر ما این گونه که شما عمل میکنید، عمل میکردیم، یک پایه برای دین باقی نمیماند یا بنا نمیشد و یک شاخه ی این نهال، سبز نمیشد. بنابراین فداکاری لازم است.

ص:238

1- . مناقب آل اُبی طالب، ج 3، ص 238؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 218.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 317؛ الإرشاد، ج 2، ص 91؛ بحارالأنوار، ج 44، صص 315-316.

3- . نهج البلاغه، خطبه ی 56؛ بحارالأنوار، ج 30، صص 328-329. با کمی اختلاف: وقعه صفین، صص 520-521.

آدمهای نادان و غافل و فریب خورده ای بودند که گاهی گوشه کنار در طول این هشت سال جنگ شنیدیم که نق میزدند که آقا دیگر بس است! انگاری ما شروع کرده بودیم؛ انگاری ما یک جایی حمله کرده بودیم. ما داشتیم دفاع میکردیم. این درس حسین بن علی علیه السلام است؛ درس دفاع کردن از آرمانها و لزوم فداکاری.

4/6/1367

امامان معصوم علیهم السلام ؛ مقاوم ترین رهبران سیاسی

لازم است شیعیان این روزگار توجه کنند که ائمه ی آنها مظهر مقاومت بودند. حقیقتاً دوران زندگی ائمه علیهم السلام دوران تلاش دشوار و سهمگین و طاقت فرسایی است. در هیچ کدام از نهضت‌های عالم، بخصوص در تاریخ اسلام که ما روشن و مدوّن آن را در اختیار داریم، چه نهضت فکری و چه نهضت سیاسی، سراغ نداریم که رهبران آن چنین مبارزه ی دشواری را بر خود تحمیل کرده باشند و در این مبارزه بدون وقفه پیش بروند. نتیجه ی این را هم داریم مشاهده میکنیم که امروز مکتب اهل بیت علیهم السلام در دنیای اسلام، یک مکتب زنده و بانشاط و دارای پیروان زیاد است؛ در حالی که همه ی عوامل در طول تاریخ اسلام سعی کردند این مکتب را از بین ببرند و اسلام علوی و اسلامی را که در مکتب اهل بیت علیهم السلام تجسم پیدا میکند، بکلی نابود کنند.

میدانید روز عاشورا وضعیّت اهل بیت علیهم السلام چگونه بود. آن اردوگاه مظلومانه و غریبانه که پیکرهای خونین مردان آن بر روی خاکها و زیر آفتاب سوزان افتاده بود و کسی نبود این پیکرهای عزیز و شریف را غسل کند، تجهیز کند، تکفین کند و به خاک بسپارد؛ آن جمع زنان و کودکانی که از همه طرف در محاصره ی دشمنان خشن و قسیّ القلب قرار داشتند، و آن امام و رهبر نیز بیمار، مظلوم، تنها و اسیر؛ از این وضع دیگر شدیدتر و سخت تر قابل تصوّر نیست.

ص: 239

بنی امیه در پی محو اسلام

اساساً غرض سیاست بنی امیه عبارت بود از محو آثار اسلام و روح اسلام. در مقابل، سیاست خاندان پیغمبر بود که با تمام قوا کوشش میکردند مانع به موفقیت رسیدن سیاست اموی بشوند. سران اهل بیت - یعنی ائمه علیهم السلام - در هر دورانی بزرگترین مانع بر سر راه اجرای سیاست ضدّ اسلامی اموی به حساب می آمدند.

بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ، تضعیف اهل بیت علیهم السلام به صورت همه جانبه ای شروع شده بود؛(1) اصحاب اینها را کشتند، خود اینها را محصور کردند، قدرت و حکومت را بکلی از آنها سلب کردند؛ ولی موقعیّتی برای آل ابی سفیان پیش نیامده بود که بکلی مسئله ی خاندان پیغمبر را حل کنند و آنها را از دنیای اسلام محو و نابود کنند و آن چنان اختناقی پیش بیاورند که کسی جرأت نکند نام این بزرگواران را بیاورد. زمان معاویه در خیلی از شهرها کسی جرأت نداشت اظهار تشیع بکند. اما در مراکز اصلی اسلام، بخصوص مدینه یا مکه یا حتی شهر کوفه، این گونه نبود که کسانی نتوانند وابستگی خودشان به دستگاه امامت را آشکار کنند. عده ای بودند که علناً وابسته به دستگاه امامت بودند، شیعه بودند و شناخته شده بودند.

یزید؛ آخرین گام بنی امیه

در پایان حکومت معاویه و شروع خلافت و حکومت جابرانه ی یزید، تصمیم و سیاست این شد که همین باقیمانده ی حیات سیاسی اهل بیت علیهم السلام را هم از بین ببرند و تصمیم بر فشار گرفتند.

این فشار را بر امام حسین علیه السلام وارد می آوردند، به این صورت که آن حضرت را به بیعت کردن با یزید وادار کنند؛(2) اگر بیعت میکرد، همه

ص:240

1- . ک_تاب سلیم بن قیس، صص 316-319.

2- . الأخبار الطوال، صص 227-228؛ إعلام الوری، ج 1، صص 434 - 435؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 324-325.

چیز برای آنها به خودی خود حاصل شده بود - یعنی اهل بیت علیهم السلام هویت سیاسی و دینی خودشان را بکلی از دست میدادند - و اگر مقاومت میکرد، بر کشتن آن حضرت تصمیم داشتند و واقعه به صورتی که اطلاع دارید، پیش آمد. آن حضرت در پاسخ فشار برای قبول بیعت، از مدینه به مکه رفت. بعد که در مکه تصمیم به ترور آن حضرت گرفتند،(1) شیعیان دعوت کردند که آن حضرت به کوفه برود. از کوفه دعوت انجام گرفت،(2) امام حسین علیه السلام به سوی کوفه راه افتاد، تا این گونه در کربلا آن حادثه ی بزرگ اتفاق افتاد.

اوج غربت و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در حادثه ی کربلا بود؛ یعنی تا آن روز خاندان پیغمبر به این اندازه مورد فشار قساوت آمیز دشمنان خود قرار نگرفتند. فرزند پیغمبر و خانواده ی پیغمبر را با آن شدت و خشونت و قساوت، با عطش در آن بیابان قتل عام کنند، همه ی مردانشان را بکشند، زنهایشان را به اسارت بگیرند،(3) شهر به شهر ببرند؛(4) این چیز عجیبی بود، یک حادثه ی فوق العاده و غیر قابل تصویری برای همه ی مردم مسلمان آن روزگار بود.

جمله ای از حضرت زینب علیها السلام به صورت شعر معروف است که در بازار کوفه آن حضرت خطاب به سر مطهر امام حسین علیه السلام بیان کرد:

«مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي * كَأَنَّ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا»؛(5)

یعنی من گمان نمی‌کردم حوادث این گونه پیش بیاید. این در حقیقت زبان حال همه ی مردم بود در آن روزگار. او گمان نمی‌کرد پسر پیغمبر، حسین بن علی علیه السلام، - شخصیت برجسته و ممتاز دنیای اسلام، مورد احترام

ص:241

1- . تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 249؛ المنتخب، للطریحی، ج 2، صص 423-424؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 364.

2- . الفتوح، ج 5، ص 27؛ مثير الأحزان، ص 15؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 332-333.

3- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 348؛ الإرشاد، ج 2، ص 114؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 107.

4- . الفتوح، ج 5، ص 127.

5- . بحار الأنوار، ج 45، ص 115.

همه، مورد قبول همه - با این شدت و قسوت به شهادت برسد. هنوز در جامعه ی اسلامی زیاد بودند کسانی که دوران پیغمبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بودند و دیده بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به این نوه ی خود چقدر علاقه دارد؛ او را روی شانه می نشاند، (1) به لبهای او بوسه میزند. (2) بعد هم خانواده ی او را، دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله را، دختران زهرا علیها السلام را، به اسارت بگیرند؟ اصلاً در دنیای اسلام چنین حادثه ای قابل تصور نبود، اما این حادثه واقع شد.

نتیجه ی حادثه این شد که ناگهان یک اختناق شدید و یک رعب همه گیر، عالم اسلام را فرا گرفت؛ یعنی همه ی کسانی که با ائمه علیهم السلام ارتباط داشتند، احساس کردند دیگر نمیتوانند این رابطه را نگه دارند؛ مگر عده ای بسیار محدود. کانونهایی در مدینه و کوفه باقی ماند که آنها را هم بکلی منهدم کردند.

سال شصت و یک، حادثه ی عاشورا بود، سال شصت و سه (3) یزید یکی از سرداران خشن و خبیث خودش به نام مسلم بن عقبه را به مدینه فرستاد و او مدینه را قتل عام کرد؛ یک شهر مسلمان نشین و مرکز اسلام، خانه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله و مرکز خلافت خلفای راشدین. این پیرمرد خبیث شقی با لشکریانش وارد شد و هر کسی دم دستشان رسید، کشتند؛ زنها را کشتند، مردها را کشتند، بچه ها را کشتند؛ وارد خانه های مردم شدند، به نوامیس مردم تعرض کردند. (4) حرکتی انجام دادند که هرگز در اسلام نسبت به کفار هم چنین حرکتی اجازه داده نشده بود. این شخص اسمش مسلم

بود. بعد از این حادثه، در تاریخ به نام مسرف بن عقبه معروف شد؛ (5) یعنی اسراف کننده در کشتن و خونریزی! به این ترتیب

ص: 242

1- . المعجم الكبير، ج 3، ص 65؛ الأمالی، صدوق، ص 530؛ بحار الأنوار، ج 43، صص 308-309.

2- . كفايه الأثر، صص 81-82؛ تاريخ مدينة دمشق، ج 14، صص 189-190؛ بحار الأنوار، ج 36، ص 241.

3- . تاريخ الطبري، ج 4، ص 374؛ تجارب الأمم، ج 2، ص 88.

4- . الفتوح، ج 5، صص 156-160؛ تذكرة الخواص، صص 259-260.

5- . دلائل النبوه، بيهقي، ج 6، ص 475؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 123.

مدینه را منهدم کردند و کانون تشیع و توجه به اهل بیت علیهم السلام در مدینه هم از بین رفت.

کانونی کوچکتر از مدینه، در کوفه بود. سال 64 و 65 عده ای به عنوان «توآیین» تحت تأثیر فشار وجدانی حادثه ی عاشورا حرکت کردند، قیام کردند و قتل عام شدند. (1)

به این ترتیب، دنیای اسلام یکسره از آن بنی امیه شد. البته بخشی از آن مربوط به یزید بود. بعد یزید رفت، مروان آمد؛ مروان رفت، عبدالملک آمد. سیاست، یک سیاست بود؛ خط مشی یکی بود که آثار اسلام واقعی را که در دستگاه اهل بیت علیهم السلام پیدا میشد، نابود کنند؛ چون آنها بودند که شجاعت داشتند و همه چیز را میدانستند، همه چیز را میگفتند و مردم را ارشاد میکردند. دیگر علمای آن زمان و محدثین بزرگ، این شجاعت و جرأت را نداشتند. خیلی ها وابسته میشدند و در اختیار دستگاه در می آمدند. سیاست این بود که این کانون اسلام واقعی را بکلی از بین ببرند و کسانی را که ممکن است ادعای جانشینی پیغمبر را داشته باشند و مردم هم قبول داشته باشند که اینها جانشین بحق پیغمبرند، بکلی نابود یا منزوی کنند. این، هدف سیاست اموی از حادثه ی عاشورا تا چند سال بعد از آن بود. در این شرایط، امام سجاد علیه السلام کار امامت را شروع کرد.

امام صادق علیه السلام سی چهل سال بعد از آن دوران اختناق، جمله ای فرمود که من بارها آن روایت را در مجامع مختلف خواندم. ایشان میفرماید:

«إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً» (2).

فرمود: بعد از حادثه ی عاشورا، همه ی کسانی که با ما بودند، از ما برگشتند؛ مگر سه نفر. فقط سه نفر ماندند، که اسم می آورند: یحیی بن امّ طویل، جبیر بن مطعم و ابوخالد کابلی. فقط این سه نفر در

ص: 243

1- . تجارب الأمم، ج 2، صص 107-108؛ الکامل، ج 4، صص 158-186.

2- . الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 220.

جبهه ی امامت و ولایت باقی ماندند و بقیه همه برگشتند؛ یا نابود شدند. بعضی ها را کشتند، از بین بردند، بعضی ها هم خودشان برگشتند؛ فقط سه نفر ماندند!

آن وقت در سایه ی زحمات امام سجّاد، «ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَجِحُّوْا وَ كَثُرُوْا»؛ (1) مردم ملحق شدند، پیوستند و کم کم زیاد شدند و آن جمعیت عظیم تشیع به وجود آمد.

عاشورا؛ دستمایه ی مبارزه ی امام سجّاد علیه السلام با بنی امیه

دستمایه ی مبارزه ی امام سجّاد علیه السلام همین ماجرای عاشورا بود. واقعاً ماجرای عاشورا زنده کننده ی هر جامعه ای است که به آن اعتقاد و علاقه ای داشته باشد. جامعه ی ما هم از ماجرای عاشورا خیرات و برکات زیادی را کسب کرده است و باید همچنان این حادثه را در یاد خودش حفظ کند.

نقل شده امام سجّاد علیه السلام مسئله ی عاشورا را غیر مستقیم، زنده میکرد. هر وقت خدمت حضرت آب می آوردند تا آن حضرت آب بنوشد، حضرت تا چشمش به آب می افتاد، گریه میکرد؛ به یاد می آورد و بر زبان جاری میکرد که پدر بزرگوارش را با لب تشنه در کربلا شهید کردند. (2) حادثه ی عطش امام حسین علیه السلام با آن چیزهایی که آن بزرگوار به چشم خودش در کربلا دیده بود، دستمایه و ابزار واقعی مبارزه ی امام سجّاد علیه السلام در طول امامتش بود.

ذکر مصیبت

یک جمله هم ذکر مصیبت کنم. مثل امروز و دیروزی همه ی ماجراها در صحرای کربلا تمام شده بود. آن جنگیدن و آن شدت و آن حرارت و توجه نیروهای دشمن به آنجا و محاصره ی خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله ، تمام شده. تنها چیزی که از حادثه ی عاشورا در مثل دیروز و امروز باقی

ص:244

1- . همان.

2- . مناقب آل اُبی طالب، ج 3، ص 303؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 109.

مانده، همان اجساد پاره پاره ی شهدا بر روی خاکهای گرم کربلا است (1) و دل کسانی که حادثه را درست تصوّر کنند، به درد می آورد و از اعماق میسوزاند.

یکی از همین روزهایی که ما در خطوط جبهه حرکت میکردیم، نقطه ای بود که قبلاً به دست دشمن تصرف شده بود، بعد نیروهای ما رفته بودند آنجا را مجدداً آزاد کرده بودند. بنده داشتم از این خطوط بازدید میکردم و به یگانها و به سنگرها و به این فرزندان عزیز اسلام سر میزدم، یک وقت دیدم یکی دو تا از برادرانِ همراهِ من خیلی ناراحت، شتابان، عرق ریزان و آشفته آمدند و من را از کسانی که داشتند به من گزارش میدادند، جدا کردند. دیدم اینها ناراحتند. گفتم چه شده؟ گفتند ما داشتیم در این منطقه میگشتیم، چشممان به جسد یک شهیدی افتاد که چند روز است زیر آفتاب مانده است. من بشدت منقلب شدم، ناراحت شدم و به آن برادرانی که در آن خط و در آن منطقه مسئول بودند، گفتم سریعاً این مسئله را دنبال کنید؛ جسد این شهید را بیاورید و جسد شهدای دیگر را هم که ممکن است در این منطقه باشند، جمع کنید. اما در همان حال در دلم گفتم: قربان جسد پاره پاره ات یا ابا عبدالله!

اینجا انسان می فهمد به زینب کبری علیها السلام چقدر سخت گذشت؛ آن وقتی که خودش را روی نعش عریان برادرش انداخت و با آن صدای حزین، با آن آهنگ غمگین، بی اختیار کلمات را در فضا پراکند و در تاریخ فریاد زد:

«بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى، بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى» (2)

پدرم قربان آن کسی که تا آن لحظه ی آخر تشنه ماند و تشنه لب جان داد.

ص:245

- 1- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 351-352؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، صص 44 - 45؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 62.
- 2- . اللهوف، ص 79؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 59.

1367-6-6

عاشورا؛ عظیمترین مصیبت تاریخ

امام رضا علیه السلام میفرماید:

«يَا ابْنَ شَيْبِ بْنِ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَأَبُكَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (1) برای هر چیزی خواستی گریه کنی، برای حسین علیه السلام گریه کن. این درس است. نه اینکه گریه بر چیزهای دیگر ممنوع است؛ نه، انسان فرزندش، پدرش، برادرش، دوستش بمیرد، هر چند شهید هم نشود، اگر گریه کند، اشکالی ندارد؛ شهید هم بشود، همین طور. چرا میگویند: «إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ»؛ اگر بر کسی گریه کردی، «فَأَبُكَ لِلْحُسَيْنِ»؛ برای حسین علیه السلام هم گریه کن؟ برای اینکه مقایسه ای به وجود بیاید بین مصیبت امام حسین علیه السلام و مصیبت شما. این مقایسه، چشم شما را خشک خواهد کرد. هر مصیبتی داشته باشید، تا این مقایسه به وجود بیاید، می بینید آن بالاتر است. اصلاً برای او باید گریه کرد. وقتی میگوییم برای او باید گریه کرد؛ یعنی برای او باید غصه خورد، برای او باید غمگین شد، برای او باید متأثر شد.

اصلاً همه چیز مقابل او هیچ است، حتی مصیبت انبیا و اولیا؛ مثلاً مصیبت امیرالمؤمنین علیه السلام ، مقابل مصیبت امام حسین علیه السلام هیچ است؛ مصیبت حمزه سیدالشهدا، مقابل مصیبت امام حسین علیه السلام صفر است؛ مصیبت امام حسن علیه السلام همین طور، مصیبت ائمه ی دیگر همین طور، مصیبت ملت ایران در حادثه ی جنگ همین طور. اصلاً هیچ مصیبتی با مصیبت امام حسین علیه السلام قابل مقایسه نیست ؛ به این نکته باید توجه کرد.

بعضی ها اوایل جنگ و اواسط جنگ میگفتند به کربلای ایران بیایید ببینید. بله، «کلّ ارض کربلا»؛ اما کربلای ایران کجا، کربلای عاشورا کجا؟ اصلاً قابل مقایسه نیست. خود امام حسین علیه السلام و مصیبتش را

ص:246

1- . عیون أخبارالرضا ، ج 2، ص 268؛ بحارالأنوار، ج 44، صص 285-286.

نگاه کنید، بالاترین مصیبتها است؛ یعنی اولاً قیام برای حقیقتی بزرگ در دورانی که تمام دنیا با شما مخالفند، این کجا؟ آدم قیام کند برای حقیقتی که مردم برایش کف میزنند، کجا؟ اصلاً اینها قابل مقایسه است؟ فداکاری؛ وقتی مردم قدر این فداکاری را میدانند، کجا؟ فداکاری؛ وقتی همین مردم اصلاً دارند انسان را میکشند، کجا؟ تلخی، محیط غم و گرفتگی؛ این فداکاری اصلاً قابل مقایسه با آن نیست. در جنگهای پیغمبر صلی الله علیه و آله همه رفتند کشته شدند، بعضی ها هم تشنه کشته شدند؛ اما آنجا جامعه ای بود، حکومتی بود، داشتند از موجودیتی دفاع میکردند - مثل حالا که ما داریم این کار را میکنیم - بازماندگانشان در شهر بودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله که رهبرشان بود، ستایششان میکرد، تعریفشان میکرد، همه میدانستند اینها دارند شجاعانه و قهرمانانه کشته می شوند؛ این غیر از این است که در جامعه ی عظیمی، در دنیای بزرگی، همه ی عوامل، یک شخص را و یک جمع را تا پای جان بکوبند. نوع حرکت امام حسین علیه السلام با جاهای دیگر فرق دارد.

دوم: افرادی که به امام حسین علیه السلام منتسب بودند و کشته شدند، در هیچ جا نظیر آنها را انسان نمیتواند ببیند؛ فرزندان، برادران، برادرزادگان، خواهرزادگان، رفقای نزدیک، دوستان قدیمی. ما حالا مصیبت شخص امام حسین علیه السلام را داریم حساب میکنیم - مصیبت شخص امام حسین علیه السلام که این همه عزیزان جلوی چشمش قربانی میشوند - اما اگر مجموع مصیبت را حساب کنیم، باز بالاتر از اینهاست.

سوم: نوع قربانیها است. قربانی یی مثل ابوالفضل علیه السلام ، برادری آن گونه مورد اتکای انسان، «یوم ابوالفضل استجار به الهدی»؛ این را شاعری گفت، بعد هم میگویند به خوابش آمدند، گفتند همین درست است؛(1) امام حسین علیه السلام پناه برد به ابوالفضل علیه السلام . ابوالفضل علیه السلام چنین شخصیتی است. قربانی یی مثل علی اکبر علیه السلام ، جوانی با آن

ص:247

1- . معالی السبطين، ج 1، ص 435.

معرفت، با آن خصوصیات. کودکی مثل علی اصغر علیه السلام . قربانی یی مثل عبدالله بن حسن علیه السلام . این هم نوع قربانیها.

چهارم: کیفیت قربانی شدن اینها. یک وقت آدم اینجا نشسته است، خبر می آورند که سر شما سلامت، پسران در میدان جنگ شهید شد. گاه انسان جلوی چشم خودش می بیند که جوانش به شهادت رسید. بالاتر از آن، کودک شش ماهه اش (1) در آغوش خودش به شهادت میرسد.(2) می بیند برادرزاده ی یازده ساله اش (3) بر سینه ی خودش به شهادت میرسد.(4) اصلاً نوع این شهادتها، برای هر کسی اتفاق بیفتد، فوق العاده است.

مصیبت‌هایی که قبل از شهادت این عزیزان اتفاق افتاد، مثل مصیبت تشنگی و گرسنگی و وحشت و تنهایی. مصیبت‌هایی که بعد از شهادت حضرت ابی عبدالله علیه السلام پیش می آمد، که آن بزرگوار میدانست زن و بچه ی تنها در بیابان میمانند، یک نفر نیست به داد اینها برسد و کوچکترین کمکی بکند.

بعد این خصوصیت که تمام اینها دارند برای خاطر او کشته میشوند؛ این یک چیز خیلی روانی و مهمی است، احساساتی است؛ احساسات عاطفی عجیبی را در انسان برمی انگیزد. یعنی پدر احساس میکند این جوانها دارند قربان او میشوند. برای همین هم بود که امام حسین علیه السلام شب عاشورا گفت: من بهتر از شما خانواده و بهتر از شما اصحاب، هیچ کس را

ندیدیم؛ من کسی را وفادارتر از شما نمی شناسم؛ من کسی را نیکوکارتر از شما خانواده نمی شناسم. (5) یک نفر در یک خانواده ای

ص:248

1- . همان، ص 419.

2- . مقاتل الطالبیین، ص 95؛ اللهوف، ص 69؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 46.

3- . مقتل الحسین، مقررّم، ص 294.

4- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 344؛ اللهوف، ص 72؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 53-54.

5- . الفتوح، ج 5، صص 94-95؛ الأمالی، صدوق، ص 220؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 392-393.

زیر فشار قرار گرفته است، همه ی اعضای خانواده ی او آمدند میخواستند پیشمرگ بشوند. شما همین طور خصوصیات دیگر مصیبت اباعبدالله علیه السلام را مقایسه کنید با مصیبت خودتان، با مصیبت شهادت پدر، شهادت فرزند، شهادت برادر، شهادت دو پسر، شهادت سه پسر؛ اصلاً با کدامش قابل مقایسه است؟ ماجرای امام حسین علیه السلام تسلای دل غمزدگان عالم است. آن غربت، آن تنهایی، آن تشنگی، آن اهانتی که به آنها شد، آن اسارت، قابل مقایسه است؟ در دنیای اسلام این حادثه زنده ماند تا هم فکر درست را بترآود، راه درست را تلقین کند و بیاموزد، هم زخمهای مصیب بر دلهای مصیبت زدگان را شفا بدهد.

این، حادثه ی عاشورا است. امروز هم ما مثل زمان امام مجتبی علیه السلام و امام امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه ی دیگر تکرار میکنیم که:

«لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»؛ (1)

هیچ روزی، هیچ حادثه ای مثل حادثه ی تو نیست و حادثه ی تو از تمام حوادث مصیبت آمیز دنیا بالاتر و بالاتر است و غیر قابل مقایسه.

1367-6-10

تبعیت امام حسین علیه السلام از امام حسن علیه السلام

وقتی امامتان امام حسن علیه السلام است، مثل امام حسین علیه السلام باشید. وقتی امامتان امام حسن علیه السلام شد، مبدا از امام حسین علیه السلام پایین تر بیاید؛ چون آن روز عده ای پایین تر از امام حسین علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفتند: «یا

ص: 249

1- . در سخنان امامان معصوم علیهم السلام با عبارات گوناگون به این معنا اشاره شده که روز عاشورا، روزی منحصر به فرد و تکرارناپذیر است: امام حسن علیه السلام فرمود: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» الأُمَالِي، صدوق، صص 177-178؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 218. امام سجّاد (علیه السلام) فرمود: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ» الأُمَالِي، صدوق، ص 547؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 298. امام باقر (علیه السلام) در زیارت عاشورای منقول از ایشان فرمود: «مُصِيبَةٌ مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ وَ فِي جَمِيعِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» مصباح المتهجد، ص 775؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 292. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَعْظَمُ مُصِيبَةً مِنْ جَمِيعِ سَائِرِ الْأَيَّامِ» علل الشرایع، ج 1، صص 225-226؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 269.

مذلل المؤمنین»! (1) یک روز امام حسن علیه السلام صلح کرد، حُجْرَبِنِ عَدِي آمد و به امام خودش گفت: تو روسیاه کردی مؤمنین را! (2) «و غمز الحسین حُجْرًا»؛ (3) امام حسین علیه السلام در مجلس نشسته بود، با چشم اشاره کرد که چه میگوی؟! حُجْرَبِنِ عَدِي را ساکت کرد. خود امام حسین علیه السلام چه؟ تسلیم بود. امام حسین علیه السلام همان امام حسین علیه السلام عاشورا بود، نه اینکه یک شبه حسین علیه السلام عاشورا شده باشد. حسین علیه السلام عاشورا از اول حسین علیه السلام عاشورا بود؛ اما روز صلح، نفر دوم، دنباله رو و دست راست امام حسن علیه السلام بود.

1367-8-12

اهتمام به شکر نعمت زندگی در دولت حق

حسین بن علی علیه السلام در دعای عرفه یکی از شکرها و سپاسهایی که دارد، این است که میگوید: تو را سپاس میگویم که من را در دولت ائمه ی کفر به دنیا نیاوردی. (4) چون امام حسین علیه السلام سال سوم هجرت متولد شد، (5) در دولت اسلام بود. بعد از پنجاه سال، شصت سال از دوران زندگی اش - که حالا باز هم دولت ائمه ی کفر شد - امام حسین علیه السلام این را یکی از بزرگترین نعمتهای خدا بر خودش میشمارد که میگوید من را در آن دوران متولد کردی. این شما هستید، این شرح حال شما هم هست.

1367-12-13

مأموریت مهم امامان معصوم علیهم السلام

اگر در خلال شرح حال و سیره ی زندگی این بزرگواران، سه مأموریت

ص:250

1- . الأخبار الطوال، صص 220-221، الإختصاص، ص 82؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 23-24.

2- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 45؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 28-29.

3- . شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، ج 16، ص 15.

4- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74-75؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 217.

5- . الكافي، ج 1، ص 463؛ الإستيعاب، ج 1، ص 392؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 202.

بزرگ و سه رشته کار بزرگ برای ائمه علیهم السلام پیدا کنیم، یکی تبیین درست اسلام و حفظ آن از تحریف و انحراف است، که آن روز هم خطر بسیار زیادی داشته و از امروز هم مهمتر بوده است؛ زیرا آن روز اگر ائمه علیهم السلام محکم نمی نشستند، حقایق اسلام را بیان نمی کردند، دیگران را هم به این کار وادار نمی کردند، علمای اسلام و محدثین و مفسرین و کسانی که وجدان بیداری داشتند نیز با حرکت و تحریک ائمه علیهم السلام راه نمی افتادند - گرچه بعضی دنباله رو هم نبودند - امروز از اسلام هیچ خبری نبود. انسان وقتی به زندگی بنی امیه و بنی عباس نگاه میکند، می بیند آن چنان اینها جهتگیری کرده بودند که اگر آن منادی حق وجود نداشت که دائماً حقایق اسلام را بیان کند، با گذشت دو سه قرن، اسلام بکلی تغییر میکرد و تحریف میشد. اصلاً جهتگیری این بود. یک عده هم دنباله رو حکومتها بودند که به این تحریف کمک میکردند. برای رسیدن به مقاصدشان، چه داستانهای شنیدنی و جالبی در کتابهای تاریخ و سیره و کتابهای حدیث و

کتابهای جنبی، حول و حوش اینها وجود دارد. به آسانی حدیث درست میگردند. برای فروش پیاز در مکه، حدیث درست کردند! برای مقاصد تجاری و اقتصادی، برای مقاصد سیاسی، برای اینکه مردم کمتر به مکه بروند، حدیث درست میگردند!

عبدالله بن زبیر ادعای خلافت کرد و دایره ی حکومت بنی امیه را به شام محدود کرد و مراکز اولیه ی اسلام زیر نگین عبدالله بن زبیر قرار گرفت. (1) آن روز هدف حکام بنی امیه این بود که نگذارند مردم به مکه بروند؛ چون اگر آنجا میرفتند، تبلیغات عبدالله بن زبیر را می شنیدند. دستور دادند حدیث درست کنند: فضیلت بیت المقدس که آن روز زیر نگین خلفای بنی امیه بود، به قدر فضیلت مکه است! (2) سنگی که

ص: 251

1- . تاریخ مدینه دمشق، ج 28، ص 246؛ الإستیعاب، ج 3، صص 906-907.

2- . البدایه و النهایه، ج 8، صص 280-281.

در مسجد بیت المقدس هست، به قدر حجرالاسود فضیلت دارد! یعنی مقاصد سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و شخصی آنقدر در تحریف اسلام به شکل مطلوب سیاستها تأثیر داشت که انسان حیرت میکند چطور حاضر میشوند آن کارها را بکنند!

نمونه ی تحریف اسلام و برخورد ائمه علیهم السلام

در آن نامه ای که امام سجّاد علیه السلام به محمدبن مسلم زهری مینویسد، همین مطلب را مورد توجه قرار میدهد. آن حضرت میفرماید: گردنت را زیر بار گناهان قرار دادی و طوقی شدی برای آسیاب مظالم بنی امیه که هر کاری میخواهند، گرد سر تو و بر روی تو انجام میدهند. (1) حقیقت همین است.

همواره این گونه بوده که احکامی را بهوجود می آوردند، اهداف نفسانی را دنبال میکردند، حق را با باطل ممزوج میکردند، بخشی از حق و بخشی از باطل را می آوردند و به خورد مردمی میدادند که طالب حق بودند و اینها به گمان اینکه حق است، این را میگرفتند؛ در حالی که این لب یا لاقل مزجش باطل بود. امیرالمؤمنین علیه السلام با آن بیان وافی و شافی، از این کار بشدت ناله میکند. (2) زمان آن بزرگوار هم همین کارها انجام گرفته است. در طول تاریخ، این کار انجام گرفته

است. یعنی در دوره های مختلف، حکومت‌های قدرتمند و سلطه های سیاسی و اقتصادی با احکام و معارف اسلامی بازی کردند - این یک واقعیت است - طبق اغراض و مقاصد خودشان آنها را محدود کردند یا توسعه دادند.

ما امروز به برکت انقلاب و بینش روشن و باز فقه‌های اسلام و شجاعتی که رهبری امروز عالم اسلام دارد، میتوانیم بسیاری از حقایق اسلام را درک کنیم. گاهی اوقات انسان به ظاهر این قضیه ها نگاه میکند، می بیند

ص:252

1- . تحف العقول، صص 274-277؛ بحار الأنوار، ج 75، صص 131-135.

2- . نهج البلاغه، خطبه ی 50.

حقیقت امر با ظاهر قضیه تفاوت بسیاری دارد.

2-2-1368

اصالت حفظ مکتب

آن چیزی که در دستگاه حق خیلی مهم است و در شیوه های آنها مورد توجه است، این است که اصرار دارند که ارزشها را به هر قیمتی هست، حفظ کنند و در نهایت، عقب نشینی تا حد و مرز حراست از بقای مکتب. این را هم توجه داشته باشید؛ یعنی حق اگر دید که ایستادن او موجب میشود که اصل مکتب به خطر بیفتد، عقب نشینی میکند؛ ننگ و عارش نمی آید از عقب نشینی کردن. امام حسین علیه السلام فرمود:

«الْقَتْلُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ* وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ»؛(1)

من اگر قرار باشد ننگ را قبول بکنم، قبول میکنم، اما داخل آتش جهنم نمیشوم.

چرایی تفاوت در رفتار سیاسی امامان معصوم علیهم السلام

کتاب «سیری در سیره ی ائمه ی اطهار علیهم السلام» از شهید مطهری، حقیقتاً با حجم کم، کتاب بسیار باارزشی است. البته در مقدمه ی کتاب، نوشته ای از خود شهید بزرگوار هست که نیمه کاره مانده و علاوه بر این، کیفیت بیان مقدمه هم نشان میدهد که مطمئناً همه ی آن چیزی نیست که ایشان میخواستند در این موضوع بر آن تکیه کنند.

در این مقدمه، به طور خلاصه ایشان این نکته را میخواهند ثابت کنند که اگر ما در زمینه ی ائمه علیهم السلام نوعی تفاوت مشاهده میکنیم - مثلاً سیره ی امام حسن علیه السلام و سیره ی امام حسین علیه السلام یا بقیه ی ائمه علیهم السلام - این

ص:253

1- . اللهموف، ص 70؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 50.

به اقتضای شرایط گوناگون و زمانهای مختلف است؛ این نکته را باید بدرستی فهمید. امام معصوم که وجودش و حرکتش و فعالیتهايش بر طبق امر خدا و دقیقاً در جهت وظایف الهی است، در هر زمانی آن عملی را انجام میدهد که اقتضای زمان، آن را ایجاب میکند. این جزو آن مباحثی است که خیلی جای بحث دارد. شواهد زیاد و مطالب فراوانی در این زمینه هست که من وارد این موضوع نمیشوم؛ چون همه ی وقت را خواهد گرفت.

تحلیل رفتار گوناگون ائمه علیهم السلام

من به طور خلاصه تعبیری را که خودم در این زمینه دارم و بارها این را در بحث زندگی ائمه علیهم السلام عرض کردم، تکرار میکنم. ائمه علیهم السلام را در دویست و پنجاه سال زندگی شان باید مثل یک انسان به حساب آورد که دویست و پنجاه سال عمر کرده است و در هر شرایطی اقتضای شرایط را درک کرده و بر طبق آن عمل کرده؛ اما جهت حرکت از اول این دویست و پنجاه سال تا نقطه ی پایان، به هیچ وجه تغییر پیدا نکرده است.

در ظاهر که نگاه میکنید، گاهی حتی به حد تناقض تفاوتی هست؛ درست مثل اینکه کسی نگاه کند ببیند قطاری که از تهران به سمت شمال دارد حرکت میکند، در یک بخشی از این راه طولانی، مسیر قطار به طرف جنوب است. مکرراً اتفاق می افتد که شما در جاده ی ماشین رو یا در جاده ی قطاررو، می بینید مسیر این خودرو صد و هشتاد درجه عوض شده؛ یعنی قطار به سمت شمال میرفت، اما حالا می بینید همان قطار به طرف جنوب دارد حرکت میکند. خیلی ساده اندیشی میخواید اگر انسان تصوّر کند قطار از حرکت خودش به سمت شمال منصرف شده و تصمیم گرفته به طرف جنوب یا طرف شرق یا طرف غرب برود. یک نگاه آگاهانه و هوشیارانه به بیننده ثابت خواهد کرد

ص: 254

که علت این انحنای خط و انحراف موقتی، وجود یک مانعی است؛ مثلاً به یک درّه ای رسیده، به یک صخره ای رسیده، به یک نقطه ای رسیده که عبور مستقیم از آنجا امکان پذیر نیست؛ ناگزیر بایستی قطار یا ماشین برگردد، یک انحنای پنجاه درجه، صد درجه، صد و هشتاد درجه پیدا کند تا بعد بتواند در یک نقطه ی مناسبی مجدداً به سمت شمال راه خودش را ادامه دهد.

در زندگی ائمه علیهم السلام دقیقاً قضیه همین است؛ همه به یک سمت حرکت میکردند، همه در یک جهت میرفتند. اگر یک جا در سیره ی آنها، در نحوه ی برخورد آنها با حاکم زمان یا با مردم یا با قضایای خاصی که در زندگی ائمه علیهم السلام مشترک است، مشاهده میکنیم برخوردها متفاوت است، این همان تغییر جهت به سبب مصلحت است؛ مصلحت همان هدفی که از اول آن را نشان گرفتند. این یک مطلب مسلمی است که شهید مطهری در مقدمه ی این کتاب میخوایند بیان کنند.

البته همان طور که گفتم، این مطلب دامنه ی خیلی طولانی دارد. اما این سؤال پیش می آید که روش برخورد ائمه علیهم السلام با حکام، به طور کلی بر اساس چه مبنایی تنظیم میشد؟ اصلاً این هدفی که از اول تا آخر محدود بوده، چه بود؟ آیا این هدف، تبلیغ دین بود؟ آیا تبیین قرآن بود؟ آیا ایجاد جامعه ی اسلامی بود؟ آیا کمک به اقامه ی حق و عدل بود؟ آیا صرفاً یک امر به معروف زبانی و ساده بود؟ چه بود؟ اینها جای سؤال دارد و باید جواب داده شود. البته از نظر ما جوابهای قطعی و روشنی هم دارد، که عرض کردم وارد این قضیه نمیشویم...

تفاوت‌های دوران امام حسن و امام حسین علیهما السلام

شهید مطهری در پاسخ به سؤالی بحث کردند که چرا امام حسن مجتبی علیه السلام مثل برادرش امام حسین علیه السلام مقاومت نکرد تا کشته شود؛ چون حداکثر این بود که شهید میشد.

ص: 255

به طور خلاصه ایشان میگویند شرایط امام حسین علیه السلام که در آن جایز، بلکه متعین بود که امام حق باید بایستد تا به شهادت برسد، متفاوت است با شرایط زمان امام حسن علیه السلام. خصوصیتی در آنجا هست که اینجا نبود، و خصوصیتی در اینجا هست و آنجا نبود، که نتیجه این میشود که امام حسن علیه السلام نبایستی می جنگید تا شهید بشود.

امام حسین علیه السلام که به شهادت رسید، یک معترض، یک امر به معروف و ناهی از منکری بود که در مقابل یک حاکم جائری قیام کرد؛ چون او داشت ظلم میکرد، از وجود او شرّ میتراوید و امام حسین علیه السلام یک معترض، یک مؤمن، تکلیف شرعی خودش را احساس کرد؛ باید به او اعتراض کند، این اعتراض واجب بود. نقطه ی اوج زیبایی و شکوه این کار هم این بود که این اعتراض را ادامه بدهد تا مظلومانه کشته شود. این شهید فی سبیل الله با کشته شدن، حقانیت حرف خودش را ثابت کرد؛ همچنان که کرد.

امام حسن علیه السلام خلیفه ای بود که یک نفری از رعیت خود او، علیه او علم طغیان برافراشته بود. اگر امام حسن علیه السلام در این رویارویی با رعیت خودش که علیه او طغیان کرده، مقاومت میکرد تا جان خودش را از دست میداد، هرگز آن معترض شجاعی نبود که مقابل منکر ایستاده و کشته شده است؛ حاکمی بود که به وسیله ی عوامل خودش به قتل رسیده بود. اصلاً ببینید ماهیت قضیه بکلی متفاوت است.

یک تفاوت دیگر، این است که امام حسین علیه السلام، برای بیعت از طرف یزید زیر فشار قرار گرفت. یزید به فرماندار مدینه نوشت باید بر حسین بن علی علیه السلام سخت بگیري تا بیعت کند. (1) بیعت یعنی چه؟ بیعت یعنی امضای خلافت آن شقی خبیثی که رأس کار است. امام حسین علیه السلام فرمود:

ص:256

1- . الأخبار الطوال، ص 227؛ روضه الواعظین، ص 171؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 324.

«وَ اللَّهُ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ»؛ (1)

من دست خودم را ذلیلانه در دست شما نمیگذارم؛ یعنی بیعت نمیکنم.

«مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ»؛ (2)

مثل من با یزید بیعت نمیکند. پس فشار بود برای بیعت. تا ساعت آخر هم ابن سعد و اینها آمدند گفتند: یا بیعت یا قتال. (3) تا آخر هم منصرف نبودند.

اما برای امام حسن علیه السلام به هیچ وجه مسئله ی بیعت با معاویه مطرح نبود. در قرارداد آتش بس یا صلحی که بین امام حسن علیه السلام و معاویه نوشته شد، یکی از شرایط این بود که امام حسن علیه السلام به معاویه «امیرالمؤمنین» نگوید و با او بیعت نکند؛ (4) معاویه حق تعیین جانشین نداشته باشد؛ (5) در بعضی از روایات آمده که معاویه باید بعد از خودش امام حسن علیه السلام را به خلافت معرفی کند؛ (6) بعد امام حسین علیه السلام را معرفی کند؛ (7) این چقدر با آن متفاوت است؟ اگر امام حسن علیه السلام هم زیر فشار قرار میگرفت که باید بیعت کنی، وضع فرق میکرد.

تفاوت دیگر این است که زمان امام حسین این روایت پیغمبر صلی الله علیه و آله به طور کامل وجود داشت:

«مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يَغْيِرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛ (8)

یعنی کسی که ببیند یک حاکمی دارد ظلم میکند، جور میکند، به حقوق

ص: 257

- 1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 323؛ الإرشاد، ج 2، ص 98؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 191.
- 2- . اللهوف، ص 17؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 325. با کمی اختلاف: الفتوح، ج 5، ص 14.
- 3- . تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 243؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، ص 348؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 390-392.
- 4- . علل الشرایع، ج 1، ص 212؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 2.
- 5- . أنساب الأشراف، ج 3، صص 41-42؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 65.
- 6- . الإستیعاب، ج 1، ص 386؛ فتح الباری، ج 13، صص 55-56.
- 7- . الفتوح، ج 5، ص 12؛ عمده الطالب، ص 67.
- 8- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 304؛ نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج 44، صص 381-382.

مردم تجاوز میکنند، حرام خدا را حلال میکند، احکام الهی را دگرگون میکند و ...، واجب است با این حاکم مقابله کند.

یزید بر سر کار بود، که مصداق کامل همه ی اینها بود؛ مجسمه ی فساد، شرارت، فسق، ظلم، ناحق را حق کردن، مقابله و مبارزه با اسلام. دیگر امام حسین علیه السلام منتظر چه باشد؟ باید با او مقابله میکرد، باید علیه او تغییر میکرد، و کرد. زمان امام حسن علیه السلام این گونه نبود. امام حسن علیه السلام البته میدانست - یا به علم امامت، یا به حدس صائب هوشمندانه ی یک انسان بزرگ - که معاویه روزی این کارها را خواهد کرد. اما آن زمان قضیه این نبود؛ قضیه این بود که معاویه ادعا میکرد دارد خونخواهی عثمان را میکند، و ادعا میکرد میخواهد بر طبق احکام الهی عمل کند، (1) و امام حسن علیه السلام هم در همان صلح نامه نوشت تو باید بر اساس حکم خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل کنی؛ (2) او هم قبول کرده بود که بر طبق همانها عمل خواهد کرد. ظاهر قضیه این است؛ این خیلی تفاوت دارد با آنچه در زمان امام حسین علیه السلام بود. بنابراین، حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله در اینجا مصداق پیدا نمیکند. این هم فرق چهارم.

فرق پنجم، زمینه های متفاوت قضاوت برای مردم آن زمان و مردم تاریخ است؛ این یک واقعیت است. شهید مطهری میگوید امام حسین علیه السلام که قیام کرد و به شهادت رسید، زمان خودش همه او را تمجید کردند؛ بعد از خودش هم در طول هزار و سیصدواندی سال، همه امام حسین علیه السلام را تمجید کردند؛ چه کسانی که او را به امامت قبول داشتند و کسانی که او را به امامت قبول نداشتند؛ چون زمینه ای بود که باید همین طور عمل بکنند. اما امام حسن علیه السلام اگر می جنگید تا کشته میشد، سؤالهای زیادی باقی میماند. عده ای میگفتند شما مگر

ص:258

1- . وقعه صفین، صص 31-32؛ الغارات، ج 1، ص 202؛ بحارالأنوار، ج 32، ص 369.

2- . الفتوح، ج 4، صص 290-291؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 195؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 65.

نمیخواستید دین در جامعه حاکمیت داشته باشد؟ معاویه که گفت من دین را حاکمیت خواهم داد؛ معاویه که ادعا میکرد من حاضر به کتاب خدا عمل کنم؛ چرا شما قبول نکردید؟ اگر کسی میگفت معاویه بعد از شهادت امام حسن علیه السلام خودش را با رفتار خلافت رسوا میکرد، همان معترضین باز میگفتند شما باید خودتان را زنده نگه دارید، میماندید و نمیگذاشتید؛ و باز جای سؤال باقی بود. این هم یکی از فرقهها بین زمان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، که البته ایشان این را مفصل ذکر میکنند.

چیزهای دیگری هم در بیاناتشان هست؛ از جمله اینکه کوفه ی زمان امام حسین علیه السلام، تشنه ی کسی بود که بیاید آنجا علیه دستگاه حکومت و خلافت شمشیر بزند نامه ها نوشتند(1).

*

اما کوفه ی زمان امام حسن علیه السلام شهری بود که از جنگهای طولانی چند ساله خسته بود و اصلاً آمادگی جنگیدن نداشت. این هم درست است. بنابراین، ایشان برای خواننده روشن میکنند که بین آن زمان و این زمان، تفاوت هست.

ارتداد مردم و تشکیل تدریجی دوباره ی شیعه پس از عاشورا

بنده مکرر در سخنرانیها این روایتی را که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده، خوانده ام که فرمود:

«إِرتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً»؛ (2)

بعد از واقعه ی عاشورا همه ی مسلمانهایی که دور و بر ائمه بودند، پاشیده شدند، مگر سه نفر؛ یحیی بن امّ طویل، جبیر بن مطعم و ابوخالد الکابلی. فقط این سه نفر در اطراف امام سجّاد علیه السلام ماندند و بعد با تلاش آن حضرت، «ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُّوا وَ كَثُرُوا»؛ (3) مردم تدریجاً ملحق شدند، زیاد شدند و مجدداً جمع شیعه - یعنی جمع مبارز - شکل گرفت.

ص: 259

1- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 224؛ روضه الواعظین، ص 172؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 332-334.

2- . الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 144.

3- . همان.

1368-4-28

راز گریستن بر ابا عبدالله علیه السلام

می بینید که به ما گفته اند هر سال برای امام حسین علیه السلام گریه کنید. (1) گریه کردن، به معنای زنده بودن یک مصیبت است؛ گویی همین دیروز اتفاق افتاده است. انسانی هزار و چند صد سال قبل به شهادت رسیده است؛ چرا باید امروز برای او گریه کرد؟ گریه ی ما به سبب این است که اگر یاد او با همه ی ابعادش در ذهن و زندگی و بساط هستی ما زنده نماند، بتدریج فکر و سرانگشت اشاره ی او کمرنگ خواهد شد؛ چه ما بخواهیم و چه نخواهیم.

1368-5-11

ارتباط عاطفی با عاشورا؛ روح انقلاب اسلامی

در مورد مسئله ی محرم و عاشورا باید بگویم که روح نهضت ما و جهتگیری کلی و پشتوانه ی پیروزی آن، همین توجه به حضرت ابی عبدالله علیه السلام و مسائل مربوط به عاشورا بود. شاید برای بعضیها این مسئله قدری ثقیل به نظر برسد، لیکن واقعیت همین است.

هیچ فکری، حتی در صورتی که ایمان عمیقی هم با آن همراه باشد، نمیتوانست توده های عظیم میلیونی مردم را آن چنان حرکت بدهد که در راه آنچه احساس تکلیف میکردند، در انواع فداکاری ذره ای تردید نداشته باشند. اساساً مادامی که ایمان با محبت و عشق عمیق و رنگ و بوی پیوند عاطفی همراه نباشد، کارایی لازم را ندارد. محبت است که در مقام عمل و تحرک، آن هم در حدّ بالا، به ایمان کارایی می بخشد. بدون محبت، نمیشد ما نهضت را به پیش ببریم.

بالاترین عنوان محبت، یعنی محبت به اهل بیت علیهم السلام در تفکر اسلامی،

ص: 260

1- . بحار الأنوار، ج 44، باب 34.

در اختیار ماست. اوج این محبت، در مسئله ی کربلا و عاشورا و حفظ یادگارهای گرانبهای فداکاری مردان خدا در آن روز است، که برای تاریخ و فرهنگ تشیع به یادگار گذاشته شده است.

در آن روزهایی که مسائل اسلامی با دیده ای نو مطرح میشد و جاذبه های خوبی هم داشت و برای کسانی که با دین و اسلام سر و کار زیادی نداشتند، موضوع مبارکی هم بود - و گرایشهای نو در تفکر اسلامی چیز بدی نبود، بلکه برای عالم اسلام و بخصوص قشر جوان، ذخیره محسوب میشد - یک گرایش شهروشنفکرانه به وجود آمده بود، که ما بیاییم مسائل ایمانی و اعتقادی اسلام را از مسائل عاطفی و احساسی، از جمله مسائل مربوط به عاشورا و روضه خوانی ها و گریه جدا کنیم!

شاید بسیاری در آن روزها بودند که با توجه به اینکه در ماجرای ذکر عاشورا و روایت فداکاری اباعبدالله علیه السلام چیزهایی وارد شده بود و احیاناً به شکل‌های تحریف آمیزی بیان میشد، این حرف برایشان مطلوب و شیرین بود و این گرایش رشد میکرد؛ لیکن در صحنه ی عمل، ما بوضوح دیدیم که تا وقتی این مسئله از طرف امام بزرگوارمان به صورت رسمی و علنی و در چارچوب قضایای عاشورا مطرح نشد، هیچ کار جدی و واقعی انجام نگرفت.

عاشورا و نهضت امام خمینی قدس سره

در دو فصل، امام‌رحمه الله علیه مسئله ی نهضت را به مسئله ی عاشورا گره زدند: یکی در فصل اول نهضت، یعنی روزهای محرم سال 42، که تریبون بیان مسائل نهضت، حسینیه ها و مجالس روضه خوانی و هیئات سینه زنی و روضه ی روضه خوانها و ذکر مصیبت گویندگان مذهبی شد، و دیگری فصل آخر نهضت، یعنی محرم سال 57 بود که امام رحمه الله علیه اعلام فرمودند: «ماه محرم، گرامی و بزرگ داشته بشود و

ص: 261

مردم مجالس برپا کنند.»(1)

ایشان عنوان این ماه را «ماه پیروزی خون بر شمشیر» قرار دادند و مجدداً همان طوفان عظیم عمومی و مردمی بهوجود آمد؛ یعنی ماجرای نهضت که روح و جهت حسینی داشت، با ماجرای ذکر مصیبت حسینی و یاد امام حسین علیه السلام گره خورد.

هدف قیام امام حسین علیه السلام

این در مقام عمل بود؛ در مقام تبلیغ و واقع و ثبوت هم که مطلب روشن است. حرکت امام حسین علیه السلام برای اقامه ی حق و عدل بود:

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ.»(2)

در زیارت اربعین که یکی از بهترین زیارات است، میخوانیم:

«وَمَنْحَ النَّصْحِ وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فَبِكَ لَيْسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ».(3)

آن حضرت در بین راه، حدیث معروفی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، بیان میفرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ».(4)

تمام آثار و گفتار آن بزرگوار و نیز گفتاری که درباره ی آن بزرگوار از معصومین علیهم السلام رسیده است، این مطلب را روشن میکند که غرض،

ص:262

1- . صحیفه ی امام، ج 5، ص 76.

2- . «جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امتّ جدّم خارج شدم؛ من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم.» بحار الأنوار، ج 44، ص 329.

3- . «و از خیرخواهی دریغ نکرد و جانش را در راه تو بذل کرد، تا بندگانت را از ورطه ی نادانی و سرگردانی گمراهی برهاند.» مصباح المتهدجد، ص 788؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 331.

4- . «ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می شمارد، و پیمان خدا را می شکند (و به عدالت رفتار نمی کند)، و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می

ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل می کند، آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد» تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

اقامه ی حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و بر هم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است. غرض، ادامه ی راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران بوده است، که:

«يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَهَاللّٰهِ... يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللّٰهِ» (1)

و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند:

«لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ (2)

اقامه ی قسط و حق، و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.

آنچه که نهضت ما را جهت میداد و امروز هم باید بدهد، دقیقاً همان چیزی است که حسین بن علی علیه السلام در راه آن قیام کرد.

فضیلت شهدای کربلا بر همه ی شهیدان

ما امروز برای شهدای خود که در جبهه های گوناگون و در راه این نظام و حفظ آن به شهادت میرسند، با معرفت عزاداری میکنیم. آن شهید و جوانی که یا در جنگ تحمیلی و یا در برخورد با انواع و اقسام دشمنان و منافقان و کفار به شهادت رسیده، هیچ شبهه ای برای مردم ما وجود ندارد که این شهید، شهید راه همین نظام است و برای نگهداشتن و محکم کردن ستونهای همین نظام و انقلاب به شهادت رسیده است؛ در حالی که وضع شهدای امروز با شهدای کربلا که در تنهایی و غربت کامل قیام کردند و هیچ کس آنها را به پیمودن این راه تشویق نکرد، بلکه همه ی مردم و بزرگان وجوه اسلام، آنها را منع میکردند، متفاوت است؛ در عین حال ایمان و عشقشان آن چنان لبریز بود که رفتند و غریبانه و

مظلومانه و تنها به شهادت رسیدند. وضع شهدای کربلا، با شهدایی که تمام دستگاه های تبلیغی و مشوقهای جامعه به آنها میگوید بروید و آنها هم میروند و به شهادت میرسند، فرق دارد. البته این شهید،

ص: 263

1- . «ای وارث حضرت آدم که برگزیدهی خداست... ای وارث حضرت نوح که پیامبر خداست.» کامل الزیارات، ص 375؛ بحارالأنوار، ج 98، ص 199.

2- . «تا مردم قیام به عدالت کنند.» حدید، 25.

شهید والامقامی است؛ اما او چیز دیگری است.

ما که امروز این نظام اسلامی را لمس میکنیم و برکات آن را از نزدیک می بینیم، بیشتر از اسلاف خود، قدر نهضت حسینی و معنای آن را درک میکنیم و باید بکنیم. آن بزرگوار برای چنین چیزی حرکت کرد. آن بزرگوار برای همین قیام کرد که رژیمهای فاسد و مخرب انسان و دین و ویرانگر صلاح، در جامعه نباشند و نظام اسلامی و الهی و انسانی و مبنی بر صلاح، در جامعه استقرار پیدا کند. البته اگر آن نظام در زمان آن بزرگوار و یا در زمان ائمه ی بعدی که معصومند و به منبع وحی متصلند، تحقق پیدا میکرد و آنها در رأس آن نظام قرار میگرفتند، طبیعی است که وضعشان با ما متفاوت بود. در عین حال، هیکل و هندسه ی قضیه یکی است و آنها هم برای همین گونه نظام حرکت میکردند.

اراده ی جدی ائمه علیهم السلام برای ایجاد نظامی اسلامی

حالا این یک بحث طولانی است که نمیخواهم در اینجا وارد آن بشوم که آیا ائمه علیهم السلام برای ایجاد نظام اسلامی عزم جدی داشتند یا کار آنها صرفاً سرمشق بود.

آنچه از روایات مربوط به زندگی ائمه علیهم السلام به دست می آید و شواهد زیادی بر آن وجود دارد، این است که ائمه علیهم السلام جداً میخواستند نظام اسلامی بهوجود آورند. این کار - آن طور که تصور میشود - با علم و معرفت امام منافات ندارد. آنها واقعاً میخواستند نظام الهی برقرار کنند. اگر برقرار میکردند، تقدیر الهی همان بود. تقدیر الهی و اندازه

گیری ها در علم پروردگار، با شرایط گوناگون اختلاف پیدا میکند، که حالا این موضوع را بحث نمیکنیم. اجمالاً، در اینکه حرکت آنها برای این مقصود بوده است، شکی نیست.

بهره گیری انقلاب اسلامی از فرهنگ عاشورا

ما امروز به برکت آن نهضت و حفظ فرهنگ و روحیه ی آن نهضت،

ص: 264

در جامعه ی خودمان این نظام را به وجود آورده ایم. اگر در جامعه ی ما، عشق به امام حسین علیه السلام و یاد او و ذکر مصائب و حوادث عاشورا، معمول و رایج نبود، معلوم نبود که نهضت با این فاصله ی زمانی و با این کیفیتی که پیروز شد، به پیروزی میرسید. این عامل فوق العاده مؤثری در پیروزی نهضت بود و امام بزرگوار ما در راه همان هدفی که حسین بن علی علیه السلام قیام کرده بودند، از این عامل حداکثر استفاده را کردند.

امام رحمه الله علیه با ظرافت، آن تصوّر غلط روشنفکر مآبانه ی قبل از پیروزی انقلاب را که در برهه ای از زمان رایج بود، از بین بردند. ایشان جهتگیری سیاسی مترقی انقلابی را با جهتگیری عاطفی در قضیه ی عاشورا پیوند و گره زدند و روضه خوانی و ذکر مصیبت را احیا کردند و فهماندند که این، یک کار زاید و تجمّلاتی و قدیمی و منسوخ در جامعه ی ما نیست؛ بلکه لازم است و یاد امام حسین علیه السلام و ذکر مصیبت و بیان فضایل آن بزرگوار، چه به صورت روضه خوانی و چه به شکل مراسم عزاداری گوناگون، باید به شکل رایج و معمول و گریه آور و عاطفه برانگیز و تکان دهنده ی دلها، در بین مردم ما باشد و از آنچه که هست، قوی تر هم بشود. ایشان بارها بر این مطلب تأکید میکردند و عملاً هم خودشان وارد میشدند.

ما در آستانه ی محرّم انقلاب و محرّم امام حسین علیه السلام که یکی از محصولات آن نهضت، نظام جمهوری اسلامی است، قرار داریم. محرّم دوران انقلاب، با محرّمهای قبل از انقلاب و دوران عمر ما و قبل از ما، متفاوت است. این محرّمها، محرّمهایی است که در آن، معنا و روح و جهتگیری، واضح و محسوس است. ما نتایج محرّم را در زندگی خود می بینیم. حکومت و حاکمیت و اعلای کلمه ی اسلام و ایجاد امید به برکت اسلام در دل مستضعفان عالم، آثار محرّم است.

لزوم پیرایه زدایی نامعقول از حادثه ی عاشورا

ما در دوران خود، محرم را با محصول آن، یک جا داریم. با این محرم، بایستی چگونه رفتار کنیم؟ پاسخ این است که همه ی علمای دین، همه ی مبلغان و همه ی ذاکران، باید مسئله ی عاشورا و مصائب حسین بن علی علیه السلام را به صورت یک مسئله ی جدی و اصلی و به دور از شعار، مورد توجه قرار دهند. واقعاً اگر بخواهیم این مسئله را جدی بگیریم، راهش چیست؟

اولین شرط این است که ما حادثه را از پیرایه های مضرّ خالی کنیم. چیزهایی وجود دارد که اگر چه پیرایه است، اما نه مضرّ و نه حتی دروغ است. همه ی کسانی که بخواهند با بیان هنری، حادثه ای را ترسیم کنند، فقط متن حادثه را نمیگویند. وقتی شما می شنوید که در شرایط خاصی، سخنی از زبان کسی خارج شده، میتوانید احساسات آن گوینده ی سخن را هم حدس بزنید. این، یک چیز قهری است. اگر در بیابانی و در مقابل لشکریانی، انسانی حرفی بر زبان جاری میکند، بسته به اینکه آن حرف چه باشد - دعوت و التماس و تهدید و... - قاعدتاً حالاتی در روح و ذهن این گوینده وجود دارد که این برای شنونده ی عاقل، قابل حدس است و برای گوینده ی هنرمند نیز قابل بیان میباشد. گفتن اینها اشکالی ندارد.

ما وقتی بخواهیم حالات امام و اصحابش را در روز و شب عاشورا - آن مقداری که در کتب معتبر خواندیم و یافتیم - بیان کنیم، قهراً خصوصیات و ملابساتی دارد. فرض کنید سخنی را که امام علیه السلام با یارانش در شب عاشورا گفته است، (1) میتوانید با این خصوصیات بیان کنید: در تاریکی شب و یا در تاریکی غم انگیز و حزن آور آن شب، و از این قبیل. این پیرایه ها، نه مضر و نه دروغ است؛ اما بعضی از پیرایه ها

1- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 185؛ الخرائج، ج 2، صص 847-848؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 89.

دروغند و بعضی از نقلها خلاف هستند و حتی آنچه در بعضی از کتابها نوشته شده است، مناسب شأن و لایق مفهوم و معنای نهضت حسینی نیست. اینها را بایستی شناخت و جدا کرد.

بنابراین، اولین مسئله این است که ما حادثه را خالص کنیم و آن حادثه ی خالص شده و دقیق و متقن را، به انواع بیانهای هنری، از شعر و نثر و سبک روضه خوانی - که خودش یک سبک هنری مخصوصی است - بیامیزیم. این کار اشکالی ندارد و مهم است. ما باید این کار را بکنیم.

کسانی که در این رشته متصلب و واردند، باید این کار را انجام بدهند. اگر ما از حادثه ی عاشورا، مثلاً «لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» (1) را بیان کردیم، که امروز معنا و مفهوم آن برای ما روشن است، ولی آن معنا و مفهوم را نقض کرد و با آن مخالف و مغایر بود؛ این کار، خدمت به مرام حسینی و حادثه ی عاشورا نیست. ما باید حادثه را خالص کنیم و سپس ابعاد مختلف آن را برای مردم تشریح نماییم.

بایستگی آبرومند و پرتپش نگه داشتن عاشورا

من نمیخواهم به آقایان علما و مبلغان و گویندگان و ذاکران محترم و همه ی جمع ما که اهل منبر و روضه و بیان مصائب و محامد سیدالشهدا علیه السلام هستیم، مطلبی را در آن زمینه ها مطرح کنم؛ ولی به طور کلی باید بگویم که این حادثه، به عنوان پشتوانه ی نهضت و انقلاب، باید آبرومند و پرتپش و پرقدردت باقی بماند. اگر برخورد امروز ما با این حادثه، مثل روضه خوانی باشد که در پنجاه سال قبل برخورد میکرد، یعنی چیزی را در جایی میدید و مثلاً بر حسب احتمال ذهنی، آن را ترجیح میداد و نقل میکرد و مؤمنین را میگریاند و هم آنها و هم خود او به ثواب میرسیدند، ممکن است به حادثه ضرر بزنیم.

امروز این حادثه، پشتوانه ی یک نهضت است. اگر امروز به ما بگویند

1- . «تا بندگان را از ورطه ی نادانی و سرگردانی گمراهی برهاند.» إقبال الأعمال، ج 3، ص 102؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 331

ریشه ی این نهضتی که بهوجود آورده اید، کجاست؟ ما میگوییم ریشه اش پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام است. امام حسین علیه السلام کیست؟ کسی است که این حادثه را بهوجود آورده و در تاریخ از او نقل شده است. پس این حادثه، پشتوانه ی این نهضت است. اگر ما ندانسته و بی توجه و از روی سهل انگاری، حادثه را با چیزهایی که جزو آن نیست، مشوّب کردیم، به آن حادثه و نیز به انقلابی که ناشی از آن حادثه است، خدمت نکرده ایم.

پرداختن به مسائل روز در مجالس محرم

شاید بتوان گفت که امسال در مجالس و محافل ماه محرم، آقایان حتی از سالهای قبل وظایف بیشتری دارند. ما امسال مصیبت امام بزرگوارمان را هم که هنوز داغ آن تازه است، داریم. نباید دستگاه تبلیغی اسلامی کشور بگذارد که یاد امام قدس سره، حتی اندکی کهنه بشود، که البته کهنه هم نخواهد شد. امام قدس سره، با شخصیت و عظمت خود و با خصوصیات که در او بود و بعد از معصومین علیهم السلام در هیچ کس جز او ندیده ایم و نشنیده ایم، پایه ی اصلی و ریشه ی این شجره ی طیبه است. این ریشه باید همیشه محکم و زنده و تازه بماند. یاد امام را با ابعاد حقیقی شخصیت و بیان افکار و بخشهایی از وصیت نامه و محکّمات و مسلمات فرمایشها و جهتگیری های او، زنده کنیم و زنده بداریم.

این نظام، مردمی است. نظام مردمی، به معنای تأثیر نه فقط اراده، بلکه عمل آحاد مردم در اقامه ی این نظام و برپا داشتن آن است. مردم باید کمک کنند. البته زمام اداره ی کشور دست مسئول اجرایی است؛ اما اگر کمک و حمایت و همکاری و محبت و صبر مردم و منطقی نگرستن به قضایا از سوی آنها وجود نداشته باشد، هیچ دست معجزه گری قادر به هیچ کاری نیست. این نکته ای است که باید شما آقایان در این مجالس به مردم بگویید.

ص: 268

سخنی که شما در جلسه، روی منبر به مردم میگویید، با حرفی که در رادیو به مردم گفته خواهد شد، فرق میکند؛ ولو خود شما آن حرف را بزنید. من بارها این نکته را گفته ام که در نشست و در چشم هم نگاه کردن و نفس و صدای همدیگر را شنیدن و حضور و گرمای وجود یکدیگر را لمس کردن میان مستمع و گوینده، اثری است که در پیام از راه دور،

آن اثر نیست. ما معلمان این را قدر بدانیم. بارها در جلسات اهل علم و وعاظ این مطلب را تکرار کرده ام و گفته ام این امتیاز که در جلسات مردم، چشم به چشم و روبه رویشان، با آنها حرف میزنیم و نه فقط امواج صدای ما، بلکه وجودمان را حس می کنند، متعلق به ماست. این، چیز خیلی مغتنمی است و تأثیر مضاعفی دارد.

نکته ی بعدی که باید در این مجالس مورد توجه قرار بگیرد، همین مسئله ی وحدت کلمه ی آحاد مردم است.

*

وقتی مردم با صدا و نفس و اراده ی واحد اقدامی میکنند و حرفی میزنند و راهی را میروند، نفس دنیا در سینه اش حبس میشود و خیره میماند و قدرتهای قوی پنجه، زبون و کوچک میشوند و از کار میمانند.

حالا که خدا این نعمت را به ما داده است، باید حفظش کنیم. اولاً در جلساتی که تشکیل میشود، از طرف خود گویندگان، سخن و اشاره و حرکتی که به اختلافی اشاره کند، مطلقاً نباید وجود داشته باشد. هیچ بهانه ای مجوز این نمیشود که ما در جلسه ای، چیزی را که ممکن است بین دو دسته از مردم اختلافی بهوجود آورد، مطرح کنیم. در قضایای سیاسی و دینی و در مسائل مربوط به دولت و روحانیت و مرجعیت و رهبری و دیگر مسائلی که میتواند بین مردم اختلاف و شکاف و دودستگی و بگومگو ایجاد کند، نباید سخنی از گویندگان مذهبی صادر شود که وحدت کلمه ی مردم را خدشه دار کند؛ بلکه بعکس، گویندگان مذهبی کوشش کنند که فضا، فضای محبت آمیز باقی بماند

ص: 269

و همکاری بین مسئولان و مردم و نیز وحدت کلمه، توصیه بشود.

این نکته را هم بایستی در این مجالس و محافل تذکر داد که اگرچه ما امروز بحمدالله از لحاظ سیاسی در موضع قوتیم و دشمن، یعنی استکبار، در موضع انفعال قرار دارد، اما این به معنای تمام شدن کید و مکر دشمن نیست؛

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» (1).

البته بر مبنای: «قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهَدَىٰ»، (2) جناح حق به خواست دشمن تسلیم نمیشود؛ ولی به هر حال طبیعت دشمن را باید شناخت. ما نباید هیچ لحظه ای از کید دشمن غافل باشیم. این نکته را باید به مردم گفت.

اگر در گوشه و کنار، از معمّان کسانی پیدا بشوند که امتیاز عظیمی را که امروز نظام اسلامی به مسلمین و مؤمنین و روحانیون و علما داده است، درک نکنند و خدای نکرده در اظهاراتشان حرفی باشد که مردم را نسبت به این نظام، یا بدبین کند و یا مردّد نماید - اگرچه مردم با حرفهای خناسان متزلزل و مردّد نمیشوند، اما به هر حال در یک دایره ی محدودی تأثیر میگذارد- این افراد بلاشک عملشان خیانت به اسلام و قرآن و مسلمین است و باید با برخورد خودِ جامعه ی روحانیت مواجه شود. مساجد و حسینیه ها و مجالس عزاداری را بایستی خوب اداره کرد. باید از سوی خود علما و مسئولان روحانی، نظمی برای این مراکز بهوجود آید.

1368-5-23

اسارت اهل بیت علیهم السلام؛ فاجعه ای بی نظیر در تاریخ اسلام

همه میدانید که در روز یازدهم محرم، (3) یکی از عظیم ترین فاجعه های

ص: 270

1- . «هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، تا (به طور کامل، تسلیم خواسته های آنها شوی، و) از آیین (تحریف یافته ی) آنان، پیروی کنی» بقره، 120.

2- . «بگو: هدایت، تنها هدایت الهی است!» همان.

3- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 206؛ الإرشاد، ج 2، ص 114؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 107.

تاریخ اسلام به وقوع پیوست. اسارتی اتفاق افتاد که نظیر آن را دیگر ملت و تاریخ اسلام ندید و به آن عظمت هم نخواهد دید.

کسانی اسیر شدند که از خاندان وحی و نبوت و عزیزترین و شریف ترین انسانهای تاریخ اسلام بودند. زنانی در هیئت اسارت در کوچه و بازارها گردانده شدند که شأن و شرف آنها در جامعه ی اسلامی آن روز نظیر نداشت. کسانی این عزیزان را به اسارت گرفتند که از اسلام بویی نبرده بودند و با اسلام رابطه ای نداشتند و خبیث ترین و پلیدترین انسانهای زمان خودشان بودند. در روز یازدهم محرم، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام به اسارت دچار شدند و این خاطره از تلخ ترین خاطره ها برای ما تا امروز و تا آخر مانده و خواهد ماند.

البته اسارت آن روز با اسارت امروز فرق داشت. اسارت امروز همین است که سربازی، افسری، رزمنده ای یا - وقتی اسیر گیرنده، رژیم منحوسی مثل رژیم بعث باشد - غیرنظامی یی، مدتی در زندان و اسارتگاه قرار میگیرد و از اهل و خاندان خود دور میماند. البته سخت است؛ اما با اسارت آن روز، از زمین تا آسمان فرق دارد. در روز یازدهم محرم، اسارت دسته جمعی زنان و کودکان و مردانی بود که باقی مانده بودند؛ اساراتی توأم با تحقیر و اهانت و گرسنگی دادن و سرما دادن و گرما دادن و اذیت کردن و در کوچه و بازار گرداندن و در سخت ترین شرایط آنها را نگهداشتن و شماتت کردن و از این قبیل. (1)

1368-6-29

اربعین؛ پایه گذاری یاد نهضت حسینی

اساساً اهمیّت اربعین در آن است که در این روز، با تدبیر الهی خاندان

ص: 271

1- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 349-350؛ الفتوح، ج 5، صص 120 و 127؛ الأمالی، صدوق، ص 231؛ اللهوف، صص 101-

102؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 154.

پیامبر صلی الله علیه و آله، یاد نهضت حسینی برای همیشه جاودانه شد و این کار پایه گذاری گردید. اگر بازماندگان شهدا و صاحبان اصلی، در حوادث گوناگون، از قبیل شهادت حسین بن علی علیه السلام در عاشورا، به حفظ یاد و آثار شهادت کمر نبندند، نسلهای بعد، از دستاورد شهادت استفاده ی زیادی نخواهند برد.

درست است که خدای متعال شهدا را در همین دنیا هم زنده نگه میدارد و شهید به طور قهری در تاریخ و یاد مردم ماندگار است، اما ابزار طبیعی یی که خدای متعال برای این کار - مثل همه ی کارها- قرار داده است، همین چیزی است که در اختیار و اراده ی ماست. ما هستیم که با تصمیم درست و بجا میتوانیم یاد شهدا و خاطره و فلسفه ی شهادت را احیا کنیم و زنده نگه داریم.

اگر زینب کبری علیها السلام و امام سجاد علیه السلام در طول آن روزهای اسارت - چه در همان عصر عاشورا در کربلا، و چه در روزهای بعد در راه شام و کوفه و خود شهر شام و بعد از آن در زیارت کربلا و بعد عزیمت به مدینه و سپس در طول سالهای متمادی که این بزرگواران زنده ماندند(1) - مجاهدت و تبیین و افشاگری نکرده بودند و حقیقت فلسفه ی عاشورا و هدف حسین بن علی علیه السلام و ظلم دشمن را بیان نمیکردند،(2) واقعه ی عاشورا تا امروز جوشان و زنده و مشتعل باقی نمیماند.

چرا امام صادق علیه السلام - طبق روایت - فرمودند که هر کس یک بیت شعر

ص:272

- 1- (دوره ی حیات امام سجاد علیه السلام) الکافی، ج 1، ص 468؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 41، ص 415؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 12. (دوره ی حیات حضرت زینب علیها السلام) أخبار الزینبات، ص 122؛ قاموس الرجال، ج 11، ص 43.
- 2- افشاگریهای امام سجاد(علیه السلام) در کوفه، شام و مدینه: الفتوح، ج 5، ص 123؛ مقاتل الطالبین، صص 119-120؛ الإحتجاج، ج 2، صص 33-34؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 305؛ اللهوف، صص 92-93؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 148-149. افشاگریهای حضرت زینب علیها السلام در کربلا، کوفه، شام و مدینه: أخبار الزینبات، صص 115-119؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 206؛ الفتوح، ج 5، صص 121-122؛ الإرشاد، ج 2، صص 115-116؛ الإحتجاج، ج 2، صص 33-34؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 198؛ مقتل الحسین، مقررّم، ص 322.

درباره ی حادثه ی عاشورا بگویند و کسانی را با آن بیت شعر بگریانند، خداوند بهشت را بر او واجب خواهد کرد؟(1) چون تمام دستگاه های تبلیغاتی، برای منزوی کردن و در ظلمت نگهداشتن مسئله ی عاشورا و کلاً مسئله ی اهل بیت علیهم السلام ، تجهیز شده بودند تا نگذارند مردم بفهمند چه شد و قضیه چه بود. تبلیغ، این گونه است. آن روزها هم مثل امروز، قدرتهای ظالم و ستمگر، حداکثر استفاده را از تبلیغات دروغ و مغرضانه و شیطنت آمیز میکردند. در چنین فضایی، مگر ممکن بود قضیه ی عاشورا که با این عظمت در بیابانی در گوشه ای از دنیای اسلام اتفاق افتاده، با این تپش و نشاط باقی بماند؟ یقیناً بدون آن تلاشها، از بین میرفت.

آنچه این یاد را زنده کرد، تلاش بازماندگان حسین بن علی علیه السلام بود. به همان اندازه که مجاهدت حسین بن علی علیه السلام و یارانش به عنوان صاحبان پرچم، با موانع برخورد داشت و سخت بود، به همان اندازه نیز مجاهدت زینب علیها السلام و مجاهدت امام سجاد علیه السلام و بقیه ی بزرگواران، دشوار بود. البته صحنه ی آنها صحنه ی نظامی نبود، بلکه تبلیغی و فرهنگی بود. ما به این نکته ها باید توجه کنیم.

درسی که اربعین به ما میدهد، این است که باید یاد حقیقت و خاطره ی شهادت را در مقابل طوفان تبلیغات دشمن زنده نگه داشت. اگر در مقابل تبلیغات دشمن، تبلیغات حق نبود و نباشد، دشمن در میدان تبلیغات غالب خواهد شد. میدان تبلیغات، میدان بسیار عظیم و خطرناکی است.

دستگاه ظالم جبار یزیدی، با تبلیغات خود، حسین بن علی علیه السلام را محکوم میساخت و وانمود میکرد که حسین بن علی علیه السلام کسی بود که بر ضد دستگاه عدل و حکومت اسلامی و برای دنیا قیام کرده است! بعضی

ص:273

1- . ثواب الأعمال، صص 83-85؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 282-283.

هم این تبلیغات دروغ را باور میکردند. بعد هم که حسین بن علی علیه السلام با آن وضع عجیب و با آن شکل فجیع، به وسیله ی دژخیمان در صحرای کربلا به شهادت رسید، آن را یک غلبه و فتح وانمود میکردند؛ اما تبلیغات صحیح دستگاه امامت، تمام این بافته ها را عوض کرد. حق این گونه است.

1368-8-24

ارزش شهادتها؛ بسته به شرایط

در زمان ما، ارزش شهادت و فداکاری در راه خدا، از بسیاری زمانهای تاریخ اسلام بیشتر است. شهادت، همیشه با ارزش است و فداکاری در راه خدا، همیشه کاری عظیم و ارجمند است؛ اما همین کار خوب و بزرگ، در برخی از شرایط و در بعضی از زمانها، بزرگتر و مهمتر و با ارزش تر است. مثلاً در صدر اسلام، فداکاری واقعاً ارزش مضاعف داشت؛ علت هم این بود که در آن دوران، اسلام مثل نهالی بود و اگر فداکاریها نمیبود، شاید دشمنان اسلام این نهال را میکندند. در زمان سیدالشهدا علیه السلام آن فداکاری و شهادت بزرگ، ارزش مضاعف داشت؛ چون حقیقتاً در آن روزها محصول زحمات پیامبر صلی الله علیه و آله در حال از بین رفتن بود و فداکاری حسین بن علی علیه السلام و یاران آن بزرگوار، مانع از چنین کاری شد.

بعضی از زمانها این گونه است که مجاهدت در راه خدا و شهادت در راه او، ارزش مضاعف دارد و دو برابر و چند برابر است. مثلاً یک ظرف آب گوارا که در حالت طبیعی هم با ارزش است، اما در یک تابستان گرم، آن هم برای انسانی که مدتی تشنگی کشیده، بخصوص اگر آن انسان بیمار هم بوده و در جایی باشد که آب در آنجا کم است، این یک ظرف آب گوارا چند برابر ارزش پیدا میکند. بنابراین همه جا قیمتها یکسان نیست، بلکه شرایط متفاوت است.

1368-12-10

اباعبدالله علیه السلام ؛ مظهر انسان کامل و عبد خالص خدا

وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام ، اگرچه بیشتر با بُعد جهاد و شهادت معروف شده، لیکن آن بزرگوار در حقیقت مظهر انسان کامل و عبد خالص و مخلص و مخلص برای خداست. اساساً جهاد واقعی و شهادت در راه خدا، جز با مقدمه ای از همین اخلاصها و توجه ها و جز با حرکت به سمت «انقطاع الی الله» حاصل نمیشود.

در این مناجات شعبانیه ی عالیه المضامین میفرماید:

«إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ».(1)

این کمال انقطاع به سوی خدا و از همه چیز گسستن و همه ی قیود و دنباله ها را در جهت حرکت به سمت محبوب واقعی بریدن و به آن سمت پرواز کردن، چگونه برای انسان حاصل میشود؟ شهادت که قله ی فداکاری یک انسان است، بدون حرکت به سمت انقطاع و بدون تلاش و مجاهدت برای ایجاد «انقطاع الی الله»، برای انسان به وجود نمی آید.

امام حسین علیه السلام؛ مدافع امام حسن علیه السلام در صلح

در بین آل رسول خدا صلی الله علیه و آله، پُرشورتر از همه کیست؟ شهادت آمیزترین زندگی را چه کسی داشته است؟ غیرتمندترین آنها برای حفظ دین در مقابل دشمن، چه کسی بوده است؟ حسین بن علی علیه السلام بوده است. آن حضرت در این صلح، با امام حسن علیه السلام شریک بودند. صلح را تنها امام حسن علیه السلام نکرد؛ امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام این کار را کردند؛ منتها امام حسن علیه السلام جلو بود و امام حسین پشت سر او بود.

ص:275

1- «خدایا! بریدن کاملی از خلق به سوی خود به من عنایت کن.» إقبال الأعمال، ج 3، ص 299؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 99.

امام حسین علیه السلام جزو مدافعان ایده ی صلح امام حسن علیه السلام بود. وقتی که در یک مجلس خصوصی، یکی از یاران نزدیک - از این پُرشورها و پُرحماسه ها - به امام مجتبی علیه السلام اعتراضی کرد، امام حسین علیه السلام با او برخورد کردند: «و غمز الحسین حُجرا».(1)

هیچ کس نمیتواند بگوید که اگر امام حسین علیه السلام به جای امام حسن علیه السلام بود، این صلح انجام نمیگرفت؛ نخیر، امام حسین با امام حسن بود و این صلح انجام گرفت و اگر امام حسن هم نبود و امام حسین تنها بود، در آن شرایط، باز هم همین کار انجام میگرفت و صلح میشد.

هدف و فلسفه ی قیام عاشورا

در زیارتی از زیارت‌های امام حسین علیه السلام که در روز اربعین خوانده میشود، جمله ای بسیار پرمعنا وجود دارد و آن این است:

«وَبَدَلٍ مُّهِجَّتَهُ فِیْكَ لَیْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ» (2)

فلسفه ی فداکاری حسین بن علی علیه السلام در این جمله گنجانده شده است. زائر به خدای متعال عرض میکند که این بنده ی تو، این حسین تو، خون خود را نثار کرد تا مردم را از جهالت نجات بدهد. «وَوَحَّیْرَهُ الضَّلَالَةَ» (3) مردم را از سرگردانی و حیرتی که در گمراهی است، نجات بدهد. ببینید این جمله چقدر پرمغز و دارای چه مفهوم مترقی و پیشرفته ای است.

مسئله این است که بشریت همیشه دستخوش شیطنت شیطانهاست. همیشه شیطانهای بزرگ و کوچک، برای تأمین هدفهای خود، انسانها و توده های مردم و ملت‌ها را قربانی میکنند. در تاریخ گذشته هم این را

ص: 276

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 15.

2- تهذیب الأحکام، ج 6، ص 113؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 331.

3- همان.

خواننده اید و شرح حال سلاطین جابر و ستمگر و رفتار آنها با ملت‌ها و وضع امروز دنیا و روش قدرتهای بزرگ را دیده اید. بشر دستخوش اغوا و خدعه ی شیطانها قرار میگیرد. باید به بشر کمک کرد، باید به بندگان خدا مدد رساند، تا بتوانند خود را از جهالت نجات بدهند و از سرگردانی و گمراهی خلاص شوند.

چه کسی میتواند این دست نجات را به سوی بشریت دراز کند؟ آن کسانی که چسبیده ی به مطامع و هوسها و شهوات باشند، نمیتوانند؛ چون خودشان گمراهند. آن کسانی که اسیر خودخواهی ها و منیت ها باشند، نمیتوانند بشر را نجات بدهند؛ باید کسی پیدا بشود و خودشان را نجات بدهد؛ یا لطف خدا به سراغ آنها بیاید تا اراده ی آنها قوی بشود و بتوانند خودشان را رها کنند. آن کسی میتواند بشر را نجات بدهد که دارای گذشت باشد؛ بتواند ایثار کند و از شهوات بگذرد؛ از منیت و خودپرستی و خودخواهی و حرص و هوی و حسد و بخل و بقیه ی گرفتاری هایی که معمولاً انسان دارد، بیرون بیاید تا بتواند شمع ی فرا راه بشر روشن کند.

1369-6-29

حضور یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در کربلا

آن کسانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با دست خود، ساخته و پرداخته و تراشیده بود و همه ی ظرافتکاری ها را به کار برده بود و به قول ما، الماس تراش کرده بود، همین طور ماندند، که نسلهای آخریشان را شما در صحرای کربلا می بینید. (1) حبیب بن مظاهرها و مسلم بن عوسجه ها و جابر بن عبدالله انصاری ها کسانی بودند که توانستند از امتحان درست خارج شوند.

ص: 277

1- . الإصابه، ج 5، ص 107؛ أ بصار العین، صص 99-111 و 134-135 و 157.

1369-10-13

حسین بن علی علیه السلام ، پیروز کربلا

من به شما خانواده های عزیز شهدا عرض میکنم: خدا را شکر که خون شهدای شما هدر نرفت. خدا را شکر که اگر شهدای عزیز شما جسمشان به خاک و خون غلتید، اما روحشان شاد است. آنها برای این جنگیدند و کشته شدند که اسلام عزیز بشود، و اسلام عزیز شد؛ همچنان که خون حسین بن علی علیه السلام به هدر نرفت. آن بزرگوار را با آن وضع فجیع به شهادت رساندند و علی الظاهر دشمن توانست آن عزیزان را به شهادت برساند؛ ظاهر مطلب این بود که یزید پیروز شد، اما در باطن، حسین بن علی علیه السلام پیروز شد. حسین بن علی علیه السلام برای باقی ماندن اسلام، خون خود را نثار کرد و در این راه توفیق پیدا کرد و توانست اسلام را بیمه کند. عزیزان شما هم، اسلام و جمهوری اسلامی را بیمه کردند.

1369-10-17

هنر مدّاحی در تعمیق باورها و محبت‌ها

مردم محبتی دارند که بایستی بر اثر خواندن و گفتن شما، عمیق و ریشه دار و تند و آتشین و برافروخته بشود. تشیع آیین محبت است. خصوصیت محبت، خصوصیت تشیع است. کمتر مکتب و مسلک و دین و آیین و طریقه ای مثل تشیع، با محبت سروکار داشته است. علت این هم که چنین فکری تا امروز مانده، در حالی که این همه با آن مخالفت کرده اند، این است که ریشه در زلال محبت داشته و دین تولی و تبری و آیین دوست داشتن و دشمن داشتن است و عاطفه در آن، با فکر هماهنگ و همدوش است. چیزهای خیلی مهمی است؛ اصل خیلی سحرآمیز و عجیبی است. اگر محبت در تشیع نبود، این

ص: 278

دشمنیهای عجیبی که با شیعه شده، باید او را از بین میبرد.

همین محبت شما مردم به حسین بن علی علیه السلام ، ضامن حیات و بقای اسلام است.

اینکه امام میفرمود عاشورا اسلام را نگه داشت، (1) معنایش همین است. فاطمیّه و میلاد و وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هم همین طور است. باید با استفاده از این هنر، این محبت را در میان مردم، هم عمق ببخشید، هم تر و تازه کنید، و هم برافروخته کنید. چیز خیلی عجیب و عظیمی است.

1369-11-29

عجز بشر از معرفت و وصف ائمه علیهم السلام

دو مولود بزرگوار این روزها، بخصوص امام عظیم الشان و سید شباب اهل جنّت، (2) حسین بن علی علیه السلام ، مستغنی از بیان کسی همچون من هستند. ماها کمتر از آن هستیم که بتوانیم در حریم معرفت این بزرگواران وارد شویم. ما به

قصور و عجز و حقارت خودمان معترفیم. همه ی ائمه علیهم السلام این طورند و این بزرگوار بیش از بقیه ی ائمه علیهم السلام شایسته ی این توصیف و تجلیل است.

درست است که اگر ائمه ی دیگر ما هم در آن زمان و در آن شرایط قرار می گرفتند، همان کاری را میکردند که حضرت ابی عبدالله علیه السلام کرد، اما واقعیت این است که بالاخره این قرعه به نام این بزرگمرد افتاد و خدا او را برای آن چنان فداکاری عظیمی که در طول تاریخ - تا آنجایی که ما شناخته ایم - بی نظیر بود، برگزید.

حسن بن علی علیه السلام و دیگر بزرگان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند:

ص: 279

1- . صحیفه ی امام، ج 15، ص 330.

2- . کامل الزیارات، صص 216-217؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 136؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 298.

«لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»؛ (1)

هیچ روزی مثل عاشورا نبود و هیچ فداکارییی مثل فداکاری آن بزرگان نبود. فداکاری، تاج کرامتی بر سر این بزرگمرد و یارانش شد و آن مجموعه، درّهالتاجی برای مجموعه ی افتخارات اسلام، از صدر تا ذیل شدند. هیچ کس را نمیشود با آنها مقایسه کرد. امروز، روز یادبود ولادت این بزرگوار و این شخصیت است و این، چیز بزرگی است.

1370-4-20

فنّ تبلیغ

به مناسبت نزدیکی ماه محرّم، این جلسه بیشتر ناظر به گویندگان دینی و مبلغان است.

مقدمتاً باید عرض کنم؛ اگر این مطلب درست است که شرف هر فنی به شرف هدف و غایت از آن فن بستگی دارد، باید بگوییم که یکی از اشرف فنون، همین فن تبلیغ دین و گویندگی معارف دینی و اسلامی است؛ همین چیزی که در عرف ما، به وعظ و منبر معروف است، زیرا هدف از حرفه ی تبلیغ و گویندگی دینی، عبارت است از موعظه برای تزکیه ی مردم، تبیین معارف دینی برای بالا رفتن سطح آگاهی دینی مردم، و بیان مصائب و مراثی حضرت ابی عبدالله علیه السلام؛ یعنی ارائه ی الگویی به مردم، برای کیفیت بخشیدن به حرکت در راه هدفهای بزرگ. همه ی این چیزها جزو اشرف هدفهاست؛ هم تزکیه،

ص: 280

1- . در سخنان امامان معصوم علیهم السلام با عبارات گوناگون به این معنا اشاره شده که روز عاشورا، روزی منحصر به فرد و تکرارناپذیر است. امام حسن علیه السلام فرمود: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» الأُمَالِي، صدوق، صص 177-178؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 218. امام سجاد علیه السلام فرمود: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ» الأُمَالِي، صدوق، ص 547؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 298. امام باقر علیه السلام در زیارت عاشورای منقول از ایشان فرمود: «مُصِيبَةٌ مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ وَ فِي جَمِيعِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» کامل الزیارات، ص 330؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 292. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَعْظَمُ مُصِيبَةً مِنْ جَمِيعِ سَائِرِ الْأَيَّامِ» علل الشرایع، ج 1، صص 225-226؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 269.

هم بالا بردن افکار و آگاهیهای مردم، هم ارائه ی الگو برای جهاد و تلاش فی سبیل الله.

این فن را نباید کوچک گرفت. منبر رفتن و سخن گفتن در امر دین، جزو شریف ترین کارهاست و باید و شاید که شریف ترین انسانها و عالمترین و آگاه ترین آنها به مسائل اسلامی و عاملترین آنها به احکام شرعی، در این راه قدم بردارند و آن را برای خود افتخاری بدانند؛ کما اینکه در گذشته هم همین طور بوده است؛ افرادی مثل شیخ جعفر شوشتری، عالم اخلاقی بزرگ که خود منبری بوده است؛ (1) یا مرحوم حاج آقا رضا همدانی واعظ، صاحب کتاب «هدیه التمله» که خود یک واعظ و یک گوینده ی دینی بوده است؛ (2) یا پسر آن مرحوم، مرحوم آقامیرزا محمد همدانی که از علما بوده است، و امثال اینها. در گذشته، شخصیت های علمی و چهره های معروف تقوایی و دینی، متّصف به این صفت و مفتخر به این فن بوده اند. در این زمان هم ما بحمدالله شخصیت های برجسته ای در زمینه ی تبلیغ و منبر دیده ایم و بوده اند و هستند.

آن چیزی که در محدوده ی جمع کسانی که اهل منبرند - چه حرفه ی آنها این است، و چه در کنار حرفه ی اصلی به آن میپردازند - واقعاً باید معلوم باشد، این است که اگر ما میخواهیم مردم را موعظه کنیم، لازمه ی آن در درجه ی اول، اتعاض نفسی خود ماست. برای کسی که بنا بر گویندگی دین دارد، تهذیب نفس یک امر الزامی است، تا از دل بگوید و حرف او دارای اثر بشود و عملش قول او را تقویت کند و شاهدهی بر آن باشد.

چون مبلغ بنا بر این دارد که سطح فکر مردم را در مسائل اسلامی بالا ببرد، پس باید آگاهی و بینش دینی وسیع و متنوع داشته باشد؛ با قرآن

ص:281

1- .الأعلام، ج 2، ص 124.

2- .الذریعه، ج 25، صص 215-216.

مأنوس باشد، در احادیث غور بکند و کرده باشد، با افکار نو مربوط به مذهب و دین آشنا باشد، اهل تحقیق درباره ی مسائل دینی و افکار دینی باشد؛ نه فقط آشنایی با دین به تنهایی، بلکه در کنار مسائل دینی، پاره ای افکار فلسفی و بینشهای اجتماعی هست که از آنها هم باید طعمی چشیده و آگاهی داشته باشد؛ و چون بنا دارد که اسوه ی جهاد و مبارزه را به مردم معرفی کند، در این کار باید دقت نظر و وسواس داشته باشد؛ زیرا زندگی حسین بن علی علیه السلام و ماجرای چندروزه ی آن حضرت در کربلا، فصل عظیمی از تاریخ ماست؛ حجم آن کم، اما مفهوم آن بسیار وسیع و عمق آن خیلی زیاد است.

نقش حسین بن علی علیه السلام در حرکتهای اسلامی

ماجرای حسین بن علی علیه السلام حقیقتاً موتور حرکت قرون اسلامی در جهت تفکرات صحیح اسلامی بوده است. هر آزادیخواه و هر مجاهد فی سبیل الله و هر کس که میخواسته است در میدان خطر وارد بشود، از آن ماجرا مایه گرفته و آن را پشتوانه ی روحی و معنوی خود قرار داده است.

در انقلاب ما، این معنا به صورت بینی واضح بود. معلوم نبود اگر ما این حادثه را نمیداشتیم، چطور میتوانستیم در این معرکه خوض کنیم. این خودش فصل عریض و قابل تعمق است که تمسک به ذیل ماجرای عاشورا و مجاهدت سیدالشهدا علیه السلام، چه تأثیری در وضع انقلاب ما داشت. انسان وقتی در این مسئله غور میکند، از عظمت تأثیر آن حادثه به دهشت می افتد و فکر میکند کسانی که از آن محرومند، این خلأ را چگونه میتوانند پر کنند.

تبلیغ برتر

این سه فصل مربوط به شغل منبر - یعنی موعظه، تبیین معارف و ارائه ی الگو و اسوه - هر کدام لازمه ای در نفس منبری و گوینده دارد

ص: 282

و چیزی از او می طلبد. پس این میدان را نباید کم گرفت. در گذشته تصور غلطی در ذهن بعضی از ماها بود که بحمدالله بعدها مرتفع شد. ما خیال میکردیم که اگر کسی اهل علم و مجتهد است، نمیتواند اهل منبر یا روضه خوان باشد؛ این دو را در دو سطح مختلف مشاهده میکردیم. آن کسی که میخواهد این سه وظیفه را عهده دار بشود، چه بهتر است که در معارف دینی، در فقه اسلام، در علوم و فنون رایج در حوزه های علمیّه - که ملاک فهم احکام است - در سطح بالا، بلکه اعلی باشد. منبر را با این چشم بینیم.

تأثیر بررسی نشده نهاد منبر

تأثیر نهاد منبر در جامعه ی ما، هنوز یک تأثیر بررسی نشده است. شما به جامعه ی ما نگاه کنید؛ ببینید جایی که منبری به نام ابی عبدالله علیه السلام نباشد، کجاست؟ از شهرهای بزرگ و مراکز پُرجمعیت، تا دوردستها، روستاها، حتی روستاهای کوچک و دورافتاده، دانشگاه ها، میان دانشمندان، انجمنهای تحصیل کردگان علوم جدید، تا مردم دور از علوم و معارف جاری زمان در اقصا نقاط کشور، در کجا منبر ابی عبدالله علیه السلام نیست، که گوینده ای در موقعی از مواقع بر آن منبر نمیروند و سخنی نمیگویند؟ پس کلّ جامعه ی ما به عنوان یک مجموعه ی باتفکر و عقیده ی شیعی، زیر چتر امام حسین علیه السلام است. البته این مخصوص شیعیان هم نیست؛ در نقاط گوناگونی از عالم، غیر شیعه، بلکه غیر مسلمین هم به نحوی از انحاء از این بساط بهره ای میبرند.

در طول قرن‌ها و در این چند قرن اخیر، در مجموع کشور ما، این بینش و این تذکر راجع به دین، به نام و مناسبت حسین بن علی علیه السلام وجود داشته است و در سطحی مردم را متذکر به دین نگه داشته است. این کانال کشی وسیع، در انقلاب به کار آمد. از این کانال کشی منظم در سطح کشور، تفکر انقلابی ما که مستند به حادثه ی عاشورا هم بود،

ص: 283

در همه جا گسترش پیدا کرد و مردم را وارد میدان کرد. اگر در این خصوص، کشور ما را با کشورهای دیگر اسلامی مقایسه کنید، در آنجایی که نام امام حسین علیه السلام وجود ندارد، فرق بین این دو را مشاهده خواهید کرد. این، خصوصیات به جامعه ی ما بخشیده است.

پس این یک نهاد مؤثر در بافت اجتماعی و دینی و فکری ماست. این مجموعه و این نهاد، در گذشته مؤثر بود، اما تحت یک ضابطه و قانون و قاعده نبود؛ علاوه بر اینکه افکار دینی، میدان عرضه شدن و مطرح شدن نداشت. در این رسانه ی جمعی صوتی و تصویری کشور، تنها در آیام عاشورا، سطح خیلی نازلی از این مسائل را در شکل یک سینه زنی و از این قبیل، به مردم نشان میداد؛ وقتی هم که انسان گوش میکرد، غالباً انحرافی بود!

نهاد منبر و مسئولیتهای جدید

امروز این رسانه، حامل پیام تفسیر قرآن و معارف اسلامی و مسائل فلسفی و عرفانی و معارف آل محمد علیهم السلام است. پس، از طرفی این یک امکان جدید در خدمت گویندگان دین است؛ از طرف دیگر، ما معلمان و گویندگان این توان و امکان را پیدا کرده ایم که به صورت یک وظیفه، معارف اسلامی را در همه ی ابعادش، آزادانه برای مردم بشکافیم. در گذشته این طور نبود؛ چیزهایی را میشد گفت، چیزهایی را هم نمی باید گفت و نمیگذاشتند؛ ولی امروز آن طور نیست.

گمان من این است که ما امروز در قبال نهاد منبر، یک وظیفه ی جدید داریم؛ یک سازماندهی و یک قاعده و ضابطه لازم است. این قاعده و ضابطه بایستی به وسیله ی معمران این فن و خبرگان این میدان و کسانی که سالیان درازی در این راه بوده اند و جوانب گوناگون آن را سنجیده اند و نیز فضلا و آگاهان به شرایط زمان برقرار شود. هر سخن ضعیف و سستی گفته نشود؛ هر معرفت بی فایده یا کمفایده ای، جای

ص: 284

معارف پُرفایده را نگیرد؛ اقتضای زمانه و نیاز مردم به معارف دینی، مورد توجه قرار بگیرد؛ حادثه ی عاشورا که در باب جهاد و مبارزه ی فی سبیل الله، أمّ المعارف است و پایه ی اصلی انقلاب ماست، به صورت پیراسته بیان شود؛ حقایق در آن جلوه کند و اضافاتی که احیاناً در گوشه و کنار از زبانها و یا قلمهایی تراوش کرده و شنیده و خوانده شده است، کنار برود. مسئله ی عاشورا شوخی نیست. نمیشود این قضیه ی با آن عظمت را با خرافات آمیخت و انتظار تأثیر کامل داشت. امروز روزی است که باید این کارها انجام بگیرد.

مدّاحان اهل بیت علیهم السلام و گویندگان معارف و مراثی آن بزرگواران، چه موقع این امکانی را که امروز در اختیار شماست، داشتند؟ علمای دین چه هنگام میتوانند بر این کار اشراف و نظارتی - آن چنان که امروز دارند - داشته باشند؟ البته کسانی هستند که از این گونه چیزها خشنود نخواهند بود؛ نباشند، مانعی ندارد؛ آنچه مورد رضای خدا و مورد نیاز مردم و توقع نسلهای بعد از ماست، باید مورد توجه قرار بگیرد.

تقریباً در صد سال پیش، مرحوم حاج میرزا حسین نوری کتابی به نام «لؤلؤ و مرجان» در شرایط پله ی اول و دوم منبر روضه خوانان» (1) نوشت. آن زمان، یک محدث که دلسوز، روشنفکر و آگاه بود، به فکر این بود که پله ی اول و دوم منبر، هر کدام شرایطی دارد؛ بی شرط نمیشود وارد این میدان شد. شاید در آن روز، روضه خوانان و مرثیه خوانان روی پله ی اول و وعظ روی پله ی دوم می نشستند.

آن روز، آن بزرگوار مینوشت و در محدوده ی دید آن زمان میدید، اما امروز شما در یک محدوده ی وسیع تر می بینید و میتوانید آن را عمل کنید. چه کسی به صورت مجاز منبر برود و مورد قبول جامعه ای که بر این کار نظارت دارد، باشد؟ چه بگوید؟ کی و کجا بگوید؟ این

ص: 285

1- . الذریعه، ج 18، صص 388-389.

به معنای نسخه نویسی و دست این و آن دادن نیست. در کشورهای اسلامی دیگر، این گونه است که مأموران دولتی چیزی را مینویسند و در اختیار امام جمعه ای میگذارند و میگویند این را بخوان. نه، تفکر و مطالعه و بررسی و استفاده از اساتید فن و پیشکسوت های این میدان لازم است و باید با معیارهایی، مناسب گویی و درست خوانی، با هدف اصلاح خواندن و گفتن، انجام بگیرد.

امروز دنیا در زنده ترین مسائل و علوم مورد احتیاج مردم، ساعت به ساعت روشهای نو را پیش می آورد. واقعاً در بسیاری از علمی که در میدان و صحنه ی تبادل نظر هست، شما اگر امروز نظریه ای را خواندید، یک ماه بعد نمیتوانید به عنوان آخرین نظریه به آن تکیه کنید. روشها دائماً عوض میشود و حرفها نوبه نو می آید.

ما چطور میخواهیم حرف حق خودمان را به همان شیوه و روشی که با مردم پنجاه سال یا صد سال پیش گفته میشد، امروز در میان بگذاریم؟ امروز حتی با قبل از انقلاب فرق دارد. منبری که در روزهای پیش از انقلاب، در سالهای 55 و 56 و 57 میتوانست مفید و مؤثر باشد، ممکن است امروز در همه جا آنقدر مفید و مؤثر نباشد. البته بعضی از معارف هست که به هر زبانی و در هر شرایطی بیان بشود، گیرایی دارد؛ اما این عمومیت ندارد. این، آن نکته ی اساسی است که خواستم در باب مسائل منبر و اهل منبر عرض کنم و خلاصه اش، پیشبرد این فن شریف از لحاظ محتوا و قالب و روشها و اسلوبهاست.

1370-4-25

عاشورا؛ واقعه ای کوتاه با تأثیری شگرف

از اوّل تا آخر حادثه ی عاشورا، به یک معنا نصف روز بوده؛ به یک معنا دو شبانه روز بوده؛ به یک معنا هم هفت هشت روز بوده؛ بیشتر از

ص:286

اینکه نبوده است. از روزی که امام حسین علیه السلام وارد سرزمین کربلا شد، تا روزی که از خاندان خود جدا گردید، مگر چند روز بوده است؟ از روز دوم (1) تا یازدهم محرّم، (2) هشت نُه روز بوده؛ خود آن حادثه هم که نصف روز است. (3) شما

ببینید این نصف روز حادثه چقدر در تاریخ ما برکت کرده و تا امروز هم زنده و الهامبخش است. این حادثه فقط این نیست که آن را بخوانند و بگویند و مردم خوششان بیاید یا متأثر عاطفی بشوند؛ نخیر، منشأ برکات و حرکت است. این، در انقلاب و جنگ و گذشته ی تاریخ ما محسوس بوده است.

در تاریخ تشیع، بلکه در تاریخ انقلابهای ضدّ ظلم در اسلام، ولو از طرف غیرشیعیان، حادثه ی کربلا به صورت درخشان و نمایان اثربخش بوده؛ شاید در غیر محیط اسلامی هم اثربخش بوده است. در تاریخ خود ما - یعنی در این هزار و سیصد، چهارصد سال - همان نصف روز حادثه اثر کرده است.

پس عجیب و بعید نیست. ما اگر نخواهیم هشت سال جنگ خودمان را با آن هشت نه ساعت عاشورای امام حسین علیه السلام مقایسه کنیم، یا آن را خیلی درخشانتر بدانیم - که واقعاً هم همین است؛ یعنی من هیچ حادثه ای را در تاریخ نمی شناسم که با فداکاری آن نصف روز قابل مقایسه باشد؛ همه چیز کوچکتر از آن است - لیکن بالاخره طرحی از آن، یا نمی از آن یم است.

چرا ما فکر نکنیم که در داخل جامعه ی ما، برای سالهای متمادی میتواند منشأ اثر باشد؟ میخواهم بگویم که این یک گنج است. آیا ما خواهیم توانست این گنج را استخراج کنیم یا نه؟ این هنر ماست که

ص: 287

1- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 176؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 247؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 380-381.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 348؛ الإرشاد، ج 2، صص 113-114؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 107.

3- . تذکره الخواص، ص 230.

بتوانیم استخراج کنیم.

امام سجاد علیه السلام توانست همان چند ساعت گنج عاشورا را استخراج کند. امام باقر علیه السلام و ائمه ی بعد از ایشان هم استخراج کردند و آن چنان این چشمه ی جوشان را جاری کردند که هنوز هم جاری است و همیشه هم در زندگی مردم منشأ خیر بوده، همیشه بیدار کرده، همیشه درس داده و یاد داده که چه کار باید کرد؛ الان هم همین طور است. الان هم هر کدام از ما هر جمله ای از عبارات امام حسین علیه السلام را که برایمان مانده، میخوانیم، به یاد می آوریم و احساس میکنیم که روح تازه ای میگیریم و حرف تازه ای می فهمیم.

البته در اینجاها معنای حرف تازه فهمیدن، مثل فرمول کشف نشده ای نیست که آن را کشف میکنیم؛ نه، صد بار هم شنیده ایم. آدم در لحظه ای از لحظات حقیقتی را درک میکند، بعد غفلتی می آید و همانی که درک کرده است، از ذهنش میروند؛ طبیعت انسان این طوری است. لذا این فکر مستمری که ما احتیاج داریم بکنیم، این تذکر مستمری که ما احتیاج داریم بشنویم، برای این است که آن لحظه های فهم و معرفت و فروختگی ذهن و روح استمرار پیدا کند و انسان حالت بسط داشته باشد.

این قبض و بسطی که عرفا میگویند، یک واقعیت است. انسان گاهی قبض دارد، اصلاً گرفته و بسته است، همه ی حقایق هم جلوی اوست؛ اما از آن حقایق و معارف، ترس میخورد، به او نمیشود. گاهی هم انسان باز و مبسوط است و همه ی شعاعها و انوار به او میتابد. در آن لحظه، انسان گاهی مثل خورشید نور میدهد؛ خود انسان هم نورانیت خویش را احساس میکند. انسان بایستی این لحظه ها را در کلمات و فرمایشهای امام حسین علیه السلام جستجو کند و برای خودش به وجود بیاورد. این کلمات، چنان لحظه هایی را در انسان ایجاد میکند.

ص: 288

1370-6-27

ضرورت فداکاری

مشاقی که انسان به قیمت ترقی بشریت به یک قدم بالاتر میخواد آن را تحمل کند، باارزش است؛ همان هدفی که به خاطرش حسین بن علی علیه السلام به شهادت میرسد؛ دیگر از اینکه بالاتر نیست. آن همه امام حسین علیه السلام رنج کشید. مگر امام حسین علیه السلام نمیتوانست در خانه ی خودش بنشیند؟

1370-8-22

موقعیت شناسی و تکلیف محوری زینب کبری علیها السلام

ولادت حضرت زینب کبری علیها السلام ایجاب میکند که ما دایره ی بحث را، بخصوص در شرایط کنونی بشریت، وسیع تر قرار بدهیم. زینب کبری علیها السلام یک زن بزرگ است. عظمتی که این زن بزرگ در چشم ملت‌های اسلامی دارد، از چیست؟ نمیشود گفت به خاطر این است که دختر علی بن ابی طالب علیه السلام، یا خواهر حسین بن علی علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام است. نسبتها هرگز نمیتوانند چنین عظمتی را خلق کنند. همه ی ائمه ی ما، دختران و مادران و خواهرانی داشتند؛ اما کو یک نفر مثل زینب کبری علیها السلام؟

ارزش و عظمت زینب کبری علیها السلام به خاطر موضع و حرکت عظیم انسانی و اسلامی او بر اساس تکلیف الهی است. کار او، تصمیم او، نوع حرکت او، به او این طور عظمت بخشید. هر کس چنین کاری بکند، ولو دختر امیرالمؤمنین علیه السلام هم نباشد، عظمت پیدا میکند.

بخش عمده ی این عظمت از اینجاست که اولاً موقعیت را شناخت؛ هم موقعیت قبل از رفتن امام حسین علیه السلام به کربلا، هم موقعیت لحظات بحرانی روز عاشورا، هم موقعیت حوادث کشنده ی بعد از شهادت امام

ص: 289

حسین علیه السلام را؛ و ثانیاً طبق هر موقعیت، یک انتخاب کرد. این انتخابها، زینب علیها السلام را ساخت.

قبل از حرکت به کربلا، بزرگانی مثل ابن عباس و ابن جعفر و چهره های نامدار صدر اسلام که ادعای فقاقت و شهامت و ریاست و آقا‌زادگی و امثال اینها را داشتند، گیج شدند و نفهمیدند چه کار باید

بکنند؛ ولی زینب کبری علیها السلام گیج نشد و فهمید که باید این راه را برود و امام خود را تنها نگذارد؛ و رفت. (1) نه اینکه نمی فهمید راه سختی است؛ او بهتر از دیگران حس میکرد. او یک زن بود؛ زنی که برای مأموریت، از شوهر و خانواده

اش جدا میشود و به همین دلیل هم بود که بچه های خردسال و نوباوگان خود را هم به همراه برد؛ (2) حس میکرد که حادثه چگونه است.

در آن ساعت‌های بحرانی که قوی ترین انسانها نمیتوانند بفهمند چه باید بکنند، او فهمید و امام خود را پشتیبانی کرد و او را برای شهید شدن تجهیز نمود. (3) بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام هم که دنیا ظلمانی شد و دلها و جانها و آفاق عالم تاریک گردید، این زن بزرگ یک نوری شد و درخشید. زینب علیها السلام به جایی رسید که فقط والاترین انسانهای تاریخ بشریت، یعنی پیامبران، میتوانند به آنجا برسند.

زینب کبری علیها السلام ؛ الگوی زنان عالم

زن امروز الگو میخواهد. اگر الگوی او زینب و فاطمه ی زهرا علیهما السلام باشند، کارش عبارت است از فهم درست، هوشیاری در درک موقعیتهای و انتخاب بهترین کارها، ولو با فداکاری و ایستادن پای همه چیز برای انجام تکلیف بزرگی که خدا بر دوش انسانها گذاشته است، همراه باشد.

ص: 290

1- . الأخبار الطوال، ص 228؛ زینب الكبرى، النقدی، ص 88.

2- . العقد الفرید، ج 5، ص 126؛ إعلام الوری، ج 1، ص 446؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 366.

3- . معالی السبطين، ج 2، صص 24-25.

زینب علیها السلام الگوست. زینب علیها السلام ، زنی نبود که از علم و معرفت بی بهره باشد؛ بالاترین علمها و برترین و صافی ترین معرفتها در دست او بود. (1) همان حضرت سکینه علیها السلام که شما اسمش را در کربلا شنیده اید و دختر امام و برادرزاده و شاگرد زینب علیها السلام است - کسانی که اهل تحقیق و کتابند، نگاه کنند - او یکی از مشعلهای معرفت عربی در همه ی تاریخ اسلام تا امروز است. (2) کسانی که حتی زینب علیها السلام و پدر زینب و پدر سکینه را قبول نداشتند و ندارند، اعتراف میکنند که سکینه علیها السلام یک مشعل معرفت و دانش است. رفتن این راه، به معنای دور شدن از دانش و معرفت و بینش جهانی و روشنفکری و معلومات و آداب نیست؛ اینها ورای آنهاست.

1370-11-3

ادعیه ی اهل بیت علیهم السلام

مرحوم زمخشری معروف - صاحب تفسیر کشاف (3) - در بخشی از کتاب «ربیع الأبرار»، ملتقطاتی از ادعیهی معارف علما و زهاد و صحابه و اولیا، از صدر اسلام تا قرن دوم را آورده است. (4) من آنها را نگاه کردم، بعد با ادعیه ای که از امام سجاد علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام یا امام حسین علیه السلام مأثور است، مقایسه کردم؛ دیدم که اینها اصلاً قابل مقایسه با آن ادعیه نیست. این دعاها در بین مردم خیلی رایج و معمول است و مردم آنها را میخوانند و خیلی دوست میدارند. اگر این شاءالله فرصت پیدا بکنید و دو تا از این دعاها را - حالا یا بخشی از این دعاها را، و یا تمام آن را - در وقت مناسبی در این سفر در استودیوی خوبی

ص: 291

1- . مقاتل الطالبیین، ص 95؛ الإحتجاج، ج 2، ص 31؛ زینب الكبرى، النقدي، ص 34؛ بحار الأنوار، ج 42، ص 93.

2- . المنتظم، ج 7، ص 175؛ الأعلام، ج 3، ص 106.

3- . الذریعه، ج 6، ص 46.

4- . ربیع الأبرار، ج 2، باب 29.

بخوانید، در بین مردم ما خیلی رواج پیدا خواهد کرد. مثلاً مناجات شعبانیه - که بین اهل بیت علیهم السلام معروف بوده و همه ی آن بزرگواران آن را میخواندند (1) - مناجات بسیار خوبی است؛ یا مثلاً بعضی از دعاهای ماه مبارک رمضان بسیار خوب است. بعضی از دعاها هست که مربوط به ماه رجب میشود؛ دعاهای بسیار زیبا و کوتاهی هست؛ واقعاً عبارات خیلی عجیبی دارد.

1370-12-13

روضه خوانی و سینه زنی؛ ویژه ی امام حسین علیه السلام

مسئله ی دیگر، (2) مسئله ی روضه هاست. روضه خوانی و سینه زنی باید باشد، اما نه در هر عزایی. این را بدانید که روضه خواندن و گریه کردن - آن سنت سنیه - مربوط به همه ی ائمه علیهم السلام نیست؛ متعلق به بعضی از ائمه علیهم السلام

است. حالا یک وقت در جمع و مجلسی کسی روضه ای میخواند، عده ای دلشان نرم میشود و گریه میکنند؛ این عیبی ندارد. اصلاً عزاداری کردن یک حرف است، روضه خوانی و سینه زنی راه انداختن یک حرف دیگر است. روضه خوانی و سینه زنی راه انداختن، مخصوص امام حسین علیه السلام است؛ حداکثر مربوط به بعضی از ائمه علیهم السلام است؛ آن هم نه به این وسعت. مثلاً در شب و روز تاسوعا و عاشورا بخصوص، در شب و روز بیست و یکم ماه رمضان، سینه زنی و عزاداری و برپایی جلسات خوب است؛ ولی مثلاً در مورد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، با اینکه وفات آن بزرگوار از وفاتهای دارای روضه خوانی است، من لزومی نمی بینم که سینه زنی بشود؛ یا

ص: 292

1- . إقبال الأعمال، ج 3، صص 295-299؛ بحار الأنوار، ج 91، صص 96-99.

2- . رهبر معظم انقلاب در خلال همین بیانات، به مسائل دیگری در مورد برنامه‌های گروه معارف اسلامی صدای جمهوری اسلامی اشاره می‌فرمایند؛ از جمله اینکه رادیو باید عالیتین سطح معارف اسلامی را ارائه دهد، باید گروه مشاوره‌ی محتوایی داشته باشد، در طرح مسائل و احکام شرعی دقت نماید، سطح برنامه‌های مربوط به ائمه علیهم السلام را ارتقا دهد و...

مثلاً در سالگرد شهادت حضرت زهرا علیها السلام مناسبتی ندارد که ما بیاییم نوحه خوانی و سینه زنی کنیم؛ بهتر این است که در آن موارد، شرح مصائبشان گفته بشود. شرح مصائب، گریه آور است.

من خودم الان در ایام ماه محرم که نمیتوانم روضه بروم- چون آن احساس و عشقی که در دل هر شیعه هست و دلش میخواهد در عزاداری شرکت کند- لذا من این را با خواندن «نفس المهموم» حاج شیخ عباس قمی، (1) که یک کتاب عربی است، اشباع میکنم؛ این خودش گریه آور است و برای من کار چند نفر روضه خوان را میکند.

حتماً لازم نیست که عزاداری به همان شکل سنتی روضه خوانی باشد که اولش چیزی میخوانند و بعد هم احیاناً آخرش دمی میگیرند و سینه ای میزنند؛ نه، شرح حال را بیان کنید؛ مثلاً یک نفر با بیان خوب و لحن محزون، وضع زندان رفتن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را بیان کند، حوادث تلخ زندان را بیان کند، بعد شهادت حضرت را بیان کند، بعد مراسم تشییع را بیان کند؛ (2) در این صورت هر کس که آنجا نشسته باشد، دلش نرم میشود.

توصیه به مدیران رادیو و تلویزیون، در جشن و عزای امامان علیهم السلام

نوای شیپوری که معمولاً در ایام عزا بین دو برنامه گذاشته میشود، انصافاً گوشخراش است. من یک وقت به برخی از دوستان گفتم که شما میتوانید برای ایجاد فاصله بین دو برنامه، از صدایی شبیه برخورد یک قاشق با یک کاسه ی فلزی استفاده کنید؛ واقعاً چه لزومی دارد که حتماً یک موسیقی باشد، که ما چون موسیقی را در این روزها حرام میدانیم و نباید بگذاریم - روزهای دیگر که حرام نیست - آن وقت بیاییم از شیپور بدصدایی، آن هم صدای گرفته ی خشداری استفاده کنیم؟! باید چیز مناسبی انتخاب بشود.

ص: 293

1- . الذریعه، ج 24، ص 265.

2- . ر.ک: بحارالأنوار، ج 48، باب 9.

در زمان رژیم گذشته هم از این صدا استفاده میشد. من دیده بودم که در ایام وفات، بین برنامه ها از شیپوری استفاده میشد که حالا هم گذاشته میشود! چیز جدید و خوبی ابداع کنید. البته نباید افراط بشود و عده ای از آن طرف بروند و بگویند فلانی گفت که این شیپور بد است، پس بیاییم مثلاً سنتور یا ویولونی بیاوریم و بگذاریم! نه، من میگویم اصلاً لزومی ندارد که موسیقی باشد. اگر نمیخواهید موسیقی بگذارید، که عیبی هم ندارد، اصلاً موسیقی نگذارید؛ اما اگر یک چیز مناسب عزا دارید، آن را بگذارید.

آنجاهایی هم که سینه زنی و نوحه خوانی هست، از مدآح خوش صدا استفاده کنید. گاهی آدمهای بدصدایی می آیند و شما صداهای ناهنجار نکره ای را در آنجا میگذارید، که با شنیدن این صداها، آدم ناگهان از جا میپرد و اصلاً بدش می آید که این صداها چیست! بروید خواننده های خوش صدایی را بیاورید و در برنامه های خودتان از صدایشان استفاده کنید. همین خواننده های معمولی بیایند شعر عزاداری بخوانند، یا در مدح ائمه علیهم السلام شعر بخوانند؛ مگر ننگشان میکند؟!

شعرای بزرگ ما در مدح و عزای ائمه علیهم السلام شعر گفته اند. این دوازده بند محتشم، (1) از لحاظ هنر شعری، جزو شعرهای درجه ی یک است. محتشم، دیگر هم شعر به این خوبی ندارد. من دیوان محتشم و غزلیاتش را دیده ام؛ این دوازده بند چیز فوق العاده ای است؛ از لحاظ شعری، حدّ اعلاّی شعر است. شعری مثل شعر محتشم، در حدّ بالای هنری

سروده شده است؛ اما مثلاً آقای ننگش بکند آن را بخواند! خوشبختانه ما خواننده های جوان داریم. بعضی از جوانانی که تازه روی کار آمده اند، صداهای خوبی هم دارند؛ این گونه اشعار را در اختیارشان بگذارید تا بخوانند.

ص: 294

1- دیوان محتشم کاشانی، مراثی، شماره ی 1.

نکته ی بعدی در زمینه ی جشنهای مربوط به سالگرد ولادت ائمه علیهم السلام در رادیوست. جشن باید شاد باشد؛ منتها جشن ائمه علیهم السلام را باید با شادی روز سیزده بدر تفاوت گذاشت. اگر بنا باشد که روز تولد ائمه علیهم السلام طوری شادی را تأمین کنیم که مثلاً در سیزده بدر تأمین میکنیم؛ یکی بیاید لطیفه ای بگوید و جمعی را بخنداند؛ هر چند من این را منع نمیکنم، اما آن را به حساب معارف نگذارید. البته برنامه های شما به مناسبت ولادت ائمه علیهم السلام اصلاً نباید جنبه ی مصیبت و روضه خوانی و غم داشته باشد. اگر میخواهید تحلیل هم بکنید، عیبی ندارد؛ در آن جنبه هایی تحلیل کنید که این چیزها نباشد. در روزهای ولادت باید مناقب و معجزات ائمه علیهم السلام گفته شود؛ البته معجزاتی که قابل قبول و قابل فهم باشد و سنگی در ذهن مخاطب نیندازد.

10-4-1371

عاشورا؛ همیشگی و تمام نشدنی

مطلب مناسب مهم در این موقعیت، مسائل مربوط به محرم و آثار محرم است که در طول تاریخ، جامعه ی اسلامی از برکات حادثه ی عاشورا بهره های زیادی برده است. در انقلاب بزرگ ملت ایران هم، عاشورا و خاطره ی حسین بن علی علیه السلام و قضایای محرم، نقشی اساسی داشت. موضوع عاشورا، یک موضوع تمام نشدنی و همیشگی است.

علت تأثیرگذاری عاشورا بر تاریخ اسلام

چرا این حادثه اینقدر در در تاریخ اسلام تأثیرات بزرگی گذاشته است؟ به نظر بنده، موضوع عاشورا از این جهت کمال اهمیت را دارد که فداکاری و از خود گذشتگی بی که در این قضیه انجام گرفت، یک فداکاری استثنایی بود. از اول تاریخ اسلام تا امروز، جنگها و شهادتها و گذشتها همیشه بوده است و ما هم در زمان خودمان مردم زیادی را دیدیم که مجاهدت کردند و از خود گذشتگی به خرج دادند و شرایط

ص: 295

سختی را تحمل کردند. این همه شهدا، این همه جانبازان، این همه اُسرای ما، آزادگان ما، خانواده هایشان و بقیه ی کسانی که در سالهای بعد از انقلاب یا اوان انقلاب فداکاری کردند، همه جلوی چشم ما هستند. در گذشته هم حوادثی بوده است و در تاریخ آنها را خوانده اید؛ اما هیچ کدام از این حوادث، با حادثه ی عاشورا قابل مقایسه نیست؛ حتی شهادت شهدای بدر و اُحد و زمان صدر اسلام. انسان تدبّر که میکند، می فهمد چرا از زبان چند نفر از ائمه ی ما نقل شده است که خطاب به سیدالشهدا علیه السلام فرموده اند:

«لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»؛ (1)

یعنی هیچ حادثه ای مثل حادثه ی تو و مثل روز تو نیست؛ چون عاشورا یک واقعه ی استثنایی بود.

جوهر حادثه ی عاشورا

لُبّ و جوهر حادثه ی عاشورا این است که در دنیایی که همه جای آن را ظلمت و فساد و ستم گرفته بود، حسین بن علی علیه السلام برای نجات اسلام قیام کرد و در این دنیای بزرگ، هیچ کس به او کمک نکرد؛ حتی دوستان آن بزرگوار. یعنی کسانی که هر یک میتوانستند جمعیتی را به این میدان و به مبارزه با یزید بکشانند، هر کدام با عذری از میدان خارج شدند و گریختند! ابن عباس یک طور، عبدالله بن جعفر یک طور، عبدالله بن زبیر یک طور، بزرگان باقی مانده از صحابه و تابعین یک طور... شخصیت های معروف و نام و نشان دار و کسانی که میتوانستند تأثیری بگذارند و میدان

ص: 296

1- . در سخنان امامان معصوم علیهم السلام با عبارات گوناگون به این معنا اشاره شده که روز عاشورا، روزی منحصر به فرد و تکرارناپذیر است. امام حسن (علیه السلام) فرمود: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» الأُمّالی، صدوق، صص 177-178؛

بحارالأنوار، ج 45، ص 218. امام سجّاد (علیه السلام) فرمود: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ» الأمالی، صدوق، ص 547؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 298. امام باقر (علیه السلام) در زیارت عاشورای منقول از ایشان فرمود: «مُصِيبَةٌ مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ وَ فِي جَمِيعِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» مصباح المتهجد، ص 775؛ بحارالأنوار، ج 98، ص 292. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَعْظَمُ مُصِيبَةً مِنْ جَمِيعِ سَائِرِ الْأَيَّامِ» علل الشرایع، ج 1، صص 225-226؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 269.

مبارزه را گرم کنند، هر کدام یک طور از میدان خارج شدند.

این در حالی بود که هنگام حرف زدن، همه از دفاع از اسلام می‌گفتند؛ اما وقتی نوبت عمل رسید و دیدند که دستگاه یزید، دستگاه خشنی است، رحم نمی‌کند و تصمیم بر شدت عمل دارد، هر کدام از گوشه ای فرار کردند و امام حسین علیه السلام را در صحنه تنها گذاشتند.

حتی برای اینکه کار خودشان را توجیه کنند، خدمت حسین بن علی علیه السلام آمدند و به آن بزرگوار اصرار کردند که «آقا! شما هم قیام نکنید؛ به جنگ با یزید نروید!» (1)

این یک عبرت عجیب در تاریخ است. آنجا که بزرگان می‌ترسند، آنجا که دشمن چهره ی بسیار خشنی را از خود نشان می‌دهد، آنجا که همه احساس می‌کنند اگر وارد میدان شوند، میدان غریبی آنها را در خود خواهد گرفت، آنجاست که جوهرها و باطن افراد شناخته می‌شود.

در تمام دنیای اسلامی آن روز که دنیای بزرگی بود و کشورهای اسلامی زیادی که امروز مستقل و جدا هستند، آن روز یک کشور بودند، با جمعیت بسیار زیاد، کسی که این تصمیم، عزم و جرأت را داشت که در مقابل دشمن بایستد، حسین بن علی علیه السلام بود. بدیهی بود که وقتی مثل امام حسینی حرکت و قیام کند، عده ای از مردم هم دور او را خواهند گرفت، و گرفتند؛ اگرچه آنها هم وقتی معلوم شد که کار چقدر سخت است و چقدر شدت عمل وجود دارد، یکی یکی از دور آن حضرت پراکنده شدند (2) و از هزار و اندی آدمی که با امام حسین علیه السلام از مکه به راه افتاده، یا در بین راه (3) به حضرت پیوسته بودند،

1- . الأخبار الطوال، صص 228-229؛ مروج الذهب، ج 3، صص 54-55؛ شرح الأخبار، ج 3، ص 143؛ الإرشاد، ج 2، صص 34-35؛ مثير الأحزان، ص 29؛ الكامل، ج 4، صص 40-41؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 364.

2- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، ص 463؛ روضه الواعظین، ص 179؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 374.

3- . أنساب الأشراف، ج 3، صص 171-172 و 174-175 و 180؛ الإرشاد، ج 2، ص 68؛ مثير الأحزان، صص 33-34؛ أبصار العين، صص 169 و 174 و 189-190.

در شب عاشورا تعداد اندکی ماندند؛ که با مجموع آنچه که روز عاشورا خودشان را به حضرت رساندند، (1) هفتاد و دو نفر شدند! (2)

مظلومیت و غربت در کنار عظمت

این، مظلومیت است. این مظلومیت، به معنای کوچکی و ذلت نیست. امام حسین علیه السلام، عظیم ترین مبارز و مجاهد تاریخ اسلام است؛ چون او در چنین میدانی ایستاد و نترسید و مجاهدت کرد. اما این انسان بزرگ، به قدر عظمتش، مظلومیت دارد. همان قدر که بزرگ است، همان قدر هم مظلوم است و با غربت هم به شهادت رسید. فرق است بین آن سرباز فداکار و انسان پرشوری که به میدان نبرد می‌رود، مردم به نام او شعار میدهند و از او تمجید میکنند، میدان اطراف او را انسانهای پرشوری مثل خود او گرفته اند، میدانند که اگر مجروح یا شهید شود، مردم با او چگونه با شور برخورد خواهند کرد؛ و آن انسانی که در چنان غربتی، در چنان ظلمتی، تنها، بدون یاور، بدون هیچ گونه امید کمکی از طرف مردم، با وسعت تبلیغات دشمن، می ایستد و مبارزه میکند و تن به قضای الهی می سپارد و آماده ی کشته شدن در راه خدا میشود.

عظمت شهدای کربلا به این است. یعنی برای احساس تکلیف، که همان جهاد در راه خدا و دین بود، از عظمت دشمن نترسیدند؛ از تنهایی خود، احساس وحشت نکردند؛ کم بودن عده ی خود را مجوزی برای گریختن از مقابل دشمن قرار ندادند. این است که یک آدم را، یک رهبر را، یک ملت را عظمت می بخشد؛ نترسیدن از عظمت پوشالی دشمن.

سیدالشهدا علیه السلام میدانست که بعد از شهادت او، دشمن تمام فضای جامعه و دنیای آن روز را از تبلیغات بر ضد او پر خواهد کرد.

ص:298

1- . الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 465؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، صص 220-221؛ ذخائر العقبی، ص 149.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 320 و 348؛ الإرشاد، ج 2، صص 95 و 113؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 4.

ایمان امام علیه السلام به پیروزی در اهداف

امام حسین علیه السلام کسی نبود که زمان و دشمن را نشناسد؛ میدانست دشمن چه خباثتهایی خواهد کرد؛ در عین حال این ایمان و امید را داشت که همین حرکت مظلومانه و غریبانه ی او، بالاخره دشمن را، هم در کوتاه مدت و هم در بلندمدت شکست خواهد داد، و همین طور هم شد.

تبیین پیروزی امام حسین علیه السلام

خطاست اگر کسی خیال کند که امام حسین علیه السلام شکست خورد. کشته شدن، شکست خوردن نیست. در جبهه ی جنگ، آن کس که کشته میشود، شکست نخورده است؛ آن کس که به هدف خود نمیرسد، شکست خورده است.

هدف دشمنان امام حسین علیه السلام این بود که اسلام و یادگارهای نبوت را از زمین براندازند. اینها شکست خوردند، چون این طور نشد.

هدف امام حسین علیه السلام این بود که در برنامه ی یکپارچه ی دشمنان اسلام، که همه جا را به رنگ دلخواه خودشان درآورده بودند یا قصد داشتند درآورند، رخنه ایجاد شود؛ اسلام و ندای مظلومیت و حقانیت آن در همه جا سر داده شود؛ و بالاخره دشمن اسلام، مغلوب شود؛ و این، شد؛ هم در کوتاه مدت امام حسین علیه السلام پیروز شد، و هم در بلند مدت.

در کوتاه مدت، به این ترتیب بود که خود این قیام و شهادت مظلومانه و اسارت خاندان آن بزرگوار، نظام حکومت بنی امیه را متزلزل کرد. بعد از همین حادثه بود که در دنیای اسلام، در مدینه و در مکه، پی در پی حوادثی پیش آمد و بالاخره

منجر به نابودی سلسله ی آل ابی سفیان شد. به فاصله ی سه چهار سال، سلسله ی آل ابی سفیان بکلی برافتاد و از بین رفت. (1) چه کسی خیال میکرد این دشمنی که امام حسین علیه السلام

ص: 299

1- . تاریخ خلیفه، ص 157.

را مظلومانه در کربلا به شهادت رسانده بود، آن طور مغلوب انعکاس فریاد آن امام شود؛ آن هم در سه یا چهار سال؟

در درازمدت هم امام حسین علیه السلام پیروز شد. شما به تاریخ اسلام نگاه کنید و ببینید چقدر دین در دنیا رشد کرد؛ چقدر اسلام ریشه دار شد؛ چگونه ملت‌های اسلامی پدیدار شدند و رشد کردند؛ علوم اسلامی پیشرفت کرد، فقه اسلامی پیشرفت کرد و بالاخره بعد از گذشت قرن‌ها، امروز پرچم اسلام بر فراز بلندترین بام‌های دنیا در اهتزاز است.

آیا یزید و خانواده ی یزید به اینکه اسلام این طور، روزبه روز رشد کند، راضی بودند؟ آنها میخواستند ریشه ی اسلام را بکنند، میخواستند از قرآن و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله اسمی باقی نگذارند؛ اما می بینیم که درست بعکس شد.

درس امام حسین علیه السلام به همه ی ملت‌ها

پس آن مبارز و مجاهد فی سبیل الله که آن طور مظلومانه در مقابل دنیا ایستاد و خودش ریخته شد و خاندانش به اسارت رفتند، از همه جهت بر دشمن خود پیروز شد؛ این برای ملت‌ها یک درس است. لذاست که از رهبران بزرگ دنیای معاصر - حتی آنهایی که مسلمان هم نیستند- نقل میکنند که گفته اند: «ما راه مبارزه را از حسین بن علی علیه السلام یاد گرفتیم».

انقلاب خود ما هم یکی از همین مثالهاست. مردم ما هم از حسین بن علی علیه السلام یاد گرفتند؛ فهمیدند که کشته شدن، دلیل مغلوب شدن نیست؛ فهمیدند که در مقابل دشمن علی الظاهر مسلط، عقب نشینی کردن، موجب بدبختی و

روسیاهی است. دشمن هرچه با عظمت باشد، اگر جناح مؤمن و فئه ی مؤمنه، با توکل به خدا در مقابل او مجاهدت کند، بالاخره شکست با دشمن و پیروزی با فئه ی مؤمنه است. این را ملت ما هم فهمیدند.

کربلا؛ سرمشق همیشگی و آزموده

آنچه که من امروز میخواهم عرض کنم، این است: شما برادران و

ص:300

خواهران عزیز و همه ی ملت بزرگ ایران باید بدانید که کربلا الگوی همیشگی ماست. کربلا، مثالی است برای اینکه در مقابل عظمت دشمن، انسان نباید دچار تردید شود. این یک الگوی امتحان شده است. درست است که در روزگار صدر اسلام، حسین بن علی علیه السلام با هفتاد و دو نفر به شهادت رسید، (1) اما معنایش این نیست که هر کس راه حسین علیه السلام را میروود و همه ی کسانی که در راه مبارزه اند، باید به شهادت برسند؛ نه. ملت ایران بحمد الله امروز راه حسین علیه السلام را آزمایش کرده است و با سربلندی و عظمت، در میان ملتهای اسلام و ملتهای جهان حضور دارد.

آنچه که شما پیش از پیروزی انقلاب انجام دادید و رفتید، راه حسین، علیه السلام، یعنی نترسیدن از خصم و تن دادن به مبارزه با دشمن مسلط بود. در دوران جنگ نیز همین طور بود. ملت ما می فهمید که در مقابل او، دنیای شرق و غرب و همه ی استکبار ایستاده است؛ اما نترسید. البته ما شهدای گرانقدری داریم. عزیزانی را از دست دادیم؛ عزیزانی از ما، سلامتی شان را از دست دادند و جانباز شدند؛ عزیزانی، چند سال را در زندانها گذراندند؛ عده ای هنوز هم در زندان بعثیها هستند. اما ملت با این فداکاریها به اوج عزت و عظمت رسیده است، اسلام عزیز شده است، پرچم اسلام برافراشته شده است. این به برکت آن ایستادگی است.

در آیام محرم و صفر، ملت عزیز ما باید روح حماسه را، روح عاشورایی را، روح نترسیدن از دشمن را، روح توکل به خدا را، روح مجاهدت فداکارانه در راه خدا را در خودشان تقویت کنند و از امام حسین علیه السلام مدد بگیرند. مجالس عزاداری برای این است که دلهای ما را با حسین بن علی علیه السلام و اهداف آن بزرگوار نزدیک و آشنا کند. یک عده

1- . الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 475؛ الإرشاد، ج 2، ص 113؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 47.

کجفهم نگویند که «امام حسین علیه السلام شکست خورد». یک عده کجفهم نگویند که «راه امام حسین علیه السلام معنایش این است که همه ملت ایران کشته شوند». کدام انسان نادانی چنین حرفی را ممکن است بزند؟! یک ملت از حسین بن علی علیه السلام باید درس بگیرد؛ یعنی از دشمن نترسد، به خود متکی باشد، به خدای خود توکل کند؛ بداند که اگر دشمن با شوکت است، این شوکت، ناپایدار است؛ بداند اگر جبهه ی دشمن، بظاهر گسترده و قوی است، اما توان واقعی اش کم است.

1371-4-22

عبرتها و درسهای عاشورا

آنچه که من امروز عرض خواهم کرد، مربوط به همین قضیه ی عاشوراست، که با وجود آن همه سخنی که درباره ی این حادثه گفته اند و گفته ایم و شنیده ایم، باز هم جای سخن و تأمل و تدبّر و عبرت گیری نسبت به این حادثه باقی است. این حادثه ی عظیم - یعنی حادثه ی عاشورا - از دو جهت قابل تأمل و تدبّر است. غالباً یکی از این دو جهت، مورد توجه قرار میگیرد. بنده امروز میخواهم در اینجا آن جهت دوم را بیشتر مورد توجه قرار دهم.

درسها

جهت اول، درسهای عاشوراست. عاشورا پیامها و درسهایی دارد. عاشورا درس میدهد که برای حفظ دین، باید فداکاری کرد؛ درس میدهد که در راه قرآن، از همه چیز باید گذشت؛ درس میدهد که در میدان نبرد حق و باطل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، شریف و وضعی، و امام و رعیت، با هم در یک صف قرار میگیرند؛ درس میدهد که جبهه ی دشمن با همه ی تواناییهای ظاهری، بسیار آسیب پذیر است؛ همچنان که جبهه ی بنی امیه، به وسیله ی کاروان

اسیران عاشورا، در کوفه آسیب دید، در شام آسیب دید، در مدینه آسیب دید و بالاخره هم این ماجرا به فنای جبهه ی سفیانی منتهی شد. عاشورا درس میدهد که در ماجرای دفاع از دین، از همه چیز بیشتر برای انسان، بصیرت لازم است. بی بصیرتها فریب میخورند؛ بی بصیرتها در جبهه ی باطل قرار می گیرند، بدون اینکه خود بدانند؛ همچنان که در جبهه ی ابن زیاد کسانی بودند که از فساق و فجّار نبودند، ولی از بی بصیرتها بودند.

اینها درسهای عاشورا است. البته همین درسها کافی است که یک ملت را از ذلت به عزت برساند. همین درسها میتواند جبهه ی کفر و استکبار را شکست دهد. اینها درسهای زندگی سازی است. این، آن جهت اول.

عبرتها

جهت دوم از آن دو جهتی که عرض کردم، عبرتهای عاشورا است. غیر از درس، عاشورا یک صحنه ی عبرت است. انسان باید به این صحنه نگاه کند تا عبرت بگیرد. یعنی چه عبرت بگیرد؟ یعنی خود را با آن وضعیّت مقایسه کند و بفهمد در چه حال و در چه وضعیّتی است؛ چه چیزی او را تهدید میکند؛ چه چیزی برای او لازم است؟ این را میگویند «عبرت». شما اگر از جاده ای عبور کردید و اتومبیلی را دیدید که واژگون شده یا تصادف کرده و آسیب دیده، مچاله شده و سرنشینانش نابود شده اند، می ایستید و نگاه میکنید، برای اینکه عبرت بگیرید؛ معلوم شود که چطور سرعتی، چطور حرکتی و چگونه رانندگی یی، به این وضعیّت منتهی میشود. این هم نوع دیگری از درس است، اما درس از راه عبرت گیری است. این را قدری بررسی کنیم.

اولین عبرت عاشورا

اولین عبرتی که در قضیه ی عاشورا ما را به خود متوجه میکند، این است که ببینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله ،

جامعه ی اسلامی به آن حدی رسید که کسی مثل امام حسین علیه السلام ناچار شد برای نجات جامعه ی اسلامی، چنین فداکاری بکند؟ این فداکاری حسین بن علی علیه السلام یک وقت بعد از هزار سال از صدر اسلام است، یک وقت در قلب

کشورها و ملت‌های مخالف و معاند با اسلام است؛ این یک حرفی است؛ اما حسین بن علی علیه السلام در مرکز اسلام، در مدینه و مکه - مرکز وحی نبوی- وضعیتی دید که هرچه نگاه کرد، چاره ای جز فداکاری نداشت؛ آن هم چنین فداکاری خونین با عظمتی. مگر چه وضعی بود که حسین بن علی علیه السلام احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او زنده خواهد ماند، و الاّ از دست رفته است؟ عبرت اینجاست. روزگاری رهبر و پیغمبر جامعه ی اسلامی، از همان مکه و مدینه پرچمها را میبست، به دست مسلمانها میداد و آنها تا اقصا نقاط جزیرهای عرب و تا مرزهای شام میرفتند؛ امپراتوری روم را تهدید میکردند، آنها از مقابلشان میگریختند و لشکریان اسلام پیروزمندانه برمیگشتند؛ که در این خصوص میتوان به ماجرای «تبوک» (1) اشاره کرد.

روزگاری در مسجد و معبر جامعه ی اسلامی، صوت و تلاوت قرآن بلند بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن لحن و آن نفس، آیات خدا را بر مردم میخواند و مردم را موعظه میکرد و آنها را در جاده ی هدایت با سرعت پیش میبرد. ولی چه شد که همین جامعه، همین کشور و همین شهرها، کارشان به جایی رسید و آنقدر از اسلام دور شدند که کسی مثل یزید بر آنها حکومت میکرد؟ وضعی پیش آمد که کسی مثل حسین بن علی علیه السلام دید که چاره ای جز این فداکاری عظیم ندارد. این فداکاری، در تاریخ بی نظیر است. چه شد که به چنین مرحله ای رسیدند؟ این آن عبرت است. ما باید این را امروز مورد توجه دقیق قرار دهیم. ما امروز یک جامعه ی اسلامی هستیم. باید ببینیم آن جامعه ی اسلامی چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید؟

ص: 304

1- . المغازی، ج 3، ص 989؛ الإرشاد، ج 1، ص 154؛ بحار الأنوار، ج 21، ص 158.

چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ، در همان شهری که او حکومت میکرد، سرهای پسرانش را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند؟! (1) کوفه یک نقطه ی بیگانه از دین نبود. کوفه همان جایی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام در بازارهای آن راه میرفت، تازیانه بر دوش می انداخت، مردم را امر به معروف و نهی از منکر میکرد؛ (2) فریاد تلاوت قرآن در «آناء اللیل و اطراف النهار» از آن مسجد و آن تشکیلات بلند بود. این همان شهر بود که پس از گذشت سالهایی نه چندان طولانی، در بازارش دختران و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام را با اسارت میگرداندند. (3)

در ظرف بیست سال چه شد که به آنجا رسیدند؟ اگر بیماری وجود دارد که میتواند جامعه ای را که در رأسش کسانی مثل پیغمبر اسلام و امیرالمؤمنین علیهما السلام بوده اند، در ظرف چند ده سال به آن وضعیت برساند، این بیماری، بیماری خطرناکی است و ما هم باید از آن بترسیم.

امام بزرگوار ما اگر خود را شاگردی از شاگردان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محسوب میکرد، سرِ فخر به آسمان میسود. امام افتخارش به این بود که بتواند احکام پیغمبر صلی الله علیه و آله را درک، عمل و تبلیغ کند. امام ما کجا، پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا؟ آن جامعه را پیغمبر صلی الله علیه و آله ساخته بود و بعد از چند سال به آن وضع دچار شد. این جامعه ی ما خیلی باید مواظب باشد که به آن بیماری دچار نشود.

عبرت اینجاست. ما باید آن بیماری را بشناسیم، آن را یک خطر بزرگ بدانیم و از آن اجتناب کنیم.

به نظر من این پیام عاشورا، از درسها و پیامهای دیگر عاشورا برای ما امروز فوری تر است. ما باید بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمد که حسین بن علی علیه السلام ، آقازاده ی اوّل دنیای اسلام و پسر خلیفه ی مسلمین،

ص:305

1- . الفتوح، ترجمه ی متن، ص 914.

2- . الطبقات الکبری، ج 3، ص 20؛ الکافی، ج 5، ص 151؛ بحارالأنوار، ج 41، صص 104-105.

3- . الفتوح، ج 5، ص 120؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 45؛ بحارالأنوار ج 45، ص 108.

پسر علی بن ابی طالب علیه السلام ، در همان شهری که پدر بزرگوارش بر مسند خلافت می نشست، سر بریده اش گردانده شد(1) و آب از آب تکان نخورد! از همان شهر آدمهایی به کربلا آمدند،(2) او و اصحاب او را با لب تشنه به شهادت رسانند(3) و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام را به اسارت گرفتند!(4)

حرف در این زمینه زیاد است. من یک آیه از قرآن را در پاسخ به این سؤال مطرح میکنم. قرآن جواب ما را داده است. قرآن آن درد را به مسلمین معرفی میکند. آن آیه این است که میفرماید:

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» (5) دو عامل، عامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است:

یکی دور شدن از ذکر خدا - که مظهر آن، نماز است - فراموش کردن خدا و معنویت؛ حساب معنویت را از زندگی جدا کردن، و توجه و ذکر و دعا و توسل و طلب از خدای متعال و توکل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتن.

دوم، «وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ»؛ دنبال شهوترانی ها رفتن، دنبال هوسها رفتن، و در یک جمله: دنیاطلبی. به فکر جمع آوری ثروت، جمع آوری مال و التذاذ به شهوات دنیا افتادن؛ اینها را اصل دانستن و آرمانها را فراموش کردن. این، درد اساسی و بزرگ است. ما هم ممکن است به این درد دچار شویم. اگر در جامعه ی اسلامی، آن حالت آرمان خواهی از بین برود یا ضعیف شود؛ هر کس به فکر این باشد که کلاهش را از معرکه در ببرد و از دیگران در دنیا عقب نیفتد؛ اینکه «دیگری جمع کرده

ص:306

- 1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 351؛ الإرشاد، ج 2، ص 117؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 119.
- 2- . أنساب الأشراف، ج 3، صص 178-179؛ الإرشاد، ج 2، ص 84؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 319.
- 3- . الثقات، ج 2، ص 309؛ کامل الزیارات، صص 288-289؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 315-318.
- 4- . الأخبار الطوال، ص 259؛ إعلام الوری، ج 1، ص 470؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 107.
- 5- . «اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند، و از شهوات پیروی نمودند و بزودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید.» مریم، 59.

است، ما هم برویم جمع کنیم و خلاصه خود و مصالح خود را بر مصالح جامعه ترجیح دهیم»، معلوم است که به این درد دچار خواهیم شد.

نظام اسلامی با ایمانها، با همتهای بلند، با مطرح شدن آرمانها و با اهمیت دادن و زنده نگهداشتن شعارها به وجود می آید و حفظ میشود و پیش میرود. شعارها را کمرنگ کردن، اصول اسلام و انقلاب را مورد بی اعتنائی قرار دادن و همه چیز را با محاسبات مادی مطرح کردن و فهمیدن، جامعه را به آنجا خواهد برد که به چنان وضعی برسد.

عدول جامعه ی صدر اسلام از معیارها و ارزشهای الهی

آنها به آن وضع دچار شدند. روزگاری برای مسلمین پیشرفت اسلام مطرح بود، رضای خدا مطرح بود، تعلیم دین و معارف اسلامی مطرح بود، آشنایی با قرآن و معارف قرآن مطرح بود؛ دستگاه حکومت، دستگاه اداره ی کشور، دستگاه زهد و تقوا و بی اعتنائی به زخارف دنیا و شهوات شخصی بود و نتیجه اش آن حرکت عظیمی شد که مردم به سمت خدا کردند. در چنان وضعیتی، شخصیتی مثل علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه شد؛ کسی مثل حسین بن علی علیه السلام شخصیت برجسته شد. معیارها در اینها، بیش از همه هست. وقتی معیار خدا باشد، تقوا باشد، بی اعتنائی به دنیا باشد، مجاهدت در راه خدا باشد، آدمهایی که این معیارها را دارند، در صحنه ی عمل می آیند و سررشته ی کارها را به دست میگیرند و جامعه، جامعه ی اسلامی میشود.

اما وقتی که معیارهای خدایی عوض شود، هر کس که دنیاطلب تر است، هر کس که شهوتران تر است، هر کس که برای به دست آوردن منافع شخصی زرنگتر است، هر کس که با صدق و راستی بیگانه تر است، بر سر کار می آید؛ آن وقت نتیجه این میشود که امثال عمر بن سعد(1) و

ص: 307

1- . أنساب الأشراف، ج 5، ص 136؛ تاریخ الطبری، ج 4، صص 292-293.

شمر(1) و عبیدالله بن زیاد(2) به ریاست میرسند و کسی مثل حسین بن علی علیه السلام به مذبح میرود و در کربلا به شهادت میرسد! این یک حساب دو تا چهارتاست.

باید کسانی که دلسوزند، نگذارند معیارهای الهی در جامعه عوض شود. اگر معیار تقوا در جامعه عوض شد، معلوم است که انسان باتقوایی مثل حسین بن علی علیه السلام باید خونش ریخته شود. اگر زرنگی و دست و پاداری در کار دنیا و پشت هم اندازی و دروغگویی و بی اعتنائی به ارزشهای اسلامی ملاک قرار گرفت، معلوم است که کسی مثل یزید باید در رأس کار قرار گیرد و کسی مثل عبیدالله، شخص اول کشور عراق شود. (3)

همه کار اسلام این بود که این معیارهای باطل را عوض کند. همه کار انقلاب ما هم این بود که در مقابل معیارهای باطل و غلط مادی جهانی بایستد و آنها را عوض کند.

انقلاب اسلامی، یعنی زنده کردن دوباره ای اسلام؛ زنده کردن «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (4) این انقلاب آمد تا این بساط جهانی را، این ترتیب غلط جهانی را بشکند و ترتیب جدیدی درست کند. اگر آن ترتیب مادی جهانی باشد، معلوم است که شهوترانه های فاسد رو سیاه و گمراهی مثل محمدرضا (5) باید در رأس کار باشند و انسان بافضیلت منوری مثل امام باید در زندان یا در تبعید باشد! در چنان وضعیتی، جای امام در جامعه نیست. وقتی زور حاکم است، وقتی فساد حاکم است، وقتی دروغ حاکم است و وقتی بی فضیلتی حاکم است؛ کسی که دارای فضیلت است، دارای صدق است، دارای نور است، دارای

ص: 308

1- . أنساب الأشراف، ج 3، صص 182-183؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 321؛ الإرشاد، ج 2، ص 95؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 4.

2- . تاج الموالید، ص 30؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 37، ص 438؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 337.

3- . همان.

4- . «گرامی ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست.» حجرات، 13.

5- . محمدرضا پهلوی، شاه مخلوع ایران در دوران طاغوت.

عرفان است و دارای توجه به خداست، جایش در زندانها یا در مقتل و مذبح یا در گودال قتلگاه هاست.

وقتی مثل امامی بر سر کار آمد، یعنی ورق برگشت؛ یعنی شهوترانی و دنیاطلبی به انزوا رفت، وابستگی و فساد به انزوا رفت، تقوا بالای کار آمد، زهد روی کار آمد، صفا و نورانیت آمد، جهاد آمد، دلسوزی برای انسانها آمد، رحم و مروت و برادری و ایثار و از خودگذشتگی آمد. امام که بر سر کار می آید، یعنی این خصلتها می آید؛ یعنی این فضیلتها می آید؛ یعنی این ارزشها مطرح میشود. اگر این ارزشها را نگه داشتید، نظام امامت باقی میماند. آن وقت امثال حسین بن علی علیه السلام دیگر به مذبح برده نمیشوند.

اما اگر اینها را از دست دادیم، چه؟ اگر روحیه ی بسیجی را از دست دادیم، چه؟ اگر به جای توجه به تکلیف و وظیفه و آرمان الهی، به فکر تجملات شخصی خودمان افتادیم، چه؟ اگر جوان بسیجی را، جوان مؤمن را، جوان بااخلاص را - که هیچ چیز نمیخواهد جز اینکه میدانی باشد که در راه خدا مجاهدت کند - در انزوا انداختیم و آن آدم پُرروی افزون خواه پُر توقع بی صفای بی معنویت را مسلط کردیم، چه؟ آن وقت همه چیز دگرگون خواهد شد. اگر در صدر اسلام فاصله بین رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و شهادت جگرگوشه اش پنجاه سال شد، (1) در روزگار ما ممکن است این فاصله خیلی کوتاه تر شود و زودتر از این حرفها، فضیلتها و صاحبان فضایل ما به مذبح بروند. باید نگذاریم. باید در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل کند، بایستیم.

پس عبرت گیری از عاشورا این است که نگذاریم روح انقلاب در جامعه منزوی و فرزند انقلاب گوشه گیر شود.

سازندگی، کاری بود که علی بن ابی طالب علیه السلام داشت؛ با دست خود نخلستان آباد میکرد، زمین احیا میکرد، درخت میکاشت، چاه میکند

و آبیاری میکرد. (1) این، سازندگی است. دنیاطلبی و مادی طلبی، کاری است که عبیدالله بن زیاد و یزید میکردند. آنها چه وقت چیزی را بهوجود می آوردند و میساختند؟ آنها فانی میکردند، آنها میخوردند، آنها تجمّلات را زیاد میکردند. این دو را با هم اشتباه نباید کرد.

1371-5-7

شناخت وظیفه ی اصلی؛ درسی مهم از عاشورا

در قضیه ی حرکت عاشورا، نکات بسیار زیادی هست که اگر دنیای اسلام و متفکرین جهان اسلام درباره ی آنها، از ابعاد مختلف بررسی کنند، راه های زندگی اسلامی و تکلیف نسلهای مسلمان در شرایط مختلف، از این حادثه و آنچه که از مقدمات و مؤخرات، آن را احاطه کرده است، معلوم خواهد شد.

یکی از این درسها، این نکته ی مهم است که حسین بن علی علیه السلام، در یک فصل بسیار حسّاس تاریخ اسلام، وظیفه ی اصلی را از وظایف گوناگون و دارای مراتب مختلف اهمّیت، تشخیص داد و این وظیفه را به انجام رساند. او در شناخت چیزی که آن روز دنیای اسلام به آن احتیاج داشت، دچار توهم و اشتباه نشد.

در حالی که این، یکی از نقاط آسیب پذیر در زندگی مسلمین، در دورانهای مختلف است؛ یعنی اینکه، آحاد ملت و راهنمایان آنها و برجستگان دنیای اسلام، در برهه ای از زمان، وظیفه ی اصلی را اشتباه کنند؛ ندانند چه چیز اصلی است و باید به آن پرداخت و باید کارهای دیگر را، اگر لازم شد، فدای آن کرد؛ و چه چیز فرعی و درجه دوم است

ص: 310

1- تاریخ المدینه، ج 1، صص 219-225؛ مناقب الإمام امیرالمؤمنین، ج 2، صص 81-83؛ الکافی ج 5، صص 74-75؛ تهذیب الأحكام، ج 9، صص 148-149؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، صص 22 و ج 15، ص 147؛ کشف الیقین، ص 106؛ عده الداعی، ص 101؛ بحار الأنوار، ج 41، صص 32-33.
و هر حرکت و کاری را به قدر خود آن باید اهمّیت داد و برایش تلاش کرد.

خواص و بزرگان بی بصیرت

در همان زمان حرکت اباعبدالله علیه السلام ، کسانی بودند که اگر با آنها در باب این قضیه صحبت میشد که «اکنون وقت قیام است» و می فهمیدند که این کار، به دنبال خود مشکلات و دردسرهایی دارد، به تکالیف درجه دو می چسبیدند؛ کما اینکه دیدیم عده ای همین کار را کردند. در میان آنهايي که با امام حسین علیه السلام حرکت نکردند و نرفتند، آدمهای مؤمن و متعهد وجود داشت. این طور نبود که همه، اهل دنیا باشند. آن روز در بین سران و برگزیدگان دنیای اسلام، آدمهای مؤمن و کسانی که میخواستند طبق وظیفه عمل کنند، بودند؛ اما تکلیف را نمی فهمیدند، وضعیّت زمان را تشخیص نمیدادند، دشمن اصلی را نمیشناختند و کار اصلی و محوری را با کارهای درجه دو و درجه سه اشتباه میکردند. این یکی از ابتلائات بزرگ دنیای اسلام بوده است. امروز هم ممکن است ما دچار آن شویم و آنچه را که مهم است، با چیز کماهمیّت تر اشتباه کنیم. باید وظیفه ی اساسی را که قوام و حیات جامعه به آن است، پیدا کرد.

حسین بن علی علیه السلام ، در بیانات خود فهماند که برای دنیای اسلام در چنین شرایطی، مبارزه با اصل قدرت طاغوتی و اقدام برای نجات انسانها از سلطه ی شیطانی و اهریمنی این قدرت، واجب ترین کارهاست.

بدیهی است که حسین بن علی علیه السلام ، اگر در مدینه میماند و احکام الهی را در میان مردم تبلیغ و معارف اهل بیت علیهم السلام را بیان میکرد، عده ای را پرورش میداد. اما وقتی برای انجام کاری به سمت عراق حرکت میکرد، از همه ی این کارها باز میماند؛ نماز مردم را نمیتوانست به آنها تعلیم دهد؛ احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را نمیتوانست به مردم بگوید؛ حوزه ی

ص: 311

درس و بیان معارف او تعطیل میشد و از کمک به ایتم و مستمندان و فقرایی که در مدینه بودند، میماند. اینها هر کدام وظیفه ای بود که آن حضرت انجام میداد. اما همه ی این وظایف را فدای وظیفه ی مهمتر کرد. حتی آن چنان که در زبان همه ی مبلّغین و گویندگان هست، زمان حجّ بیت الله و در هنگامی که مردم برای حج میرفتند، این فدای آن تکلیف بالاتر شد. (1)

بیان تکلیف اهمّ در لسان امام علیه السلام

آن تکلیف چیست؟ همان طور که فرمود، مبارزه با دستگاهی که منشأ فساد بود:

«أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرِهِ جَدِّي»؛ (2)

یا آن چنان که در خطبه ی دیگری در بین راه فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكثًا لِعَهْدِ اللَّهِ... فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَتْ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخِلَهُ»؛ (3)

یعنی اغاره یا تغییر، نسبت به سلطان ظلم و جور؛ قدرتی که فساد میپراکند و دستگاهی که انسانها را به سمت نابودی و فنا ی مادّی و معنوی میکشاند. این دلیل حرکت حسین بن علی علیه السلام است که الب ته این را مصداق امر به معروف و نهی از منکر هم دانسته اند؛ که در باب گرایش به تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، به این نکات هم باید توجه شود. لذاست که برای تکلیف اهمّ، حرکت میکند و تکالیف دیگر را، ولو مهم، فدای این تکلیف اهمّ میکند. تشخیص میدهد که امروز، کار واجب چیست.

ص: 312

1- 1. تاریخ الطبری، ج 4، ص 289؛ إعلام الوری، ج 1، ص 445؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 363.

2- 2. «در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و مطابق سیره ی جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار نمایم». بحار الأنوار، ج 44، ص 329.

3- . «ای مردم! پیامبر خدا فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمی‌کند)... آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را می‌برد.» تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

هر زمانی، یک حرکت برای جامعه‌ی اسلامی متعیّن است. یک دشمن و یک جبهه‌ی خصم، جهان اسلام و مسلمین را تهدید میکند؛ آن را باید شناخت. اگر در شناخت دشمن اشتباه کردیم، در جهتی که از آن جهت، اسلام و مسلمین خسارت می‌بینند و به آنها حمله می‌شود، دچار اشتباه شده ایم. خسارتی که پیدا خواهد شد، جبران ناپذیر است؛ فرصتهای بزرگ از دست می‌رود.

اهتمام در شناخت وظیفه و تکلیف روز

امروز ما در دنیای اسلام، مکلفیم که همین هوشیاری و توجه و دشمن شناسی و تکلیف شناسی را به اعلا درجه‌ی ممکن، برای امت اسلام، جهان اسلام و ملت خودمان تدارک ببینیم.

1371-11-6

عاشورا؛ تدبیر الهی برای مقابله با دشمن

یک مسئله‌ی بسیار مهم در باب ماجرای سیدالشهدا علیه السلام مطرح است که به نظر می‌رسد جای طرح آن نیز همین جلسه‌ی صمیمی باشد که شما پاسداران عزیز در آن گرد آمده اید. این سؤال، تاریخی یا انسانی است و جای طرحش همین جاست.

در زندگی حسین بن علی علیه السلام، یک نقطه‌ی برجسته، مثل قلّه‌ای که همه‌ی دامنه‌ها را تحت الشعاع خود قرار میدهد، وجود دارد و آن عاشورا است. در زندگی امام حسین علیه السلام، آنقدر حوادث و مطالب و تاریخ و گفته‌ها و احادیث وجود دارد، که اگر حادثه‌ی کربلا هم نمی‌بود، زندگی آن بزرگوار مثل زندگی هر یک از ائمه‌ی دیگر، منبع حکم و آثار و روایات و احادیث بود. اما قضیه‌ی عاشورا آنقدر مهم است که شما از زندگی آن بزرگوار، کمتر فراز و نشانه‌ی دیگری را به خاطر می‌آورید.

قضیه ی عاشورا هم آنقدر مهم است که به زبان این زیارتی که امروز (روز سوم) وارد است، یا این دعایی که امروز وارد است، درباره ی حسین بن علی علیه السلام ، چنین آمده است که:

«بَكَتَهُ السَّمَاءُ وَ مَنْ فِيهَا وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ لَمَّا يَطَأُ لِابْتَيْهَا» (1)

هنوز پا به این جهان نگذارده، آسمان و زمین بر حسین علیه السلام گریستند. قضیه اینقدر حائز اهمیت است؛ یعنی ماجرای عاشورا و شهادت بزرگی که در تاریخ بی نظیر است، در آن روز اتفاق افتاد. این، جریانی بود که چشمها به آن بود. به راستی این چه قضیه ای بود که از پیش تقدیر شده بود؟

«الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَ وِلَادَتِهِ» (2)

قبل از اینکه حسین بن علی علیه السلام چهره بنماید، با شهادت نامیده و خوانده میشد.

به نظر میرسد که در اینجا رازی وجود دارد که برای ما آموزنده است. البته در باب شهادت حسین بن علی علیه السلام ، بسیار سخن گفته شده است، سخنان خوب و درست، و هر کس به قدر فهم خود، از این ماجرا چیزی فهمیده است. بعضی او را به طلب حکومت محدود کردند؛ بعضی او را در قالب مسائل دیگر کوچک کردند و بعضی هم ابعاد بزرگتری از او را شناختند و گفتند و نوشتند؛ که آنها را نمیخواهم عرض کنم.

مطلبی که میخواهم عنوان کنم، این است که خطراتی که اسلام را به عنوان یک پدیده ی عزیز تهدید میکند، از قبل از پدید آمدن و یا از آغاز پدید آمدنش از طرف پروردگار، پیش بینی شده است و وسیله ی مقابله با آن خطرات هم ملاحظه شده و در خود اسلام و در خود این مجموعه، کار گذاشته شده است؛ مثل یک بدن سالم که خدای متعال

1- . مصباح المتعجد، ص 826؛ بحارالأنوار، ج 98، ص 347.

2- . همان.

قدرت دفاعی اش را در خود آن کار گذاشته است؛ یا مثل یک ماشین سالم که مهندس و سازنده ی آن، وسیله ی تعمیرش را با خود آن همراه کرده است.

اسلام یک پدیده است و مثل همه ی پدیده ها، خطراتی آن را تهدید میکند و وسیله ای برای مقابله لازم دارد. خدای متعال این وسیله را در خود اسلام گذاشت.

دو خطر عمده برای اسلام

اما آن خطر چیست؟ دو خطر عمده، اسلام را تهدید میکند، که یکی خطر دشمنان خارجی و دیگری خطر اضمحلال داخلی است.

دشمن خارجی یعنی کسی که از بیرون مرزها، با انواع سلاحها، موجودیت یک نظام را با فکرش و دستگاه زیربنایی عقیدتی اش و قوانینش و همه چیزش هدف قرار میدهد، که شما در مورد جمهوری اسلامی، این را به چشم دیدید و گفتند که «ما میخواهیم نظام جمهوری اسلامی را از بین ببریم». دشمنانی بودند از بیرون، و تصمیم گرفتند که این نظام را از بین ببرند. از بیرون یعنی چه؟ نه از بیرون کشور. از بیرون نظام؛ ولو در داخل کشور.

این، یک نوع دشمن است. دشمن و آفت دوم، آفت «اضمحلال درونی» است؛ یعنی در درون نظام، که این مال غریبه ها نیست؛ این مال خودیهاست. خودیها ممکن است در یک نظام، بر اثر خستگی، بر اثر اشتباه در فهم راه درست، بر اثر مغلوب احساسات نفسانی شدن و بر اثر نگاه کردن به جلوه های مادی و بزرگ انگاشتن آنها، ناگهان در درون، دچار آفت زدگی شوند. این، البته خطرش بیشتر از خطر اولی است. این دو نوع دشمن - آفت برونی و آفت درونی - برای هر نظامی، برای هر تشکیلاتی و برای هر پدیده ای وجود دارد. اسلام برای مقابله با هر دو آفت، علاج معین کرده و جهاد را گذاشته است. جهاد، مخصوص دشمنان خارجی نیست.

«جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ» (1)

منافق، خودش را در درون نظام قرار میدهد. لذا با همه ی اینها باید جهاد کرد. جهاد، برای دشمنی است که میخواهد از روی بی اعتقادی و دشمنی با نظام، به آن هجوم بیاورد. همچنین، برای مقابله با آن تفکک داخلی و از هم پاشیدگی درونی، تعالیم اخلاقی بسیار باارزشی وجود دارد که دنیا را به طور حقیقی به انسان میشناساند و می فهماند که:

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ» (2) تا آخر.

یعنی این زر و زیورها، این جلوه ها و این لذت‌های دنیا، اگرچه برای شما لازم است، اگرچه شما ناچارید از آنها بهره ببرید، اگرچه زندگی شما وابسته به آنهاست و در این شگئی هم نیست و باید آنها را برای خودتان فراهم کنید؛ اما بدانید که مطلق کردن اینها و چشم بسته به دنبال این نیازها حرکت کردن و هدفها را به فراموشی سپردن، بسیار خطرناک است.

امیرالمؤمنین علیه السلام ، شیر میدان نبرد با دشمن است و هنگامی که سخن میگوید، آدم انتظار دارد نصف بیشتر سخنان او راجع به جهاد و جنگ و پهلوانی و قهرمانی باشد؛ اما وقتی در روایات و خطب نهج البلاغهی او نگاه میکنیم، می بینیم اغلب سخنان و توصیه های آن حضرت راجع به زهد و تقوا و اخلاق و نفی و تحقیر دنیا و گرامی شمردن ارزشهای معنوی و والای بشری است.

عاشورا؛ عرصه ی جهاد با دشمن درون و برون

ماجرای امام حسین علیه السلام ، تلفیق این دو بخش است؛ یعنی آنجایی که هم جهاد با دشمن و هم جهاد با نفس، در اعلا مرتبه ی آن تجلی پیدا

1- «با کافران و منافقان جهاد کن.» توبه، 73؛ تحریم، 9.

2- «بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجملپرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.» حدید، 20.

کرد، ماجرای عاشورا بود؛ یعنی خدای متعال میداند که این حادثه پیش می آید و نمونه ی اعلائی باید ارائه شود و آن نمونه ی اعلا، الگو قرار گیرد؛ مثل قهرمانهایی که در کشورها، در یک رشته مطرح میشوند و فرد قهرمان، مشوق دیگران در آن رشته از ورزش میشود. البته، این یک مثال کوچک برای تقریب به ذهن است.

ماجرای عاشورا عبارت است از یک حرکت عظیم مجاهدت آمیز در هر دو جبهه؛ هم در جبهه ی مبارزه با دشمن خارجی و برونی که همان دستگاه خلافت فاسد و دنیاطلبان چسبیده به این دستگاه قدرت بودند و قدرتی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای نجات انسانها استخدام کرده بود، آنها برای حرکت در عکس مسیر اسلام و نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله میخواستند، و هم در جبهه ی درونی، که آن روز جامعه به طور عموم به سمت همان فساد درونی حرکت کرده بود. نکته ی دوم، به نظر من مهمتر است.

ویژگی جامعه ی زمان اباعبدالله علیه السلام

برهه ای از زمان گذشته بود، دوران سختیهای اولیّه ی کار طی شده بود، فتوحاتی انجام شده بود، غنایمی به دست آمده بود، دایره ی کشور وسیع تر شده بود، دشمنان خارجی، اینجا و آنجا سرکوب شده بودند، غنایم فراوانی در داخل کشور به جریان افتاده بود، عدّه ای پولدار شده بودند و عدّه ای در طبقه ی اشراف قرار گرفته بودند؛ یعنی بعد از آنکه اسلام، اشرافیت را قلع و قمع کرده بود، یک طبقه ی اشراف جدید در دنیای اسلام به وجود آمد. عناصری با نام اسلام، با سمّتها و عناوین اسلامی - پسر فلان صحابی، پسر فلان یار پیغمبر، پسر فلان خویشاوند پیغمبر - در کارهای ناشایست و نامناسب وارد شدند که بعضی از اینها، اسمهایشان در تاریخ ثبت است. کسانی پیدا شدند که برای مهریه ی دخترانشان، به جای آن مهرالسّنه ی چهارصدوهشتاد درهمی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و مسلمانان صدر اسلام

مطرح می‌کردند، (1) یک میلیون درهم قرار دادند! چه کسانی؟ پسران صحابی های بزرگ؛ مثلاً مصعب بن زبیر (2) و از این قبیل. (3)

وقتی می‌گوییم فاسد شدن دستگاه از درون، یعنی این؛ یعنی افرادی در جامعه پیدا شوند که بتدریج بیماری اخلاقی مسری خود - دنیا زدگی و شهوت زدگی - را که متأسفانه مهلک هم هست، همین طور به جامعه منتقل کنند. در چنین وضعیتی، مگر کسی دل و جرأت یا حوصله پیدا می‌کند که به سراغ مخالفت با دستگاه یزید بن معاویه برود؟! مگر چنین چیزی اتفاق می‌افتاد؟ چه کسی به فکر این بود که با دستگاه ظلم و فساد آن روز یزیدی مبارزه کند؟

در چنین زمینه ای، قیام عظیم حسینی به وجود آمد که هم با دشمن مبارزه کرد و هم با روحیه ی راحت طلبی فسادپذیر رو به تباهی میان مسلمانان عادی و معمولی. این مهم است.

یعنی حسین بن علی علیه السلام ، کاری کرد که وجدان مردم بیدار شد. لذا شما می بینید بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ، قیامهای اسلامی یکی پس از دیگری به وجود آمد. البته سرکوب شد؛ اما مهم این نیست که حرکتی از طرف دشمن سرکوب شود. البته تلخ است، اما تلخ تر از آن این است که یک جامعه به جایی برسد که در مقابل دشمن، حال عکس العمل نشان دادن پیدا نکند. این، خطر بزرگ است.

حسین بن علی علیه السلام کاری کرد که در همه ی دورانهای حکومت طواغیت، کسانی پیدا شدند و با اینکه از دوران صدر اسلام دورتر

ص: 318

1- . در کتب روایی میزان مهرالسنه بین 400 درهم تا 500 درهم نقل شده است: (400درهم) المصنف، عبدالرزاق الصنعانی، ج 6، صص 177؛ مسند احمد، ج 2، صص 367-368. (420درهم) أنساب الأشراف، ج 1، ص 445. (480درهم) الطبقات الكبرى، ج 8، ص 128؛ المستدرک، ج 2، ص 176؛ بحار الأنوار، ج 16، صص 10 و 12. (500درهم) مسند احمد، ج 6، صص 93-94؛ الکافی، ج 5، صص 375-377؛ بحار الأنوار، ج 90، ص 170.

2- . المعارف، ص 233؛ المبسوط، ج 4، ص 272.

3- . المصنف، ابن أبی شیبہ الکوفی، ج 3، ص 320؛ الطبقات الکبری، ج 6، ص 143؛ السنن الکبری، بیهقی، ج 7، ص 233.

بودند، اراده شان از دوران امام حسن مجتبی علیه السلام ، برای مبارزه با دستگاه ظلم و فساد بیشتر بود. همه هم سرکوب شدند. از قضیه ی قیام مردم مدینه که به «حَرّه» معروف است،(1) شروع کنید تا قضایای بعدی و قضایای توأبیین(2) و مختار،(3) تا دوران بنی امیه(4) و بنی عباس،(5) مرتب در داخل ملتتها قیام به وجود آمد. این قیامها را چه کسی به وجود آورد؟ حسین بن علی علیه السلام . اگر امام حسین علیه السلام قیام نمیکرد، آیا روحیه ی تنبلی و گریز از مسئولیت تبدیل به روحیه ی ظلم ستیزی و مسئولیت پذیری میشد؟

چرا میگوییم روحیه ی مسئولیت پذیری مرده بود؟ به دلیل اینکه امام حسین علیه السلام از مدینه که مرکز بزرگ زادگان اسلام بود، به مکه رفت.(6) فرزند عباس، فرزند زبیر، فرزند عمر، فرزند خلفای صدر اسلام، همه ی اینها در مدینه جمع بودند(7) و هیچ کس حاضر نشد در آن قیام خونین و تاریخی، به امام حسین علیه السلام کمک کند.

درسی بزرگ از عاشورا

پس تا قبل از شروع قیام امام حسین علیه السلام ، خواص هم حاضر نبودند قدمی بردارند، اما بعد از قیام امام حسین علیه السلام ، این روحیه زنده شد. این

ص:319

1- . مروج الذهب، ج 3، صص 68-71؛ الکامل، ج 4، صص 111-121.

2- . الطبقات الکبری، خامسه 1، صص 509-510؛ تاریخ الطبری، ج 4، صص 451-470.

3- . الأخبار الطوال، صص 288-308؛ الأمالی، طوسی، صص 240-244؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 332-338.

4- . مقاتل الطالبیین، صص 145-150؛ الإرشاد، ج 2، صص 171-174؛ بحار الأنوار، ج 31، ص 530.

- 5- . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 497؛ الإمامه و السیاسه، ج 2، صص 185 - 186؛ سر السلسله العلوی، ص 37؛ التنبیه و الإشراف، ص 295؛ مروج الذهب، ج 3، ص 439 و ج 4، صص 68-69؛ مقاتل الطالبیین، صص 438-441 و 480-481؛ تجارب الأمم، ج 4، صص 114-118؛ البدء و التاریخ، ج 6، صص 109-110؛ المنتظم، ج 7، ص 213؛ الکامل، ج 6، صص 310-311 و ج 7، صص 238-240؛ البدایه و النهایه، ج 11، صص 9-10؛ تاریخ ابن خلدون، ج 4، ص 14.
- 6- . روضه الواعظین، صص 171-172؛ تذکره الخواص، ص 221؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 326.
- 7- . الإمامه و السیاسه، ج 1، ص 225؛ مثیرالأحزان، ص 13.

آن درس بزرگی است که در ماجرای عاشورا، در کنار درسهای دیگر باید بدانیم. عظمت این ماجرا این است؛ اینکه:

«الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَ وِلَادَتِهِ»؛ (1)

اینکه از قبل از ولادت آن بزرگوار؛

«بَكَتَهُ السَّمَاءُ وَ مَنْ فِيهَا وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهَا»؛ (2)

حسین بن علی علیه السلام را در این عزای بزرگ مورد توجه قرار دادند و عزای او را گرامی داشتند و به تعبیر این دعا یا زیارت، بر او گریه کردند، به این خاطر است. لذا شما امروز وقتی نگاه میکنید، اسلام را زنده شده ی حسین بن علی علیه السلام میدانید؛ او را پاسدار اسلام میدانید. تعبیر «پاسدار»، تعبیر مناسبی است. پاسداری، آن وقتی است که دشمن وجود دارد. این دو دشمن - دشمن خارجی و آفت اضمحلال درونی - امروز هم وجود دارد. مبدا گمان شود که دشمن در خواب است! مبدا گمان شود که دشمن از دشمنی منصرف است! چنین چیزی ممکن نیست.

1372-3-5

اهتمام در قرائت و تدبّر در دعای عرفه

روز عرفه هم نزدیک است. بعد از ظهر این یک روز، اگر بتوانیم آن را درک کنیم، یکی از آن ساعات بهشت است. بی خود نیست که شخصیتی مثل حسین بن علی علیه السلام، با آن عظمت، آن نصف روز را با دعا صرف میکند. (3)

حتماً سعی کنید به معانی این دعا توجه کنید. دقت کنید ببینید چه میگویید؛ نه اینکه بنشینید رویش فکر کنید. اینها، فکر کردن نمیخواهد؛ فقط وقتی حرف میزنید، ببینید با چه کسی سخن میگویید و معنای آن

ص:320

1- . مصباح المتهدج، ص 826؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 347.

2- . همان.

3- . إقبال الأعمال، ج 2، ص 74؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 214.

کلمه را بفهمید که چیست. دعای امام سجّاد علیه السلام هم در روز عرفه، (1) مثل شرح دعای امام حسین علیه السلام است. گویی که او؛ ذیلی، تعلیقی، تبیین و شرحی برای کلمات پدر، در ذیل دعا و با زبان دعا نوشته است! هر کدام یک طعم دارد.

1372-3-26

عاشورا؛ رمز ماندگاری دین

اساس دین با عاشورا پیوند خورده و به برکت عاشورا هم باقی مانده است. اگر فداکاری بزرگ حسین بن علی علیه السلام نمیبود - که این فداکاری، وجدان تاریخ را بکلی متوجه و بیدار کرد - در همان قرن اول یا نیمه ی قرن دوم هجری، بساط اسلام بکلی برچیده میشد. قطعاً این گونه است. اگر کسی اهلِ مراجعه به تاریخ باشد و حقایق تاریخی را ملاحظه کند، این را تصدیق خواهد کرد. چیزی که وجدان جامعه ی اسلامی را در آن زمان برآشفته و اسوه و الگویی برای بعدی ها شد، همین حادثه ی عجیبی بود که تا آن روز در اسلام سابقه نداشت. البته بعد از آن، نظایر بسیاری پیدا کرد، اما هیچ کدام از آن نسخه ها، مطابق اصل نبود. امت اسلام، شهیدان زیادی داد، شهدای دسته جمعی داد، اما هیچ کدام به پای حادثه ی عاشورا نرسید. حادثه ی عاشورا، در اوج قلّه ی فداکاری و شهادت باقی ماند و همچنان تا قیامت باقی خواهد ماند.

«لَا يَوْمَ كَيْومِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ».(2)

ما شیعیان، از این حادثه خیلی بهره برده ایم. البته غیر شیعه هم استفاده کرده اند. امروز در کشور مصر، مسجد «رأس الحسین» - آنجا که خیال میکنند سر مقدس آن بزرگوار مدفون است - محلّ تجمّع عواطف مردم محبّ اهل بیت مصر است. ملت مصر، ملت خوبی است. کار

ص: 321

1- . الصحیفه السجّادیّه الکامله، دعای 47.

2- . مناقب آل اَبی طالب، ج 3، ص 238؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 218.

به رژیم و دولت آن کشور نداریم. ملت، محبّ اهل بیت است. همه جای دنیا، متأثر از این واقعه اند؛ اما شیعه از این واقعه یک استفاده ی فوق العاده کرده است. ما دین را به وسیله ی این حادثه حفظ کردیم؛ احکام را برای مردم بیان کردیم؛ عواطف مردم را در خدمت دین و ایمان قرار دادیم. «ما» که میگوییم، یعنی طایفه ی روحانیون و مبلغین، در طول چند قرن گذشته.

آخرین برکت عظیم حادثه ی کربلا همین انقلاب شکوهمند ماست. اگر حادثه ی کربلا و اسوه گیری از آن نبود، این انقلاب پیروز نمیشد. امام بزرگوارمان که در محرم سال 57 فرمودند: «ماهی که خون بر شمشیر پیروز است»، (1) این خط و این درس را از محرم دادند. سراغ جنگ هم که بروید، همین است.

آقایان مبلغین، وعّاظ، گویندگان مذهبی، خوانندگان و مدّاحان مذهبی، فراموش نکنند که در زمان ما، نمونه ی کاملی از حوادث عاشورا، همین بسیجی هاینند. همین بچه ها و جوانان بسیجی اند. این یادتان نرود. عدّه ای از آنها شهید شدند، عدّه ای هم هستند. اینهایی که هستند، اگر شهید نشدند، به خاطر این نبود که از شهادت گریختند؛ به سراغ شهادت رفتند، اما شهادت به سراغشان نیامد. فراموش نشود که ماجرای عاشورا و محرم، با شهدای ما و با بقایای آن بسیجی ها، که امروز بحمدالله از پیر و جوان در جامعه ی ما زیادند، پیوند دارد.

اهتمام مبلغان دینی به بیان معارف حسینی و علوی در ماه محرم

این ماه تبلیغ، مقابل ما و شماست. مواظب باشید از این ماه، حداکثر بهره را در راه دین و برای خدا ببرید. در ماه محرم، معارف حسینی و معارف علوی را که همان معارف قرآنی و اسلامی اصیل و صحیح است، برای مردم بیان کنید. بنده مکرر عرض کرده ام: منبر بی مطالعه رفتن؛ منبری که

ص: 322

1- . صحیفه ی امام، ج 5، ص 75.

انسان برود، بگوید «حالا ببینیم چه خواهیم گفت» و هرچه به دهانش بیاید، در منبر بگوید - گاهی حرف سست، گاهی خدای ناکرده نقل نادرست، خدای ناخواسته حرفی که موهن مذهب باشد - ناسپاسی در حق عاشورا است.

آقایان محترم؛ روحانیون، علما و خطبای گرامی و زحمتکش و ارزشمند! امروز جوانان ما، با ذهن سیال خودشان سؤالهایی دارند. این سؤالها را نباید حمل بر ایرادگیری کنید. تا یک جوان سؤال کرد، بگوییم: «آقا، ساکت!» گویا دارد کفر میگوید! جوان است. ذهن جوان، سیال است. افکار غلط و استدلالهای نادرست، امروز در همه جای دنیا با توجه به روابط صوتی و بصری که وجود دارد، گسترده است. جوان ما، برایش سؤال به وجود می آید. چه کسی باید این را برطرف کند؟ من و شما باید برطرف کنیم. اگر شما نروید و آن خلأ فکری را به شکل درست پر نکنید، یا آن سؤال و اشکال را برطرف نکنید، کس دیگری میرود و به شکل غلط، جواب او را میگوید. روحانی باید با اندیشه ی ناب اسلامی از بهترینش، مستدل ترینش و قوی ترینش مجهز باشد. ما این طور اندیشه ها و حرفها، بسیار داریم.

یک نفر مثل شهید مطهری رضوان الله تعالی علیه یک جامعه ی دانشگاهی را در مقابل خود، به قبول و اذعان و تسلیم وا میداشت. در همان دانشکده ای که آن بزرگوار تدریس میکرد، کسانی بودند که به طور صریح، ضدّ دین تبلیغات میکردند و درس میگفتند. آن بزرگوار نرفت با آنها دعوا کند و دست به یقه شود؛ حرف زد، فکر داد، حقایق را گفت؛ از ذهنیت صحیح استفاده نمود و فضا را قبضه کرد.

پیش از انقلاب، این گونه بود. پیش از انقلاب، روحانیونی که با دانشگاه ها و محیطهای فکری جوان و احياناً مرتبط با افکار بیگانه اتصال داشتند، ابزاری که قدرت و زوری به آنها بدهد، نداشتند، اما

ص:323

فضا در قبضه ی آنها و به دست آنها بود. در یک مسجد، یک روحانی می ایستاد برای مردم حرف میزد و می دیدید کلاسهای درس در دانشگاه، تعطیل یا خلوت میشد و میرفتند پای صحبت آن آقا که چهار کلمه تفسیر از او بشنوند یا شرح نهج البلاغه ی او را یاد بگیرند. ما باید این گونه خودمان را مجهز کنیم. منبرها، این طور باید باشد.

البته، این مخصوص منبرها هم نیست. من نسبت به همه ی مراسم عزاداری عرض میکنم. نوحه خوانی نیز همین طور است؛ روضه خوانی نیز همین طور است. مرحوم حاجی نوریرضوان الله علیه، کتاب نوشت درباره ی شرایط روضه خوان. «لؤلؤ و مرجان» - در شرایط پلّه ی اول و دوم منبر روضه خوانان - اسم کتاب ایشان است. (1) روضه خوانی هم شرایط دارد؛ مدّاحی هم شرایط دارد؛ نوحه ی سینه زنی خواندن هم شرایط دارد. باید کسانی که اینها را تهیه میکنند، میسرایند و میخوانند، مواظب باشند که درست بر طبق معارف اسلامی حرف بزنند، تا این سینه زنی، این روضه خوانی و این نوحه خوانی، قدمی در راه عروج مردم به اوج قلّه ی افکار اسلامی باشد. این، امروز برای ما لازم است. باید سعی کنند که از باطل و مطالب خلاف و کارهای ناشایسته و بعضی از کارها که وهن مذهب است و حقیقتاً شایسته ی دستگاه حسین بن علی علیه السلام نیست، اجتناب شود.

1372-4-23

سهم امام سجّاد علیه السلام از واقعه ی عاشورا

آن بزرگوار [امام سجّاد علیه السلام]، تقریباً سی و چهار سال بعد از حادثه ی کربلا، (2) در محیط اسلامی آن روز زندگی کرد و این زندگی، از همه جهت یکی از زندگیهای پر از درس است، که ای کاش کسانی که از

ص:324

2- . الإرشاد، ج 2، ص 137؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 152.

کیفیات عالی این زندگی آگاهی دارند، آن را برای مردم، برای مسلمین و حتی برای غیر مسلمانان تشریح می‌کردند، تا معلوم میشد که چگونه چهارمین امام بزرگوار ما، بعد از حادثه‌ی عاشورا که ضربه‌ی عظیمی بر پیکر اسلام ناب و راستین بود، توانست یک تنه بایستد و مانع از ویران شدن بنای دین شود. اگر تلاشهای امام سجاد نبود، شهادت امام حسین علیه السلام ضایع شده بود و آثار آن نمیماند. سهم امام چهارم، سهم عظیمی است. در زندگی امام چهارم، چند رشته کار وجود دارد که یکی از آنها، همین رشته‌ی اخلاق است؛ یعنی تربیت و تهذیب اخلاق جامعه‌ی اسلامی.

امام سجاد علیه السلام به تعلیم و تغییر اخلاق در جامعه‌ی اسلامی کمر بست. چرا؟ چون طبق تحلیل آن امام بزرگوار، بخش مهمی از مشکلات اساسی دنیای اسلام که به فاجعه‌ی کربلا انجامید، ناشی از انحطاط و فساد اخلاق مردم بود. اگر مردم از اخلاق اسلامی برخوردار بودند، یزید و ابن زیاد و عمر سعد و دیگران نمیتوانستند آن فاجعه را بیافرینند. اگر مردم آن طور پست نشده بودند، آن طور به خاک نچسبیده بودند، آن طور از آرمانها دور نشده بودند و رذایل بر آنها حاکم نمیبود، ممکن نبود حکومتها - ولو فاسد باشند؛ ولو بی دین و جائر باشند - بتوانند مردم را به ایجاد چنان فاجعه‌ی عظیمی؛ یعنی کشتن پسر پیغمبر و پسر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام وادار کنند. مگر این شوخی است؟!

یک ملت، وقتی منشأ همه‌ی مفاسد خواهد شد که اخلاق او خراب شود. این را امام سجاد علیه السلام، در چهره‌ی جامعه‌ی اسلامی تفحص کرد، و کمر بست به اینکه این چهره را از این زشتی پاک کند و اخلاق را نیکو گرداند. لذا، دعای «مکارم الاخلاق» دعاست؛ (1) اما درس است. «صحیفه‌ی سجادیه» دعاست؛ (2) اما درس است.

ص: 325

1- . ر. ک: الصحیفه السجّادیه الکامله، دعای 20.

2- . الذریعه، ج 13، ص 345.

1372-10-26

اهتمام در ژرف کاوی حادثه‌ی کربلا

در ماجرای حسین بن علی علیه السلام ، باید ژرف نگری کنیم و دقت نظر به خرج دهیم. بسیاری در دنیا قیام کردند، رهبری داشتند، کشته هم شدند. در بین اینها، از اولاد پیغمبران و از ائمه هم کم نبودند؛ اما سیدالشهدا علیه السلام یک فرد خاص است. حادثه ی کربلا، یک حادثه ی منحصر به فرد است. شهدای کربلا، یک جایگاه منحصر به خودشان دارند. چرا؟ پاسخ این «چرا» در طبیعت حادثه باید جستجو شود و همان است که به همه ی ما درس میدهد.

ویژگیهای حادثه ی کربلا

یک خصوصیت این است که حرکت حسین بن علی علیه السلام ، حرکتی خالصاً، مخلصاً و بدون هیچ شائبه، برای خدا و دین و اصلاح جامعه ی مسلمین بود. این خصوصیت اول که خیلی مهم است.

اینکه حسین بن علی علیه السلام فرمود:

«أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا»؛(1)

خودنمایی نیست؛ خود نشان دادن نیست؛ برای خود، چیزی طلبیدن نیست؛ نمایش نیست. ذره ای ستم و ذره ای فساد، در این حرکت نیست.

«وَأِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي»(2)

این نکته ی بسیار مهمی است. إِنَّمَا: فقط؛ یعنی هیچ قصد و غرض دیگری، آن نیت پاک و آن ذهن خورشیدگون را مکدر نمیکنند. قرآن کریم وقتی که در صدر اسلام با مسلمانان سخن میگوید، میفرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ»(3)

1- «من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم.» بحارالأنوار، ج 44، ص 329.

2- «و جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدّم خارج شدم.» همان.

3- «و مانند کسانی نباشید که از روی هویپرستی و غرور و خودنمایی در برابر مردم، از سرزمین خود به (سوی میدان بدر) بیرون آمدند.» انفال، 47.

و اینجا امام حسین علیه السلام میگوید:

«أَنِّي لَمَأْخُرجُ أَشْرًا وَ لَابْطِرًا».

دو خط است؛ دو جریان است. در آنجا قرآن میگوید: «مثل آنها نباشید که از روی غرور و خودخواهی و نفس پرستی حرکت کردند»؛ یعنی چیزی که در آن نوع حرکت نیست، اخلاص است؛ یعنی از حرکتِ خطّ فاسد، فقط «خود» و فقط «من»، مطرح است. «وَرِئَاءَ النَّاسِ» خودش را آرایش کرده، بر اسب قیمتی سوار شده، جواهرات به خودش آویزان کرده، رجزهایی خوانده است و خارج میشود. به کجا؟ به میدان جنگ. اتفاقاً میدان جنگ هم میدانی است که همین آدم و ده ها مثل او در آن به خاک هلاک خواهند غلتید. خارج شدن چنین آدمی، این گونه است. فقط در او نفس وجود دارد. این یک طرف.

بهترین نمونه در نقطه ی مقابلش هم حسین بن علی علیه السلام است که در او، خودخواهی و خود و من، و منافع شخصی و قومی و گروهی وجود ندارد. این اولین خصوصیت نهضت حسین بن علی علیه السلام است. در آن کاری که انجام میدهیم، هرچه مایه ی اخلاص در من و شما بیشتر باشد، آن کار ارزش بیشتری پیدا میکند. هرچه از قطب اخلاص دور شویم، به سمت قطب خودپرستی و خودخواهی و برای خود کار کردن و به فکر خود بودن و منافع شخصی و قومی و نظایر آن، نزدیک شده ایم که یک طیف دیگر است. بین آن اخلاص مطلق و خودخواهی مطلق، یک میدان وسیع است.

هرچه از آنجا به این طرف نزدیکتر شویم، ارزش کار ما کمتر میشود؛ برکتش کمتر میشود؛ ماندگاری اش هم کمتر میشود. این خاصیت این قضیه است. هرچه ناخالصی در این جنس باشد، زودتر فاسد میشود. اگر ناب باشد، هرگز فاسد نمیشود. حالا اگر بخواهیم به محسوسات مثال بزنیم، این آلیاژ اگر صددرصد طلا باشد، فاسد شدنی نیست؛

ص: 327

زنگ خوردنی نیست؛ اما به هر اندازه که مس و آهن و بقیه ی مواد کم قیمت داخل این آلیاژ باشد، فساد آن و از بین رفتنش بیشتر است. این یک قاعده ی کلی است. این در محسوسات است.

اما در معنویات، این موازنه ها بسیار دقیق تر است. ما به حسب دید مادی و معمولی، نمی فهمیم، اما اهل معنا و بصیرت می فهمند. نقاد این قضیه، صرفاً و زرگر این ماجرا، خدای متعال است. «فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ» (1) اگر یک سرسوزن ناخالصی در کار ما باشد، به همان اندازه آن کار کم ارزش میشود و خدا، از ماندگاری آن میکاهد.

خدای متعال، ناقد بصیری است. کار امام حسین علیه السلام ، از کارهایی است که یک سر سوزن ناخالصی در آن نیست؛ لذا شما میببینید این جنس ناب، تاکنون مانده است و تا ابد هم خواهد ماند.

چه کسی باور میکرد بعد از اینکه این عده، غریبانه در آن بیابان کشته شدند، بدنهایشان را همان جا به خاک سپردند، (2) آن همه تبلیغات علیه شان کردند، آن طور تار و مارشان کردند و بعد از شهادتشان مدینه را به آتش کشیدند - داستان حرّه، که سال بعد (3) اتفاق افتاد - و این گلستان را زیر و رو و گلهایش را پرپر کردند، دیگر کسی بوی گلاب از این گلستان بشنود؟! با کدام قاعده ی مادی جور در می آید که برگ گلی از آن گلستان در این عالم طبیعت بماند؟! اما شما می بینید که هرچه روزگار گذشته، عطر آن گلستان، دنیا را بیشتر برداشته است. کسانی هستند که قبول ندارند پیغمبر جدّ او و حسین بن علی علیه السلام دنباله رو راه اوست؛ اما حسین علیه السلام را قبول دارند! پدرش علی علیه السلام را قبول ندارند، اما او را قبول دارند! خدا را قبول ندارند - خدای حسین بن علی علیه السلام را قبول

ص: 328

1- . «پس همانا بررسی کننده‌ی اعمال بینا است.» الإختصاص، ص 341؛ بحار الأنوار، ج 13، ص 432.

2- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 205؛ الإرشاد، ج 2، ص 114؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 62.

3- . تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 250-251.

ندارند - اما در مقابل حسین بن علی علیه السلام ، سر تعظیم فرود می آورند! این نتیجه ی همان خلوص است.

یک نکته ی دیگر که آن هم در مجموعه ی نهضت حسین بن علی علیه السلام ، خیلی مهم است و با توجه به وضع امروز ما، به یک معنا به قوت نیروی اخلاص برمیگردد، این است که در هیچ حادثه ای از حوادث خون بار صدر اسلام، به اندازه ی حادثه ی کربلا، غربت و بی کسی و تنهایی وجود نداشته است. این تاریخ اسلام است؛ هر کس میخواهد نگاه کند. بنده دقت کردم، هیچ حادثه ای مثل حادثه ی کربلا نیست؛ چه در جنگهای صدر اسلام و جنگهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و چه در جنگهای امیرالمؤمنین علیه السلام .

در آن موارد، بالاخره حکومتی بود، دولتی بود، مردم حضور داشتند؛ سربازانی هم از میان این جمعیت به میدان جنگ میرفتند و پشت سرشان هم دعای مادران، آرزوی خواهران، تحسین بینندگان، تشویق رهبر عظیم القدری مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام بود. میرفتند در مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله ، جانشان را فدا میکردند. این کار سختی نیست. چقدر از جوانان ما حاضر بودند برای یک پیام امام، جانشان را قربان کنند! چقدر از ما الان آرزو داریم اشاره ی لطفی از طرف ولیّ غایبمان بشود و جانمان را قربان کنیم!

وقتی انسان در جلو چشمش، رهبرش را ببیند و آن همه تشویق پشت سرش باشد، بعد هم معلوم باشد که می جنگند تا پیروز شوند و دشمن را شکست دهند، با امید پیروزی می جنگند. چنین جنگی، در مقابل آنچه که در حادثه ی عاشورا می بینیم، جنگ سختی نیست. البته بعضی دیگر از حوادث هم بود که آنها هم حادثه های نسبتاً غریبانه ای است؛ مثل حوادث امام زاده ها، مثل حسنیون در زمان ائمه علیهم السلام ؛ اما آنها هم همه شان میدانستند که پشت سرشان امامانی مثل امام صادق، مثل امام

موسی بن جعفر و مثل امام رضا علیه السلام وجود دارند که رهبر و آقای ایشانند و ناظر و حاضرند؛ هوای آنها را دارند و اهل و عیال آنها را رسیدگی میکنند. امام صادق طبق روایت، فرمود: بروند با این حکام فاسد بجنگند و مبارزه کنند «وَعَلَى نَفَقَةُ عِيَالِهِ» (1) من عهده دار نفقه ی عیال آنها میشوم. جامعه ی بزرگ شیعه بود. تحسین شان میکردند؛ تمجیدشان میکردند. بالاخره یک دل گرمی به بیرون از میدان جنگ داشتند.

اما در حادثه ی کربلا، اصل قضایا و لبّ لباب اسلام که همه آن را قبول داشتند، یعنی خود حسین بن علی علیه السلام، درون حادثه است و بناست شهید شود و این را خود او هم میداند، اصحاب نزدیک او هم میدانند، هیچ امیدی به هیچ جا در سطح این دنیای بزرگ و این کشور اسلامی عریض و طویل ندارند؛ غریب محض اند.

بزرگان دنیای اسلام در آن روز، کسانی بودند که بعضی از کشته شدن حسین بن علی علیه السلام غم شان نبود؛ چون او را برای دنیای خودشان مضرّ میدانستند! (2) عدّه ای هم که غم شان بود، آنقدر اهتمام به این قضیه نمیکردند؛ مثل عبدالله بن جعفر (3) و عبدالله بن عباس (4) یعنی هیچ امیدی از بیرون این میدان مبارزه ی غم آلوده و سرشار از محنت وجود نداشت و هرچه بود، در همین میدان کربلا بود و بس! همه ی امیدها خلاصه شده بود در همین جمع، و این جمع هم دل به شهادت داده بود؛ بعد از کشته شدن هم، برحسب موازین ظاهری، کسی برای آنها یک فاتحه نمیگرفت. یزید بر همه جا مسلط بود. حتی زنان آنها را به اسارت میبردند و به بچه هایشان هم رحم نمیکردند. فداکاری در این میدان،

ص: 330

1- . مستطرفات السرائر، ص 569؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 172.

2- . الفتوح، ج 5، ص 23؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، ص 277؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 332.

3- . الإمامه و السیاسه، ج 2، ص 3؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، صص 311-312.

4- . مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، صص 278-281؛ تذکره الخواص، ص 216؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 364-365.

«لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» (1)

اگر آن ایمان و آن اخلاص و آن نور خدایی در وجود حسین بن علی علیه السلام نمیدرخشید که آن عده ی معدود مؤمنین را گرم کند، اصلاً چنین حادثه ای امکان تحقق نداشت. ببینید این حادثه چقدر با عظمت است!

بنابراین، یکی دیگر از خصوصیات این حادثه، غریبانه بودن آن است. لذاست که من مکرر عرض کرده ام شهدای زمان ما، با شهدای بدر، با شهدای حنین، با شهدای أحد، با شهدای صفین، با شهدای جمل قابل مقایسه هستند و از بسیاری از آنها بالاترند؛ اما با شهدای کربلا، نه! هیچ کس با شهدای کربلا، قابل مقایسه نیست؛ نه امروز، نه دیروز، نه از اول اسلام و نه تا آن زمانی که خدای متعال بداند و بخواهد. (2) آن شهدا ممتازند و نظیری دیگر برای علی اکبر علیه السلام و حبیب بن مظاهر نمیشود پیدا کرد.

ماندگاری اسلام در طوفان حوادث به برکت فداکاری حسین علیه السلام

این است حادثه ی حسین بن علی علیه السلام . عزیزان من! این پایه ی استوار و محکم است که هزاروسیصد و اندی است اسلام را، با آن همه دشمنی، در دنیا نگه داشته است. خیال میکنید اگر آن شهادت، آن خون پاک و آن حادثه به آن بزرگی نبود، اسلام باقی میماند؟! قطعاً بدانید اسلام باقی نمیماند. قطعاً بدانید در طوفان حوادث، نابود میشد. ممکن بود به عنوان یک دین تاریخی، با یک عده طرفداران کم مایه، در گوشه ای یا گوشه هایی از دنیا میماند؛ اما اسلام زنده نمیماند؛ فقط نام و یاد اسلام ممکن بود بماند. اما امروز شما می بینید که اسلام،

ص: 331

1- . اللهوف، ص 19؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 218.

2- . تاریخ مدینه دمشق، ج 14، صص 221-222؛ الخرائج، ج 1، ص 183؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 116.

بعد از هزار و چهارصد سال، در دنیا زنده است. اسلام، سازنده است. امروز اسلام در دنیا زاینده است. امروز اسلام در دنیا، ملت‌ها را به عنوان روشن‌ترین و پرفروغ‌ترین امید، به سمت خود متوجه کرده است. اینها همه از برکت همان حادثه‌ی کربلا و جان‌فشانی حسین بن علی علیه السلام است.

نهراسیدن از غربت؛ درسی از کربلا

غربت، شما را نترساند و به وحشت نیندازد. قلّه‌ی غربت را حسین بن علی علیه السلام و یارانش - بزرگوارانی که ما این‌طور برایشان سینه می‌زنیم و اشک میریزیم و آنها را از فرزندان خودمان بیشتر دوست می‌داریم - پیمودند و فایده‌اش این شد که امروز اسلام زنده است؛ و حادثه‌ی کربلا، نه فقط در قطعه زمینی کوچک، بلکه در منطقه‌ی عظیمی از محیط زیست بشر امروز زنده است. کربلا همه جا هست؛ در ادبیات، در فرهنگ، در سنتها، در اعتقادات و در میان دلها. آنکه در مقابل خدا سجده نمی‌کند، در مقابل عظمت حسین بن علی علیه السلام سر فرود می‌آورد! آن غربت، امروز این نتیجه را دارد. آن، قلّه‌ی غربت بود. غریب بو دن و مظلوم بودن، به معنای ضعیف بودن نیست.

1372-11-8

ویژگیهای مکتب اهل بیت علیهم السلام

به معارف اهل بیت علیهم السلام، به این روایات، به این دعاها، به این زیارات، به این دعای ندبه، (1) به این زیارت عاشورا (2) نگاه کنید؛ ببینید سمات و خصوصیات شیعه‌ی اهل بیت و مکتب اهل بیت علیهم السلام، در چیست؟ این خصوصیات، باید در تمام محافل و مجامع و جوامع شیعی ترویج شود.

ص: 332

1- . المزار، مشهدی، صص 573-584؛ بحار الأنوار، ج 99، صص 104-110.

2- . کامل الزیارات، صص 328-332؛ بحار الأنوار، ج 98، صص 291-293.

اولش توسّل به پروردگار و محو شدن در راه اراده‌ی پروردگار و بالاتر از همه چیز، داشتن معرفت و محبت الهی است. این مناجات شعبانیه (1) را ببینید! این دعای کمیل را که در شب نیمه‌ی شعبان و شبهای جمعه (2) خوانده میشود، ببینید! این دعای ابی حمزه‌ی ثمالی (3) را ببینید! این دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه (4) را ببینید! این مناجاتها و

دعاهای دارای سوز و گداز و دارای بالاترین معارف از زبان اهل بیت علیهم السلام را مشاهده کنید! هیچ مذهب اسلامی دیگری، این همه توسل به پروردگار و توجه به خدا و تضرع و الحاح و گریه و ایستادن در محراب دعا و عبادت ندارد. این، یکی از خصوصیات شیعه است.

شیعه باید این روحیه را بین خود ترویج کند. این، مال تشیع است. این، مال امام صادق و امام باقر و امام سجاد علیهم السلام و اولاد و پدران بزرگوار اینهاست. مال مکتب اهل بیت علیهم السلام است. پس اولین خصوصیت شیعه، آن جنبه ی معنوی و عرفانی و روحی و توسل و تعشق به پروردگار و محبت پروردگار است:

«إِلَهِي فَسُرْنِي بِلِقَائِكَ يَوْمَ تَقْضِي فِيهِ بَيْنَ عِبَادِكَ...إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرُ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ...
إِلَهِي هَبْ لِي قَلْبًا يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ وَ لِسَانًا يَرْفَعُهُ إِلَيْكَ صِدْقُهُ وَ نَظْرًا يُقَرِّبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ».(5)

«إِلَهِي... صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ وَ هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ أَمْ
كَيْفَ أَسْكُنُ فِي النَّارِ وَ رَجَائِي

ص:333

1- . إقبال الأعمال، ج 3، صص 295-299؛ بحار الأنوار، ج 91، صص 96-99.

2- . إقبال الأعمال، ج 3، صص 331-338.

3- . مصباح المتعجب، صص 582-598؛ بحار الأنوار، ج 95، صص 82-93.

4- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74-87؛ بحار الأنوار، ج 95، صص 216-227.

5- . « خدایا! مرا در آن روزی که میان بندگانت داوری میکنی، بهدیدارت مسرورم ساز... خدایا! بریدن کاملی از خلق به سوی خود به من عنایت کن و دیده های دلمان را به نور توجه شان به سوی خود روشن گردان ...خدایا! دلی به من بده که اشتیاق به تو موجب نزدیکیاش گردد، و زبانی که صدق گفتارش به سوی تو بالا آید و نظر حقیقت بینی که همان حقیقتش او را به تو نزدیک گرداند.» إقبال الأعمال، ج 3، صص 297-298؛ بحار الأنوار، ج 91، صص 98-99.

عَفْوُکَ» (1) معارف اهل بیت علیهم السلام اینهاست.

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَآمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ... وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» (2)

این خصوصیت ائمه علیهم السلام است: «جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» جهاد فی سبیل الله. جهاد که همه جا با شمشیر نیست! امام صادق علیه السلام که شمشیر به دست نگرفت. جهاد یعنی تلاش در مقابله با دشمنان اسلام؛ به هر وجهی که ممکن شود. جهاد این است. جهاد، آن تلاشی است که در مقابل دشمن باشد. این، جهاد است. حالا میتواند با کتاب باشد، با معرفت باشد، با درس باشد، با عبادت باشد. اگر در مقابل دشمن بود، میشود «جهاد». ظلمستیزی و جهاد، خصوصیت شیعه است.

احسان به مسلمین، بلکه احسان به آحاد انسانها، از خصوصیات شیعه است، که این هم باز در معارف اهل بیت علیهم السلام، همه جا هست.

1373-3-17

عزاداری و برکات ذکر عاشورا

درباره ی مسائل مربوط به محرّم، دو نوع مطلب وجود دارد: یکی سخن درباره ی نهضت عاشورا است. اگرچه بزرگان درباره ی فلسفه ی قیام امام حسین علیه السلام، بسیار گفته اند و نوشته اند و حرفهای بسیار قیمی هم در این مقوله زده شده است؛ اما حقیقتاً یک عمر میشود سخن از

ص: 334

1- . «پروردگارا! ... من بر عذاب تو صبر کنم، اما چگونه بر دوری از تو طاقت آورم؟ و گو اینکه من حرارت آتشت را تحمل کنم، چگونه چشم پوشیدن از بزرگواریات را بر خود هموار سازم؟ یا چگونه در میان آتش بمانم، با اینکه امید عفو تو را دارم.» مصباح المتهدجد، ص 847؛ بحار الأنوار، ج 67، ص 196.

2- . «شهادت میدهم که تو نماز را به پا داشته و زکات را ادا نموده و امر به معروف و از منکر نهی فرموده ... و در راه خدا آن طوری که باید جهاد کنی، جهاد کردی.» «المهذب، ج 1، ص 285؛ بحار الأنوار، ج 97، ص 294.

این حقیقت درخشان گفت.

هرچه درباره ی عاشورا و قیام امام حسین علیه السلام فکر کنیم، متوجه میشویم که این قضیه، از ابعاد مختلف دارای کشش و گنجایش اندیشیدن و بیان کردن است. هرچه فکر کنیم، ممکن است حرفهای جدید و حقایق تازه ای را بیابیم. این یک مقوله ی حرف، که اگرچه در دوره ی سال گفته میشود و باید هم گفته شود، اما محرم خصوصیتی دارد و در ایام محرم، از این مقوله بیشتر باید سخن گفت و میگویند و این شاءالله باز هم خواهند گفت.

یک مقوله ی دیگر که به مناسبت محرم قابل بحث است و در این زمینه کمتر صحبت میشود و بنده میخواهم امشب درباره ی آن قدری صحبت کنم، مقوله ی عزاداری حسین بن علی علیه السلام و برکات احیای ذکر عاشورا است. تحقیقاً یکی از مهمترین امتیازات جامعه ی شیعه بر دیگر جوامع مسلمان، این است که جامعه ی شیعه، برخوردار از خاطره ی عاشورا است. از همان روزی که موضوع ذکر مصیبت حسین بن علی علیه السلام مطرح شد، چشمه ی جوشانی از فیض و معنویت در اذهان معتقدین و محبین اهل بیت علیهم السلام جاری گشت. این چشمه ی جوشان، تا امروز همچنان ادامه و جریان داشته است؛ بعد از این هم خواهد داشت و بهانه ی آن هم یادآوری خاطره ی عاشورا است.

بیان ماجرای عاشورا، فقط بیان یک خاطره نیست، بلکه بیان حادثه ای است که - همان طور که در آغاز سخن عرض شد - دارای ابعاد بی شمار است. پس یادآوری این خاطره، در حقیقت مقوله ای است که میتواند به برکات فراوان و بی شماری منتهی شود. لذا شما ملاحظه میکنید که در زمان ائمه علیهم السلام، قضیه ی گریستن و گریاندن برای امام حسین علیه السلام، برای خود جایی دارد. (1)

ص: 335

1- . مروج الذهب، ج 3، صص 229-230؛ کامل الزیارات، صص 201-216 و 474؛ الأمالی، صدوق، صص 190-191؛ مصباح المتهجد، ص 782؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 208-209.

اهمیت عواطف و احساسات

مبادا کسی خیال کند که در زمینه ی فکر و منطق و استدلال، دیگر چه جایی برای گریه کردن و این بحثهای قدیمی است. نه! این خیال باطل است؛ عاطفه به جای خود و منطق و استدلال هم به جای خود؛ هر یک سهمی در بنای شخصیت انسان دارد. خیلی از مسائل است که باید آنها را با عاطفه و محبت حل کرد و در آنها جای منطق و استدلال نیست.

شما اگر در نهضتهای انبیا ملاحظه کنید، خواهید دید وقتی که پیغمبران مبعوث میشدند، در وهله ی اول که عده ای دور آنها را میگرفتند، عامل اصلی، منطق و استدلال نبود. شما در تاریخ پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که مدون و روشن هم هست، کجا سراغ دارید که آن حضرت کسانی از کفار قریش را که مثلاً استعداد و قابلیت داشته اند، در مقابل خود نشانده و برایشان استدلال کرده باشد که به این دلیل خدا هست، یا به این دلیل خدا واحد است، یا به این دلیل و استدلال عقلانی، بتهایی را که میپرستید، باطل اند؟ دلیل و استدلال، زمانی کاربرد دارد که نهضت پیشرفته است.

در وهله ی اول، حرکت، حرکتی احساسی و عاطفی است. در وهله ی اول، این است که ناگهان فریاد میزند: «نگاه کنید به این بتها و ببینید که اینها ناتوانند!»⁽¹⁾ در وهله ی اول میگوید نگاه کنید که خدای متعال واحد است: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»؛⁽²⁾ به چه دلیل «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» موجب فلاح است؟ اینجا کدام استقلال عقلانی و فلسفی وجود دارد؟ البته در خلال هر احساسی که صادق باشد، یک برهان فلسفی خوابیده است، اما بحث سر این است که نبی وقتی میخواهد دعوت خود را شروع کند، استدلال فلسفی مطرح نمیسازد؛ بلکه احساس و عاطفه ی

ص: 336

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 24.

2- المستدرک، ج 2، ص 612؛ مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 51؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 202.

صادق را مطرح میکند. البته آن احساس صادق، احساس بی منطق و غلط نیست؛ احساسی است که در درون خود، استدلالی هم دارد. اول، توجه را به ظلمی که در جامعه جاری است، اختلاف طبقاتی که وجود دارد و فشاری که «اندا» از جنس بشر و شیاطین انس بر مردم وارد میکنند، معطوف میسازد. این همان عواطف و احساسات است. البته بعد که حرکت وارد جریان معقول و عادی خود شد، نوبت استدلال منطقی هم میرسد؛ یعنی کسانی که دارای تحمل عقلی و پیشرفت فکری هستند، به استدلال عالی میرسند، ولی بعضی افراد هم در همان درجات ابتدایی میمانند.

در عین حال، معلوم هم نیست آنهایی که از لحاظ استدلال سطح بالاتری دارند، از لحاظ درجات معنوی هم حتماً سطح بالاتری داشته باشند. نه؛ گاهی کسانی که سطح استدلالی پایین تری دارند، اما جوشش عواطف شان بالاست،

ارتباط و علقه شان با مبدأ غیبی بیشتر و محبت شان نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله ، جوشان تر است و به درجات عالی تری میرسند. قضیه این گونه است. در حرکت‌های معنوی، عاطفه سهم و جای خود را دارد. نه عاطفه جای استدلال را میگیرد و نه استدلال میتواند به جای عواطف بنشیند.

قابلیتهای حادثه ی شگرف عاشورا

حادثه ی عاشورا، در ذات و طبیعت خود، یک دریای خروشان عواطف صادق است. یک انسان والا، پاک، منور و بدون ذره ای شائبه ی تردید در شخصیت ملکوتی والای او، برای هدفی که همه ی منصفین عالم در صحت آن، که مبتنی بر نجات جامعه از چنگ ظلم و جور و عدوان است، متفق اند، حرکت شگرفش را آغاز میکند و میگوید بحث سر این است:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا

ص: 337

لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ».(1)

بحث سر این است که امام حسین علیه السلام ، فلسفه ی حرکت خود را مقابله با جور قرار میدهد:

«يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ».

بحث بر سر مقدّس ترین هدفهاست که همه ی منصفین عالم آن را قبول دارند. چنان انسانی، در راه چنین هدفی، دشوارترین مبارزه را تحمل میکند.

دشوارترین مبارزه، مبارزه ی غریبانه است. کشته شدن در میان هیاهو و هلهله ی دوستان و تحسین عامّه ی مردم، چندان دشوار نیست؛ چنان که در یکی از جنگهای صدر اسلام، وقتی که دو لشکر حق و باطل در مقابل هم صف کشیدند و کسانی چون پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام در رأس جبهه ی حق قرار داشتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله از سپاهیان خود پرسید: چه کسی حاضر است به میدان برود و فلان جنگجوی معروف سپاه دشمن را از پای درآورد؟ جوانی از سپاهیان اسلام، داوطلب شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله دستی بر سر او کشید و او را بدرقه کرد. مسلمانان هم برایش دعا کردند و او به میدان نبرد رفت، جهاد کرد و کشته شد. این، یک نوع کشته شدن و جهاد کردن است.

نوع دیگر جهاد کردن، جهادی است که وقتی انسان به سمت میدان نبرد می‌رود، آحاد جامعه نسبت به او یا منکرند، یا غافل اند، یا کناره می‌جویند و یا در مقابلش می‌ایستند. کسانی هم که قلباً وی را تحسین میکنند و تعدادشان کم است، جرأت ندارند زبانی به تحسینش بپردازند.

ص: 338

1- . «ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمی‌کند)، و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند، آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

در حادثه ی عاشورای امام حسین علیه السلام، حتی کسانی مانند عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر که خودشان جزو خاندان بنی هاشم (1) و از همین شجره ی طیّبه اند، جرأت نمیکنند در مکه یا مدینه بایستند، فریاد بزنند و به نام امام حسین علیه السلام، شعار بدهند. چنین مبارزه ای، غریبانه است و مبارزه ی غریبانه، سخت ترین مبارزه هاست؛ همه با انسان، دشمن؛ همه از انسان، روی گردان. در مبارزه ی امام حسین علیه السلام، حتی برخی از دوستان هم معترضند؛

چنانکه به یکی از آنها فرمود: «بیا به من کمک کن» و او به جای کمک، اسبش را برای حضرت فرستاد و گفت: «از اسب من استفاده کن!» (2)

غربت از این بالاتر و مبارزه از این غریبانه تر؟! آن وقت در این مبارزه ی غریبانه، عزیزترین عزیزانش در مقابل چشمش قربانی شوند. پسرانش، برادرزاده هایش، برادرانش و پسرعموهایش؛ این گلهای بنی هاشم پرپر شوند و در مقابلش روی زمین بریزند (3) و حتی کودک شش ماهه اش هم کشته شود! (4)

علاوه بر همه ی این مصیبتها، میدانند به مجرد اینکه جان از جسم مطهرش خارج شود، عیالات بی پناه و بی دفاعش، مورد تهاجم قرار خواهند گرفت؛ (5) میدانند که گرگهای گرسنه، به دختران خردسال و جوانش حمله ور میشوند، دلهای آنها را میترسانند، اموال آنها را غارت میکنند، آنها را به اسارت میگیرند و مورد اهانت قرار میدهند؛ میدانند که به دختر والای امیرالمؤمنین علیه السلام، زینب کبری علیها السلام، که جزو شخصیت های بارز دنیای اسلام است، جسارت میکنند. اینها را هم میدانند.

ص: 339

1- . الثقات، ج 3، ص 207؛ الإستیعاب، ج 3، صص 880 و 933.

2- . الفتوح، ج 5، صص 73-74؛ الإرشاد، ج 2، صص 81-82؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 315.

3- . مقاتل الطالبیین، ص 118؛ الإرشاد، ج 2، صص 125-126؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 62-63.

4- . الفتوح، ج 5، ص 115؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 37؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 49.

5- . مناقب آل ابي طالب، ج 3، ص 238؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 364.

بر همه ی اینها، تشنگی خود و اهل و عیالش (1) را اضافه کنید؛ کودکان خردسال تشنه؛ دختر بچه ها تشنه؛ پیرها تشنه؛ حتی کودک شیرخواره تشنه. میتوانید تصور کنید که این مبارزه چقدر سخت است؟

انسانی چنان والا، پاک، مطهر و منور که ملائکه ی آسمان برای تماشای جلوه ی او بر یکدیگر سبقت میگیرند و آرزومند تماشای حسین بن علی علیه السلام هستند تا به او متبرک شوند؛ (2) انسانی که انبیا و اولیا آرزوی مقام او را میکنند؛ در چنان مبارزه ای و با چنان شدت و محنتی به شهادت میرسد. شهادتِ چنین شخصیتی، حادثه ای شگرف است. کدام انسانی است که عاطفه اش از این حادثه جریحه دار نشود؟! کدام انسانی است که این حادثه را بشناسد و بفهمد و نسبت به آن دل بسته نشود؟

روضه ی حضرت زینب کبری علیها السلام در ظهر عاشورا

این همان چشمه ی جوشانی است که از ظهرِ روزِ عاشورا شروع شد؛ از همان وقتی که زینب کبری علیها السلام - طبق نقلی که شده است - بالای «تلّ زینبیه» رفت و خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«وَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمِلٌ بِالدَّمَاءِ... مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ... مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ» (3)

او خواندنِ روضه ی امام حسین علیه السلام را شروع کرد و ماجرا را با صدای بلند گفت؛ ماجرای که میخواستند مکتوم بماند. خواهر بزرگوار امام، چه در کربلا، (4) چه در کوفه (5) و چه در شام (6) و مدینه، (7) با صدای بلند

ص: 340

1- . الفتوح، ج 5، ص 96؛ مطالب السؤل، صص 400-401.

2- . کامل الزیارات، صص 223-226.

3- . مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 260.

4- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 348؛ مثير الأحزان، ص 59؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 58-59؛ مقتل الحسين، مفرّم، ص 322.

5- . البلدان، ص 224؛ الأمالی، مفید، صص 321-323؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 162-164.

6- . بلاغات النساء، صص 20-23؛ الإحتجاج، ج 2، صص 34-37؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 133-135.

7- . أخبار الزینبات، صص 115-119؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 198.

به بیان حادثه ی عاشورا پرداخت. این چشمه از همان روز شروع به جوشیدن کرد و تا امروز، همچنان جوشان است. این حادثه ی عاشورا است.

نعمت یاد و خاطره ی عاشورا

یک وقت است که کسی از داشتن نعمتی بی بهره است و در مقابل نعمتِ نداشته، از او سؤالی هم نمیشود؛ اما یک وقت کسی از نعمتی بهره مند است و از آن نعمتی که دارد، از وی سؤال میشود. یکی از بزرگترین نعمتها، نعمت خاطره و یاد حسین بن علی علیه السلام ، یعنی نعمت مجالس عزا، نعمت محرم و نعمت عاشورا برای جامعه ی شیعی ماست.

متأسفانه برادران غیر شیعی ما از مسلمین، خود را از این نعمت برخوردار نکردند، اما میتوانند از این نعمت بهره مند شوند و امکانش هم وجود دارد. البته بعضی از مسلمین غیر شیعه در گوشه و کنار، ذکر محرم و عاشورا را دارند، ولی آن گونه که باید و شاید، بین شان رایج نیست؛ در حالی که بین ما رایج است.

اکنون که ذکر محرم و عاشورا و یاد و خاطره ی امام حسین علیه السلام ، در بین ما رایج است، از این ذکر و خاطره و جلسات بزرگداشت، چه استفاده ای باید کرد و شکر این نعمت چیست؟ این همان مطلبی است که میخواهم به عنوان سؤال مطرح کنم و شما جواب بدهید.

واهمه ی ستمگران از عاشورا

این نعمت عظیم، دلها را به منبع جوشش ایمان اسلامی متصل میکند. کاری میکند که در طول تاریخ کرد و ستمگران حاکم، از عاشورا ترسیدند و از وجود قبر نورانی امام حسین علیه السلام واهمه داشتند. ترس از حادثه ی عاشورا و شهادی آن، از زمان خلفای بنی امیه شروع شده و تا زمان ما ادامه یافته است و شما یک نمونه اش را در دوران انقلاب

خودمان دیدید. وقتی که محرّم از راه میرسید، نظام مرتجع کافرِ فاسقِ فاسدِ پهلوی، میدید دیگر دستش بسته است و نمیتواند علیه مردم مبارز عاشورایی کاری انجام دهد. در واقع، مسئولین آن نظام، ناتوانی خود را ناشی از فرا رسیدن محرّم میدانستند.

در گزارشهای برجا مانده از آن رژیم منحوس، اشاره‌ها، بلکه صراحت‌هایی وجود دارد که نشان میدهد آنها با فرا رسیدن محرّم، دست و پایشان را حسابی گم میکردند.

امام بزرگوار مارضوان الله علیه، آن مرد حکیم تیزبین دین شناس دنیاشناس انسانشناس، خوب فهمید که از این حادثه برای پیشبرد هدف امام حسین علیه السلام چگونه باید استفاده کند و کرد. امام بزرگوار ما، محرّم را به عنوان ماهی که در آن، خون بر شمشیر پیروز میشود، مطرح نمود(1) و به برکت محرّم، با همین تحلیل و منطق، خون را بر شمشیر پیروز کرد. این یک نمونه از جلوه های نعمت ماه محرّم و مجالس ذکر و یاد امام حسین علیه السلام است که شما دیدید.

اهتمام مردم به اقامه ی عزای حسینی و ذکر اهل بیت علیهم السلام

لذا هم مردم و هم روحانیون، باید از این نعمت استفاده کنند. استفاده ی مردم این است که به مجالس عزاداری سیدالشهدا علیه السلام دل ببندند و این مجالس را در سطوح مختلف، هرچه میتوانند بیشتر اقامه کنند. مردم باید مخلصانه و برای استفاده، در مجالس عزاداری حسینی شرکت کنند؛ نه برای وقت گذراندن، یا به صورت عامیانه ای، فقط به عنوان ثواب اخروی که نمیدانند هم این ثواب اخروی از کجا می آید؟

مسئلاً شرکت در مجالس مذکور، ثواب اخروی دارد؛ اما ثواب اخروی مجالس عزا، از چه ناحیه و به چه جهت است؟ مسلماً مربوط به جهتی است که اگر آن جهت نباشد، ثواب هم نیست. بعضی از مردم

1- . صحیفه ی امام، ج 5، ص 75.

متوجه این نکته نیستند. همه باید در این مجالس شرکت کنند، قدر مجالس عزاداری را بدانند، از این مجالس استفاده کنند و روحاً و قلباً این مجالس را وسیله ای برای ایجاد ارتباط و اتصال هرچه محکم تر میان خودشان و حسین بن علی علیه السلام ، خاندان پیغمبر و روح اسلام و قرآن قرار دهند. این از وظایفی که در این خصوص مربوط به مردم است.

و اما در ارتباط با وظایف روحانیون، مسئله دشوارتر است. چون قوام مجالس عزا به این است که عده ای دور هم جمع شوند و یک فرد روحانی، با حضور یافتن در میان آنها، اقامه ی عزا کند تا دیگران از اقامه ی عزای او مستفید شوند. یک روحانی چگونه اقامه ی عزا خواهد کرد؟ این سؤال من از همه ی کسانی است که نسبت به چنین قضیه ای احساس مسئولیت میکنند.

ویژگیهای لازم مجالس عزاداری

به اعتقاد بنده، مجالس عزاداری حسینی باید از سه ویژگی برخوردار باشد:

اولین ویژگی باید این باشد که چنین مجالسی، محبت به اهل بیت علیهم السلام را زیاد کنند. چون رابطه ی عاطفی، یک رابطه ی بسیار ذی قیمت است. شما روحانیون باید کاری کنید که محبت شرکت کنندگان در مجالس مذکور، روزه روز نسبت به حسین بن علی علیه السلام ، خاندان پیغمبر و مناشی معرفت الهی، بیشتر شود. اگر شما خدای ناکرده، در مجالس مذکور وضعی را به وجود آوردید که مستمع یا فرد بیرون از آن فضا، از لحاظ عاطفی به اهل بیت علیهم السلام نزدیک نشد، بلکه احساس دوری و بیزاری کرد، نه فقط چنین مجالسی فاقد یکی از بزرگترین فواید خود شده، بلکه به یک معنا، مضر هم بوده است. حال شما که مؤسس یا گوینده ی چنین مجالسی هستید، ببینید چه کاری میتوانید بکنید که عواطف مردم، بر اثر حضور در این مجالس، نسبت به حسین بن علی علیه السلام و اهل بیت

ص:343

پیغمبر علیهم السلام روزه روز بیشتر شود.

دومین ویژگی که باید در این مجالس به وجود آید، این است که مردم نسبت به اصل حادثه ی عاشورا، معرفت روشن تر و واضح تری پیدا کنند. این طور نباشد که ما در مجلس حسین بن علی علیه السلام به منبر برویم یا سخنرانی کنیم، اما موضوع سخنرانی، حضار آن مجلس، اعم از جوان و غیر جوان و زن و مرد اهل فکر و تأمل را - که امروز در جامعه ی ما بسیارند و این از برکات انقلاب است - به این فکر فرو ببرد که: «ما به این مجلس آمدیم و گریه ای هم کردیم؛ اما برای چه؟ قضیه چه بود؟ چرا باید برای امام حسین علیه السلام گریه کرد؟ اصلاً چرا امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و عاشورا را به وجود آورد؟»

بنابراین، به عنوان منبری یا سخنران، باید به موضوعاتی پردازید که جوابگوی چنین سؤالاتی باشد. باید نسبت به اصل حادثه ی عاشورا معرفتی در افراد به وجود آید. اگر در روضه خوانی و سخنرانی یا سایر مطالب بیان شده از طرف شما، نکته ای روشنگر یا حداقل اشاره ای به این معنا نباشد، یک رکن از آن سه رکنی که عرض شد، کم و ناقص خواهد بود؛ یعنی ممکن است مجلس مذکور، فایده ی لازم را ندهد و ممکن هم هست خدای ناکرده در بعضی از فروض، ضرر هم بکنیم.

سومین ویژگی لازم در این مجالس، افزایش ایمان و معرفت دینی در مردم است. در چنین مجالسی باید از دین، نکاتی عنوان شود که موجب ایمان و معرفت بیشتر در مستمع و مخاطب گردد؛ یعنی سخنرانان و منبریها، یک موعظه ی درست، یک حدیث صحیح، بخشی از تاریخ آموزنده ی درست، تفسیر آیه ای از قرآن یا مطلبی از یک عالم و دانشمند بزرگ اسلامی را در بیانات خود بگنجانند و به سمع شرکت کنندگان در این مجالس برسانند. این طور نباشد که وقتی بالای منبر میرویم، یک مقدار لفاظی کنیم و حرف بزنیم و اگر احیاناً

ص: 344

مطلبی هم ذکر میکنیم، مطلب سستی باشد که نه فقط ایمانها را زیاد نمیکند، بلکه به تضعیف ایمان مستمعین میپردازد. اگر این طور شد، ما از جلسات مذکور به فواید و مقاصد مورد نظر نرسیده ایم.

متأسفانه باید عرض کنم که گاهی چنین مواردی دیده میشود؛ یعنی بعضاً گوینده ای در یک مجلس به نقل مطلبی میپردازد که هم از لحاظ استدلال و پایه ی مدرک عقلی یا نقلی سست است و هم از لحاظ تأثیر در ذهن یک مستمع

مستبصر و اهل منطق و استدلال، ویرانگر است. مثلاً در یک کتاب، بعضی مطالب نوشته شده است که دلیلی بر کذب و دروغ بودن آنها نداریم؛ ممکن است راست باشد، ممکن است دروغ باشد. اگر شما آن مطالب را بیان کنید- ولو مسلم نیست خلاف واقع باشد- و با شنیدن آنها برای مستمع تان، که جوان دانشجو یا محصل یا رزمنده و یا انقلابی است - و بحمدالله، انقلاب ذهنها را باز و منفتح کرده است - نسبت به دین، سؤال و مسئله ایجاد میشود و اشکال و عقده به وجود می آید، نباید آن مطالب را بگویید؛ حتی اگر سند درست هم داشت. چون موجب گمراهی و انحراف است، نباید نقل کنید؛ چه رسد به اینکه اغلب این مطالب مندرج در بعضی کتابها، سند درستی هم ندارد.

یک نفر از زبان دیگری، مطلبی را مبنی بر این می شنود که من در فلان سفر، فلان جا بودم، که فلان اتفاق افتاد. گوینده از روی مدرک یا بدون مدرک، چنان مطلبی را میگوید. شنونده هم آن را باور میکند و در کتابی مینویسد و این کتاب به دست من و شما میرسد. من و شما چرا باید آن مطلب را که نمیتواند در یک مجمع بزرگ، برای ذهنهای مستبصر و هوشیار و آگاه توجیه شود، بازگو کنیم؟! مگر هر مطلبی را هر جا نوشتند، انسان باید بخواند و بازگو کند؟! یک بخش مهم از حادثه ی فرهنگی در جامعه ی امروز ما این است که اینها در معرض

ص: 345

شبهات قرار میگیرند. یعنی دشمنان شبهه القا میکنند. دشمنان هم نه؛ منکرین فکر من و شما به القای شبهه میپردازند. مگر میشود گفت هر کس فکر ما را قبول ندارد، لال شود، حرف نزند، و هیچ شبهه ای القا نکند؟ مگر میشود این طور گفت؟ به هر حال حرف میزنند، مطلب میپراکنند، به ایجاد تردید میپردازند و شبهات درست میکنند. مهم این است که مطلبی که شما میگویید، برطرف کننده ی شبهه باشد و آن را زیاد نکند.

بعضی از افراد، بدون توجه به این مسئولیت مهم، به بالای منبر میروند و حرفی میزنند که نه فقط گرهی از ذهن مستمع باز نمیکند، که گره هایی هم به ذهن او می افزاید. اگر چنین اتفاقی افتاد و ما در بالای منبر حرفی زدیم که ده نفر جوان، پنج نفر جوان، یا حتی یک نفر جوان، در امر دین دچار تردید شد و بعد از پای سخنرانی ما برخاست و رفت و ما هم او را نشناختیم، بعداً چگونه میشود جبران کرد؟ آیا اصلاً قابل جبران است؟ آیا خدا از ما خواهد گذشت؟ قضیه مشکل است.

در مجالس عزاداری ماه محرم، این سه ویژگی باید وجود داشته باشد: 1. عاطفه را نسبت به حسین بن علی و خاندان پیغمبر علیهم السلام، بیشتر کند (عَلَقه و رابطه و پیوند عاطفی را باید مستحکم تر سازد)؛ 2. نسبت به حادثه ی عاشورا، باید دید روشن و واضحی به مستمع بدهد؛ 3. نسبت به معارف دین، هم ایجاد معرفت و هم ایجاد ایمان - ولو به نحو کمی - کند.

نمیگوییم همه ی منبرها باید برخوردار از همه ی این خصوصیات باشند و به همه ی موضوعات بپردازند؛ نه. شما اگر یک حدیث صحیح از کتابی معتبر را نقل و همان را معنا کنید، کفایت میکند. برخی منبریها، بعضی اوقات یک حدیث را آنقدر شاخ و برگ میدهند که معنای اصلی اش از بین میرود. اگر شما یک حدیث صحیح را برای مستمع خود درست

ص:346

معنا کنید، ممکن است بخش مهمی از آنچه را که ما میخواهیم، داشته باشد. وقتی شما از روی یک تفسیر معتبر، راجع به یک آیه ی قرآن، فکر و مطالعه کنید، به تنقیح آن بپردازید و برای مستمع بیان نمایید، مقصود حاصل است.

اگر برای ذکر مصیبت، کتاب «نَفْسِ الْمَهْمُومِ» مرحوم «محدث قمی» (1) را باز کنید و از رو بخوانید، برای مستمع گریه آور است و همان عواطف جوشان را بهوجود می آورد. چه لزومی دارد که ما به خیال خودمان، برای مجلس آرایبی، کاری کنیم که اصل مجلس عزا از فلسفه ی واقعی اش دور بماند.

ضرورت مراقبت از مجالس عزاداری

من واقعاً میترسم از اینکه خدای ناکرده، در این دوران که دوران ظهور اسلام، بروز اسلام، تجلی اسلام و تجلی فکر اهل بیت علیهم السلام است، نتوانیم وظیفه مان را انجام دهیم. برخی کارهاست که پرداختن به آنها، مردم را به خدا و دین نزدیک میکند.

یکی از آن کارها، همین عزاداریهای سنتی است که باعث تقرب بیشتر مردم به دین میشود. اینکه امام فرمودند عزاداری سنتی بکنید، (2) به خاطر همین تقریب است. در مجالس عزاداری نشستن، روضه خواندن، گریه کردن، به سر و سینه زدن

و مواكب عزا و دسته های عزاداری به راه انداختن، از اموری است که عواطف عمومی را نسبت به خاندان پیغمبر، پر جوش میکند و بسیار خوب است. در مقابل، برخی کارها هم هست که پرداختن به آنها، کسانی را از دین برمیگرداند.

بنده خیلی متأسفم که بگویم در این سه چهار سال اخیر، برخی کارها در ارتباط با مراسم عزاداری ماه محرم دیده شده است که دستهایی به غلط، آن را در جامعه ی ما ترویج کرده اند. کارهایی را باب میکنند و

ص: 347

1- . الذریعه، ج 24، ص 265.

2- . صحیفه ی امام، ج 15، صص 330-331.

رواج میدهند که هر کس ناظر آن باشد، برایش سؤال به وجود می آید. به عنوان مثال، در قدیم الایام بین طبقه ی عوام الناس معمول بود که در روزهای عزاداری، به بدن خودشان قفل میزدند! البته پس از مدتی بزرگان و علما آن را منع کردند و این رسم غلط برافتاد؛ اما باز مجدداً شروع به ترویج این رسم کرده اند و شنیدم که بعضی افراد در گوشه و کنار این کشور، به بدن خودشان قفل میزنند! این چه کار غلطی است که بعضی افراد انجام میدهند!؟

قمه زدن نیز همین طور است. قمه زدن هم از کارهای خلاف است. میدانم عده ای خواهند گفت: «حق این بود که فلانی اسم قمه را نمی آورد»؛ خواهند گفت: «شما به قمه زدن چه کار داشتید؟ عده ای میزنند؛ بگذارید بزنند!» نه؛ نمیشود در مقابل این کار غلط سکوت کرد. اگر به گونه ای که طی چهار پنج سال اخیر بعد از جنگ، قمه زدن را ترویج کردند و هنوز هم میکنند، در زمان حیات مبارک امامرضوان الله علیه ترویج میکردند، قطعاً ایشان در مقابل این قضیه می ایستادند. کار غلطی است که عده ای قمه به دست بگیرند و به سر خودشان بزنند و خون بریزند. این کار را میکنند که چه بشود؟! کجای این حرکت، عزاداری است؟! البته دست بر سر زدن به نوعی نشانه ی عزاداری است. شما بارها دیده اید، کسانی که مصیبتی برایشان پیش می آید، بر سر و سینه ی خود میکوبند. این نشانه ی عزاداری معمولی است. اما شما تا به حال کجا دیده اید که فردی به خاطر رویکرد مصیبت عزیزترین عزیزانش، با شمشیر بر مغز خود بکوبد و از سر خود خون جاری کند؟! کجای این کار، عزاداری است؟! قمه زدن، سنتی جعلی است؛ از اموری است که مربوط به دین نیست و بلاشک، خدا هم از انجام آن راضی نیست. علمای سلف دستشان بسته بود و نمیتوانستند بگویند «این کار، غلط و خلاف است».

ص: 348

امروز روز حاکمیت اسلام و روز جلوه ی اسلام است؛ نباید کاری کنیم که آحاد جامعه ی اسلامی برتر، یعنی جامعه ی مُحَبِّ اهل بیت علیهم السلام که به نام مقدّس ولیّ عصار و احنافدا، به نام حسین بن علی علیه السلام و به نام امیرالمؤمنین علیه السلام مفتخرند، در نظر مسلمانان و غیرمسلمانان عالم، به عنوان یک گروه آدمهای خرافی بی منطق معرفی شوند. من حقیقتاً هرچه فکر کردم، دیدم نمیتوانم این مطلب - قمه زدن - را که قطعاً یک خلاف و یک بدعت است، به اطلاع مردم عزیزمان نرسانم. این کار را نکنند. بنده راضی نیستم. اگر کسی تظاهر به این معنا کند که بخواد قمه بزند، من قلباً از او ناراضی ام. این را من جداً عرض میکنم. یک وقت بود در گوشه و کنار، چند نفر دور هم جمع میشدند و دور از انظار عمومی مبادرت به قمه زنی میکردند و کارشان، تظاهر - به این معنا که امروز هست - نبود. کسی هم به خوب و بد عملشان کار نداشت؛ چرا که در دایره ی محدودی انجام میشد. اما یک وقت بناست که چند هزار نفر ناگهان در خیابانی از خیابانهای تهران یا قم یا شهرهای آذربایجان و یا شهرهای خراسان ظاهر شوند و با قمه و شمشیر بر سر خودشان ضربه وارد کنند. این کار قطعاً خلاف است. امام حسین علیه السلام به این معنا راضی نیست. من نمیدانم کدام سلیقه هایی و از کجا این بدعتهای عجیب و خلاف را وارد جوامع اسلامی و جامعه ی انقلابی ما میکنند؟!

اخیراً یک بدعت عجیب و غریب و نامانوس دیگر هم در باب زیارت درست کرده اند! بدین ترتیب که وقتی میخواهند قبور مطهره ائمه علیهم السلام را زیارت کنند، از درِ صحن که وارد میشوند، روی زمین میخوانند و سینه خیز خود را به حرم میرسانند!

شما میدانید که قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و قبور مطهر امام حسین علیه السلام ، امام صادق علیه السلام ، موسی بن جعفر علیه السلام ، امام رضا علیه السلام و بقیه ی ائمه علیهم السلام را همه ی

ص: 349

مردم، ایضاً علما و فقهای بزرگ، در مدینه و عراق و ایران، زیارت میکردند. آیا هرگز شنیده اید که یک نفر از ائمه علیهم السلام و یا علما، وقتی میخواستند زیارت کنند، خود را از درِ صحن، به طور سینه خیز به حرم برسانند؟! اگر این کار، مستحسن و مستحب بود و مقبول و خوب مینمود، بزرگان ما به انجامش مبادرت میکردند، اما نکردند.

حتی نقل شد که مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی رضوان الله تعالی علیه، آن عالم بزرگ و مجتهد قوی و عمیق و روشن فکر، عتبه بوسی را با اینکه شاید مستحب باشد، منع میکرد، تا مبادا دشمنان خیال کنند سجده میکنیم و علیه شیعه تشنیعی درست نکنند. اما امروز، وقتی عده ای وارد صحن مطهر علی بن موسی الرضا علیه السلام میشوند، خود را به زمین می اندازند و دویست متر راه را به طور سینه خیز میپیمایند تا خود را به حرم برسانند! آیا این کار درستی است؟ نه؛ اینکار غلط است. اصلاً اهانت به دین و زیارت است.

چه کسی چنین بدعتهایی را بین مردم رواج میدهد؟ نکنند این هم کار دشمن باشد؟! اینها را به مردم بگویید و ذهنها را روشن کنید.

دین، منطقی است. اسلام، منطقی است و منطقی ترین بخش اسلام، تفسیری است که شیعه از اسلام دارد؛ تفسیری قوی.

متکلمین شیعه، هر یک در زمان خود، مثل خورشید تابناکی میدرخشیدند و کسی نمیتوانست به آنها بگوید «شما منطقی تان ضعیف است». این متکلمین، چه از زمان ائمه علیهم السلام ، مثل «مؤمن طاق»(1) و «هشام بن حکم»(2)؛ چه بعد از ائمه علیهم السلام ، مثل «بنی نوبخت»(3) و «شیخ مفید»(4) و چه در زمانهای بعد، مثل مرحوم «علامه ی حلی»(5) فراوان

ص:350

- 1- . الفهرست، ص 207؛ أعیان الشیعه، ج 1، ص 134.
- 2- . الفهرست، صص 258-259؛ أعیان الشیعه، ج 1، ص 42.
- 3- . أعیان الشیعه، ج 1، صص 134-135.
- 4- . الفهرست، صص 238-239؛ أعیان الشیعه، ج 1، ص 136.
- 5- . أعیان الشیعه، ج 5، صص 396-397.

بوده اند. ما اهل منطق و استدلالیم. شما ببینید درباره ی مباحث مربوط به شیعه، چه کتب استدلالی قوی بی نوشته شده است! کتابهای مرحوم «شرف الدین» (1) و نیز «الغدیر» مرحوم «علّامه ی امینی» (2) در زمان ما، سرتاپا استدلال، بتون آرمه و مستحکم است. تشیع این است، یا مطالب و موضوعاتی که نه فقط استدلال ندارد، بلکه «أشبه شیء بالخرافه» است؟! چرا اینها را وارد میکنند؟ این خطر بزرگی است که در عالم دین و معارف دینی، مرزداران عقیده باید متوجهش باشند.

عرض کردم: عده ای وقتی این حرف را بشنوند، مطمئناً از روی دلسوزی خواهند گفت: «خوب بود فلانی این حرف را امروز نمیزد!» نه؛ من بایستی این حرف را میزدم. من باید این حرف را بزنم. بنده مسئولیتم بیشتر از دیگران است. البته آقایان هم باید این حرف را بزنند. شما آقایان هم باید بگویید. امام بزرگوار، خط شکنی بود که هر جا انحرافی در نکته ای مشاهده میکرد، با کمال قدرت و بدون هیچ ملاحظه ای، بیان میفرمود. اگر این بدعتها و خلافها در زمان آن بزرگوار میبود یا به این رواج میرسید، بلاشک میگفت. البته عده ای هم که به این مسائل دل بسته اند، متاذی خواهند شد که چرا فلانی به موضوع مورد علاقه ی ما این طور بی محبتی کرد و با این لحن از آن یاد نمود. آنها هم البته، اغلب، مردمان مؤمن و صادق و بی غرضی هستند، اما اشتباه میکنند. وظیفه ی بزرگی که آقایان روحانیون و علما، در هر بخش و هر جا که هستید، باید برعهده داشته باشید، همانهاست که عرض شد. مجلس عزای حسین علیه السلام، مجلسی است که باید منشأ معرفت باشد؛ محل جوشش آن سه ویژگی که عرض کردیم، باشد.

امیدواریم که خداوند متعال، شما را موفق بدارد آنچه را که موجب رضای پروردگار است، با قدرت، با شجاعت، با تلاش و با جدّ و جهد،

ص: 351

1- . أعيان الشيعة، ج 7، ص 457.

2- . الذريعة، ج 16، ص 26.

پی گیری و بیان کنید و إن شاء الله وظیفه ی خودتان را به انجام برسانید.

قمه زنی؛ چهره ی ناشایست شیعه در انظار عمومی

عرایض اینجانب به مردم متدین و عاشق خاندان نبوت و ولایت علیهم السلام از روی دلسوزی است. اینجانب می بینم که چگونه اخلاص و محبت مردم به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام مورد جفا در قضاوت های جهانی واقع میشود؛ چگونه درک روشن بینانه ی آنان در اعتقاد به مقام والای اهل بیت علیهم السلام ، به خاطر بعضی اعمال جاهلانه، حمل بر اموری میشود که از ساحت شیعه و ائمه ی بزرگوارشان بسی دور است؛ می بینم که چگونه عزاداری بر جگرگوشگان زهرای اطهر علیهم السلام مورد تبلیغ سوء دشمنان متعصب و تبلیغاتچی های شیطان استعمار قرار میگیرد؛ می بینم که بعض اعمالی که هیچ ریشه ی دینی هم ندارد، بهانه به دست دشمن مغرض میدهد که بدان وسیله هم اسلام و تشیع را العیاذبالله به عنوان آیین خرافه معرفی کنند و هم بغض و عداوت خود را نسبت به نظام مقدس جمهوری اسلامی در تبلیغات خود آشکار سازند. شیعه ی محب و مخلصی که در روز عاشورا با قمه سر و روی خود و حتی کودکان خردسال خود را خونین میکند، آیا راضی است که با این عمل خود در روزگاری که هزاران چشم عیب جو و هزاران زبان بدگو، در پی بد معرفی کردن اسلام و تشیع است، عمل او را مستمسک دشمنی خود قرار بدهد؟ آیا راضی است که با تظاهر به این عمل، خون ده ها هزار جوان بسیجی صفت عاشق را که برای آبرو دادن به اسلام و تشیع و نظام جمهوری اسلامی بر زمین ریخته شده است، ضایع سازد؟

آنچه از قول مراجع سلفرحمهاالله علیهم نقل شده است، بیش از این نیست که اگر این کار ضرر مُعتنی به ندارد، جایز است. آیا سبک کردن شیعه

ص:352

در افکار جهانیان ضرر مُعتنی به نیست؟ آیا مخدوش کردن محبت و عشق شیعیان به خاندان مظلوم پیامبر صلی الله علیه و آله و بخصوص شیفتگی بی حد و حصر آنان به سالار شهیدان علیه السلام را بد جلوه دادن، ضرر نیست؟ کدام ضرر از این بالاتر است؟

اگر قمه زدن به صورت عملی انفرادی در خانه های دربسته انجام میگرفت، ضرری که ملاک حرمت است، فقط ضرر جسمی بود، ولی وقتی این کار علی رؤوس الاشهاد و در مقابل دوربینها و چشمهای دشمنان و بیگانگان، بلکه در مقابل

چشم جوانان خودمان انجام میگیرد، آن وقت دیگر ضرری که باید معیار حرمت باشد، فقط ضرر جسمی و فردی نیست، بلکه مضرات بزرگ تبلیغی که با آبروی اسلام و شیعه سروکار دارد نیز باید مورد توجه باشد. امروز این ضرر بسیار بزرگ و شکننده است و لذا قمه زدن علنی و همراه با تظاهر، حرام و ممنوع است؛ البته کسانی که در سالهای گذشته از روی عشق و اخلاص قمه زده اند، مأجورند و بهخاطر نیتشان مستوجب ثواب الهی اند این شاءالله.

ولی اکنون باید به نحو متعارف که در طول قرون و اعصار عزاداری میکرده اند و متدینین و علما هم خود در آن شرکت میجسته اند، عزاداری کنند؛ یعنی تشکیل مجالس روضه خوانی و راه اندازی دسته جات و مواكب عزاداری که دارای حال و حزن و شور محبت اهل بیت علیهم السلام است. سعی کنند که نوحه ها و شعرها و روضه خوانی ها پرمغز و دارای مضامین صحیح و متکی به آثار وارده ی معتبره از ائمه علیهم السلام یا علمای بزرگ باشد.

1373-3-29

اهمیت عزاداری و مواكب عزاداری

من از آقایان محترم که یک حرکت عزاداری بسیار باشکوه و پرمعنا و

ص:353

منطبق با آنچه که نیاز این روزهاست، انجام دادند، خیلی تشکر میکنم. خداوند این حرکت را از شما آقایان محترم قبول فرماید.

مواكب عزاداری و حرکت در خیابانها و شوارع شهر و هیئت عزا به خود گرفتن، کار بسیار مهمی است. اصل عزاداری نیز همین است. البته هیئات مختلف، سینه زنی میکنند، یا به انواع مختلفی به عزاداری میپردازند که همه اش خوب و پسندیده است. این هم بسیار روش متین و مناسبی برای آقایان است.

به خاطر این حرکتی که انجام دادید، خیلی متشکریم. ابتکار بسیار خوبی بود. خداوند متعال شما را مأجور دارد و این حرکت را برای کسانی که میخواهند عزاداری حضرت ابی عبدالله علیه الصّلاهوالسلام به شکل سالم و صحیحی انجام شود، سرمشق قرار دهد.

1373-5-3

تبیین پیروزی ائمه علیهم السلام

ائمه ی ما که زندگی را این همه با ناکامی و زجر و شکنجه گذراندند، مگر مغلوب شدند؟ مگر شکست خوردند؟! اگر شکست خورده بودند که وعده های خدا دروغ بود. اینکه خدا میگوید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»؛(1)

این همه تأکید میکند و با تأکید میگوید: «همانا خدا با متّقین است»، مگر العیاذ بالله خلاف گفته است؛ آن هم با این همه قسم و آیه؟! اگر خدای ناکرده مطلب سستی بود، «وَاعْلَمُوا» نمیخواست! العیاذ بالله، صیغه ی تأکید «أَنَّ اللَّهَ» نمیخواست! وقتی خدا میگوید: «أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»، مگر میشود که امام حسین و امام صادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا علیهم السلام ، شکست بخورند؟! اگر شکست بخورند که خدا مع المتّقین نیست! آنها شکست نخوردند. شکست نخوردن آنها

ص: 354

1- . بقره، 194.

به این است که کشته شدند؛ چون زندگی دنیا برایشان ارزشی نداشت. اگر زندگی دنیا را دوست میداشتند، خدا به آنها عمر هزار ساله میداد. خودشان نمیخواستند. آنها میخواستند حرف و هدفشان زنده شود، که زنده شد و پیروز هم شدند.

1373-5-12

هیئتهای مذهبی؛ بارقه های درخشان حسینی

موضوع هیئتهای مذهبی برای مردم ما مطلبی عادی و روزمره است و چشمها و دلهای مردم به آنها اُنس گرفته است. با این همه، اگر کسی با نگاهی دقیق و حقیقت بین، این موضوع را بررسی کند، متوجه میشود تداوم برگزاری این مجالس، یکی از بارقه های درخشان حسینی در فضای جامعه ی مسلمان ما و از برکات و حسنات جاریه ی آن نهضت عظیم الهی است.

اگر سوابق عزاداری مردم ایران و شیعیان جهان را برای ماجرای حسین بن علی علیه السلام بررسی کنید، می بینید که این سنت عزاداری به شکل کنونی، در تمام حالات و آنات و در همه ی شرایط گوناگون اجتماعی وجود داشته است. دشمنان نتوانسته اند این عادت دینی و الهی را از شیعیان سلب کنند و این نشان دهنده ی عمق ایمان و تأثیر این جریان عزاداری - چه به صورت مجالس عزاداری و چه به صورت هیئتهای متحرک مذهبی - در دلهای مردم و در ایمان و عقیده ی مسلمانان است.

اهتمام و توجه به ظرفیت فراوان هیئتهای مذهبی

ظرفیت این هیئتها بسیار زیاد است. در دوران اختناق رضاخانی، ایادی استبداد پهلوی اول که ضد اسلام و مراسم تشیع بودند، همه ی حرکتهای مردم، ولو کوچک ترین آن را دنبال میکردند و مردم را

ص:355

تحت سختی و فشار و شکنجه قرار میدادند. آنها حتی مراقب مراسم روضه خوانی در داخل خانه ها و پیش از اذان صبح نیز بودند و اگر روضه خوانی را می دیدند که قبل از اذان صبح از جایی به جایی حرکت میکند، میدانستند که این روضه خوان به خلوت و پستوی خانه ی یک مسلمان عاشق امام حسین علیه السلام میرود که مرثیه بخواند. لذا او را تعقیب میکردند و احیاناً به زندان میبردند.

با این همه، حتی در این شرایط هم روند کار هیئتهای مذهبی متوقف نماند. کسانی که در آن زمانها زندگی میکردند، برای ما گفته اند که در روزهای تاسوعا و عاشورا و ایام حواشی این دو روز، مردم از شهرها بیرون میرفتند و در بیابانها، دور از

جاده ها، گاهی در ویرانه ها و در روستاهای دور از دسترس پلیس رضاخانی، دسته های سینه زنی راه می انداختند و عزاداری میکردند. این چه ایمانی است؟! چه علقه ی محبت و اعتقاد عظیم و ناگسستنی بی است که به وسیله ی آن، هیئتهای مذهبی هدایت میشوند!؟

نقش مهم و بارز هیئتهای مذهبی در انقلاب اسلامی

از سوی دیگر، وقتی مردم تهران و بعضی از شهرستانهای دیگر برای دفاع از مقام روحانیت و رهبری نهضت، در دوازدهم محرم - پانزده خرداد سال 42 - اعتراض کردند، باز هم این اعتراض در قالب هیئتهای سینه زنی و عزاداری شکل گرفت. بدین صورت که مردم به خیابانهای تهران آمدند و سینه و زنجیر زدند و عزاداری کردند؛ اما نوحه ی آنها عبارت بود از اعتراض بر حکومت مستبد و دیکتاتور و فاسد پهلوی که رهبر و امام بزرگوارشان را در پانزده خرداد سال 42 دستگیر و بازداشت کرده بود.

در مقاطعی چنین، هیئتهای مذهبی ماهیت انقلابی پیدا میکنند و این موضوع هم تعجب ندارد؛ اصل ماجرای حسین بن علی علیه السلام ماجرابی

ص: 356

انقلابی است و باید آنچه از آثار آن نهضت بجاست، در همین جهت و با همان هدف حرکت کند.

بی شک در سال آخر نهضت هم، پیروزی انقلاب به میزان زیادی مرهون همین هیئتهای مذهبی بوده است؛ زیرا مردم در عاشورای سال 57 و دهه ی محرم آن سال، در سراسر کشور، هیئتهای مذهبی را به وسیله ای برای اظهار اعتراض گسترده ی خود به آن رژیم فاسد و حمایت از امام تبدیل کردند و خواستار نظام اسلامی شدند. پس روشن شد که ظرفیت هیئتهای مذهبی تا به این حد است. در دوران اختناق، جمعیتهای کوچک در بیغوله ها و بیابانها و دور از چشم پلیس رضاخانی کار خود را ادامه دادند و بعد این روند در معرض دید همه ی مردم دنیا و زیر نگاه دوربین تلویزیونهای جهانی در سال 57 و سالهای بعد از آن ادامه پیدا کرد و این موضوع، نشان دهنده ی میل و خواست ملت ایران شد.

عظمت و اهمّیت هیئتهای مذهبی

چقدر عظیم اند این هیئتها! عشق و محبّت به خاندان پیغمبر، عشق به حسین بن علی علیه السلام ، عشق و دلبستگی به یاران امام حسین علیه السلام و دلسوختگی شدید نسبت به حادثه ی عاشورا، روح این هیئتهای مذهبی است و اینها مسائل کوچکی نیست. مبدا کسی خیال کند که وجود هیئتهای مذهبی، چیزی است که اگر بود، بود و اگر نبود، نبود. این طور نیست.

در حقیقت، هیئتهای مذهبی ارکان حفظ ایمان و شوق ملّت بزرگ ما به خاندان پیغمبرند. از جمله پیوندهای مستحکم میان امروز و روز عاشورای حسینی اند و آن روحیه را به امروز منتقل میکنند و خاطره ی امام حسین علیه السلام را تجدید مینمایند. در طول سال، دشمنان اسلام و قرآن و دشمنان خاندان پیغمبر، تلاش بسیاری میکنند تا فضای جامعه را

ص: 357

به فضایی غیردینی تبدیل کنند؛ اما وقتی دهه ی محرّم و ایام عاشورا میشود، راه افتادن موکب های حسینی در خیابانها و کوچه ها و محیط زندگی مردم، مثل بارانی است که پلیدیها و کثافتها را میشوید، فضا را پاک میکند، محیط جامعه را شستشو میدهد و همه ی آن تلقینات فاسد را که در محیط و فضا به دست دشمن به وجود آمده است، از بین میبرد.

قدرشناسی از هیئتهای مذهبی

شما که مسئول این هیئتها هستید، باید بسیار قدر این هیئتها را بدانید. باید پرداختن به امور هیئتها را کاری مهم و اساسی به حساب آورید و آن را وظیفه ای ناشی از عقیده و محبّت و یک وظیفه ی بزرگ اعتقادی و عاطفی بدانید و با جدّیت مسئله ی هیئتهای مذهبی را دنبال کنید. در واقع هر کاری که میتوان برای بهتر شدن این هیئتها انجام داد، انجام دهید. مردم هم باید قدر این هیئتها را بدانند. مردم به طور طبیعی اعضای هیئتهای مذهبی اند. می بینید که هر کسی با یک نوع ارتباط، همراه این موکبهای عزاداری راه می افتد، در هیئتها شرکت میکند، با آنها به عزاداری میپردازد، عزاداری آنها را تماشا میکند، اشک میریزد و حال مصیبت و عزا می یابد. این حادثه، بسیار عظیم است. در هیچ جای دنیا وسیله ای چنین، که تمام شمشیرهای دشمنان در مقابل آن کند و همه ی تبلیغاتشان در برابر آن نارساست، ندارند.

تلاش ناکام دشمنان در نابودی هیئتهای مذهبی

دشمن تلاش بسیاری کرد تا آن را از بین ببرد، اما نتوانست. این موضوع مربوط به زمان رضاخان است.

بعد از آن تلاش بسیاری کردند تا این جریان را منحرف کنند. بنده دیده بودم که در دوران سلطنت طاغوت دوم پهلوی، در گوشه و کنار کشور، هیئتهای مذهبی را به دست افراد فاسد میسپردند تا شاید

ص: 358

این جریان را از چشم مردم بیندازند؛ اما نتوانستند. هیئتهای مذهبی، هیئتهای عزاداری ماندند. هیئتهای عزاداری، هیئتهای عزاداری ماندند. اگر افراد نابابی هم چند صباحی در هیئتی بودند، بعد از مدتی میدان را خالی کردند. آنها نابود شدند، اما هیئتها، چنان که لازمه ی کلمه ی حق است، ماندند. تلاش بسیاری کردند بلکه بتوانند این هیئتها را از حال و هوای حسینی خارج کنند، اما نتوانستند.

منزلت پرچمداری اباعبدالله علیه السلام

عرض بنده به شما برادران عزیز این است که خود را علمداران حسینی بدانید. علم عزای حسینی در دست شماست. این مرتبه ای بسیار بزرگ و مقامی مقدس است. اگر نهضت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا تمام شده بود، آن حضرت دیگر علمدار نمیخواست. اما فرض این است که نهضت حسینی تا قیام فرزند معصومش حضرت بقیهالله الاعظم - ارواحنا فدا و عجل الله تعالی فرجه و آلف التحیه والسلام والاکرام علیه- برقرار است. نهضت که تمام شدنی نیست. هرچه زمان گذشته است، نهضت حسینی، گسترده تر و اعمق آن آشکارتر شده است. هر بخشی از این نهضت، علمداری دارد. دنیای فقاقت، بخشی از نهضت حسینی است و علمدارانش مراجع بزرگند. دنیای معنویت و معرفت، بخشی دیگر از نهضت حسینی است و علمدارانش سالکان بزرگ و اهل معرفتند. صحنه ی عظیم زندگی مردم، که به سمت اسلام حرکت میکند و نهضت و انقلاب و حکومت اسلامی، بخشی از نهضت حسین بن علی علیه السلام است که علمداران و پرچمداران مخصوص به خود را دارد. بقای فرهنگ این نهضت در بین مردم هم بخشی از آن نهضت است و پرچمدارانش کسانی هستند که اقامه ی عزای حسینی میکنند. این پرچمداران همانا شما هستید. شما علمدار حسین علیه السلام هستید. بایستی این علم را قدر بدانید و این کار را آن چنان که

شایسته ی اوست، انجام دهید.

دیدید که در سال 57 همین هیئتهای مذهبی شما چه نقش بزرگی را در روشن کردن حقایق برای مردم ایفا کردند؟! مردم در خیابانها راه میرفتند و نغمه ی هیئتهای عزاداری، برای آنها بهترین تحلیل کننده ی سیاسی و انقلابی آن روز بود که حقایق را بیان میکرد. سال 42 نیز همین طور بود. در دوران جنگ هم، چنین بود و امروز هم چنین است.

تبلیغ مسائل روز اسلام در هیئتهای مذهبی

می بینید که امروز دنیای اسلام با چه دشمنانی روبروست. امروز شاهد هستید که صهیونیست های خبیث و پلید در دنیا چه اعمالی مرتکب میشوند. می بینید که امروز امریکا به عنوان قلدر و دیکتاتور جهانی، چگونه با اسلام و نهضت اسلامی روبه رو و طرف است. می بینید که امروز طاغوتهای جهانی، به این دلیل که از اسلام و قرآن سیلی خورده اند، چقدر از اسلام کینه دارند. از طرفی می بینید که چطور عواطف ملت های مسلمان در همه جای عالم نسبت به احکام اسلام و معارف اسلام و حکومت اسلامی برانگیخته شده است.

در گذشته، بعضی از ملت های مسلمان بودند که حرکت و اقدامی نمیکردند و برای اسلام دل نمیسوزاندند، اما امروز آن طور نیست. امروز ملت های مسلمان در هر جای دنیا که هستند - چه شیعه و چه غیر شیعه؛ مخصوص شیعیان هم نیست - نسبت به پرچم برافراشته ی اسلام در این قبهالاسلام - یعنی ایران اسلامی - احساس دل بستگی و علاقه مندی میکنند و شما شاهد پیشرفت ها و نفوذ روزافزون کلمه ی اسلام در دنیا، علی رغم میل دشمنان هستید. بحمدالله در دنیا، ایران اسلامی و ملت مسلمان، روزه روز عزیزتر شده و عزیزتر از این هم میشود. این مسائل و موضوعات را هیئتهای مذهبی شما میتوانند با صدای بلند تبلیغ کنند.

حفاظت هیئتهای مذهبی از آلودگی با خرافات

سینه زنی عزاداران حسینی، وسیله ای است که میتواند محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام را از نسلی به نسل دیگر منتقل کند. دشمنان نباید این مراسم مذهبی را از دست شما بگیرند. یکی از راههای آنها برای تحقق این هدف شوم، آلوده کردن این مراسم با خرافات است. بخش مهمی از این هدف که بهانه ای در دست دشمن بود، امسال با هوشیاری شما مردم و با ایمان عمیق جوانان مؤمن و عشاق حسینی ما بکلی از بین رفت و آن مسئله ی قمه زنی بود. موکبهای عزاداری هیئتهای حسینی؛ یعنی همین موکبهای عزاداریهای معمولی، قرنهاست که به عنوان اعلام مصیبت در خیابانها راه می افتند، عزاداری میکنند و به سر و سینه میزنند. این همان بلندگوی عظیمی است که نهضت حسینی را در همه جای کشور ما و در هر جایی که موالیان اهل بیت علیهم السلام، بخصوص شیعیان و محبین اهل بیت هستند، رونق می بخشد و باید روزبه روز به رونق آن اضافه شود. مردم باید قدر هیئتها را بدانند. خود هیئتهای مذهبی هم قدر این سرمایه ی عظیم را بدانند. حسین بن علی علیه السلام و خاندان و اصحاب آن بزرگوار و شهدای عالی مقام عاشورا، با روح بلند خود، این شاءالله پشتیبان این حرکت ایمانی و اسلامی و عاطفی شما هستند.

1373-6-8

گرفتار نشدن اباعبدالله علیه السلام در بن بست

در قرآن و روایات، بیش از همه چیز - حتی بیش از اصل اسلام - به تقوا تکیه و توجه شده است. از آغاز شکل گیری تدبیر جامعه و انسانهای آن، امری که انسان را به سمت پذیرش سخن الهی و سخن حق و دین حق رهنمون میشود، تقوا است. بنابراین، خداوند در مورد قرآن میفرماید:

ص: 361

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (1)

اگر تقوا داشته باشیم، قرآن برای ما هدایت است. تقوا برای انسان متدین، عبارت است از رعایت دقیق موازین الهی...

در سلوک این راه، سختیهایی وجود دارد، لذا برای آسان شدن این سختیها، خدای متعال در قرآن برخی از آثار تقوا را به ما معرفی کرده است، تا بدانیم تحمل این سختیها در پایان کار، ثمره ی شیرینی دارد... میفرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ»، (2) هر

کس تقوای الهی را پیشه کند، خاصیتش این است که «يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا»، (3) خداوند برای او گشایشی ایجاد میکند؛ یعنی گرفتار بن بست نمیشود.

این امر، استثنا ندارد؛ البته بدیهی است که آن گشایش و خروج از بن بست، متناسب با هدفی است که انسان دارد...

در این زمینه ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا امام حسین علیه السلام - آن متقی ترین انسانها - باید شهید شود؟ چرا از بن بست کربلا راهی برای آن حضرت باز نشد؟

پاسخ این است که امام حسین علیه السلام تقوا پیشه کرد و به تناسب هدفش، در بن بست گرفتار نشد. هدف امام حسین علیه السلام این نبود که به کربلا برود، حکومت را به دست گیرد و رسالتش تمام شود؛ هدف آن حضرت این بود که به همه ی تاریخ و بویژه تاریخ اسلام درس بدهد که در یک موقعیت حسّاس چه کار باید کرد؛ جایی که دین در خطر است، با شرایط موجود چه باید کرد. هدف امام حسین علیه السلام این بود، که موفق شد. شهید نشدن، هدف آن حضرت نبود. شهادت برای امثال امام حسین علیه السلام ، فوز بزرگی بوده و هست.

اگر هدف سیدالشهدا علیه السلام ، فرار از شهادت بود، این امر هم لوازمی

ص:362

1- . بقره، 2.

2- . طلاق، 2.

3- . همان.

داشت که اگر به آن لوازم - که تقوای آن کار بود - عمل میکرد، بی شک گشایش برایش فراهم میشد. گشایشی از طریق شرعی و طریق صحیحی که تقوای الهی در آن صدق کند، ممکن است. در هر راهی که باشید، اگر شرایط و اوامری را که خدای متعال برای راه و هدف شما معین کرده، رعایت کنید، در بن بست گرفتار نمیشوید.

1373-10-15

تبیین عبرتهای عاشورا

ماجرای امام حسین علیه السلام ، جدای از یک درس، یک عبرت است. درس آن است که به ما میگوید: این بزرگوار، آن طور عمل کرد، ما هم باید آن گونه عمل کنیم. امام حسین علیه السلام درس بزرگی به همه ی بشریت داده که خیلی با عظمت و در جای خود محفوظ است. اما غیر از درس، چیز دیگری وجود دارد و آن عبرت است.

عبرت، آن است که انسان نگاه کند و ببیند چطور شد حسین بن علی علیه السلام ، همان کودکی که جلو چشم مردم، آن همه مورد تجلیل پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و پیغمبر درباره ی او فرموده بود: «سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ (1) سرور جوانان بهشت، بعد از گذشت نیم قرن از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله ، (2) با آن وضع فجیع کشته شد؟! چطور شد که این امت، حسین بن علی علیه السلام را جلو چشم کسانی از همان نسلی که دیده بودند که او بر دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار میشد (3) و این حرفها را از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره ی او شنیده بودند، با آن وضع فجیع کشتند؟!

این، عبرت است. مگر شوخی بود که دختران پیغمبر را مثل دختران

ص:363

1- . الکامل، عبدالله بن عدی، ج 2، ص 119؛ الأمالی، صدوق، ص 177؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 298.

2- . الأخبار الطوال، ص 259.

3- . شرح الأخبار، ج 2، ص 374؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 13، صص 228-229؛ بحار الأنوار، ج 37، صص 60-61.

سرزمینهای فتح شده ی غیر اسلامی، بیاورند جلو چشم مردم کوچه و بازار بگردانند (1) و به کسی مثل زینب علیها السلام اهانت کنند؟! چطور شد که کار به اینجا رسید؟ این همان عبرت است و از درس بالاتر است. این نگاه به اعماق و ریزه کاری های تاریخ و حوادث است.

حال به مناسبت بحث «ارتجاع» یا «ارتداد» یا «رجعت»، میخواهم عرض کنم که در همین جریان، زینب کبری علیها السلام اسم قضیه ی «ارتجاع» را آورد؛ یعنی به همین بیماری اشاره کرد و در کوفه فرمود:

«إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الْتِي نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَائِ»؛ (2)

شما مثل کسانی هستید که پشمی یا پنبه ای را با زحمت به نخ تبدیل میکنند و بعد می نشینند با زحمت زیاد، این نخها را باز میکنند و باز به پنبه یا پشم تبدیل میکنند!

این یعنی ارتجاع و برگشت و زینب کبری علیها السلام به این معنا اشاره کرد. یعنی در امت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله ، همان اندازه این خطر وجود دارد که در امت موسی. بعد از گذشت زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله - با آن نفس گرم پیغمبر - این حوادث شوخی نیست! در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله - این انسانی که به وحی الهی متصل بود - درباره ی تمام حوادث ریز و درشتی که اتفاق می افتاد، آیه ی قرآن نازل میشد و وحی الهی، صریح و روشن و بی ابهام، نازل میگردد؛ حالا بعد از آن سازندگی که پیغمبر صلی الله علیه و آله داشت، آن چنان رجعت فجیع، دردآور و فراموش نشدنی در تاریخ اتفاق می افتد! پس این میکروب، میکروب «رجعت» یا «ارتجاع» یا «ارتداد» است.

پرداختن به دنیا و شهوات؛ پرداختن به مال و مال اندوزی؛ پرداختن به خود بیش از پرداختن و اندیشیدن به جمع و هدف و خدا و دین خدا؛ دچار شدن به فساد اخلاقی - اعم از فسادهای مالی، جنسی، اداری و اختلافات داخلی که این هم یک نوع فساد بسیار خطرناک است -

ص:364

1- . الفتوح، ج5، صص 120 و 127؛ اللهوف، صص 84-85؛ بحار الأنوار ج45، صص 107-108.

2- . الفتوح، ج5، ص121؛ الإحتجاج، ج2، صص 29-30؛ بحار الأنوار، ج45، ص109.

و جاه طلبی های غلط و نامشروع، آن چنان که در دنیای غرب مطرح است؛ عواملی هستند که کاخ آرمانی انقلاب و اسلام و هر حقیقتی را ویران میکنند و این یعنی همان رجعت و برگشت، که دشمن منتظر آن است.

دشمن و نهادهای دشمن، بر اثر تجربه فهمیده اند که انسان، آسیب پذیر است. میگویند: «هر انسانی، قابل فاسد شدن است. هر کس باشد، میتوان فاسدش کرد.» البته راست میگویند؛ با یک استثنا: «إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (1) متقین را نمیتوان فاسد کرد. آنها این را؛ یعنی معنای تقوا را دیگر نمی فهمند. بله؛ انسانها را میتوان فاسد کرد و میتوان زیباییهای دنیا را از طرق نامشروع در جلو چشم آنها به رژه در آورد و دلپایشان را بُرد؛ طوری که همه ی ارزشها را دور بریزند و در مقابل جلوه های مادی قربانی کنند. اما اگر تقوا نباشد: «إِلَّا الْمُتَّقِينَ». تقوا در قیامت هم اثر میکند، در دنیا هم اثر میکند، در سیاست هم اثر میکند، در حفظ نظام هم اثر میکند، در جنگ هم اثر میکند.

1373-10-19

عاشورا؛ پیوند تقدیر الهی با ایثار و عزم حسینی

روزها پی در پی میگذرند. همه ی روزها هم از لحاظ وضع طبیعی در این گیتی یکسانند، ولی بعضی از روزها به خاطر تقدیرات الهی که بسیاری از آن تقدیرات هم با اراده ی انسان رقم زده میشود، وضع خاصی پیدا میکنند. یک روز میشود روز عاشورا که همه ی تاریخ و همه ی بشریت، از فیض فداکاریهای آن روز بهره و سهم میبرند.

روزی به نام عاشورا که هیچ ستمگری از آن سود ندیده است، خیلی باارزش است. در واقع، همیشه ستم کشیدگان و طبقات مظلوم، از

ص: 365

1- . زخرف، 67.

خاطره ی عاشورا سود و بهره گرفته اند. اما چرا چنین شد؟ چون آن حادثه ی عظیم و آن فداکاری بزرگ، از اراده ی شخص مطهر و مقدس معصوم و همراهان و یاران او تراوش کرد. عاشورا را آنها عاشورا کردند و به آن عظمت بخشیدند.

1374-2-28

جامعه ی ولایی؛ جامعه ای مترقی

غدیر یک مفهوم مترقی و نجات بخش است. ولایت در اسلام یک مفهوم عالی است.

*

در جامعه ی ما هم، بحمدالله، ولایت، از گذشته تا امروز، تأثیرات خود را در همه ی ابعاد نشان داده است. از اول حرکت انقلابی، همین گونه بود. امام بزرگوار رضوان الله تعالی علیه، با استمداد از شاخه های ولایت، این انقلاب را به پیروزی رساندند. موضوع عاشورا و کربلا، محبت به اهل بیت علیهم السلام و کوشش برای شبیه شدن به آنها، روحیه ی جهاد مظلومانه و صبر بر این جهاد، جزو خصوصیات و معارف مربوط به ولایت است. امام به این وسیله توانستند این انقلاب را به پیروزی برسانند و این نظام را تشکیل دهند. البته نظامی نظام اسلامی است که از ولایت هم سیراب میشود و برخوردار می گردد. دشمنها تبلیغ نکنند که «این، یک انقلاب شیعی و مخصوص شیعه است و شامل غیر شیعه نمیشود.» از خصوصیات محیط ولایت، این است که چشم را به مفاهیم اسلامی باز می کند. ما به برکت درسی که اهل بیت علیهم السلام دادند، از مفاهیم اسلامی و قرآنی، حداکثر استفاده را کردیم. شیعیان، پیروان اهل بیتند. امروز هم بحمدالله، همین طور است. این حالت عاطفه و محبت شدیدی که در میان مردم ما نسبت به دوستان، نسبت به مظلومین و محرومین، مردم فلسطین، ستمدیدگان اروپا و مظلومین بخشهای دیگر دنیا هست، اساساً روحیه ی شیعی و ولایتی است.

ص: 366

این اشکها، دور هم نشستن ها، ذکر مصیبت کردن ها، این محرم و عاشورا، در روحیه و فضای زندگی مردم ما تأثیر میگذارد. آن خشکی و بی روحی بعضی از جوامع ضد شیعی - متأسفانه بعضی حکومتها، مردمشان را نه غیر شیعی، بلکه ضد شیعی بار می آورند - بحمدالله، در جامعه ی ما نیست. جامعه ی ما، جامعه ای منعطف، با حال، با روحیه، اهل عاطفه و تعطف است.

ایستادگی در مقابل دشمن هم، از خصوصیات ولایت است. چون ائمه ی ما، الگوی این ایستادگی اند؛ از نمونه ی کربلا بگیرد تا امامزاده هایی که در سخت ترین شرایط مقاومت کردند و به شهادت رسیدند، تا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء، که با یک سیاست الهی به جنگ دشمن رفت، تا موسی بن جعفر علیه الصلاه والسلام که سالهای زندان را تحمل کرد، (1) تا ائمه ی ابناء الرضا علیهم السلام که سالیان دراز رنج تبعید را تحمل کردند. (2) انواع و اقسام تحمل رنج برای خدا، در میان ائمه علیهم السلام، از اول تا آخر و در طول این دویست و پنجاه سال، وجود دارد. خُب؛ مردم ما اینها را یاد گرفتند. اینها درس است. لذا، می بینید که مردم می ایستند و همین ایستادگی هم آنها را پیروز میکند.

1374-3-1

تبیین عاشورا با شیوه های متنوع و برتر

شما و ما، امام را لمس کرده ایم؛ اما بچه های ما چطور؟ نوزادان ما چطور؟ آنها که از امام، جز گفته های ما چیز دیگری نمیدانند، [آیا] آن کتاب مثلاً هزار صفحه ای را بخواند؟ بگوییم به گزارشهای رادیو گوش کن، ببین امام کی بوده است؟ یا نه؛ باید امام را به او برسانیم و

ص: 367

- 1- . عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 96؛ المنتظم، ج 9، ص 88؛ بحار الأنوار، ج 48، ص 228.
- 2- . الإرشاد، ج 2، ص 297؛ تاریخ بغداد، ج 3، صص 265-266 و ج 12، ص 56؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 487؛ بحار الأنوار، ج 50، صص 2 و 197.

او را به امام وصل کنیم؟ باید یک متن کوتاه، ده صفحه، پنج صفحه، شامل اهم مطالب راجع به امام را بدون حاشیه ارائه دهید. همین طور، چنین جزوه ای راجع به عاشورا تهیه شود. ما سالهای متمادی است، همین طور چقدر حرفهای خوب، قوی و پرمغز راجع به عاشورا میزنیم. اما مگر حالا همه باید منتظر بمانند تا روزی فلان گوینده ی متفکر آگاه، یک سخنرانی داشته باشد؛ بگوییم آقایان! حالا بروید بفهمید عاشورا چیست. این طوری که نمیشود!

با صد هزار جلوه، باید عاشورا را نشان داد. با صد هزار بیان، باید عاشورا را تعریف کرد. با وجود صد هزار لغت، باید عاشورا را در یک کلمه گنجانند و به درون محفظ اذهان انسانها انداخت تا بدانند که عاشورا چیست.

عاشورا، یک «معرفت» و «احساس» است. ملت ما، «احساس عاشورا» را دارد. می بینید در جلسات سینه زنی، وقتی بزرگها سینه میزنند، بچه ی هفت، هشت ساله هم بلند میشود، پیراهنش را مثلاً به کمرش میبندد، سینه میزند. این احساس عاشورا چیز خیلی خوبی است و هیچ فلسفه و فلسفه بافی بی هم جایش را نمیگیرد.

اما یک «معرفت عاشورایی» هم داریم که اگر آن نباشد، احساس عاشورا در خدمت مجلس عزاداری محمدرضا - فرض بفرمایید در فلان مرکز وابسته به خودش - قرار نمیگیرد! روضه خوان محمدرضا میرفت روضه ی امام حسین علیه السلام میخواند و مستمعش هم در مجلس او، برای امام حسین علیه السلام گریه میکرد! این کارها، یک ذره هم آنها را به امام حسین علیه السلام نزدیک نمیکرد. وقتی معرفت نباشد، این گونه است.

همه ی کار بزرگان و مصلحین این بوده است که با استفاده از زمینه های ذهنی، عاطفی و فکری مردم، آنها را به یک معرفت صحیح متصل کنند. کار بزرگ روشنفکر انقلابی و مذهبی در آن دوره ای که کار

ص: 368

میکرده، همین بوده است که «معرفت» را با «عاطفه» جفت کند؛ که بعد نتیجه اش این حرکت عظیم میشود.

عاشورا را با استفاده از بهترین زبانها، شیرین ترین بیانها، تواناترین نویسندگان و خوش فکرتترین عاشورا شناس ها، معرفی کنید. به جای یک کتاب پانصد صفحه ای، یک کتاب پنج صفحه ای بنویسید که بشود آن را فهمید. این یک هنر بزرگ است.

1374-3-3

برکات بی شمار عاشورا

اگرچه در باب محرم و عاشورا و آثار این پدیده ی عظیم، صحبتها و افادات ارزشمندی شده است و همه شنیده ایم و استفاده کرده ایم؛ لکن هرچه زمان میگذرد، احساس میشود که چهره ی بی زوال این خورشید منور - که میشود آن را به «خورشید شهادت»، «خورشید جهاد مظلومانه و غریبانه» تعبیر کرد که به وسیله ی حسین بن علی علیه السلام و یارانش برافروخته شد - بیشتر آشکار میگردد و برکات عاشورا بیشتر معلوم میشود.

از همان روز اولی که این حادثه اتفاق افتاد، تأثیرات بنیانی آن بتدریج معلوم شد. از همان روزها، عده ای احساس کردند که وظایفی دارند. ماجرای «توآیین» پیش آمد. (1) قضایای مبارزات طولانی بنی هاشم و بنی الحسنعلیهم الصلاهوالسلام پیش آمد. (2) بعد، نهضت بنی عباس علیه بنی امیه به پا خاست. در اواسط قرن دوم هجری، در همه ی اطراف عالم اسلام

ص: 369

1- . أنساب الأشراف، ج 6، صص 363-374؛ الكامل، ج 4، صص 158-185.

2- . تاریخ خلیفه، ص 311؛ تاریخ الیعقوبی، ج 2، صص 471-472؛ الإمامه و السیاسه، ج 2، صص 186-187؛ أنساب الأشراف، ج 3، صص 136-137؛ تاریخ الطبری، ج 7، ص 123؛ شرح الأخبار، ج 3، ص 319؛ مروج الذهب، ج 3، صص 294-296 و ج 4، صص 68-69؛ مقاتل الطالبیین، صص 129-138 و 480-481؛ تجارب الأمم، ج 4، صص 118-119؛ البداء و التاریخ، ج 6، ص 110؛ المنتظم، ج 7، ص 213 و ج 12، ص 50؛ الكامل، ج 6، صص 302-307 و ج 7، صص 163 و 240-238؛ الفخری، صص 237-239.

آن روز، بخصوص در ایران و شرق ایران - خراسان - و غیره، با فرستادن دُعای، زمینه را برای ازاله ی حکومت ظالم، مستکبر و نژادپرست اموی فراهم کردند؛ حتی نهضت عباسیان هم که بالاخره به پیروزی رسید، با نام حسین بن علی علیه السلام شروع شد. (1)

اگر تاریخ را نگاه کنید، مشاهده خواهید کرد که دُعای بنی عباس، وقتی به اطراف عالم اسلام میرفتند، از خون حسین بن علی علیه السلام و شهادت آن بزرگوار و انتقام خون فرزند پیغمبر و جگرگوشه ی فاطمه ی زهرا علیهما السلام مایه میگرفتند، تا بتوانند تبلیغات خودشان را به راه بیندازند. مردم هم قبول میکردند. حتی لباس سیاهی که شعار بنی عباس بود، به عنوان لباس عزای امام حسین علیه السلام انتخاب شد و بعدها هم در زمان حکومت پانصدساله ی بنی عباس، (2) همواره لباس رسمی آنها، لباس سیاه بود. لباس سیاه، برای اولین بار به مناسبت عزاداری امام حسین علیه السلام استفاده

شد. آنها میگفتند: «هذا السّواد حداد آل محمد»؛ (3) یعنی این لباس عزای ذریّه ی پیغمبر است. این گونه شروع کردند و آن تحوّل را به راه انداختند. البته منحرف شدند و خود آنها هم دنباله ی کار بنی امیه را پیش بردند.

تأثیر عاشورا در عصر حاضر

اینها تأثیرات عاشورایی است. در طول زمان نیز همین طور بوده است. آنچه در زمان ما اتفاق افتاد، از همه ی اینها بالاتر بود؛ یعنی در عصر تسلّط ظلم، کفر و الحاد بر سرتاسر عالم؛ در عصری که عدالت، خلاف قانون و ظلم، قانون و مقرّرات بین المللی شده است، حق به حکومت رسید. اینکه شما می بینید ابرقدرتها زورگویی میکنند و میخواهند نظام جدیدی را بر دنیا حاکم کنند - که البته همان نظام

ص: 370

1- . البدء و التاريخ، ج 6، صص 59-73؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 86.

2- . تاريخ ابن خلدون، ج 3، ص 663.

3- . مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 86؛ بحار الأنوار، ج 42، ص 61.

قبلی هم نظام حاکمیت ابرقدرتها بود - این، همان سلطه ی ظلم است. برای هر آنچه در دنیا ظلم، حق کشی و تبعیض میشود، اسمهای قانونی مثل «حقوق بشر»، «دفاع از ارزشهای انسانی» و از این قبیل میگذارند. بدترین نوع سیطره ی ظلم، این است که ظلم به اسم عدل، و ناحق به اسم حق، بر دنیا مسلّط شود. در چنین زمانی، ناگهان به برکت عاشورا، حجاب ظلمت شکافته و خورشید حقیقت آشکار شد. حق، به قدرت و حکومت رسید. اسلام که همه ی دستها سعی میکردند آن را منزوی کنند، در وسط عرصه، خودش را مطرح کرد و دنیا مجبور شد که حضور اسلام راستین و ناب را در شکل حکومت جمهوری اسلامی بپذیرد. شروع نهضت پانزده خرداد هم به برکت عاشورا بود. امسال بعد از گذشت سی و دو، سه سال از حادثه ی پانزده خرداد، مثل آن سال اول، دوباره خرداد با محرّم همزمان و مقارن شده است.

در پانزده خرداد که در سال چهلودو شمسی - هشتادوسه قمری - با دوازدهم محرّم مصادف بود، امام بزرگوار مارضوان الله تعالی علیه در عرصه ی عاشورایی و با بهره برداری به بهترین شکل ممکن از ماجرای عاشورا و محرّم، توانستند پیام حق و داد برآمده از دل خود را به گوش مردم برسانند و مردم را متحوّل کنند. اولین شهدای ما هم در ماجرای پانزده خرداد، در

تهران، ورامین و بعضی جاهای دیگر، همین سینه زن های حسینی بودند که آمدند و در معرض تهاجم دشمن عاشورا قرار گرفتند. در سال پنجاهوهفت هم مشاهده کردید ماجرای آن روز و ماهی را که در آن، خون بر شمشیر پیروز میشود. این نام را امام بزرگوار از همه ی قضایای محرم، خلاصه گیری، استحصال و مطرح کردند. همین طور هم شد؛ یعنی مردم ایران به پیروی از حسین بن علی علیه السلام، درس عاشورا را گرفتند و در نتیجه خون بر شمشیر پیروز شد. این موضوع در ماجرای امام حسین علیه السلام چیز عجیبی است.

ص: 371

لزوم بهره گیری از عاشورا

حُب؛ حالا ما و شما، امانتدار و وارث این حقیقت تاریخی هستیم. امروز کسانی هستند که میخواهند ماجرای عاشورا را به عنوان یک درس، خاطره و یک شرح واقعه؛ از زبان علما، روحانیون، مبلغین، مبلّغات و امثال اینها بشنوند. ما در این زمینه چه خواهیم کرد؟ در اینجا به قضیه ی خیلی مهمّ تبلیغ میرسیم.

اگر روزی این طلاب جوان، فضلالی حوزه های علمیّه، مبلغین، وعاظ، مدّاحان و روضه خوانان، توانسته اند ماجرای عاشورا را مثل حربه ای علیه ظلمات متراکم حاکم بر فضای زندگی همه ی بشر بهکار گیرند و با این تیغ بُرنده ی الهی، پرده ی ظلمات را بشکافند و خورشید حقیقت را به شکل حاکمیت اسلام، واضح و آشکار کنند - این حقیقت در زمان ما اتفاق افتاده است - چرا نباید متوقّع بود که در هر عصر و زمانی - هرچه هم که تبلیغات دشمن در آن دوره ی سخت، همه گیر و ظلمات «اشدّ تراکماً» باشد - مبلغین، گویندگان و علمای دین، بتوانند علیه هر باطلی، شمشیر حق و ذوالفقار علوی و ولوی را در دست گیرند و از آن استفاده کنند؟!

چرا ما چنین چیزی را مستبعد بدانیم؟! درست است که امروز تبلیغات دشمن، همه ی فضای ذهن بشریت را فرا گرفته است. در این، شکی نیست. درست است که اموال کلانی برای تشویش چهره ی اسلام، بخصوص تشیع، خرج میشود. درست است که هر کس که منافع نامشروعی در زندگی ملتّها و کشورها دارد، خود را موظّف به فعالیت علیه اسلام و حکومت اسلامی می بیند. درست است که کفر، با همه ی تفرّق و تشتّتش، با استفاده از همه ی امکانات، در یک امر اتّفاق کرده و آن ضدّیت با اسلام ناب است و حتی اسلام محرّف را هم به جنگ اسلام ناب آورده و به میدان کشانیده است. اینها همه درست، اما آیا

ص: 372

جناح حق و جبهه ی اسلام ناب نمیتواند در مقابل این تبلیغات خصمانه و خباثت آلود، به برکت روح، پیام و حقیقت عاشورا و پیام محرم، همان معجزه را یکبار دیگر تکرار کند؟! چرا نتواند؟! سختی دارد، اما ممکن است. همت و فداکاری لازم دارد. راه باز است؛ بن بست نیست. مسئولیت ما و شما این است.

دنیای تشنه ی فرهنگ عاشورا

امروز دنیا تشنه ی حقیقت است. این حرف یک روحانی یا یک شخص متعصب اسلامی نیست؛ بلکه حرف کسانی است که سالها با فرهنگ غربی ارتباط، رفت و آمد، مبادله و حتی نسبت به آن، حسن نظر داشته اند. آنها میگویند که امروز دنیای غرب در سطوح حسّاسش، تشنه ی اسلام است. «سطوح حسّاس» یعنی چه؟ فلان جماعت عامی و غافل، یا فرض بفرمایید جماعتی که منافعشان بشدت مطرح است - مثل حکام، دولتمردان، سرمایه داران، زراندوزان و زورگویان - بخشهای کرخت و دیر احساس پیکره ی فرهنگ غرب و جوامع غربی اند. دانشمندان، متفکرین، انسانهای با وجدان، روشنفکران و جوانان، بخشهای حسّاس پیکره ی جوامع غربی هستند.

این بخشهای حسّاس، امروز تشنه ی مکتب و درسی از زندگی هستند که آنها را از هزاران دشواری واقعی زندگی نجات دهد. خیلی از این مشکلات زندگی، مشکلات واقعی نیست. مشکل واقعی؛ احساس ناامنی روحی، تنهایی، افسردگی، تزلزل و عدم اطمینان و سکینه ی روحی است. اینها مشکلات واقعی بشر است که در اوج ثروت و شهرت، یک نفر را به خودکشی وادار میکند. جوان، پولدار و دارای امکانات تنعم و بهره برداری از زندگی است، اما خودکشی میکند؛ خُب چرا؟! دردش چیست؟ کدام درد است که از بی پولی و نداشتن امکانات تمتع جسمانی و لذایذ جنسی هم سخت تر است؟ دردی که

ص: 373

امروز گریبان جوامع مادی دنیا و تمدن غربی را گرفته است؛ عدم اطمینان، عدم آرامش، عدم نقطه ی اتکای روحی، عدم انس و تواصل بین انسانها، احساس غربت و انکسار است.

بخشهای حسّاس جوامعی که این دردها را بیشتر احساس میکنند، چشم انتظارند که دست نجاتی بیاید و آنها را از این حالت نجات دهد. در آنجایی که آگاهی هست، چشمها به اسلام دوخته شده است. البته عده ای از آنها آگاهی ندارند و اسلام را نمیشناسند، اما زمینه ی گرایش به اسلام را دارند. کسانی که اسلام را میشناسند، مشخصاً روی اسلام تکیه میکنند. یکی از اندیشمندان ایرانی خودِ ما گفته بود - بنده شنیدم آن شخص به رحمت خدا رفته است - که «امروز غرب در جستجوی چهره هایی مثل شیخ انصاری و ملّاصدر است».

زندگی، معنویات و ارزشهای آنها، امروز چهره های غربی و متفکرین غربی را جذب میکند. منبع زخار این حقایق و ارزشها، معارف اسلامی و در قلّه و اوج این معارف، معرفت عاشورایی است. قدر اینها را باید دانست. ما حالا میخواهیم این معارف را در مقابل چشم مردم دنیا قرار دهیم.

مقابله با تحریف

با تشکر از همه ی افراد و آحادی که در سال گذشته درخواست ما را اجابت کردند و یک حرکت تحریف آمیز را از صفحه ی عزاداری عاشورا حذف نمودند، باز میخواهم بر روی همین قضیه تکیه کنم. عزیزان من؛ مؤمنین به حسین بن علی علیه السلام! امروز حسین بن علی میتواند دنیا را نجات دهد؛ به شرط آنکه با تحریف، چهره ی او را مغشوش نکنند. نگذارید مفاهیم و کارهای تحریف آمیز و غلط، چشمها و دلها را از چهره ی مبارک و منور سیدالشهدا علیه السلام منحرف کند؛ با تحریف مقابله کنید.

ص: 374

توصیه به واقعه خوانی و روضه خوانی سنتی

بنده میخواهم به طور خلاصه، دو مطلب را عرض کنم: یکی اینکه، عاشورا و ماجرای حسین بن علی علیه السلام باید در منبر، به شکل سنتی روضه خوانی شود؛ اما نه برای سنت گرایان، بلکه از طریق واقعه خوانی. یعنی اینکه، شب عاشورا این طور شد، روز عاشورا این طور شد، صبح عاشورا این طور شد. شما ببینید یک حادثه ی بزرگ، به مرور از بین میرود؛ اما حادثه ی عاشورا، به برکت همین خواندنهای، با جزئیاتش باقی مانده است. فلان کس این طوری آمد با امام حسین علیه السلام وداع کرد، این طوری رفت به میدان، این طوری جنگید، این طوری شهید شد و این کلمات را بر زبان جاری کرد.

واقعه خوانی، تا حدّ ممکن باید متقن باشد؛ مثلاً در حدود «لهوف» ابن طاووس (1) و «ارشاد» مفید (2) و امثال اینها - نه چیزهای من درآوردی - واقعه خوانی و روضه خوانی شود.

تبیین اهداف قیام اباعبدالله علیه السلام در مجالس حسینی

در خلال روضه خوانی، سخنرانی، مدّاحی، شعرهای مصیبت، خواندن نوحه، سینه زنی و در خلال سخنرانی های آموزنده، ماجرا و هدف امام حسین علیه السلام، یعنی همان هدفی که در کلمات خود آن بزرگوار هست که:

«وَ أَنِّي لَمَأْخَرُجُ أَشْرًا وَ لَابْطِرًا وَ لَامُفْسِدًا وَ لَاطَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي» (3) بیان شود. این یک سرفصل است. عباراتی از قبیل:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا

ص: 375

1- . الذریعه، ج 18، ص 389.

2- . الذریعه، ج 1، صص 509-510.

3- . «و من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم و جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدم خارج شدم.» بحار الأنوار، ج 44، ص 329.

لِعَهْدِ اللَّهِ... فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَ لَاقَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ» (1)

و «مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»، (2)

هر کدام یک درس و سرفصل اند. بحث لقاءالله و ملاقات با خداست. هدف آفرینش بشر و هدف «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا» (3) - همه ی این تلاشها و زحمتهای - همین است که «فَمُلَاقِيهِ» (4) ملاقات کند. اگر کسی موطن در لقاءالله است و بر لقاءالله توطین نفس کرده است، «فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»، باید با حسین علیه السلام راه بیفتد. نمیشود توی خانه نشست؛ نمیشود به دنیا و تمتعات دنیا چسبید و از راه حسین علیه السلام غافل شد. باید راه بیفتیم. این راه افتادن، از درون و از نفس ما، با تهذیب نفس شروع میشود و به سطح جامعه و جهان میکشد.

اینها باید بیان شود. اینها هدفهای امام حسین علیه السلام است. اینها خلاصه گیری ها و جمع بندی های نهضت حسینی است.

جمع بندی نهضت حسینی این است که یک روز امام حسین علیه السلام در حالی که همه ی دنیا در زیر سیطره ی ظلمات ظلم و جور پوشیده و محکوم بود و هیچ کس جرأت نداشت حقیقت را بیان کند - فضا، زمین و زمان سیاه و ظلمانی بود - قیام کرد.

شما نگاه کنید، ببینید؛ ابن عباس با امام حسین علیه السلام نیامد؛ عبدالله بن جعفر با امام حسین علیه السلام نیامد. عزیزان من! معنای این، چیست؟ این نشان نمیدهد که دنیا در چه وضعی بود؟ در چنین وضعیتی، امام حسین علیه السلام

ص: 376

1- . «ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می شمارد، و پیمان خدا را می شکند (و به عدالت رفتار نمی کند)، ... آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

2- . «هر کس حاضر است در راه این قیام، خون خویش را نثار کند و آماده ی ملاقات با خدا است، با ما حرکت کند.» اللهوف، ص 38؛ نیز ر.ک: نزهه الناظر و تنبیه الخاطر، ص 86؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 367.

3- . «ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت میروی.» انشقاق، 6.

4- . «و او را ملاقات خواهی کرد.» همان.

تک و تنها بود.

البته چند ده نفری دور و بر آن حضرت ماندند؛ اما اگر نمی‌ماندند هم آن حضرت می‌ایستاد. مگر غیر از این است؟! فرض کنیم شب عاشورا، وقتی حضرت فرمود که «من بیعتم را برداشتم؛ بروید»، (1) همه میرفتند. ابوالفضل علیه السلام و علی اکبر علیه السلام هم میرفتند و حضرت تنها میماند. روز عاشورا چه میشد؟ حضرت برمیگشت، یا می‌ایستاد و می‌جنگید؟

در زمان ما، یک نفر پیدا شد که گفت: «اگر من تنها بمانم و همه ی دنیا در مقابل من باشند، از راهم برنمیگردم.» آن شخص، امام ما بود که عمل کرد و راست گفت. «صَدَّقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (2) لقلقه ی زبان را که خُب همه داریم. دیدید، یک انسان حسینی و عاشورایی چه کرد؟ خُب؛ اگر همه ی ما عاشورایی باشیم، حرکت دنیا به سمت صلاح، سریع و زمینه ی ظهور ولیّ مطلق حق، فراهم خواهد شد. باید این مفاد برای مردم بیان شود. فراموش نکنید که هدف امام حسین علیه السلام بیان شود. حالا ممکن است انسان یک حدیث اخلاقی بی هم به فرض بخواند، یا سیاست کشور یا دنیا را تشریح کند. اینها لازم است، اما در خلال سخن، حتماً طوری صحبت شود که تصریحاً، تلویحاً، مستقلاً و ضمناً ماجرای عاشورا تبیین شود و مکتوم و مخفی نماند. این مطلب اول بود.

محرم؛ فرصتی برای بیان حقایق و معارف

مطلب دوم اینکه از این فرصت استفاده شود و همان طور که خود حسین بن علی علیه السلام به برکت جهادش، اسلام را زنده کرد - اسلام، در حقیقت زنده شده و آزاد شده ی خون و قیام حسین بن علی علیه السلام است - امروز هم شما به انگیزه ی یاد، نام و منبر آن بزرگوار، حقایق اسلامی را بیان کنید؛ قرآن و حدیث را معرفی کنید؛ نهج البلاغه را برای مردم بخوانید؛ حقایق اسلامی، از جمله همین حقیقت مبارکی را که امروز

ص: 377

1- تاریخ الطبری، ج 4، صص 317-318؛ الإرشاد، ج 2، ص 91؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 316.

2- «بر سر عهدی که با خدا بستند، صادقانه ایستاده اند.» احزاب، 23.

در حکومت حق، یعنی نظام علوی، ولوی و نبوی جمهوری اسلامی تجسّد پیدا کرده است، برای مردم بیان کنید. این جزو بالاترین معارف اسلامی است. خیال نکنند که میشود اسلام را تبیین کرد و از حاکمیت اسلام که امروز در این مرز و بوم متجسّد شده است، غافل ماند و آن را مغفولّ عنّه گذاشت. این توصیه ی ما به شما عزیزان است.

1374-3-19

هدف اباعبدالله علیه السلام از قیام عاشورا

امروز به مناسبت روز عاشورا نیت کردم که درباره ی نهضت حسینی سخن بگویم. چیز عجیبی است که همه ی زندگی ما از یاد حسین علیه السلام لبریز است؛ خدا را شکر. درباره ی نهضت این بزرگوار هم زیاد حرف زده شده است، اما در عین حال انسان هرچه در این باره می اندیشد، میدان فکر و بحث و تحقیق و مطالعه گسترده است. هنوز خیلی حرفها درباره ی این حادثه ی عظیم و عجیب و بی نظیر وجود دارد که ما باید درباره ی آن فکر کنیم و برای هم بگوییم.

اگر این حادثه را دقیق در نظر بگیرید، شاید بشود گفت انسان میتواند در حرکت چند ماهه ی حضرت ابی عبدالله علیه السلام ، از آن روزی که از مدینه خارج شد و به طرف مکه آمد، تا آن روزی که در کربلا شربت گوارای شهادت نوشید، بیش از صد درس مهم بشمارد. نخواستیم بگویم هزارها درس؛ میشود گفت هزارها درس هست. ممکن است هر اشاره ی آن بزرگوار، یک درس باشد؛ اما اینکه میگویم بیش از صد درس، یعنی اگر ما بخواهیم این کارها را مورد مذاقه قرار دهیم، از آن میشود صد عنوان و سرفصل به دست آورد که هر کدام برای یک امت، برای یک تاریخ و یک کشور، برای تربیت خود و اداره ی جامعه و قرب به خدا، درس است.

ص:378

به خاطر این است که حسین بن علی علیه السلام ، در دنیا مثل خورشیدی در میان مقدّسین عالم، این گونه میدرخشد. انبیا و اولیا و ائمّه و شهدا و صالحین را در نظر بگیرید! اگر آنها مثل ماه و ستارگان باشند، این بزرگوار مثل خورشید میدرخشد.

و اما آن صد درس مورد اشاره به کنار؛ یک درس اصلی در حرکت و قیام امام حسین علیه السلام وجود دارد که من امروز سعی خواهم کرد آن را به شما عرض کنم. همه ی آنها حاشیه است و این متن است. چرا قیام کرد؟ این درس است.

به امام حسین علیه السلام میگفتند: شما در مدینه و مکه محترمید و در یمن، آن همه شیعه هست؛ به گوشه ای بروید که با یزید کاری نداشته باشید، (1) یزید هم با شما کاری نداشته باشد! این همه مرید، این همه شیعیان؛ زندگی کنید، عبادت و تبلیغ کنید! چرا قیام کردید؟ قضیه چیست؟

این آن سؤال اصلی است. این آن درس اصلی است. نمیگوییم کسی این مطلب را نگفته است؛ چرا، انصافاً در این زمینه، خیلی هم کار و تلاش کردند، حرف هم زیاد زدند. حال این مطلبی را هم که ما امروز عرض میکنیم، به نظر خودمان یک برداشت و دید تازه ای در این قضیه است.

نقد دو نظریه درباره ی هدف قیام

دوست دارند چنین بگویند که حضرت خواست حکومت فاسد یزید را کنار بزند و خود، یک حکومت تشکیل دهد. این هدف قیام ابی عبدالله علیه السلام بود. این حرف، نیمه درست است؛ نمیگوییم غلط است. اگر مقصود از این حرف، این است که آن بزرگوار برای تشکیل حکومت قیام کرد؛ به این نحو که اگر ببیند نمیشود انسان به نتیجه برسد، بگوید نشد دیگر، برگردیم؛ این غلط است.

ص: 379

1- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 161 - 162؛ اللهوف، صص 39-40؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 329.

بله؛ کسی که به قصد حکومت حرکت میکند، تا آنجا پیش میرود که ببیند این کار، شدنی است؛ تا دید احتمال شدن این کار، یا احتمال عقلایی وجود ندارد، وظیفه اش این است که برگردد. اگر هدف، تشکیل حکومت است، تا آنجا جایز است انسان برود که بشود رفت؛ آنجا که نشود رفت، باید برگشت. اگر آن کسی که میگوید هدف حضرت از این قیام، تشکیل حکومت حقه ی علوی است، مرادش این است، این درست نیست؛ برای اینکه مجموع حرکت امام، این را نشان نمیدهد.

در نقطه ی مقابل گفته میشود: نه آقا، حکومت چیست؛ حضرت میدانست که نمیتواند حکومت تشکیل دهد؛ بلکه اصلاً آمد تا کشته و شهید شود! این حرف هم مدتی بر سر زبانها خیلی شایع بود! بعضی با تعبیرات زیبای شاعرانه ای هم این را بیان میکردند؛ حتی من دیدم بعضی از علمای بزرگ ما هم این را فرموده اند. این حرف که اصلاً حضرت قیام کرد برای اینکه شهید شود، حرف جدیدی نبوده است. گفت: چون با ماندن نمیشود کاری کرد، پس برویم با شهید شدن، کاری بکنیم!

این حرف را هم ما در اسناد و مدارک اسلامی نداریم که برو خودت را به کام کشته شدن بینداز. ما چنین چیزی نداریم.

شهادتی را که ما در شرع مقدس میشناسیم و در روایات و آیات قرآن از آن نشان می بینیم، معنایش این است که انسان به دنبال هدف مقدسی که واجب یا راجح است، برود و در آن راه، تن به کشتن هم بدهد. این، آن شهادت صحیح اسلامی است. اما اینکه آدم، اصلاً راه بیفتد برای اینکه «من بروم کشته شوم» یا یک تعبیر شاعرانه ی چینی که «خون من پای ظالم را بلغزاند و او را به زمین بزند»، اینها آن چیزی نیست که مربوط بدان حادثه ی به آن عظمت است. در این هم بخشی از حقیقت

ص: 380

هست؛ اما هدف حضرت این نیست.

پس به طور خلاصه، نه میتوانیم بگوییم که حضرت قیام کرد برای تشکیل حکومت و هدفش تشکیل حکومت بود، و نه میتوانیم بگوییم حضرت برای شهید شدن قیام کرد. چیز دیگری است که من سعی میکنم در خطبه ی اول - که عمده ی صحبت من هم امروز، در خطبه ی اول، همین قضیه است - این شاءالله این را بیان کنم.

خلط میان هدف و نتیجه در نظریه های هدف قیام عاشورا

بنده به نظرم این طور میرسد: کسانی که گفته اند «هدف، حکومت بود» یا «هدف، شهادت بود»، میان هدف و نتیجه، خلط کرده اند. نخیر؛ هدف، اینها نبود. امام حسین علیه السلام، هدف دیگری داشت؛ منتها رسیدن به آن هدف دیگر، حرکتی را می طلبید که این حرکت، یکی از دو نتیجه را داشت: «حکومت» یا «شهادت».

البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت؛ هم مقدمات حکومت را آماده کرد و میکرد، هم مقدمات شهادت را آماده کرد و میکرد؛ هم برای این توطین نفس میکرد، هم برای آن؛ هرکدام هم میشد، درست بود و ایرادی نداشت، اما هیچ کدام هدف نبود، بلکه دو نتیجه بود. هدف، چیز دیگری است.

نظریه ی صحیح درباره ی هدف قیام

هدف چیست؟ اول آن هدف را به طور خلاصه در یک جمله عرض میکنم، بعد مقداری توضیح میدهم. اگر بخواهیم هدف امام حسین علیه السلام را بیان کنیم، باید این طور بگوییم که هدف آن بزرگوار عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیم از واجبات دین که آن واجب عظیم را هیچ کس قبل از امام حسین علیه السلام، حتی خود پیغمبر صلی الله علیه و آله، انجام نداده بود. نه پیغمبر صلی الله علیه و آله این واجب را انجام داده بود، نه امیرالمؤمنین علیه السلام، نه امام حسن مجتبی علیه السلام

ص: 381

واجبی بود که در بنای کلی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام، جای مهمی دارد. با وجود اینکه این واجب، خیلی مهم و بسیار اساسی است، تا زمان امام حسین علیه السلام به این واجب عمل نشده بود. عرض میکنم که چرا عمل نشده بود. امام حسین علیه السلام باید این واجب را عمل میکرد، تا درسی برای همه ی تاریخ باشد. مثل اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله حکومت تشکیل داد؛ تشکیل حکومت درسی برای همه ی تاریخ اسلام شد و فقط حکمش را نیاورد. یا پیغمبر صلی الله علیه و آله، جهاد فی سبیل الله کرد و این درسی برای همه ی تاریخ مسلمین و تاریخ بشر تا ابد شد. این واجب هم باید به وسیله ی امام حسین علیه السلام انجام میگرفت تا درسی عملی برای مسلمانان و برای طول تاریخ باشد.

حالا چرا امام حسین علیه السلام این کار را بکند؟ چون زمینه ی انجام این واجب، در زمان امام حسین علیه السلام پیش آمد. اگر این زمینه در زمان امام حسین علیه السلام پیش نمی آمد؛ مثلاً در زمان امام علی النقی علیه السلام پیش می

آمد، همین کار را امام علی النقی علیه السلام میکرد و حادثه ی عظیم و ذبح عظیم تاریخ اسلام، امام علی النقی علیه السلام میشد. اگر در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام یا در زمان امام صادق علیهما السلام هم پیش می آمد، آن بزرگواران عمل میکردند. در زمان قبل از امام حسین علیه السلام پیش نیامد؛ بعد از امام حسین علیه السلام هم در تمام طول حضور ائمه علیهم السلام تا دوران غیبت، پیش نیامد!

پس هدف، عبارت شد از انجام این واجب، که حالا شرح میدهم این واجب چیست. آن وقت به طور طبیعی انجام این واجب، به یکی از دو نتیجه میرسد:

یا نتیجه اش این است که به قدرت و حکومت میرسد؛ اهلاً و سهلاً، امام حسین علیه السلام حاضر بود. اگر حضرت به قدرت هم میرسید، قدرت را محکم میگرفت و جامعه را مثل زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام اداره میکرد.

ص: 382

یک وقت هم انجام این واجب، به حکومت نمیرسد، به شهادت میرسد؛ برای آن هم امام حسین علیه السلام حاضر بود.

خداوند، امام حسین علیه السلام و دیگر ائمه ی بزرگوار را طوری آفریده بود که بتوانند بار سنگین آن چنان شهادتی را هم که برای این امر پیش می آمد، تحمل کنند و تحمل هم کردند. البته داستان مصائب کربلا، داستان عظیم دیگری است. حال اندکی قضیه را توضیح دهم.

احکام اسلامی، فردی و اجتماعی

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و هر پیغمبری وقتی که می آید، یک مجموعه احکام می آورد. این احکامی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله می آورد، بعضی فردی است و برای این است که انسان خودش را اصلاح کند؛ بعضی اجتماعی است و برای این است که دنیای بشر را آباد و اداره کند و اجتماعات بشر را به پا بدارد. مجموعه ی احکامی است که به آن نظام اسلامی میگویند.

حُب؛ اسلام بر قلب مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد؛ نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، ارتباطات شخصی، جهاد فی سبیل الله، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسلام، همه ی این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرمود.

«مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ وَأَمَرْتُكُمْ بِهِ»؛ (1)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ، همه ی آن چیزهایی را که میتواند انسان و یک جامعه ی انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود؛ نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. حُب؛ در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله ، حکومت اسلامی و جامعه ی اسلامی تشکیل شد، اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی برپا و

ص: 383

1- . «نیست چیزی که شما را به بهشت نزدیک کند و از جهنم دور گرداند؛ مگر اینکه از آن نهی تان و بدان امرتان کردم». المحاسن، ج1، ص278. با کمی اختلاف: بحارالأنوار، ج67، ص96؛ المصنف، ابن اَبی شیبَه الکوفی، ج8، ص129.

زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و آن کسی است که به جای او می نشیند.

خط هم روشن و مشخص است. باید جامعه ی اسلامی و فرد اسلامی از این خط، بر روی این خط و در این جهت و از این راه حرکت کند، که اگر چنین حرکتی هم انجام گیرد، آن وقت انسانها به کمال میرسند، انسانها صالح و فرشته گون میشوند، ظلم در میان مردم از بین میرود؛ بدی، فساد، اختلاف، فقر و جهل از بین میرود؛ بشر به خوشبختی کامل میرسد و بنده ی کامل خدا میشود.

اسلام این نظام را به وسیله ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله آورد و در جامعه ی آن روز بشر پیاده کرد. در کجا؟ در گوشه ای که اسمش مدینه بود و بعد هم به مکه و چند شهر دیگر توسعه داد.

ضرورت تبیین تکلیف؛ هنگام انحراف کلی جامعه ی اسلامی

سؤالی در اینجا باقی میماند و آن اینکه: اگر این قطاری را که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر روی این خط به راه انداخته است، دستی یا حادثه ای آمد و آن را از خط خارج کرد، تکلیف چیست؟ اگر جامعه ی اسلامی منحرف شد؛ اگر این انحراف به جایی رسید که خوف انحراف کل اسلام و معارف اسلام بود، تکلیف چیست؟

دو نوع انحراف داریم. یک وقت مردم فاسد میشوند - خیلی وقتها چنین چیزی پیش می آید - اما احکام اسلامی از بین نمیرود؛ لیکن یک وقت مردم که فاسد میشوند، حکومتها هم فاسد میشوند، علما و گویندگان دین هم فاسد میشوند! از آدمهای فاسد، اصلاً دین صحیح صادر نمیشود. قرآن و حقایق را تحریف میکنند؛ خوبها را بد، بدها را خوب، منکر را معروف و معروف را منکر میکنند! خطی را که اسلام - مثلاً - به این سمت کشیده است، صدوهشتاد درجه به سمت دیگر

ص: 384

عوض میکنند! اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شد، تکلیف چیست؟

البته پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود که تکلیف چیست؛ قرآن هم فرموده است:

«مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (1) تا آخر؛

و آیات زیاد و روایات فراوان دیگر و همین روایتی که از قول امام حسین علیه السلام برایتان نقل میکنم. امام حسین علیه السلام ، این روایت پیغمبر صلی الله علیه و آله را برای مردم خواند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود؛ اما آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله میتوانست به این حکم الهی عمل کند؟ نه؛ چون این حکم الهی وقتی قابل عمل است که جامعه

منحرف شده باشد. اگر جامعه منحرف شد، باید کاری کرد. خدا حکمی در اینجا دارد. در جوامعی که انحراف به حدی پیش می آید که خطر انحراف اصل اسلام است، خدا تکلیفی دارد. خدا انسان را در هیچ قضیه ای بی تکلیف نمیگذارد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله این تکلیف را فرموده است - قرآن و حدیث گفته اند - اما پیغمبر صلی الله علیه و آله که نمیتواند به این تکلیف عمل کند. چرا نمیتواند؟ چون این تکلیف را آن وقتی میشود عمل کرد که جامعه منحرف شده باشد.

جامعه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و زمان امیرالمؤمنین علیه السلام که به آن شکل منحرف نشده است. در زمان امام حسن علیه السلام که معاویه در رأس حکومت است، (2) اگرچه خیلی از نشانه های آن انحراف پدید آمده است، اما هنوز به آن حدی نرسیده است که خوف تبدیل کلی اسلام وجود داشته باشد.

شاید بشود گفت در برهه ای از زمان، چنین وضعیتی هم پیش آمد؛ اما در آن وقت، فرصتی نبود که این کار انجام گیرد - موقعیت مناسبی نبود - این حکمی که جزو مجموعه ی احکام اسلامی است، اهمیتش

ص:385

1- . «هر کس از شما از آیین خود باز گردد (به خدا زیانی نمیرساند) خداوند جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند.» مائده، 54.

2- . الأخبار الطوال، ص 218؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، صص 191-192؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 157.

از خود حکومت کمتر نیست؛ چون حکومت، یعنی اداره ی جامعه. اگر جامعه بتدریج از خط، خارج و خراب و فاسد شد و حکم خدا تبدیل شد؛ اگر ما آن حکم تغییر وضع و تجدید حیات - یا به تعبیر امروز، انقلاب، اگر آن حکم انقلاب - را نداشته باشیم، این حکومت به چه دردی میخورد؟

پس اهمّیت آن حکمی که مربوط به برگرداندن جامعه ی منحرف به خطّ اصلی است، از اهمّیت خود حکم حکومت کمتر نیست. شاید بشود گفت که اهمّیتش از جهاد با کفار بیشتر است؛ شاید بشود گفت اهمّیتش از امر به معروف و نهی از منکر معمولی در یک جامعه ی اسلامی بیشتر است؛ حتی شاید بشود گفت اهمّیت این حکم از عبادات بزرگ الهی و از حج بیشتر است. چرا؟ به خاطر اینکه در حقیقت این حکم، تضمین کننده ی زنده شدن اسلام است؛ بعد از آنکه مُشرف به مردن است، یا مرده و از بین رفته است.

حُب؛ چه کسی باید این حکم را انجام دهد؟ چه کسی باید این تکلیف را بهجا بیاورد؟ یکی از جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله، وقتی در زمانی واقع شود که آن انحراف، به وجود آمده است. البته به شرط اینکه موقعیت مناسب باشد؛ چون خدای متعال، به چیزی که فایده ندارد، تکلیف نکرده است. اگر موقعیت مناسب نباشد، هرکاری نکنند، فایده ای ندارد و اثر نمی بخشد. باید موقعیت مناسب باشد.

البته موقعیت مناسب بودن هم معنای دیگری دارد؛ نه اینکه بگوییم چون خطر دارد، پس موقعیت مناسب نیست؛ مراد این نیست. باید موقعیت مناسب باشد؛ یعنی انسان بداند این کار را که کرد، نتیجه ای بر آن مترتب میشود؛ یعنی ابلاغ پیام به مردم خواهد شد، مردم خواهند فهمید و در اشتباه نخواهند ماند. این، آن تکلیفی است که باید یک نفر انجام میداد.

ص: 386

انحراف ارتدادی و فرصت قیام در رژیم یزید

در زمان امام حسین علیه السلام، هم آن انحراف به وجود آمده، هم آن فرصت پیدا شده است. پس امام حسین علیه السلام باید قیام کند، زیرا انحراف پیدا شده است؛ برای اینکه بعد از معاویه کسی به حکومت رسیده است که حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمیکند! شرب خمر و کارهای خلاف میکند؛ تعرّضات و فسادهای جنسی را واضح انجام میدهد؛ (1) علیه قرآن حرف میزند؛ علناً شعر برخلاف قرآن و بر ردّ دین میگوید (2) و علناً مخالف با اسلام است! منتها چون اسمش رئیس مسلمانهاست، نمیخواهد اسم اسلام را براندازد.

او عامل به اسلام، علاقه مند و دلسوز به اسلام نیست؛ بلکه با عمل خود، مثل چشمه ای که از آن مرتّب آب گندیده تراوش میکند و بیرون میریزد و همه ی دامنه را پر میکند، از وجود او آب گندیده میریزد و همه ی جامعه ی اسلامی را پر خواهد

کرد! حاکم فاسد، این گونه است دیگر، چون حاکم در رأس قلّه است و آنچه از او تراوش کند، در همان جا نمی ماند - برخلاف مردم عادی - بلکه میریزد و همه ی قلّه را فرا میگیرد!

مردم عادی، هر کدام جای خودشان را دارند. البته هر کس که بالاتر است، هر کس که موقعیت بالاتری در جامعه دارد، فساد و ضررش بیشتر است. فساد آدمهای عادی، ممکن است برای خودشان یا برای عده ای دور و برشان باشد؛ اما آن کسی که در رأس قرار گرفته است، اگر فساد شد، فساد او میریزد و همه ی فضا را پر میکند؛ همچنان که اگر صالح شد، صلاح او میریزد و همه ی دامنه را فرا میگیرد. چنین کسی با آن فساد، بعد از معاویه، خلیفه ی مسلمین شده است! خلیفه ی پیغمبر! از این انحراف بالاتر؟!!

ص: 387

1- . أنساب الأشراف، ج 5، صص 286-288؛ مروج الذهب، ج 3، صص 67-68.

2- . روضه الواعظین، ص 191؛ تذکره الخواص، صص 260-261.

زمینه هم آماده است. زمینه آماده است یعنی چه؟ یعنی خطر نیست؟ چرا؛ خطر که هست. مگر ممکن است کسی که در رأس قدرت است، در مقابل انسانهای معارض، برای آنها خطر نیافریند؟ جنگ است دیگر. شما میخواهی او را از تخت قدرت پایین بکشی و او بنشیند تماشا کند! بدیهی است که او هم به شما ضربه میزند. پس خطر هست.

اینکه میگوییم موقعیت مناسب است؛ یعنی فضای جامعه ی اسلامی طوری است که ممکن است پیام امام حسین علیه السلام به گوش انسانها در همان زمان و در طول تاریخ برسد. اگر در زمان معاویه، امام حسین علیه السلام میخواست قیام کند، پیام او دفن میشد. این به خاطر وضع حکومت در زمان معاویه است. سیاستها به گونه ای بود که مردم نمیتوانستند حقانیت سخن حق را بشنوند. لذا همین بزرگوار، ده سال در زمان خلافت معاویه، امام بود، (1) ولی چیزی نگفت؛ کاری، اقدامی و قیامی نکرد؛ چون موقعیت آنجا مناسب نبود. قبلش هم امام حسن علیه السلام بود. ایشان هم قیام نکرد؛ چون موقعیت مناسب نبود؛ نه اینکه امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام، اهل این کار نبودند.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرقی ندارند. امام حسین و امام سجاد علیهما السلام فرقی ندارند. امام حسین و امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهم السلام فرقی ندارند. البته وقتی که این بزرگوار، این مجاهدت را کرده است، مقامش بالاتر از کسانی است که نکردند؛ اما اینها از لحاظ مقام امامت یکسانند. برای هر یک از آن بزرگواران هم که پیش می آمد، همین کار را میکردند و به همین مقام میرسیدند.

حُب؛ امام حسین علیه السلام هم در مقابل چنین انحرافی قرار گرفته است. پس باید آن تکلیف را انجام دهد. موقعیت هم مناسب است؛ پس دیگر عذری وجود ندارد.

ص: 388

1- . دلائل الإمامه، ص 177.

لذا عبد الله بن جعفر و محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس - اینها که عامی نبودند، همه دین شناس، آدمهای عارف، عالم و چیزفهم بودند- وقتی به حضرت میگفتند که «آقا! خطر دارد، بروید» (1) میخواستند بگویند وقتی خطری در سر راه تکلیف است، تکلیف، برداشته است. آنها نمی فهمیدند که این تکلیف، تکلیفی نیست که با خطر برداشته شود.

این تکلیف، همیشه خطر دارد. آیا ممکن است انسان، علیه قدرتی آن چنان مقتدر - به حسب ظاهر - قیام کند و خطر نداشته باشد؟! مگر چنین چیزی میشود؟! این تکلیف، همیشه خطر دارد. همان تکلیفی که امام بزرگوار انجام داد. به امام هم میگفتند: «آقا! شما که با شاه درافتاده اید، خطر دارد.» امام نمیدانست خطر دارد؟! امام نمیدانست که دستگاه امنیتی رژیم پهلوی، انسان را میگیرد، میکشد، شکنجه میکند، دوستان انسان را میکشد و تبعید میکند؟! امام اینها را نمیدانست؟!!

کاری که در زمان امام حسین علیه السلام انجام گرفت، نسخه ی کوچکش هم در زمان امام ما انجام گرفت؛ منتها آنجا به نتیجه ی شهادت رسید، اینجا به نتیجه ی حکومت. این همان است؛ فرقی نمیکند. هدف امام حسین علیه السلام با هدف امام بزرگوار ما یکی بود. این مطلب اساس معارف حسین علیه السلام است. معارف حسینی، بخش عظیمی از معارف شیعه است. این پایه ی مهمی است و خود یکی از پایه های اسلام است. پس هدف، عبارت شد از بازگرداندن جامعه ی اسلامی به خطّ صحیح.

چه زمانی؟ آن وقتی که راه، عوضی شده است و جهالت و ظلم و استبداد و خیانتِ کسانی، مسلمین را منحرف کرده و زمینه و شرایط هم آماده است. البته دوران تاریخ، اوقات مختلفی است. گاهی شرایط

ص: 389

1- . نامه ی عبدالله بن جعفر به اباعبدالله علیه السلام : الفتوح، ج 5، ص 67؛ الإرشاد، ج 2، صص 68-69؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 366. گفتگوی محمد بن حنفیه با اباعبدالله علیه السلام : الکامل، ج 4، صص 16-17؛ اللهوف، صص 39-40؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 326-327. گفتگوی عبدالله بن عباس با اباعبدالله علیه السلام : الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 450؛ دلائل الإمامه، صص 181-182؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 364-365.

آماده است و گاهی آماده نیست. زمان امام حسین علیه السلام آماده بود، زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کرد. هدف یکی بود. منتها وقتی انسان به دنبال این هدف راه می افتد و میخواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند، برای اینکه اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند، یک وقت است که وقتی قیام کرد، به حکومت میرسد؛ این یک شکل آن است - در زمان ما بحمدالله این طور شد - یک وقت است که این قیام، به حکومت نمیرسد؛ به شهادت میرسد. آیا در این صورت، واجب نیست؟ چرا؛ به شهادت هم برسد، واجب است. آیا در این صورتی که به شهادت برسد، دیگر قیام فایده ای ندارد؟ چرا؛ هیچ فرقی نمیکند. این قیام و این حرکت، در هر دو صورت فایده دارد - چه به شهادت برسد، چه به حکومت - منتها هر کدام، یک نوع فایده دارد.

باید انجام داد؛ باید حرکت کرد. این، آن کاری بود که امام حسین علیه السلام انجام داد. منتها امام حسین علیه السلام آن کسی بود که برای اولین بار این حرکت را انجام داد. قبل از او انجام نشده بود؛ چون قبل از او - در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام - چنین زمینه و انحرافی به وجود نیامده بود، یا اگر هم در مواردی انحرافی بود، زمینه ی مناسب و مقتضی نبود. زمان امام حسین علیه السلام ، هر دو وجود داشت. در باب نهضت امام حسین علیه السلام ، این اصل قضیه است.

پس میتوانیم این طور جمع بندی کنیم، بگوییم: امام حسین علیه السلام قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه ی اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه ی اسلامی است، انجام دهد.

این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. البته

ص: 390

این کار، گاهی به نتیجه ی حکومت میرسد؛ امام حسین علیه السلام برای این آماده بود؛ گاهی هم به نتیجه ی شهادت میرسد؛ برای این هم آماده بود.

ما به چه دلیل این مطلب را عرض میکنیم؟ این را از کلمات خود امام حسین علیه السلام به دست می آوریم. من در میان کلمات حضرت ابی عبدالله علیه السلام ، چند عبارت را انتخاب کرده ام - البته بیش از اینهاست - که همه، همین معنا را بیان میکند.

کلام امام علیه السلام درباره ی حاکمیت امثال یزید ملعون

اول در مدینه، آن شبی که ولید حاکم مدینه، حضرت را احضار کرد و گفت: معاویه از دنیا رفته است و شما باید با یزید بیعت کنید! حضرت به او فرمود: باشد تا صبح، «نَنْظُرُ وَ تَنْظُرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ»؛ (1) برویم فکر کنیم ببینیم ما باید خلیفه شویم، یا یزید باید خلیفه شود! مروان فردای آن روز، حضرت را در کوچه های مدینه دید گفت: یا ابا عبدالله علیه السلام ! تو خودت را به کشتن میدهی! چرا با خلیفه بیعت نمیکنی؟ بیا بیعت کن؛ خودت را به کشتن نده؛ خودت را به زحمت نینداز!

حضرت در جواب او، این جمله را فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ»؛ (2)

دیگر باید با اسلام، خداحافظی کرد و بدرود گفت؛ آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید، مبتلا گردد!

قضیه ی شخص یزید نیست؛ هرکس مثل یزید باشد. حضرت میخواهد بفرماید که تا به حال هرچه بود، قابل تحمل بود؛ اما الان

ص:391

1- . مثير الأحزان، صص 13-14؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 325. با کمی اختلاف: الفتوح، ج 5، صص 13-14.

2- . الفتوح، ج 5، صص 16-17؛ اللهوف، ص 18؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 326.

پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی مثل یزید، نابود خواهد شد. به اینکه خطر انحراف، خطر جدی است، اشاره میکند. مسئله، عبارت از خطر برای اصل اسلام است.

بیان تکلیف در وصیت امام حسین علیه السلام به محمدبن حنفیه

حضرت ابی عبدالله علیه السلام ، هم هنگام خروج از مدینه،(1) هم هنگام خروج از مکه،(2) صحبت‌هایی با محمدبن حنفیه داشت. به نظر من میرسد که این وصیت، مربوط است به هنگامی که میخواست از مکه خارج شود. در ماه ذیحجه هم که محمدبن حنفیه به مکه آمده بود، صحبت‌هایی با حضرت داشت.(3) حضرت به برادرش محمدبن حنفیه، چیزی را به عنوان وصیت نوشت و داد.

آنجا بعد از شهادت به وحدانیت خدا و چه و چه، به اینجا میرسد:

«وَ أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا»؛(4)

یعنی کسانی اشتباه نکنند و تبلیغاتچی ها تبلیغ کنند که امام حسین علیه السلام هم مثل کسانی که این گوشه و آن گوشه خروج میکنند برای اینکه قدرت را به چنگ بگیرند - برای خودنمایی، برای عیش و ظلم و فساد - وارد میدان مبارزه و جنگ میشود! کار ما از این قبیل نیست؛

«وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي» (5) عنوان این کار، همین اصلاح است؛ میخواهم اصلاح کنم. این همان واجبی است که قبل از امام حسین علیه السلام، انجام نگرفته بود.

این اصلاح، از طریق خروج است؛ خروج، یعنی قیام. حضرت در این وصیت نامه، این را ذکر کرد؛ تقریباً تصریح به این معناست؛ یعنی

ص:392

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 253؛ الإرشاد، ج 2، صص 34-35؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 329-330.

2- . اللهوف، صص 39-40؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 364.

3- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، ص 451.

4- . «و من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم.» بحار الأنوار، ج 44، ص 329.

5- . «و جز این نیست که من به منظور ایجاد اصلاح در میان امت جدم خارج شدم.» همان.

اولاً، میخواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است، نه برای این است که حتماً باید به حکومت برسیم، نه برای این است که حتماً باید برویم شهید شویم؛ نه، میخواهیم اصلاح کنیم. البته اصلاح، کار کوچکی نیست. یک وقت شرایط طوری است که انسان به حکومت میرسد و خودش زمام قدرت را به دست میگیرد؛ یک وقت نمیتواند این کار را بکند - نمیشود - شهید میشود. در عین حال، هر دو قیام برای اصلاح است.

بعد میفرماید:

«أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُسِيرَ بِسِيرِهِ جَدِّي». (1)

این اصلاح، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است. این هم یک بیان دیگر.

نامه ی امام علیه السلام به رؤسای بصره و کوفه و اشاره به تکلیفی بزرگ

حضرت در مکه، دو نامه نوشته است که یکی به رؤسای بصره و یکی به رؤسای کوفه است. در نامه ی حضرت به رؤسای بصره، این طور آمده است:

«وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدَامِيَّتٌ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيَيْتُ وَ إِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَ تَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» (2)

من میخواهم بدعت را از بین ببرم و سنت را احیا کنم، زیرا سنت را میرانده اند و بدعت را زنده کرده اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است؛ یعنی میخواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای

ص: 393

1- . «در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و مطابق سیره ی جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار نمایم.» همان.

2- . «اینک فرستاده ی خویش را با این نامه به سوی شما روانه کردم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله او دعوت میکنم، که سنت را میرانده و بدعت را احیا کرده اند. اگر گفتار مرا بشنوید و دستور مرا اطاعت کنید، شما را به راه رشاد هدایت میکنم.» تاریخ الطبری، ج 4، ص 266.

اسلام و احیای سنت پیغمبر و نظام اسلامی است.

بعد در نامه به اهل کوفه فرمود:

«فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ» (1)

امام و پیشوا و رئیس جامعه ی اسلامی نمیتواند کسی باشد که اهل فسق و فجور و خیانت و فساد و دوری از خدا و اینهاست؛ باید کسی باشد که به کتاب خدا عمل کند؛ یعنی در جامعه عمل کند، نه اینکه خودش در اتاق خلوت فقط نماز بخواند، بلکه عمل به کتاب را در جامعه زنده کند، اخذ به قسط و عدل کند و حق را قانون جامعه قرار دهد. «الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ»؛ یعنی آیین و قانون و مقررات جامعه را حق قرار دهد و باطل را کنار بگذارد. «الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ»؛ ظاهراً معنای این جمله این است که خودش را در خطّ مستقیم الهی به هر کیفیتی حفظ کند و اسیر جاذبه های شیطانی و مادی نشود؛ والسلام.

بنابراین، هدف را مشخص میکند. امام حسین علیه السلام از مکه خارج شد. آن حضرت در بین راه در هر کدام از منازل، صحبتی با لحنهای مختلف دارد.

بیان انگیزه ی قیام در خطبه ی امام علیه السلام برابر لشکر حرّ

در منزلی به نام «بیضه»، در حالی که حرّین یزید هم در کنار حضرت است - حضرت می رود، او هم در کنار حضرت می رود - به این منزل رسیدند و فرود آمدند. شاید قبل از اینکه استراحت کنند، یا بعد از اندکی استراحت، حضرت ایستاد و خطاب به لشکر دشمن، این گونه فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا

1- . «و سوگند به جان خودم که امام فقط کسی است که به قرآن حکم کند و دادگر و متدین به آیین خدا باشد و نفس خود را در پیشگاه خداوند حساب کند (یا هوای نفس خود را برای رضای خدا باز دارد) والسلام.» روضه الواعظین، ص 173؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 334-335. با کمی اختلاف: تاریخ الطبری، ج 4، ص 262.

لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛ (1)

یعنی اگر کسی ببیند حاکمی در جامعه بر سر کار است که ظلم میکند، حرام خدا را حلال می‌شمارد، حلال خدا را حرام می‌شمارد، حکم الهی را کنار می‌زند، عمل نمی‌کند و دیگران را به عمل وادار نمی‌کند؛ یعنی در میان مردم، با گناه، با دشمنی و با ظلم عمل میکند - حاکم فاسد ظالم جائر، که مصداق کاملش یزید بود - «فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ» و با زبان و عمل، علیه او اقدام نکند، «كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»، خدای متعال در قیامت، این ساکت بی تفاوت بی عمل را هم به همان سرنوشتی دچار میکند که آن ظالم را دچار کرده است؛ یعنی با او در یک صف و در یک جناح قرار می‌گیرد.

این را پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است. اینکه عرض کردیم پیغمبر صلی الله علیه و آله حکم این مطلب را فرموده است، این یکی از نمونه های آن است. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله مشخص کرده بود که اگر نظام اسلامی منحرف شد، باید چه کار کرد. امام حسین علیه السلام هم به همین فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله، استناد میکند.

پس تکلیف چه شد؟ تکلیف، «يُغَيِّرُ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ» شد. اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت - البته در زمانی که موقعیت مناسب باشد - واجب است در مقابل این عمل، قیام و اقدام کند. به هر کجا می‌خواهد برسد؛ کشته شود، زنده بماند، به حسب ظاهر موفق شود، یا نشود. هر مسلمانی در مقابل این وضعیت باید قیام و اقدام کند. این تکلیفی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است.

بعد امام حسین علیه السلام فرمود:

«وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ»؛ (2)

من از همه ی مسلمانان شایسته ترم به اینکه این قیام و این اقدام را بکنم؛

ص: 395

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

2- . همان.

چون من پسر پیغمبرم. اگر پیغمبر، این تغییر، یعنی همین اقدام را بر تک تک مسلمانان واجب کرده است، بدیهی است حسین بن علی علیه السلام ، پسر پیغمبر، وارث علم و حکمت پیغمبر، از دیگران واجب تر و مناسب تر است که اقدام کند و من به خاطر این است که اقدام کردم. پس امام، علّت قیام خود را بیان میکند.

کلام امام علیه السلام در منزل عذیب

در منزل «عذیب» که چهار نفر به حضرت ملحق شدند،(1) بیان دیگری از امام حسین علیه السلام هست. حضرت فرمود:

«أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا قَتْلَنَا أَمْ ظَفَرْنَا».(2)

این هم نشانه ی اینکه گفتیم فرقی نمیکند؛ چه به پیروزی برسند، چه کشته بشوند، تفاوتی نمیکند. تکلیف، تکلیف است؛ باید انجام بگیرد. فرمود: من امیدم این است که خدای متعال، آن چیزی که برای ما در نظر گرفته است، خیر ماست؛ چه کشته بشویم، چه به پیروزی برسیم، فرقی نمیکند؛ ما داریم تکلیف مان را انجام میدهیم.

تبیین وضعیّت اجتماعی و سیاسی و بیان تکلیف

در خطبه ی اوّل بعد از ورود به سرزمین کربلا فرمود:

«قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْتَرُونَ...»، بعد فرمود:

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا» (3) تا آخر این خطبه.

خلاصه، جمع بندی کنم. پس امام حسین علیه السلام برای انجام یک واجب قیام کرد. این واجب در طول تاریخ، متوجه به یکایک مسلمانان است.

ص: 396

1- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 305-306.

2- . «به خدا من امیدوارم که آنچه خدا برای ما خواسته، کشته شویم یا ظفر یابیم، نیک باشد.» همان.

3- . «حوادث و رخدادهایی بر ما فرود آمده است که مینگرید... آیا نمینگرید که به حق عمل نمیشود و از باطل جلوگیری نمیگردد؟ با این وضع، مؤمن باید به لقای خدایش (شهادت) اشتیاق یابد.» اللهوف، ص 48؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 192. با کمی اختلاف: تاریخ الطبری، ج 4، ص 305.

این واجب، عبارت است از اینکه هر وقت دیدند که نظام جامعه ی اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که بکلی احکام اسلامی تغییر یابد، هر مسلمانی باید قیام کند.

البته در شرایط مناسب؛ آن وقتی که بداند این قیام، اثر خواهد بخشید. جزو شرایط؛ زنده ماندن، کشته نشدن، یا اذیت و آزار ندیدن نیست. اینها جزو شرایط نیست؛ لذا امام حسین علیه السلام قیام کرد و عملاً این واجب را انجام داد تا درسی برای همه باشد.

خُب؛ ممکن است هرکسی در طول تاریخ و در شرایط مناسب، این کار را بکند؛ البته بعد از زمان امام حسین علیه السلام ، در زمان هیچ یک از ائمه ی دیگر چنین شرایطی پیش نیامد. خود این تحلیل دارد که چطور پیش نیامد؛ چون کارهای مهم دیگری بود که باید انجام میگرفت و چنین شرایطی در جامعه ی اسلامی، تا آخر دوران حضور و اول زمان غیبت، اصلاً محقق نشد. البته در طول تاریخ، از این گونه شرایط در کشورهای اسلامی، زیاد پیش می آید.

امروز هم شاید در دنیای اسلام جاهایی است که زمینه هست و مسلمانان باید انجام دهند. اگر انجام دهند، تکلیف شان را انجام داده اند و اسلام را تعمیم و تضمین کرده اند. بالاخره یکی، دو نفر شکست میخورند. وقتی این تغییر و قیام و حرکت اصلاحی تکرار شود، مطمئناً فساد و انحراف، ریشه کن شده و از بین خواهد رفت. هیچ کس این راه و این کار را بلد نبود؛ چون زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله که نشده بود، زمان خلفای اول هم که انجام نگرفته بود؛ امیرالمؤمنین علیه السلام هم که معصوم بود، آن را انجام نداده بود.

لذا امام حسین علیه السلام از لحاظ عملی، درس بزرگی به همه ی تاریخ اسلام داد و در حقیقت، اسلام را هم در زمان خودش و هم در هر زمان دیگری بیمه کرد.

ص: 397

هرجا فسادی از آن قبیل باشد، امام حسین علیه السلام در آنجا زنده است و با شیوه و عمل خود میگوید که شما باید چه کار کنید. تکلیف این است؛ لذا باید یاد امام حسین علیه السلام و یاد کربلا زنده باشد؛ چون یاد کربلا این درس عملی را جلوی چشم میگذارد.

متأسفانه در کشورهای اسلامی دیگر، درس عاشورا، آن چنان که باید شناخته شده باشد، شناخته شده نیست؛ باید بشود. در کشور ما شناخته شده بود. مردم در کشور ما امام حسین علیه السلام را میشناختند و قیام امام حسین علیه السلام را میدانستند. روح حسینی بود؛ لذا وقتی امام فرمود که محرم، ماهی است که خون بر شمشیر پیروز میشود، (1) مردم تعجب نکردند. حقیقت هم همین شد؛ خون بر شمشیر پیروز گردید.

بنده یک وقت در سالهای پیش، همین مطلب را در جلسه ای از جلسات برای جمعیتی عرض کردم - البته قبل از انقلاب - مثالی به ذهنم آمد، آن را در آن جلسه گفتم؛ آن مثال عبارت است از داستان همان طوطی که مولوی در مثنوی ذکر میکند. (2)

یک نفر یک طوطی در خانه داشت؛ البته مثل است و این مثلها برای بیان حقایق است. زمانی میخواست به سفر هند برود؛ با اهل و عیال خود که خداحافظی کرد، با آن طوطی هم وداع نمود. گفت: من به هند میروم و هند سرزمین توست. طوطی گفت: به فلان نقطه برو، قوم و خویش ها و دوستان من در آنجا بگو یکی از شما در منزل ماست. حال مرا برای آنها بیان کن و بگو که در قفس و در خانه ی ماست. چیز دیگری از تو نمیخواهم.

او رفت، سفرش را طی کرد و به آن نقطه رسید. دید بله، طوطیهای زیادی روی درختان نشسته اند. آنها را صدا کرد، گفت: ای طوطیهای عزیز و سخنگو و خوب! من پیغامی برای شما دارم؛ یک نفر از شما در

ص: 398

1- . صحیفه ی امام، ج 5، ص 75.

2- . مثنوی معنوی، دفتر اول، صص 76-91، بیت 1547-1848.

خانه ی ماست، وضعش هم خیلی خوب است. در قفس بهسر میبرد، اما زندگی خیلی خوب و غذای مناسب دارد. او به شما سلام رسانده است.

تا آن تاجر این حرف را زد، یک وقت دید آن طوطیها که روی شاخه های درختان نشسته بودند، همه بال بال زدند و روی زمین افتادند. جلو رفت؛ دید مرده اند! خیلی متأسف شد و گفت چرا من حرفی زدم که این همه حیوان - مثلاً پنج تا، ده تا طوطی - با شنیدن این حرف، جانشان را از دست دادند! اما گذشته بود و کاری نمیتوانست بکند.

تاجر برگشت. وقتی به خانه ی خودش رسید، سراغ قفس طوطی رفت. گفت: پیغام تو را رساندم. گفت: چه جوابی دادند؟ گفت: تا پیغام تو را از من شنیدند، همه از بالای درختان پرپر زدند، روی زمین افتادند و مردند!

تا این حرف از زبان تاجر بیرون آمد، یک وقت دید طوطی هم در قفس پرپر زد و کف قفس افتاد و مُرد! خیلی متأسف و ناراحت شد. در قفس را باز کرد. طوطی مرده بود دیگر؛ نمیشد نگهش دارد. پایش را گرفت و آن را روی پشت بام پرتاب

کرد. تا پرتاب کرد، طوطی از وسط هوا بنای بال زدن گذاشت و بالای دیوار نشست! گفت: از تو تاجر و دوست عزیز، خیلی ممنونم؛ تو خودت وسیله ی آزادی مرا فراهم کردی. من نمرده بودم؛ خودم را به مُردن زدم و این درسی بود که آن طوطیها به من یاد دادند! آنها فهمیدند که من اینجا در قفس، اسیر و زندانیام. با چه زبانی به من بگویند که چه کار باید بکنم تا نجات پیدا کنم؟ عملاً به من نشان دادند که باید این کار را بکنم، تا نجات یابم! - بمیر تا زنده شوی! - من پیغام آنها را از تو گرفتم و این درسی عملی بود که با فاصله ی مکانی، از آن منطقه به من رسید. من از آن

ص: 399

درس استفاده کردم.

بنده آن روز - بیست و چند سال پیش - به برادران و خواهرانی که این حرف را میشنیدند، گفتم: عزیزان من! امام حسین علیه السلام به چه زبانی بگوید که تکلیف شما چیست؟ شرایط، همان شرایط است؛ زندگی، همان نوع زندگی است؛ اسلام هم همان اسلام است. خُب؛ امام حسین علیه السلام به همه ی نسلها عملاً نشان داد. اگر یک کلمه حرف هم از امام حسین علیه السلام نقل نمیشد، ما باید می فهمیدیم که تکلیف مان چیست.

ملتّی که اسیر است، ملتّی که در بند است، ملتّی که دچار فساد سران است، ملتّی که دشمنان دین بر او حکومت میکنند و زندگی و سرنوشت او را در دست گرفته اند، باید از طول زمان بفهمد که تکلیفش چیست؛ چون پسر پیغمبر - امام معصوم - نشان داد که در چنین شرایطی باید چه کار کرد.

با زبان نمیشد. اگر این مطلب را با صد زبان میگفت و خودش نمیرفت، ممکن نبود این پیغام از تاریخ عبور کند و برسد؛ امکان نداشت. فقط نصیحت کردن و به زبان گفتن، از تاریخ عبور نمیکند؛ هزارگونه توجیه و تأویل میکنند. باید عمل باشد؛ آن هم عملی چنین بزرگ، عملی چنین سخت، فداکاری یی با چنین عظمت و جانسوز که امام حسین علیه السلام انجام داد!

حقیقتاً آنچه که از صحنه ی روز عاشورا در مقابل چشم ماست، جا دارد که بگوییم در تمام حوادثی که از فجایع بشری سراغ داریم، هنوز تک و بی همتاست و نظیری ندارد؛ همان طور که امام حسن علیه السلام فرمود:

«لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»؛ (1)

هیچ روزی مثل روز تو، مثل روز عاشورای تو، مثل کربلا و مثل حادثه ی تو نیست.

ص: 400

1- . الأملی، صدوق، ص 78؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 218.

ذکر مصیبت علی اکبر علیه السلام

امروز هم روز عاشوراست و بنده مایلیم که چند کلمه ذکر مصیبت کنم. همه جای کربلا ذکر مصیبت است. همه ی حوادث عاشورا گریه آور و دردناک است. هر بخشی را که شما بگیرید؛ از ساعتی که وارد کربلا شد، صحبت امام حسین علیه السلام، حرف او، خطبه ی او، شعر خواندن او، خبر مرگ دادن او، صحبت کردن با خواهر، با برادران، با عزیزان، (1) همه ی اینها مصیبت است؛ تا به شب و روز عاشورا و ظهر و عصر عاشورا برسد! من گوشه ای از آنها را حالا عرض میکنم.

ما به همه میگوییم که از روی متن، روضه بخوانید؛ حالا بنده میخوام متن کتاب «لهوف» ابن طاووس را برایتان بخوانم، تا ببینیم روضه ی متن چگونه است. بعضی میگویند آدم نمیشود همان را که در کتاب نوشته است، بخواند؛ باید بیروانییم - بسازیم - خُب؛ گاهی آن هم اشکالی ندارد؛ اما ما حالا از روی کتاب، چند کلمه ای میخوانیم.

علی بن طاووس، از علمای بزرگ شیعه در قرن ششم هجری است؛ (2) خانواده ی او همه اهل علم و دینند. (3) همه ی آنها یا خیلی از آنها خوبند؛ بخصوص این دو برادر - علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (4) و احمد بن موسی بن جعفر بن طاووس (5) - این دو برادر از علمای بزرگ، مؤلفین بزرگ و ثقات بزرگند. کتاب معروف «لهوف» از سید علی بن موسی بن

جعفرین طاووس است. (6) در تعبیرات منبریه‌های ما عین عبارات این کتاب - مثل روایت - خوانده میشود؛ از بس مُتقن و مهم است. من از روی این میخوانم.

ص: 401

1- . رک: اللهوف، صص 49-57.

2- . الذریعه، ج 1، ص 58.

3- . أعیان الشیعه، ج 2، ص 267.

4- . معجم رجال الحدیث، ج 12، صص 206 - 208.

5- . معجم رجال الحدیث، ج 2، صص 355 - 356.

6- . الذریعه، ج 18، ص 389.

میگوید: «فلما لم یبق معه سوی أهل بیهته»؛ یعنی وقتی که همه ی اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند و کسی غیر از خانواده ی او باقی نماند، «خرج علی بن الحسین»؛ علی اکبر از خیمه گاه خارج شد. «و کان من أصبح الناس وجهاً»؛ علی اکبر یکی از زیباترین جوانان بود. «فاستأذن أباه فی القتال»؛ پیش پدر آمد و گفت: پدر! اکنون اجازه بده تا من بروم بجنگم و جانم را قربانت کنم. «فأذن له»؛ هیچ مقاومتی نکرد و به او اجازه داد!

این دیگر اصحاب و برادرزاده و خواهرزاده نیست که امام به او بگوید نرو، بایست؛ این پاره ی تن و پاره ی جگر خود اوست! حال که میخواهد برود، باید امام حسین علیه السلام اجازه دهد. این انفاق امام حسین علیه السلام است؛ این اسماعیل حسین علیه السلام است که به میدان میرود. «فأذن له»؛ اجازه داد که برود. اما همین که علی اکبر به طرف میدان راه افتاد، «ثم نظر إلیه نظره آیس منه»؛ امام حسین علیه السلام نگاهی از روی نومیدی به قد و قامت علی اکبر انداخت. «و أرخی عینه و بکی، ثم قال: اللهم اشهد»؛ گفت: خدایا! خودت شاهد باش. «فقد برز إلیهم غلام أشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطلقاً برسولک»؛ جوانی را به جنگ و به کام مرگ فرستادم که از همه ی مردم، شبیه تر به پیغمبر صلی الله علیه و آله بود؛ هم در چهره، هم در حرف زدن، هم در اخلاق؛ از همه جهت!

به به، چه جوانی! اخلاقش هم به پیغمبر صلی الله علیه و آله، از همه شبیه تر است؛ قیافه و حرف زدنش هم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و به حرف زدن پیغمبر صلی الله علیه و آله، از همه شبیه تر است. شما ببینید امام حسین علیه السلام، به چنین جوانی چقدر علاقه مند است! به این جوان، عشق می ورزد؛ نه فقط به خاطر اینکه پسر اوست؛ به خاطر شباهت، آن هم چنان شباهتی به پیغمبر صلی الله علیه و آله! آن هم حسینی که در بغل پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگ شده است. به این پسر، خیلی علاقه دارد و رفتن این پسر به میدان جنگ، خیلی برایش سخت است. بالاخره رفت.

ص: 402

مرحوم ابن طاووس نقل میکند که این جوان به میدان جنگ رفت و شجاعانه جنگید. بعد نزد پدرش برگشت و گفت: پدرجان! تشنگی دارد مرا میکشد؛ اگر آبی داری، به من بده. حضرت هم آن جواب را به او داد. برگشت و به طرف میدان رفت. حضرت در جواب به او فرمود: برو بجنگ؛ طولی نخواهد کشید که به دست جدّت سیراب خواهی شد. «فرجع إلی موقف النّزال»؛ علی اکبر به طرف میدان جنگ برگشت.

مؤلف این کتاب، ابن طاووس است. آدم ثقه ای است؛ این طور نیست که برای گریه گرفتن و مثلاً گرم کردن مجلس بخواهد حرفی بزند؛ نه، عباراتش، عبارات متقنی است. میگوید: «و قاتل أعظم القتال»؛ علی اکبر، بزرگترین جنگ را کرد؛ در نهایت شجاعت و شهامت جنگید. بعد از آنکه مقداری جنگید، «فرماه منقذبن مرّه العبدی لعنه الله»؛ یکی از افراد دشمن، آن حضرت را با تیری هدف گرفت. «فصرعه»؛ پس او را از روی اسب به زمین انداخت.

«فنادی: يَا أَبَتَاهُ عَلِيكَ مِنَ السَّلَامِ»؛ صدای جوان بلند شد: پدر، خداحافظ! «هَذَا جَدِّي يُفَرِّئُكَ السَّلَامَ»؛ این جدّم پیغمبر است که به تو سلام میرساند. «و يَقُولُ لَكَ عَجَلِ الْقُدُومِ عَلَيْنَا»؛ میگوید: فرزندم حسین علیه السلام! زود بیا، بر ما وارد شو.

علی اکبر، همین یک کلمه را بر زبان جاری کرد. «ثمّ شهق شهقه فمات»؛ بعد آهی یا فریادی کشید و جان از بدنش بیرون رفت.

«فجاء الحسین»؛ امام حسین علیه السلام تا صدای فرزند را شنید، به طرف میدان جنگ آمد؛ آنجایی که جوانش روی زمین افتاده است. «حتّی وقف علیه»؛ بالای سر جوان خود رسید. «و وضع خدّه علی خدّه»؛ صورتش را روی صورت علی اکبر گذاشت. «و قال: قَتَلَ اللهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللهِ»؛ حضرت، صورتش را روی صورت علی اکبر گذاشت و این کلمات را گفت: خداوند بکشد قومی را که تو را کشت ...

ص:403

«قال الراوی: و خرجت زینب بنت علی»؛ راوی میگوید: یک وقت دیدیم که زینب علیها السلام از خیمه ها خارج شد. «تنادی: یا حَبِيبَاهُ يَا بَنَ أَخَاهُ»؛ صدایش بلند شد: «ای عزیز من؛ ای برادرزاده ی من!». «و جائت فأكبّت علیه»؛ آمد و خودش را روی پیکر بی جان علی اکبر انداخت. «فجاء الحسین فأخذها و ردّها إلى النساء»؛ امام حسین علیه السلام آمد، بازوی خواهرش را گرفت، او را از روی جسد علی اکبر بلند کرد و پیش زنها فرستاد.

«ثمّ جعل أهل بيته يخرج الرجل منهم بعد الرجل».(1) دنباله ی این قضیه را نقل میکند که اگر بخواهیم این عبارات را بخوانیم، واقعاً دل انسان از شنیدن این کلمات، آب میشود!

من از این عبارت ابن طاووس، مطلبی به ذهنم رسید. اینکه میگوید: «فأكبّت علیه»، آنچه در این جمله ی ابن طاووس است - که حتماً از روایات و اخبار صحیحی نقل کرده - نمیگوید که امام حسین علیه السلام خودش را روی بدن علی اکبر انداخت؛ امام حسین علیه السلام فقط صورتش را روی صورت جوانش گذاشت. اما آنکه خودش را از روی بی تابی روی بدن علی اکبر انداخت، حضرت زینب کبری علیها السلام است.

من در هیچ کتاب و هیچ مقالتی ندیدم که این زینب بزرگوار، این عمّه ی سادات، این عقيله ی بنی هاشم(2)، وقتی که دو پسر خودش، دو علی اکبر خودش هم در کربلا شهید شدند،(3) یکی «عون» و یکی «محمد»،(4) عکس العملی نشان داده باشد؛ مثلاً فریادی کشیده باشد، گریه ی بلندی کرده باشد، یا خودش را روی بدن آنها انداخته باشد! به نظر رسید این مادران شهدای زمان ما، حقیقتاً نسخه ی زینب علیها السلام را عمل و پیاده میکنند! بنده ندیدم، یا کمتر مادری را دیدم - مادر یک شهید، مادر دو شهید، مادر

1- . اللهوف، صص 67-68.

2- . مقاتل الطالبیین، ص 95؛ زینب الكبرى، النقدي، ص 16.

3- . الفتوح، ج 5، صص 111-112؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج 2، صص 30-31؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 34.

4- . الطبقات الكبرى، ج 8، ص 340؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 69، ص 176.

سه شهید - که وقتی انسان او را می بیند، در او ضعف و عجز احساس کند!

مادران واقعاً شیر زنانی هستند که انسان می بیند زینب کبری علیها السلام نسخه ی اصلی رفتار مادران شهدای ماست. دو پسر جوانش - عون و محمد - شهید شدند، حضرت زینب علیها السلام عکس العملی نشان نداد؛ اما دو جای دیگر - غیر از مورد پسران خودش - دارد که خودش را روی جسد شهید انداخت؛ یکی همین جاست که بالای سر علی اکبر آمد و بی اختیار خودش را روی بدن علی اکبر انداخت، یکی هم عصر عاشوراست؛ آن وقتی که خودش را روی بدن برادرش حسین علیه السلام انداخت و صدایش بلند شد:

«يَا مُحَمَّدَاهُ...! هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِدِمَائِهِ»؛ (1)

ای پیغمبر خدا! این حسین توست، این عزیز توست، این پاره ی تن توست! چه مصیبت‌هایی را تحمل کردند! لاقوه و لاقوه
إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

1374-7-25

اهداف نظام اسلامی؛ اهدافی حسینی

مطلب اصلی ما در کار اداره ی کشور عبارت است از خدمت به مردم.

«أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ» (2)

ما وقتی وارد این میدان شدیم، به دنبال قدرت و پول و فخرفروشی نیامدیم. دردی ما را به این میدان کشاند و آن درد عبارت بود از مظلومیت حق که یکی از مصادیقش مظلومیت این مردم بود.

1374-10-5

شگفتی در نام و شخصیت امام حسین علیه السلام

عزیزان من! نام حسین بن علی علیه السلام ، نام عجیبی است. وقتی از لحاظ

ص:405

1- . اللهموف، ص 78.

2- . تحف العقول، ص 239؛ بحار الأنوار، ج 97، ص 80.

عاطفی نگاه میکنید، می بینید خصوصیت اسم آن امام در بین مسلمین با معرفت، این است که دلها را مثل مغناطیس و کهربا به خود جذب میکند. البته در بین مسلمین کسانی هستند که این حالت را ندارند و در حقیقت، از معرفت به امام حسین علیه السلام بی بهره اند. از طرفی کسانی هم هستند که جزو شیعیان این خانواده محسوب نمیشوند؛ اما در میان آنها بسیاری هستند که اسم حسین علیه السلام ، اشک شان را جاری میسازد و دلشان را منقلب میکند. خدای متعال، در نام امام حسین علیه السلام اثری قرار داده است که وقتی اسم او آورده شود، بر دل و جان ما ملت ایران و دیگر ملتهای شیعه، یک حالت معنوی حاکم میشود. این آن معنای عاطفی آن ذات و وجود مقدس است.(1)

از اول هم در بین اصحاب بصیرت، همین طور بوده است. در خانه ی نبی اکرمعلیه وعلی آله آلاف الصلاه والسلام و امیرالمؤمنین علیه السلام و در محیط زندگی این بزرگواران هم - آن طوری که انسان از روایات و تاریخ و اخبار و آثار می فهمد- این وجود عزیز، خصوصیتی داشته و مورد محبت و عشق ورزیدن بوده است. امروز هم همین گونه است.

از جنبه ی معارف نیز، آن بزرگوار و این اسم شریف که اشاره به آن مسمای عظیم القدر است، همین گونه است. عزیزترین معارف و راقی ترین مطالب معرفتی، در کلمات این بزرگوار است. همین دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه (2) را که شما نگاه کنید، خواهید دید حقیقتاً مثل زبور اهل بیت، (3) پر از نغمه های شیوا و عشق و شور معرفتی است. حتی بعضی از دعاها ی امام سجاد علیه السلام را که انسان می بیند و مقایسه میکند، گویا که دعای این پسر، (4) شرح و توضیح و بیان متن دعای پدر است؛ یعنی آن اصل است و این فرع. دعای عجیب و شریف عرفه و

ص: 406

1- . کامل الزیارات، صص 215-216.

2- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74-87؛ بحار الأنوار، ج 95، صص 216-227.

3- . الذریعه، ج 15، ص 18.

4- . الصحیفه السجّادیّه الكامله، دعای 47.

کلمات این بزرگوار در حول و حوش عاشورا و خطبه هایش در غیر عاشورا، معنا و روح عجیبی دارد و بحر زخاری از معارف عالی و رقیق و حقایق ملکوتی است که در آثار اهل بیت علیهم السلام کمنظیر است.

از جنبه ی تاریخی هم، این نام و خصوصیت و شخصیت، یک مقطع تاریخی و یک کتاب تاریخ است. البته به معنای تاریخ ساده و گزاره ی ماقع نیست، بلکه به معنای تفسیر و تبیین تاریخ و درس حقایق تاریخی است.

عبرتهای عاشورا

من یک وقت درباره ی عبرتهای ماجرای امام حسین علیه السلام صحبتهایی کردم و گفتم که ما از این حادثه، غیر از درسهایی که می آموزیم، عبرتهایی نیز میگیریم. «درسها» به ما میگویند که چه باید بکنیم؛ ولی «عبرتها» به ما میگویند که چه حادثه ای اتفاق افتاده و چه واقعه ای ممکن است اتفاق بیفتد.

عبرت ماجرای امام حسین علیه السلام این است که انسان فکر کند در تاریخ و جامعه ی اسلامی؛ آن هم جامعه ای که در رأس آن، شخصی مثل پیامبر خدا - نه یک بشر معمولی - قرار دارد و این پیامبر صلی الله علیه و آله ، ده سال (1) با آن قدرت فوق تصوّر بشری و با اتصال به اقیانوس لایزال وحی الهی و با حکمت بی انتها و بی مثالی که از آن برخوردار بود، در جامعه حکومت کرده است و بعد باز در فاصله ای، حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام بر همین جامعه جریان داشته است و مدینه (2) و کوفه، (3) به نوبت پایگاه این حکومت عظیم قرار گرفته اند؛ چه حادثه ای اتفاق افتاده و چه میکروبی وارد کالبد این جامعه شده است که بعد از گذشت نیم قرن از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و بیست سال از شهادت امیرالمؤمنین علیهما السلام ، در همین جامعه و

ص: 407

1- . الطبقات الکبری، ج 2، ص 131؛ الکافی، ج 1، ص 439؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 69.

2- . همان.

3- . وقعه صفین، صص 3-4 و 10-12.

بین همین مردم، کسی مثل حسین بن علی علیه السلام را با آن وضع به شهادت می‌رسانند؟!

چه اتفاقی افتاد و چطور چنین واقعه ای ممکن است رخ دهد؟ آن هم نه یک پسر بی نام و نشان؛ کودکی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را در آغوش خود می‌گرفت، با او روی منبر میرفت و برای مردم صحبت می‌کرد. (1) او پسری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» (2)

رابطه ی بین این پدر و پسر، این گونه مستحکم بوده است. آن پسری که در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام ، یکی از ارکان حکومت در جنگ و صلح بود (3) و در سیاست مثل خورشیدی میدرخشید. آن وقت، کار آن جامعه به جایی برسد که همین انسان بارز و فرزند پیامبر، با آن عمل و تقوا و شخصیت فاخر و عزت و با آن حلقه ی درس در مدینه (4) و آن همه اصحاب و یاران علاقه مند و ارادتمند و آن همه شیعیان در نقاط مختلف دنیای اسلام را با آن وضعیت فجیع

محاصره کنند و تشنه نگه دارند(5) و بکشند و نه فقط خودش، بلکه همه ی مردانش و حتی کودک شش ماهه(6) را میکشند و بعد هم زن و بچه ی اینها را مثل اسرای جنگی اسیر کنند و شهر به شهر بگردانند.(7) قضیه چیست و چه اتفاقی افتاده بود؟ این آن

ص:408

- 1- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1190؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 156؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 300.
 - 2- «حسین از من است و من از حسینم.» المصنف، ابن أبي شيبه الكوفي، ج 7، ص 515؛ إعلام الوری، ج 1، ص 425؛ بحار الأنوار، ج 43، صص 270-271.
 - 3- (برخی از شواهد مذکور در منابع تاریخی) وقعه صفین، صص 114-115 و 249؛ الفتوح، ج 3، صص 39-40؛ الأمالی، صدوق، ص 425؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 187؛ مناقب آل أبي طالب، ج 2، ص 374؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 266.
 - 4- الطبقات الكبرى، خامسه 1، ص 412.
 - 5- الأخبار الطوال، صص 251-252 و 255؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، صص 246-247؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 315 و 380.
 - 6- معالی السبطين، ج 1، ص 417.
 - 7- الفتوح، ج 5، صص 120 و 127؛ اللهوف، صص 84 و 99-100؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 107 و 124.
- عبرت است.

شما جامعه ی ما را با آن جامعه مقایسه کنید، تا تفاوت آن دو را دریابید. ما در اینجا و در رأس جامعه، امام عظیم القدر را داشتیم که بلاشک از انسانهای زمان ما بزرگتر و برجسته تر بود؛ اما امام ما کجا، پیامبر کجا؟ یک چنین نیروی عظیمی به وسیله ی پیامبر صلی الله علیه و آله در آن جامعه پراکنده شد که بعد از وفات آن بزرگوار، تا ده ها سال ضرب دست پیامبر صلی الله علیه و آله جامعه را پیش میبرد. شما خیال نکنید این فتوحاتی که انجام گرفت، از نفس رسول الله صلی الله علیه و آله منقطع بود؛ این ضرب دست آن بزرگوار بود که جامعه ی اسلامی را پیش میبرد و پیش بُرد. بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فتوحات آن جامعه و جامعه ی ما حضور داشت و دارد، تا وضع به اینجا رسید.

من همیشه به جوانان و محصلین و طلاب و دیگران میگویم که تاریخ را جدی بگیرید و با دقت نگاه کنید، ببینید چه اتفاقی افتاده است:

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ» (1)

عبرت از گذشتگان، درس و آموزش قرآن است. اساس قضیه در چند نکته است که حالا من نمیخواهم آنها را در اینجا تحلیل و بیان کنم. مقداری را گفتم و مقداری هم باب محافل بحث و تدقیق است که افراد اهل تحقیق بنشینند و روی کلمه کلمه ی این حرفها، دقت کنند.

یکی از مسائلی که عامل اصلی چنین قضیه ای شد، این بود که رواج دنیاطلبی و فساد و فحشا، غیرت دینی و حساسیت مسئولیت ایمانی را گرفت. اینکه ما روی مسئله ی فساد و فحشا و مبارزه و نهی از منکر و این چیزها تکیه میکنیم، یک علت عمده اش این است که جامعه را تخدیر میکند.

همان مدینه ای که اولین پایگاه تشکیل حکومت اسلامی بود، بعد از اندک مدتی به مرکز بهترین موسیقی دانان و آوازخوانان و معروف ترین

ص: 409

1- . «آنها امتی بودند که درگذشتند.» بقره، 134 و 141.

رقاصان تبدیل شد؛ (1) تا جایی که وقتی در دربار شام میخواستند بهترین مغنیان را خبر کنند، از مدینه آوازه خوان و نوازنده می آوردند! (2)

این جسارت، پس از صد یا دویست سال بعد انجام نگرفت؛ بلکه در همان حول و حوش شهادت جگرگوشه ی فاطمه ی زهرا علیها السلام و نور چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی قبل از آن، در زمان معاویه اتفاق افتاد! بنابراین، مدینه مرکز فساد و فحشا شد و آفازاده ها و بزرگ زاده ها(3) و حتی بعضی از جوانان وابسته به بیت بنی هاشم نیز دچار فساد و فحشا شدند!

بزرگان حکومت فاسد هم میدانستند چه کار بکنند و انگشت روی چه چیزی بگذارند و چه چیزی را ترویج کنند. این بلیه، مخصوص مدینه هم نبود؛ جاهای دیگر هم به این گونه فسادها مبتلا شدند. تمسک به دین و تقوا و معنویت و اهمیت پرهیزکاری و پاکدامنی، اینجا معلوم میشود. این همه سفارش و تأکید میکنیم که مواظب سیل گنداب فساد باشید، به همین خاطر است. باید مواظب موج فساد بود. امروز، بحمدالله خدای متعال، قداست و معنویت این انقلاب را حفظ کرده است. جوانان، پاک و طاهرند؛ اما بدانید زیور و عیش و شیرینی دنیا، چیز خطرناکی است و دلهای سخت و انسانهای قوی را میلرزاند. باید در مقابل این وسوسه ها، ایستادگی کرد. جهاد اکبری که فرمودند، همین است.(4)

خسته نشدن؛ اصل مهمی که به آن عمل نشد

عامل دیگری که وضع را به آنجا رسانید و انسان در زندگی ائمه علیهم السلام این معنا را مشاهده میکند، این بود که پیروان حق که ستونهای آن اساس واقعی بنای ولایت و تشیع محسوب میشدند، از سرنوشت دنیای

ص:410

- 1- . العقد الفرید، ج 7، ص 29؛ مروج الذهب، ج 3، ص 67.
- 2- . العقد الفرید، ج 5، صص 200-201؛ الأغانی، ج 3، ص 215 و ج 4، صص 473-474، ص 531 و ج 7، صص 35-36 و ج 9، صص 92-94 و ج 21، صص 74-75؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 56، صص 457-458 و ج 69، ص 266؛ نهایه الأرب، ج 4، ص 299.
- 3- . المنمق، صص 397-399.
- 4- . الأمالی، صدوق، ص 553؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 182.

اسلام اعراض کردند و نسبت به آن بی توجه شدند و به سرنوشت دنیای اسلام اهمّیت نمیدادند. بعضی افراد یک مدّت مقداری تحمّس و شور نشان دادند که حکام سختگیری کردند؛ مثل قضیه ی هجوم به مدینه در زمان یزید که اینها علیه یزید سر و صدایی به راه انداختند، او هم آدم ظالمی را فرستاد و قتل عام شان کرد.(1)

این گروه هم همه چیز را بگلی بوسیدند و کنار گذاشتند و مسائل را فراموش کردند. البته، همه ی اهل مدینه هم نبودند؛ بلکه عدّه ای بودند که در بین خودشان اختلاف داشتند. درست عکس تعلیم اسلامی عمل شد؛ یعنی نه وحدت و نه سازماندهی درست بود و نه نیروها با یکدیگر اتصال و ارتباط کاملی داشتند. بنابراین، نتیجه آن شد که دشمن، بی رحمانه تاخت و اینها هم در قدم اول، عقب نشستند. این نکته، نکته ی مهمّی است.

کار دو جناح حق و باطل که با هم مبارزه میکنند و به یکدیگر ضربه می زنند، بدیهی است. همچنان که جناح حق به باطل ضربه میزند، باطل هم به حق ضربه میزند. این ضربه ها تبادل پیدا میکند و وقتی سرنوشت معلوم میشود که یکی از این دو جناح خسته شود و هر که زودتر خسته شد، او شکست را قبول کرده است.

همه ی راز تداوم معارف انبیا از اوّل تا آخر، کلمه ی توحید و فضایل و ارزشهای دینی بود که به وسیله ی اینها تکرار شد و امروز همین معارف، دنیا را گرفته است و به هر جای آن که نگاه کنید، معارف انبیا را می بینید؛ در حالی که تقریباً همه ی انبیا را - به جز تعداد معدودی - قلع و قمع کردند. موسی را آن همه زجر کردند(2) و عیسی بن مریم(3)

ص:411

- 1- . تجارب الأمم، ج 2، صص 85-88؛ بحار الأنوار، ج 38، صص 192-193.
- 2- . بقره، 55 و 61 و 67-71 و 108؛ مائده، 22-24؛ أعراف، 129 و 134-135 و 138 و 148-150؛ هود، 110؛ أحزاب، 69؛ صف، 5.
- 3- . الأخبار الطوال، ص 41؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص 225؛ بحار الأنوار، ج 14، صص 336-338.

را آن طور مورد تعقیب و فشار قرار دادند؛ اما معارفشان تا امروز باقی است.

راز اصلی این است که انبیا از میدان در نرفتند و شکست یکی از آنها، باعث نشد که دیگری به مصاف باطل نرود. همه‌ی انبیا - مگر تعداد کمی - در زمان حیات خود، از طرف دشمنانشان ضربه خوردند. در عین حال، نتیجه‌ی کار این مجموعه‌ی که یا کشته (1) یا سوزانده (2) شدند و یا زندان (3) رفتند و یا زنده زنده ارّه (4) شدند و آن همه از قدرتمندان شکنجه کشیدند، این است که امروز دنیا زیر پرچم معارف انبیا علیهم السلام است و هر جای دنیا که شما بروید، می‌بینید که معارف انبیا علیهم السلام مطرح است و همه‌ی اخلاقیات خوب و این همه نامهای زیبا علیهم السلام، مثل عدالت و صلح و ... به خاطر تعلیمات انبیاست. راز همه‌ی اینها، خسته نشدن و از میدان در نرفتن است.

در دوران امام حسین علیه السلام و آن بخش از تاریخ اسلام که اینقدر فاجعه‌آفرینی شده است، این اصل وجود نداشت؛ به خاطر اینکه آنها با هم پیوند و ارتباط نداشتند و زود احساس شکست میکردند و زود خسته میشدند و میدان را خالی میکردند؛ در نتیجه دشمن هم جلو می‌آمد.

1375-2-26

فرهنگ شهادت طلبی

ارتباط با امام حسینعلیه الصّلاهوالسّلام و فهم معنا و مفهوم شهادت، هم به

ص: 412

1- . ألعمران، 112 و 181 و 183؛ نساء، 155.

2- . أنبیاء، 68-69.

3- . قصص الأنبیاء، راوندی، صص 224-225؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 8، ص 41؛ بحار الأنوار، ج 14، صص 364-365.

4- . تاریخ الطبری، ج 1، صص 430-431؛ علل الشرایع، ج 1، ص 80؛ بحار الأنوار، ج 14، ص 179.

زندگی مادی و هم به زندگی معنوی انسان کمک میکند. یک ملت، اگر معنای شهادت را فهمید و دانست که برای آرمانها چگونه میشود رفت و جان فدا کرد، آن وقت میتواند بی دغدغه و با استقلال زندگی کند؛ زیرا مرگ دیگر مانعی برایش

نیست. اگر جز این باشد، دشمن او را از مرگ خواهد ترساند و مثل بعضی از کشورها، بعضی از دولتها و بعضی از ملت‌هایی خواهد شد که در مقابل دشمنان، ضعف نفس نشان میدهند.

1375-3-2

نهضت امام خمینی قدس سره ؛ تداوم نهضت عاشورا

موضوع خیلی مهمی است که ما امام را در پرتو عاشورا مشاهده کنیم و نهضت او را در تداوم نهضت عاشورا ببینیم. روی این، واقعاً باید تکیه شود.

جنبه های گوناگون در حادثه ی عاشورا

وقتی انسان به ماجرای عاشورا نگاه میکند، متوجه میشود چند جانبِ غالباً نامتلائم با یکدیگر در آن مجتمع شده است، که یکی از آنها مسئله ی سیاسی است. واقعاً در حرکت عاشورا، یک عنصر سیاسی روشن دیده میشود؛ یعنی اگر کسی اصلاً اهل دین و اهل اسلام نباشد و فقط به تاریخ بپردازد و از دریچه ی تاریخ به حادثه ی عاشورا نگاه کند، آن را از درخشان ترین حوادث تاریخ در زمینه ی مسائل سیاسی خواهد یافت. توجه کنید! یک حکومت فاسد، یا به تعبیر بهتر، یک نظام فاسد است که به وسیله ی یک عنصر نیرومند به مبارزه فراخوانده میشود و این عنصر نیرومند، خیلی راحت جان خود را در این راه میدهد و در عین حال، آن نظام را به کل متلاشی میکند. این، از جهت سیاسی، موضوع خیلی مهم و حادثه ی عظیمی است. در عالم سیاست هم بدیهی است که سیاستمدارانی با شجاعت و قدرت تمام، به میدان

ص:413

هماوردی نظام‌های جبار و فاسد بروند.

نظام آن روز - به نظر من اگر این نکته فهمیده نشود، اهمیّت کار امام حسین علیه السلام از ابعاد مختلف فهمیده نمیشود - از لحاظ استقرار و خاطر جمعی نسبت به آنچه که در درون خودش بود، هیچ کم نداشته و در سختگیری و شدت عمل هم بی نظیر بوده است. به همین دلیل، شما می بینید کسانی که در زمان معاویه سربلند میکردند و علیه او فریاد میکشیدند، در سه سال حکومت(1) فرزندش یزید، سر در لاک خود فرو برده بودند و بخصوص، سال اولی که امام حسین

علیه السلام حرکت عظیم خود را شروع کرد، نفس از آنها در نمی آمد! چرا با آن قدرت سیاسی عظیمی که معاویه داشت، خودش سیاستمداری بسیار قوی بود و دامنه ی وسیع قلمروش تقریباً از اروپا تا اقصای آسیای میانه - یعنی تا انتهای خراسان - ادامه داشت، (2) کسانی به خود جرأت میدادند که با وی به مبارزه برخیزند و علیه او اقدام کنند؟! چرا کسانی که در ادوار گذشته - زمان خلفای راشدین و بویژه زمان امیرالمؤمنین علیه السلام - به عنوان عناصر ناآرام سیاسی معرفی میشدند و نیز کسانی که به خاطر شرایط خانوادگی - در عهدی به جز عهد امیرالمؤمنین علیه السلام - از امتیازات فوق العاده ای برخوردار بودند، در عهد یزید سکوت کردند؟!

این پدیده ی بسیار قابل تأمل و توجهی است. اگرچه بعد از قضیه ی امام حسین علیه السلام، کسی مثل عبدالله بن زبیر هم از گوشه ای سر بلند کرد، (3) یا گروه مدنی هایی که به دیدار یزید رفتند، قصد نابودی او را داشتند؛ (4) اما این همه پس از نهضت حسینی که بنیان حکومت یزید را به لرزه درآورد، بود. آنها اگرچه تکانی به خود دادند، اما نهایتاً سرکوب شدند

ص: 414

1- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 383-384.

2- . اطلس تاریخ اسلام، ص 176.

3- . الفتوح، ج 5، ص 140؛ ذوب النضار، ص 148؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 356.

4- . أنساب الأشراف، ج 5، صص 319-320؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 368.

و از بین رفتند! سال دوم (1) و سوم (2) پس از حادثه ی کربلا میدانید که قضیه ی «حرّه» پیش آمد. در قضیه ی حرّه، چنان حمله ای به مدینه - مرکز اسلام - خانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و خانه های خلفای راشدین کردند، که گویی بلخ و بخارا را تجدید فتح میکنند! این گونه به مدینه حمله کردند! (3) خفقان، اختناق و قساوت دوران یزید - بخصوص در شروع کار او - غیر قابل توصیف است. لذا می بینید عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، خود همین عبدالله بن زبیر و دیگران و دیگران، اصلاً حاضر نیستند تکان بخورند. در چنین شرایطی - که این شرایط باید فهمیده شود - نظامی با آن استقرار، با آن اقتدار و با آن گستردگی که در اقصا نقاطش هم هیچ کس سر بلند نکرده است، ناگهان چشم باز میکند و فقط یک نفر را در مقابل خود می بیند که با شجاعت، همه ی نظام را به مبارزه می طلبد. این، همان ماجرای سیاسی در قضیه ی نهضت امام حسین علیه السلام است.

خُب؛ حال شما این ماجرا را با صد ماجرای دیگر به همین اهمّیت توأم کنید. واقعاً هم باید این طور باشد؛ با صد ماجرای دیگر! یعنی اخلاص را اینجا بسنجید - در وادی اخلاص، محو فرمان خدا بودن؛ که هیچ عامل دیگری دخالت نمیکنند - قدرت توصیف و تشریح واقعیّات را در زمینه ی مسائل اسلامی و نه فقط در زمینه ی مسائل جاری، دنبال کنید و ببینید اصلاً در کدام عهد از عهد، این همه مطالب بنیانی راجع به اسلام، در برهه ای به این کوتاهی گفته شده است؟! این، خود مسئله ی جداگانه ای است.

عواطف پاک انسانی را در صحنه ی عاشورا ملاحظه کنید که درخور پیگیری است. حاکمیت عواطف، در مسئله ای با آن جدیت! خُب؛ در

ص:415

1- . تاریخ الیعقوبی، ج 2، صص 250-251.

2- . أنساب الأشراف، ج 5، ص 332؛ إعلام الوری، ج 1، ص 96؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 126.

3- . الفتوح، ج 5، صص 156-160؛ تذکره الخواص، صص 259-260.

قضایایی چنین، هر انسانی سعی میکند ولو یک سرباز به سپاه خود بیفزاید، اما امام حسین علیه السلام، همه ی سربازانش را مرخص میکند که بروند. (1) از اوّل هم اصلاً لشکر جمع آوری نمیکنند:

«وَمَنْ كَانَ فِيْنَا بَادِلًا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلٰی لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ»؛

هر کس میخواهد کشته شود، هر کس غیر از کشته شدن چیز دیگری در نظر ندارد، «فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»؛ (2) بار سفر ببندد و با ما بیاید.

ببینید! این خود، عنصر جدید و تازه ای است. البته نکته ها و عناصر عجیب بسیاری در ماجرای امام حسین علیه السلام وجود دارد که نهایت آن، ماجرای خانواده ی آن بزرگوار- اعم از خواهر و فرزند - است؛ با شگفتیهایی که آفریدند و اتفاقات عجیبی که افتاد. قضیه، قضیه ای فوق العاده است.

حُب؛ از این قضیه هرچه هم میگذرد، در تاریخ کهنه نمیشود. این نکته ای است که ما به آن عادت کرده ایم؛ و الا خیلی اهمیت دارد. در طول زمان، این قضیه روزه روز گسترش بیشتری پیدا کرده است. شما در همین زمانهای خودمان هم که نگاه کنید، گسترش قضیه را بوضوح مشاهده میکنید. هر سال ابعاد این قضیه گفته میشود. هر سال مردمی که صد بار شنیده اند، مجدداً میشنوند. هر سال باز دلها منقلب میشود. هر سال جاذبه ها بیشتر میشود.

ویژگی قضیه در این است که ملت نمیشناسد. شما نگاه کنید: در ایران، ایرانیها امام حسین علیه السلام را از خودشان میدانند. در کشورهای عربی، عربها امام حسین علیه السلام را از خودشان میدانند. در کشورهای پاکستان و هندوستان، هندیها و پاکستانیها، امام حسین علیه السلام را از خودشان میدانند.

ص: 416

1- . الأملی، صدوق، ص 220؛ الکامل، ج 4، صص 57-58؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 392-393.

2- . «هر کس حاضر است در راه این قیام خون خویش نثار کند، و آماده ی ملاقات با خدا است، با ما حرکت کند.»

بحار الأنوار، ج 44، ص 367؛ نیز ر.ک: نزهه الناظر و تنبیه الخاطر، ص 86؛ اللهوف، ص 38.

در اندونزی و مالزی و در هر جایی که این فکر وجود دارد - آنجایی که این فکر نیست، بحث دیگری است - این معرفت وجود دارد. همه امام حسین علیه السلام را از خودشان میدانند. ماجرای عاشورا، ماجرای فرامیختگی و فراقی عظیمی است.

امام رضوان الله علیه، از اول، ماجرای خود را به این ماجرا وصل کردند و با دیدی حسینی به قضیهی ایران نگریستند. ایشان فرض را بر این گذاشتند که اگر قیام کنند و به حرکت درآیند، اما احدی جواب ندهد، چه خواهد شد؟ البته ایشان معتقد بودند مردم جواب خواهند داد. این هم یکی از خصوصیات امام است که حقیقتی را کشف کردند که تا آن روز، هیچ کس برای کشف آن اقدام نکرده بود. با این همه، اگر هیچ کس هم همراه امام نمیشد، به تنهایی راه را میپیمودند. خودشان

هم بارها به این نکته اشاره کردند. هر کس طبیعت امام را می شناسد، میداند که ایشان آماده بودند تا به تنهایی، بار نهضت را بر دوش بکشند.

امام رضوان الله علیه، در قضیه ی عاشورا، مهمترین پیام خود را دادند و از مراسم عزاداری ماه محرم، بیشترین استفاده را کردند. در ماجرای سال 42، بنده از جمله کسانی بودم که پیغام ایشان را برای جماعتی از علمای مشهد - در واقع برای مردم مشهد - به آن شهر بردم. ایشان سه پیام داده بودند تا به علمای مشهد داده شود. دو پیام مربوط به همه ی علما بود و یک پیام، ویژه ی دو تن از روحانیون برجسته ی آن روز مشهد بود که فقط بایستی به خودشان تحویل میشد. من به دیدن آن دو روحانی رفتم و پس از صحبت های خصوصی، پیام را تحویلشان دادم. آن پیام، راجع به حرکت در دهه ی محرم و ربط دادن نهضت به محرم و عاشورا بود. می فهمیدم که آن آقایان، روشن بینی و درک والایی از قضیه ندارند. این، واضح بود. با اینکه در مبارزه هم آن دو نفر شریک و سهیم بودند؛ یعنی در مبارزه، کوتاهی نبود، اما در این درک دقیق و ظریف، که از

ص: 417

روز هفتم محرم، منبریها بر منبر، ماجرای مدرسه ی فیضیه را بگویند، و از روز نهم محرم، سینه زنها نوحه ی مدرسه ی فیضیه را بخوانند، سهمی نداشتند. پیام امام به آن دو، حول محور هفتم و نهم محرم بود. این پیام، و پاسخی که یکی از آن آقایان داد، ماجراهایی دارد و تفصیلی. اوج آن سال هم، ماجرای محرم و پیش آمدن حوادث محرم و آن پیام عجیب و واقعاً حسینی بود.

عناصر موجود در شخصیت امام، همان عناصر گرده برداری شده از عناصر حسینی بود. ما نمیخواهیم بگوییم که امام ما مثل امام حسین علیه السلام بودند. امام ما، شیعه و پیرو امام حسین علیه السلام بودند؛ اما گرده برداری شده ی همان عناصر، در این بزرگوار هم وجود داشت. عنصر تبیین، عنصر اخلاص، عنصر عاطفه و محبت، عنصر استقامت و تخطی نکردن از راه، و عنصر شجاعت و مبارزه علیه یک دستگاه عظیم، عناصری است که در نهضت عاشورا وجود دارد و همه در وجود امام بود. ما در این شعاع، باید ماجرای نهضت را مشاهده کنیم. اگر چنین شد، آن وقت نتیجه ای که در درجه ی اول برآید خواهد داشت، این است که راهمان را در این نهضت، گم نخواهیم کرد. مهم این است!

آن عاملِ روشنگری که باید راه را به ما نشان دهد، طبیعتِ این حرکت است. طبیعتِ حرکت، چگونه طبیعی است؟ آیا طبیعتِ حسینی است؟ خُب؛ خودِ این معنایی دارد. اگر ما از بیانات امام، از حوادث نهضت، از متون نهضت، از بیانات نهضت و انقلاب، از محکّمات آیات انقلاب - نه از متشابهات آن - دریافتیم و فهمیدیم که این حرکت، یک حرکت حسینی است و حرکتی مبنی بر این است که انسان هدفی را لحاظ کند، باید این هدف را با همه ی وجود، با همه ی اخلاص و با همه ی تلاش ممکن، رهگیری کنیم و به سمت آن راه بیفتیم.

البته به سمت یک هدف حرکت کردن، به معنای اشتباه کردن نیست؛ به

ص: 418

معنای غیرحکیمانه عمل کردن نیست؛ به معنای فریب خوردنِ سیاسی و تندروی کردن نیست. اینها معلوم است و به جای خود محفوظ! اما آن هدف نباید یک لحظه فراموش شود.

نباید راه را گم کنیم؛ هدف نباید عوض شود؛ ارزشها نباید تغییر پیدا کند. فرض بفرمایید که امام حسین علیه السلام با یزید مقابله میکرد و میفرمود: این «یزید» نمیتواند در رأس حکومت باشد. وقتی کسی «مثل یزید» در رأس حکومت باشد - با شخص یزید هم کاری نداریم - «عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ»؛ (1) یعنی با اسلام، خداحافظی! «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ» معنایش این است؛ یعنی «خداحافظ اسلام!» خُب؛ پیداست که امام حسین علیه السلام «خداحافظ اسلام» نمیخواهد بگوید، میخواهد اسلام را حفظ کند، پس باید با یزید به مقابله برخیزد.

خُب؛ حال اگر مقابله با یزید را هدف درجه دو و نزدیک بدانیم؛ چون خیلی سختگیری کرد، بگوییم: «میخواستیم مقابله کنیم، ولی چون سختگیری کرد، با یزید مقابله نمیکنیم و در عوض میرویم با امپراتور روم مقابله میکنیم!» آیا این درست است؟! این حفظ راه است؟! حفظ هدف است؟! امام حسین علیه السلام چنین کاری نمیکند.

ممکن است چنانچه راه را به طرف کوفه ببندند، به طرف کربلا برود. حرفی نیست. میشود به طرف کربلا هم، یا برای شهادت برود - همچنان که قضای الهی نوشته و دست تقدیر رقم زده است - یا فرض کنیم با دیدِ تحلیلی تاریخی غیر

متوجه به معانی و مضامین حرکت کند. بگوییم: «میرود طرف کربلا که تجدید قوایی کند و باز از پشت به کوفه حمله ور شود»؛ این باید باشد دیگر! باید برود کوفه. یا باید برود شام، یا باید برود کوفه؛ یکی از این دو راه است. هدف این است و نمیتواند غیر از این باشد.

ص: 419

1- . الفتح، ج 5، صص 16-17؛ اللهوف، ص 18؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 326.

به زندگی نامه ی ائمه ی معصومین علیهم السلام و ماجراهای حیات شان که نگاه میکنیم، همه را در این طرز سلوک حسینی می بینیم. کسی که در تاریخ زندگی آنان سیر کرده باشد، به این معنا میرسد.

من این توفیق را داشتم که سالهایی متمادی، در زندگی آن بزرگواران سیر دقیق با حوصله ی وجب به وجبی کنم. به سرتاسر زندگی ائمه علیهم السلام که نگاه کنید، یک جا، یک امام را نمی بینید که از خطّ حسینی عدول کرده باشد. همه در همان خط حرکت میکنند؛ منتها شیوه های حرکت - به قول معروف: تاکتیکها - با هم تفاوت دارد؛ اما حرکت، جهتگیری و طرح کلی، اندکی تغییر پیدا نمیکند.

انقلاب اسلامی؛ نهضتی حسینی

اگر قبول کردیم که کار امام، کار حسینی است، معنایش این است که آن کار شگرف، پرتوی به وضع کنونی و وضع همیشگی ما می اندازد. لحظات حیرت ما را میپوشاند و اصلاً حیرتها را برطرف میکند. آن گاه رهرو می فهمد که راه چیست و چه کار باید کرد. یعنی حکومتی اسلامی، به معنای درست کلمه حاکم میشود.

اگر حرکت، حرکت حسینی است، نمیشود جایی بیاییم با دشمنی که اساساً علت دشمنی اش با ما، اسلامی بودن ماست، به مذاکره بنشینیم! مگر میشود؟

مذاکره، خیلی کار خوبی است. حوار، مذاکره، دیالوگ - تعبیرات مختلفی که امروز در دنیا وجود دارد - جزو کارهای خوب است. اصلاً اسلام اهل این کارهاست. اساساً مسئله ی محاوره و رو در رو سخن گفتن با خصم، جزو اموری است که در اسلام وجود دارد:

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ» (1)

در خصوص محاوره با نصارا و اهل کتاب، در چند جای قرآن آیاتی آمده است. از جمله:

ص: 420

1- . «بگوئید: ما به خدا ایمان آوردیم.» بقره، 136.

«تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» (1)

چند جا در قرآن، آیاتی داریم که راجع به محاوره است. (2) اسلام اهل محاوره و مذاکره است. به جز قرآن، آثار اسلامی ما نیز مملو از چنین نکات و مضامینی است. اما مذاکره و محاوره بر سر چه چیز؟! یک وقت است که میخواهیم خط آهن مشترکی بکشیم یا کار بازرگانی مشترکی با کشوری شروع کنیم. او میگوید شما فلفل بفرست، زردچوبه ببر! ما میگوییم: فلفلش این قیمت، زردچوبه اش آن قیمت. اشکالی هم ندارد. اما یک وقت است که میخواهیم با یک نفر، با یک جریان، با یک قطب، با یک طرف مقابل یا با یک خصم، بحث سیاسی کنیم. بحث سیاسی، یعنی بحث کلان حکومت. میخواهیم راجع به اصل موجودیت خودمان با هم بحث کنیم. خُب؛ او چرا از موجودیت ما رنج میبرد؟ به قول قرآن:

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.» (3)

او چرا از ما نقت می کند و میخواهد انتقام بگیرد؟ همین، اصل اسلام است. همین، تفکر اسلامی است؛ تفکر اسلامی، با شکل صحیح.

امریکا و استکبار، با ما بر سر خطوط اصلی حیات جامعه ی اسلامی دعوا دارند، نه بر سر چیزهای دیگر. ادعای حقوق انسان و نمیدانم فلان، از طرف اینها، حرف مفت است. خودشان هم میدانند. بحث این حرفها نیست! بحث اسرائیل است؛ بحث خاورمیانه است؛ بحث اسلام است؛ بحث وجود و حضور روحانیت است. بحث اینهاست.

دشمنی، با حکومت اسلامی واقعی است. دشمنی با حضور احکام الله است. دشمنی با حضور فقه اسلامی است. دشمنی با عمل شدن به قرآن در سطح جامعه است. اساس، این است. مسئله، این است. مگر

ص: 421

1- . «بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است.» آل عمران، 64.

2- . آل عمران، 64-65 و 70-71 و 98-99؛ نساء، 171؛ مائده، 15 و 19 و 59 و 68 و 77.

3- . «آنها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند؛ جز اینکه به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند.» بروج، 8.

سر قضیه ی دعوا با این و آن، سرمان کلاه می رود که نفهمیم چرا با ما دعوا میکنند؟! خُب؛ در زمینه و شرایطی چنین، به قول بعضی، برویم دیالوگ کنیم؟! با چه کسی و بر سر چه چیزی دیالوگ کنیم؟! چه بگوییم و چه بشنویم؟! مباحثه، به قصد رسیدن به کجا باشد؟! آخر دو نفر که از دو خطّ متقابل حرکت میکنند، برای این است که به یک نقطه ی مشترک برسند. نقطه ی مشترک ما در این قضیه چیست؟ نقطه ی تفاهم ما چیست؟ قضیه این است که آنها نمیخواهند حکومت اسلامی ایران باشد. ادعای آنها این است که نباشد. ما هم میگوییم: «شما غلط میکنید که میگویید نباشد!» خُب؛ این قابل تفاهم است!؟

هر حرکتی در داخل، که اندکی این فکر را سست کند - هر منشی، هر روشی و هر نرمشی - به خلاف ممشای نهضت است؛ به خلاف طبیعت انقلاب ماست؛ به خلاف راه است. چرا؟ چون راه، راه حسینی و عاشورایی است. راهی است که قواعد آن، این طور بیان شده، پیاده شده و گذاشته شده است. امام رضوان الله علیه، در همه ی جوانب فکر کردند.

این، پیوند امام و عاشورا است. پیوند ماجرای ما و ماجرای امام حسینعلیه الصّلاهوالسّلام است.

1375-3-14

نهضت عاشورا! الگوی قیام امام خمینی قدس سره

درباره ی نهضت امام بزرگوارمان، مطلبی را میخواهم عرض کنم که برای ما حامل درس است. خواهش میکنم افرادی که صاحب فکر و دارای اندیشه و خرد سیاسی و تأمل در مسائل بزرگند، روی این مسئله تأمل کنند و آن را بیشتر بشکافند.

میدانید که حرکت امام، مشابهتهای زیادی با نهضت حسینی دارد و تقریباً، الگوبرداری شده از حرکت حسینی است. گرچه آن حرکت -

ص: 422

یعنی حرکت امام حسین علیه السلام - منتهی به شهادت آن حضرت و یارانش شد و این حرکت به پیروزی امام منتهی گردید، ولی این فارقی ایجاد نمیکند. زیرا یک نوع فکر، یک مضمون و یک طرح کلی بر هر دو حرکت حاکم بود. اقتضائات متفاوت بود؛ لذا سرنوشت آن حرکت، شهادت امام حسین علیه السلام و سرنوشت این حرکت، حکومت امام بزرگوار ما شد. این به طور کلی، امر روشن و واضحی است.

استقامت؛ ویژگی هر دو قیام

از جمله ویژگیهایی که در هر دو حرکت به طور بارزی وجود دارد، موضوع «استقامت» است. با کلمه ی استقامت و معنای آن، نباید عبوری و گذرا برخورد شود؛ چون خیلی مهم است.

در مورد امام حسین علیه السلام ، استقامت به این صورت است که آن حکومت ایستاد. هنوز مشکلات، خود را بروز نداده بود. پس از مدتی آن حضرت تصمیم گرفت تسلیم یزید و حکومت جائرانه ی او نشود. مبارزه از اینجا شروع شد؛ تسلیم نشدن در مقابل حاکمیت فاسدی که راه دین را بکلی منحرف میکرد. امام از مدینه که حرکت فرمود، با این نیت بود.

بعد که در مکه احساس کرد یاور دارد،(1) نیت خود را با قیام همراه کرد؛ و الاّ جوهر اصلی، اعتراض و حرکت در مقابل حکومتی بود که طبق موازین حسینی، قابل تحمّل و قبول نبود.

امام حسین علیه السلام ابتدا در مقابل آن حرکت، مواجه با مشکلاتی شد که یکی پس از دیگری رخ نمود. ناگزیری خروج از مکه،(2) بعد درگیری در کربلا و فشاری که در حادثه ی کربلا بر شخص امام حسین علیه السلام وارد

ص:423

1- . الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 458-459؛ الإرشاد، ج 2، ص 39-41؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 334-336.

2- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 163-164؛ شرح الأخبار، ج 3، ص 143-145؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 363.

می آمد، از جمله ی این مشکلات بود.

یکی از عواملی که در کارهای بزرگ، جلو انسان را سد میکند، عذرهای شرعی است. انسان، کار واجب و تکلیفی را باید انجام دهد، ولی وقتی انجام این کار مستلزم اشکال بزرگی است - فرض بفرمایید عده ی زیادی کشته خواهند شد - احساس میکند که دیگر تکلیف ندارد. شما ببینید در مقابل امام حسین علیه السلام از این گونه عذرهای شرعی که میتوانست هر انسان ظاهربینی را از ادامه ی راه منصرف کند، چقدر بود! یکی پس از دیگری، رخ مینمود.

اول اعراض مردم کوفه و کشته شدن مسلم پیش آمد.(1) فرضاً اینجا بایستی امام حسین علیه السلام میفرمود: «دیگر عذر شرعی است و تکلیف ساقط شد. میخواستیم با یزید بیعت نکنیم، ولی ظاهراً در این اوضاع و احوال امکان پذیر نیست؛ مردم هم تحمّل نمیکنند؛ پس تکلیف ساقط است! لذا از روی اجبار و ناچاری بیعت میکنیم».

مرحله ی دوم، حادثه ی کربلا و وقوع عاشورا است. اینجا امام حسین علیه السلام میتوانست در مواجهه با یک مسئله، به مثابه ی انسانی که حوادث بزرگ را با این منطقیها میخواهد حل کند، بگوید: «زن و بچه در این صحرای سوزان، طاقت

ندارند. پس، تکلیف برداشته شد.» یعنی تسلیم شود و چیزی را که تا آن وقت قبول نکرده بود، بپذیرد. یا بعد از آنکه در روز عاشورا حمله ی دشمن آغاز گردید و عده ی زیادی از اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند(2) - یعنی مشکلات، بیشتر خود را نشان داد - آن بزرگوار میتوانست بگوید: «اکنون دیگر معلوم شد که نمیشود مبارزه کرد و نمیتوان پیش برد.» آن گاه خود را عقب بکشد. یا آن هنگام که معلوم شد امام حسین علیه السلام شهید خواهد شد و بعد از

ص:424

1- . الإرشاد، ج 2، صص 52-63؛ الکامل، ج 4، صص 31-35؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 349-357.

2- . الفتوح، ج 5، ص 101؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 260؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 12.

شهادت او، آل الله - حرم امیرالمؤمنین و حرم پیغمبر علیهم السلام - در بیابان و در دست مردان نامحرم، تنها خواهند ماند(1) - اینجا دیگر مسئله ی ناموس پیش می آید - به عنوان یک انسان غیرتمند، میتوانست بفرماید: «دیگر تکلیف برداشته شده است. تکلیف زنان چه میشود؟ اگر این راه را ادامه دهیم و کشته شویم، زنان خاندان پیغمبر و دختران امیرالمؤمنین علیهم السلام و پاکیزه ترین و طیب و طاهرترین زنان عالم اسلام، به دست دشمنان - مردان بی سروپایی که هیچ چیز از شرف و ناموس نمی فهمند - خواهند افتاد. پس، تکلیف برداشته شد.»

توجه کنید برادران و خواهران! مطلب مهمی است که در واقعه ی کربلا از این دیدگاه دقت شود که اگر امام حسین علیه السلام میخواست در مقابل حوادث بسیار تلخ و دشواری مثل شهادت علی اصغر علیه السلام، اسارت زنان، تشنگی کودکان، کشته شدن همه ی جوانان و حوادث فراوان دیگری که در کربلا قابل احصاست، با دید یک متشرع معمولی نگاه کند و عظمت رسالت خود را به فراموشی بسپارد، قدم به قدم میتوانست عقب نشینی کند و بگوید: «دیگر تکلیف نداریم. حال با یزید بیعت میکنیم. چاره چیست؟! «الضرورات تبیح المحذورات». اما امام حسین علیه السلام چنین نکرد. این نشانگر استقامت آن حضرت است.

استقامت یعنی این! استقامت، همه جا به معنای تحمل مشکلات نیست. تحمل مشکلات برای انسان بزرگ، آسان تر است تا تحمل مسائلی که بر حسب موازین - موازین شرعی، موازین عرفی، موازین عقلی ساده - ممکن است خلاف مصلحت به نظر آید. تحمل اینها، مشکل تر از سایر مشکلات است.

یک وقت به کسی میگویند: «این راه را نرو؛ ممکن است شکنجه شوی.» «خُب؛ انسان قوی میگوید: «شکنجه شوم! چه مانعی دارد؟ راه

ص: 425

1- . جلاء العیون، ص 201.

را میروم.» یا میگویند: «نرو! ممکن است کشته شوی.» انسان بزرگ میگوید: «خُب؛ کشته شوم! چه اهمّیت دارد؟» اما یک وقت صحبت کشته شدن و شکنجه شدن و محرومیت کشیدن نیست. میگویند: «نرو؛ ممکن است که گروهی از مردم، به خاطر این حرکت تو کشته شوند.» اینجا دیگر پای جان دیگران در بین است. «نرو؛ ممکن است بسیاری از زنان و مردان و کودکان، به خاطر پیش رفتن تو، سختی بکشند.» اینجا دیگر کسانی که کشته شدن برایشان مهم نیست، پایشان میلرزد.

آن کسی پایش نمی لرزد که اولاً، در حدّ اعلا بصیرت داشته باشد و بفهمد چه کار بزرگی انجام میدهد؛ ثانیاً، قدرت نفس داشته باشد و ضعفِ نفس نگیرد. این دو خصوصیت را امام حسین علیه السلام در کربلا نشان داد. لذا حادثه ی کربلا مثل خورشیدی بر تارک تاریخ درخشید؛ هنوز هم میدرخشد و تا ابدالدّهر هم خواهد درخشید.

امام بزرگوار ما در این خصوصیت (1) به طور کامل دنباله رو امام حسین علیه السلام شد. لذا، این خصوصیت امام، انقلاب را به پیروزی رساند. ثانیاً، پیروزی بعد از رفتن خودش را هم تضمین کرد؛ هم پیروزی فکرش و هم پیروزی راهش را که مظهر آن، همین اجتماع عظیم شما مردم و مظهر وسیع ترش در سطح عالم، گرایش ملتها به اسلام و به راه امام است. کسب این پیروزیها، به خاطر استقامت او بود.

ص: 426

1- . خصوصیت استقامت عاشورایی.

روزی به امام گفتند: «اگر شما این نهضت را ادامه دهید، حوزه ی علمیّه ی قم را تعطیل خواهند کرد.» اینجا صحبت جان نبود که امام بگوید: «جان مرا بگیرند، اهمّیت ندارد.» خیلی کسان حاضرند از جانشان بگذرند؛ اما وقتی بگویند «با این اقدام شما ممکن است حوزه ی علمیّه ی قم تعطیل شود» پای همه میلرزد. اما امام نلرزید؛ راه را عوض نکرد و پیش رفت.

روزی به امام گفتند: «اگر این راه را ادامه دهید، ممکن است همهی علمای بزرگ و مراجع را علیه شما بشورانند و تحریک کنند؛ یعنی اختلاف در عالم اسلام پیش آید. پای خیلی کسان، اینجا میلرزد؛ اما پای امام نلرزید و راه را ادامه داد تا به نقطه ی پیروزی انقلاب رسید. بارها به امام گفته شد: «شما ملت ایران را به ایستادگی در مقابل رژیم پهلوی تشویق میکنید. جواب خونهایی را که بر زمین میریزد، چه کسی میدهد؟» یعنی در مقابل امامرضوان الله علیه، خونها را، خونهای جوانان را قرار دادند. یکی از علمای بزرگ، در سال 42 یا 43، به خود بنده این مطلب را گفت. گفت: «در پانزده خرداد که ایشان - یعنی امام - این حرکت را کردند، خیلی کسان کشته شدند که بهترین جوانان ما بودند. جواب اینها را چه کسی خواهد داد؟» این طرز فکرها بود. این طرز فکرها فشار می آورد و ممکن بود هر کسی را از ادامه ی حرکت منصرف کند. اما امام، استقامت ورزید. عظمت روح او و عظمت بصیرتی که بر او حاکم بود، در اینجاها دیده میشود.

امام استقامت ورزید؛ عقب نشینی نکرد و از حرف و شعار و راهش برنگشت. یک کلمه از آن حرفهایی که دشمنان میخواستند بر زبان امام جاری شود، بر زبان او جاری نشد. این، استقامتِ حسینی است. شبیه ایستادگی های امام حسین علیه السلام در مقیاس و در قالبهای امروز است.

در تمام عمر ده سالهی حیات مبارک امامرضوان الله تعالی علیه، پس از پیروزی انقلاب یک لحظه اتفاق نیفتاد که او به خاطر سنگینی بار تهدید دشمن، در هر بُعدی از ابعاد، دچار تردید شود. این، یعنی همان برخورداری از روحیه ی حسینی.

همه ی دشمنان انقلاب در طول این ده سال، فهمیدند و تجربه کردند که امام را نمیشود ترساند. این، نعمت بسیار بزرگی است که دشمن احساس کند عنصری چون امام، با ترس و تهدید از میدان خارج

نمیشود. امام، با منش و شخصیت درخشان خود، کاری کرد که همه در دنیا، این نکته را فهمیدند. فهمیدند که این مرد را از میدان نمیشود خارج کرد؛ تهدید نمیشود کرد؛ با فشار و با تهدیدهای عملی هم نمیشود او را از راه خود منصرف کرد. لذا مجبور شدند خودشان را با انقلاب تطبیق دهند.

آنچه که حاصل جمع بندی بحث ماست، دو حرف است - البته این جمع بندی، قابل گسترش و فکر کردن است - اول اینکه: یکی از خطوط روشن نهضت عاشورا و بلکه خط نشان نهضت عاشورا، عبارت است از استقامت امام حسین علیه السلام. حرف دوم اینکه: امام بزرگوار مارضوان الله تعالی علیه، همین خط نشان حسینی را در نهضت، در منش و در زندگی خود انتخاب کرد و لذا توانست جمهوری اسلامی را بیمه کند؛ توانست دشمن را از تهدید و از فشار منصرف کند. چون به دشمن تفهیم کرد که فشار، اثری ندارد؛ تهدید، اثری ندارد؛ حمله، اثری ندارد و این حرکت و این رهبر، جریان و کسی نیست که با این حرفها، از راهی که میروند برگردد. این دو حرف، جمع بندی مطالبی است که عرض کردم.

1375-3-20

بازخوانی عبرتهای عاشورا

نکته ای بلیغ در قرآن است که ما را به فکر می اندازد. قرآن به ما میگوید: نگاه کنید و از گذشته ی تاریخ درس بگیرید. (1) حال ممکن است بعضی بنشینند و فلسفه بافی کنند که «گذشته، برای امروز نمیتواند سرمشق باشد.» شنیده ام که از این حرفها میزنند و البته برف انبار میکنند! به خیال خودشان، میخواهند با شیوه های فلسفی، مسائلی را مطرح کنند. کاری

ص: 428

1- . آل عمران، 13 و 137؛ أنعام، 11؛ یوسف، 109 و 111؛ نمل، 69؛ غافر، 21.

به کار آنها نداریم. قرآن که صادق مصدق است، (1) ما را به عبرت گرفتن از تاریخ دعوت میکند.

عبرت گرفتن از تاریخ، یعنی همین نگرانی یی که الان عرض کردم؛ چون در تاریخ چیزی هست که اگر بخواهیم از آن عبرت بگیریم، باید دغدغه داشته باشیم. این دغدغه، مربوط به آینده است. چرا و برای چه، دغدغه؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟

اتفاقی که افتاده است، در صدر اسلام است. من یک وقت عرض کردم: جا دارد ملت اسلام فکر کند که چرا پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله، (2) کار کشور اسلامی به جایی رسید که مردم مسلمان - از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالم شان، قاضی شان، قاری شان و اجامر و اوباش شان - در کوفه و کربلا جمع شدند و جگرگوشه ی پیغمبر را با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیدند؟! خُب؛ انسان باید به فکر فرو رود که چرا چنین شد؟ این قضیه را بنده دو سه سال پیش، در یکی دو سخنرانی، با عنوان «عبرتهای عاشورا» مطرح کردم. البته «درسهای عاشورا» - مثل درس شجاعت و غیره - جداست. از درسهای عاشورا مهمتر، عبرتهای عاشوراست. این را من قبلاً گفته ام. کار به جایی برسد که جلو چشم مردم، حرم پیغمبر را به کوچه و بازار بیاورند و به آنها تهمت «خارجی» بزنند! (3)

«خارجی» معنایش این نیست که اینها از کشور خارج آمده اند. آن زمان، اصطلاح خارجی به معنای امروز به کار نمیرفت. خارجی یعنی جزو خوارج؛ یعنی خروج کننده. در اسلام، فرهنگی است معتنی به اینکه اگر کسی علیه امام عادل خروج و قیام کند، مورد لعن خدا و رسول و مؤمنین و نیروهای مؤمنین قرار میگیرد. پس خارجی یعنی

ص: 429

1- . بحارالأنوار، ج 74، ص 177.

2- . الأخبار الطوال، ص 259.

3- . بحارالأنوار، ج 45، ص 114.

کسی که علیه امام عادل خروج میکند؛ لذا همه ی مردم مسلمان آن روز از خارجیها، یعنی خروج کننده ها، بدشان می آمد.

در اسلام کسی که علیه امام عادل، خروج و قیام کند، خونش هدر است. (1) اسلامی که اینقدر به خون مردم اهمیت میدهد، در اینجا، چنین برخوردی دارد. به هنگام قیام امام حسین علیه السلام، کسانی بودند که پسر پیغمبر، پسر فاطمه ی زهرا و پسر امیرالمؤمنین را به عنوان خروج کننده بر امام عادل معرفی کردند! (2) امام عادل کیست؟ یزید بن معاویه؟!

آن عده در معرفی امام حسین علیه السلام به عنوان خروج کننده، موقق شدند. خُب؛ دستگاه حکومت ظالم، هر چه دلش میخواست میگوید؛ مردم چرا باید باور کنند؟! مردم چرا ساکت بمانند؟! آنچه بنده را دچار دغدغه میکند، همین جای قضیه است؛ میگویم چه شد که کار به اینجا رسید؟! چه شد که امت اسلامی که آنقدر نسبت به جزئیات احکام اسلامی و آیات قرآنش دقت داشت، در چنین قضیه ی واضحی، به این صورت دچار غفلت و سهل انگاری شد که ناگهان فاجعه ای به آن عظمت رخ داد؟! رخدادهایی چنین، انسان را نگران میکند. مگر ما از جامعه ی زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام قرص تر و محکم تریم؟! چه کنیم که آن گونه نشود؟

خُب؛ به سؤالی که گفتیم «چه شد که چنین شد؟» کسی جواب جامعی نداده است. مسائلی عنوان شده است که البته کافی و وافیه نیست. به همین دلیل، قصد دارم امروز کوتاه و مختصر، درباره ی اصل قضیه صحبت کنم. آنگاه سررشته ی مطلب را به دست ذهن شما میسپارم تا خودتان درباره ی آن فکر کنید. کسانی که اهل مطالعه و اندیشه اند،

ص: 430

- 1- . المصنف، ابن ابی شیبہ الکوفی، ج 8، صص 737-738؛ النهایه، صص 296-297؛ بحار الأنوار، ج 97، ص 22.
 - 2- . الطبقات الکبری، خامسه 1، صص 444-445؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 18؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 19.
- دنبال این قضیه تحقیق و مطالعه کنند و کسانی که اهل کار و عمل اند، دنبال این باشند که با چه تمهیداتی میتوان جلوی تکرار چنین قضایایی را گرفت؟

اگر امروز من و شما جلوی قضیه را نگیریم، ممکن است پنجاه سال دیگر، ده سال دیگر یا پنج سال دیگر، جامعه ی اسلامی ما کارش به جایی برسد که در زمان امام حسین علیه السلام رسیده بود. مگر اینکه چشمان تیزی تا اعماق را ببیند؛ نگهبان امینی راه را نشان دهد؛ مردم صاحب فکری کار را هدایت کنند و اراده های محکمی پشتوانه ی این حرکت باشند. آن وقت، البته خاکریز محکم و دژ مستحکمی خواهد بود که کسی نخواهد توانست در آن نفوذ کند؛ والا اگر رها کردیم، باز همان وضعیّت پیش می آید؛ آن وقت، این خونها همه هدر خواهد رفت.

در آن عهد، کار به جایی رسید که نواده ی مقتولینِ جنگ بدر که بهدست امیرالمؤمنین و حمزه و بقیه ی سرداران اسلام، به درک رفته بودند،(1) تکیه بر جای پیغمبر زد، سرِ جگرگوشه ی همان پیغمبر را در مقابل خود نهاد و با چوبِ خیزران به لب و دندانش زد و گفت:

«لیت أشیاخی بیدر شهدوا*جزع الخزرج من وقع الأسل»؛(2)

یعنی کشته های ما در جنگ بدر برخیزند و ببینند که با کشنده هایشان چه کار کردیم! قضیه، این است. اینجاست که قرآن میگوید: «عبرت بگیریده!»(3) اینجاست که میگوید:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ...»؛(4)

ص:431

1- . از جمله ی افرادی که از خاندان یزید در جنگ بدر به دست امیرالمؤمنین و حمزه و بقیه ی سرداران اسلام، به درک رفته بودند، عبارتند از: عتبه بن ربیع (پدربزرگ معاویه)، ولیدبن عتبه (دایی معاویه)، حنظله بن ابوسفیان (برادر معاویه) و شبیه بن ربیع (عموی مادر معاویه): المغازی، ج 1، صص 147-148؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 152؛ شرح الأخبار، ج 1، صص 263-264؛ بحارالأنوار، ج 33، ص 91.

2- . الفتوح، ج 5، ص 129؛ اللهوف، ص 105؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 133.

3- . حشر، 2.

4- . أنعام، 11؛ نمل، 69؛ روم، 42.

در سرزمین تاریخ سیر کنید و ببینید چه اتفاقی افتاده است؛ آن گاه خودتان را برحذر دارید.

بنده، برای اینکه این معنا در فرهنگ کنونی کشور، این شاءالله به وسیله ی افراد صاحب رأی و نظر و فکر تبیین شود و دنبال گردد، نکاتی را به اختصار بیان میکنم.

عوام و خواصّ جامعه

ببینید عزیزان من! به جماعت بشری که نگاه کنید، در هر جامعه و شهر و کشوری، از یک دیدگاه، مردم به دو قسم تقسیم میشوند:

یک قسم، کسانی هستند که بر مبنای فکر خود، از روی فهمیدگی و آگاهی و تصمیم گیری کار میکنند؛ راهی را می شناسند و در آن راه - که به خوب و بدش کار نداریم - گام برمیدارند. یک قسم اینهايند که اسم شان را «خواص» میگذاریم.

قسم دیگر، کسانی هستند که نمیخواهند بدانند چه راهی درست و چه حرکتی صحیح است. در واقع نمیخواهند بفهمند، بسنجند، به تحلیل بپردازند و درک کنند. به تعبیری دیگر، تابع جَوّاند. به چگونگی جَوّ نگاه میکنند و دنبال آن جَوّ به حرکت در می آیند. اسم این قسم از مردم را «عوام» میگذاریم.

پس جامعه را میشود به خواص و عوام تقسیم کرد. اکنون دقت کنید تا نکته ای در باب خواص و عوام بگویم، تا این دو با هم اشتباه نشوند.

«خواص» چه کسانی هستند؟ آیا قشر خاصی هستند؟ جواب، منفی است، زیرا در بین خواص، کنار افراد باسواد، آدمهای بی سواد هم هستند. گاهی کسی بی سواد است، اما جزو خواص است؛ یعنی می فهمد چه کار میکند، از روی تصمیم گیری و تشخیص عمل میکند؛ ولو درس نخوانده، مدرسه نرفته، مدرک ندارد و لباس روحانی نپوشیده است. به هر حال، نسبت به قضایا از فهم برخوردار است.

در دوران پیش از پیروزی انقلاب، بنده در ایرانشهر تبعید بودم. در یکی از شهرهای هم جوار، چند نفر آشنا داشتیم که یکی از آنها راننده بود، یکی شغل آزاد داشت و بالاخره، اهل فرهنگ و معرفت، به معنای خاص کلمه نبودند. به حسب ظاهر، به آنها «عامی» اطلاق میشد؛ با این حال جزو «خواص» بودند. آنها مرتب برای دیدن ما به ایرانشهر می آمدند و از قضایای مذاکرات خود با روحانی شهرشان می گفتند. روحانی شهرشان هم آدم خوبی بود؛ منتها جزو «عوام» بود. ملاحظه میکنید! راننده ی کمپرسی جزو «خواص»، ولی روحانی و پیش نماز محترم جزو «عوام»! مثلاً آن روحانی میگفت: «چرا وقتی اسم پیغمبر می آید، یک صلوات میفرستید، ولی اسم «آقا» که می آید، سه صلوات میفرستید؟!» نمی فهمید. راننده به او جواب میداد: «روزی که دیگر مبارزه ای نداشته باشیم؛ اسلام بر همه جا فائق شود؛ انقلاب پیروز شود؛ ما نه تنها سه صلوات، که یک صلوات هم نمیفرستیم! امروز این سه صلوات، مبارزه است!» راننده می فهمید، روحانی نمی فهمید!

این را مثال زدم تا بدانید خواص که میگوییم، معنایش صاحب لباس خاصی نیست. ممکن است مرد باشد، ممکن است زن باشد؛ ممکن است تحصیل کرده باشد، ممکن است تحصیل نکرده باشد؛ ممکن است ثروتمند باشد، ممکن است فقیر باشد؛ ممکن است انسانی باشد که در دستگاه های دولتی خدمت میکند، ممکن است جزو مخالفین دستگاه های دولتی طاغوت باشد. خواص که میگوییم - از خوب و بدش - (خواص را هم باز تقسیم خواهیم کرد) یعنی کسانی که وقتی عملی انجام میدهند، موضع گیری یی میکنند و راهی انتخاب میکنند، از روی فکر و تحلیل است. می فهمند و تصمیم میگیرند و عمل میکنند. اینها خواصند.

نقطه ی مقابلش هم عوام است. عوام یعنی کسانی که وقتی جوّ به

ص: 433

سمتی میرود، آنها هم دنبالش میروند و تحلیلی ندارند. یک وقت مردم میگویند «زنده باد»! این هم نگاه میکند، میگوید «زنده باد»! یک وقت مردم میگویند «مرده باد»! نگاه میکند، میگوید «مرده باد»! یک وقت جوّ این طور است، اینجا می آید؛ یک وقت جوّ آن طور است، آنجا میرود! یک وقت - فرض بفرمایید - حضرت «مسلم» وارد کوفه میشود؛ میگویند: «پسر عموی امام حسین علیه السلام آمد، خاندان بنی هاشم آمدند. برویم. اینها میخواهند قیام کنند، میخواهند خروج کنند و چه و چه»، تحریک میشود، میرود دور و بر حضرت مسلم؛ میشوند هجده هزار بیعت کننده با مسلم! (1) پنج، شش

ساعت بعد، رؤسای قبایل به مردم میگویند: «چه کار میکنید؟! با چه کسی می جنگید؟! از چه کسی دفاع میکنید؟! پدرتان را در می آورند!» اینها دور و بر مسلم را خالی میکنند و به خانه هایشان بر میگردند. (2) بعد که سربازان ابن زیاد دور خانه ی «طوعه» را میگیرند تا مسلم را دستگیر کنند، همینها از خانه هایشان بیرون می آیند و علیه مسلم می جنگند! (3) هرچه میکنند، از روی فکر و تشخیص و تحلیل درست نیست. هرطور که جوّ ایجاب کرد، حرکت میکنند. اینها عوامند. بنابراین، در هر جامعه، خواصّی داریم و عوامی. فعلاً «عوام» را بگذاریم کنار و سراغ «خواص» برویم.

خواص در دو جبهه ی حق و باطل

«خواص» طبعاً دو جبهه اند: خواصّ جبهه ی حق و خواصّ جبهه ی باطل.

عدّه ای اهل فکر و فرهنگ و معرفتند و برای جبهه ی حق کار میکنند. فهمیده اند حق با کدام جبهه است. حق را شناخته اند و براساس

ص: 434

1- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، صص 458-459؛ روضه الواعظین، ص 173؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 335-336.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 275-277؛ الإرشاد، ج 2، صص 52-54؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 348-350.

3- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 279-280؛ الإرشاد، ج 2، صص 57-59؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 352.

تشخیص خود، برای آن، کار و حرکت میکنند. اینها یک دسته اند.

یک دسته هم نقطه ی مقابل حق و ضدّ حقّ اند. اگر باز به صدر اسلام برگردیم، باید این طور بگوییم که «عدّه ای اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام هستند و طرفدار بنی هاشم اند؛ عدّه ای دیگر هم اصحاب معاویه و طرفدار بنی امیه اند.» بین طرفداران بنی امیه هم، افراد بافکر، عاقل و زرنگ بودند. آنها هم جزو خواصّند. پس خواصّ یک جامعه، به دو گروه «خواصّ طرفدار حق» و «خواصّ طرفدار باطل» تقسیم میشوند. شما از خواصّ طرفدار باطل چه توقع دارید؟ بدیهی

است توقع این است که بنشینند علیه حق و علیه شما برنامه ریزی کنند؛ لذا باید با آنها بجنگید. با خواص طرفدار باطل باید جنگید. اینکه تردید ندارد.

همین طور که برای شما صحبت میکنم، پیش خودتان حساب کنید و ببینید کجایید؟ اینکه میگوییم سررشته ی مطلب، سپرده به دست ذهن؛ یعنی تاریخ را با قصه اشتباه نکنیم. تاریخ یعنی شرح حال ما، در صحنه ای دیگر:

خوش تر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران(1)

تاریخ یعنی من و شما؛ یعنی همینهایی که امروز اینجا هستیم. پس اگر ما شرح تاریخ را میگوییم، هر کداممان باید نگاه کنیم و ببینیم در کدام قسمت داستان قرار گرفته ایم. بعد ببینیم کسی که مثل ما در این قسمت قرار گرفته بود، آن روز چگونه عمل کرد که ضربه خورد؟ مواظب باشیم آن طور عمل نکنیم.

فرض کنید شما در کلاس آموزش تاکتیک شرکت کرده اید. در آنجا مثلاً جبهه ی دشمن فرضی را مشخص میکنید، جبهه ی خودی

ص:435

1- . مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 7، بیت 136.

فرضی را هم مشخص میکنید. بعد متوجه تاکتیک غلط جبهه ی خودی میشوید و می بینید که طراح نقشه ی خودی، فلان اشتباه را کرده است. شما دیگر در وقتی که میخواهید تاکتیک طراحی کنید، نباید مرتکب آن اشتباه شوید. یا مثلاً تاکتیک درست بوده، اما فرمانده یا بیسیم چی یا توپچی یا قاصد و یا سرباز ساده، در جبهه ی خودی، فلان اشتباه را کرده اند. می فهمید که شما نباید آن اشتباه را تکرار کنید. تاریخ، این گونه است.

شما خودتان را در صحنه ای که از صدر اسلام تبیین میکنم، پیدا کنید. یک عده جزو عوامند و قدرت تصمیم گیری ندارند. عوام، بسته به خوش طالعی خود، اگر تصادفاً در مقطعی از زمان قرار گرفتند که پیشوایانی مثل امام امیرالمؤمنین علیه السلام و امام راحل مارضوان الله تعالی علیه، بر سر کار بودند و جامعه را به سمت بهشت میبردند، به ضرب دست خوبان، به سمت بهشت رانده خواهند شد. اما اگر بخت با آنها یار نبود و در مقطعی قرار گرفتند که:

«وَجَعَلْنَاهُمْ الْكَاثِمَةَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (1)

و یا «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بئسَ الْقَرَارِ» (2)

به سمت دوزخ خواهند رفت.

پرهیز از قرار گرفتن در گروه عوام

پس باید مواظب باشید جزو «عوام» قرار نگیرید. جزو «عوام» قرار نگرفتن، بدین معنا نیست که حتماً در پی کسب تحصیلات عالی باشید؛ نه! گفتم که معنای «عوام» این نیست. ای بسا کسانی که تحصیلات عالی هم کرده اند، اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که تحصیلات دینی

ص: 436

1- «و آنان [فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت میکنند.» قصص، 41.

2- «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نیستی کشاندند* (سرای نیستی، همان) جهنم است که آنها در آتش آن وارد میشوند و بد قرارگاهی است.» ابراهیم، 28 - 29.

هم کرده اند، اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که فقیر یا غنی اند، اما جزو عوامند. عوام بودن، دست خود من و شماست. باید مواظب باشیم که به این جرگه نپیوندیم؛ یعنی هر کاری میکنیم از روی بصیرت باشد. هر کس که از روی بصیرت کار نمیکند، عوام است. لذا می بینید قرآن درباره ی پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید:

«أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»؛ (1)

یعنی من و پیروانم با بصیرت عمل میکنیم، به دعوت میپردازیم و پیش میرویم.

پس اول ببینید جزو گروه عوامید یا نه. اگر جزو گروه عوامید، بسرعت خودتان را از آن گروه خارج کنید. بکوشید قدرت تحلیل پیدا کنید؛ تشخیص دهید و به معرفت دست یابید.

وظیفه ی مهمّ خواصّ طرفدار حق

و اما گروه خواص. در گروه خواص، باید ببینیم جزو خواصّ طرفدار حقّیم، یا از جمله ی خواصّ طرفدار باطل محسوب میشویم. اینجا قضیه برای ما روشن است. خواصّ جامعه ی ما، جزو خواصّ طرفدار حقّ اند و در این تردیدی نیست؛ زیرا به قرآن، به سنت، به عترت، به راه خدا و به ارزشهای اسلامی دعوت میکنند. امروز جمهوری اسلامی برخوردار از خواصّ طرفدار حق است. پس خواصّ طرفدار باطل، حسابشان جداست و فعلاً به آنها کاری نداریم. به سراغ خواصّ طرفدار حق میرویم.

همه ی دشواری قضیه، از اینجا به بعد است. عزیزان من! خواصّ طرفدار حق، دو نوع اند. یک نوع کسانی هستند که در مقابله با دنیا، زندگی، مقام، شهوت، پول، لذت، راحت، نام و همه ی متاعهای خوب قرار دارند. اینهایی که ذکر کردیم، همه از متاعهای خوب است. همه اش جزو زیباییهای زندگی است؛

1- . «من و پیروانم، و با بصیرت کامل، همه ی مردم را به سوی خدا دعوت میکنیم.» یوسف، 108.

«مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (1)

«متاع»، یعنی «بهره». اینها بهره های زندگی دنیوی است. در قرآن که میفرماید:

«مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا».

معنایش این نیست که این متاع، بد است؛ نه. متاع است و خدا برای شما آفریده است. منتها اگر در مقابل این متاعها و بهره های زندگی، خدای ناخواسته آنقدر مجذوب شدید که وقتی پای تکلیف سخت به میان آمد، نتوانستید دست بردارید، و اولیاست! اگر ضمن بهره بردن از متاعهای دنیوی، آنجا که پای امتحان سخت پیش می آید، میتوانید از آن متاعها براحتی دست بردارید، آن وقت حساب است.

می بینید که حتی خواصّ طرفدار حق هم به دو قسم تقسیم میشوند. این مسائل، دقت و مطالعه لازم دارد. بر حسب اتفاق نمیشود جامعه، نظام و انقلاب را بیمه کرد؛ باید به مطالعه و دقت و فکر پرداخت.

تأثیر سرنوشت ساز خواصّ طرفدار حق

اگر در جامعه ای، آن نوع خوب خواصّ طرفدار حق؛ یعنی کسانی که میتوانند در صورت لزوم از متاع دنیوی دست بردارند، در اکثریت باشند، هیچ وقت جامعه ی اسلامی به سرنوشت جامعه ی دوران امام حسین علیه السلام مبتلا نخواهد شد و مطمئناً تا ابد بیمه است. اما اگر قضیه بهعکس شد و نوع دیگر خواصّ طرفدار حق - دل سپردگان به متاع دنیا؛ آنان که حق شناس اند، ولی در عین حال مقابل متاع دنیا پایشان میلرزد - در اکثریت بودند، وامصیبتا است!

اصلاً «دنیا» یعنی چه؟ یعنی پول، یعنی خانه، یعنی شهوت، یعنی مقام، یعنی اسم و شهرت، یعنی پست و مسئولیت و یعنی جان. اگر کسانی برای حفظ جانشان، راه خدا را ترک کنند و آنجا که باید حق بگویند، نگویند، چون جانشان به خطر می افتد، یا برای مقامشان یا برای شغلشان

ص:438

1- . آل عمران، 14.

یا برای پولشان یا محبت به اولاد، خانواده و نزدیکان و دوستانشان، راه خدا را رها کنند، آن وقت حسین بن علی ها به مسلخ کربلا خواهند رفت و به قتلگاه کشیده خواهند شد. آن وقت، یزیدها بر سر کار می آیند و بنی امیه، هزار ماه (1) بر کشوری که پیغمبر به وجود آورده بود، حکومت خواهند کرد و «امامت» به «سلطنت» تبدیل خواهد شد!

جامعه ی اسلامی، جامعه ی امامت است؛ یعنی در رأس جامعه، امام است؛ انسانی که قدرت دارد، اما مردم از روی ایمان و دل، از او تبعیت میکنند و پیشوای آنان است. اما سلطان و پادشاه کسی است که با قهر و غلبه ی بر مردم حکم میراند؛ مردم دوستش ندارند؛ مردم قبولش ندارند؛ مردم به او اعتقاد ندارند - البته مردمی که سرشان به تنشان بی‌رزد - در عین حال، با قهر و غلبه، بر مردم حکومت میکنند. بنی امیه، امامت را در اسلام به سلطنت و پادشاهی تبدیل کردند و هزار ماه - یعنی نود سال! - در دولت بزرگ اسلامی، حاکمیت داشتند. بنای کجی که بنی امیه پایه گذاری کردند، چنان بود که بعد از انقلاب علیه آنان و سقوط شان، (2) با همان ساختار غلط در اختیار بنی عباس قرار گرفت.

بنی عباس که آمدند، به مدت شش قرن، (3) به عنوان خلفا و جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله ، بر دنیای اسلام حکومت کردند. «خلفا» یا به تعبیر بهتر «پادشاهان» این خاندان، اهل شرب خمر (4) و فساد و فحشا و خبائث (5) و

ص:439

1- . مروج الذهب، ج 3، ص 234.

2- . البدایه و النهایه، ج 9، ص 354.

3- . الفخری، صص 321-322.

4- . (برخی از شواهد تاریخی) الأغانی، ج 10، صص 391-392 و 400؛ تاریخ الطبری، ج 6، ص 386 و ج 8، ص 164؛ صله تاریخ الطبری، ص 129؛ مروج الذهب، ج 4، ص 267؛ تجارب الأمم، ج 4، ص 278؛ تاریخ الإسلام، ج 10، صص 479-480 و ج 36، ص 302؛ تاریخ الخلفاء، للسیوطی، صص 299 و 324-325.

5- . (برخی از شواهد تاریخی) الأغانی، ج 10، صص 327-330 و ج 16، صص 273 و 278 - 279؛ تاریخ الإسلام، ج 10، ص 480؛ تاریخ الخلفاء، للسیوطی، صص 291-292 و 295.

ثروت اندوزی و اشرافیگری(1) و هزار فسق و فجور دیگر- مثل بقیه ی سلاطینِ عالم - بودند.

آنها به مسجد میرفتند، برای مردم نماز میخواندند و مردم نیز به امامتشان اقتدا میکردند(2) و آن اقتدا، کمتر از روی ناچاری و بیشتر به خاطر اعتقادات اشتباه و غلط بود؛ زیرا اعتقاد مردم را خراب کرده بودند.

آری! وقتی خواص طرفدار حق، یا اکثریت قاطع شان، در یک جامعه چنان تغییر ماهیت میدهند که فقط دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا میکند؛ وقتی از ترس جان، از ترس تحلیل و تقلیل مال، از ترس حذف مقام و پست، از ترس منفور شدن و از ترس تنها ماندن، حاضر میشوند حاکمیت باطل را قبول کنند و در مقابل باطل نمی ایستند و از حق طرفداری نمیکنند و جانشان را به خطر نمی اندازند؛ آن گاه در جهان اسلام فاجعه با شهادت حسین بن علی علیه السلام با آن وضع آغاز میشود. حکومت به بنی امیه و شاخه ی «مروانی» و بعد به بنی عباس و آخرش هم به سلسله ی سلاطین در دنیای اسلام تا امروز میرسد!

امروز به دنیای اسلام و به کشورهای مختلف اسلامی و سرزمینی که خانه ی خدا و مدینهالنبی در آن قرار دارد، نگاه کنید و ببینید چه فُسَّاق و فُجَّاری در رأس قدرت و حکومتند! بقیه ی سرزمینها را نیز با آن سرزمین قیاس کنید.

لذا شما در زیارت عاشورا میگویید:

«اللَّهُمَّ الْعَنُ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».(3)

1- (برخی از شواهد تاریخی) تاریخ الطبری، ج 7، ص 440؛ البلدان، ص 367-374؛ تجارب الأمم، ج 4، ص 323 و ج 5، صص 326-323؛ المنتظم، ج 9، ص 224 و ج 12، ص 7 و ج 13، ص 309؛ الإنباء، صص 117-118 و 124؛ تاریخ الإسلام، ج 20، ص 321 و ج 22، ص 21؛ البدایه و النهایه، ج 10، ص 222 و ج 11، ص 68.

2- (برخی از شواهد تاریخی) أنساب الأشراف، ج 4، ص 264؛ تاریخ الطبری، ج 7، صص 232 و 390 و 489؛ المنتظم، ج 11، صص 355-356 و ج 16، ص 165؛ تاریخ الإسلام، ج 13، ص 16 و ج 21، ص 41؛ البدایه و النهایه، ج 10، ص 40 و ج 13، ص 232.

3- . کامل الزیارات، ص 331؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 293.

در درجه ی اول، گذارندگان خشت اول را لعنت میکنیم که حق هم همین است.

خواص و حادثه ی عبرت انگیز عاشورا

اکنون که اندکی به تحلیل حادثه ی عبرت انگیز عاشورا نزدیک شدیم، به سراغ تاریخ میرویم.

دوران لغزش خواص طرفدار حق، حدوداً هفت، هشت سال پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع شد. به مسئله ی خلافت اصلاً کار ندارم. مسئله ی خلافت، جدا از جریان بسیار خطرناکی است که میخوایم به آن بپردازیم. قضایا، کمتر از یک دهه پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع شد.

ابتدا سابقه داران اسلام، اعم از صحابه و یاران و کسانی که در جنگهای زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت کرده بودند، از امتیازات برخوردار شدند.

بهره مندی مالی بیشتر از بیت المال، یکی از آن امتیازات بود. (1) چنین عنوان شده بود که تساوی آنها با سایرین درست نیست و نمیتوان آنها را با دیگران یکسان دانست! (2) این، خشت اول بود.

حرکت‌های منجر به انحراف، این گونه از نقطه‌ی کمی آغاز میشود و سپس هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیشتری می‌بخشد. انحرافات از همین نقطه شروع شد، تا به اواسط دوران عثمان رسید. در دوران خلیفه‌ی سوم، وضعیّت به گونه‌ای شد که برجستگان صحابه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله، جزو بزرگترین سرمایه‌داران زمان خود محسوب میشدند! توجه میکنید! یعنی همین صحابه‌ی عالی مقام که اسمهایشان معروف است - «طلحه»، (3) «زبیر»، (4) «سعدبن ابی وقاص» (5) و غیره (6) - این بزرگان

ص: 441

1- . تاریخ الطبری، ج 3، صص 108-110؛ المنتظم، ج 4، صص 194-195.

2- . همان.

3- . الطبقات الکبری، ج 3، صص 165-167؛ الإستیعاب، ج 2، ص 770.

4- . مروج الذهب، ج 2، صص 332-333؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 18، صص 428-429.

5- . الطبقات الکبری، ج 3، ص 110؛ مروج الذهب، ج 2، ص 333.

6- . العلال، ج 2، ص 5؛ أنساب الأشراف، ج 12، ص 321؛ مروج الذهب، ج 2، ص 333؛ البدء و التاریخ، ج 5، ص 86؛

المنتظم، ج 5، ص 74.

که هر کدام یک کتاب قطور سابقه‌ی افتخارات در «بدر» و «حُنین» و «أحد» داشتند، (1) در ردیف اول سرمایه‌داران اسلام قرار گرفتند. یکی از آنها وقتی مُرد و طلاهای مانده از او را خواستند بین ورثه تقسیم کنند، ابتدا به صورت شمش درآوردند و سپس با تبر، بنای شکست و خرد کردن آنها را گذاشتند؛ (2) مثل هیزم، که با تبر به قطعات کوچک تقسیم کنند! طلا را قاعدتاً با سنگِ مثقال میکشند. ببیند چقدر طلا بوده، که آن را با تبر می شکستند! اینها در تاریخ ضبط شده است و مسائلی نیست که بگوییم شیعه در کتابهای خود نوشته اند؛ حقایقی است که همه در ثبت و ضبط آن کوشیده اند. مقدار درهم و دیناری که از اینها بجا میماند، افسانه وار بود.

همین وضعیّت، مسائل دوران امیرالمؤمنین علیه السلام را بهوجود آورد؛ یعنی در دوران آن حضرت، چون عدّه‌ای مقام برایشان اهمیّت پیدا کرد، با علی علیه السلام در افتادند. (3) بیستوپنج سال از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله میگذشت

و خیلی از خطاها و اشتباهات شروع شده بود. نفس امیرالمؤمنین علیه السلام نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. اگر بیستوپنج سال فاصله نیفتاده بود، امیرالمؤمنین علیه السلام برای ساختن آن جامعه مشکلی نداشت. اما با جامعه ای مواجه شد که:

«جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَ اللَّهِ حَوَالًا وَ دِينَ اللَّهِ دَخَلًا» (4)

جامعه ای است که در آن ارزشها تحت الشعاع دنیاداری قرار گرفته بود. جامعه ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام ، وقتی میخواهد مردم را به جهاد

ص: 442

- 1- . (حضور طلحه در جنگ أحد و حنین) أنساب الأشراف، ج 10، ص 120؛ المستدرک، ج 3، ص 369. (حضور زبیر در جنگ بدر، أحد و حنین) الطبقات الكبرى، ج 3، ص 77؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 365؛ الإستیعاب، ج 2، ص 513. (حضور ابی وقاص در جنگ بدر، أحد و حنین) الطبقات الكبرى، ج 3، صص 104-105؛ المنتظم، ج 3، ص 333.
 - 2- . الطبقات الكبرى، ج 3، ص 101؛ أنساب الأشراف، ج 10، ص 38.
 - 3- . أنساب الأشراف، ج 2، صص 218 و 221؛ الجمل، صص 119-123؛ بحار الأنوار، ج 32، ص 6.
 - 4- . «مال خداوند را چرخه ی خود و بندگان خدا را بنده ی خود و دین او را درآمد خویش قرار میدهند.» تقریب المعارف، ص 270؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج 3، ص 56؛ بحار الأنوار، ج 31، ص 177.
- ببرد، آن همه مشکلات و دردرسر برایش دارد! (1) خواص دوران او - خواص طرفدار حق، یعنی کسانی که حق را می شناختند - اکثرشان کسانی بودند که دنیا را بر آخرت ترجیح میدادند! نتیجه این شد که
- امیرالمؤمنین علیه السلام بالإجبار سه جنگ به راه انداخت؛ (2) عمر چهار سال و نه ماه (3) حکومت خود را دائماً در این جنگها گذراند و عاقبت هم به دست یکی از آن آدمهای خبیث به شهادت رسید. (4)

خون امیرالمؤمنین علیه السلام به قدر خون امام حسین علیه السلام با ارزش است. شما در زیارت وارث میخوانید:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ»؛(5)

یعنی خدای متعال، صاحب خون امام حسین علیه السلام و صاحب خون پدر او امیرالمؤمنین علیه السلام است. این تعبیر، برای هیچ کس دیگر نیامده است. هر خونی که بر زمین ریخته میشود، صاحبی دارد. (6) کسی که کشته میشود، پدرش صاحب خون است؛ فرزندش صاحب خون است؛ برادرش صاحب خون است. خونخواهی و مالکیت حق دم را عرب «ثار» میگوید. (7) «ثار» امام حسین علیه السلام از آن خداست؛ یعنی حق خون امام حسین علیه السلام و پدر بزرگوارش، متعلق به خود خداست. صاحب خون این دو نفر، خود ذات مقدس پروردگار است. امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر وضعیّت آن روز جامعه ی اسلامی به شهادت رسید.

بعد نوبت امامت به امام حسن علیه السلام رسید و در همان وضعیّت بود که آن حضرت نتوانست بیش از شش ماه دوام بیاورد؛ (8) تنهای تنهایش

ص: 443

- 1- . وقعه صفین، صص 94-102؛ الأخبار الطوال، صص 164-165.
- 2- . مناقب الإمام امیرالمؤمنین، ج 2، ص 552؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 469.
- 3- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 117؛ المناقب، ص 396؛ بحار الأنوار، ج 42، ص 200.
- 4- . المحبر، ص 17؛ الإرشاد، ج 1، ص 9؛ بحار الأنوار، ج 42، ص 199.
- 5- . «سلام بر تو ای خون خدا و فرزند خون خدا.» مصباح المتهجد، ص 720؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 199.
- 6- . نهج البلاغه، خطبه ی 105؛ المعیار و الموازنه، ص 278؛ بحار الأنوار، ج 34، ص 153.
- 7- . الصحاح، ج 2، ص 603؛ لسان العرب، ج 4، ص 97.

8- . التنبيه و الإشراف، ص 260؛ المناقب، ص 386؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 60-61.

گذاشتند. امام حسن مجتبی علیه السلام میدانست که اگر با همان عده ی معدود اصحاب و یاران خود با معاویه بجنگد و به شهادت برسد، انحطاط اخلاقی زیادی که بر خواصّ جامعه ی اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت که دنبال خون او را بگیرند! تبلیغات، پول و زرنگیهای معاویه، همه را تصرف خواهد کرد و بعد از گذشت یکیدو سال، مردم خواهند گفت: «امام حسن علیه السلام بیهوده در مقابل معاویه قد علم کرد». لذا با همه ی سختیها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت، زیرا میدانست خورش هدر خواهد شد.

گاهی شهید شدن آسان تر از زنده ماندن است! حَقّاً که چنین است! این نکته را اهل معنا و حکمت و دقّت، خوب درک میکنند. گاهی زنده ماندن و زیستن و تلاش کردن در یک محیط، به مراتب مشکل تر از کشته شدن و شهید شدن و به لقای خدا پیوستن است. امام حسن علیه السلام این مشکل را انتخاب کرد. وضع آن زمان چنین بوده است. خواص تسلیم بودند و حاضر نمیشدند حرکتی کنند.

یزید که بر سر کار آمد، جنگیدن با او امکان پذیر شد. به تعبیری دیگر، کسی که در جنگ با یزید کشته میشد، خورش به دلیل وضعیّت خرابی که یزید داشت، پامال نمیشد. امام حسین علیه السلام به همین دلیل قیام کرد. وضع دوران یزید به گونه ای بود که قیام، تنها انتخاب ممکن به نظر میرسید. این، به خلاف دوران امام حسن علیه السلام بود که دو انتخاب «شهید شدن» و «زنده ماندن» وجود داشت و زنده ماندن، ثواب و اثر و زحمتش بیش از کشته شدن بود. لذا انتخاب سخت تر را امام حسن علیه السلام کرد. اما در زمان امام حسین علیه السلام، وضع بدان گونه نبود. یک انتخاب بیشتر وجود نداشت. زنده ماندن معنی نداشت؛ قیام نکردن معنی نداشت و لذا بایستی قیام میکرد. حال اگر در آن قیام به حکومت میرسید، رسیده بود؛ کشته هم میشد، شده بود. بایستی راه

ص: 444

را نشان میداد و پرچم را بر سر راه میکوبید تا معلوم باشد وقتی که وضعیّت چنان است، حرکت باید چنین باشد. وقتی امام حسین علیه السلام قیام کرد، با آن عظمتی که در جامعه ی اسلامی داشت، بسیاری از خواص به نزدش نیامدند و به او کمک نکردند. ببینید وضعیّت در یک جامعه، تا چه اندازه به وسیله ی خواصّی که حاضرند دنیای خودشان را به راحتی بر سرنوشت دنیای اسلام در قرنهای آینده ترجیح دهند، خراب میشود!

به قضایای قیام امام حسین علیه السلام و حرکت وی از مدینه نگاه میکردم؛ به این نکته برخوردم که یک شب قبل از آن شبی که آن حضرت از مدینه خارج شود، عبدالله بن زبیر بیرون آمده بود. (1) هر دو در واقع، یک وضعیت داشتند، اما امام حسین علیه السلام کجا، عبدالله بن زبیر کجا!

سخن گفتن امام حسین علیه السلام و مقابله و مخاطبه اش از چنان صلابتی برخوردار بود که «ولید» حاکم وقت مدینه، جرأت نمیکرد با وی بهدرستی حرف بزند! «مروان» یک کلمه در انتقاد از آن حضرت بر زبان آورد، چون انتقادش نابجا بود، حضرت چنان تشری به او زد که مجبور شد سر جایش بنشیند. (2) آن وقت امثال همین مروان، خانه ی عبدالله بن زبیر را به محاصره درآوردند. عبدالله، برادرش را با این پیام نزد آنها فرستاد که «اگر اجازه بدهید، فعلاً به دارالخلافه نیایم.» به او اهانت کردند و گفتند: پدرت را در می آوریم! اگر از خانه ات بیرون نیایی، به قتلت میرسانیم و چه ها میکنیم! چنان تهدیدی کردند که عبدالله بن زبیر به التماس افتاد و گفت: «پس اجازه بدهید فعلاً برادرم را بفرستم؛ خودم فردا به دارالخلافه می آییم.» آنقدر اصرار و التماس کرد که یکی واسطه شد و گفت: «امشب را به او مهلت بدهید.» (3)

ص: 445

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 252؛ الإرشاد، ج 2، ص 34؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 326.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 251-252؛ روضه الواعظین، صص 171-172؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 324-325.

3- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 252.

عبدالله بن زبیر، با اینکه شخصیتی سرشناس و با نفوذ بود، اینقدر وضعیّتش با امام حسین علیه السلام فرق داشت. کسی جرأت نمیکرد با آن حضرت بهدرستی صحبت کند. از مدینه هم که بیرون آمد، چه در بین راه و چه در مکه، هر کس به او رسید و هم صحبت شد، خطابش به آن حضرت «جعلت فداک» (قربانت گردم) و «پدر و مادرم قربانت گردند» و «عمی و خالی فداک» (عمو و دایی ام قربانت گردند) بود. برخورد عمومی با امام حسین علیه السلام این گونه بود. (1) شخصیت او در جامعه ی اسلامی، چنین ممتاز و برجسته بود. «عبدالله بن مطیع» در مکه نزد امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: «یابن رسول الله! لئن هلکت لنسترقنّ بعدک»؛ (2) اگر تو قیام کنی و کشته شوی، بعد از تو کسانی که دارای حکومتند، ما را به بردگی خواهند برد. امروز به احترام تو، از ترس تو و از هیبت توست که راه عادی خودشان را میروند.

عظمت مقام امام حسین علیه السلام در بین خواص چنین است که حتی ابن عباس در مقابلش خضوع میکند؛ عبدالله بن جعفر خضوع میکند؛ عبدالله بن زبیر، با آنکه از حضرت خوشش نمی آید، (3) خضوع میکند. بزرگان و همه ی خواص اهل حق، در برابر عظمت مقام او خاضع اند. خاضعان به او، خواص جبهه ی حقّ اند؛ که طرف حکومت نیستند، طرف بنی امیه نیستند و طرف باطل نیستند. در بین آنها حتی شیعیان زیادی هستند که امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول دارند و او را خلیفه ی اول میدانند. اما همه ی اینها وقتی که با شدت عمل دستگاه حاکم مواجه میشوند و می بینند بناست جانشان، سلامتی شان، راحتی شان، مقامشان و پولشان به خطر بیفتد، پس میزنند! اینها که پس زدند، عوام مردم هم به آن طرف رو میکنند.

ص: 446

- 1- تاریخ خلیفه، ص 143؛ الأخبار الطوال، ص 248؛ الفتوح، ج 5، صص 24-25؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 207؛ الكامل، ج 4، صص 19-20؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 368.
- 2- أنساب الأشراف، ج 3، ص 156؛ تاریخ الطبری، ج 4، صص 260-261.
- 3- تجارب الأمم، ج 2، ص 38؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 332.

نگاهی به رفتار خواص کوفه

وقتی به اسامی کسانی که از کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و او را دعوت کردند، نگاه میکنید، می بینید همه جزو طبقه ی خواص و از زبندگان و برجستگان جامعه اند. تعداد نامه ها زیاد است. صدها صفحه نامه و شاید چندین خورجین یا بسته ی بزرگ نامه، از کوفه برای امام حسین علیه السلام فرستاده شد. (1) همه ی نامه ها را بزرگان و اعیان و شخصیت های برجسته و نام و نشان دار و همان خواص نوشتند. منتها مضمون و لحن نامه ها را که نگاه کنید، معلوم میشود از این خواص طرفدار حق، کدامها جزو دسته ای هستند که حاضرند دینشان را قربانی دنیایشان کنند و کدامها کسانی هستند که حاضرند دنیایشان را قربانی دینشان کنند. از تفکیک نامه ها هم میشود فهمید که عده ی کسانی که حاضرند دینشان را قربانی دنیا کنند، بیشتر است.

نتیجه در کوفه آن میشود که مسلم بن عقیل به شهادت میرسد (2) و از همان کوفه ای که هجده هزار (3) شهروندش با مسلم بیعت کردند، بیست، (4) سی هزار نفر (5) یا بیشتر، (6) برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا میروند! یعنی حرکت خواص به دنبال خود، حرکت عوام را می آورد.

نمیدانم عظمت این حقیقت که برای همیشه گریبان انسانهای هوشمند را میگیرد، درست برای ما روشن میشود یا نه؟

ماجرای کوفه را لابد شنیده اید. به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و آن

ص: 447

1- . الأخبار الطوال، صص 230؛ اللهوف، صص 24؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 333-334.

2- . الفتوح، ج 5، صص 55-58؛ إعلام الوری، ج 1، صص 444-445؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 354-357.

3- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، صص 458-459؛ مثير الأحزان، ص 21؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 335-336.

4- . الفصول المهمه فی معرفه الأئمه، ج 2، ص 819.

5- . عمده الطالب، ص 192.

6- . مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 248.

حضرت در نخستین گام، مسلم بن عقیل را به کوفه اعزام کرد. (1) با خود اندیشید: مسلم را به آنجا میفرستم. اگر خیر داد که اوضاع مساعد است، خود نیز راهی کوفه میشوم. مسلم بن عقیل به محض ورود به کوفه، به منزل بزرگان شیعه وارد شد و نامه ی حضرت را خواند. گروه گروه مردم آمدند و همه اظهار ارادت کردند. (2)

فرماندار کوفه «نعمان بن بشیر» نام داشت که فردی ضعیف و ملایم بود. گفت: «تا کسی با من سر جنگ نداشته باشد، جنگ نمیکنم.» (3) لذا با مسلم مقابله نکرد. مردم که جو را آرام و میدان را باز می دیدند، بیش از پیش با حضرت بیعت کردند.

دو، سه تن از خواص جبهه ی باطل - طرفداران بنی امیه - به یزید نامه نوشتند که «اگر میخواهی کوفه را داشته باشی، فرد شایسته ای را برای حکومت بفرست؛ چون نعمان بن بشیر نمیتواند در مقابل مسلم بن عقیل مقاومت کند.»

یزید هم عبیدالله بن زیاد، فرماندار بصره، را حکم داد که علاوه بر بصره - به قول امروز، «با حفظ سمت» - کوفه را نیز تحت حکومت خود درآورد. عبیدالله بن زیاد از بصره تا کوفه یکسره تاخت. (4) (در قضیه ی آمدن او به کوفه هم نقش خواص معلوم میشود، که اگر دیدم مجال هست، بخشی از آن را برایتان نقل خواهم کرد).

او هنگامی به دروازه ی کوفه رسید که شب بود. (5) مردم معمولی کوفه - از همان عوامی که قادر به تحلیل نبودند - تا دیدند فردی با اسب و تجهیزات و نقاب بر چهره وارد شهر شد، تصور کردند امام حسین علیه السلام

ص: 448

1- . الأخبار الطوال، صص 229-231؛ الإرشاد، ج 2، صص 39-41؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 334-335.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 264؛ الإرشاد، ج 2، ص 41؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 335-336.

3- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 264-265؛ الإرشاد، ج 2، صص 41-42؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 336.

4- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 265؛ الإرشاد، ج 2، صص 42-43؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 336-337.

5- . الفتوح، ج 5، ص 38؛ اللهوف، ص 29؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 340.

است؛ جلو دویدند و فریاد «مرحبا بابن رسول الله» (1) در فضا طنین افکند! ویژگی فرد عامی، چنین است. آدمی که اهل تحلیل نیست، منتظر تحقیق نمیشود. دیدند فردی با اسب و تجهیزات وارد شد؛ بی آنکه یک کلمه حرف با او زده باشند، تصور غلط کردند. تا یکی گفت: «او امام حسین علیه السلام است»، همه فریاد «امام حسین، امام حسین» برآوردند! به او سلام کردند و مقدمش را گرامی داشتند؛ بی آنکه صبر کنند تا حقیقت آشکار شود. عبیدالله هم اعتنایی به آنها نکرد و خود را به دارالاماره رساند و از همان جا طرح مبارزه با مسلم بن عقیل را به اجرا گذاشت.

اساس کار او عبارت از این بود که طرفداران مسلم بن عقیل را با اشد فشار مورد تهدید و شکنجه قرار دهد. (2) بدین جهت، «هانی بن عروه» را با غدر و حيله به دارالاماره کشاند و به ضرب و شتم او پرداخت. (3) وقتی گروهی از مردم در

اعتراض به رفتار او دارالاماره را محاصره کردند، با توسل به دروغ و نیرنگ، آنها را متفرق کرد. (4) در این مقطع هم، نقش خواص به اصطلاح طرفدار حق که حق را شناختند و تشخیص دادند، اما دنیایشان را بر آن مرجح دانستند، آشکار میشود.

از طرف دیگر، حضرت مسلم سلام الله علیه با جمعیت زیادی به حرکت درآمد. در تاریخ «ابن اثیر» آمده است که گویی هجده هزار نفر اطراف مسلم گرد آمده بودند. از این عده فقط چهار هزار نفر دورادور محل اقامت او ایستاده بودند و شمشیر به دست، به نفع مسلم بن عقیل شعار میدادند. (5) این وقایع، مربوط به روز هشتم ذی الحجه است. (6)

ص: 449

1- . أنساب الأشراف، ج 2، ص 78؛ الإرشاد، ج 2، ص 43؛ و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج 44، ص 340.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 267؛ الإرشاد، ج 2، صص 44-45؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 341.

3- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 272-274؛ الإرشاد، ج 2، صص 46-50؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 344-347.

4- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 274-275؛ الإرشاد، ج 2، صص 50-51؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 347-348.

5- . الإرشاد، ج 2، ص 52؛ الكامل، ج 4، ص 30؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 348.

6- . الإرشاد، ج 2، ص 66؛ الكامل، ج 4، ص 36؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 363.

کاری که ابن زیاد کرد، این بود که عده ای از خواص را وارد دسته های مردم کرد تا آنها را بترسانند. خواص هم در بین مردم میگشتند و میگفتند: «با چه کسی سر جنگ دارید؟! چرا می جنگید؟! اگر میخواهید در امان باشید، به خانه هایتان برگردید. اینها بنی امیه اند؛ پول و شمشیر و تازیانه دارند.» چنان مردم را ترسانند و از گرد مسلم پراکندند که آن حضرت به وقت نماز عشا هیچ کس را همراه نداشت؛ هیچ کس! (1)

آن گاه ابن زیاد به مسجد کوفه رفت و اعلان عمومی کرد که «همه باید به مسجد بیایند و نماز عشايشان را به امامت من بخوانند!» تاریخ مینویسد: مسجد کوفه مملو از جمعیتی شد که پشت سر ابن زیاد به نماز عشا ایستاده بودند. (2)

چرا چنین شد؟ بنده که نگاه میکنم، می بینم خواص طرفدار حق مقصّرند و بعضی شان در نهایت بدی عمل کردند. مثل چه کسی؟ مثل «شریح قاضی». شریح قاضی که جزو بنی امیه نبود! کسی بود که می فهمید حق با کیست؛ می فهمید که اوضاع از چه قرار است.

وقتی «هانی بن عروه» را با سر و روی مجروح به زندان افکندند، سربازان و افراد قبیله ی او اطراف قصر عبیدالله بن زیاد را به کنترل خود درآوردند. ابن زیاد ترسید. آنها میگفتند: «شما هانی را کشته اید».

ابن زیاد به شریح قاضی گفت: «برو ببین اگر هانی زنده است، به مردمش خبر بده.» شریح دید هانی بن عروه زنده، اما مجروح است. تا چشم هانی به شریح افتاد، فریاد برآورد: «ای مسلمانان! این چه وضعی است؟! پس قوم من چه شدند؟! چرا سراغ من نیامدند؟! چرا نمی آیند مرا از اینجا نجات دهند؟! مگر مرده اند؟!» شریح قاضی گفت: «میخواستم حرفهای هانی را به کسانی که دور دارالاماره را گرفته

ص:450

1- . الإرشاد، ج 2، صص 52-54؛ الکامل، ج 4، ص 31؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 348-350.

2- . الإرشاد، ج 2، صص 55-56؛ الکامل، ج 4، ص 32؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 351.

بودند، منعکس کنم، اما افسوس که جاسوس عبیدالله آنجا حضور داشت و جرأت نکردم!«(1) «جرأت نکردم» یعنی چه؟ یعنی همین که ما میگوییم ترجیح دنیا بر دین!

شاید اگر شریح همین یک کار را انجام میداد، تاریخ عوض میشد. اگر شریح به مردم میگفت که هانی زنده است، اما مجروح در زندان افتاده و عبیدالله قصد دارد او را بکشد، با توجه به اینکه عبیدالله هنوز قدرت نگرفته بود، آنها میریختند و هانی را نجات میدادند. با نجات هانی هم قدرت پیدا میکردند، روحیه می یافتند، دارالاماره را محاصره میکردند، عبیدالله را میگرفتند؛ یا میکشند و یا میفرستادند میرفت. آن گاه کوفه از آن امام حسین علیه السلام میشد و دیگر واقعه ی کربلا اتفاق نمی افتاد! اگر واقعه ی کربلا اتفاق نمی افتاد؛ یعنی امام حسین علیه السلام به حکومت میرسید. حکومت حسینی، اگر شش ماه هم طول میکشید، برای تاریخ، برکات زیادی داشت؛ گرچه بیشتر هم ممکن بود طول بکشد.

یک وقت یک حرکت بجا، تاریخ را نجات می‌دهد و گاهی یک حرکت نابجا که ناشی از ترس و ضعف و دنیاطلبی و حرص به زنده ماندن است، تاریخ را در ورطه‌ی گمراهی می‌غلتاند. ای شریح قاضی! چرا وقتی که دیدی هانی در آن وضعیت است، شهادتِ حق ندادی؟! عیب و نقصِ خواصّ ترجیح دهنده‌ی دنیا بر دین، همین است.

به داخل شهر کوفه برگردیم؛ وقتی که عبیدالله بن زیاد به رؤسای قبایل کوفه گفت بروید و مردم را از دور مسلم پراکنده کنید، وگرنه پدرتان را در می‌آورم، (2) چرا امر او را اطاعت کردند؟! رؤسای قبایل که همه شان اموی نبودند و از شام نیامده بودند! بعضی از آنها جزو نویسندگان نامه به امام حسین علیه السلام بودند. «شَبَّثُ بن رَبِيعِ» یکی از آنها بود که به

ص: 451

1- . الکامل، ج 4، ص 30.

2- . تجارب الأمم، ج 2، صص 48-49؛ إعلام الوری، ج 1، صص 441-442؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 348-350.

امام حسین علیه السلام نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد. (1) همو، جزو کسانی است که وقتی عبیدالله گفت بروید مردم را از دور مسلم متفرق کنید، قدم پیش گذاشت و به تهدید و تطمیع و ترساندن اهالی کوفه پرداخت! (2)

چرا چنین کاری کردند؟! اگر امثال شبث بن ربیع در یک لحظه‌ی حسّاس، به جای اینکه از ابن زیاد بترسند، از خدا میترسیدند، تاریخ عوض میشد. گیرم که عوام متفرق شدند؛ چرا خواصّ مؤمنی که دور مسلم بودند، از او دست کشیدند؟ بین اینها افرادی خوب و حسابی بودند که بعضی شان بعداً در کربلا شهید شدند، اما اینجا اشتباه کردند.

البته آنهایی که در کربلا شهید شدند، کفّاره‌ی اشتباهشان داده شد. درباره‌ی آنها بحثی نیست و اسم شان را هم نمی‌آوریم. اما کسانی از خواص، به کربلا هم نرفتند. نتوانستند بروند؛ توفیق پیدا نکردند و البته، بعد مجبور شدند جزو توّابین شوند. (3) چه فایده! وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد، وقتی فرزند پیغمبر از دست رفت، وقتی فاجعه اتفاق افتاد، وقتی حرکت تاریخ به سمت سراسیمب آغاز شد، دیگر چه فایده! لذاست که در تاریخ، عدّه‌ی توّابین، چند برابر عدّه‌ی شهدای کربلاست. (4) شهدای کربلا کشته شدند، توّابین نیز کشته شدند؛ اما اثری که توّابین در تاریخ گذاشتند، یک هزارم

اثری که شهدای کربلا گذاشتند نیست! به خاطر اینکه در وقت خود نیامدند؛ کار را در لحظه ی خود انجام ندادند؛ دیر تصمیم گرفتند و دیر تشخیص دادند.

چرا مسلم بن عقیل را با اینکه میدانستید نماینده ی امام است، تنها

ص:452

1- . أنساب الأشراف، ج3، صص 158-159؛ مناقب آل أبي طالب، ج3، ص 241؛ بحار الأنوار، ج44، ص 334.

2- . الأخبار الطوال، ص 239؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج 1، ص 298؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 349-350.

3- . أنساب الأشراف، ج 6، ص 364-366؛ الغارات، ج 2، صص 774-775؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 354-356.

4- . المنتخب من ذیل المذیل، ص 26؛ الإستیعاب، ج 2، ص 650.

گذاشتید؟ آمده بود و با او بیعت هم کرده بودید؛ قبولش هم داشتید. (به عوام کاری ندارم؛ خواص را میگویم.) چرا هنگام عصر و سرِ شب که شد، مسلم را تنها گذاشتید تا به خانه ی «طوعه» پناه ببرد؟! (1) اگر خواص، مسلم را تنها نمیگذاشتند و مثلاً، عدّه به صد نفر میرسید، آن صد نفر دور مسلم را میگرفتند. خانه ی یکی شان را مقرّر فرماندهی میکردند، می ایستادند و دفاع میکردند. مسلم تنها هم که بود، وقتی خواستند دستگیرش کنند، ساعتها طول کشید. سربازان ابن زیاد، چندین بار حمله کردند؛ مسلم به تنهایی همه را پس زد. (2) اگر صد نفر مردم با او بودند، مگر میتوانستند دستگیرش کنند؟! باز مردم دورشان جمع میشدند. پس خواص در این مرحله کوتاهی کردند که دور مسلم را نگرفتند.

نقش خواص در نجات تاریخ

ببینید! از هر طرف حرکت میکنیم، به خواص میرسیم؛ تصمیم گیری خواص در وقت لازم، تشخیص خواص در وقت لازم، گذشت خواص از دنیا در لحظه ی لازم، اقدام خواص برای خدا در لحظه ی لازم. اینهاست که تاریخ و ارزشها را نجات میدهد و حفظ میکند! در لحظه ی لازم، باید حرکت لازم را انجام داد. اگر تأمل کردید و وقت گذشت، دیگر فایده ندارد.

در الجزایر، جبهه ی اسلامی آن کشور برنده ی انتخابات شده بود؛ ولی با تحریک امریکا و دیگران، حکومت نظامی بر سر کار آمد. روز اولی که حکومت نظامی در آنجا شکل گرفت، از قدرتی برخوردار نبود. اگر آن روز - بنده، پیغام هم برایشان فرستاده بودم - و در آن ساعات اولیّه ی حکومت نظامی، مسئولین جبهه ی اسلامی، مردم را به

ص:453

1- . الإرشاد، ج 2، صص 54-55؛ الکامل، ج 4، صص 31-32؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 350-351.

2- . الإرشاد، ج 2، صص 57-59؛ الکامل، ج 4، صص 32-33؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 352-353.

خیابانها کشانده بودند، قدرت نظامی کاری نمیتوانست بکند و از بین میرفت. نتیجه اینکه امروز در الجزایر حکومت اسلامی بر سر کار بود. اما اقدامی نکردند. در وقت خودش بایستی تصمیم میگرفتند؛ نگرفتند. عده ای ترسیدند؛ عده ای ضعف پیدا کردند؛ عده ای اختلال کردند و عده ای بر سر کسب ریاست، با هم نزاع کردند.

در عصر روز بیست و یکم بهمن ماه سال 57، در تهران حکومت نظامی اعلام شد. امام به مردم فرمود: «به خیابانها بریزید.» (1) اگر امام در آن لحظه چنین تصمیمی نمیگرفت، امروز محمدرضا در این مملکت بر سر کار بود. یعنی اگر با حکومت نظامی ظاهر میشدند و مردم در خانه هایشان میماندند، اول امام و ساکنان مدرسه ی «رفاه» و بعد اهالی بقیه ی مناطق را قتلعام و نابود میکردند. پانصد هزار نفر را در تهران میکشند و قضیه تمام میشد؛ چنان که در اندونزی یک میلیون نفر را کشتند و تمام شد. امروز هم آن آقا بر سر کار است و شخصیت خیلی هم آبرومند و محترمی است! آب هم از آب تکان نخورد! اما امام، در لحظه ی لازم تصمیم لازم را گرفت.

اگر خواص امری را که تشخیص دادند، بموقع و بدون فوت وقت عمل کنند، تاریخ نجات پیدا میکند و دیگر حسین بن علی ها به کربلاها کشانده نمیشوند. اگر خواص بد فهمیدند، دیر فهمیدند، فهمیدند اما با هم اختلاف کردند؛ کربلاها در تاریخ تکرار خواهد شد.

به افغانها نگاه کنید! در رأس کار، آدمهای حسابی بودند؛ اما طبقه ی خواصّ منتشر در جامعه، جواب ندادند. یکی گفت: «ما امروز دیگر کار داریم.» یکی گفت: «دیگر جنگ تمام شد، رهایمان کنید. بگذارید سراغ کارمان برویم؛ برویم کاسبی کنیم؛ چند سال، همه آلف و آلف جمع کردند، ولی ما در جبهه ها گشتیم و از این جبهه به آن جبهه رفتیم؛

ص: 454

1- . صحیفه ی امام، ج 6، ص 122.

گاهی غرب، گاهی جنوب، گاهی شمال. بس است دیگر!» حُب؛ اگر این گونه عمل کردند، همان کربلاها در تاریخ تکرار خواهد شد!

سنت و وعده ی الهی؛ نصرت یاران خدا

خدای متعال وعده داده است که اگر کسی او را نصرت کند، او هم نصرتش خواهد کرد. برو، برگرد ندارد! اگر کسی برای خدا تلاش و حرکت کند، پیروزی نصیبش خواهد شد. نه اینکه به هر یک نفر پیروزی میدهند! وقتی مجموعه ای حرکت میکند؛ البته، شهادتها هست، سختیها هست، رنجها هست؛ اما پیروزی هم هست.

«وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» (1)

نمیفرماید که نصرت میدهیم، خون هم از دماغ کسی نمی آید؛ نه! «فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ» (2) میکشند و کشته میشوند، اما پیروزی به دست می آورند. این سنت الهی است. وقتی که از ریخته شدن خونمان ترسیدیم، از هدر شدن پول و آبرو ترسیدیم، به خاطر خانواده ترسیدیم، به خاطر دوستان ترسیدیم، به خاطر منقّص شدن راحتی و عیش خودمان ترسیدیم، به خاطر حفظ کسب و کار و موقعیت حرکت نکردیم، به خاطر گسترش ضیاع و عقار حرکت نکردیم؛ معلوم است دیگر! ده تن امام حسین علیه السلام هم سر راه قرار بگیرند، همه شهید خواهند شد و از بین خواهند رفت! کما اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد؛ کما اینکه امام حسین علیه السلام شهید شد.

خواص! خواص! طبقه ی خواص! عزیزان من! ببینید شما جزو کدام دسته اید؟ اگر جزو خواصید- که البته هستید - پس حواستان جمع باشد. عرض ما فقط این است.

البته مطلبی که درباره ی آن صحبت کردیم، خلاصه ای از کل بود. در

ص:455

1- . «و خداوند کسانی که او را یاری کن-د (و از آی-ینش دفاع نمایند)، یاری می-کند.» حج، 40.

2- . توبه، 111.

دو بخش باید روی این مطلب کار شود:

یکی بخش تاریخی قضیه است، که اگر وقت داشتیم، خودم میکردم. متأسفانه برای پرداختن به این مقولات، وقتی برایم نمیماند. به هر صورت، علاقه مندانِ کاردان باید بگردند و نمونه هایی را که در تاریخ فراوان است، بیابند و ذکر کنند که کجاها خواص بایستی عمل میکردند و نکردند؟ اسم این خواص چیست؟ چه کسانی هستند؟ البته اگر مجال بود و خودم و شما خسته نمیشدید، ممکن بود ساعتی در زمینه ی همین موضوعات و اشخاصش برایتان صحبت کنم، چون در ذهنم هست.

بخش دیگری که باید روی آن کار شود، تطبیق با وضع هر زمان است. نه فقط زمان ما، بلکه هر زمان. باید معلوم شود که در هر زمان، طبقه ی خواص، چگونه باید عمل کنند تا به وظیفه شان عمل کرده باشند. اینکه گفتیم «اسیر دنیا نشوند»، یک کلمه است. چگونه اسیر دنیا نشوند؟ مثالها و مصداقهایش چیست؟

ایستادگی؛ تکلیفی بزرگ

عزیزان من! حرکت در راه خدا، همیشه مخالفینی دارد. از همین خواصی که گفتیم، اگر یک نفرشان بخواهد کار خوبی انجام دهد - کاری را که باید انجام دهد - ممکن است چهار نفر دیگر از خود خواص پیدا شوند و بگویند: «آقا! مگر تو

بیکاری، مگر دیوانه ای، مگر زن و بچه نداری، چرا دنبال چنین کارهایی میروی؟!» کما اینکه در دوره ی مبارزه هم میگفتند.

اما آن یک نفر باید بایستد. یکی از لوازم مجاهدتِ خواص، این است که باید در مقابل حرفها و ملامت_ها ایستاد. تخطئه میکنند، بد میگویند، تهمت میزنند؛ مسئله ای نیست... تا بخواهید اقدامی کنید، حرکتی کنید، دشمن هست. دشمنهای جوراجور هستند. بعضی دوستند، دشمن

ص:456

هم نیستند، از جبهه ی خودی هستند؛ منتها نمی فهمند و تشخیص نمیدهند. لذا مورد سؤال قرار میدهند.

1375-9-24

ضرورت الگو قرار دادن اولیای خدا علیهم السلام

زیرک ترین انسانها کسانی هستند که اولیاءالله را الگو قرار میدهند؛ چون بزرگترین خصوصیت اولیاءالله این است که تا آن حد شجاع و قوی و مقتدرند که میتوانند امیر نفس خود باشند و ذلیل نفس خود نشوند. زیرک ترین انسانها کسانی هستند که این بزرگان، این انسانهای شجاع و مقتدر را الگو قرار میدهند و از این طریق برای خودشان، در باطن و معنا کسب اقتدار و عظمت میکنند. باز در میان این بزرگان هم شاخصهایی است که بلاشک حضرت ابی عبدالله علیه السلام ، یکی از بزرگترین این شاخصهاست. حَقّاً باید گفت که نه فقط ما انسانهای خاکی حقیر و ناقابل، بلکه همه ی عوالم وجود، ارواح اولیا و بزرگان و فرشتگان مقرب، محتاج پرتوی از انوار اویند و در تمام عوالم تو در توی وجود، که برای ما روشن و آشنا هم نیست، نور مبارک حسین بن علی علیه السلام مثل خورشید میدرخشد. اگر انسان خود را در پرتو این خورشید قرار دهد، این کار بسیار برجسته ای است.

تلاش امام علیه السلام در تهذیب و سیاست

یک وقت کسی نعمتی را ندارد، به او میگوییم برو و به دست بیاور؛ ولی یک وقت کسی نعمتی را دارد، به او میگوییم آن را حفظ کن و افزایش بده. این چیزها خودبه خود نمیماند؛ باید نگهداری شود و نگهداری شدن آن هم شرایطی لازم دارد.

ملاحظه کنید؛ امام حسین علیه السلام فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله که بود، فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام و فاطمه ی زهرا علیها السلام که بود - همه ی اینها ارزشهایی

ص: 457

است که یک انسان را خیلی تعالی می بخشد - پرورش یافته ی آن خانه و آن دامن و آن تربیت و فضای معنوی و بهشت روحانی هم که بود؛ اما به اینها قانع نشد. وقتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، ایشان یک نوجوان شش، هفت ساله بود. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، ایشان یک جوان سیوشش، هفت ساله بود. (1) در دوران امیرالمؤمنین هم که دوران آزمایش و تلاش و کار بود، این مایه ی مستعد، زیر دست آن پدر، مرتب ورز خورده بود و قوی، درخشان و تابناک شده بود.

اگر همّت یک انسان مثل همّت ما باشد، خواهد گفت که همین مقدار بس است؛ همین خوب است و با همین خدا را ملاقات کنیم. همّت حسینی این نیست.

در دوران حیات مبارک برادرش، که ایشان مأموم آن بزرگوار و امام حسن علیه السلام ، امام بود، ایشان همان حرکت عظیم را ادامه داد. باز همین طور پیشرفت و انجام وظایف در کنار برادر و اطاعت مطلق از امام زمان است. همه ی اینها درجه و تعالی است. لحظه لحظه هایش را حساب کنید. بعد در مقابل شهادت برادر قرار گرفت.

بعد از آن هم زندگی مبارک این بزرگوار، ده سال ادامه پیدا کرده است. از وقت شهادت امام حسن علیه السلام تا هنگام شهادت امام حسین علیه السلام ، حدود ده سال و اندکی است. (2) شما ببینید امام حسین علیه السلام در این ده سال قبل از عاشورا چه میکرد.

آن عبادت و تضرع، آن توسل و اعتکاف در حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن ریاضت معنوی و روحانی، یک طرف قضیه است. از طرف دیگر، تلاش آن بزرگوار در نشر علم و معارف و مبارزه با تحریف است. تحریف در آن روز، بزرگترین بلای معنوی برای اسلام بود، که مثل سیلابی از فساد و گنداب، به سمت اذهان جامعه ی اسلامی سرازیر

ص: 458

1- . تاریخ الأئمه، صص 7-8؛ کشف الغمه، ج 2، ص 250؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 200-201.

2- . الهدایه الكبرى، ص 201؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 200.

شده بود. دورانی بود که به شهرهای اسلامی و کشورها و ملت های مسلمان آن روز سفارش می شد بزرگترین شخصیت اسلام را لعن کنند! (1) اگر کسی متهم می شد به اینکه طرفدار جریان امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، تحت تعقیب قرار میگرفت.

«القتل بالظنّه و الأخذ بالتهمه».(2)

در چنین دورانی، این بزرگوار مثل کوه ایستاد و مثل فولاد پرده های تحریف را برید. کلمات و فرمایشات و خطاب آن بزرگوار به علما، چیزهایی است که بعضی از آنها که در تاریخ مانده است، نشان میدهد ایشان چه حرکت عظیمی را در این زمینه داشته است.

رشته ی بعدی هم رشته ی نهی از منکر و امر به معروف در بالاترین شکل آن است که در نامه ی به معاویه در کتابهای تاریخ نقل شده است؛ (3) نقل شیعه هم نیست، اتفاقاً این نامه را تا آنجا که در ذهنم هست؛ مورخین سنی نقل کرده اند؛ به گمانم شیعه نقل نکرده است؛ یعنی من برخورد نکرده ام؛ یا اگر هم نقل کرده اند، از آنها نقل کرده اند. آن نامه ی کذایی و نهی از منکر و امر به معروف، تا هنگام حرکت از مدینه است که بعد از به سلطنت رسیدن یزید است، که این هم امر به معروف و نهی از منکر است.

«أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ».(4)

بینید؛ یک انسان، هم در تلاش نفسانی و شخصی - تهذیب نفس - آن حرکت عظیم را میکند؛ هم در صحنه و عرصه ی فرهنگی، که

ص:459

- 1- . الإيضاح، صص 52-53؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج4، صص 56-57؛ بحار الأنوار، ج33، صص 214-215.
- 2- . الإمامه و السیاسه، ج 1، صص 202-204؛ الإحتجاج، ج2، صص 17-18؛ بحار الأنوار ج44، صص 68-69.
- 3- . أنساب الأشراف، ج 5، صص 120-122؛ الإحتجاج، ج 2، صص 20-21؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 212-214.
- 4- . بحار الأنوار، ج 44، ص 329.

مبارزه با تحریف، اشاعه ی احکام الهی و تربیت شاگرد و انسانهای بزرگ است؛ و هم در عرصه ی سیاسی که امر به معروف و نهی از منکر است. بعد هم مجاهدت عظیم ایشان، که مربوط به عرصه ی سیاسی است. این انسان، در سه عرصه مشغول خودسازی و پیشرفت است.

عزیزان من! این انسان الگوست - اینها مربوط به قبل از کربلاست - لحظه ای نباید متوقف شد. باید دائم در حال پیشرفت بود؛ چون دشمن، منتظرِ خاکریز نرم است که نفوذ کند؛ دشمن منتظر توقف است تا حمله کند. بهترین راه برای متوقف کردن حمله ی دشمن و بر هم زدن آرایش او، حمله ی شماست. پیشرفت شما حمله به دشمن است.

دشمن با عظمت ظاهری و پوشالی خود، همه ی استکبار غربی و فرهنگ منحط جاهلی و طاغوتی است. این دشمن در طول قرن‌ها به وجود آمده است؛ بر همه ی منافذ عالم - منابع اقتصادی، فرهنگی، انسانی و سیاسی - دست و چنگ انداخته است. حالا با یک مانع مهمی که اسلام واقعی است - نه اسلام ادعایی - روبه رو شده است. البته اسلام ادعایی [هم] هست [ولی] سدّ واقعی، اسلام واقعی و اسلام قرآن است. اسلام «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»(1) و «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»(2) است. مانع اصلی این است.

دشمن از این مانع، غافل نیست. دائم بر این پنجه می اندازد. باید با پنجه افکنی و ناخن کشی و حيله گری دشمن مقابله کنیم. حرکت و تلاش لازم است؛ هم در جبهه ی خودسازی، این مقدم بر همه است، مثل امام حسین علیه السلام که آقا و مولای شماست؛ هم در جبهه ی سیاسی، که آن امر به معروف و حرکت و حضور سیاسی است و در جایی که لازم است، بیان مواضع و تبیین سیاسی در مقابل دنیای استکبار؛ هم

ص: 460

1- . «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.» نساء، 141.

2- . «حکم و فرمان، تنها از آن خداست!» أنعام، 57؛ یوسف، 40 و 67.

در جبهه ی فرهنگی؛ یعنی آدمسازی، خودسازی، خودسازی فکری و اشاعه ی فکر و فرهنگ. اینها وظیفه ی همه ی کسانی است که امام حسین علیه السلام را الگو میدانند. خوشبختانه ملت ما همه نسبت به مسلمانها اینگونه اند.

روح و معنای حادثه ی عاشورا

حال به مسئله ی کربلا میرسیم که از جهت دیگری مسئله ی کربلا مهم است. باز این هم برای کسانی که میخواهند امام حسین علیه السلام را الگو قرار دهند، درس است. عزیزان من! ببینید! ماجرای کربلا تقریباً بیشتر از یک نصف روز یا اندکی بیشتر طول نکشیده است؛ تعدادی هم شهید شده اند؛ حالا هفتاد و دو نفر (1) یا چند نفر کمتر (2) و بیشتر (3) این همه شهید در دنیا هست. مسئله ی کربلا که شما می بینید این همه عظمت پیدا کرده است - حق هم همین است و هنوز از اینها عظیم تر است - این گونه در اعماق وجود بشر تأثیر گذاشته و نفوذ کرده است، به خاطر روح این قضیه است. جسم قضیه چندان حجمی ندارد. بالاخره بچه های کوچک در همه جا کشته شده اند؛ در حالی که آنجا یک بچه ی شش ماهه کشته شد (4)، دشمنان در بعضی جاها قتلعام کرده اند و صدها بچه را کشته اند. قضیه در اینجا از لحاظ جسمانی مطرح نیست؛ از لحاظ معنا و روح خیلی مهم است.

روح قضیه این است که امام حسین علیه السلام در این ماجرا، با یک لشکر روبه رو نبود؛ با جماعتی از انسانها، هر چند صد برابر خودش، طرف نبود؛ امام حسین علیه السلام با جهانی انحراف و ظلمات روبه رو بود. این مهم

ص: 461

- 1- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 205؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج 2، ص 44.
- 2- . شرح الأخبار، ج 3، صص 154-155.
- 3- . (145 نفر) تاریخ الطبری، ج 4، ص 292؛ (87 نفر) مروج الذهب، ج 3، ص 61؛ (114 نفر) مقتل الحسين، خوارزمی، ج 2، ص 6؛ (78 نفر) اللهوف، ص 85؛ (82 نفر) بحار الأنوار، ج 45، ص 4.
- 4- . معالی السبطين، ج 1، ص 419.

است. با یک جهان کجروی و ظلمت و ظلم مواجه بود، که آن جهان هم همه چیز داشت؛ پول، زر و زور، شعر، کتاب و محدث و آخوند داشت. وحشت انگیز بود. تن آدم معمولی، حتی آدم فوق معمولی، در مقابل عظمت پوشالی آن دنیای ظلمت میلرزید. قدم و دل امام حسین علیه السلام در مقابل این دنیا نلرزید، احساس ضعف و تردید نکرد و یکتانه وسط میدان آمد. عظمت قضیه این است که قیام لله است.

کار امام حسین علیه السلام در کربلا، با کار جدّ مطهرش حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در بعثت، قابل تشبیه و مقایسه است. قضیه این است. همان طور که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا، یک تنه با یک دنیا مواجه شد، امام حسین علیه السلام هم در ماجرای کربلا، یک تنه با یک دنیا مواجه بود. آن بزرگوار هم نترسید، ایستاد و جلو آمد؛ امام حسین علیه السلام هم نترسید، ایستاد و جلو آمد.

حرکت نبوی و حرکت حسینی، مثل دایره ی متحدالمرکز هستند؛ به یک جهت متوجه اند. لذا اینجا «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» (1) معنا پیدا میکند. این عظمت کار امام حسین علیه السلام است.

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا که فرمود: « بروید و اینجا نمانید؛ دست بچه های مرا هم بگیرید و ببرید؛ اینها مرا میخواهند»، (2) شوخی که نکرد. فرض کنید آنها قبول میکردند و میرفتند و امام حسین علیه السلام، تک و تنها و یا با ده نفر میماند؛ آیا خیال میکنید عظمت کار امام حسین علیه السلام کم میشد؟ نه؛ عیناً باز همین عظمت را داشت. اگر به جای این هفتادودو نفر، هفتادو دوهزار نفر اطراف امام حسین علیه السلام را میگرفتند، آیا باز عظمت کار کم میشد؟ نه،

عظمت کا را اینجا بود که امام حسین علیه السلام ، در مقابل فشار و سنگینی یک دنیای متعرض و مدعی، احساس تردید نکرد؛ در حالی که آدمهای معمولی احساس تردید میکنند. آدمهای فوق معمولی

ص: 462

1- . المعجم الكبير، ج 3، ص 33؛ شرح الأخبار، ج 3، ص 88؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 314.

2- . مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 248؛ الكامل، ج 4، ص 57-58.

هم احساس تردید میکنند. کما اینکه بارها گفته ام عبدالله بن عباس - که یک شخصیت بزرگی است - و همه ی آقازاده های قریش، از آن وضع ناراحت بودند. عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، عبدالرحمن بن ابی بکر و فرزندان بزرگان صحابه و بعضی صحابه از این قبیل اند.

در مدینه، عدّه ی زیادی صحابه بودند؛ آدمهای باغیرتی هم بودند - نه اینکه خیال کنید باغیرت نبودند - همان کسانی بودند که در مقابل تهاجم مسلم بن عقبه، در قضیه ی «حرّه ی» مدینه که سال بعد(1) به مدینه حمله بردند و همه را قتلعام کردند، ایستادند؛ جنگیدند و مبارزه کردند.(2) خیال نکنید ترسو بودند؛ نه، شمشیرزن و شجاع بودند، اما شجاعت ورود در میدان جنگ، یک مسئله است و شجاعت مواجه شدن با یک دنیا، یک مسئله ی دیگر است. امام حسین علیه السلام این دومی را داشت؛ برای این دومی حرکت کرد.

برای همین است که من بارها تأکید کرده ام که حرکت امام بزرگوار ما، یک حرکت حسینی بود. امام بزرگوار در زمان ما، رشحه ای از حرکت حسینی را در کار خود داشت. حالا بعضی بگویند که امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا تشنه شهید شد، ولی امام بزرگوار با این عزّت، حکومت و زندگی کردند، از دنیا رفتند و تشییع شدند. شاخص قضیه اینها نیست؛ شاخص قضیه مواجه شدن با یک عظمت پوشالی است که همه ی چیزها را هم با خود دارد.

قبلاً گفتم که دشمن امام حسین علیه السلام ، پول و زور و شمشیرزن و مروج و مبلغ و سینه چاک داشت. عزیزان من! الآن وضع شما این است. کربلا تا آخر دنیا گسترده است. کربلا که به مرزهای آن میدان چند صد متری محدود نمیشد. الآن همان روز است. همه ی دنیای استکبار و ظلم امروز، با جمهوری اسلامی مواجه است.

ص:463

1- . تاریخ الیعقوبی، ج 2، صص 250-251.

2- . تاریخ خلیفه، صص 147-155.

البته امروز حقاً و انصافاً بهتر از زمان امام حسین علیه السلام است؛ باید این را قبول کرد. اما وضع دشمن اسلام و جمهوری اسلامی و دشمن این حق و این گوهر گرانمایه ای که در اختیار و در مشت شماست، در همه جا گسترده است. ناگهان با یک نشست و برخاست، جمهوری اسلامی را به چیزی متهم میکنند که اگر برای مردم دنیا تشریح شود، مردم دنیا تعجب خواهند کرد! همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام را به نماز نخواندن متهم میکردند! (1)

البته معارضة ی سیاسی و فرهنگی دولت_ها، بخش کوچک معارضة با جمهوری اسلامی است. بخش مهمتر، معارضة ی فرهنگی غرب با نظام جمهوری اسلامی است، که یک معارضة ی عمیق و بلند مدت است. ایستادگی در مقابل اینها، روح حسینی میخواهد. آن کسانی که امروز در مقابل تهاجم و توطئه آفرینی های دشمنان ما در جبهه ی استکبار، در کار جهادی و سیاسی ایستادگی میکنند، کار حسین بن علی علیه السلام را میکنند. پس عظمت حرکت حسین بن علی علیه السلام ، اینجاست.

13-2-1376

لزوم همفکری برای تبلیغ بهتر در ماه محرم

اهمیت ماه محرم و آنچه در این ماه انجام میگردد، آنقدر هست که به خاطر آن، اجتماعاتی تشکیل شود و درباره ی مسائل مربوط به آن، گفتگو صورت گیرد. این شاءالله در آینده، خیلی بجا و خوب است که قبل از ایام تبلیغ ماه محرم، هماهنگی ها و هم فکری های فراوانی در جهات مختلف، برای انتخاب موضوعات و کیفیت تبلیغ و وظایف مهمی که در ماه محرم هست، انجام شود.

در قضیه ی محرم - که در تاریخ اسلام، از همه جهت قضیه ی نمونه و بی نظیری است - یک جهت بارز، همین قضیه ی تبلیغ است.

ص:464

1- . وقعه صفین، ص 354؛ بحارالأنوار، ج 33، ص 36.

فرستی است برای اینکه به برکت خون مطهر و نابحق ریخته ی حسین بن علی علیه السلام و اصحاب و خانواده ی آن بزرگوار و واقعه ی مظلومانه ی آنها، مردم نسبت به حقایق آن دینی که این دماء مطهره به پاس آن ریخته شد، آشنا و آگاه شوند. این هم یکی از برکات ماندگار حادثه ی کربلاست و باید آن را قدر دانست.

17-2-1376

بهره مندی بشریت از خون اباعبدالله علیه السلام

تاریخ بشریت، هنوز از خون بناحق ریخته ی سرور شهیدان تاریخ، حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بهره می_برد؛ چون کسانی که وارث آن خون بودند، مدبرانه ترین و شیواترین روشها را برای زنده نگه داشتن این خون بهکار بردند.

گاهی رنج و زحمتِ زنده نگه داشتن خون شهید، از خود شهادت کمتر نیست. رنج سی، چهل ساله ی امام سجاد علیه السلام و رنج چندین ساله ی زینب کبری علیها السلام از این قبیل است. رنج بردند تا توانستند این خون را نگه بدارند. بعد از آن هم همه ی ائمه علیهم السلام تا دوران غیبت، این رنج را متحمل شدند...

فداکاری در راه اهداف الهی؛ پیام شهید

پیام [شهید] این است: اگر میخواهید خدا را از خودتان راضی کنید و وجودتان در راه خدا مفید واقع شود و مقاصد و اهداف عالی ربوبی و الهی درباره ی عالم آفرینش تحقق پیدا کند، باید خودتان را در مقابل اهداف الهی ندیده بگیرید؛ تکلیف مالاِطاق هم نیست، تا آنجایی که می_شود. هر جایی که گروهی از انسانهای مؤمن این کار را کردند، کلمه ی خدا پیروز شد. هر جایی هم که بندگان مؤمن خدا پایشان لرزید، بدون برو برگرد، کلمه ی باطل پیروز شد.

ص:465

شانه خالی کردن خواص و نتایج آن

هرجایی که این گذشت نبود، مثل دوران امام حسین علیه السلام که اکثریت قاطع زبندگان و خواص و مؤمنان شانه خالی کردند و ترسیدند و عقب رفتند، کلمه ی باطل پیروز شد، حکومت یزید سر کار آمد، حکومت بنی امیه نود سال سر کار آمد، (1) حکومت بنی عباس پنج، شش قرن سر کار آمد و ماند. (2) به خاطر آنکه این گذشت انجام نشد، مردم چه کشیدند! جوامع اسلامی چه کشیدند! مؤمنین چه کشیدند!

1376-2-31

صبر و شکر امام علیه السلام و خاندان ایشان

در جریان یک زندگی شرافتمندانه، البته مصائب زیاد است. خودِ صحنه ی عاشورای حسینی، صحنه ی انواع مصائب است. واقعاً عجیب است که خدای متعال، این عرصه ی عاشورای حسینی را چطور مجموعه ای از مصیبت_های بزرگ قرار داد، که انسانهای بزرگی و در رأس آنها حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، با کرامت و بزرگواری و صبر و شکر، توانستند این مصائب بزرگ را تحمل کنند. هر دو طرف قضیه، در عرصه ی تاریخ بشر بی نظیر است. هم آن طور مصیبت_ها با آن شدت و با آن تنوع که همه با هم در یک صبح تا عصر اتفاق افتاد، در دنیا نظیر ندارد؛ هم صبری که در مقابل این مصیبت_ها شد، در تاریخ نظیر ندارد.

آن شهادت_ها، آن مظلومیّت_ها، آن احساس غربت، آن تشنگی، آن فشار تألماتی که بر یک نفر به خاطر خانواده اش وارد میشود، آن نگرانی از آینده، بعد هم فقدان عزیزترین عزیزان عالم وجود، یعنی حسین بن علی علیه السلام و خانواده و فرزندان و اصحابش و بعد هم اسارت؛

ص:466

1- . مروج الذهب، ج 3، صص 234-235.

2- . البدایه و النهایه، ج 13، ص 205.

آن هم نه اسارت در دست یک عده مردم باشرف؛ چون اسارت در دست انسانی که باشرف باشد، قابل تحمل است؛ اما آن انسانها، انسانهای باشرفی نبودند، انسان نبودند، ددمنش بودند. خاندان امام حسین علیه السلام چنین اسارتی را بعد از آن همه مصیبت از صبح تا عصر عاشورا تحمل کردند. تحمل کننده کیست؟ امام سجاد علیه السلام - مقام امامت - است، زینب علیها السلام - تالی تلوی مقام امامت - است، بعد زنان و کودکانی اند که به حسب ظاهر، مقامات عالی معنوی مثل ولایت و امامت هم ندارند؛ اما تحمل کردند. این است آن راز بزرگی که حادثه ی عاشورا را ماندگار کرد.

1376-6-25

تقسیم جامعه به خواص و عوام

اگر ما جامعه را به خواص و عوام تقسیم کنیم، عوام به معنای بی سواد و نادان نیست؛ بلکه عوام یعنی کسانی که نسبت به این مقوله ی خاص، حساسیت ویژه ای ندارند، احساس مسئولیت نمیکنند و فاقد آگاهی لازم اند. این، معنای عوام است. ممکن است در جای خود در مقوله ی دیگری، مردمان عالم و آگاه و بانگیزه هم باشند، اما وقتی در این مقوله ی مورد بحث ما، آگاهی، انگیزه و تلاش لازم را نداشته باشند، اینها عوام هستند!

خواص، نقطه ی مقابل است. این خواص، بعضی طرفدار حق و بعضی طرفدار باطل اند؛ یعنی در زمینه ی باطل هم کسانی هستند که جزو خواصند، ولی ما آنها را وارد بحث نمیکنیم؛ آنها در بحث ما داخل نیستند. بحث در مورد یک عده از خواص است که طرفدار حق اند.

نقش کوتاهی خواص حق در خلق عاشورا

آن وقت اگر شما دیدید خواص طرفدار حق، در یک دوره آن چنان

ص: 467

که دین و ایمان آنها و همان معرفت و شناخت آنها حکم میکند، به وظایف شان عمل کردند و تلاش لازم را به خرج دادند، آن فاجعه مطلقاً رخ نخواهد داد.

یک نفر انسان جزو مجموعه ی خواص، اگر به وظیفه ی خودش عمل کند، می تواند هزاران انسان جزو مجموعه ی عوام را به یک طرف هدایت نماید. فرض بفرمایید اگر «شریح قاضی» در آن وقتی که دید «هانی بن عروه» در زندان عبدالله بن زیاد، کتک خورده و مجروح شده و تهدید به مرگ شده، از عبدالله نمی ترسید (1) - چون عبدالله تهدیدش کرد - و بعد که او را جلوی مردم آوردند، به مردم میگفت اینکه به شما میگوید هانی بن عروه در امان است و پیش من است و محترم است، دروغ میگوید، بناست او را بکشند؛ قطعاً حادثه ی کربلا اتفاق نمی افتاد!

این را می خواهیم بگویم که یک تصمیم بجای یک انسان خاص، می تواند مسیر تاریخ را عوض کند؛ یعنی آنجا آن جمعیت با گفته ی او قیام میکردند؛ طبق قواعد و آنچه که انسان از تاریخ می فهمد. البته ممکن است یک وقت استثناهایی هم رخ بدهد؛ من بدون محاسبه ی آن استثناها میگویم. چون عبدالله در ابتدای کار، هنوز قدرت نگرفته بود؛ می توانستند راحت از آنجا بیرونش کنند. اگر بیرونش میکردند، «مسلم بن عقیل» کشته نمیشد، حکومت کوفه و عراق، دست اهل بیت علیهم السلام می افتاد و حادثه ی کربلا در این مقطع روی نمیداد. البته امام حسین علیه السلام، طبق تقدیر و قضای الهی، زمانی شهید میشد؛ اما آن زمان در این ماجرا نبود و حادثه ای که در کربلا اتفاق افتاد، اتفاق نمی افتاد. یعنی گاهی یک تصمیم گیری، این گونه است.

از این قبیل، فراوان در صدر اسلام وجود دارد. قضیه ی سقیفه، (2) از

ص: 468

1- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 274-275.

2- . الإمامه و السیاسة، ج 2، صص 21-30؛ الإحتجاج، ج 1، صص 91-97؛ بحار الأنوار، ج 28، باب 4.

این تصمیم گیری های بجا و ب موقعی است که می توانست مسیر را عوض کند. نمونه های روشنی در قضیه ی امام حسن مجتبی علیه السلام (1) هست که همین طور است. در قضیه ی امیرالمؤمنین علیه السلام همین طور، در صفین همین طور، (2) در جاهای دیگر، تا به کربلا و تاریخ صدر اسلام میرسد. الان هم همان قضیه است.

1376-6-26

فراوانی عبرتها و درسهای صدر اسلام

تاریخ ما به برکت حوادث دویست و پنجاه ساله ی اول اسلام، پر از درس و عبرت است. اگر به چشم عبرت بین و درس گیر و درس آموز نگاه شود، برای انسانی که میخواهد در راه خدا - همان راهی که آن بزرگواران پیمودند - حرکت کند، یک خزانه ی تمام نشدنی از معارف و روحیه و درس است.

قدرت_های مادّی، مغلوب قدرت_های معنوی

ببینید زینب کبری علیها السلام دختر همین فاطمه ی زهرا علیها السلام (3) به مقتدرترین سلاطین زمان خودش، در وقتی که اسیر در دست آن سلطان ظالم و سفاک است، میگوید: «هر کاری می_توانی بکنی، بکن؛ اما نخواهی توانست ما را از صحنه ی تاریخ بیرون ببری و راه_مان را محو و پاک کنی، تا بشریت نتواند این راه را برود.» (4) اگر اقتدار مادّی می_توانست، این کار را میکرد.

ص: 469

- 1- . تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 215؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، صص 193-195؛ بحارالأنوار، ج 44، صص 45-49.
- 2- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 34-39؛ مناقب آل ابی طالب، ج 2، صص 363-367؛ بحارالأنوار، ج 32، صص 531-554.
- 3- . الطبقات الکبری، ج 3، ص 14؛ تاج الموالید، ص 23؛ بحارالأنوار، ج 42، ص 74.
- 4- . بلاغات النساء، صص 21-23؛ الإحتجاج، ج 2، صص 34-37؛ بحارالأنوار، ج 45، صص 133-135.

1376-9-13

اباعبدالله علیه السلام ؛ مظهر معنویت و عرفان

شخصیت درخشان و بزرگوار امام حسین علیه السلام دو وجهه دارد: یک وجهه، همان وجهه ی جهاد و شهادت و طوفانی است که در تاریخ به راه انداخته و هم_چنان هم این طوفان با همه ی برکاتی که دارد، برپا خواهد بود؛ که شما با آن آشنا هستید. یک بعد دیگر، بعد معنوی و عرفانی است که بخصوص در دعای عرفه(1) به شکل عجیبی نمایان است. ما مثل

دعای عرفه کمتر دعایی را داریم که سوز و گداز و نظم عجیب و توسل به ذیل عنایت حضرت حق متعال، بر فانی دیدن خود در مقابل ذات مقدس ربوبی در آن باشد؛ دعای خیلی عجیبی است.

دعای دیگری مربوط به روز عرفه در صحیفه ی سجّادیه هست، (2) که از فرزند این بزرگوار است. من یک وقت این دو دعا را با هم مقایسه میکردم؛ اول دعای امام حسین علیه السلام را میخواندم، بعد دعای صحیفه ی سجّادیه را. مکرر به نظر من این طور رسیده است که دعای حضرت سجّاد علیه السلام ، مثل شرح دعای عرفه است. آن متن است؛ این شرح است. آن اصل است؛ این فرع است.

دعای عرفه، دعای عجیبی است. شما عین همین روحیه را در خطابی که حضرت در مجمع بزرگان زمان خود - بزرگان اسلام و بازماندگان تابعین و امثال اینها - در منی ایراد کردند، (3) مشاهده میکنید؛ که آن هم در تاریخ و در کتب حدیث ثبت است.

به قضیه ی عاشورا و کربلا برمیگردیم. می بینیم اینجا هم با اینکه میدان حماسه و جنگ است، اما از لحظه ی اول تا لحظه ی آخری که نقل

ص: 470

1- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74-87؛ بحار الأنوار، ج 95، صص 216-227.

2- . الصحیفه السجّادیه الکامله، دعای 47.

3- . کتاب سلیم بن قیس، صص 320-323؛ بحار الأنوار، ج 33، صص 181-185.

شده است که حضرت صورت مبارکش را روی خاک های گرم کربلا گذاشت و عرض کرد:

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ»، (1)

با ذکر و تضرع و یاد و توسل همراه است. از وقت خروج از مکه که فرمود:

«مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»، (2)

با دعا و توسل و وعده ی لقای الهی و همان روحیه ی دعای عرفه شروع میشود، تا گودال قتلگاه و «صَبْرًا عَلَيَّ قَضَائِكَ» لحظه ی آخر.

یعنی خود ماجرای عاشورا هم یک ماجرای عرفانی است؛ جنگ است؛ کشتن و کشته شدن است؛ حماسه است و حماسه های عاشورا، فصل فوق العاده درخشانی است. اما وقتی شما به بافت اصلی این حادثه ی حماسی نگاه میکنید، می بینید که عرفان هست، معنویت هست، تضرع و روح دعای عرفه هست. پس، آن وجه دیگر شخصیت امام حسین علیه السلام هم باید به عظمت این وجه جهاد و شهادت و با همان اوج و عروج، مورد توجه قرار گیرد.

جهاد و شهادت عاشورا؛ آفریده ی عرفان و معنویت امام حسین علیه السلام

حال نکته ای که میخواهم عرض کنم، اینجاست. شاید بشود قاطعاً گفت که همین معنویت و عرفان و توسل و فناء فی الله و محو در معشوق و ندیدن خود در مقابل اراده ی ذات مقدس ربوبی است که ماجرای عاشورا را هم این طور با عظمت و پُرشکوه و ماندگار کرده است. به عبارت دیگر، این جانبِ اول - یعنی جانب جهاد و شهادت

ص: 471

1- «شکیبایی میکنم بر قضای تو، ای پروردگار من! غیر از تو خدایی نیست.» مقتل الحسین، مقرر، ص 297.

2- «هر کس حاضر است در راه این قیام، خون خویش را نثار کند، و آماده ی ملاقات با خدا است، با ما حرکت کند.» اللهوف، ص 38؛ نیز ر.ک: نزهه الناظر و تنبیه الخاطر، ص 86؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 367.

- آفریده و مخلوق آن جانبِ دوم است؛ یعنی همان روح عرفانی و معنوی.

خیلی ها مؤمن اند و میروند مجاهدت میکنند، به شهادت هم میرسند - شهادت است؛ هیچ چیزی کم ندارد - اما یک شهادت هم هست که بیش از روح ایمان، از یک دل سوزان، از یک روح مشتعل و بی تاب در راه خدا و در محبت پروردگار و غرقه در ذات و صفات الهی، سرچشمه میگیرد. این گونه مجاهدتی، طعم دیگری پیدا میکند. این، حال دیگری می بخشد. این، اثر دیگری در تکوین میگذارد.

دوران دفاع مقدس؛ تجلیگاه معنویت عاشورایی

رشحاتی از این را ما در جنگ مشاهده کردیم. اینکه شما دیدید امام فرمودند: «وصیت نامه ی این جوانان را بخوانید»، (1) من حدسم این است - البته در این مورد چیزی از امام نشنیدم - که این یک توصیه ی خشک و خالی نبود. خود امام، آن وصیت نامه ها را خوانده بودند و آن گلوله ی آتشین در قلب مبارک شان اثر گذاشته بود و میخواستند که دیگران هم از آن بی بهره نمانند؛ کما اینکه خود من هم در طول سال_های جنگ و بعد از آن تا امروز، بحمدالله با این وصیت نامه ها تا حدودی انس داشتم و دارم و دیده ام که بعضی از این وصیت نامه ها، چطور حاکی از همان روح عرفان است.

راهی را که یک عارف و یک سالک در طول سی سال، چهل سال طی میکند - ریاضت میکشد، عبادت میکند، حضور پیدا میکند، از اساتید فرا میگیرد، چقدر گریه ها، چقدر تضرعها، چقدر کارهای بزرگ - این راه طولانی را یک جوان در ظرف ده روز، پانزده روز، بیست روز در جبهه پیدا کرده و طی کرده است؛ یعنی از آن لحظه ای که این

ص:472

1- . صحیفه ی امام، ج 14، ص 491.

جوان با هر انگیزه ای - طبعاً با انگیزه ی دینی، همراه با آن حماسه های جوانی - به جبهه رفته و این حالت ب_تدریج در جبهه به یک حالت عزم بر فداکاری و گذشت مطلق از همه ی هستی خود تبدیل شده و او خاطرات و یا وصیت نامه ی خود را نوشته است، تا لحظه ی شهادت، این حالت همین طور لحظه به لحظه پُرشورتر و این قرب نزدیکتر و این سیر

سریع تر شده است؛ تا آن روزهای آخر و لحظه های آخر و ساعات آخر، اگر چیزی از او مانده است، مثل یک گلوله ی آتشین در دل انسان اثر میگذارد.

این جوانانی که خاطرات نوشتند و شهید شدند، انسان در نوشته هایشان، چنین خصوصیتی را خیلی بوضوح مشاهده میکند. این رشحه ای از همان روح حسینی است. پس پشتوانه ی حادثه ی عاشورا، معنویت است.

کربلا؛ طوفان ماندگار در تاریخ

این طوفان ماندگار در تاریخ که همیشه کاخ های ظلم از آن ترسیده اند و مغلوب آن شده اند، همیشه در مقاطع گوناگون تاریخی، هر جا درست سر بلند کرده، کاری کرده است شبیه کاری که در آن روز انجام داد؛ مثل انقلاب ما. این حادثه ی بزرگ، که اثرش لحظه به لحظه در مقاطع مختلف زمانی در تاریخ دیده شده است، چقدر سلسله های ظالم را از بین برده است؛ چقدر انسانهای ضعیف را قوت بخشیده است؛ چقدر به ملت های مستضعف روحیه داده است؛ و چقدر انسانهایی را برای مقاومت در راه خدا مجهز کرده است! در زمان ما هم با درایت امام بزرگوار، این حادثه توانست پیش از پیروزی انقلاب، ناگهان مثل همان طوفان اول بار در جامعه ظهور کند.

معروف ترین دعاها از سه امام علیهم السلام

عجیب این است که اگرچه از همه ی ائمه علیهم السلام - تا آن جایی که در ذهنم

ص: 473

هست - تقریباً دعاهایی ماثور است و ادعیه ای به ما رسیده است، اما بیشترین و معروف ترین دعاها از سه امام است، که هر سه درگیر مبارزات بزرگ مدت عمر خودشان بودند: یکی امیرالمؤمنین علیه السلام است که دعاهایی مثل دعای کمیل (1) و دعاهای دیگر از آن بزرگوار رسیده است، که یک عالم و غوغایی است. بعد ادعیه ی مربوط به امام حسین علیه السلام است، که همین دعای عرفه مظهر آنهاست. (2) این دعا، واقعاً دعای عجیبی است. بعد هم امام سجاد علیه السلام است که فرزند و پیام آور عاشورا و مبارز در مقابل کاخ ستم یزید است. این سه امامی که حضورشان در صحنه های

مبارزات از همه بارزتر است، دعای_شان هم از همه بیش_تر است؛ درس شان در خلال دعا هم از همه بیشتر است. آن وقت شما همین خصوصیات اخلاقی را در صحیفه ی سجّادیه نگاه کنید.

من به یکایک شما عزیزان توصیه میکنم تا آنجا که میتوانید، با صحیفه ی سجّادیه مأنوس شوید؛ کتاب بسیار عظیمی است. اینکه گفته اند زبور آل محمد، (3) واقعاً همین طور است؛ پُر از نغمه های معنوی است. با صحیفه ی سجّادیه مأنوس باشید؛ دعا و درس است؛ هم درس اخلاق است، هم درس علم النَّفس است، هم درس امور اجتماعی است. آنجا ملاحظه کنید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيَجَانِ الْحِرْصِ وَ سَوْرَةِ الْغَضَبِ... وَ إِحْجَاحِ الشَّهْوَةِ»؛ (4)

یعنی یکی یکی این خصوصیات معنوی و اخلاقی و این ریشه های فاسدی را که در نفس ما هست، در زبان دعا به ما معرفی میکند.

ص: 474

1- . مصباح المتهدج، صص 844-850.

2- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74-87؛ بحار الأنوار، ج 95، صص 216-227.

3- . بحار الأنوار، ج 107، ص 45.

4- . «بار خدایا! به تو پناه می_برم از حرص و آز و تندی غضب و خشم... و افراط خواهش نفس.» الصحیفه السجّادیه الکامله، ص 57.

1376-10-8

ایستادگی حسینی

استقامت، مفهومی خیلی پیش پا افتاده و رایج و غیرمهم تلقی میشود؛ ولی این طور نیست. استقامت، یک مفهوم بسیار مهم و حساسی دارد که اهمیّت آن در عمل، به مراتب بیش از آن چیزی است که انسان در ذهن خود تصوّر میکند.

استقامت، یعنی پافشردن بر طریق مستقیم:

«وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»؛ (1)

اگر به همان صراط مستقیم پافشاری کنند؛ یعنی در همین جهتگیری باشند و راه خودشان را عوض نکنند و تحت تأثیر شرایط قرار نگیرند، آن وقت آن نتایج دنیوی و ثواب اخروی، مترتب خواهد شد.

اینکه قرآن میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ - نزول ملائکه، شرف مواجه شدن و مخاطب شدن به خطاب ملائکه و فرشتگان الهی - أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا» (2) ملائکه بیایند و به شما بگویند: نترسید، محزون نباشید. چه وقت این شرف دست میدهد؟ در صورت استقامت.

بنده در یک سخنرانی در یکی از سالگردهای امامرحمها لله علیه، راجع به همین قضیّه بخصوص صحبت کردم و بین استقامت امام و استقامت امام حسین علیه السلام، مقایسه ای نمودم. آدم یک کلمه میگوید «استقامت کنید»، «ایستادگی کنید»، همه هم به خودشان نگاه میکنند و میگویند: بله؛ ایستادگی میکنیم. لیکن ایستادگی در مقام عمل، مسئله ی خیلی مهمی است.

ص: 475

1- «و اینکه اگر آنها [جنّ و انس] در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان میکنیم!» جن، 16.

2- «به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل میشوند که: نترسید و غمگین نباشید.» فصلت، 30.

ایستادگی امام حسین علیه السلام ، به چه چیز بود؟ آیا این بود که در جنگ ایستادگی کرد؟ خُب؛ همه در جنگ ایستادگی میکنند. کسانی که به جنگ میروند - حتی آدمهای باطل - ایستادگی میکنند. این همه جنگ در دنیا هست؛ این همه افراد میروند و کشته میشوند و از سنگرهای خودشان یک قدم عقب نمینشینند؛ این هم که استقامت است! این مقدار استقامت که امام حسین علیه السلام و سیدالشهدا علیه السلام درست نمیکنند! باید سراغ استقامت_های ویژه ی حسینی برویم.

از نظر امام حسین علیه السلام ، هدفی روشن وجود داشت؛ اما دیگران در این هدف، مرتّب خدشه میکردند. آنها آدم_های کوچکی نبودند؛ آقازاده های درجه ی یک دنیای اسلام - مثل عبدالله بن زبیر، عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس - بودند! کسانی که شما امروز هر کدامشان را نگاه کنید، می بینید که در دنیای اسلام چ_قدر ارزش دارند.

آنها یکیکی با امام حسین علیه السلام مینشستند و بر سر این هدف مناقشه و خدشه وارد کردند! (1) گفتند: آقا! به چه دلیل امروز، همان روزی است که شما باید بروید و در مقابل یزید بایستید؟ آنقدر هم برای اثبات نظریه ی خودشان شواهد داشتند که هر کسی را تکان میداد!

میگفتند: شما فرزند پیغمبر باشید و احکام الهی را بگویید. آیا این بهتر است، یا اینکه کشته شوید؟ آیا اینکه آن مرد ظالم بیاید و بنا کند بر روی قبر شما به رجز خوانی و عوض کردن حرف_های شما بهتر است، یا اینکه زنده باشید، حرف بزنید و تبیین کنید؟ اگر بیست سال دیگر از خدا عمر بگیرید، شما در این بیست سال چقدر معارف خواهید گفت. اینکه بهتر از آن است!

ص:476

1- . مناقشه ی عبدالله بن زبیر با اباعبدالله علیه السلام : شرح الأخبار، ج3، ص 143؛ الکامل، ج4، ص38؛ بحار الأنوار، ج44، ص364. مناقشه ی عبدالله بن جعفر با اباعبدالله علیه السلام : الفتوح، ج5، ص67؛ الإرشاد، ج2، صص68-69؛ بحار الأنوار، ج44، ص366. مناقشه ی عبدالله بن عباس با اباعبدالله علیه السلام : الأخبار الطوال، صص243-244؛ مناقب آل ابي طالب، ج3، صص240 و245؛ بحار الأنوار، ج44، صص364-365.

بینید؛ خیلی آسان نیست که آدم، خودش را از گیر چنین اشکالی و از قلاب چنین خدشه ای خلاص کند!

میگفتند: حالا میخواهید بروید، بروید؛ بالاخره در میدانی مبارزطلبی کنید؛ ولی این زن و بچه را کجا میبرید؟ این وضع چیست؟ چرا میروید و مردم را به کشتن میدهید؟ چرا به کوفه میروید؟

خُب؛ همه ی اینها پای انسان را میلرزاند. امام حسین علیه السلام به آنجایی رسید که فهمید قضا یا دشوار است. گفتند: خُب؛ آقا برگردید، بروید با یزید بیعت کنید. حالا بالاخره بیعتی بکنید؛ شما که بالاتر از امام حسن علیه السلام نیستید! چه موجبی دارد که شما بروید و خودتان را در این معرکه ی عظیم بیندازید؟!

از لحظه ی خروج از مدینه تا آمدن به مکه، از خروج از مکه تا رسیدن به کربلا - که ماجراهایی در این خلال هست - و از لحظه ی ورود به کربلا تا روز عاشورا، همین طور مرتب با این خدشه ها و شبهه ها - آن هم از سوی آدمهای حسابی، از سوی عقل مصلحت اندیشی که از وسایل ارزشی هم خیلی بیگانه نیست - مواجه است! (1) آن وقت امام حسین علیه السلام ، آن کسی است، آن تجسمی از ارزشهاست که در مقابل اینها استقامت می ورزد؛ یعنی هدف را فراموش نمیکند و خطّ مستقیمی را که خودش می شناسد و اینها نمی شناسند، با این حرفها رها نمیسازد.

من بین این حرکت و حرکت امامرضوان الله علیه، مقایسه کردم. از روز - فرض کنید که - دوم فروردین سال 1342 که آنجا روی سخت

ص:477

- 1- . الطبقات الکبری، خامسه 1، صص 444-447؛ أنساب الأشراف، ج 3، صص 163 و 165-166؛ الأخبار الطوال، صص 229-228؛ تاریخ الطبری، ج 4، صص 253 و 286-287؛ الفتوح، ج 5، صص 16-17 و 70 و 99؛ العقد الفرید، ج 5، صص 133؛ مروج الذهب، ج 3، صص 56 و 60؛ دلائل الإمامه، صص 182؛ الإرشاد، ج 2، صص 71-72 و 76؛ إعلام الوری، ج 1، صص 459؛ الثاقب، صص 330-331؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، صص 271-273؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، صص 201-202 و 216 و ج 65، صص 127؛ الخرائج، ج 1، صص 253-254؛ مناقب آل أبی طالب، ج 3، صص 248؛
- الکامل، ج 4، صص 50؛ مثیر الأحزان، صص 17؛ تذکره الخواص، صص 227؛ اللهوف، صص 19-20 و 22؛ تهذیب الکمال، ج 6، صص 421؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 364.

دستگاه دیده شد - قضیه ی مدرسه ی فیضیه - تا پانزده سال بعد و در رأس یک حکومت و یک ملت قرار گرفتن، که دیگر مسئله ی مبارزه و معارضه و سنگ انداختن به شیشه ی طرف نیست.

آن زمان، امام در این موضع قرار گرفته بود: آن قضیه ی امریکا، آن قضیه ی لانه ی جاسوسی، آن قضیه ی جنگ، آن قضیه ی هر روز جنگ، آن قضایای گوناگون با کشورهای مختلف و آن قضیه ی شوروی! ما این همه با امریکا معارضه داشتیم - و داریم - شوروی هم بیخ گوش ما بوده، عراق هم خودش در مشت شوروی! این «لاشرقیه و لاغربیه» نه شرقی و نه غربی» را محکم نگه داشتن، بسیار مهم بود.

میگفتند: آقا! برای چند صباحی شما «نه شرقی» را به زبان نیاورید! حالا در دل_تان هم باشد؛ ولی نگویید! بگذارید حالا ما یک خرده مصلحتی را ملاحظه کنیم! بالاخره یک کشور است، اداره دارد، همه ی مردم - کوچک و بزرگ - در یک سطح نیستند، همه یک طور معرفت ندارند؛ یک چیزی را مراعات کنید!

همه ی اینها در معرض ذهن امام بود. نه اینکه خیال کنید اینها به امام گفته نمیشد؛ نخیر، واقعاً هم گفته میشد.

امام به خاطر اینکه ایستادند، امروز یک ارزش مجسماند. ملت ایران هم در آن دوره ی ده ساله، پشت سر امام ایستاد؛ لذا ملت ایران هم امروز یک ارزش است. ما حالا هر کاری بکنیم؛ خدای نخواستہ به هر جهنمی خودمان را سرازیر کنیم، آن ده سال به صورت یک نوار روشن باقی است و نمیتوانند خرابش کنند.

1376-11-1

طلب عافیت و راضی بودن به قضای الهی در دعای عرفه

دعا برای عافیت، مهم است. در روایات دارد که از معصوم - شاید

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله - سؤال کردند: ما برای چه دعا کنیم؟ فرمودند: ب رای عافیت. (1) بعضی ها عافیت را بد می فهمند؛ خیال میکنند همان «عافیت طلبی» است؛ که معروف است فلان کس «آدم عافیت طلب» است! عافیت طلبی، یعنی انسان از کارهای سخت، روی گردان شود و گنجی را بگیرد و آنجا زندگی کند. نه، معنای «عافیت» در دعا این نیست. «عافیت» در مقابل «ابتلا» و در مقابل «بلا»ست. عافیت از اخلاق بد، عافیت از آن چیزی که در عرف، به آن «عافیت طلبی» میگویند؛ یعنی وارد میدانها نشدن. این خودش یک بلا و یک بدبختی است. عافیت از آن، عافیت از گناه، عافیت از تسلط دشمن، عافیت از نفوذ دشمن و عافیت از شهوات نفسانی! همه ی اینها «عافیت» است. لذا در دعاهای سجده ی آخر میگوییم:

«یا ولیّ العافیه، أسئلك العافیه، عافیه الدنیا و الاخره».

دعایی هم امام سجّاد علیه السلام در همین صحیفهی سجّادیّه دارد:

«دعائه فی طلب العافیه».(2)

اصلاً عافیت از خدا میخواهد. عافیت، خیلی خوب است.

امام حسین علیه السلام ، به آن عظمت، مظهر آزادگی و شجاعت و از خودگذشتگی، در دعای عرفه میفرماید: پروردگارا! اگر تو از من راضی باشی، من به هیچ چیز دیگر اهمّیت نمیدهم، به هیچ مشکلی از مشکلات زندگی اهمّیت نمیدهم.

«فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَيَّ فَلَا أَبَالِي سِوَاكَ»

بعد میفرماید:

«غَيْرَ أَنْ عَافَيْتَكَ أَوْسَعُ لِي» (3)

اما اگر عافیتت را نصیب من کنی و سختی_ها و بلاها و دشواری_ها را

ص: 479

1- . المعجم الأوسط، ج 3، ص 66.

2- . الصحيفه السجّاديه الكامله، دعای 23.

3- . إقبال الأعمال، ج 2، ص 79؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 219.

برای من پیش نیاوری، برای من بهتر است! یعنی امام حسین علیه السلام هم «عافیت» به این معنا را میخواید.

خواستن عافیت، چیز خوبی است. عافیت را از خدای متعال بخواهید؛ برای خودتان، برای ملت تان، برای خانواده تان، برای پدر و مادرتان، تا این شاءالله خدای متعال به شما کمک کند. هدایت را هم این شاءالله بخواهید.

1376-12-14

تب_بی_ن استقامت اباعبدالله علیه السلام

بنده در یکی از سالگردهای وفات امامرضوان الله علیه، درباره ی استقامت امام بحث کردم.

*

امام بزرگوار در زمان ما یک انسان انصافاً است_ث_نایی بود؛ یعنی ما مثل آن بزرگوار، واقعاً دیگر کسی را ندیدیم. البته ما بزرگان زیادی را دیدیم، اما مثل ایشان با آن خصوصیات، دیگر کسی را ندیدیم و نشنیدیم. بنده که شنیده ام؛ شاید دیگران شنیده باشند. این آدم، خصوصیاتِ داشت که یکی از آنها همین استقامت در راه بود.

«وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (1)

استقامت! استقامت هم معنایی است که سهل و ممتنع است. به نظر آسان و قابل فهم می آید؛ ولی دقت که بکنیم، می بینیم معنای خیلی دشواری است؛ هم تشخیص قدری مشکل است، هم رعایتش در عمل، خیلی مهم است. من استقامت امام را مثال زدم؛ ممکن است بعضی خیال کنند که استقامت کسی مثل امام، یعنی چه؟ فرض کنید که بگویند: از راه مستقیم برگردید. امام استقامت میکند که نخیر؛ من از راه مستقیم برنمیگردم! مسئله ی استقامت امام که به این آسانی و به این روشنی نیست. معلوم است که به هر کسی بگویند از راه

ص: 480

1- «و اینکه اگر آنها [جنّ و انس] در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان میکنیم.» جن، 16.

حق برگرد، خواهد گفت بر نمیگردم. من استقامت مهمّ امام را در آن سخنرانی، به استقامت امام حسین علیه السلام تشبیه کردم؛ استقامت سر بزنگاه ها و سر چیزهای حسّاس بود. فرض بفرمایید به امام حسین علیه السلام عرض کنند، یا این طور برای ایشان مطرح شود که: شما میخواهید در راه خدا مجاهدت کنید، البته خیلی هم خوب است؛ میخواهید با یزید بجنگید، البته خیلی خوب است؛ میخواهید جان_تان هم فدا شود، حاضرید، آمادگی دارید، بسیار خوب؛ اما بالاخره علی اصغر، یک طفل شش ماهه، این گونه از تشنگی به خودش بیچد، با چه معیاری جور در می آید؟! یک کلمه بگو و این بچه را راحت کن!

بینید؛ مسئله ی استقامت، این طور پیش می آید. یعنی ناگهان نکته ای سر راه مطرح میشود که ممکن است یک انسان هوشمند، یک انسان بزرگ، دچار تردید شود.

من در سال چهل و دو، از زندان آزاد شده بودم - شاید از پانزده خرداد سال چهل و دو، شش، هفت ماهی گذشته بود - خدمت یکی از بزرگان مراجع - از مراجع خوب - رفتم. ایشان خیلی محبت و ملاحظت کرد و بعد بنا کرد به نارضایی از حادثه! از جمله حرف های ایشان این بود که «بهترین جوانان ما در پانزده خرداد، از بین رفتند!» استدلال ایشان هم این بود که میگفت: «یک عده مردم جوانند، یک عده هم غیر جوان؛ جوانان بهترند، چون اهل کارند. در بین جوانان عده ای بی دین و عده ای بادین اند؛ بادینها بهترند. در بین بادین ها عده ای اهل اقدام اند، عده ای اهل اقدام نیستند؛ آنهایی که در پانزده خرداد کشته شدند، کدام ها بودند؟ جوان بادین اهل اقدام! در مملکت، چند نفر از اینها داریم؟ همه ی آنها کشته شدند!» ببینید؛ آن آقا یکی دو سال بعد از آن حادثه، کِشان کِشان مقداری بار مبارزه یا همراهی با مبارزه را تحمل کرد، بعد هم بوسید و تا آخر عمرش

ص: 481

کنار گذاشت!

تردیدها برای بزرگان، از این قبیل است. مثلاً به امام بزرگوار گفته شود که آقا جان! شما اهل جنگید، اهل ایستادگی هستید، صدآم هم آدم بسیار بدی است؛ اما بالاخره شهر تهران - ق-بهاالاسلام - در معرض بمباران دائمی دشمن است؛ چقدر بچه از بین میروند! چقدر زن حامله میلرزند! چقدر انسان، خانه هایشان از بین می رود! بس کن؛ یک کلمه بگو خیلی خوب، قطعنامه را قبول کردیم! این نوع گفته ها مربوط به سال شصت و پنج و شصت و شش است. اینها تردیدهایی است که استقامت بزرگان در آنجا معلوم میشود و اینجاست که یک انسان میتواند مورد ستایش قرار گیرد که استقامت کرد یا نکرد؛ راه مستقیم را حفظ کرد یا نکرد.

1377-1-30

دعای عرفه و نعمت های الهی

خیلی شاکر نعم الهی باشید و به چشم جد نعمتهای الهی را احصاء، و از خدای متعال سپاسگزاری کنید.

البته احصای نعمت‌های الهی برای هیچ کس ممکن نیست؛ حتی اگر در دعای عرفه ملاحظه کنید - که امیدوارم توفیق پیدا کرده باشید و این دعا را خوانده باشید و هر سال در روزهای مبارک عرفه، توفیق پیدا کنید این دعا را بخوانید و در مضامین آن تدبّر نمایید - می بینید در اوایل آن دعا حسین بن علی علیه السلام میفرماید: «من اگر بخواهم با همه ی وجودم شکرگزار یکی از نعمت‌های تو باشم - با پوستم، با گوشتم، با استخوانم، با چشمم، دستم، پایم، با تمام اعضا و جوارحم - قادر نیستم!»

حسین بن علی علیه السلام ، آن سرباز فداکار بی نظیر اسلام و معنویت در تاریخ، جزئیاتی را - تقریباً به قدر یک صفحه - می‌شمارد، برای اینکه بگوید

ص:482

اگر با همه ی وجودم بخواهم شکر یکی از نعمت‌های تو را بجا آورم، قادر نیستم؛ و اگر توفیق پیدا کنم که شکر نعمت را بجا آورم، خود این توفیق بر شکر، یک نعمت از سوی توست! (1)

18-2-1377

عبرت‌های عاشورا

امروز در خطبه ی اول، بحثی درباره ی ماجرای عاشورا عرض میکنم. اگرچه در این زمینه، بسیار سخن گفته شده است و ما هم عرایضی کرده ایم، اما هرچه اطراف و جوانب این حادثه ی عظیم و مؤثر و جاودانه بررسی میشود، ابعاد تازه تر و روشنگری‌های بیش‌تری از آن حادثه آشکار میشود و نوری بر زندگی ما می‌تاباند.

در مباحث مربوط به عاشورا، سه بحث عمده وجود دارد:

یکی بحث علل و انگیزه های قیام امام حسین علیه السلام است، که چرا امام حسین علیه السلام قیام کرد؛ یعنی تحلیل دینی و علمی و سیاسی این قیام. در این زمینه، ما قبلاً تفصیلاً عرایضی عرض کرده ایم؛ فضلا و بزرگان هم بحث های خوبی کرده اند. امروز وارد آن بحث نمیشویم.

بحث دوم، بحث درسهای عاشورا است که یک بحث زنده و جاودانه و همیشگی است و مخصوص زمان معینی نیست. درس عاشورا، درس فداکاری و دین داری و شجاعت و مواسات و درس قیام لله و درس محبت و عشق است. یکی از درسهای عاشورا، همین انقلاب عظیم و کبیری است که شما ملت ایران پشت سر حسین زمان و فرزند ابی عبدالله الحسین علیه السلام انجام دادید. خود این، یکی از درسهای عاشورا بود. در این زمینه هم من امروز هیچ بحثی نمیکنم.

بحث سوم، درباره ی عبرت های عاشورا است، که چند سال قبل از این،

ص: 483

1- . إقبال الأعمال، ج 2، ص 77؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 218.

ما این مسئله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درسها، عبرت هایی هم دارد. بحث عبرت های عاشورا مخصوص زمانی است که اسلام حاکمیت داشته باشد؛ حداقل این است که بگوییم عمده ی این بحث، مخصوص به این زمان است؛ یعنی زمان ما و کشور ما، که عبرت بگیریم.

چرایی بازگشت به جاهلیت در جامعه ی صدر اسلام

ما قضیه را این گونه طرح کردیم که چطور شد جامعه ی اسلامی به محوریت پیامبر عظیم الشان، آن عشق مردم به او، آن ایمان عمیق مردم به او، آن جامعه ی سرتاپا حماسه و شور دینی و آن احکامی که بعداً مقداری درباره ی آن عرض خواهیم کرد؛ همین جامعه ی ساخته و پرداخته، همان مردم، حتی بعضی از همان کسانی که دوره های نزدیک به پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بودند، بعد از پنجاه سال کارشان به آنجا رسید که جمع شدند، فرزند همین پیامبر صلی الله علیه و آله را با فجیع ترین وضعی کشتند؟! انحراف، عقب گرد، برگشتن به پشت سر؛ از این بیشتر چه می شود؟!!

زینب کبری علیها السلام در بازار کوفه، آن خطبه ی عظیم را اساساً بر همین محور ایراد کرد:

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْغَدْرِ أَتَبْكُونَ»؛

مردم کوفه وقتی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر روی نیزه مشاهده کردند و دختر علی علیه السلام را اسیر دیدند و فاجعه را از نزدیک لمس کردند، بنا به ضجّه و گریه کردند. فرمود: «أَتَبْكُونَ»؛ گریه میکنید؟!

«فَلَارِقَاتِ الدَّمْعِ وَ لَاهِدَاتِ الرَّثَةِ»؛

گریه تان تمامی نداشته باشد.

بعد فرمود:

«إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا

ص: 484

بَيْنَكُمْ» (1)

این همان برگشت است؛ برگشت به قهقرا و عقب گرد. شما مثل زنی هستید که پشمها یا پنبه ها را با مغزل نخ میکند؛ بعد از آنکه این نخها آماده شد، دوباره شروع میکند نخها را از نو باز کردن و پنبه نمودن! شما در حقیقت نخهای رشته ی خود را پنبه کردید. این همان برگشت است. این عبرت است. هر جامعه ی اسلامی در معرض همین خطر هست.

امام خمینی عزیز بزرگ ما، افتخار بزرگش این بود که یک امت بتواند عامل به سخن آن پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. شخصیت انسانهای غیر پیامبر و غیر معصوم، مگر با آن شخصیت عظیم قابل مقایسه است؟ او، آن جامعه را بهوجود آورد و آن سرانجام، دنبالش آمد. آیا هر جامعه ی اسلامی، همین عاقبت را دارد؟ اگر عبرت بگیرند، نه؛ اگر عبرت نگیرند، بله. عبرتهای عاشورا اینجاست.

حال من میخواهم مقداری درباره ی موضوعی که چند سال پیش آن را مطرح کردم. با توسع صحبت کنم. البته بحث کامل در این مورد، بحث نماز جمعه نیست؛ چون طولانی است و ان شاءالله اگر عمری داشته باشم و توفیقی پیدا کنم، در جلسه ای غیر نماز جمعه، این موضوع را مفصل با خصوصیاتش بحث خواهم کرد. امروز میخواهم یک گذر اجمالی به این مسئله بکنم و اگر خدا توفیق دهد، در واقع یک کتاب را در قالب یک خطبه بریزم و به شما عرض کنم.

اولاً، حادثه را باید فهمید که چه قدر بزرگ است، تا دنبال عللش بگردیم. کسی نگوید که حادثه ی عاشورا، بالاخره کشتاری بود و چند

ص: 485

1- . «ای اهل کوفه، ای اهل خدعه و بی وفایی! آیا گریه میکنید؟!... جز این نیست که شما نظیر آن زنی هستید که رشته ی خود را پس از اینکه آن را میتابد و محکم مینماید، پاره پاره میکند و باز مینماید. سوگندهای شما در میان شما مکر و فریب است. «اللّهوف، صص 86-87؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 109. با کمی اختلاف: الفتوح، ج 5، ص 121.

نفر را کشتند. همان طور که همه ی ما در زیارت عاشورا میخوانیم:

«لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتِ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ»، (1)

مصیبت خیلی بزرگ است. رزیه یعنی حادثه ی بسیار بزرگ. (2) این حادثه خیلی عظیم است؛ فاجعه خیلی تکان دهنده و بی نظیر است.

تبیین عظمت مصیبت عاشورا

برای اینکه قدری معلوم شود که این حادثه چقدر عظیم است، من سه دوره ی کوتاه را از دوره های زندگی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام اجمالاً مطرح میکنم. شما ببینید این شخصیتی که انسان در این سه دوره میشناسد، آیا میتواند حدس زد که کارش به آنجا برسد که در روز عاشورا یک عده از امت جدش او را محاصره کنند و با این وضعیّت فجیع، او و همه ی یاران و اصحاب و اهل بیتش علیهم السلام را قتل عام کنند و زنان_شان را اسیر بگیرند؟

این سه دوره، یکی دوران حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. دوم، دوران جوانی آن حضرت؛ یعنی دوران بیست و پنج ساله تا حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام است. سوم، دوران فترت بیست ساله بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام تا حادثه ی کربلاست. (3)

اباعبدالله علیه السلام در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله

در دوران حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، امام حسین علیه السلام عبارت است از کودک نور دیده ی سوگلی پیامبر صلی الله علیه و آله . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دختری به نام فاطمه علیها السلام دارد که همه ی مردم مسلمان در آن روز میدانند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ»؛

اگر کسی فاطمه علیها السلام را خشمگین کند، خدا را خشمگین کرده است.

1- . «محققاً عزای شما بزرگ بوده و مصیبت وارده بر شما گران میباشد.» مصباح المتهجد، ص 774.

2- . کتاب العین، ج 7، صص 382-383.

3- . تاریخ الأئمه، ص 8؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 200.

«وَيَرْضَى لِرِضَاهَا»؛ (1)

اگر کسی او را خشنود کند، خدا را خشنود کرده است.

ببینید، این دختر چقدر عظیم المنزله است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل مردم و در ملاء عام، راجع به او این گونه حرف میزند. این مسئله ای عادی نیست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، این دختر را در جامعه ی اسلامی به کسی داده است که از لحاظ افتخارات، در درجه ی اعلاست؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام . او جوان، شجاع، شریف، از همه مؤمن تر، از همه باسابقه تر، (2) از همه شجاع تر و در همه ی میدانها حاضر است؛ کسی است که اسلام به شمشیر او میگردد؛ هر جایی که همه در میمانند، این جوان جلو می آید، گره ها را باز میکند و بن بستها را میشکند. (3) این دامادِ محبوبِ عزیزی که محبوبیت او نه به خاطر خویشاوندی، بلکه به خاطر عظمت شخصیت اوست، همسر نور دیده ی پیامبر صلی الله علیه و آله است. کودکی از اینها متولد شده است و او حسین بن علی علیه السلام است.

البته همه ی این حرفها درباره ی امام حسن علیه السلام هم هست، اما من حالا بحثم راجع به امام حسین علیه السلام است؛ عزیزترین عزیزان پیامبر صلی الله علیه و آله ؛ کسی که رئیس دنیای اسلام، حاکم جامعه ی اسلامی و محبوب دل همه ی مردم، او را در آغوش میگیرد و به مسجد میبرد. (4) همه میدانند که این کودک، محبوب دل این محبوب همه است. او روی منبر مشغول خطبه خواندن است که این کودک، پایش به مانعی میگیرد و به زمین می افتد. پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر پایین می آید، او را در بغل میگیرد و آرامش میکند. (5)

- 1- . معانی الأخبار، ص 303؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 19. با کمی اختلاف: المعجم الكبير، ج 22، ص 401.
 - 2- . روضه الواعظین، صص 122-123؛ بحار الأنوار، ج 37، صص 91-92.
 - 3- . المغازی، ج 2، صص 470-471؛ الإرشاد، ج 1، صص 124-128؛ دلائل النبوه، ج 4، صص 205-212؛ مناقب آل أبي طالب، ج 2، صص 324-326؛ بحار الأنوار، ج 21، صص 80-82.
 - 4- . مسند أحمد، ج 6، ص 467؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، صص 160-161.
 - 5- . مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 226؛ الدر المنثور، ج 6، ص 228؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 295.
- بینید؛ مسئله این است.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی امام حسن و امام حسین شش، هفت ساله فرمود:

«سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (1)

اینها سرور جوانان بهشتند. اینها که هنوز کودک اند، جوان نیستند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید سرور جوانان اهل بهشتند. یعنی در دوران شش، هفت سالگی هم در حدّ یک جوان است؛ می فهمد، درک میکند، عمل میکند، اقدام میکند، ادب می ورزد و شرافت در همه ی وجودش موج میزند.

اگر آن روز کسی میگفت که این کودک به دست امتّ همین پیامبر، بدون هیچ گونه جرم و تخلفی به قتل خواهد رسید، برای مردم غیرقابل باور بود؛ همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود و گریه کرد (2) و همه تعجب کردند که یعنی چه؛ مگر میشود؟!

اباعبدالله علیه السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام

دوره ی دوم، دوره ی بیست و پنج ساله ی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام است. حسین علیه السلام جوان؛ بالنده، عالم و شجاع است. در جنگ_ها شرکت میجوید، (3) در کارهای بزرگ دخالت میکند، همه او را به عظمت میشناسند؛ نام بخشندگان که می آید، همه ی چشم_ها به سوی او برمیگردد. (4) در هر فضیلتی، در میان مسلمانان مدینه و مکه، هر جایی که موج اسلام رفته است، مثل خورشیدی میدرخشد. همه برای او احترام قائل اند. خلفای زمان، برای او و برادرش احترام قائل اند و در مقابل او، تعظیم و تجلیل و تبجیل میکنند و نامش را به

ص: 488

- 1- . سنن الترمذی، ج 5، ص 321؛ الأمالی، طوسی، ص 312؛ بحار الأنوار، ج 37، ص 48.
 - 2- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، صص 423-429؛ الإرشاد، ج 2، صص 129-132؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 250-251.
 - 3- . دعائم الإسلام، ج 1، ص 393؛ الإصابه، ج 2، ص 69؛ بحار الأنوار، ج 33، ص 394.
 - 4- . الإرشاد، ج 2، ص 7؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 128؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 263.
- عظمت می آورند. (1) جوان نمونه ی دوران و محترم پیش همه. اگر آن روز کسی میگفت که همین جوان، به دست همین مردم کشته خواهد شد، هیچ کس باور نمیکرد.

اباعبدالله علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام (دوره ی غربت اهل بیت علیهم السلام)

دوره ی سوم، دوره ی بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ یعنی دوره ی غربت اهل بیت علیهم السلام . امام حسن و امام حسین علیهما السلام باز در مدینه اند. (2) امام حسین علیه السلام ، بیست سال (3) بعد از این مدّت، به صورت امام معنوی همه ی مسلمانان، مفتی بزرگ همه ی مسلمانان، مورد احترام همه ی مسلمانان، محل ورود و تحصیل علم همه، محل تمسک و توسّل همه ی کسانی که میخواهند به اهل بیت علیهم السلام اظهار ارادتی بکنند، در مدینه زندگی کرده است. شخصیت محبوب، بزرگ، شریف، نجیب، اصیل و عالم. او به معاویه نامه می نویسد؛ نامه ای که اگر هر کسی به هر حاکمی بنویسد، جزایش کشته شدن است. معاویه باعظمت تمام این نامه را میگیرد، میخواند، تحمل میکند و چیزی نمیگوید. (4)

اگر در همان اوقات هم کسی میگفت که در آینده ی نزدیکی، این مردِ محترمِ شریفِ عزیزِ نجیب، که مجسم کننده ی اسلام و قرآن در نظر هر بیننده است، ممکن است به دست همین امت قرآن و اسلام کشته شود، آن هم با آن وضع، هیچ کس تصوّر هم نمیکرد.

وقوع حادثه ی عاشورا در نابوری

اما همین حادثه ی باورنکردنی، همین حادثه ی عجیب و حیرت انگیز،

ص: 489

- 1- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، صص 393-395؛ شرح الأخبار، ج 3، صص 79-80؛ الأمالی، طوسی، ص 703؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 30، ص 307؛ تذکره الخواص، صص 211-212؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 12، صص 65-66؛ بحار الأنوار، ج 30، ص 51.
 - 2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 126؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 19.
 - 3- . دلائل الإمامه، ص 177؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 201.
 - 4- . أنساب الأشراف، ج 3، صص 153-155؛ الإحتجاج، ج 2، صص 20-22؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 212-214.
- اتفاق افتاد. چه کسانی کردند؟ همانهایی که به خدمتش می آمدند و سلام و عرض اخلاص هم میکردند. این یعنی چه؟

معنایش این است که جامعه ی اسلامی در طول این پنجاه سال، از معنویت و حقیقت اسلام تهی شده است. ظاهرش اسلامی است، اما باطنش پوک شده است. خطر اینجاست. نمازها برقرار است، نماز جماعت برقرار است، مردم هم اسم شان مسلمان است و عده ای هم طرفدار اهل بیت اند! البته من به شما بگویم که در همه ی عالم اسلام، اهل بیت علیهم السلام را قبول داشتند؛ امروز هم قبول دارند و هیچ کس در آن تردید ندارد. حبّ اهل بیت علیهم السلام در همه ی عالم اسلام، عمومی است؛ الان هم همین طور است. الان هم هر جای دنیای اسلام بروید، اهل بیت علیهم السلام را دوست میدارند. آن مسجدی که منتسب به امام حسین علیه السلام است و مسجد دیگری که در قاهره منتسب به حضرت زینب علیها السلام است، ولوله ی زوّار و جمعیت است. مردم میروند قبر را زیارت میکنند، میبوسند و توسّل میجویند.

همین یکی، دو سال قبل از این، کتابی جدید - نه قدیمی؛ چون در کتابهای قدیمی خیلی هست - برای من آوردند، که این کتاب درباره ی معنای اهل بیت علیهم السلام نوشته شده است. یکی از نویسندگان فعلی حجاز تحقیق کرده و در این کتاب اثبات میکند که اهل بیت علیهم السلام ، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام . حالا ما شیعیان که این حرف_ها جزو جان_مان است؛ اما آن برادر مسلمان غیرشیعه این را نوشته و نشر کرده است. این کتاب هم هست، من هم آن را دارم و لابد هزاران نسخه از آن چاپ شده و پخش گردیده است.

بنابراین، اهل بیت علیهم السلام محترمند؛ آن روز هم در نهایت احترام بودند؛ اما در عین حال وقتی جامعه تهی و پوک شد، این اتفاق می افتد.

مقصود از عبرت عاشورا

حالا عبرت کجاست؟ عبرت اینجاست که چه کار کنیم جامعه آن گونه

ص:490

نشود. ما باید بفهمیم که آنجا چه شد که جامعه به اینجا رسید. این، آن بحث مشروح و مفصّلی است که من مختصرش را میخواهم عرض کنم.

خطوط اصلی و عمده در نظام نبوی

اول به عنوان مقدمه عرض کنم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود. من در میان این خطوط اصلی، چهار چیز را عمده یافتم:

اول، معرفت شفاف و بی ابهام؛ معرفت نسبت به دین، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به تکلیف، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ، معرفت نسبت به طبیعت. همین معرفت بود

که به علم و علم اندوزی منتهی شد و جامعه ی اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدن علمی رساند. پیامبر صلی الله علیه و آله نمیگذاشت ابهام باشد. در این زمینه، آیات عجیبی از قرآن هست که مجال نیست الان عرض کنم. در هر جایی که ابهامی به وجود می آمد، یک آیه نازل میشد تا ابهام را برطرف کند.

خطّ اصلی دوم، عدالت مطلق و بی اغماض بود. عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداریهای عمومی و نه خصوصی (امکاناتی که متعلق به همه ی مردم است و باید بین آنها باعدالت تقسیم شود)، عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسئولیت دهی و مسئولیت پذیری. البته عدالت، غیر از مساوات است؛ اشتباه نشود. گاهی مساوات ظلم است. عدالت یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حقّ او را دادن. آن عدل مطلق و بی اغماض بود. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ، هیچ کس در جامعه ی اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود.

سوم، عبودیت کامل و بی شریک در مقابل پروردگار؛ یعنی عبودیت خدا در کار و عمل فردی، عبودیت در نماز که باید قصد قربت داشته

ص: 491

باشد، تا عبودیت در ساخت جامعه، در نظام حکومت، نظام زندگی مردم و مناسبات اجتماعی میان مردم بر مبنای عبودیت خدا، که این هم تفصیل و شرح فراوانی دارد.

چهارم، عشق و عاطفه ی جوشان. این هم از خصوصیات اصلی جامعه ی اسلامی است؛ عشق به خدا، عشق خدا به مردم؛

«يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» (1)

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (2)

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (3)

محبت، عشق، محبت به همسر، محبت به فرزند، که مستحب است فرزند را بیوسی؛ (4) مستحب است که به فرزند محبت کنی؛ (5) مستحب است که به همسرت عشق بورزی و محبت کنی؛ (6) مستحب است که به برادران مسلمان محبت کنی و محبت داشته باشی؛ (7) محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ، محبت به اهل بیت علیهم السلام :

«إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (8)

تلاش ده ساله ی پیامبر صلی الله علیه و آله برای تشکیل جامعه ی اسلامی

پیامبر صلی الله علیه و آله این خطوط را ترسیم کرد و جامعه را بر اساس این خطوط بنا نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله حکومت را ده سال همین طور کشاند.

البته پیداست که تربیت انسانها کار تدریجی است؛ کار دفعی نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام این ده سال تلاش میکرد که این پایه ها استوار و

ص: 492

- 1- . « آنها را دوست دارد و آنها (نیز) او را دوست دارند.» مائده، 54.
- 2- . « خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد.» بقره، 222.
- 3- . « بگو اگر خدا را دوست میدارید، از من پیروی کنید، تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد.» آل عمران، 31.
- 4- . وسائل الشیعه، ج 21، صص 484-485.
- 5- . الکافی، ج 6، صص 49-50.
- 6- . وسائل الشیعه، ج 20، صص 21-24.

7- . همان، ج 16، صص 374 - 378.

8- . شوری، 23.

محکم شود و ریشه بدواند؛ اما این ده سال، برای اینکه بتواند مردمی را که درست بر ضدّ این خصوصیات بار آمدند، متحوّل کند، زمان خیلی کمی است.

جامعه ی جاهلی، در همه چیزش عکس این چهار مورد بود؛ مردم معرفتی نداشتند، در حیرت و جهالت زندگی میکردند، عبودیت هم نداشتند؛ طاغوت بود، طغیان بود، عدالتی هم وجود نداشت؛ همه اش ظلم بود، همه اش تبعیض بود، که امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در تصویر ظلم و تبعیض دوران جاهلیت، بیانات عجیب و شیوایی دارد، که واقعاً یک تابلو هنری است:

«فِي فِتْنٍ دَأَسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا وَ وَطَّئَتْهُمْ بِأُظْلَافِهَا».(1)

محبت هم نبود، دختران خود را زیر خاک میکردند،(2) کسی را از فلان قبیله بدون جرم میکشند - تو از قبیله ی ما یکی را کشتی، ما هم باید از قبیله ی شما یکی را بکشیم! - حالا قاتل باشد یا نباشد؛ بی گناه باشد یا بی خبر باشد؛ جفای مطلق، بی رحمی مطلق، بی محبتی و بی عاطفگی مطلق.(3)

مردمی را که در آن جوّ بار آمدند، میشود در طول ده سال تربیت کرد، آنها را انسان کرد، آنها را مسلمان کرد؛ اما نمیشود این را در اعماق جان آنها نفوذ داد؛ ب_خصوص آن چنان نفوذ داد که بتوانند به نوبه ی خود در دیگران هم همین تأثیر را بگذارند.

مردم پی در پی مسلمان میشدند. مردمی بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده بودند؛ مردمی بودند که آن ده سال را درک نکرده بودند.

این مسئله ی «وصایت» که شیعه به آن معتقد است، در اینجا شکل میگیرد.

ص:493

1- . «فتنه ها، مردم را لگدمال کرده و با سُمهای محکم خویش نابودشان کرده است.» نهج البلاغه، خطبه ی دوم.

2- . نحل، 58- 59.

3- . السیره النبویه، ابن هشام، ج 1، صص 223-224؛ ذخائر العقبی، صص 209-210.

وصایت، جانشینی و نصب الهی، سرمنشأش اینجاست؛ برای تداوم آن تربیت است، و الاً معلوم است که این وصایت، از قبیل وصایتهایی که در دنیا معمول است، نیست، که هر کسی میمیرد، برای پسر خودش وصیت میکند. قضیه این است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ، برنامه های او باید ادامه پیدا کند. حالا نمیخواهیم وارد بحثهای کلامی شویم.

من میخواهم تاریخ را بگویم و کمی تاریخ را تحلیل کنم و بیشترش را شما تحلیل کنید. این بحث هم متعلق به همه است؛ صرفاً مخصوص شیعه نیست. این بحث، متعلق به شیعه و سنی و همه ی فرق اسلامی است. همه باید به این بحث توجه کنند، چون این بحث برای همه مهم است.

پرسش اصلی

و اما ماجراهای بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله . چه شد که در این پنجاه سال، جامعه ی اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضیه است، که متن تاریخ را هم بایستی در اینجا نگاه کرد.

البته بنایی که پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشته بود، بنایی نبود که بزودی خراب شود؛ لذا در اوایل بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که شما نگاه میکنید، همه چیز، غیر از همان مسئله ی وصایت، سر جای خودش است؛ عدالت خوبی هست، ذکر خوبی هست، عبودیت خوبی هست. اگر کسی به ترکیب کلی جامعه ی اسلامی در آن سالهای اول نگاه کند، می بیند که علی الظاهر چیزی به قهقرا نرفته است. البته گاهی چیزهایی پیش می آمد، اما ظواهر، همان پایه گذاری و شالوده ریزی پیامبر صلی الله علیه و آله را نشان میدهد. ولی این وضع باقی نمیماند. هرچه بگذرد، جامعه ی اسلامی ب_تدریج به طرف ضعف و تهی شدن پیش میرود.

سوره ی حمد و نگهداری نعمت الهی

بینید، نکته ای در سوره ی مبارکه ی حمد هست که من مکرر در

ص: 494

جلسات مختلف آن را عرض کرده ام. وقتی که انسان به پروردگار عالم عرض میکند:

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛

ما را به راه راست و صراط مستقیم هدایت کن، بعد این صراط مستقیم را معنا میکند:

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛

راه کسانی که به آنها نعمت دادی. خدا به خیلی ها نعمت داده است؛ به بنی اسرائیل هم نعمت داده است:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ».(1)

نعمت الهی که مخصوص انبیا و صلحا و شهدا نیست:

«فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ».(2)

آنها هم نعمت داده شده اند، اما بنی اسرائیل هم نعمت داده شده اند.

کسانی که نعمت داده شده اند، دوگونه اند: یک عده کسانی که وقتی نعمت الهی را دریافت کردند، نمیگذارند که خدای متعال بر آنها غضب کند و نمیگذارند گمراه شوند. اینها همانهایی هستند که شما میگویید: خدایا! راه اینها را به ما هدایت کن. «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»، با تعبیر علمی و ادبی اش، برای «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» صفت است؛ که صفت «الَّذِينَ»، این است که «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَالضَّالِّينَ»؛ آن کسانی که مورد نعمت قرار گرفتند، اما دیگر مورد غضب قرار نگرفتند؛ «وَالضَّالِّينَ»، گمراه هم نشدند.

یک دسته هم کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داد، اما نعمت خدا را تبدیل کردند و خراب نمودند. لذا مورد غضب قرار گرفتند؛ یا دنبال

ص: 495

1- . «ای فرزندان اسرائیل! نعمت‌هایی را که به شما ارزانی داشتیم، به یاد آورید.» بقره، 40.

2- . «همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحین.» نساء، 69.

آنها راه افتادند، گمراه شدند. البته در روایات ما دارد که «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»، مراد یهودند، (1) که این، بیان مصداق است، چون یهود تا زمان حضرت عیسی، با حضرت موسی و جانشینانش، عالماً و عامداً مبارزه کردند. «ضالین»، نصارا هستند؛ (2) چون نصارا گمراه شدند. وضع مسیحیت این گونه بود که از اول گمراه شدند، یا لاقلاً اکثریت شان این طور بودند.

جامعه ی اسلامی به سوی غضب الهی و گمراهی

اما مردم مسلمان نعمت پیدا کردند. این نعمت، به سمت «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» و «الضَّالِّينَ» میرفت؛ لذا وقتی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ» (3)

وقتی که حسین علیه السلام کشته شد، غضب خدا درباره ی مردم شدید شد. معصوم است دیگر. بنابراین، جامعه ی مورد نعمت الهی به سمت غضب سیر میکند. این سیر را باید دید؛ خیلی مهم است، خیلی سخت است، خیلی دقت نظر لازم دارد.

شواهد تاریخی ارتجاع جامعه ی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

من حالا فقط چند مثال بیاورم. خواص و عوام، هر کدام وضعی پیدا کردند. حالا خواصی که گمراه شدند، شاید «مَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» باشند؛ عوام شاید «ضَالِّينَ» باشند. البته در کتابهای تاریخ، پُر از مثال است. من از اینجا به بعد، از تاریخ «ابن اثیر» نقل میکنم؛ هیچ از مدارک شیعه نقل نمیکنم؛ حتی از مدارک مورخان اهل سنتی که روایت شان در نظر خود اهل سنت، مورد تردید است - مثل ابن قتیبه - هم نقل نمیکنم.

ص: 496

1- . تفسیر العیاشی، ج 1، ص 22؛ صحیح ابن حبان، ج 14، صص 139-140؛ بحار الأنوار، ج 10، ص 61.

2- . همان.

3- . الکافی، ج 1، ص 368؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 114.

«ابن قتیبه ی دینوری» در کتاب «الإمامه والسیاسة»، (1) چیزهای عجیبی نقل میکند که من همه ی آنها را کنار میگذارم.

وقتی آدم به کتاب «الکامل فی التاریخ» ابن اثیر (2) مینگرد، حس میکند که کتاب او دارای عصبیت اموی و عثمانی است. البته احتمال میدهم که به جهتی ملاحظه میکرده است. در قضایای «یوم الدار» که جناب «عثمان» را مردم مصر و کوفه و بصره و مدینه و غیره کشتند، بعد از نقل روایات مختلف، میگوید: علت این حادثه چیزهایی بود که من آنها را ذکر نمیکنم: «لعل» (3) علت‌هایی دارد که نمیخواهم بگویم. وقتی قضیه ی جناب «ابی ذر» را نقل میکند و میگوید: معاویه جناب ابی

در را سوار آن شتر بدون جهاز کرد و آن طور او را تا مدینه فرستاد و بعد هم به «ربذه» تبعید شد، مینویسد چیزهایی اتفاق افتاده است که من نمیتوانم بنویسم. (4) حالا یا این است که او واقعاً - به قول امروز ما - خودسانسوری داشته و یا اینکه تعصب داشته است. بالاخره او نه شیعه است و نه هوای تشیع دارد؛ فردی است که احتمالاً هوای اموی و عثمانی هم دارد. همه ی آنچه که من از حالا به بعد نقل میکنم، از ابن اثیر است.

چند مثال از خواص. خواص در این پنجاه سال چگونه شدند که کار به اینجا رسید؟ من دقت که میکنم، می بینم همه ی آن چهار چیز تکان خورد: هم عبودیت، هم معرفت، هم عدالت، هم محبت. این چند مثال را عرض میکنم که عین تاریخ است.

طلحه؛ نماد سرمایه داری در صدر اسلام

«سعیدبن عاص» یکی از بنی امیه (5) و قوم و خویش عثمان بود. (6) بعد از

ص: 497

1- . الأعلام، ج 4، ص 137.

2- . معجم المطبوعات، ج 1، ص 34.

3- . الکامل، ج 3، ص 167.

4- . همان، صص 113-116.

5- . أنساب الأشراف، ج 5، ص 433؛ الإستیعاب، ج 2، صص 621-622.

6- . (سعید بن عاص و عثمان عموزاده بودند) ر.ک: الطبقات الكبرى، ج 3، ص 39 و ج 5، صص 21-22.

«ولیدبن عقبه بن ابی معیط» - همان کسی که شما فیلمش را در سریال امام علی علیه السلام دیدید؛ همان ماجرای کشتن جادوگر در حضور او (1) - «سعیدبن عاص» روی کار آمد، تا کارهای او را اصلاح کند. در مجلس او، فردی گفت که «ما أجد طلحه؟»؛ «طلحه بن عبدالله»، چه قدر جواد و بخشنده است؟ لابد پولی به کسی داده بود، یا به کسانی محبتی کرده بود که او دانسته بود. «فقال سعید: إن من له مثل النشاستج لحقیق أن یکون جواداً». یک مزرعه ی خیلی بزرگ به

نام «نشاستج» در نزدیکی کوفه بوده است - شاید همین نشاسته ی خودمان هم از همین کلمه باشد - در نزدیکی کوفه، سرزمینهای آباد و حاصلخیزی وجود داشته است که این مزرعه ی بزرگ کوفه، ملک طلحه، صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه بوده است. سعیدبن عاص گفت: کسی که چنین ملکی دارد، باید هم بخشنده باشد! «والله لو أن لی مثله» - اگر من مثل نشاستج را داشتم - «لأعاشکم الله به عیسا رغیداً»، (2) گشایش مهمی در زندگی شما پدید می آوردم؛ چیزی نیست که میگویید او جواد است!

حال شما این را با زهد زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و زهد اوایل بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مقایسه کنید و ببینید که بزرگان و امرا و صحابه در آن چند سال، چگونه زندگی داشتند و به دنیا با چه چشمی نگاه میکردند. حالا بعد از گذشت ده، پانزده سال، وضع به اینجا رسیده است.

وضعیت عبرت انگیز ابوموسی اشعری، حاکم بصره

نمونه ی بعدی، جناب «ابوموسی اشعری» حاکم بصره بود؛ همین ابوموسای معروف حکمیت. (3) مردم میخواستند به جهاد بروند، او بالای منبر رفت و مردم را به جهاد تحریض کرد. در فضیلت جهاد و فداکاری، سخنها گفت. خیلی از مردم اسب نداشتند که سوار شوند

ص: 498

1- . تاریخ الطبری، ج 3، ص 328؛ بحار الأنوار، ج 31، ص 160.

2- . الکامل، صص 137-138.

3- . وقعه صفین، صص 499-501؛ مناقب آل ابی طالب، ج 2، صص 364-365؛ بحار الأنوار، ج 33، صص 312-314.

بروند؛ هر کسی باید سوار اسب خودش میشد و میرفت. برای اینکه پیاده ها هم بروند، مبالغی هم درباره ی فضیلت جهاد پیاده گفت؛ که آقا جهاد پیاده چقدر فضیلت دارد، چقدر چنین است، چنان است! آنقدر دهان و نفسش در این سخن گرم بود که یک عده از آنهايي که اسب هم داشتند، گفتند ما هم پیاده میرویم؛ اسب چیست! «فحمل نفر علی دوابهم»؛ به اسبهایشان حمله کردند، آنها را راندند و گفتند بروید؛ شما اسبها ما را از ثواب زیادی محروم میکنید؛ ما میخواهیم پیاده برویم بجنگیم تا به این ثوابها برسیم! عده ای هم بودند که یک خرده اهل تأمل بیشتری بودند؛ گفتند صبر کنیم، عجله

نکنیم، ببینیم حاکمی که این طور درباره ی جهاد پیاده حرف زد، خودش چگونه بیرون می آید؟ ببینیم آیا در عمل هم مثل قولش هست، یا نه؛ بعد تصمیم میگیریم که پیاده برویم یا سواره. این عین عبارت ابن اثیر است. او میگوید:

وقتی که ابوموسی از قصرش خارج شد، «أخرج ثقله من قصره علی أربعین بغلاً»؛ اشیای قیمتی که با خود داشت، سوار بر چهل استر با خودش خارج کرد و به طرف میدان جهاد رفت!

آن روز بانک نبود و حکومتها هم اعتباری نداشت. یک وقت دیدید که در وسط میدان جنگ، از خلیفه خبر رسید که شما از حکومت بصره عزل شده اید. این همه اشیای قیمتی را که دیگر نمیتواند بیاید و از داخل قصر بردارد؛ راهش نمیدهند. هر جا میرود، مجبور است با خودش ببرد. چهل استر، اشیای قیمتی او بود، که سوار کرد و با خودش از قصر بیرون آورد و به طرف میدان جهاد برد! «فتعلقوا بعنانه»؛ آنهایی که پیاده شده بودند، آمدند و زمام اسب جناب ابوموسی را گرفتند. «و قالوا: احملنا علی بعض هذا الفضول»؛ ما را هم سوار همین زیادی_ها کن! اینها چیست که با خودت به میدان جنگ میری؟ ما پیاده میرویم؛ ما را هم سوار کن. «و ارغب فی المشی کما رغبتنا»؛ همان گونه

ص: 499

که به ما گفתי پیاده راه بیفتید، خودت هم قدری پیاده شو و پیاده راه برو. «فضرب القوم بسوطه»؛ تازیانه اش را کشید و به سر و صورت آنها زد و گفت بروید، بیخودی حرف میزنید! «فترکوا دابته فمضی»؛ از اطرافش پراکنده و متفرق شدند. اما البته تحمل نکردند؛ به مدینه پیش جناب عثمان آمدند و شکایت کردند؛ او هم ابوموسی را عزل کرد. (1) اما ابوموسی یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از خواص و یکی از بزرگان است؛ (2) این وضع اوست!

دنیاطلبی سعد بن ابی وقاص

مثال سوم: «سعدبن ابی وقاص» حاکم کوفه شد. او از بیت المال قرض کرد. در آن وقت، بیت المال دست حاکم نبود. یک نفر را برای حکومت و اداره ی امور مردم می گذاشتند، یک نفر را هم رئیس دارایی می گذاشتند که او مستقیم به خود خلیفه جواب میداد. در کوفه، حاکم، «سعدبن ابی وقاص» بود؛ رئیس بیت المال، «عبدالله بن مسعود» (3) که از صحابه ی خیلی بزرگ و عالیمقام محسوب میشد. (4) او از بیت المال مقداری قرض کرد - حالا چند هزار دینار، نمیدانم - بعد هم ادا نکرد

و نداد. «عبدالله بن مسعود» آمد مطالبه کرد؛ گفت پول بیت المال را بده. «سعدبن ابی وقاص» گفت: ندارم. بین شان حرف شد؛ بنا کردند با هم جار و جنجال کردن.

جناب «هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص» - که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و مرد خیلی بزرگواری بود(5) - جلو آمد و گفت: بد است، شما هر دو از اصحاب پیامبرید؛ مردم به شما نگاه میکنند؛ جنجال نکنید، بروید قضیه را به گونه ای حل کنید.

ص:500

1- . الکامل، صص 99-100.

2- . الطبقات الکبری، ج 4، ص 79؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 32، صص 14-15.

3- . أنساب الأشراف، ج 11، ص 227؛ مروج الذهب، ج 2، ص 334.

4- . الإستیعاب، ج 3، صص 987-988؛ المنتظم، ج 5، صص 29-30.

5- . معجم رجال الحدیث، ج 19، ص 300.

«عبدالله بن مسعود» که دید نشد، بیرون آمد. او به هر حال مرد امینی است. رفت عده ای از مردم را دید و گفت: بروید این اموال را از داخل خانه اش بیرون بکشید - معلوم میشود که اموال بوده است - به «سعد» خبر دادند؛ او هم یک عده ی دیگر را فرستاد و گفت بروید و نگذارید.

به خاطر اینکه «سعدبن ابی وقاص» قرض خودش به بیت المال را نمیداد، جنجال بزرگی به وجود آمد. حالا «سعدبن ابی وقاص» از اصحاب شورا است؛ در شورای شش نفره، یکی از آنهاست؛(1) بعد از چند سال، کارش به اینجا رسید.

ابن اثیر میگوید: «فکان ذلک أوّل ما نزع به بین أهل الکوفه»؛(2) این اوّل حادثه ای بود که در آن، بین مردم کوفه اختلاف شد؛ به خاطر اینکه یکی از خواص، در دنیاطلبی این طور پیش رفته است و از خود بی اختیاری نشان میدهد!

مروان بن حکم و خرید خمس غنایم تونس و مغرب

ماجرای دیگر: مسلمانان رفتند، افریقیه - یعنی همین منطقه ی تونس و مغرب - را فتح کردند و غنایم را بین مردم و نظامیان تقسیم نمودند. خمس غنایم را باید به مدینه بفرستند. در تاریخ ابن اثیر دارد که خمس زیادی بوده است. البته در اینجایی که این را نقل میکند، آن نیست؛ اما در جای دیگری که داستان همین فتح را میگوید، خمس مفصلی بوده که به مدینه فرستاده اند. (3) خمس که به مدینه رسید، «مروان بن حکم» آمد و گفت همه اش را به پانصد هزار درهم میخرم؛ به او فروختند! (4) پانصد هزار درهم، پول کمی نبود؛ ولی آن اموال، خیلی بیش از اینها ارزش داشت. یکی از مواردی که بعدها به خلیفه ایراد میگرفتند، همین حادثه بود. البته خلیفه عذر می آورد و میگفت: این رَحِم من است؛

ص: 501

1- . الإمامه و السياسة، ج 1، ص 42؛ الأملی، طوسی، ص 554؛ بحار الأنوار، ج 31، ص 331.

2- . الكامل، ص 82.

3- . همان، صص 90-91.

4- . همان، ص 91.

من «صله ی رَحِم» میکنم و چون وضع زندگی اش هم خوب نیست، میخواهم به او کمک کنم! (1) بنابراین، خواص در مادیات غرق شدند.

نصب ولیدبن عقبه بر کوفه

ماجرای بعدی: «إستعمل الولیدبن عقبه بن ابی معیط علی الكوفه»؛ (2)

«ولیدبن عقبه» را - همان ولیدی که باز شما می شناسیدش که حاکم کوفه بود - بعد از «سعدبن ابی وقاص» به حکومت کوفه گذاشت. او هم از بنی امیه و از خویشاوندان خلیفه بود. (3) وقتی که وارد شد، همه تعجب کردند؛ یعنی چه؟ آخر این آدم، آدمی است که حکومت به او بدهند؟! چون ولید، هم به حماقت معروف بود، (4) هم به فساد!

این ولید، همان کسی است که آیه ی شریفه ی «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (5) درباره ی اوست. (6) قرآن، اسم او را «فاسق» گذاشته است؛ چون خبری آورد و عده ای در خطر افتادند و بعد، آیه آمد که:

«إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛

اگر فاسقی خبری آورد، بروید به تحقیق بپردازید؛ به حرفش گوش نکنید.

آن فاسق، همین «ولید» بود. این، متعلق به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله است. معیارها و ارزشها و جابه جایی آدم_ها را ببینید! این آدمی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ، در قرآن به نام «فاسق» آمده بود و همان قرآن را هم مردم هر روز میخواندند، در کوفه حاکم شده است!

هم «سعدبن ابی وقاص» و هم «عبدالله بن مسعود»، هر دو تعجب کردند!

ص:502

- 1- . الطبقات الكبرى، ج 3، ص 47.
- 2- . الكامل، ج 3، ص 82.
- 3- . الطبقات الكبرى، ج 6، ص 101.
- 4- . الغارات، ج 2، ص 601؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 17؛ بحار الأنوار، ج 31، ص 151.
- 5- . حجرات، 6.
- 6- . تفسیر ابن کثیر، ج 4، صص 223-224؛ التبیان، ج 9، ص 343؛ بحار الأنوار، ج 31، صص 153-154.

«عبدالله بن مسعود» وقتی چشمش به او افتاد، گفت: من نمیدانم تو بعد از اینکه ما از مدینه آمدیم، آدم صالحی شدی یا نه! عبارتش این است: «ما أدری أصلحت بعدنا أم فسد الناس؟»؛ تو صالح نشدی، مردم فاسد شدند که مثل تویی را به عنوان امیر به شهری فرستادند! «سعدبن ابی وقاص» هم تعجب کرد؛ منتها از بُعد دیگری. گفت: «أ کست بعدنا أم حمقنا بعدک؟»؛ تو که آدم احمقی بودی، حالا آدم باهوشی شده ای، یا ما اینقدر احمق شده ایم که تو بر ما ترجیح پیدا کرده ای؟!

ولید در جوابش برگشت گفت: «لا تجز عن یا أبا إسحاق»؛ ناراحت نشو «سعدبن ابی وقاص». «کل ذلک لم یکن»؛ نه ما زیرک شده ایم، نه تو احمق شده ای؛ «و إنما هو الملک»؛ مسئله، مسئله ی پادشاهی است! - تبدیل حکومت الهی، خلافت و ولایت به پادشاهی، خودش داستان عجیبی است - «یتعدّاه قوم و یتعشاه آخرون»؛ یکی امروز متعلق به اوست، یکی فردا متعلق به اوست؛ دست به دست میگردد. «سعدبن ابی وقاص»، بالاخره صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. (1) این حرف برای او خیلی گوش خراش بود که مسئله، پادشاهی است. «فقال سعد: أراکم جعلتموها ملکاً»؛ (2) گفت: می بینیم که شما قضیه ی خلافت را به پادشاهی تبدیل کرده اید!

یک وقت جناب عمر، به جناب سلمان گفت: «أملک أنا أم خلیفه؟»؛ به نظر تو، من پادشاهم یا خلیفه؟ سلمان، شخص بزرگ و بسیار معتبری بود؛ از صحابه ی عالی مقام بود؛ (3) نظر و قضاوت او خیلی مهم بود. لذا عمر در زمان خلافت، به او این حرف را گفت. «قال له سلمان»؛ سلمان در جواب گفت: «إن أنت جیبت من أرض المسلمین درهماً أو أقلّ أو أكثر»؛ اگر تو از اموال مردم یک درهم، یا کمتر از یک درهم، یا بیشتر از یک درهم برداری، «و وضعته فی غیر حقّه»؛ نه اینکه برای خودت برداری؛

ص: 503

1- . الإستیعاب، ج 2، صص 606-607؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 20، ص 280.

2- . الکامل، ج 3، ص 83.

3- . الطبقات الکبری، ج 4، صص 56-70؛ معجم رجال الحدیث، ج 8، صص 187-200.

در جایی که حق آن نیست، آن را بگذاری، «فأنت ملک غیر خلیفه»، در آن صورت تو پادشاه خواهی بود و دیگر خلیفه نیستی. او معیار را بیان کرد. در روایت «ابن اثیر» دارد که: «فبکا عمر»؛ (1) عمر گریه کرد. موعظه ی عجیبی است. مسئله، مسئله ی خلافت است.

ولایت، یعنی حکومتی که همراه با محبت، همراه با پیوستگی با مردم است، همراه با عاطفه نسبت به آحاد مردم است، فقط فرمانروایی و حکمرانی نیست؛ اما پادشاهی معنایش این نیست و به مردم کاری ندارد. پادشاه، یعنی حاکم و فرمانروا؛ هر کار خودش بخواد، میکند.

اینها مال خواص بود. خواص در مدت این چند سال، کارشان به اینجا رسید. البته این مربوط به زمان «خلفای راشدین» است که مواظب بودند، مقید بودند، اهمیت میدادند، پیامبر صلی الله علیه و آله را سال‌های متمادی درک کرده بودند، فریاد پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز در مدینه طنین انداز بود و کسی مثل علی بن ابی طالب علیه السلام در آن جامعه حاضر بود. بعد که قضیه به شام منتقل شد، مسئله از این حرف‌ها بسیار گذشت. این نمونه های کوچکی از خواص است.

البته اگر کسی در همین تاریخ «ابن اثیر»، یا در بقیه ی تواریخ معتبر در نزد همه ی برادران مسلمان ما جست و جو کند، نه صدها نمونه که هزاران نمونه از این قبیل هست.

کعب الأخبار؛ قطب علمای یهود

طبیعی است که وقتی عدالت نباشد، وقتی عبودیت خدا نباشد، جامعه پوک میشود؛ آن وقت ذهنها هم خراب میشود. یعنی در آن جامعه ای که مسئله ی ثروت اندوزی و گرایش به مال دنیا و دل بستن به حطام دنیا به اینجاها میرسد، در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف میگوید، «کعب الأخبار» است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را هم

ص: 504

1- . الکامل، ج 3، ص 59.

ندیده است! او در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمان نشده است، زمان ابی بکر هم مسلمان نشده است؛ زمان عمر مسلمان شد و زمان عثمان هم از دنیا رفت! (1)

بعضی «کعب الأخبار» تلفظ میکنند که غلط است؛ «کعب الأخبار» درست است. احبار، جمع حبر است. حبر، یعنی عالم یهود. (2) این کعب، قطب علمای یهود بود، که آمد مسلمان شد؛ بعد بنا کرد راجع به مسائل اسلامی حرف زدن! او در مجلس جناب عثمان نشسته بود که جناب ابی ذر وارد شد؛ چیزی گفت که ابی ذر عصبانی شد و گفت که تو حالا داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن میگویی؟! (3) ما این احکام را خودمان از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده ایم.

وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزشها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد، وقتی دنیاطلبی و مال دوستی بر انسانهایی حاکم شد که عمری را با عظمت گذرانده و سال‌هایی را بی اعتنا به زخارف دنیا سپری کرده بودند و توانسته بودند آن پرچم عظیم را بلند کنند، آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم، چنین کسی سررشته دار امور معارف الهی و اسلامی میشود؛ کسی که تازه مسلمان است و هرچه خودش بفهمد، میگوید؛ نه آنچه که اسلام گفته است؛ آن وقت بعضی میخواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه دار مقدم کنند!

این مربوط به خواص است. آن وقت عوام هم که دنباله رو خواصند، وقتی خواص به سمتی رفتند، دنبال آنها حرکت میکنند. بزرگترین گناه انسانهای ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آنها سر بزند، این است که انحراف شان موجب انحراف بسیاری از مردم میشود. وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها برخلاف آنچه که زبانها میگویند،

ص: 505

1- . همان، ص 153.

2- . الصحاح، ج 2، ص 620؛ لسان العرب، ج 4، ص 157.

3- . الکامل، ج 3، ص 115.

جریان دارد و برخلاف آنچه که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل میشود، رفتار میگردد، آنها هم آن طرف حرکت میکنند.

عزل عمّار به درخواست مردم دنیاطلب

و اما یک ماجرا هم از عامّه ی مردم: حاکم بصره به خلیفه در مدینه نامه نوشت: مالیاتی که از شهرهای مفتوح میگیریم، بین مردم خودمان تقسیم میکنیم؛ اما در بصره کم است، مردم زیاد شده اند؛ اجازه میدهید که دو شهر اضافه کنیم؟ مردم کوفه که شنیدند حاکم بصره برای مردم خودش خراج دو شهر را از خلیفه گرفته است، سراغ حاکم شان آمدند. حاکم شان که بود؟ «عمّار بن یاسر»؛ مرد ارزشی، آنکه مثل کوه، استوار ایستاده بود. البته از این قبیل هم بودند - کسانی که تکان نخوردند - اما زیاد نبودند. پیش عمّار یاسر آمدند و گفتند: تو هم برای ما این طور بخواه و دو شهر هم تو برای ما بگیر. عمّار گفت: من این کار را نمیکنم. بنا کردند به عمّار حمله کردن و بدگویی کردن. نامه نوشتند؛ بالاخره خلیفه او راعزل کرد! (1)

شبهه این ماجرا برای ابی ذر (2) و دیگران هم اتفاق افتاد. شاید خود «عبدالله بن مسعود» یکی از همین افراد بود. (3) وقتی که رعایت این سررشته ها نشود، جامعه از لحاظ ارزشها پوک میشود. عبرت اینجاست.

عزیزان من! انسان این تحولات اجتماعی را دیر می فهمد؛ باید مراقب بود. تقوا یعنی این. تقوا یعنی آن کسانی که حوزه ی حاکمیت شان شخص خودشان است، مواظب خودشان باشند. آن کسانی هم که حوزه ی حاکمیت شان از شخص خودشان وسیع تر است، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب دیگران باشند. آن کسانی که در رأسند،

ص: 506

1- . همان، صص 30-32.

2- . همان، صص 113-116.

3- . أنساب الأشراف، ج 5، صص 524-525؛ تقریب المعارف، ص 230؛ بحار الأنوار، ج 30، ص 371.

هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب کلّ جامعه باشند که به سمت دنیاطلبی، به سمت دل بستن به زخارف دنیا و به سمت خودخواهی نروند. این، معنایش آباد نکردن جامعه نیست.

هر کس بتواند جامعه ی اسلامی را ثروتمند کند و کارهای بزرگی انجام دهد، ثواب بزرگی کرده است.

*

دنیاطلبی، آن است که کسی برای خود بخواند؛ برای خود حرکت کند؛ از بیت المال یا غیر بیت المال، به فکر جمع کردن برای خود بیفتد؛ این بد است... همه باید مراقب باشند که این طور نشود.

مردودی جامعه در عاشورا؛ نتیجه ی تهی شدن از ارزشها

اگر مراقبت نباشد، آن وقت جامعه همین طور ب_تدریج از ارزشها تهی دست میشود و به نقطه ای میرسد که فقط یک پوسته ی ظاهری باقی میماند. ناگهان یک امتحان بزرگ پیش می آید - امتحان قیام ابی عبدالله - آن وقت این جامعه در این امتحان مردود میشود!

تلاش عمر بن سعد برای تصاحب حکومت ری

گفتند به تو حکومت ری را میخواهیم بدهیم. ری، آن وقت، یک شهر بسیار بزرگ پُر فایده بود. (1) حاکمیت هم مثل استانداری امروز نبود. امروز استانداران ما یک مأمور اداری هستند؛ حقوقی میگیرند و همه اش زحمت میکشند.

آن زمان این گونه نبود. کسی که می آمد حاکم شهری میشد؛ یعنی تمام منابع درآمد آن شهر در اختیارش بود؛ یک مقدار هم باید برای مرکز بفرستد، بقیه اش هم در اختیار خودش بود؛ هر کار میخواست، میتوانست بکند، لذا خیلی برایشان اهمیّت داشت. بعد گفتند: اگر به جنگ حسین بن علی علیه السلام نروی، از حاکمیت ری خبری نیست. اینجا یک آدم ارزشی، یک لحظه فکر نمیکند؛

1- . أحسن التقاسیم، ص 385؛ البلدان، ص 541.

میگوید: مرده شوی ری را ببرند؛ ری چیست؟ همه ی دنیا را هم به من بدهید، من به حسین بن علی علیه السلام اخم هم نمیکنم؛ من به عزیز زهرا، چهره هم در هم نمیکشم؛ من بروم حسین بن علی علیه السلام و فرزندانش را بکشم که میخواهید به من ری بدهید؟! آدمی که ارزشی باشد، این طور است؛ اما وقتی که درونتهی است، وقتی که جامعه، جامعه ی دور از ارزشهاست، وقتی که آن خطوط اصلی در جامعه ضعیف شده است، دست و پا میلغزد؛ حالا حداکثر یک شب هم فکر میکند؛ خیلی حِدّت کردند، یک شب تا صبح مهلت گرفتند که فکر کنند! اگر یک سال هم فکر کرده بود، باز هم این تصمیم را گرفته بود. این، فکر کردنش ارزشی نداشت. یک شب فکر کرد، بالاخره گفت بله، من ملک ری را میخواهم!(1) البته خدای متعال همان را هم به او نداد.(2) آن وقت عزیزان من! فاجعه ی کربلا پیش می آید.

قیام امام علیه السلام بر انحطاط ویرانگر جامعه ی اسلامی

در اینجا یک کلمه راجع به تحلیل حادثه ی عاشورا بگویم و فقط اشاره ای بکنم. کسی مثل حسین بن علی علیه السلام که خودش تجسم ارزشهاست، قیام میکند، برای اینکه جلوی این انحطاط را بگیرد؛ چون این انحطاط میرفت تا به آنجا برسد که هیچ چیز باقی نماند؛ که اگر یک وقت مردمی هم خواستند خوب زندگی کنند و مسلمان زندگی کنند، چیزی در دست شان نباشد. امام حسین علیه السلام می ایستد، قیام میکند، حرکت میکند و یک تنه در مقابل این سرعت سراسیب سقوط قرار میگیرد. البته در این زمینه، جان خودش را، جان عزیزانش را، جان علی اصغرش را، جان علی اکبرش را و جان عباسش را فدا میکند؛ اما نتیجه میگیرد.

«وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»(3) یعنی دین پیامبر صلی الله علیه و آله ، زنده شده ی حسین بن علی علیه السلام است. آن روی قضیه، این بود؛ این روی سکه، حادثه ی عظیم و

ص:508

1- . الکامل، ج 4، صص 52-53.

2- . همان، صص 93-94.

3- . «... و من از حسینم» المعجم الکبیر، ج 22، ص 274؛ کامل الزیارات، ص 116؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 261.

حماسه ی پُرشور و ماجرای عاشقانه ی عاشورا است که واقعاً جز با منطق عشق و با چشم عاشقانه، نمیشود قضایای کربلا را فهمید. باید با چشم عاشقانه نگاه کرد، تا فهمید حسین بن علی علیه السلام در این تقریباً یک شب و نصف روز، یا حدود یک شبانه روز - از عصر تاسوعا تا عصر عاشورا - چه کرده و چه عظمتی آفریده است! لذاست که در دنیا باقی مانده و تا ابد هم خواهد ماند. خیلی تلاش کردند که حادثه ی عاشورا را به فراموشی بسپارند، اما نتوانستند.

ذکر مصیبت

من امروز میخواهم از روی مقتل «ابن طاووس» که کتاب «لهوف» است، یک چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم. البته این مقتل، مقتل بسیار معتبری است. این سید بن طاووس - که علی بن طاووس باشد - فقیه است، عارف است، بزرگ است، صدوق است، موثق است، مورد احترام همه است، استاد فقهایی بسیار بزرگی است؛ خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته ای است.(1)

ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشت. البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است. استادشان «ابن نما» مقتل دارد،(2) «شیخ طوسی» مقتل دارد،(3) دیگران هم دارند. مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته شد، اما وقتی لهوف آمد، تقریباً همه ی آن مقاتل تحت الشعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی است؛ چون عبارات، خیلی خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است. من حالا چند جمله از اینها را میخوانم.

مبارزه و شهادت قاسم بن الحسن علیه السلام

یکی از این قضایا، قضیه ی به میدان رفتن «قاسم بن الحسن» است

ص: 509

1- . معجم رجال الحدیث، ج 12، صص 206-208.

2- . قاموس الرجال، ج 11، ص 646.

3- . الفهرست، ص 242.

که صحنه ی بسیار عجیبی است. قاسم بن الحسن علیه السلام یکی از جوانان کمسال دستگاه امام حسین علیه السلام است. نوجوانی است که «لم يبلغ الحلم»؛ (1) هنوز به حد بلوغ و تکلیف نرسیده بوده است. در شب عاشورا، وقتی که امام حسین علیه السلام فرمود که این حادثه اتفاق خواهد افتاد و همه کشته خواهند شد و گفت شما بروید و اصحاب قبول نکردند که بروند؛ این نوجوان سیزده، چهارده ساله عرض کرد: عموجان! آیا من هم در میدان به شهادت خواهیم رسید؟

امام حسین علیه السلام خواست که این نوجوان را آزمایش کند - به تعبیر ما - فرمود: عزیزم! کشته شدن در ذائقه ی تو چگونه است؟ گفت: «أحلى من العسل»؛ (2) از عسل شیرین تر است. ببینید؛ این، آن جهت گیری ارزشی در خاندان پیامبر است. تربیت شده های اهل بیت علیهم السلام اینگونه اند. این نوجوان از کودکی در آغوش امام حسین علیه السلام بزرگ شده است؛ یعنی تقریباً سه، چهار ساله بوده که پدرش از دنیا رفته و امام حسین علیه السلام تقریباً این نوجوان را بزرگ کرده است؛ مربی به تربیت امام حسین علیه السلام است. حالا روز عاشورا که شد، این نوجوان پیش عمو آمد.

در این مقتل این گونه ذکر میکند: «قال الراوی: و خرج غلام». آنجا راویانی بودند که ماجراها را می نوشتند و ثبت میکردند. چند نفرند که قضایا از قول آنها نقل میشود. از قول یکی از آنها نقل میکند و میگوید: همین طور که نگاه میکردیم، ناگهان دیدیم از طرف خیمه های ابی عبدالله علیه السلام، پسر نوجوانی بیرون آمد: «کأن وجهه شقه قمر»؛ چهره اش مثل پاره ی ماه میدرخشید. «فجعل یقاتل»؛ آمد و مشغول جنگیدن شد.

این را هم بدانید که جزئیات حادثه ی کربلا هم ثبت شده است؛ چه کسی کدام ضربه را زد، چه کسی اول زد، چه کسی فلان چیز را دزدید؛ همه ی اینها ذکر شده است. آن کسی که مثلاً قطیفه ی حضرت

ص: 510

1- . مقتل الحسين، خوارزمی، ج 2، ص 31؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 34.

2- . الهدایه الكبرى، ص 204.

را دزدید و به غارت برد، بعداً به او میگفتند: «سرق القطیفه»؛ (1) بنابراین، جزئیات ثبت شده و معلوم است؛ یعنی خاندان پیامبر و دوستانشان نگذاشتند که این حادثه در تاریخ گم شود.

«فَضْرِبْهُ ابْنُ فَضِيلِ الْأَزْدِيِّ عَلَى رَأْسِهِ فِغْلَقَهُ»؛ ضربه، فرق این جوان را شکافت. «فَوْقَ الْغَلَامِ لَوْجَهُه»؛ پسرک با صورت روی زمین افتاد. «وَصَاحَ: يَا عَمَّاهُ»؛ فریادش بلند شد که عموجان. «فَجَلَّى الْحُسَيْنِ كَمَا يَجَلَّى الصَّقْرُ». به این خصوصیات و زیباییهای تعبیر دقت کنید! صقر، یعنی بازِ شکاری. میگوید حسین علیه السلام مثل بازِ شکاری، خودش را بالای سر این نوجوان رساند. «ثُمَّ شَدَّ شَدَّهُ لِيثًاغَضِبَ». شد، به معنای حمله کردن است. میگوید مثل شیر خشمگین حمله کرد. «فَضْرَبَ ابْنَ فَضِيلِ بِالسَّيْفِ»؛ اول که آن قاتل را با یک شمشیر زد و به زمین انداخت. عده ای آمدند تا این قاتل را نجات دهند، اما حضرت به همه ی آنها حمله کرد. جنگ عظیمی در همان دور و بر بدن «قاسم بن الحسن» به راه افتاد. آمدند، جنگیدند، اما حضرت آنها را پس زد. تمام محوطه را گرد و غبار میدان فراگرفت. راوی میگوید: «وَانْجَلَتْ الْغَبْرَهُ»؛ بعد از لحظاتی گرد و غبار فرو نشست. این منظره را که تصویر میکند، قلب انسان را خیلی میسوزاند: «فَرَأَيْتَ الْحُسَيْنِ»؛ من نگاه کردم، حسین بن علی علیه السلام را در آنجا دیدم. «قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغَلَامِ»؛ امام حسین علیه السلام بالای سر این نوجوان ایستاده است و دارد با حسرت به او نگاه میکند. «وَهُوَ يَفْحَصُ بَرَجْلِيهِ»؛ آن نوجوان هم با پاهایش زمین را میشکافت؛ یعنی در حال جان دادن است و پا را تکان میدهد. «وَالْحُسَيْنِ يَقُولُ: بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ»؛ (2) کسانی که تو را به قتل رساندند، از رحمت خدا دور باشند.

این یک منظره، که منظره ی بسیار عجیبی است و نشان دهنده ی عاطفه و عشق امام حسین علیه السلام به این نوجوان است و در عین حال، فداکاری او

ص: 511

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 346؛ شرح الأخبار، ج 3، ص 165؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 60.

2- . اللهوف، ص 68.

و فرستادن این نوجوان به میدان جنگ و عظمت روحی این جوان و جفای آن مردمی که با این نوجوان هم این گونه رفتار کردند.

مبارزه و شهادت علی اکبر علیه السلام

یک منظره ی دیگر، منظره ی میدان رفتن علی اکبر علیه السلام است که یکی از آن مناظر بسیار پُرماجرا و عجیب است. واقعاً عجیب است؛ از همه طرف عجیب است. از جهت خود امام حسین علیه السلام عجیب است؛ از جهت این جوان - علی اکبر علیه السلام - عجیب است؛ از جهت زنان و ب_خصوص جناب زینب کبری علیها السلام عجیب است.

راوی میگوید: این جوان پیش پدر آمد. اولاً، علی اکبر علیه السلام را هجده ساله (1) تا بیستوپنجساله نوشته اند؛ (2) یعنی حداقل هجده سال و حداکثر بیستوپنج سال. میگوید: «خرج علی بن الحسین»؛ علی بن الحسین علیه السلام برای جنگیدن از خیمه گاه امام حسین علیه السلام خارج شد. باز در اینجا راوی میگوید: «و کان من أصبح الناس وجهاً»؛ این جوان، جزو زیباترین جوانان عالم بود؛ زیبا، رشید، شجاع. «فاستأذن أباه فی القتال»؛ از پدر اجازه گرفت که برود بجنگد. «فأذن له»؛ حضرت بدون ملاحظه اذن داد. در مورد قاسم بن الحسن علیه السلام، حضرت اول اذن نمیداد و بعد مقداری التماس کرد، تا حضرت اذن داد؛ (3) اما علی بن الحسین علیه السلام که آمد، چون فرزند خودش است، تا اذن خواست، حضرت فرمود که برو. «ثمّ نظر إلیه نظره آیس منه»؛ نگاه نومیدانه ای به این جوان کرد که به میدان میروود و دیگر برنخواهد گشت. «وَأرخی عینه و بکی»؛ چشمش را رها کرد و بنا کرد به اشک ریختن.

یکی از خصوصیات عاطفی دنیای اسلام همین است؛ اشک ریختن در حوادث و پدیده های عاطفی. شما در قضایا زیاد می بینید که حضرت

ص: 512

1- . الفتح، ج 5، ص 114؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 34؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 42.

2- . مقاتل الطالبی-ین، ص 87؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 257؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 42.

3- . مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 31؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 34.

گریه کرد. این گریه، گریه ی جزع نیست؛ این همان شدت عاطفه است؛ چون اسلام این عاطفه را در فرد رشد میدهد. حضرت بنا کرد به گریه کردن. بعد این جمله را فرمود که همه شنیده اید: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ»؛ خدایا! خودت گواه باش. «فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلامٌ»؛ جوانی به سمت اینها برای جنگ رفته است که:

«أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ».

یک نکته در اینجا هست که من به شما عرض کنم. ببینید؛ امام حسین علیه السلام در دوران کودکی، محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ خود او هم پیامبر صلی الله علیه و آله را بی نهایت دوست میداشت. حضرت شش، هفت ساله بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. (1) چهره ی پیامبر، به صورت خاطره ی بی زوالی در ذهن امام حسین علیه السلام مانده است و عشق به پیامبر صلی الله علیه و آله در دل او هست. بعد خدای متعال، علی اکبر را به امام حسین علیه السلام میدهد. وقتی این جوان کمی بزرگ میشود، یا به حد بلوغ میرسد، حضرت می بیند که چهره، درست چهره ی پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ همان قیافه ای که اینقدر به او علاقه داشت و اینقدر عاشق او بود، حالا این به جد خودش شبیه شده است. حرف میزند، صدا شبیه صدای پیامبر است. حرف زدن، شبیه حرف زدن پیامبر است؛ اخلاق، شبیه اخلاق پیامبر است؛ همان بزرگواری، همان کرم و همان شرف.

بعد این گونه میفرماید:

«وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ»؛

هر وقت که دل مان برای پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ میشد، به این جوان نگاه میکردیم. اما این جوان هم به میدان رفت. «فصاح و قال: يَا بَنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي». بعد نقل میکند که حضرت به میدان رفت و جنگ بسیار شجاعانه ای کرد و عده ی زیادی از افراد دشمن را تارومار

ص: 513

1- . الإرشاد، ج 2، ص 133؛ مطالب السؤل، ص 393؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 200.

نمود؛ بعد برگشت و گفت تشنه ام. دوباره به طرف میدان رفت. وقتی که اظهار عطش کرد، حضرت به او فرمودند: عزیزم! یک مقدار دیگر بجنگ؛ طولی نخواهد کشید که از دست جدت پیامبر صلی الله علیه و آله سیراب خواهی شد. وقتی امام حسین علیه السلام این جمله را به علی اکبر فرمود، علی اکبر علیه السلام در آن لحظه ی آخر، صدایش بلند شد و عرض

کرد: «يَا أَبَتَا عَلِيكَ مِنِّي السَّلَامُ»؛ پدرم! خداحافظ. «هَذَا جَدِّي يُقْرِئُكَ السَّلَامُ»؛ این جدّم پیامبر صلی الله علیه و آله است که به تو سلام میفرستد. «وَقَوْلُ لَكَ عَجَلِ الْقُدُومِ عَلَيْنَا»؛ (1) میگوید بیا به سمت ما.

اینها منظره های عجیب این ماجرای عظیم است، و امروز هم که روز جناب زینب کبری علیها السلام است؛ آن بزرگوار هم ماجراهای عجیبی دارد. حضرت زینب علیها السلام، آن کسی است که از لحظه ی شهادت امام حسین علیه السلام، این بار امانت را بر دوش گرفت و شجاعانه و با کمال اقتدار، آن چنان که شایسته ی دختر امیرالمؤمنین علیه السلام است، در این راه حرکت کرد. اینها توانستند اسلام را جاودانه کنند و دین مردم را حفظ نمایند. ماجرای امام حسین علیه السلام، نجات بخشی یک ملت نبود، نجات بخشی یک امت نبود؛ نجات بخشی یک تاریخ بود. امام حسین علیه السلام، خواهرش زینب علیها السلام و اصحاب و دوستانش با این حرکت، تاریخ را نجات دادند.

1377-2-28

روح استقامت حسینی در استقامت خمینی

من استقامت امام خمینی را به استقامت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا تشبیه کردم. منظور من، استقامت امام حسین علیه السلام در میدان جنگ، که شمشیر بزند تا هفتاد و چند زخم به بدنش بنشیند، (2) نیست. این، استقامتی نیست که در امام حسین علیه السلام بزرگ بشماریم. خُب؛ هر سرباز

ص: 514

1- . اللهموف، ص 67.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 346؛ الأمالی، طوسی، صص 676-677؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 57.

شجاعی هم همین طور عمل میکند.

استقامت امام حسین علیه السلام در آنجاست که می بیند با کار او، بناست گلوی طفلی مثل علی اصغر (1) هم از تشنگی دریده شود و خانم مجللی مثل زینب علیها السلام هم به دست الواط کوفه بیفتد، که بیایند به عنوان اسیر، چادرش را

بکشند، روسری اش را بکشند و احياناً گردنبنند طلایش را بکشند! فکرش را بکنید؛ ببینید اگر شما در چنین موقعیتی قرار بگیرید، بگویند: «خیلی خُب! شما شجاع هستید. میخواهید مبارزه بکنید، بکنید. اما ببینید به چه قیمتی تمام میشود!» چه مقدار استقامت از خود نشان میدهید؟

در همین جا معنای استقامت حسینی معلوم میشود. استقامت حسینی این است که وقتی هدف را شناخت و آن را تقویم کرد و فهمید که چقدر عظمت دارد، برای آن ایستاد؛ در جایی که پای انسانهای معمولی، انسانهای کریم و شجاع و کرام ناس میلرزد. اگر کس دیگری غیر از امام حسین علیه السلام بود، میگفت: بالاخره من که حاضر بودم جانم را بدهم، اما اینجا، در این بیابان و با این تشنگی، پای یک بچه ی شیرخوار، پای بانویی مجلل و... در میان است. چطور بایستم؟!

بعد از قضیه پانزده خرداد، یکی از مراجع بزرگ و برجسته... به من گفت: «فلانی! آن خونهای پانزده خرداد به پای چه کسی است؟» استدلال ایشان این بود که در پانزده خرداد، آدمهای لابلایی که جلو تیر دشمن نیامدند! آدمهای ضعیف و بی ایمان که نیامدند! بهترین جوانان ما آمدند. خُب؛ بهترین جوانان این مملکت را به کشتن دادیم؛ آیا این مصلحت بود؟ این درست بود؟ این، همان جایی است که «چو گل بسیار شد، پیلان بلغزند.» (2) می بینید! اینجا است که آدم می فهمد امام، چقدر بزرگتر از همه است! بنده در دلم گفتم «بله؛ فرق بین امام ما

ص: 515

1. - مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 257.

2. - گلستان، باب پنجم، حکایت 17.

و شما همین است.» استقامت امام، یعنی این! یعنی در ظریف ترین لحظات، در حسّاس ترین لحظات، آنجا که دوستان، آدم را رها میکنند و آنجا که انسان احساس میکند تنهای تنهاست، استقامت کردن!

امام گفتند: «اگر همه ی ملت ایران نباشد و خمینی تنها باشد، خواهد ایستاد.» (1) این را امام صریحاً اعلان کردند. این، استقامت مردم را هم به دنبال می آورد؛ بی اعتناها را هم با اعتنا و کم ایمانها را هم مؤمن میکند. اگر ما بخواهیم این راه ادامه پیدا کند، بدون استقامت نمیشود.

1377-9-2

سه ویژگی برجسته ی ابا عبدالله علیه السلام

در خلال ده ها و صدها خصوصیتی که امت اسلام به برکت اسلام و قرآن و اهل بیت علیهم السلام از آن برخوردار است، یکی هم این است که مردم ما الگوهای بزرگ و درخشانی در جلوی چشم خود دارند.

برای ملت‌ها، الگو خیلی مهم است. شما ببینید؛ ملت‌های مختلف، اگر در شخصیتی رشحه ای از عظمت وجود داشته است، او را مطلق میکنند، بزرگ میکنند، نام او را جاودانه میکنند؛ برای اینکه حرکت عمومی نسل‌هایشان را به آن سمتی که میخواهند، جهت بدهند. گاهی شخصیت واقعی هم ندارند؛ اما در داستانها و شعرها و افسانه های گوناگون ملی و اساطیر، آنها را مطرح میکنند. اینها همه از این سرچشمه گرفته است که ملت‌ها از میان خود، به دیدن نمونه های بزرگ احتیاج دارند. این در اسلام به صورت فراوان و بی نظیری هست، که از جمله بزرگترین آنها، حضرت ابا عبدالله علیه السلام ، پیشوای مسلمین و فرزند پیامبر و شهید بزرگ تاریخ بشر است.

برجستگی وجود ابا عبدالله علیه السلام دارای ابعادی است که هر کدام از این

ص: 516

1- . صحیفه ی امام، ج 20، ص 318.

ابعاد هم بحث و توضیح و تبیین فراوانی به دنبال دارد؛ ولی اگر دو، سه صفت برجسته را در میان همه ی این برجستگی ها اسم بیاوریم، یکی از آنها «اخلاص» است؛ یعنی رعایت کردن وظیفه ی خدایی و دخالت ندادن منافع شخصی و گروهی و انگیزه های مادی در کار.

صفت برجسته ی دیگر، «اعتماد به خداست». ظواهر حکم میکرد که این شعله در صحرای کربلا خاموش خواهد شد. چطور این را «فرزدق» شاعر میدید، (1) اما امام حسین علیه السلام نمیدید؟! نصیحت کنندگانی که از کوفه می آمدند

میدیدند، (2) اما حسین بن علی علیه السلام که عین الله بود، نمیدید و نمی فهمید! ظواهر همین بود؛ ولی اعتماد به خدا حکم میکرد که علی رغم این ظواهر، یقین کند که حرف حق و سخن درست او غالب خواهد شد. اصل قضیه هم این است که نیت و هدف انسان تحقق پیدا کند. اگر هدف تحقق پیدا کرد، برای انسان بااخلاص، شخص خود او که مهم نیست...

خصوصیت سوم، شناختن «موقع» است. امام حسین علیه السلام در فهم «موقع» اشتباه نکرد. در قبل از حادثه ی کربلا، ده سال امامت و مسئولیت با او بود. (3) آن حضرت در مدینه مشغول کارهای دیگری بود و کار کربلایی نمیکرد، اما به مجرد اینکه فرصت به او اجازه داد که آن کار مهم را انجام دهد، فرصت را شناخت و آن را چسبید؛ موقع را شناخت و آن را از دست نداد.

این سه خصوصیت، تعیین کننده است. در تمام ادوار نیز همین طور است؛ در انقلاب نیز همین گونه بود.

امام ما هم که می بینید اینقدر خدای متعال او را به مقام رفیع رساند - «و

ص: 517

1- . الفتح، ج 5، ص 71؛ إعلام الوری، ج 1، صص 445-446؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 374.

2- . أنساب الأشراف، ج 11، ص 204؛ الأخبار الطوال، صص 246-248؛ تاریخ الطبری، ج 4، صص 306-307؛ الفتح، ج 5، صص 69-70؛ مثير الأحزان، ص 30؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 314.

3- . الهدایه الکبری، ص 201؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 201.

رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (1) - و علی رغم همه ی عوامل در سرتاسر دنیای مادیت و استکبار که میخواستند او را محو کنند، به فراموشی دهند و کوچک کنند، او را حفظ و بزرگ کرد و ماندگار و جاودان نمود، علت همین بود که این سه خصوصیت را داشت:

اولاً، با اخلاص بود و برای خود چیزی نمیخواست؛

ثانیاً، به خدای خود اعتماد داشت و میدانست که کار و هدف، تحقق پیدا خواهد کرد، به بندگان خدا هم اعتماد داشت؛

ثالثاً، زمان و «موقع» را از دست نداد؛ در لحظه ی لازم، اقدام لازم، صحبت لازم، اشاره ی لازم و حرکت لازم را کرد.

1377-10-18

اختصاص تعبیر ثارالله به امیرالمؤمنین(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام)

در همه ی آثار اسلامی، ما دو نفر را داریم که از آنها به «ثارالله» تعبیر شده است. در فارسی، ما یک معادل درست و کامل برای اصطلاح عربی «ثار» نداریم. وقتی کسی از خانواده‌های از روی ظلم به قتل میرسد، خانواده ی مقتول صاحب این خون است. این را «ثار» میگویند و آن خانواده حق دارد خونخواهی کند. این-که می-گویند خون خدا، تعبیر خیلی نارسا و ناقصی از «ثار» است و درست مراد را نمی فهماند. «ثار»، یعنی حق خونخواهی. (2) اگر کسی «ثار» یک خانواده است، یعنی این خانواده حق دارد درباره ی او خونخواهی کند. در تاریخ اسلام از دو نفر اسم آورده شده است که صاحب خون اینها و کسی که حق خونخواهی اینها را دارد، خداست. این دو نفر یکی امام حسین علیه السلام است و یکی هم پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام؛ «يَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنِ ثَارِهِ». (3) پدرش

ص:518

1- «و ما او را به مقام والایی رساندیم.» مریم، 57.

2- لسان العرب، ج 4، ص 97.

3- کامل الزیارات، ص 406؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 360.

امیرالمؤمنین علیه السلام هم حق خونخواهی اش متعلق به خداست.

1378-1-23

تبلیغ محرم؛ فرصتی ویژه

فرصت تبلیغ در ماه محرم الحرام، یک فرصت بسیار بزرگ و استثنایی است و این به برکت خون سید شهیدان و سرور آزادگان عالم، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و یاران پاک باخته ی آن بزرگوار است. اثر آن خون بناحق ریخته، یک اثر ماندگار در تاریخ است؛ چون شهید - کسی که جان خود را در طَبَقِ اخلاص می_گذارد و تقدیم اهداف عالیهِ دین می_کند - از صفا و صدق برخوردار است.

انسانِ مزور و خدعه گر، هرچه هم که در زبان و بیان بتواند خود را طرفدار حق نشان دهد، وقتی پای منافع شخصی، بخصوص پای جان خود و عزیزانش به میان آمد، پا عقب میکشد و حاضر نیست آنها را فدا کند. آن کسی که قدم در میدان فداکاری میگذارد و خالصانه و مخلصانه هستی خود را در راه خدا میدهد: «حَقُّ عَلٰی اللّٰهِ»؛ خودِ خدای متعال بر عهده گرفته است که زنده اش نگه بدارد.

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ»؛ (1)

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا»؛ (2)

کشته شدگان راه خدا زنده میمانند. یک بُعد زنده ماندن آنها همین است که نشانه ی آنها، جای پای آنها و پرچم آنها هرگز نمیخوابد.

ممکن است چند صباحی با زور و عنف و با دخالت قدرتهای زورگو، نشانه های آنها کم رنگ شود، اما خدای متعال طبیعت را این طور قرار داده است؛ سنت الهی بر این است که راه پاکان و صالحان و مخلصان بماند. اخلاص، چیز عجیبی است؛ لذاست که به برکت

1- . «و به آنها که در راه خدا کشته میشوند، مرده نگویید!» بقره، 154.

2- . «ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند!» آل عمران، 169.

حسین بن علی علیه السلام و خون بـ ناحق ریخته ی آن بزرگوار و اصحابش، دین در عالم باقی ماند؛ بعد از آن هم این رشته ادامه پیدا کرد.

مبّلمان دینی - همین طلبه های بی نام و نشان و بی ادّعا و بی توقع - رفتند اطراف عالم اسلام را، اطراف کشور را، روستاها را، شهرها را، مسجدها را، محلات را، داخل خانه ها را روشن کردند. (1) هر جا رفتند، چراغی از آن خورشید فروزانی که مرکز همه ی این شعاعها بود - یعنی امام بزرگوار ما؛ و او خود شعله ای از خورشید فروزان اباعبدالله الحسین علیه الصّلاه و السلام بود - روشن کردند و همه جا نورباران شد. دلها که روشن شد، جانها که آگاه شد، جسمها و زبانها به حرکت می افتد و اراده ها کار میکند. امروز هم همین طور است، فردا هم همین گونه است؛ منتها در هر زمانی، هنر مبلّغ دین این است که مخاطب را با آنچه که نیاز اوست، آشنا کند. بنابراین، نیاز زمانه را باید شناخت.

شرح کلمات اباعبدالله علیه السلام در اهداف قیام کربلا

من در بین فرمایشاتِ ابی عبدالله الحسین علیه السلام که هر کدام نکته ای دارد و من به شما عزیزان عرض میکنم که به منظور بیان گفتارهای گویا و روشنگر برای مردم، از کلمات این بزرگوار باید حداکثر استفاده بشود، این جمله را مناسب مجلس خودمان می بینم که بنا بر آنچه که از آن بزرگوار نقل کرده اند، آن حضرت فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا لِيَتَمَاسًا مِنْ فَضُولِ الْحَطَامِ»؛ (2)

پروردگارا! این حرکتی که ما کردیم، این قیامی که ما کردیم، این تصمیمی که بر این اقدام گرفتیم، تو میدانی که برای قدرت طلبی نبود. قدرت طلبی برای یک انسان نمیتواند هدف واقع شود. نخواستیم

1- . اشاره به ایام پیش از پیروزی انقلاب اسلامی.

2- . تحف العقول، ص 239؛ بحار الأنوار، ج 97، صص 80-81.

زمام قدرت را در دست گیریم. برای منال دنیوی هم نبود که چرب و شیرین زندگی را به کام خودمان برسانیم و شکمی از عزا درآوریم؛ مال و ذخیره ای درست کنیم و ثروتی به هم بزنیم. برای اینها نبود. پس برای چه بود؟

ایشان چند جمله فرموده است که خط و جهت ما را ترسیم میکند. در همه ی ادوار تبلیغ اسلام، اینها جهت است.

هدف قیام؛ برافراشتن پرچم_های دین

«وَلَكِنْ لِنُرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ»؛(1)

پرچم_های دین را برای مردم برافراشته کنیم و شاخصها را به چشم آنها بیاوریم. شاخص_ها مهم است. همیشه شیطان در میان جماعات اهل دین، از تحریف استفاده میکند و راه را عوضی نشان میدهد. اگر بتواند بگوید «دین را کنار بگذار»، این کار را میکند، تا از طریق شهوات و تبلیغات مضر، ایمان دینی را از مردم بگیرد. اگر آن ممکن نشد، این کار را میکند که نشانه های دین را عوضی بگذارد؛ مثل اینکه شما در جاده ای حرکت میکنید، ببینید آن سنگ نشان - آن نشانه ی راهنما - طرفی را نشان میدهد؛ در حالی که دست خائنی آمده آن را عوض کرده و مسیر را به آن طرف نشان داده است.

هدف قیام؛ اصلاح و ریشه کنی فساد

امام حسین علیه السلام هدفِ اوّل خود را این قرار میدهد:

«لِنُرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُنْظِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ»؛(2)

در میان کشور اسلامی، فساد را ریشه کن کنیم و اصلاح به وجود آوریم. اصلاح یعنی چه؟ یعنی نابود کردن فساد. فساد چیست؟

فساد انواع و اقسامی دارد: دزدی فساد است، خیانت فساد است، وابستگی فساد است، زورگویی فساد است، انحراف های اخلاقی فساد

ص: 521

1- . همان.

2- . همان.

است، انحراف های مالی فساد است، دشمنی های بین خودی ها فساد است، گرایش به دشمنان دین فساد است، علاقه نشان دادن به چیزهای ضد دینی فساد است. همه چیز در سایه ی دین به وجود می آید.

هدف قیام؛ امنیت یافتن ستم دیدگان

در جملات بعدی میفرماید:

«وَأَمِّنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ»

بندگان مظلوم تو امنیت پیدا کنند. منظور، مظلومان جامعه است، نه ستمگران، نه ستم پیشگان، نه مدآحان ستم، نه عمله ی ستم! «مظلومون»، مردمانی هستند که دست و پای ندارند؛ راه به جایی ندارند. هدف این است که مردمان مستضعف جامعه و انسانهای ضعیف - در هر سطحی و در هر جایی - امنیت پیدا کنند: امنیت حیثی-لای، امنیت مالی، امنیت قضایی؛ همین که امروز در دنیا نیست. امام حسین علیه السلام درست نقطه ی مقابل آن چیزی را میخواست که در زمان سلطه ی طواغیت در آن روز بود. امروز هم در سطح دنیا که نگاه میکنید، می بینید همین است؛ پرچم های دین را وارونه میکنند، بندگان مظلوم خدا را مظلوم تر میکنند و ستمگران، پنجه شان به خون مظلومان بیشتر فرو میرود...

هدف از هر قیامی، هدف از هر انقلابی، هدف از هر قدرت اسلامی بی و اصلاً هدف از حاکمیت دین خدا، رسیدگی به وضع «مظلومون» و عمل به فرایض، احکام و سنن الهی است.

هدف قیام؛ عمل به احکام و سنن الهی

امام حسین علیه السلام در آخر میفرماید:

«وَأَعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ» (1)

هدف آن بزرگوار اینهاست. حالا فلان آقا از گوشه ای درمی آید و بدون اندک آشنایی با معارف اسلامی و با کلمات امام حسین علیه السلام و حتی با یک لغت عربی، درباره ی اهداف قیام حسینی قلم فرسایی میکند، که

ص: 522

1- . همان.

امام حسین علیه السلام برای فلان هدف قیام کرده است! از کجا میگوی؟!

این کلام امام حسین علیه السلام است:

«وَأَعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ»

یعنی امام حسین علیه السلام جان خودش و جان پاکیزه ترین انسانهای زمان خودش را فدا میکند، برای اینکه مردم به احکام دین عمل کنند. چرا؟ چون سعادت، در عمل به احکام دین است؛ چون عدالت، در عمل به احکام دین است؛ چون

آزادی و آزادی انسان، در عمل به احکام دین است. از کجا می‌خواهند آزادی را پیدا کنند؟! زیر چتر احکام دین است که همه ی خواسته های انسانها برآورده میشود.

انسان امروز، با انسان هزار سال قبل، با انسان ده هزار سال قبل، از لحاظ نیازهای اصلی هیچ تفاوتی نکرده است. نیازهای اصلی انسان این است که: امنیت می‌خواهد، آزادی می‌خواهد، معرفت می‌خواهد، زندگی راحت می‌خواهد، از تبعیض گریزان است، از ظلم گریزان است. نیازهای متبادر زمانی، چیزهایی است که در چارچوب اینها و زیر سایه ی اینها ممکن است تأمین شود. این نیازهای اصلی، فقط به برکت دین خداست که تأمین میشود و لاغیر.

تبلیغ محبت آمیز

در خصوص امر به معروف و نهی از منکر حدیثی دیدم، که از جمله چیزهایی که برای امر به معروف و ناهی از منکر ذکر میکند، «رَفِیقٌ فِیْمَا یَأْمُرُ رَفِیقٌ فِیْمَا یَنْهَی» (1) بود. آنجایی که جای رفیق است - که غالب جاها هم از این قبیل است - انسان باید با «رفیق» عمل کند؛ برای اینکه بتواند با محبت آن حقایق را در دلها و در ذهنها جا بدهد و جایگزین کند. تبلیغ برای این است؛ برای زنده کردن احکام الهی و اسلامی است.

ص: 523

1- «باید در امر و نهی جانب عدالت را مراعات کند و با نرمی و ملاحظت مردم را امر و نهی نماید.» الخصال، ص 109؛ بحارالانوار، ج 97، ص 91.

قدردانی از فرصت تبلیغ و خیمه ی امام حسین علیه السلام

شما این منبر تبلیغ و این پایگاه عظیم تبلیغ مسجد و حسینیه و زیر خیمه ی امام حسین علیه السلام را قدر بدانید. این چیز بسیار نافذ و مؤثر و مبارکی است. مردم را هدایت کنید؛ ذهن مردم را روشن کنید؛ مردم را به فراگرفتن دین تشویق کنید؛ دین صحیح و پیراسته را به آنها تعلیم دهید؛ آنها را به فضیلت و اخلاق اسلامی آشنا کنید؛ با عمل و زبان، فضیلت اخلاقی را در آنها به وجود آورید؛ مردم را موعظه کنید؛ از عذاب خدا، از قهر خدا، از دوزخ الهی بترسانید؛ انذار کنید - انذار سهم مهمی دارد؛ فراموش نشود - آنها را به رحمت الهی مژده دهید؛ مؤمنین و صالحین و عاملین را بشارت دهید؛ آنها را با مسائل اساسی جهان اسلام و با مسائل اساسی کشور آشنا کنید.

این میشود آن مشعل فروزانی که هر یک از شما عزیزان، این مشعل را در هر جا روشن کنید، دلها روشن خواهد شد؛ آگاهی به وجود خواهد آمد؛ حرکت به وجود خواهد آمد؛ ایمان، عمیق خواهد شد.

1378-3-14

ذکر مصیبت در اربعین سیدالشهدا علیه السلام

مایلم یک جمله هم ذکر مصیبت کنم. فردا اربعین سیدالشهداست. به مناسبت سالگرد امام، ما از جاهای مختلف بر سر مزار او گرد آمده ایم. تناسب این جمع آمدن و گرد آمدن ما بر سر قبر امام، با اربعین تناسب عجیبی است. در روز اربعین هم، بعد از آن روزهای تلخ و آن شهادت عجیب، اولین زائران اباعبدالله الحسین علیه السلام بر سر قبر امام معصوم شهید جمع شدند.

از جمله کسانی که آن روز آمدند، یکی «جابر بن عبدالله انصاری» است و یکی «عطیه بن سعد عوفی» که او هم از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است. جابر بن عبدالله از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و از اصحاب جنگ بدر

ص: 524

است؛ (1) آن روز هم علی الظاهر مرد مسنی بوده است؛ شاید حداقل شصت، هفتاد سال از سنین او - بلکه بیشتر - میگذشته است. اگر در جنگ بدر بوده، پس لابد قاعدتاً در آن وقت باید بیش از هفتاد سال سن داشته باشد؛ لیکن «عطیه» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است. او آن وقت جوان تر بوده؛ چون تا زمان امام باقر علیه السلام هم «عطیه بن سعد عوفی» علی الظاهر زندگی کرده است. (2)

«عطیه» میگوید: وقتی به آنجا رسیدیم، خواستیم به طرف قبر برویم، اما این پیرمرد گفت: اول دم شطّ فرات برویم و غسل کنیم. در شطّ فرات غسل کرد، سپس قطیفه ای به کمر پیچید و قطیفه ای هم بر دوش انداخت؛ مثل کسی که میخواهد خانه ی خدا را طواف و زیارت کند، به طرف قبر امام حسین علیه السلام رفت. ظاهراً او نابینا هم بوده است. میگوید با هم رفتیم، تا نزدیک قبر امام حسین علیه السلام رسیدیم. وقتی که قبر را لمس کرد و شناخت، احساساتش به جوش آمد. این

پیرمرد که لابد حسین بن علی علیه السلام را بارها در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله دیده بود، با صدای بلند سه مرتبه صدا زد: یا حسین، یا حسین، یا حسین! (3)

1378-6-8

پرهیز از تأخیر تکلیف

بعضی ها کاری را که باید انجام دهند، به وقت انجام نمیدهند؛ هر وقت دیگر که انجام دهند، آن نتیجه را نخواهد داد. فرق بین شهدای کربلا و توأبین همین است. شهدای کربلا هم شهید شدند، توأبین هم شهید شدند؛ فاصله ی زمانی بین آنها هم خیلی زیاد نبود، (4) اما شهدای کربلا در عرش انسانیت قرار دارند، شهدای توأبین نه؛ مقام شان با آنها خیلی

ص:525

1- . التاريخ الكبير، ج 2، ص 207؛ اختیار معرفه الرجال، ج 1، شرح صص 205-208.

2- . قاموس الرجال، ج 7، صص 209-211.

3- . تنبيه الغافلین، ص 90؛ بشاره المصطفی، ص 125؛ بحار الأنوار، ج 65، ص 130.

4- . المنتظم، ج 6، صص 35-37؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 358-362.

فرق دارد. چرا؟ چون شهدای کربلا به ندای حسین بن علی علیه السلام در وقت خود پاسخ دادند؛ ولی توأبین به ندای آن حضرت، بعد از گذشتن وقت پاسخ دادند. فرقی این است.

1378-7-9

حسین بن علی علیه السلام ؛ خورشیدی از کوثر فاطمی

امروز، روز بزرگی است؛ روز ولادت سیده ی زنان عالم، دختر باشخصیت عظیم الشان پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله و اسوه ی زنان و مردان در طول تاریخ اسلام است.

وقتی که پسران نبی اکرم در مکه یکی پس از دیگری از دنیا رفتند، دشمنان شماتتگر اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله - که ارزشهایشان منحصر در مال و ثروت و فرزند و جاه و جلال دنیایی بود - پیامبر صلی الله علیه و آله را شماتت کردند و گفتند: تو ابتر هستی (1) - یعنی بی دنباله - و با مرگ تو، همه چیز از آثار و نشانه های وجود تو تمام خواهد شد! خدای متعال این سوره را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد، تا هم قلب پیامبر صلی الله علیه و آله را تسلی دهد، هم حقیقتی را برای آن بزرگوار و برای مسلمانان روشن کند؛ لذا فرمود:

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ» (2)

ما به تو کوثر بخشیدیم؛ آن حقیقت عظیم و کثیر و فزاینده.

مصدق کوثر برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله ، چیزهای گوناگون است. یکی از برجسته ترین مصادیق کوثر، وجود مقدس فاطمه ی زهراست (3) که خدای متعال در این وجود مبارک، دنباله ی معنوی و مادی پیامبر صلی الله علیه و آله را قرار داد. برخلاف تصور دشمنان ملامتگر، این دختر بابرکت و این وجود ذی جود، آن چنان مایه ی بقای نام و یاد و مکتب و معارف

ص: 526

1- . الطبقات الکبری، ج 1، ص 106؛ التبیان، ج 10، ص 418؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 166.

2- . کوثر، 1.

3- . مجمع البیان، ج 10، ص 460؛ بحار الأنوار، ج 8، ص 17.

پیامبر صلی الله علیه و آله شد که از هیچ فرزند برجسته و با عظمتی، چنین چیزی مشاهده نشده است. اولاً، از نسل او یازده امام و یازده خورشید فروزان، معارف اسلامی را بر دل‌های آحاد بشر تابانیدند؛ اسلام را زنده کردند، قرآن را تبیین کردند، معارف را گسترانیدند، تحریف‌ها را از دامن اسلام زدودند و راه سوء استفاده ها را بستند.

یکی از این یازده امام، حسین بن علی علیه السلام است، (1) که پیامبر طبق روایت فرمود:

«أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» (2)

و «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاهِ» (3)

با آن همه آثار و برکاتی که در آن شخصیت، در آن شهادت و بر آن قیام در تاریخ اسلام مترتب شده است، او یکی از ذراره های فاطمه ی زهراست. یکی از این خورشیدهای فروزان، امام باقر و یکی دیگر امام صادق علیهما السلام است که معارف اسلامی، مرهون زحمات آنهاست. نه فقط معارف شیعی که ائمه ی معروف اهل سنت، یا بی واسطه، یا باواسطه، بهره مندان از فیض دانش آنها هستند. (4)

این کوثر فزاینده روزبه روز درخشنده تر، نسل عظیم پیامبر را در تمام اقطار اسلامی پراکند و امروز هزاران، بلکه هزاران هزار خاندان مشخص شناخته شده در همه ی دنیای اسلام، نمودار بقای نسل جسمانی آن بزرگوارند؛ هم-چنان که هزاران مشعل هدایت در دنیا نمودار بقای معنوی آن مکتب و آن وجود مقدس اند. این کوثر،

ص: 527

1- . کمال الدین و تمام النعمه، ص 258؛ بحار الأنوار، ج 36، صص 288-289.

2- . المعرفه و التاريخ، ج 1، ص 309؛ الأمالی، سید مرتضی، ج 1، ص 157؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 296.

3- . المنتخب، للطریحی، ج 1، ص 198. این روایت در کتب روایی متقدم این گونه آمده است: «...إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ فَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ مِصْبَاحُ هُدَى وَ سَفِينَةُ نَجَاهٍ»؛ مقام حسین بن علی علیه السلام در آسمان بالاتر از مقام او در زمین است و در طرف راست عرش الهی چنین نوشته شده است: چراغ هدایت و کشتی نجات. عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 62؛ بحار الأنوار، ج 36، ص 205.

4- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، صص 17-20.

فاطمه ی زهراست. سلام خدا بر او، درود همه ی انبیا و اولیا و فرشتگان و آفریدگان پروردگار بر او تا روز قیامت.

1378-8-22

عوامل معنوی؛ راز ماندگاری اباعبدالله علیه السلام

در ابتدا روز سوم شعبان را که ب_حق «روز پاسدار» نام گرفته است، به شما عزیزانی که در این مجلس تشریف دارید و به همه ی پاسداران در سرتاسر میهن بزرگ اسلامی تبریک عرض میکنم. هم_چنین روز ولادت ابوالفضل العباس و حضرت زین العابدین علیهماالسلام را به همه ی شما و همه ی آحاد ملت تبریک میگوییم.

قاعدتاً نکته ای توجّه را جلب میکند و آن این است که این شخصیت های عظیمی که هر کدام به نحوی امروز سرتاسر تاریخ بشر را روشن کرده اند - حسین بن علی علیه السلام ، امام سجّاد علیه السلام ، حضرت ابوالفضل علیه السلام - کسانی هستند که در دوران خودشان، به گمان باطل مادّی، بکلی نابود و هضم شدند. حسین بن علی علیه السلام با همه ی جوانان و شخصیت های برجسته ی خانواده اش - برادران، فرزندان، نزدیکان، جوانان و اصحاب غیور- در غربت کامل به شهادت رسیدند؛ در غربت کامل هم دفن شدند.(1) نه کسی آنها را تشییع کرد و نه کسی برای آنها اقامه ی عزّا نمود. کسانی به گمان باطل، فکر میکردند اگر اینها بمانند، ممکن است بساط انتقام گیری راه بیندازند. خیال میکردند که با شهادت حسین بن علی علیه السلام و همراهانش، کار تمام شد. امام سجّاد علیه السلام سیوچهار سال(2) بعد از آن روز، در مدینه ظاهراً در حال انزوا زندگی کرد. نه لشکری، نه مجموعه ای و نه هیاهویی به ظاهر وجود نداشت. ابوالفضل العباس علیه السلام هم یکی از شهدای روز عاشورا است.(3)

ص:528

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 348؛ الإرشاد، ج 2، ص 114؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 62.

2- . الإرشاد، ج 2، ص 137؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 12.

3- . ر.ک: مروج الذهب، ج 3، ص 62؛ اللهوف، ص 69-70؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 41-42.

تصوّر باطل قدرتهای مادّی که با منطق مادّی حکومت میکنند، معمولاً این است که اینها تمام شدند و از بین رفتند، ولی می بینید که واقعیت قضیه این طور نیست. اینها تمام نشدند؛ اینها ماندند و روزه روز بر عظمت و جلالت و جدّابیت و

تأثیرگذاریشان افزوده شد؛ دلها را قبضه و تصرف کردند و دایره ی وجود خودشان را گسترش دادند. امروز صدها میلیون مسلمان، اعم از شیعه و غیر شیعه، به نام اینها تبرک میجویند؛ از سخن اینها استفاده میکنند؛ یاد آنها را گرامی میدارند. اینها پیروزی در تاریخ است؛ پیروزی حقیقی و ماندگار.

سؤالی که در ذهن انسان پیش می آید، این است که قضیه چیست؟ عامل این بقا چیست؟

به نظر من، این یکی از اساسی ترین و در عین حال واضح ترین و رایج ترین حقایق زندگی بشر است؛ منتها مانند همه ی حقایق واضح، توجه انسانهای غافل را بر نمی انگیزد. همه ی حقایق عالم، پدیده های مهمی هستند. این خورشید، این ماه، این آمدن شب و روز، این آمدن فصول گوناگون، این دنیا آمدن، رفتن، مردن، زندگی کردن؛ هر کدام از این حوادث، برای یک انسان در خور تدبیر و درس است، لیکن افراد غافل به اینها توجه نمیکنند. این افراد متدبرند که به آنها اعتنا میکنند، از آنها استفاده می نمایند و بهره اش را هم می-ب-رند.

آن حقیقتی هم که گفتیم، از همین حقایق واضحی است که در طول تاریخ بوده است و آن این است که ما دوگونه عوامل قدرت داریم: عوامل مادی قدرت، عوامل معنوی قدرت.

عوامل مادی قدرت، یعنی همین پول و زور و رو و کارهایی که قدرتمندان در طول تاریخ کردند. اگر هم نتیجه ای به بار آمده است، نتیجه ی چند صباحی از زندگی است. شما ببینید این قدرتمندان عالم چقدر عمر کردند؛ چقدر بعد از آن جنگ-ها و بعد از آن سیاسی کاری ها و بعد از آن همه تلاش، توانستند ثمره ی آن را ببرند! خیلی کوتاه و

ص: 529

چند سالی، که در واقع هیچ چیزی نیست.

اما یک دسته هم عوامل معنوی قدرتند؛ یعنی ایمان، پاکی و پارسایی، راستی و حقانیت، ارزشهای دینی و الهی همراه با مجاهدت.

این قدرت، قدرت ماندگار است. قدرتی که از این راه حاصل میشود، به معنای بگیر و ببند و بهره ببر و تمتع کن نیست؛ قدرت ماندگار تاریخی است؛ قدرت سرنوشت ساز بشر است و می ماند؛ کما اینکه انبیا تا امروز زنده اند؛ بزرگان مشعل دار عدل و داد در تاریخ بشر هنوز زنده اند.

یعنی چه زنده اند؟ یعنی آن خطی که آنها برای اثبات و جا انداختن آن، تلاش و مجاهدت میکردند، در زندگی بشر ماند و به صورت یک مفهوم ماندگار و یک درس برای بشر درآمد. امروز همه ی خیرات و زیبایی ها و نیکوی هایی که برای بشر وجود دارد، ناشی از همان درسها و دنباله ی همان تعالیم انبیا و دنباله ی همان تلاش مصلحان و خیرخواهان است. اینها میماند.

امام حسین علیه السلام ، عامل معنوی قدرت را داشت. اگرچه خود او به شهادت رسید، اما مجاهدتش برای این نبود که چند صباحی در زندگی خوش بگذراند، تا ما بگوییم حالا که به شهادت رسید، پس شکست خورد. مجاهدت او برای این بود که خط توحید را، خط حاکمیت الله را، خط دین و خط نجات و صلاح انسان را در میان بشر ماندگار و تثبیت کند؛ زیرا عواملی سعی میکردند که این خط را بکلی پاک کنند. شما امروز هم نمونه ی آن را می بینید. یک موقع بود که وقتی ما این حقایق را میگفتیم، ذهنیات به حساب می آمد؛ اما امروز همه ی آن حقایق ذهنی تحقق پیدا کرده است.

می بینید که امروز قدرتهای دنیا اصرار دارند و پول ها خرج میکنند برای این که بتوانند خط حاکمیت دین را از دنیا پاک کنند. در بخشی از عالم

ص: 530

اتفاقی افتاده است؛ ملتی قیام کرده و حاکمیت دینی و ارزشهای دینی را علی رغم میل قدرتمندان به وجود آورده است. این، درسی در عالم برای ملتهای دیگر شد.

امروز ایمان در دل جوانان ما، در دل مردم و در سرتاسر کشور ما گسترده است. البته عده ای این را نمی فهمند. هم آن روزی که معنویت در غربت بود - مثل دوران امام سجّاد علیه السلام - و هم آن روزی که معنویت در قدرت بود - مثل زمان پیامبر صلی الله علیه و آله - در هر دو حال کسانی بودند که نمیتوانستند درک کنند که هدف از این تلاش، از این مجاهدت و از این حرکت معنوی چیست؛

«كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» (1)

در یکی از آیات قرآن خطاب به بنی اسرائیل میفرماید:

«فَمَا زِلْ-لَاتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ» (2)

حتی یوسف که در اوج قدرت بود و حق الهی در چهره و در نظام یوسفی مثل خورشید میدرخشید، یک عده از خود بنی اسرائیل نمیتوانستند آن را درک کنند. وقتی که حضرت یوسف از دنیا رفت، آنها گفتند که بعد از یوسف دیگر پیامبری نخواهد ماند! (3) دلهایی هستند که این طورند. بعد میفرماید:

«كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»

یا «مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» (4)

برای آن قدرتی که متکی به عوامل معنوی قدرت است، مسئله ی اساسی، جهتگیری آن قدرت است. جهتگیری آن قدرت چیست؟ صلاح و فلاح انسان؛ نجات انسان از مصائب مادی و معنوی؛ نجات

1- «این گونه خداوند بر دل هر جبار و متکبری مُهر مینهد!» غافر، 35.

2- «ولی شما هم_چنان در آنچه او برای شما آورده بود، تردید داشتید.» غافر، 34.

3- همان.

4- «از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد.» غافر، 27.

انسان از بی عدالتی؛ نجات انسان از دشمنی_ها و بغضای جاهلانه میان دل‌های انسانها؛ نجات انسان از چنگال قدرتِ جمعی غافل و کور و مستی که جز منیت چیز دیگری نمی فهمند. گرفتاری بزرگ بشر همیشه این بوده است. بشر در بیشتر دوران عمر خود، گرفتار قدرتهایی بوده است که مستِ منیت و خودخواهی بوده اند و چیزی که برایشان اهمیّت نداشته و ندارد، سرنوشت انسانهاست.

شما می بینید در دنیا کسانی هستند که دم از این میزنند که ملت ما - یعنی ملت خودشان - باید تمام مسائل دنیا را در دست گیرد و اگر ملت‌های دیگر پایمال و نابود و بدبخت و فقیر شدند، بشوند! این حرفی است که در دوران استعمار، استعمارگران اروپایی میزدند؛ امروز هم استکبار و به طور واضح امریکا، بر زبان جاری میکند. منافع آن دولت، منافع آن کشور، منافع آن ملت اصل است و آنجایی که آن منافع تهدید شود، باید هرکسی که در مقابل آن منافع ایستاده است، سرکوب گردد؛ ولو او هم منافع‌ی دارد! بالاخره وقتی که شما در فلان نقطه ی دنیا حضور می یابید، فضای زندگی را بر دولتها و ملت‌ها و کشورها تنگ میکنید و منافع آنها را پایمال میسازید؛ آنها هم در مقابل منافع شما می ایستند. منافع شما بر منافع آن دولتها چه ترجیحی دارد؟! این منطق واضح را اصلاً نمی فهمند!

این را بدانیم که خدای متعال قول کمک داده است. آن ملت و مجموعه ای که در راه خدا تلاش میکند، محال است که خدای متعال حمایتش نکند. اگر در طول تاریخ، جاهایی «حق» دچار تجربه های خونین شده است، به خاطر این بوده که «اهل حق» تنها ماندند؛ مردم با آنها همراهی و همکاری نکردند؛ آن کسانی که توقع کار از آنها میرفته است، صاحب دعوت را تنها گذاشتند؛ مثل حسین بن علی علیه السلام که اگر خواصّ آن روز، آن بزرگوار را تنها نمیگذاشتند، حسین بن علی علیه السلام با

ص: 532

این تجربه ی خونین مواجه نمیشد و مطمئناً یزید شکست میخورد. همچنان که در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله ، دل‌های مؤمن، مردم و کسانی که از آنها انتظار کار میرفت، به پیامبر صلی الله علیه و آله کمک کردند و آن علو و اعتلا و عظمت را آفریدند.

ما در پیروزی انقلاب خودمان، در دوران جنگ تحمیلی، در طول این بیست سال، همین تجربه ی موفق را دیدیم. مردم با مسئولان همکاری کردند؛ اهل حق تنها نماندند و دعوت حق بی یاور نماند. به فضل پروردگار، کمک الهی با چنین مردمی همراه است؛ در این مدت هم همراه بوده است، در آینده هم همراه خواهد بود.

1378-8-23

اشتیاق روزافزون به زیارت کعبه ی دلها

آنجا [کربلای معلی] کعبه ی دلهاست. همان نقطه ای که روزی تصوّر میشد همه چیز در آنجا دفن شد؛ اصالت‌ها، حقیقت‌ها، ارزشها، و همه ی جلوه های اسلام ناب پیغمبر صلی الله علیه و آله از میان رفت و تمام شد، امروز ببینید چطور دل‌های مردم دنیا را به خودش جذب کرده است! این، نه به صورت ایمان و باور، بلکه به صورت عشق است. از ایران، عربستان، هندوستان و از اقطار عالم، انسانهایی با اشتیاق به آنجا میروند. پس معلوم میشود که دست‌های مادی، هیچ وقت نمی‌توانند اصالت‌ها را دفن کنند. اگر مردمی، ضعیف و بی عرضه باشند و جلوی چشم آنها اخفا و کتمان انجام گیرد، چوب بی حمیتی و بی همّتی خودشان را خواهند خورد. لکن خدای متعال، انسانهایی را برمی انگیزد، که خواهند توانست از آن اصالت‌ها استفاده کنند.

از وقتی که حادثه ی کربلا اتفاق افتاد، تا آن زمانی که مردم، گروه گروه برای زیارت رفتند، این دایره همین طور وسیع شد؛ به خلاف وضع

ص: 533

طبیعی عالم، که شما وقتی سنگی را در آب می اندازید، امواجی ایجاد میکند - یک دایره در محیط خودش به وجود می آورد - اما هرچه میگذرد، این دایره همین طور کوچک تر میشود. در این حادثه، عکس این، اتفاق افتاده است؛ یعنی هرچه این دایره وسیع تر شده، موجش بلندتر، نمایان تر، ماندگارتر، زاینده تر و جوشنده تر شده است.

امروز هم، مانع وجود دارد. حضراتی از بازماندگان جناب متوکل که آنجا هستند، حاضر نیستند تحمل کنند! در همین سال های اخیر، تاکنون چند بار با جماعت هایی که در روز «اربعین» از بخش های مختلف عراق به سمت کربلا میرفتند، مقابله کرده اند. عشایر غیور و مؤمن عراق، آزمایشهای خونینی داشته اند؛ نمیگذارند خبرش پخش شود.

همین سه، چهار سال قبل از این هم، یک نمونه اش را داشتیم. اگر راه باز بود، آن وقت بیشتر دیده میشد که این شوق ها کجاست؛ این کانونهای عشق و شور و محبت در دلها چه قدر فراوان است، چه قدر گسترده است، چه قدر پر عمق است! آخر محبت و عشق، یک آتش سوزنده است. بیشتر محبت ها، مثل چوب خشکی که روی آتش میگذارید، شعله میکشد؛ اما ماندگار نیست، سطحی است. اما این محبت، یک محبت معنوی است و روزبه روز اشتعالش بیش تر میشود؛ اصلاً خاموشی ندارد؛ فرو نشستن ندارد. این همان عامل معنوی است. خوش به حال کسانی که جرعه ای از این شعله را در دلهای خودشان دارند.

1379-1-3

عبرتهای عاشورا برای مقابله با طراچی همه جانبه ی دشمن

من از همان زمانهایی که آن مسائل مربوط به عبرتهای عاشورا و مسائل سال های هفتادودو و هفتادوسه را مطرح کردم، نظرم به چنین چیزی

ص: 534

بود که طراچی همه جانبه ای برای مقابله با انقلاب، انجام میگیرد؛ منت ها این طراچی، به شکل کلان که ملاحظه شود، چند جزو پیدا میکند: یک جزو آن، کشاندن مردم به وادی مسائل بی بندوباری و بی مبالاتی در امور جنسی و امور زن و مرد است که مسئله ی مهمی است. بخش مهم دیگر، ایجاد خدشه در ضروریات سیاسی و انقلابی مردم است. جزو بعدی،

ایجاد دسته های گوناگون با داعیه ها و شعارهای گوناگون است؛ یعنی میکوشند تا خیل عظیم مردم را از صحنه خارج کنند. وادی بعد، زیر سؤال بردن مجموعه هایی است که پای بندی آنها به مبانی انقلاب و نظام، واضح و روشن است.

1379-1-4

مجاهدت ائمه علیهم السلام در راه احیای کربلا

شما در تاریخ ببینید که در دورانی، دستگاه تبلیغاتی بنی امیه و بعد بنی عباس، تصمیم گرفتند ماجرای کربلا را که یکی از معارف زمانه بود، بکلی اخفا کنند؛ اصلاً بگویند نبوده است. خیال نکنید که نمیشود؛ میشود! ما الان در زمان خودمان، چیزهایی را می بینیم که قبلاً وقتی که قضایای صدر اسلام را میخواندیم و مشابهنش را میدیدیم، تعجب میکردیم. حالا می بینیم نه؛ تعجیبی ندارد و کاملاً شدنی است. میشود با ماجرای کربلا با آن عظمتی که دارد، به عنوان قتل و جنایتی که در گوشه ای اتفاق افتاده است، برخورد کرد؛ اما ائمه علیهم السلام، چه خودشان و چه شعرایشان، آن را زنده نگه داشتند.

میگویند کسی به خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت به او فرمودند: «روضه ی جدّم، امام حسین علیه السلام را بخوان».(1)

علّت این چیست؟ مگر روضه خوان نبود؟ حضرت میخواهند وقتی این شخص برگشت، همین قضیه را نقل کند، تا همه بدانند؛ یعنی

ص: 535

1- . الأملی، صدوق، ص 205؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 282-283.

چراغی که برای همیشه روشن شد. دقت میکنید؟ این طور معارف را زنده نگه داشتند. لذا اگر الان همه ی مورّخین عالم هم دست به دست هم بدهند، صد سال هم کار کنند، نمی_توانند این معارف را از بین ببرند. چرا؟ چون در تاریخ تثبیت شده است. امروز هم باید تکلی_ف_تان این باشد که معارفِ روزِ انقلاب را تثبیت کنید، تا دیگر قابل هزم نباشد.

1379-1-16

اغتنام از فرصت محرم

شما برادران و خواهران، اهمیت محرم را ب_خوبی میدانید؛ هم از جهت حوادث محرم، هم از جهت تأثیر محرم در تاریخ - چه تاریخ گذشته، چه تاریخ انقلاب - هم از جهت فرصتی که همیشه محرم در اختیار حاملان معرفت دینی قرار داده است، بر اینکه بتوانند مخاطبان خودشان را با بخشی از حقایق الهی و اسلامی و علوی و حسینی آشنا کنند. مهم این است که از این فرصت چگونه استفاده خواهد شد. بسیاری از فرصت_ها هست که از دست صاحب فرصت، مفت خارج میشود.

*

یکی از واجب ترین کارها برای جامعه روحانیت و علمای دین در سرتاسر کشور، این است که به فکر باشند که از این فرصت_ها بهترین استفاده را بکنند.

حال این بهترین استفاده چگونه است؟ این چیزی نیست که بشود در یک صحبتِ این طوری آن را تمام کرد. این محتاج آن است که صاحبان فکر بنشینند، فکر کنند و کسانی را بر این کار بگمارند؛ اطراف قضایا را، شرایط جامعه را، شرایط جهان را، نیازها را، مخاطبان را، آنچه را که میشود گفت، آنچه را که باید گفت، آنچه را که باید نگفت، اینها را محاسبه کنند.

محرم، فرصت حرف زدن با مردم است. مهم افکار عمومی است؛

ص: 536

مهم افکار جوانان است؛ مهم اراده و خواست و باور این توده ی عظیم مردمی است که در این کشور همه ی کارها را آنها انجام میدهند. انتخابات را آنها انجام میدهند؛ جنگ را آنها میکنند؛ اقتصاد و فعالیت و سازندگی را آنها میکنند؛ دولت_ها را آنها پشتیبانی میکنند. افکار عمومی، تمایلات مردم، ایمان و قبول و باور این توده ی انبوه و عظیم، از همه چیز مهمتر

است. تلاش تبلیغاتی دشمن این است که این را از انقلاب و اسلام و روحانیت بگیرد. محرّم، فرصتی برای شماسست که با بهترین زبان، با گزینش بهترین سخن، بهترین مطلب، بهترین شیوه؛ ب_خصوص با اخلاق خوب، با نشان دادن بی طمع، بی غرضی، نجسبیدگی به زخارف دنیا، بی اعتنایی به تشریفات و جاه و مقام، بتوانید این افکار عمومی را، این تمایل عمومی را، این محبت عمومی را، هم_چنان که متوجه به دین و به روحانیت و به نظام هست، حفظ و تقویت کنید.

1379-1-26

شرح بخشی از زیارت اربعین

یک جمله در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام ذکر شده است که مانند بسیاری از جملات این زیارت_ها و دعاها، بسیار پرمغز و در خور تأمل و تدبّر است. امروز به مناسبت روز تاسوعا و روز عزا، در خطبه ی اوّل قدری پیرامون همین جمله، که ناظر به جهت قیام حسینی است، عرایضی عرض میکنیم. آن جمله این است:

«وَبَدَلْ مَهْجَتَهُ فِیکَ».

این زیارت اربعین است؛ منتها فقره های اوّل آن، دعاست که گوینده ی این جملات خطاب به خداوند متعال عرض میکند: «وَبَدَلْ مَهْجَتَهُ فِیکَ»؛ یعنی حسین بن علی علیه السلام ، جان و خون خود را در راه تو داد؛

ص: 537

«لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الْجَهَالَةِ»؛ تا بندگان تو را از جهل نجات دهد؛ «وَحَیْرَهُ الضَّلَالَةَ»؛ (1) و آنها را از سرگردانی ناشی از ضلالت و گمراهی برهاند.

این یک طرف قضیه؛ یعنی طرف قیام کننده، حسین بن علی علیه السلام است.

طرف دیگر قضیه، در فقره ی بعدی معرفی میشود:

«وَ قَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْضِ الذُّلِّيَّةِ» (2)

نقطه ی مقابل، کسانی بودند که فریب زندگی، آنها را به خود مشغول و دنیای مادی، زخارف دنیایی، شهوات و هواهای نفس، از خود بی خودشان کرده بود؛ «وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْضِ الذُّلِّيَّةِ»؛ سهمی را که خدای متعال برای هر انسانی در آفرینش عظیم خود قرار داده است - این سهم عبارت است از سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت - به بهای پست و ناچیز و غیر قابل اعتنایی فروخته بودند. این، خلاصه ی نهضت حسینی است.

با مذاقه در این بیان، انسان احساس میکند که نهضت حسینی در واقع با دو نگاه قابل ملاحظه است، که هر دو هم درست است؛ اما مجموع دو نگاه، نشان دهنده ی ابعاد عظیم این نهضت است.

یک نگاه، حرکت ظاهری حسین بن علی علیه السلام است، که حرکت علیه یک حکومت فاسد و منحرف و ظالم و سرکوبگر - یعنی حکومت یزید - است؛ اما باطن این قضیه، حرکت بزرگتری است که نگاه دوم، انسان را به آن میرساند، و آن حرکت علیه جهل و زبونی انسان است.

در حقیقت، امام حسین علیه السلام اگرچه با یزید مبارزه میکند، اما مبارزه ی گسترده ی تاریخی وی با یزید کوتاه عمر (3) بی ارزش نیست؛ بلکه با جهل و پستی و گمراهی و زبونی و ذلت انسان است. امام حسین علیه السلام با اینها مبارزه میکند...

ص: 538

1- . مصباح المتهدج، ص 788؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 331.

2- . همان.

3- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 383-384؛ ذوب النضار، ص 77؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 356.

خلاصه ی نهضت حسینی

اگر بخواهیم ماجرای امام حسین علیه السلام را در سطور خلاصه کنیم، این طور میشود: بشریت، دچار ظلم و جهل و تبعیض بود. حکومت‌های بزرگ دنیا، که حکومت قیصر و کسرای آن زمان است - چه در ایران آن روز، چه در امپراتوری روم آن روز - حکومت اشرافیگری و حکومت غیرمردمی و حکومت شمشیر بی منطق و حکومت جهالت و فساد بود. حکومت‌های کوچکتر هم مثل آنچه که در جزیره‌العرب بود، از آنها بدتر بودند و مجموعاً جاهلیتی دنیا را فرا گرفته بود.

درخشش نور اسلام

در این میان، نور اسلام به وسیله ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و با مدد الهی و مبارزات عظیم و توان فرسای مردمی، توانست اول یک منطقه از جزیره‌العرب را روشن کند و بعد ب-ت-دریج گسترش یابد و شعاع آن همه جا را فرا گیرد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا میرفت، این حکومت، حکومت مستقری بود که می-ت-وانست الگوی همه ی بشریت در طول تاریخ باشد؛ و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا میکرد، بدون تردید تاریخ عوض میشد؛ یعنی آنچه که بنا بود در قرن‌ها بعد از آن - در زمان ظهور امام زمان علیه السلام در وضعیتی فعلی - پدید آید، در همان زمان پدیده آمده بود. دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی و معرفت و محبت، دنیای دوران امام زمان علیه السلام است، که زندگی بشر هم از آنجا به بعد است. زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان علیه السلام است که خدا میداند بشر در آنجا به چه عظمت‌هایی نایل خواهد شد.

بنابراین، اگر ادامه ی حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله میسر میشد و در همان دوره های اول پدید می آمد و تاریخ بشریت عوض میشد، فرجام کار بشری مدت-ها جلو می افتاد، اما این کار به دلایلی نشد.

ص: 539

ویژگی حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله

خصوصیت حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که به جای ابتدای بر ظلم، ابتدای بر عدل داشت؛ به جای شرک و تفرقه ی فکری انسان، متکی بر توحید و تمرکز بر عبودیت ذات مقدس پروردگار بود؛ به جای جهل، متکی بر علم و

معرفت بود؛ به جای کینه ورزی انسانها با هم، متکی بر محبت و ارتباط و اتصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی یک حکومت از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا میکند، انسانی باتقوا، پاکدامن، عالم، بابصیرت، فعال، پُرنشاط، متحرک و رو به کمال است.

بروز ارتجاع در جامعه ی اسلامی

با گذشت پنجاه سال، قضایا عوض شد. اسم، اسم اسلام ماند؛ نام، نام اسلامی بود؛ اما باطن، دیگر اسلامی نبود. به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر کار آمد؛ به جای برابری و برادری، تبعیض و دودستگی و شکاف طبقاتی بهوجود آمد؛ به جای معرفت، جهل حاکم شد. در این دوره ی پنجاه ساله، هرچه به طرف پایین می آییم، اگر انسان بخواهد از این سرفصل_ها بیشتر پیدا کند، صدها شاهد و نمونه وجود دارد که اهل تحقیق باید اینها را برای ذهنهای جوان و جوینده روشن کنند.

امامت به سلطنت تبدیل شد! ماهیت امامت، با ماهیت سلطنت، مغایر و متفاوت و مناقض است. این دو ضد هم اند. امامت، یعنی پیشوایی روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم، اما سلطنت یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب؛ بدون هیچ گونه علقه ی معنوی و عاطفی و ایمانی.

این دو، درست نقطه ی مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امت، برای امت و در جهت خیر است. سلطنت یعنی یک سلطه ی مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت اندوزی و برای

ص: 540

شهوترانی گروه حاکم.

آنچه که ما در زمان قیام امام حسین علیه السلام می بینیم، دومی است، نه آن اولی؛ یعنی یزیدی که بر سر کار آمده بود، نه با مردم ارتباط داشت، نه علم داشت، نه پرهیزگاری و پاکدامنی و پارسایی داشت، نه سابقه ی جهاد در راه خدا داشت،

نه ذره ای به معنویات اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او رفتار یک مؤمن و نه گفتار او گفتار یک حکیم بود. هیچ چیزش به پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت نداشت. (1)

قیام اباعبدالله علیه السلام

در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین بن علی علیه السلام که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گیرد، (2) فرصتی پیش آمد و قیام کرد.

اگر به تحلیل ظاهری قضیه نگاه کنیم، این قیام، قیام علیه حکومت فاسد و ضد مردمی یزید است؛ اما در باطن، یک قیام برای ارزشهای اسلامی و برای معرفت و برای ایمان و برای عزت است؛ برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند.

هدف قیام

لذا ابتدا که از مدینه خارج شد، در پیام به برادرش محمدبن حنفیه - و در واقع در پیام به تاریخ - چنین گفت:

«أَنِّي لَمَأْخَرُجُ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا»؛

من با تکبر، با غرور، از روی فخرفروشی، از روی میل به قدرت و تشنه ی قدرت بودن قیام نکردم؛

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي»؛ (3)

ص: 541

2- . کمال الدین و تمام النعمه، صص 256-285.

3- . «جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امتّ جدّم خارج شدم.» بحارالأنوار، ج 44، ص 329.

من می بینم که اوضاع در میان امتّ پیامبر صلی الله علیه و آله دگرگون شده است؛ حرکت، حرکت غلطی است؛ حرکت، حرکت به سمت انحطاط است؛ در ضدّ جهتی است که اسلام میخواست و پیامبر صلی الله علیه و آله آورده بود. قیام کردم برای اینکه با اینها مبارزه کنم.

نتیجه ی قیام؛ حکومت یا شهادت

مبارزه ی امام حسین علیه السلام دو وجه دارد و ممکن است دو نتیجه به بار بیاورد؛ اما هر دو نتیجه خوب است. یک نتیجه این بود که امام حسین علیه السلام بتواند بر حکومت یزید پیروز شود و قدرت را از چنگ کسانی که با زور بر سر مردم میکوبیدند و سرنوشت مردم را تباه میکردند، خارج کند و کار را در مسیر صحیح خود بیندازد. اگر این کار صورت میگرفت، البته باز مسیر تاریخ عوض میشد.

یک وجه دیگر، این بود که امام حسین علیه السلام نتواند به هر دلیلی این پیروزی سیاسی و نظامی را به دست بیاورد؛ آن وقت امام حسین علیه السلام در اینجا دیگر نه با زبان، بلکه با خون، با مظلومیت، با زبانی که تاریخ تا ابد آن را فراموش نخواهد کرد، حرف خود را مثل یک جریان مداوم و غیرقابل انقطاع در تاریخ به جریان می اندازد. و این کار را امام حسین علیه السلام کرد.

البته کسانی که دم از ایمان میزدند، اگر رفتاری غیر از آن داشتند که به امام حسین علیه السلام نشان دادند، شقّ اولّ پیش می آمد و امام حسین علیه السلام می_توانست دنیا و آخرت را در همان زمان اصلاح کند؛ اما کوتاهی کردند! البته بحث این_که چرا و چطور کوتاهی کردند، از آن بحث_های بسیار طولانی و مرارت_یاری است که بنده در چند سال قبل از این تحت عنوان «خواص و عوام» آن را مقداری مطرح کردم - یعنی چه کسانی کوتاهی کردند، گناه و تقصیر به گردن چه کسانی بود، چ_طور کوتاهی کردند، کجا کوتاهی کردند - که من نمیخواهم آن حرفها را مجدّداً

بگویم. بنابراین، کوتاهی شد و به خاطر کوتاهی دیگران، مقصود اول حاصل نشد؛ اما مقصود دوم حاصل گردید. این دیگر چیزی است که هیچ قدرتی نمی تواند آن را از امام حسین علیه السلام بگیرد؛ قدرت رفتن به میدان شهادت، دادن جان و دادن عزیزان، آن گذشت بزرگی که از بس عظیم است، هر عظمتی که دشمن داشته باشد، در مقابلش کوچک و محو میشود.

درخشش روز افزون اباعبدالله علیه السلام

و این خورشید درخشان، روزبه روز در دنیای اسلام به نورافشانی بیشتری میپردازد و بشریت را احاطه میکند.

امروز بیش از پنج قرن و ده قرن پیش، حسین بن علی علیه السلام اسلام و شما، در دنیا شناخته شده است. امروز وضع به گونه ای است که متفکران و روشن فکران و آنهایی که بی غرض اند، وقتی به تاریخ اسلام برمیخورند و ماجرای امام حسین علیه السلام را می بینند، احساس خضوع میکنند. آنهایی که از اسلام سر در نمی آورند، اما مفاهیم آزادی، عدالت، عزت، اعتلا و ارزشهای والای انسانی را می فهمند، با این دید نگاه میکنند و امام حسین علیه السلام، امام آنها در آزادی خواهی، در عدالت طلبی، در مبارزه با بدی ها و زشتی ها و در مبارزه با جهل و زبونی انسان است.

جهل و زبونی؛ ریشه ی مشکلات امروز بشریت

امروز هم هر جایی که بشر در دنیا ضربه خورده است - چه ضربه ی سیاسی، چه ضربه ی نظامی و چه ضربه ی اقتصادی - اگر ریشه اش را کاوش کنید، یا در جهل است، یا در زبونی. یعنی یا نمیدانند و معرفت لازم را به آنچه که باید معرفت داشته باشند، ندارند؛ یا اینکه معرفت دارند، اما خود را ارزان فروخته اند؛ زبونی را خریده اند و حاضر به پستی و دنائت شده اند! امام سجاد و امیرالمؤمنین علیهما السلام - بنابر آنچه که از آنها نقل شده - فرموده اند:

ص: 543

«لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَاتَتَّبِعُوها إِلَّا بِها»؛ (1)

ای انسان! اگر بناست هستی و هویت و موجودیت تو فروخته شود، فقط یک بها دارد و بس و آن بهشت الهی است. به هرچه کمتر از بهشت بفروشی، سرت کلاه رفته است. اگر همه ی دنیا را هم به قیمت قبول پستی و ذلت و زبونی روح به شما بدهند، جایز نیست.

همه ی کسانی که در اطراف دنیا، تسلیم زر و زور صاحبان زر و زور شده اند و این زبونی را قبول کرده اند- چه عالم، چه سیاستمدار، چه فعال سیاسی و اجتماعی و چه روشن_فکر- به خاطر این است که ارزش خود را نشناختند و خود را فروختند. بسیاری از سیاستمداران دنیا خودشان را فروخته اند. عزت، فقط این نیست که انسان روی تخت سلطنت یا ریاست بنشیند؛ گاهی یک نفر بر تخت سلطنت نشسته است، به هزاران نفر هم با تکبر فخرفروشی میکند و زور میگوید، اما در عین حال زبون و اسیر یک قدرت و یک مرکز دیگر است؛ اسیر تمایلات نفسانی خود است، که البته اسرای سیاسی امروز دنیا به این آخری نمیرسند، چون اسیر قدرتها و اسیر مراکزند!... امام حسین علیه السلام خواست این زبونی را از انسانها بگیرد.

تواضع و عزت پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل مردم مثل بندگان غذا میخورد و مثل بندگان مینشست؛ نه مثل اشراف زاده ها:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَأْكُلُ أَكْلَ الْعَبْدِ وَيَجْلِسُ جُلُوسَ الْعَبْدِ»؛(2)

پیامبر صلی الله علیه و آله جزو فامیلهای اشراف زاده بود،(3) اما رفتار او با مردم خود، رفتار متواضعانه ای بود؛ به آنها احترام میکرد؛ به آنها فخر و تعند نمیفروخت.

ص:544

1- . نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ی 456؛ تحف العقول، ص391؛ بحار الأنوار، ج75، صص 13 و 303.

2- . المحاسن، ج 2، ص 456؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 225.

3- . أنساب الأشراف، ج 1، ص 64؛ الهدایه الکبری، ص 175؛ بحار الأنوار، ج 15، ص 344.

اما اشاره و نگاه مبارکش بر تن امپراتوران آن روز عالم - در سال های آخر عمرش - لرزه می انداخت. این عزت است.

امامت یعنی دستگاهی که عزت خدایی را برای مردم به وجود می آورد؛ علم و معرفت به مردم میدهد؛ رفق و مدارا را میان آنها ترویج میکند؛ ابهت اسلام و مسلمین را در مقابل دشمن حفظ میکند. اما سلطنت و حکومت های جائرانه، نقطه ی مقابل آن است.

امروز در بسیاری از کشورهای دنیا، اسم زمامداران پادشاه نیست، اما در واقع پادشاه اند. اسم شان سلطان نیست و ظواهر دموکراسی هم در آنجا جاری است، اما در باطن، همان سلطنت است؛ یعنی رفتار تعنّدآمیز با مردم و رفتار ذلت آمیز با هر قدرتی که بالاسر آنها باشد! حتی شما می بینید که در یک کشور بزرگ و مقتدر، رؤسای سیاسی آنها باز به نوبه ی خود مقهور و اسیر دست صاحبان کمپانی ها، مراکز شبکه ای پنهان جهانی، مراکز مافیایی و مراکز صهیونیستی هستند. مجبورند طبق میل دل آنها حرف بزنند و موضع گیری کنند، برای اینکه آنها نرنجند. این سلطنت است. وقتی که در رأس، ذلت و زبونی وجود داشت، در قاعده و بدنه هم ذلت و زبونی وجود خواهد داشت. امام حسین علیه السلام علیه این قیام کرد.

قیام اباعبدالله علیه السلام؛ معنویت، عزت و عبودیت مطلق

در رفتار امام حسین علیه السلام، از اولی که از مدینه حرکت کرد، تا مثل فردایی که در کربلا به شهادت رسید، همان معنویت و عزت و سرافرازی و درعین حال عبودیت و تسلیم مطلق در مقابل خدا محسوس است. در همه ی مراحل هم این طور است. آن روز که صدها نامه و شاید هزارها نامه با این مضمون برای او آوردند که ما شیعیان و مخلصان توایم و در کوفه و در عراق منتظرت هستیم، (1) دچار غرور نشد. آنجا که سخنرانی

ص: 545

1- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 261-262؛ الفتوح، ج 5، صص 27-29؛ الإرشاد، ج 2، صص 36-38؛ تذکره الخواص، ص 215؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 333-334.

کرد و فرمود:

«خُطُّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وَوَدِ اَدَمَ مَخَطُ الْقِلَادَةِ عَلَىٰ جِدِّ الْفَتَاهُ» (1)

صحبت از مرگ کرد. نگفت چنان و چنین میکنیم. دشمنانش را تهدید و دوستانش را تطمیع به تقسیم مناصب کوفه نکرد. حرکت مسلمانانه همراه با معرفت، همراه با عبودیت و همراه با تواضع، آن وقتی است که همه ی دست_ها را به طرفش دراز کرده اند و نسبت به او اظهار ارادت میکنند.

آن روز هم که در کربلا همراه یک جمع کمتر از صد نفر، (2) توسط سیهزار (3) جمعیت از اراذل و اوباش محاصره شد و جانش را تهدید کردند، عزیزانش را تهدید کردند، زن_ها و حرمش را تهدید به اسارت کردند، ذره ای اضطراب در این مرد خدا و این بنده ی خدا و این عزیز اسلام مشاهده نشد.

آن راوی که حوادث روز عاشورا را نقل کرده و در کتابها دهن به دهن منتقل شده است، میگوید:

«فوالله ما رأیت مکثوراً» (4)

مکثور، یعنی کسی که امواج غم و اندوه بر سرش بریزد؛ بچه اش بمیرد، دوستانش نابود شوند، ثروتش از بین برود و همه ی امواج بلا به طرفش بیاید. راوی میگوید: من هیچ کس را در چهار موجه ی بلا مثل حسین بن علی علیه السلام محکم دل تر و استوارتر ندیدم؛ «أربط جأشاً» (5) در میدانهای گوناگون جنگ_ها، در میدانهای اجتماعی، در میدان سیاست، انسان به آدمهای گوناگونی برخورد میکند؛ کسانی که دچار غم_های

- 1- . «مرگ، قلاده ای است بر گردن جمیع فرزندان آدم، همان طور که بر گردن دختران است.» مشیر الأحزان، ص 29؛ کشف الغمه، ج، ص 239؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 366.
- 2- . الفتوح، ج 5، ص 101؛ الإرشاد، ج 2، ص 95؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 4.
- 3- . الأمالی، صدوق، ص 547؛ عمده الطالب، ص 192؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 298.
- 4- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 345؛ الإرشاد، ج 2، ص 111؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 50.
- 5- . همان.

گوناگونند. راوی میگوید: هرگز ندیدم کسی در چنین هنگامه ای با این همه مصیبت، مثل حسین بن علی علیه السلام؛ چهره ای شاد، مصمم، حاکی از عزم و اراده و متوکل به خدا داشته باشد. این همان عزت الهی است.

این جریان را امام حسین علیه السلام در تاریخ گذاشت و بشر فهمید که باید برای چنان حکومت و جامعه ای مبارزه کند؛ جامعه ای که در آن پستی و جهالت و اسارت انسان و تبعیض نباشد. همه باید برای چنان اجتماعی جهاد کنند که به وجود بیاید و می آید و ممکن است...

احیای ذکر و پیام عاشورا

اگر پیام امام حسین علیه السلام را زنده نگه میداریم، اگر نام امام حسین علیه السلام را بزرگ میشماریم، اگر این نهضت را حادثه ی عظیم انسانی در طول تاریخ میدانیم و بر آن ارج مینهیم، برای این است که یادآوری این حادثه به ما کمک خواهد کرد که حرکت کنیم و جلو برویم و انگشت اشاره ی امام حسین علیه السلام را تعقیب کنیم و به لطف خدا به آن هدف_ها برسیم و ملت ایران این شاءالله خواهد رسید. نام امام حسین علیه السلام را خدا بزرگ کرده است و حادثه ی کربلا را در تاریخ نگه داشته است. اینکه میگوییم ما بزرگ نگه داریم، معنایش این نیست که ما این کار را میکنیم؛ نه. این حادثه بسی عظیم تر از آن است که حوادث گوناگون دنیا بتواند آن را کم رنگ کند و از بین ببرد.

فلسفه ی به همراه بردن خاندان، توسط امام حسین علیه السلام

امروز روز تاسوعا و فردا روز عاشورا است. روز عاشورا، اوج همین حادثه ی عظیم و بزرگ است. حسین بن علی علیه السلام با ساز و برگ جنگ به کربلا نیامده بود. کسی که میخواهد به میدان جنگ برود، سرباز لازم دارد، اما امام حسین بن علی

علیه السلام زنان و فرزندان خود را هم با خود آورده است. (1) این به معنای آن است که اینجا باید حادثه ای اتفاق بیفتد که

ص: 547

1- . الأخبار الطوال، ص 228؛ روضه الواعظین، ص 172؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 326.

عواطف انسانها را در طول تاریخ همواره به خود متوجه کند، تا عظمت کار امام حسین علیه السلام معلوم شود. امام حسین علیه السلام میدانند که دشمن پست و رذل است؛ می بیند کسانی که به جنگ او آمده اند، عده ای جزو اراذل و اوباش کوفه اند که در مقابل یک پاداش کوچک و حقیر، حاضر شده اند به چنین جنایت بزرگی دست بزنند؛ (1) میدانند که بر سر زن و فرزند او چه خواهند آورد. امام حسین علیه السلام از اینها غافل نیست؛ اما در عین حال تسلیم نمیشود، از راه خود برنمیگردد، بر حرکت در این راه پافشاری میکند. پیداست که این راه چقدر مهم است؛ این کار چقدر بزرگ است.

ذکر مصیبت

من امروز چند جمله ذکر مصیبت کنم. البته شما از ساعتی پیش اینجا بوده اید؛ ذکر مصیبت کرده اند و شنیده اید. این روزها هم در همه ی مجالس و محافل، ذکر مصیبت است.

امروز، روز تاسوعاست و رسم بر این است که در این روز، گویندگان و نوحه سرایان، راجع به شهادت ابوالفضل العباس روضه بخوانند. آن طور که از مجموع قرائن به دست می آید، از مردان رزم آور - غیر از کودک شش ماهه، (2) یا بچه ی یازده ساله (3) - ابوالفضل العباس علیه السلام آخرین کسی است که قبل از امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده است (4) و این شهادت هم باز در راه یک عمل بزرگ - یعنی آوردن آب برای لب تشنگان خیمه های اباعبدالله الحسین علیه السلام - است.

در زیارات (5) و کلماتی (6) که از ائمه علیهم السلام راجع به ابوالفضل العباس علیه السلام

1- . مقتل الحسين، خوارزمی، ج 1، صص 343-344؛ تذکره الخواص، ص 228؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 59-60.

2- . معالی السبطين، ج 1، ص 417.

3- . مقتل الحسين، مقررّم، ص 294.

4- . الأخبار الطوال، صص 256-258؛ الإرشاد، ج 2، صص 109-110.

5- . کامل الزیارات، صص 440-442؛ بحار الأنوار، ج 98، صص 217-219.

6- . سرالسلسله العلویه، ص 89؛ عمده الطالب، ص 356.

رسیده است، روی دو جمله تأکید شده است: یکی بصیرت، یکی وفا. بصیرت ابوالفضل العباس علیه السلام کجاست؟ همه ی یاران حسینی، صاحبان بصیرت بودند؛ اما او بصیرت را بیشتر نشان داد.

در روز تاسوعا، مثل امروز عصری، وقتی که فرصتی پیدا شد که او خود را از این بلا نجات دهد؛ یعنی آمدند به او پیشنهاد تسلیم و امان نامه کردند و گفتند ما تو را امان میدهیم؛ چنان برخورد جوانمردانه ای کرد که دشمن را پشیمان نمود. گفت: من از حسین علیه السلام جدا شوم؟! وای بر شما! اف بر شما و امان نامه ی شما! (1)

نمونه ی دیگر بصیرت او این بود که به سه نفر از برادرانش هم که با او بودند، دستور داد که قبل از او به میدان بروند و مجاهدت کنند؛ تا اینکه به شهادت رسیدند. (2) میدانید که آنها چهار برادر از یک مادر بودند: ابوالفضل العباس (برادر بزرگتر) جعفر، عبدالله و عثمان. (3) انسان برادرانش را در مقابل چشم خود برای حسین بن علی علیه السلام قربانی کند؛ به فکر مادر داغدارش هم نباشد که بگوید یکی از برادران برود، تا اینکه مادرم دل خوش باشد؛ به فکر سرپرستی فرزندان صغیر خودش هم نباشد که در مدینه هستند؛ این همان بصیرت است.

وفاداری حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام هم از همه جا بیش تر در همین قضیه ی وارد شدن در شریعه ی فرات و نوشیدن آب است. البته نقل معروفی در همه ی دهانها است که امام حسین علیه السلام ، حضرت ابوالفضل علیه السلام را برای آوردن آب فرستاد. (4)

اما آنچه که من در نقلهای معتبر، مثل «ارشاد» مفید و «لهوف» ابن طاووس دیدم، اندکی با این نقل تفاوت دارد، که شاید اهمیت

ص: 549

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 315؛ الإرشاد، ج، ص 89؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 391.

2- . الأخبار الطوال، ص 257؛ الإرشاد، ج 2، ص 109؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 38.

3- . الطبقات الكبرى، ج 3، ص 13؛ الإرشاد، ج 2، ص 125؛ بحار الأنوار، ج 42؛ ص 74.

4- . المنتخب، للطريحي، ج 2، صص 305-306؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 41.

حادثه را هم بیشتر میکند. در این کتابهای معتبر این طور نقل شده است که در آن لحظات و ساعت آخر، آنقدر بر این بچه ها و کودکان، بر این دختران صغیر و بر اهل حرم تشنگی فشار آورد که خود امام حسین علیه السلام و ابوالفضل علیه السلام با هم به طلب آب رفتند. (1) ابوالفضل علیه السلام تنها نرفت؛ خود امام حسین علیه السلام هم با ابوالفضل علیه السلام حرکت کرد و به طرف همان شریعه ی فرات - شعبه ای از نهر فرات که در منطقه بود - رفتند، بلکه بتوانند آبی بیاورند. این دو برادر شجاع و قوی پنجه، پشت به پشت هم در میدان جنگ جنگیدند. یکی امام حسین علیه السلام در سن نزدیک به شصت سالگی (2) است، اما از لحاظ قدرت و شجاعت جزو نام آوران بی نظیر است. دیگری هم برادر جوان سی و چند ساله اش (3) ابوالفضل العباس علیه السلام است؛ با آن خصوصیتی که همه او را شناخته اند. این دو برادر، دوش به دوش هم، گاهی پشت به پشت هم، در وسط دریای دشمن، صف لشکر را میشکافند؛ برای اینکه خودشان را به آب فرات برسانند، بلکه بتوانند آبی بیاورند.

در اثنای این جنگ سخت است که ناگهان امام حسین علیه السلام احساس میکند دشمن بین او و برادرش عباس فاصله انداخته است. در همین حیص و بیص است که ابوالفضل علیه السلام به آب نزدیکتر شده و خودش را به لب آب میرساند.

آن طور که نقل میکنند، او مشک آب را پر میکند که برای خیمه ها ببرد. در اینجا هر انسانی به خود حق میدهد که یک مشت آب هم به لب های تشنه ی خودش برساند، اما او در اینجا وفاداری خویش را نشان داد. ابوالفضل العباس علیه

السلام وقتی که آب را برداشت، تا چشمش به آب افتاد، «فذكر عطش الحسين»؛ به یاد لبهای تشنه ی امام حسین علیه السلام،

ص: 550

1- . اللهموف، صص 69-70؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 50.

2- . تاریخ الائمه، ص 8؛ المعجم الكبير، ج 3، ص 98؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 90.

3- . إعلام الوری، ج 1، ص 395؛ سرالسلسله العلویه، ص 89.

شاید به یاد فریادهای العطش دختران و کودکان، شاید به یاد گریه ی عطشناک علی اصغر علیه السلام افتاد و دلش نیامد که آب را بنوشد. آب را روی آب ریخت و بیرون آمد. در این بیرون آمدن است که آن حوادث رخ میدهد و امام حسین علیه السلام ناگهان صدای برادر را می شنود که از وسط لشکر فریاد زد: «أُدْرِكُنِي».(1)

خطبه ی دوم

شعار اصلاح و معنای آن در کلام امام حسین علیه السلام

در زمینه ی اصلاح، دو جمله از امام حسین علیه السلام نقل شده است. امام حسین علیه السلام میفرماید:

«خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي».(2)

او دنبال اصلاحات است و میخواهد اصلاح به وجود آورد. یک جای دیگر هم میفرماید:

«لِنُرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نَظْهَرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ».(3)

میخواهیم اصلاح در میان ملت اسلام و کشور اسلامی به وجود بیاید. این شعار امام حسین علیه السلام است.

اصلاح چیست؟ اصلاح این است که هر نقطه ی خرابی، هر نقطه ی نارسایی و هر نقطه ی فاسدی، به یک نقطه ی صحیح تبدیل شود. انقلاب، خودش یک اصلاح بزرگ است. اگرچه در اصطلاحات سیاسی دنیا، «انقلاب» را در مقابل «اصلاح» قرار میدهند، اما من با آن اصطلاح نمیخواهم حرف بزنم. من اصلاح با اصطلاح اسلامی را مطرح میکنم. خود انقلاب، بزرگترین اصلاح است.

ص: 551

1- . المنتخب، للطریحی، ج 2، ص 307؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 41-42.

2- . «من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امتّ جدّم خارج شدم.» بحار الأنوار، ج 44، ص 329.

3- . تحف العقول، ص 239؛ بحار الأنوار، ج 97؛ ص 81.

1-2-1379

ثبات جبهه بندیهای اصلی بشر در طول تاریخ

عده ای سعی میکنند حوادث روزگار ما را یک حوادث استثنایی - که به هیچ وجه از تاریخ قابل استفاده نیست - وانمود کنند. این غلط است. رنگ های زندگی عوض میشود، روشهای زندگی عوض میشود؛ اما پایه های اصلی زندگی بشر و جبهه بندی های اصلی بشر، تغییری پیدا نمیکند.

تبدیل امامت به سلطنت؛ بزرگترین ضربه به اسلام

در صدر اسلام، بزرگترین و مهمترین ضربه ای که بر اسلام وارد شد، این بود که حکومت اسلامی از امامت به سلطنت تبدیل شد. حکومت امام حسن و حکومت علی بن ابی طالب علیهما السلام به سلطنت شام تبدیل شد! (1) البته امام حسن مجتبی علیه آلاف التحية والثناء آن روز به خاطر یک مصلحت بزرگتر، که حفظ اصل اسلام بود، مجبور شد این تحمیل را به جان بپذیرد. (2) حکومت را از امام حسن علیه السلام گرفتند. وقتی حکومت از مرکز دینی خودش خارج شد و در اختیار دنیاطلبان و دنیاداران گذاشته شد، بدیهی است که بعد هم حادثه ی کربلا پیش می آید. آن وقت حادثه ی کربلا حادثه

ای نیست که بشود جلوییش را گرفت؛ اجتناب ناپذیر میشود. بیست سال بعد از آنکه حکومت اسلامی از دست محور اصلی آن - که امامت است - گرفته شد، (3) امام حسین فرزند پیامبر در کربلا با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیده شد. اساس حمله و نقشه ی دشمن این است که حکومت را از محور اصلی - محور امامت، محور دین - خارج کند؛ بعد خاطرش جمع است که همه کار خواهد کرد!

ص: 552

1- . أنساب الأشراف، ج 5، صص 24 و 47؛ السنن الكبرى، نسائی، ج 6، ص 459؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 247؛ بحار الأنوار، ج 31، صص 541-542.

2- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 43؛ الإحتجاج، ج 1، ص 420؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 62.

3- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 239-240؛ الإستیعاب، ج 3، ص 1418.

11-2-1379

عملکرد امام سجاد علیه السلام پس از عاشورا

کاری که امام کردند، در درجه ی اول، زنده نگه داشتنِ حادثه ی کربلا بود، که همه ی عوامل میخواست آن را از بین ببرد. اینکه امروز ما نام امام حسین و کربلا را می آوریم، به برکت امام سجاد علیه السلام است. اگر ایشان همت نمیکردند، امروز ماجرای امام حسین علیه السلام ، یک ماجرای کهنه ی تمام شده در تاریخ بود. آن بزرگوار، این حادثه را زنده نگه داشت.

در درجه ی دوم، چیدن یک پایه - یک قاعده - برای تشیع بود؛ چون شیعه بعد از قضیه ی کربلا، بکلی از هم پاشیده بود. آدمهای میانه حال، ضعیف و ترسو، از خود، بی خود شده بودند. آنهايي هم که شیعه بودند، خیلی هایشان در دل، از تشیع توبه کردند و یک عده معدود ماندند. امام سجاد علیه السلام توانست یک قاعده ی مستحکم اعتقادی و فکری درست کند و این معارف را ب_تدریج جمع کند.

ارتداد مردم پس از عاشورا

آن روایتی که بنده، مکرر در جاهای مختلف خوانده ام که «إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً» (1) یا «أربعه»، (2) یا «خمسه» - پنج نفر را اسم می آورد (3) - مال امام صادق علیه السلام است؛ که بعد از امام حسین علیه السلام و حادثه ی کربلا، مردم برگشتند؛ یعنی آنهایی که حتی در خانه ی اهل بیت علیهم السلام هم بودند، بر اثر ترس برگشتند! یعنی وقتی یک حادثه ی اجتماعی یا سیاسی پیش می آید، آدمهای ضعیف و متوسط، آدمهای مردد و یا فرصت طلب، همه ب-تدریج از آن مرکز جدا میشوند و یک عده ی خاص میمانند:

«قَلَّ الدَّيَّانُونَ». (4)

ص: 553

1- . الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 144.

2- . إختيار معرفة الرجال، ج 1، ص 338؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 220.

3- . كتاب الزهد، ص 104؛ بحار الأنوار، ج 7، ص 284.

4- . التحفة العسجدیه، صص 6-7؛ نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص 87؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 195.

این عده ی خاص، بهترینهاشان، ابتدا در کربلا و بعد در ماجرای «توآیین» شهید شدند؛ متوسطها ماندند. متوسطها هم برگشتند. فقط چندتایی ماندند که یکی از آنها، همین «أبوخالد الکابلی» است؛ یکی «یحیی بن أم طویل» است؛ هم-چنین «جبیر بن مطعم». اینها چند نفر از کسانی هستند که قرص و محکم ماندند. آن وقت حضرت، این معارف را به وسیله ی همین عده ی اندک، آهسته آهسته توسعه دادند.

بعد امام صادق علیه السلام میفرمایند:

«ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُّوا وَ كَثُرُوا».

بعد مردم ملحق گردیدند و هی زیاد شدند؛(1) دایره ی تشیع، گسترش پیدا کرد. این، کار امام سجّاد علیه السلام است. یعنی اگر زحمات سی و چند ساله ی(2) حضرت نبود، ما دیگر امام صادق علیه السلام هم نداشتیم که حالا بخواهد بیاید، مثلاً معارف اهل بیت علیهم السلام را بیان کند. آن بزرگوار، پایه را در واقع یک بار دیگر محکم کرد؛ دیگران آمدند و آن را تکثیرش کردند، بالا بردند، یا مثلاً توسعه دادند. این، کار امام سجّاد علیه السلام است.

1379-3-13

کوتاهی خواص در یاری ائمه علیهم السلام برای تشکیل حکومت اسلامی

روایتی از حضرت صادق علیه السلام است که میفرماید:

«وَقَّتْ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ»؛(3)

در تقدیرات الهی این بوده که با فاصله ی سی سال از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و ده سال بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ، امر حکومت به دست اهل بیت علیهم السلام برگردد.

ص:554

1- . الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 144.

2- . الکافی، ج 1، ص 468؛ روضه الواعظین، ص 201؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 152.

3- . «همانا خدای تبارک و تعالی این امر را در هفتاد وقت گذاشت، چون حسین صلوات الله علیه کشته شد، خشم خدای تعالی بر اهل زمین سخت گشت، آن را تا صد و چهل به تأخیر انداخت.» الکافی، ج 1، ص 368؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 114.

منتها، نتیجه به این بزرگی، کی حاصل میشود؟ وقتی مردم، مقدماتش را با اراده و با تصمیم خودشان فراهم کرده باشند. خدای متعال که با کسی قوم و خویشی ندارد! کاری که به عهده ی مردم بود، انجام نگرفت. کاری که به عهده ی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بود، آنها انجام دادند؛ اما کاری که به عهده ی خواص بود - از عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس تا بقیّه - انجام نشد. حتی همانهایی که بعد به کربلا آمدند و همراه با امام حسین علیه السلام

جنگیدند، در زمان جناب مسلم، کاری که باید میکردند، نکردند؛ کوتاهی کردند، والاّ مسلم آن طور نمیشد؛ باید قضیه را تمام میکردند که نکردند. حُب؛ این نکردن_ها، موجب شد که حادثه ی کربلا پیش آید.

بعد حضرت میفرماید:

«فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةَ»؛(1)

یعنی عقب افتاد... یعنی هفتاد سال عقب افتاد. سال_هایی است که بنی عباس بر سر قدرت بودند، امام سجّاد علیه السلام کار خودش را کرد، تلاش خودش را کرد، مردم را جمع کرد، شیعه را احیا کرد.

در روایت دیگری، حضرت صادق علیه السلام میفرماید:

«إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً»(2) أو خمسه.(3)

حضرت اسم می آورد که به جز فلان کس و فلان کس، بقیه همه ارتداد پیدا کردند. ارتداد؛ نه اینکه کافر شدند. یعنی از این راه برگشتند؛ با ترس، رعب و تردید. و بعد، حضرت سجّاد علیه السلام تلاش کرد. امام صادق علیه السلام ، میفرماید:

«ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ كَثُرُوا»؛(4)

2- . الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 144.

3- . کتاب الزهد، ص 104؛ بحار الأنوار، ج 7، ص 284.

4- . همان.

مردم آمدند و کم کم زیاد شدند. آن وقت زمان امام باقر علیه السلام ، پایه های اعتقادی، محکم شد.

ائمه علیهم السلام کوتاهی نکردند؛ ولی کسانی که بایستی به میدان می آمدند، خواصی که میبایست در هنگام لازم حرف بزنند، در هنگام لازم اقدام کنند، در هنگام لازم فکر کنند، در هنگام لازم تشکل ایجاد کنند، نیامدند. لذا بنی عباس حکومت را به دست گرفتند. بعد میفرماید: «ما به خواصمان گفتیم؛ آنها افشا کردند: «فأذعتم» (1) آن وقت خدای متعال، عقب انداخت.

1379-7-19

تأویل درست حدیث بازوبند حسنین علیهم السلام

حدیثی را در «خصال صدوق» دیدم.

*

بیان والایی دارد. میگوید:

«كَانَ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ تَعْوِيدَانِ حَشُوهُمَا مِنْ زَعَبِ جَنَاحِ جِبْرِئِيلَ»؛ (2)

حسن و حسین علیهما السلام دو بازوبند داشتند که داخل آنها نرمه های پَرِ جبرئیل بود. یک وقت آدم این را با همین نگاه عامیانه می بیند؛ گویا این طور تصوّر میشود که جبرئیل - که به خانه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله می آمده و میرفته -

مثل مرغهای هوا پر میزده و نرمه های پرش میریخته است؛ حضرت هم برای اینکه مثلاً اینها اسراف نشود، پرها را جمع میکردند و دو بازوبند برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام درست میکردند!

در حالی که اگر شما این سخن را در مقابل آدمی که اهل ذوق است، بگذارید، طور دیگری معنا میکند. شما خودتان مگر نمیگویید که انسان با دو بال پرواز میکند؛ آن دو بال کجاست؟ مگر نمیگویید که دست خدا در آستین اوست؛ پس دست خدا کجاست؟ مگر

ص:556

1- . کتاب الغیبه، صص 303-304؛ بحار الأنوار، ج 52، ص 105.

2- . الخصال، ص 67؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 263.

نمیگویید: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (1) - وقتی که تو بیعت میکنی و دست بیعت کنندگان روی دست تو قرار میگیرد، این دست خداست که روی دست توست - پس دست خدا کجاست؟ از این گونه حرفها ما در زندگی خود زیاد میگوییم. این هم همان زبان است. می_خواهد بگوید حسن و حسین علیهما السلام بازوبندشان از نوع پر جبرئیل است. اینها کسانی هستند که با پر جبرئیل پرواز میکنند؛ عوالم لایتناهی عالم غیب را همان طور که جبرئیل سیر میکند، حسن و حسین علیهما السلام هم سیر میکنند.

معنای این سخن بسیار واضح است. چیزی نیست که انسان اگر بخواهد آن را درست بفهمد، چندان احتیاجی به مؤونه داشته باشد؛ همچنان که «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» را شما خوب می فهمید؛ همچنان که «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (2) را شما خوب می فهمید. یک نفر دیگر در آن طرف دنیا پیدا میشود و میگوید: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»؛ یعنی خدای متعال روی کرسی جلوس کرده و بعد اضافه هم میکند که مثلاً شب_های جمعه یا شب_های چهارشنبه هم از روی کرسی بلند میشود و به میان مردم می آید و سیری میکند تا از حال مردم مطلع شود! چطور شما آن منطق و آن بیان را تخطئه میکنید؛ این بیان را هم همان طور باید تخطئه کرد. این یک دلیل است که حدیث از آن مرتبه ی والای ذهنیت آدمهای هوشمند، ب_تدریج لغزیده و کنار رفته است.

1379-8-9

تناسب روز ولادت امام حسین علیه السلام با روز پاسدار

روز ولادت امام حسین علیه السلام با هویت پاسداری مناسبتی دارد و آن این

ص: 557

1- . «دست خدا بالای دست آنهاست.» فتح، 10.

2- . طه، 5.

است که پاسدار میگوید و میخواهد که تلاش خود، نیروی خود، همت خود و خلاصه همه ی وجود خود را در راه حقیقت، در راه عدالت، در راه آزادی، در راه اقامه ی دین خدا، در راه مبارزه با ظلم و ستم، در راه مقابله با زورگوها و زیاده طلب ها و متکبران دنیا و خلاصه در راه حسین بن علی علیه السلام مصرف کند. شأن پاسدار این است.

1379-8-24

ایثارگری؛ یک فرهنگ تاریخی

برای ملت ما مسئله ی ایثارگری، یک فرهنگ تاریخی است. شاید بسیاری از ملتهای عالم یادگارهای عزیزی را که ملت ما در تاریخ خود از ایثار و فداکاری به یاد دارد، در تاریخ خودشان نداشته باشند. از روز اول، بهترینها، صادق ترین ها، شجاع ترین ها و برجسته ترین ها، در صفوف مقدم ایثارگری قرار گرفتند. عزیزترین بندگان خدا همان چند نفری بودند که خدای متعال در قرآن از آنها به ایثار یاد میکند: (1)

«وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (2)

زهرای عزیز و حسن و حسین علیهم السلام - نور چشمان پیغمبر (3) - در آن دوران و در همه ی دورانها، عزیزترین، شریف ترین و نورانی ترین انسانها بوده اند؛ اما همین عزیزان، همین کسانی که قوام هستی عالم به وجود آنهاست، روزی

که نیاز به نان آنها بود، نان خود و مایه ی حیات خود را به دیگران دادند. (4) آن روز هم که نیاز به جان آنها بود تا اسلام بماند، جان_شان را بی دریغ تقدیم کردند. چه کسی، کدام دختر جوان، کدام زن بزرگ، از سیده ی نساء عالمین، بالاتر؟
کدام جوان

ص: 558

1- . شواهد التنزیل، ج 2، صص 331-332؛ مجمع البیان، ج 9، صص 430-431؛ بحار الأنوار، ج 36، ص 59.

2- . «و آنها را بر خود مقدّم میدارند؛ هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند.» حشر، 9.

3- . الأملی، صدوق، ص 176؛ کامل الزیارات، ص 142؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 246.

4- . شواهد التنزیل، ج 2، صص 331-332؛ الأملی، طوسی، ص 185؛ بحار الأنوار، ج 41، ص 28.

از سرور جوانان بهشت، برتر؟ این بزرگی، این عزّت و این زیباییِ چهره شان در طول تاریخ برای چیست؟ اگر این فداکاری_ها نبود، اگر صف مقدّم انبیا و اولیا زودتر از همه ی انسانهای دیگر به میدان فداکاری نمی شتافتند، کدام فضیلت در دنیا زنده میماند؟

عزیزان من! امروز اگر در راقی ترین و عالی ترین سطوح معرفت بشری، ارزشهای انسانی زنده مانده است؛ امروز اگر در چشم همهی مردم دنیا، عدالت و استقامت زیباست و اگر صفات و خلیّات عالی بشری در بالاترین نقطه ی فهرست زیبای_یها قرار دارد، این به خاطر همین حقیقت است که بهترینها و برترینها خودشان را در صفوف مقدّم مبارزه برای حق و حقیقت قرار دادند.

بگذار چشمهایی که جز زیباییهای مادی را نمی بینند، تعجب کنند. بگذار کسانی که از این چند روز زندگی، جز کمی بیشتر خوردن و کمی خوش تر زندگی کردن هیچ نفهمیده اند، کسانی را که در راه جلوه حق و حقیقت حاضر به فداکاری شدند، سرزنش کنند که سرزنش هم میکنند.

فدا شدن اباعبدالله علیه السلام برای زنده ماندن حق

آن روز که حسین بن علی علیه السلام دست عزیزترین عزیزان خود را گرفت و به سوی میدان خطر به راه افتاد، بسیاری تعجب کردند، بسیاری ملامت کردند، بسیاری او را منع کردند؛(1) اما آنها نمیدانستند که اگر امام حسین علیه السلام این کار بزرگ را نکنند، حق در دنیا زنده نخواهد ماند. او فدا شد تا حق بماند.

ص: 559

1- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، صص 444-447؛ أنساب الأشراف، ج 3، صص 163-166؛ الأخبار الطوال، صص 228-229؛ تاریخ الطبری، ج 4، صص 253 و 286-287؛ الفتوح، ج 5، صص 16-17 و 70 و 99؛ العقد الفرید، ج 5، صص 133؛ مروج الذهب، ج 3، صص 55-56 و 60؛ دلائل الإمامه، ص 182؛ الإرشاد، ج 2، صص 68-72 و 76؛ إعلام الوری، ج 1، ص 459؛ الثاقب، صص 330-331؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، صص 271-273؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، صص 201-202 و 216 و ج 65، ص 127؛ الخرائج، ج 1، صص 253-254؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 248؛ الكامل، ج 4، ص 50؛ مثير الأحزان، ص 17؛ تذکره الخواص، ص 227؛ اللهوف، صص 19-22؛ تهذیب الکمال، ج 6، ص 421؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 364.

1379-10-27

دعاهای انسان ساز ائمه علیهم السلام

دعای عرفه ی امام حسین علیه السلام پُر از معارف است. من به شما عزیزان واقعاً با قاطعیت عرض میکنم: بپذیرید که هر کس دعای عرفه را با توجه به معنایش بخواند، از وقتی که این دعا را شروع به خواندن میکند تا به آخرش برسد، با آن آدمی که قبل از خواندن دعا بود - ولو قبلاً ده بار این دعا را خوانده باشد - بکلی تفاوت میکند.

دعاهای صحیفه ی سجّادیه نیز همین طور است. این دعاها درس زندگی است. در همین دعاهایی که به حسب ظاهر، حضرت با گردن کج نشسته اند، گریه کرده اند و خوانده اند، منش سیاسی یک آدم سیاستمدار در دنیای امروز فهمیده میشود. این دعاها، همان هویت لازم یک انسان والای با شخصیت قویّ فعال پیشرو را - که چنین آدمی در همه ی زمینه ها می-تواند پیش برود؛ در علم، در سیاست، در صنعت، در جنگ، در همه چیز - به انسان می بخشد.

1379-12-23

صبر و احتساب در مورد اباعبدالله علیه السلام

راجع به امام حسین علیه السلام و یا دیگر ائمه علیهم السلام ، گاهی میخوانید که حضرت چه کردند:

«صَبْرَتْ وَ احْتَسَبَتْ».(1)

یکجا میگویند: «صَبْرًا وَ احْتِسَابًا».(2)

احتساب یعنی همین. صبر کردید و احتساب کردید. «احتساب» یعنی پای خدای گذاشتید؛ گفتید: «خدایا! من برای تو انجام می دهم.»

ص:560

1- . مصباح المتهجد، ص 745؛ بحار الأنوار، ج 97، ص 265.

2- . الهدایه الكبرى، ص 204.

19-2-1380

بایستگی عرضه ی درس حسین بن علی علیه السلام

من اگر بخواهم درباره ی مجالس عزاداری در کلّ کشور قضاوت کاملی کنم، این قضاوت صددرصد مثبت نیست. اخلاص و ارادت و وفا و ایمان مردم جای حرف ندارد. بعضی از منبرها و سخنرانیها، جالب و بسیار ممتاز است؛ بعضی از عزاداریها خوب است؛ اما اینها همگانی نیست. ما باید همت کنیم تا به برکت همین مجالس، درس حسین بن علی علیه السلام را که بحمدالله امروز در فضای زندگی ما، امام حسین علیه السلام و زینب کبری علیها السلام و علی اکبر علیه السلام و ابوالفضل علیه السلام و دیگران حضور دارند و این مدرسها زنده اند: «بَلْ أَحْيَاءُ»،(1) با همه ی قوت و قدرت، بر افکار عمومی جامعه مان عرضه کنیم. این، آن کاری است که هم به عهده ی من است، هم به عهده ی شماس، هم به عهده ی نوحه خوان است، هم به عهده ی سخنران است و هم به عهده ی سینه زن است.

برخورداری تشییع از هنری استثنایی

ما یک هنر استثنایی داریم که هیچ جا آن را ندارند و هیچ مذهبی نتوانسته آن را اولاً، این طور تجسم بخشد و ثانیاً، ماندگار کند که ایمان و عاطفه در هم بیچند و این جریان مواج را در تاریخ به وجود آورند و روزبه روز هم زنده تر شوند. عزاداری_های امروز شما از عزاداری_های دوران جوانی بنده بسیار بهتر و پرشورتر است؛ این همان زنده شدن بیش از پیش است و همین طور فیضانش میرسد؛ ولی باید برکاتش هم سرریز شود.

بایستگی شناخت حرکت عاشورا

باید ماجرای امام حسین علیه السلام شناخته شود. کجا شناخته میشود؟ در

ص: 561

1- . «بلکه آنان زنده اند.» بقره، 154؛ آل عمران، 169.

تاریخ؟ آری؛ این یک بخش از آن است؛ اما قضیه ی امام حسین علیه السلام ، فقط قضیه ی آن قطعه از تاریخ نبود. اگر مربوط به همان قطعه از تاریخ بود، اینقدر ماجرا و سروصدا و تکرار نداشت. بنابراین، فقط مربوط به آن زمان نیست.

امام حسین علیه السلام ، هم خودش در کربلا و قبل از کربلا فرمود که عمل من نمادین است؛ یعنی هر جا چیزی از آنچه که امروز در رأس قدرت است، ولو نه همه اش، وجود داشته باشد، باید چیزی از این جنسی که من به بازار می آورم، عرضه شود؛ هم ائمه ی بعد از او ماجرا را این گونه زنده کردند و بر آن تأکید ورزیدند؛ و هم آن کسانی که آماج مستقیم تیر خطاناشدنی امام حسین علیه السلام بودند - یعنی حکومت های ظالم و ستمگر- در مقابل حرکت امام حسین علیه السلام عکس العمل نشان دادند؛ البته نه در ماجرای عاشورا، بلکه صد سال، صدوپنجاه سال، سیصد سال بعد از آن. این نشان دهنده ی آن است که این ماجرا، سیال و مواج و تمام نشدنی است.

پس فهمیدن قضیه ی عاشورا فقط در تاریخ نیست؛ در هر زمانی باید دید عناصر تشکیل دهنده ی هویت یزیدی کجا پیدا میشود؛ آن گاه در مقابله باید عناصر تشکیل دهنده ی هویت حسینی را به میدان آورد. پس معرفت و شناخت میخواهد.

از جمله ی مهمترین کارهای هیئت_ها و جلسه ها و عزاداری_ها، تبیین این مسئله است. البته وظایف مهم دیگرشان، تبیین قرآن و دین و همان معارفی است که امام حسین علیه السلام فدای آن شد. امام حسین علیه السلام - و همین طور سایر ائمه علیهم السلام - خودشان را فدا کردند تا آن معارف زنده بماند. این مجالس بایستی این چیزها را نشان دهد.

شما این قضیه را مقایسه کنید با آن جلسه ای که مستمع دو ساعت از اول تا آخر جلسه مینشیند؛ اما هرچه گوش میکند، می بیند چیزی

ص:562

از این جلسه گیرش نیامد. بعضی از مجالس این گونه است، بنابراین آب و رنگ جلسه کافی نیست؛ باید روح جلسه هم این معنا را داشته باشد. این چگونه حاصل میشود؟

منبر مجالس حسینی و بایسته های آن

اول اینکه منبرها و سخنرانی_های جلسات شما سازنده باشد؛ یعنی به گونه ای باشد که اگر کسی مثلاً سه سال در هیئت شما رفت و آمد میکند، بعد از این مدت، عوام از این جلسه بیرون نرود؛ فهمیده و آگاه و با معلومات خارج شود. منبر باید آدم ساز و فکرساز باشد. البته من این نکته را باید به منبری_ها بگویم و میگویم؛ اما به شما هم باید بگویم، چون شما سخنران را انتخاب میکنید. من گاهی مجالس شما را دیده ام. الحمدلله سخنرانان خوبی دعوت میشوند که آدم واقعاً تحسین میکنند؛ اما این کار باید همه گیر شود. سخنران باید از اول دهه تا آخر دهه و یا در جلسات متناوب هفتگی و غیره، مثل یک کلاس درس، خطی را دنبال کند و نگوید نمیپسندند.

روضه خوانی و نوحه سرایی و بایسته های آن

دوم اینکه روضه و نوحه و سینه زنی هم باید فضا را از مسائل زنده ی حسینی - معرفت و آگاهی - پُر کند. شاید بعضی از شما یادتان باشد و بعضی هم یادتان نباشد که محرم آخر و ماقبل آخر دوران طاغوت که به پیروزی انقلاب متصل شد، همین طور بود؛ یعنی نوحه هایی که میخواندند و گاهی نوار آن را به شهرهای مختلف می بردند، متوجه نظام طاغوت بود. من آن زمان تبعید بودم که این نوارها را از شیراز و رفسنجان برایم آوردند. شما آن نوارها را گوش کنید. عزاداری باید آن گونه باشد. در آن روزها، آن مجالس به نظام طاغوتی که بر سر کار بود، متوجه بود. امروز الحمدلله نظام طاغوت بر سر کار نیست، اما حرف های دیگری برای گفتن و علم های دیگری برای بلند کردن

ص:563

وجود دارد.

همه ی مفاهیمی که امروز نظام اسلامی دنبال آنهاست - عدالت، مبارزه با فساد، مبارزه با استکبار جهانی، مبارزه با تبعیض، توجه به شایسته سالاری و شایسته گزینی - مفاهیم اساسی دینی ماست و همه اش هم حسینی است. اینها باید در سینه زنی ها بیاید.

آیا اینها با نوحه و روضه و گریه و ناله میسازد؟ البته؛ چون همه ی این عناصر، در آن حادثه وجود دارد. آن حادثه، یک ترکیب عجیب و یک آلیاژ چندین عنصره است. ذهنهای فعال عناصر را درست تجزیه کنند و آنها را در صفحه ی روز عاشورا و شب عاشورا و ایام محرم و در کلمات آن بزرگوار پیدا کنند و مطرح نمایند؛ آن گاه این میشود «هیئت رزمندگان اسلام». هیئت رزمندگان به این معنا، فقط هیئت رزمندگان دوران جنگ تحمیلی نیست؛ بلکه هیئت رزمندگان همین امروز در راه حسین بن علی علیه السلام است.

1380-5-3

پاسداری زینب کبری علیها السلام از اسلام

تلاش حضرت زینب علیها السلام فقط این نیست که از امام بیماری در کربلا حراست(1) و پرستاری(2) کرده است. حضرت زینب علیها السلام از روح کلی اسلام و جامعهی آن روز مسلمین پرستاری کرد؛ پرستاری بزرگ او آن جاست.

حضرت زینب در مقابل یک دنیا بدی، ظلم، بی انصافی، حیوان صفتی و قساوت، یک تنه ایستاد و با این ایستادگی، توانست از روح کَلّی اسلام حراست و پرستاری کند. هم-چنان که می-گوی-یم امام حسین علیه السلام را حفظ کرد، می-توانیم دقی-قاً ادّعا کنیم که حضرت

ص:564

1- . المنتظم، ج 5، ص 341؛ معالی السبطين، ج 2، ص 83.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 318؛ روضه الواعظین، ص 184؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 1.

زینب علیها السلام هم با ایستادگی خود، اسلام را حفظ کرد. این ایستادگی، یک رمز و راز و یک عامل اصلی است.

1380-6-30

مبارزه ی سیاسی و مستمرّ اهل بیت علیهم السلام

باید به این نکته در زندگی ائمه علیهم السلام توجه داشته باشید که این بزرگواران، دائم در حال مبارزه بودند؛ مبارزه ای که روحش سیاسی بود، زیرا کسی هم که در مسند حکومت نشسته بود، مدّعی دین بود؛ او هم ظواهر دین را ملاحظه میکرد. حتی، گاهی اوقات، نظر دینی امام را هم میپذیرفت؛ مثل قضایایی که در مورد «مأمون» شنیده اید که صریحاً نظر امام را قبول کرد.(1) یعنی ابایی نداشتند که گاهی نظر فقهی را هم قبول کنند. چیزی که موجب میشد این مبارزه و معارضه با اهل بیت علیهم السلام وجود داشته باشد، این بود که اهل بیت علیهم السلام، خودشان را «امام» میدانستند. میگفتند: «ما امامیم». حضرت صادق علیه السلام، در منی که رفته بود، فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ الْإِمَامُ»(2) و همه را یک به یک برشمرد، تا به خودش رسید و فرمود: «من امامم». اصلاً بزرگترین مبارزه علیه حکام، همین بود؛ چون کسی که حاکم شده بود و خود را امام و پیشوا میدانست، میدید شواهد و قرائنی که در امام لازم است، در حضرت هست و در او نیست و این موجود را برای حکومت، خطرناک میشمرد؛ چون مدّعی است. حکام، با این روح مبارزه می جنگیدند و ائمه علیهم السلام هم مثل کوه ایستاده بودند.

بدیهی است که در این مبارزه، معارف، احکام فقهی و خَلقیّات و اخلاقیّاتی که ائمه علیهم السلام ترویج میکردند، جای خود را دارد. تربیت

ص: 565

1- . عیون أخبار الرضا، ج 1، صص 263-264؛ التوحید، صدوق، صص 320-321 و 341-342 و 353؛ بحار الأنوار، ج 10، صص 351-359.

2- . الکافی، ج 4، ص 466؛ بحار الأنوار، ج 47، ص 58.

شاگردِ بیشتر و ارتباطات شیعی، روزبه روز گسترده تر شد. شیعه را اینها نگهداشت. شما مرامی را در نظر بگیرید که دوستوپنجاه سال علیه آن حکومت شده است! اصلاً باید هیچ چیز آن نماند؛ باید بکلی از بین برود؛ ولی شما ببینید الآن دنیا چه خبر است و شیعه به کجا رسیده است!

اینها مبارزه میکردند و برای همین مبارزه هم جانشان را از دست دادند. راهی است که رو به هدفی مشخص ادامه دارد. گاهی یکی برمیگردد، یکی از این طرف میروند؛ اما هدف یکی است. این بزرگواران، از امام حسین علیه السلام که پایه را گذاشت، موفقتر بودند؛ چون بعد از شهادت امام حسین:

«إِرتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً»؛ (1)

هیچ کس نماند. اما در زمان امام هادی علیه السلام شما نگاه کنید! تمام دنیای اسلام را ائمه علیهم السلام زیر قبضه گرفته بودند؛ حتی «بنی عباس» هم درماندند، نمیدانستند چه کار کنند؛ رو به شیعه آوردند.

یکی از خلفای بنی عباس نامه ای نوشت و دستور داد که در خطبه ها نام اهل بیت علیهم السلام را بیاورند و بگویند که «حق با اهل بیت است». این نامه در تاریخ ثبت شده است. نوشته اند: وزیر دربار، خود را بسرعت به خلیفه رساند و گفت: «چه کار میکنی؟!» جرأت نکرد بگوید «حق با اهل بیت نیست!» گفت: «الآن در کوه های طبرستان و جاهای دیگر، عدّه ای با شعار اهل بیت قیام کرده اند. اگر این حرف تو همهجا پخش شود، آن وقت لشکری پیدا میکنند و به جان خود تو می افتند». خلیفه دید که راست میگوید، گفت: «بخشنامه را پخش نکنید». (2) یعنی اینها بر

ص:566

1- . الإختصاص، ص 64؛ بحارالأنوار، ج 46، ص 144.

2- . تاریخ الطبری، ج 8، صص 182-190؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 15، صص 171-180؛ بحارالأنوار، ج 33، صص 204-213.

حکومتشان میترسیدند. عقیده هم اگر پیدا میکردند، حُبّ حکومت و دنیا و همین سلطنت، مانع اعتقاد قلبی شان میشد.

1380-10-22

معنای ارتداد و استقامت

«ارتداد»، یک معنای فقهی دارد که آن، مرحله ای از ارتداد است، والّا «إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِِلَّا ثَلَاثَهُ» (1) یا «إِلَّا الْخُمْسَهُ» (2) بعد از امام حسین علیه السلام کسی مرتد نشد؛ یعنی برگشتند دیگر؛ بریدند. همین «بریدگی» که حالا میگویند، یک معنای «ارتداد» است. ارتداد به معنای اعم، شامل این هم میشود؛ یعنی برگشتن از یک راه است؛ یعنی نقطه ی مقابل استقامت:

«فَاسْتَقِمُّ كَمَا أَمَرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ» (3).

حدس ملاکهای رفتار امام حسین علیه السلام در حادثه ی کربلا و اعتبار آن

قضیه ی امام حسین علیه السلام (حالا به زبان طلبگی) جزو آن احکام تعبّ دیه ی محض نیست که آدم نتواند ملاکات را در آنها حدس هم بزند یا اگر هم حدس بزند، چرا معتبر نیست؟ مانند ابواب معاملات و این چیزهاست که ما ملاکات را خودمان راحت می فهمیم. آقایان در این ابواب مختلف معاملات، سیاسات و حکومتات، چقدر «تنقیح مناط» انجام میدهند؟ کدام روایت وجود دارد؟ مناطی را می فهمند و قطعاً یقین هم پیدا میکنند و بعد هم بسیار تنقیح مناط میکنند.

ص: 567

1- . الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 46؛ ص 144.

2- . اختیار معرفه الرجال، ج 1، ص 332؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 220

3- . «پس همان گونه که فرمان یافته ای، استقامت کن و همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده اند (باید استقامت کنند!)» هود، 112.

1380-10-29

مفهوم روایت ارتداد

ارتداد یعنی برگشتن از یک راه. در مورد انبیای عظام گفته اند:

«فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أَمِرْتُ» (1)

یعنی از این راه برنگرد. به قول مولوی:

نوح نهصد سال دعوت مینمود

دم به دم انکار قومش میفزود

هیچ از گفتن عنان واپس کشید؟

هیچ اندر غار خاموشی خزید؟ (2)

واپس زدن، همان ارتداد است. اینکه ما در روایات میخوانیم:

«إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً»؛ (3)

مردم بعد از واقعه ی عاشورا، مرتد - به معنای بی دین - نشدند؛ یعنی شیعیان از راه امام حسین علیه السلام که گرم و بی خطر و بی ضرر و راه مستقیم بود و همه آزادانه میرفتند، برگشتند؛ چون خطر شد، سخت شد، شدت شد و همه نتوانستند بمانند، مگر عده ی کمی؛ در بعضی روایات سه نفر، (4) در بعضی روایات پنج نفر، (5) در بعضی روایات هفت نفر. (6)

«ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ كَثُرُوا»؛ (7) بعداً بتدریج زیاد شدند.

ص: 568

1- «پس همان گونه که فرمان یافته ای، استقامت کن.» هود، 112.

2- مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1043، بیت 10-11.

3- الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 144.

4- همان.

5- کتاب الزهد، 104؛ بحار الأنوار، ج 7؛ ص 284.

6- إختيار معرفه الرجال، ج 1، صص 338-339.

7- الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 46؛ ص 144.

1380-12-21

قیام کربلا؛ بزرگترین حماسه ی تاریخ

ماه محرم را در پیش داریم. محرم از دو جهت مورد اهتمام است: یکی از جهت بزرگداشت یک خاطره ی بی نظیر تاریخ. نه بی نظیر در مصیبت و غم و اندوه - که البته هست - بلکه بی نظیر در حماسه و بروز برجستگیهای انسان و اهل حق. اگر شما وضعیت امام حسین علیه السلام را ملاحظه کنید، خواهید دید که آن حرکت و قیام، با این خصوصیات، بی نظیر است. ما قیام خیلی داشته ایم، اما این قیام با این خصوصیات، بی نظیر است.

سلطه ی باطل با قساوت و وقاحت تمام، روزه روز رو به افزایش بود؛ هیچ امر به معروف و نهی از منکر هم ممکن نبود. به قدری فضای رعب زیاد بود که آمرین بالمعروف و ناهین عن المنکر سعی میکردند در معرض امر به معروف و نهی از منکر قرار نگیرند. حتی افراد بسیار جسور و گستاخ مانند «عبدالله بن زبیر»، سعی میکردند با دستگاه خلافت مواجهه پیدا نکنند. یعنی شرایط و وضعیت، بسیار سخت بوده است. حتی کسی مانند «عبدالله بن جعفر» که برادرزاده و داماد امیرالمؤمنین سلام الله علیه و شوهر جناب زینب علیها السلام است،⁽¹⁾ سعی میکرد به دستگاه خلافت نزدیک شود؛ چون اصلاً غیر از این چیزی متصور نبود. همچنین، کسی مانند «عبدالله بن عباس» هم حالت انزوا به خود گرفته بود و از جامعه کناره گیری و گوشه نشینی اختیار کرد.

یعنی کسانی که زبانهای ناطق و گویا و شخصیت های برجسته و آقازادگان بزرگ «بنی هاشم» و «قریش» و جوانان نامدار صدر اسلام بودند و هر کدام تاریخچه ای از افتخارات پشت سرشان بود، جرأت نمیکردند به وسط میدان بیایند؛ چه رسد به مردم عادی. نه فقط در

ص: 569

1- . الطبقات الکبری، خامسه 2، صص 5-6؛ الغارات، ج 2، ص 694.

شام، حتی در مدینه هم این طور بود. آن وقت شما وضع مدینه با بقیه ی جاهای دیگر، که آن مرکزیت را هم نداشتند، مقایسه کنید. این شرایط، آن اختناق عجیب و غریب است.

حرکت و قیام امام حسین علیه السلام در آن زمان، برای در هم شکستن این سلطه بود، نه به قصد قدرت طلبی:

«أَنْتِي لَمْ أُخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا».(1)

افرادی قیام و خروج میکنند، میزنند و میکشند تا اینکه قدرت را قبضه کنند، اما قیام امام حسین علیه السلام برای این نبوده است، بلکه برای امر به معروف و نهی از منکر بوده است.

برای این کار، دو عاقبت میتوان پیش بینی کرد: یکی اینکه پیروز شود و دیگر اینکه با آن وضع فجیعی که برای آن حضرت قابل تصور بود - ولو بدون علم امامت - کشته شود. خُب؛ معلوم است که آنها هیچ ملاحظه ای نداشتند. در چنین شرایطی، امام حسین علیه السلام همان کاری را میکند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز «مباهله» با نصاری کرد (به نقل از قرآن): اولاد، نساء و انفسش را به میدان آورد.(2) امام حسین علیه السلام، عزیزترین سرمایه ها و همه ی موجودی خویش را برای دفاع از حقیقت و قیام لله به میدان آورد و بعد صبر کرد. این صبر امام حسین علیه السلام، بسیار مهم است.

ص:570

1- «من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم.» بحارالأنوار، ج 44، ص 329.

2- «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»؛ هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی با تو در آن به ستیز برخیزند، بگو: بیاوید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. آل عمران، 61.

من یک بار در مورد صبر امام حسین علیه السلام، صحبت مفصّلی کرده ام و اکنون مجال نیست. ما نمی فهمیم «صبر» یعنی چه. صبر را در جای صبر میتوان فهمید که چیست. از بزرگان، محدّثین، شخصیت های برجسته، آدمهای موجه، عقلا، دلسوزان و نیمه دلسوزان، مکرّر می آمدند و به امام حسین میگفتند: «آقا! شما با این کار خود، عملی را انجام میدید که فایده ندارد. به خود و خاندان پیغمبر خسارت وارد میکنید. با این کار، اهل حق را ذلیل میکنید!» از این حرفها میزدند.(1) از همان ابتدا که امام حسین علیه السلام قصد داشت از مکه حرکت کند و بعضی فهمیدند، این موانع گوناگون

اخلاقی در مقابل ایشان شروع شد، تا شب عاشورا. اما امام حسین علیه السلام در مقابل این حوادث صبر کرد؛ همان صبری که عرض کردم.

امام‌رضوان الله علیه هم همین طور صبر کرد. در دوره ی نهضت، آنقدر به امام گفتند: «آقا! این جوانها از بین میروند؛ این طور کشته میشوند؛ مملکت خراب میشود!» اما ایشان صبر کرد. صبر کردن در مقابل این خیرخواهی های ناشیانه، کار بسیار عظیمی است.

صبر کردن، خیلی قدرت میخواهد. همه ی صبر، در مقابل فشارها و مصائب جسمانی نیست. صبر کردن در مقابل فشارهای مصلحت طلبی و مصلحت جویی و رها نکردن راه بّین و روشن و رشد، آن صبر عظیم و جمیلی است که امام حسین علیه السلام انجام داد. بعد هم روز عاشورا، در مقابل آن وضع فجیع که بدن یکی یکی از دوستان و اهل بیتش را قطعه قطعه کردند، دوباره صبر کرد. این طور نبود که مثلاً یک بمب بیفتد و عده ای کشته شوند؛ نه. هر نفر از اصحاب و اهل بیت علیهم السلام که میرفتند،

ص: 571

1- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 163؛ الأخبار الطوال، صص 228-229؛ مروج الذهب، ج 3، صص 56؛ الأمالی، صدوق، صص 218-219؛ الإرشاد، ج 2، صص 34-35؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، صص 208 و 210-211؛ إعلام الوری، ج 1، ص 446؛ الخرائج و الجرائح، ج 1، صص 253-254؛ الکامل، ج 4، ص 37؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 375.

مثل این بود که یک عضو یا قطعه ای از بدن مبارک آن حضرت را جدا کردند و ایشان برای تک تک آنها صبر کرد.

این جرعه های صبر را یکی یکی نوشید؛ نتیجه اش هم معلوم شد؛ یعنی آن ارزشهایی که امام حسین علیه السلام میخواست در دنیا بماند - قرآن، نام اسلام، ارزشهای اسلامی و حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله - ماند. در دایره ی محدودتر و مهمتر، تشیع ماند که مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

اگر امام حسین علیه السلام این کار را نمیکرد، همچنان که در طول آن پنجاه، شصت سال پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، آن طور اسلام تغییر یافته بود و به آنجا رسیده بود که بتوانند جگرگوشه ی آن حضرت را بیابند و به قتل برسانند، اوضاع خیلی فرق میکرد. پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، کار به جایی رسید که در دنیای اسلام، مانند امام حسین علیه السلام ، زینب کبری علیها السلام ، فرزندان و جگرگوشه های پیغمبر را علناً و صریحاً کشتند و اسیر کردند. اوضاع خیلی فرق کرده بود. حالا اگر امام حسین علیه السلام آن کار را نمیکرد، به فاصله ی اندکی اسلام از بین میرفت. امام حسین علیه السلام در واقع به مثابه ی آن میخ عظیمی شد که این خیمه ی طوفان زده را با خون خود نگه داشت. این، نه تنها بزرگترین حماسه ی تاریخ اسلام، بلکه بزرگترین حماسه ی تاریخ است. این را باید حفظ کرد و زنده نگه داشت و باید همیشه از آن به عنوان یک امر گره گشا در تاریخ مسلمین استفاده شود.

امروز، مسئله ی فلسطین از همین قبیل است. امروز امر گره گشا در مسئله ی فلسطین، درس حسینی است. اکنون داخل سرزمینهای فلسطین، تنها چیزی که میتواند این مردم را نجات دهد، همین راهی است که در پیش گرفته اند؛ یعنی راه «انتفاضه». انتفاضه میتواند رژیم صهیونیستی را پا در گل کند. همان طور که اکنون تا حدود زیادی این کار را کرده است و اگر ادامه یابد، این تنها راه است و هیچ راه دیگری وجود ندارد. در ایام محرم، نام، یاد و مجاهدات فلسطینی و جنایات

ص: 572

عجیب رژیم صهیونیستی در این روزهای اخیر را زنده کنید. این کار در جهت حرکت امام حسین علیه السلام است.

شما دوستان عزیز و همه ی کسانی که با محرم سر و کار دارید و محرم برایتان در حقیقت منبر آگاهی رسانی است، با آگاه کردن مردم، نگذارید که در این فرصت مهمّ زمانی، حقّ برادران فلسطینی تان ضایع شود. این جنایات را برای مردم بگویید.

1380-12-23

شکیبایی و ایستادگی اباعبدالله علیه السلام

بنده یک وقت عرض کردم، صبر امام‌رحمه الله علیه شبیه صبر امام حسین علیه السلام است؛ استقامت و ایستادگی بر ادامه ی یک راه و کار خود را ادامه دادن و عقب نزدن.

صبر امام حسین علیه السلام ، اسلام را در طول تاریخ تا امروز بیمه کرده است. واقعاً اگر امام حسین علیه السلام آن صبر تاریخی را در کربلا و قُبیل کربلا و مقدمات حادثه ی عاشورا نمیکردند، بلاشک با گذشت یک قرن، حتی از نام اسلام هم اثری نمیماند. اما امام حسین علیه السلام به برکت صبر، دین را زنده کردند؛ این صبر آسانی نبود. صبر، فقط این نیست که انسان را زیر شکنجه بیندازند یا فرزندان انسان را جلوی انسان شکنجه کنند یا بکشند و انسان ایستادگی کند - البته این مرحله ی مهمی از صبر است - اما از این مهمتر این است که انسان را با وسوسه ها و اظهاراتی که علی الظاهر ممکن است در نظر بعضی منطقی بیاید، از ادامه ی این راه باز بدارند؛ همان کاری که با امام حسین علیه السلام میکردند: آقا! شما کجا میروید؟ خود را در معرض خطر قرار میدهید؛ خانواده ی خود را در معرض خطر قرار میدهید؛ دشمن را جری میکنید؛ دست آنها را به خون خود باز میکنید. هر کس رسید، خواست امام حسین علیه السلام را در مقابل این محذور اخلاقی

ص: 574

قرار دهد که شما با این اقدام خود، جان عده ای را به خطر می اندازید و دشمن را مسلط تر میکنید و اینها را وادار میکنید تا به خون شما دست بیالیند.(1)

این یک نقطه ی خیلی مهم و تردیدآور است. این یک جنگ روشن و واضح نیست که آدم بگوید من میروم تا کشته شوم؛ نه، این محاذیر دنبالش هست. ممکن بود برای امام حسین علیه السلام این معنا مطرح باشد یا مطرح کنند که آقا! شما اگر کشته شوید، شیعیان شما را در کوفه قتلعام میکنند و پدر همه را در می آورند؛ شما باید زنده بمانید و ملجأ باشید. شما پسر پیغمبرید؛ با حفظ حیات خود، جان عده ای را حفظ کنید.

در مورد امام‌رضوان الله علیه عیناً همین معنا تکرار شد. بنده فراموش نمیکنم، بعد از واقعه ی پانزده خرداد که امام را دستگیر کردند و آن حادثه ی عظیم و خونین اتفاق افتاد، یکی از بزرگان معروف و از شخصیت های برجسته به من گفت: آیا این کار درست است؟! در این مملکت، این همه جوان وجود دارد که غالباً فاسدند. در بین اینها، بهترین شان متدینیناند. در بین متدینین هم بهترین شان کسانی هستند که در این قضایا به خیابان می آیند. فلانی با این حرکت،

بهترین_ها را دم چک دشمن داد و خون_شان بر زمین ریخته شد! این یک منطق است؛ کسی که بتواند بر این منطق فائق آید و در مقابل این منطق متزلزل کننده صبر کند، صبر عظیمی کرده است. این صبر امام حسینی است که امام آن را داشت.

در قضیه ی جنگ و در قضایای گوناگون کشور، این صبر تکرار شد و امام ایستاد. همین صبر بود که این عظمت را به وجود آورد و این خیمه را سر پا کرد.

ص: 574

1- . همان.

1380-12-27

عاشورا؛ تجلیگاه اقامه ی عدل و سرکوب قدرتهای طاغوتی

ایام محرم برای ما اهمیت تاریخی و معنوی و انسانی دارد؛ و حادثه ی محرم، حادثه ای نیست که با گفتن و برگزار کردن، تکراری شود. ذکر و یادآوری است، همیشگی است و همیشه لازم است. بنده در آغاز عرایضم، پرداخت کوتاهی به مسئله ی قیام امام حسین علیه السلام میکنم.

بشر در طول تاریخ، بیشترین خطا و گنهکاری و بی تقوایی خود را در عرصه ی حکومتداری نشان داده است. گناهایی که از سوی حاکمان و زمامداران و مسلمان بر سرنوشت مردم سر زده است، با گناهان بسیار بزرگ افراد معمولی و عادی قابل مقایسه نیست. در این عرصه، بشر کمتر از خرد و اخلاق و حکمت بهره برده است. در این عرصه، منطق خیلی کمتر از عرصه های دیگر زندگی بشری حاکم بوده است.

کسانی که خسارت این بی خردی و بی منطقی و فساد و گناه آلودگی را پرداخته اند، آحاد افراد بشر - گاهی مردم یک جامعه و گاهی مردم جوامع متعدد - بودند. این حکومتها در آغاز به شکل استبداد فردی بودند، بعد با تحوّل جوامع بشری، به صورت استبداد جمعی و سازمان یافته درآمدند.

مقابله با طاغوت؛ مهمترین کار انبیا

لذا مهمترین کار انبیای عظام الهی، مقابله با طواغیت و کسانی است که نعمت های خدا را ضایع کردند:

«وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ». (1)

آیه ی قرآن، از این حکومت های فاسد، با این تعبیرات تکان دهنده یاد میکند؛ سعی کردند تا فساد را جهان گیر کنند.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا

ص: 575

1- . «هنگامی که روی برمیگردانند (و از نزد تو خارج میشوند)، در راه فساد در زمین کوشش میکنند و زراعت ها و چهارپایان را نابود می سازند.» بقره، 205.

وَ بئسَ الْقَرَارُ»؛ (1)

نعمت های الهی و انسانی و طبیعی را به کفران تبدیل کردند و انسانها را که باید از این نعم برخوردار می شدند، در جهنم سوزانی که از کفران خود به وجود آوردند، سوزاندند و کباب کردند.

انبیا در مقابل اینها صف آرایی کردند. اگر انبیا با طواغیت عالم و طغیانگران تاریخ برخورد نداشتند، احتیاج به جنگ و جدل نبود. اینکه قرآن میگوید:

«وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرًا»؛ (2)

چه بسیار پیامبرانی که همراه با مؤمنان خداپرست، به قتال و جنگ دست زدند، این جنگ با چه کسانی بود؟ طرف جنگ انبیا، همین حکومت‌های فاسد، قدرتهای ویرانگر و طغیانگر تاریخ بودند که بشریت را بدبخت و نابود کردند.

انبیا، نجات دهندگان انسانند؛ لذا در قرآن، یک هدف بزرگ نبوت‌ها و رسالت‌ها، اقامه ی عدل معرفی شده است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (3)

اصلاً انزال کتابهای الهی و ارسال رسل برای این بوده است که قسط و عدل در میان جوامع حاکم شود؛ یعنی نمادهای ظلم و زورگویی و فساد از میان برخیزد.

فلسفه ی قیام ابا عبدالله علیه السلام

حرکت امام حسین علیه السلام ، چنین حرکتی بود. فرمود:

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي» (4)

ص: 576

1- «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟ (سرای نیستی و نابودی، همان) جهنم است که آنها در آتش آن وارد میشوند و بد قرارگاهی است.»
ابراهیم، 28-29.

2- . آل عمران، 146.

3- . «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند.» حدید، 25.

4- . «جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدّم خارج شدم.» بحارالأنوار، ج 44، ص 329. همچنین فرمود:

«مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمَّيْعِرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَ لِقَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛ (1)

یعنی اگر کسی کانون فساد و ظلم را ببیند و بی تفاوت بنشیند، در نزد خدای متعال با او هم سرنوشت است. فرمود: من برای گردنکشی و تفرعن حرکت نکردم. دعوت مردم عراق از امام حسین علیه السلام برای این بود که برود و حکومت کند؛ امام هم به همین دعوت پاسخ دادند. یعنی چنین نیست که امام حسین علیه السلام به فکر حکومت نبود؛ امام حسین علیه السلام به فکر سرکوب کردن قدرتهای طاغوتی بود؛ چه با گرفتن حکومت و چه با شهادت و دادن خون.

امام حسین علیه السلام میدانست که اگر این حرکت را نکند؛ این امضای او، این سکوت او، این سکون او، چه بر سر اسلام خواهد آورد.

وقتی قدرتی همه ی امکانات جوامع و یا یک جامعه را در اختیار دارد و راه طغیان پیش میگیرد و جلو میرود، اگر مردان و داعیه داران حق در مقابل او اظهار وجود نکنند و حرکت او را تخطئه نکنند، با این عمل، کار او را امضا کرده اند؛ یعنی ظلم به امضای اهل حق میرسد، بدون اینکه خودشان خواسته باشند.

این گناهی بود که آن روز بزرگان و آقازادگان بنی هاشم و فرزندان سردمداران بزرگ صدر اسلام مرتکب شدند. امام حسین علیه السلام این را برنمیآفت، لذا قیام کرد.

قیام امام حسین علیه السلام ؛ زنده کننده ی اسلام و بیدارگر وجدانها

نقل شده است بعد از آنکه امام سجّاد علیه السلام پس از حادثه ی عاشورا به

ص: 577

1- . «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمی‌کند)، و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند، آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

مدینه برگشت (1) - شاید از آن وقتی که این کاروان از مدینه بیرون رفت (2) و دوباره برگشت؛ هفت، هشت ماه فاصله شده بود - یک نفر خدمت ایشان آمد و عرض کرد: یابن رسول الله! دیدید رفتید، چه شد! (3) راست هم میگفت؛ این کاروان در حالی رفته بود که حسین بن علی علیه السلام، خورشید درخشان اهل بیت، فرزند پیغمبر و عزیز دل رسول الله صلی الله علیه و آله، در رأس و میان آنها بود؛ دختر امیرالمؤمنین با عزت و سرافرازی رفته بود؛ فرزندان امیرالمؤمنین - عباس و دیگران - فرزندان امام حسین، فرزندان امام حسن، جوانان برجسته و زبده و نامدار بنی هاشم، همه با این کاروان رفته بودند؛ (4) حالا این کاروان برگشته و فقط یک مرد - امام سجّاد علیه السلام - در این کاروان هست؛ زنها اسارت کشیده، رنج و داغ دیده اند؛ امام حسین علیه السلام نبود، علی اکبر نبود، حتی کودک شیرخوار در میان این کاروان نبود.

امام سجّاد علیه السلام در جواب آن شخص فرمود: فکر کن اگر نمیرفتیم، چه میشد! بله، اگر نمیرفتند، جسمها زنده میماند، اما حقیقت نابود میشد؛ روح ذوب میشد؛ وجدانها پایمال میشد؛ خرد و منطق در طول تاریخ محکوم میشد و حتی نام اسلام هم نمیمانند.

ایمان به مبارزه؛ تنها شعله ی گرمابخش دلها

در دوران ما، حرکت انقلاب اسلامی و نظام اسلامی در این راه بود. کسانی که این حرکت را شروع کردند، ممکن بود در ذهن شان بگذرد که یک روزی بتوانند حکومت و نظام مورد نظر خود را تشکیل دهند؛ اما کاملاً در ذهن آنها این معنا هم وجود داشت که ممکن است در این راه شهید شوند یا تمام عمرشان را در مبارزه و سختی و ناکامی به سر

1- . إقبال الأعمال، ج 3، ص 100؛ العدد القویه، ص 219؛ بحار الأنوار، ج 98، صص 334-335.

2- . الفتوح، ج 5، صص 21-22؛ إعلام الوری، ج 1، ص 435؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 326.

3- . الأمالی، طوسی، ص 677؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 177.

4- . الأخبار الطوال، ص 228؛ إعلام الوری، ج 1، ص 435؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 326.

ببرند. هر دو راه وجود داشت؛ درست مثل حرکت امام حسین علیه السلام . در سال 41 و 42 و بعد سالهای سخت و سیاه اختناق در این زندانها، تنها شعله ای که دلها را گرم نگه میداشت و آنها را به حرکت وادار میکرد، شعله ی ایمان به مبارزه بود؛ نه عشق رسیدن به حکومت. این راه، همان راه امام حسین علیه السلام بود؛ منتها دو طرف دارد؛ شرایط زمانی و مکانی متغیر است. یک وقت امکانات به وجود می آید، حکومت اسلامی پرچمش برافراشته میشود؛ یک وقت هم راه بدون این امکانات است و با شهادت تمام میشود. از این قبیل در طول تاریخ زیاد داشته ایم.

در آن دورانی که امام در این راه قدم گذاشت، زمانه و روابط انسانی، به مراتب از آن دورانی که امام حسین علیه السلام در این راه قدم گذاشت، پیچیده تر بود؛ و امروز هم روابط انسان_ها هم_چنان پیچیده تر میشود. راه ها نزدیک شده، ارتباطات آسان شده، اما رابطه ها دشوارتر و پیچیده تر شده است؛ عوامل گوناگون برای یک حادثه متراکم تر شده است. امروز کسانی که در جایگاه آن روز یزیدبن معاویه قرار دارند، میتوانند همّت خودشان را متوجه به همه ی دنیا کنند؛ یعنی طغیان و فساد را به سمت همه ی بشریت سوق دهند. این کاری است که امروز با ارتباطات نزدیک، عملی است و متأسفانه این طغیان در دنیا وجود دارد و رشد کرده است. فناوری پیشرفته و دانش پیچیده ی بشری، همان قدر که سهولت و سرعت را در اختیار مردم عادی گذاشته، به همان اندازه و بیشتر، امکانات و سهولت و سرعت را در اختیار انگیزه های ناپاک قرار داده است. امروز قدرتهای طاغوتی دنیا میتوانند هدف خودشان را سلطه بر جهان، همه ی بشریت و بر همه ی ثروتهای بشری قرار دهند؛ میتوانند هدف خودشان را کوبیدن همه ی موانعی که آنها را از این راه باز میدارد، قرار دهند؛ و متأسفانه در مواردی طغیانهای بزرگ که نشانگر یک چنین اهداف پلید و خبیثی است، در دنیا مشاهده میشود. امروز وظیفه خیلی سنگین است.

1381-1-1

امام حسین علیه السلام ؛ مظهر عزّت و افتخار

امسال آغاز بهار و سال نو، با روزهای عاشورای حسینی و تجدید خاطره ی آن حماسه ی بزرگ تاریخی مقارن است. برای ملت عزیز ما که ارادتمند و عاشق حسین بن علی علیه السلام است، اگرچه عید به معنای جشن و شادی کودکانه وجود ندارد، اما بهجت معنوی یی که ناشی از عزّت و افتخار است، وجود دارد؛ زیرا حسین بن علی علیه السلام مظهر عزّت راستین و نمودار کامل افتخار حقیقی است؛ هم در چشم ما مردم اسیر در دستگاه مادّی عالم و هم برای رستگاران عالم ملکوت.

*

حسین بن علی علیه السلام مظهر عزّت بود و او بود که فرمود:

«هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّهْلُ» (1)

1381-1-9

عزّت و افتخار حسینی

هم زمان و هم مکان، بسیار حسّاس است. زمان، یادآور نهضت عظیم و فراموش نشدنی حسین بن علی علیه السلام است. امروز روز پنجم شهادت آن حضرت است؛ روزهای داغ تازه ی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است.

در مثل چنین روزهایی، تاریخ صدر اسلام شاهد یکی از بزرگترین حوادث دوران تاریخ بشر بود. این روزها با آن روزهای حسّاس و تاریخ ساز مصادف است. مکان هم پادگان دوکوهه است که عاشوراییان زمان ما، جوانان از جان گذشته و دلاور ما، در طیّ سال های متمادی دفاع مقدّس، در همین جا اجتماع کردند و در همین حال و هوا، عزم و تصمیم مردانه و مؤمنانه ی خود را بر دفاع از این کشور به مرحله ی عمل درآوردند. این پادگان و سرزمین، شاهد فداکاریها،

1- . مثیر الأحزان، ص 39؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 83. با کمی اختلاف: تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 219.

اخلاصها، ایمانها و روحیه های مالمال از امواج صفا و طراوتی است که از جوانان مؤمن بسیجی و فداکار بروز کرده است.

امسال به عنوان سال «عزت و افتخار حسینی» شناخته شد. این عنوان و نامی است که می_ت_واند به رفتار ما در طول سال جهت بدهد.

سه بُعد عزت و افتخار حسینی

این سال، سال «عزت و افتخار حسینی» است. این عزت چگونه عزتی است؟ این افتخار، افتخار به چیست؟ آن کسی که حرکت حسین بن علی علیه السلام را بشناسد، میداند که این عزت، چگونه عزتی است. از سه بُعد و با سه دیدگاه، این نهضت عظیم حسینی را که در تاریخ این طور ماندگار شده است، میشود نگاه کرد. در هر سه بُعد، آنچه که بیش از همه چشم را خیره میکند، احساس عزت و سربلندی و افتخار است.

یک بُعد، مبارزه ی حق در مقابل باطلِ مقتدر است که امام حسین علیه السلام و حرکت انقلابی و اصلاحی او چنین کرد. یک بُعد دیگر، تجسم معنویت و اخلاق در نهضت حسین بن علی علیه السلام است. در این نهضت، عرصه ی مبارزه ای وجود دارد که غیر از جنبه ی اجتماعی و سیاسی و حرکت انقلابی و مبارزه ی علنی حق و باطل است و آن، نفس و باطن انسانهاست. آنجایی که ضعف_ها، طمع_ها، حقارت_ها، شهوت_ها و هواهای نفسانی در وجود انسان، او را از برداشتن گام_های بلند باز میدارد، یک صحنه ی جنگ است؛ آن هم جنگی بسیار دشوارتر. آنجایی که مردان و زنان مؤمن و فداکار پشت سر حسین بن علی علیه السلام راه می افتند؛ دنیا و مافی_ها، لذت_ها و زیباییهای دنیا، در مقابل احساس وظیفه از چشم آنها می افتد؛ انسانهایی که معنویتِ مجسم و متبلور در باطن شان، بر جنود شیطانی - همان جنود عقل و جنود جهلی که در روایات ما هست - غلبه پیدا کرد و به عنوان یک عده انسان نمونه، والا

و بزرگ، در تاریخ ماندگار شدند. بعد سوم که بیشتر در بین مردم رایج است؛ فجایع، مصیبتها، غصه ها، غمها و خون دل‌های عاشوراست؛ لیکن در همین صحنه ی سوم، باز هم عزت و افتخار هست. کسانی که اهل نظر و فکر و تأمل اند، باید هر سه بعد را دنبال کنند.

تبلور عزت و افتخار حسینی در مبارزه با طاغوت

در آن بعد اول که امام حسین علیه السلام یک حرکت انقلابی به راه انداخت، مظهر عزت و افتخار بود. نقطه ی مقابل حسین بن علی علیه السلام چه کسی بود؟ آن حکومت ظالم فاسد بدکاره ای بود که:

«يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (1)

نمودار اصلی این بود که در جامعه ای که زیر قدرت او بود، با بندگان خدا و انسانها با ستم، عدوان، غرور، تکبر، خودخواهی و خودپرستی رفتار میکرد؛ این خصوصیت عمده ی آن حکومت بود. چیزی که برایشان مطرح نبود، معنویت و رعایت حقوق انسانها بود. حکومت اسلامی را به همان حکومت طاغوتی که قبل از اسلام و در دورانهای مختلف در دنیا وجود داشته است، تبدیل کرده بودند. در صورتی که بارزترین خصیصه ی نظام اسلامی، حکومت است؛ برجسته ترین بخشهای آن جامعه ی ایده آلی که اسلام میخواهد ترتیب دهد، شکل و نوع حکومت و رفتار حاکم است. به تعبیر بزرگان آن روز، امامت را به سلطنت تبدیل کرده بودند.

امامت یعنی پیشوایی قافله ی دین و دنیا. در قافله ای که همه به یک سمت و هدف والا در حرکتند، یک نفر بقیه را راهنمایی میکند و اگر کسی گم شود، دست او را میگیرد و برمیگرداند؛ اگر کسی خسته شود، او را به ادامه ی راه تشویق میکند؛ اگر کسی پایش مجروح شود، پای او را می‌بندد و کمک معنوی و مادی به همه میرساند. این در اصطلاح

ص: 582

اسلامی اسمش امام - امام هدایت - است و سلطنت، نقطه ی مقابل این است. سلطنت به معنای پادشاهی موروثی، فقط یک نوع از سلطنت است. لذا بعضی سلاطین در دنیا هستند که اسم شان سلطان نیست، اما باطن شان تسلط و زورگویی بر انسانهاست. هر کس و در هر دوره ای از تاریخ - اسم او هر چه میخواهد باشد - وقتی به ملت خود یا به ملتهای دیگر زور بگوید، این سلطنت است. این که رئیس جمهور یک دولتی - که در همه ی زمانها، دولت های مستکبر بوده اند و امروز مظهر آن، امریکا است - به خود حق بدهد که بدون هیچ استحقاق اخلاقی، علمی و حقوقی، منافع خود و کمپانی های پشتیبان خود را بر منافع میلیون ها انسان ترجیح دهد و برای ملتهای دنیا تکلیف معین کند، این سلطنت است؛ حالا اسمش سلطان باشد یا نباشد! در دوران امام حسین علیه السلام ، امامت اسلامی را به چنین چیزی تبدیل کرده بودند:

«يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ».

امام حسین علیه السلام در مقابل چنین وضعیتی مبارزه میکرد.

مبارزه ی او بیان کردن، روشنگری، هدایت و مشخص کردن مرز بین حق و باطل - چه در زمان یزید و چه قبل از او - بود.

من تها آنچه در زمان یزید پیش آمد و اضافه شد، این بود که آن پیشوای ظلم و گمراهی و ضلالت، توقع داشت که این امام هدایت، پای حکومت او را امضا کند؛ (1) «بیعت» یعنی این. میخواست امام حسین علیه السلام را مجبور کند به جای این که مردم را ارشاد و هدایت فرماید و گمراهی آن حکومت ظالم را برای آنان تشریح نماید، بیاید حکومت آن ظالم را امضا و تأیید هم بکند!

قیام امام حسین علیه السلام از اینجا شروع شد. اگر چنین توقع بی جا و ابلهانه ای از سوی حکومت یزید نمیشد، ممکن بود امام حسین علیه السلام

1- . الکامل، ج 4، ص 14؛ اللهوف، ص 16؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 324.

همچون زمان معاویه و ائمه ی بزرگوار بعد از خود، پرچم هدایت را برمی افراشت؛ مردم را ارشاد و هدایت میکرد و حقایق را میگفت. منتها او بر اثر جهالت و تکبر و دوری از همه ی فضایل و معنویات انسانی، یک قدم بالاتر گذاشت و توقع کرد که امام حسین علیه السلام پای این سیه نامه ی تبدیل امامت اسلامی به سلطنت طاغوتی را امضا کند؛ یعنی بیعت کند. امام حسین علیه السلام فرمود:

«مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ»؛ (1)

حسین علیه السلام چنین امضایی نمیکند. امام حسین علیه السلام باید تا ابد به عنوان پرچم حق باقی بماند؛ پرچم حق نمیتواند در صف باطل قرار گیرد و رنگ باطل بپذیرد. این بود که امام حسین علیه السلام فرمود:

«هِيَ هَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ»؛ (2)

حرکت امام حسین علیه السلام، حرکت عزت بود؛ یعنی عزت حق، عزت دین، عزت امامت و عزت آن راهی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ارائه کرده بود. امام حسین علیه السلام مظهر عزت بود و چون ایستاد، پس مایه ی فخر و مباهات هم بود. این عزت و افتخار حسینی است. یک وقت کسی حرفی را میزند، حرف را زده و مقصود را گفته است، اما پای آن حرف نمی ایستد و عقب نشینی میکند؛ این دیگر نمیتواند افتخار کند. افتخار متعلق به آن انسان، ملت و جماعتی است که پای حرفشان بایستند و نگذارند پرچمی را که آنها بلند کرده اند، طوفانها از بین ببرد و بخواباند. امام حسین علیه السلام این پرچم را محکم نگه داشت و تا پای شهادت عزیزان و اسارت حرم شریفش ایستاد. عزت و افتخار در بُعد یک حرکت انقلابی این است.

تبلور عزت و افتخار در پیروزی معنوی امام علیه السلام

در بُعد تبلور معنویت هم همین طور است. بارها این را گفته ام که خیلی ها به امام حسین علیه السلام مراجعه و او را بر این ایستادگی ملامت

ص: 584

- 1- . اللهوف، ص 17؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 325. با کمی اختلاف: الفتوح، ج 5، ص 14.
- 2- . اللهوف، ص 59؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 83. با کمی اختلاف: تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 219.
- میکردند. آنها مردمان بد و یا کوچکی هم نبودند؛ بعضی جزو بزرگان اسلام بودند، اما بد می فهمیدند و ضعفهای بشری بر آنها غالب شده بود. لذا میخواستند حسین بن علی علیه السلام را هم مغلوب همان ضعفها کنند، اما امام حسین علیه السلام صبر کرد و مغلوب نشد و یکایک کسانی که با امام حسین علیه السلام بودند، در این مبارزه ی معنوی و درونی پیروز شدند. آن مادری که جوان خود را با افتخار و خشنودی به طرف این میدان فرستاد؛ (1) آن جوانی که از لذات ظاهری زندگی گذشت و خود را تسلیم میدان جهاد و مبارزه کرد؛ پیرمردانی مثل «حیب بن مظاهر» و «مسلم بن عوسجه» که از راحتی دوران پیرمردی و بستر گرم و نرم خانه ی خودشان گذشتند و سختی را تحمل کردند؛ آن سردار شجاعی که در میان دشمنان جایگاهی داشت - «حرّ بن یزید ریاحی» - و از آن جایگاه صرف نظر کرد و به حسین بن علی علیه السلام پیوست؛ (2) همه در این مبارزه ی باطنی و معنوی پیروز شدند.

آن روز کسانی که در مبارزه ی معنوی بین فضایل و رذایل اخلاقی پیروز شدند و در صف آراییی میان جنود عقل و جنود جهل، توانستند جنود عقل را بر جنود جهل غلبه دهند، عده ی اندکی بیش نبودند؛ اما پایداری و اصرار آنها بر استقامت در آن میدان شرف، موجب شد که در طول تاریخ، هزاران هزار انسان آن درس را فراگرفتند و همان راه را رفتند. اگر آنها در وجود خودشان فضیلت را بر رذیلت پیروز نمیکردند، درخت فضیلت در تاریخ خشک میشد؛ اما آن درخت را آبیاری کردند.

تبلور عزّت و افتخار در صحنه های مصیبت بار عاشورا

در آن صحنه ی سوم هم که صحنه ی فاجعه آفرینی های عاشوراست، آنجا هم باز نشانه های عزّت مشاهده میشود؛ آنجا هم سربلندی و

ص: 585

- 1- . مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 25؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 27.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 324-325؛ الأمالی، صدوق، صص 223-224؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 10-11.

افتخار است. اگرچه مصیبت و شهادت است؛ اگرچه شهادت هر یک از جوانان بنی هاشم، کودکان، طفلان کوچک و اصحاب کهن سال در اطراف حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام یک مصیبت و داغ بزرگ است؛ اما هر کدام حامل یک جوهره ی عزّت و افتخار هم هست.

مظهر جوانِ فداکار در کربلا کیست؟ علی اکبر، فرزند امام حسین علیه السلام؛ جوانی که در بین جوانان بنی هاشم برجسته و نمونه بود؛ جوانی که زیبایِ ی_ی_های ظاهری و باطنی را با هم داشت؛ جوانی که معرفتِ به حقّ امامت و ولایت حسین بن علی علیه السلام را با شجاعت و فداکاری و آمادگی برای مقابله با شقاوت دشمن همراه داشت و نیرو و نشاط و جوانی خود را برای هدف و آرمان والای خود صرف کرد. این خیلی ارزش دارد. این جوان فوق العاده و برجسته به میدان دشمن رفت و در مقابل چشم پدر و چشمان زنانی که نگران حال او بودند، جسد به خون آغشته اش به خیمه ها برگشت. (1) این چنین مصیبت و عزایی چیز کوچکی نیست، اما همین حرکت او به سمت میدان و آماده شدن برای مبارزه، برای یک مسلمان؛ تجسّم عزّت، بزرگواری، افتخار و مباهات است. این است که خداوند میفرماید:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (2)

حسین بن علی علیه السلام نیز به نوبه ی خود با فرستادن این جوان به میدان جنگ، عزّت معنوی را نشان داد؛ یعنی پرچم سربلندی و حاکمیت اسلام را که روشن کننده ی مرز بین امامت اسلامی و سلطنت طاغوتی است، محکم نگه میدارد؛ ولو به قیمت جان جوان عزیزش باشد.

شنیده اید - در این روزها، بارها هم تکرار شده است - که هر کدام از اصحاب و یاران امام حسین علیه السلام برای رفتن به میدان جنگ و مبارزه

ص: 586

1- . مقاتل الطالبیین، ص 115؛ الإرشاد، ج 2، صص 106-107؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 42-44.

2- . «در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است.» منافقون، 8.

کردن اجازه میخواستند، (1) امام ب_سرعت اجازه نمی_داد. بعضی_ها را ممانعت می_کرد؛ (2) به بعضی می_گفت که اصلاً از کربلا برگردید و بروید. (3) او با جوانان بنی هاشم و اصحاب خود، چنین رفتار می_کرد. اما علی اکبر - جوان محبوب و فرزند عزیزش - که اجازه ی میدان خواست، امام یک لحظه هم درنگ نکرد و به او اجازه داد. (4) این_جا می_شود مع_رفت پسر و عظمت مقام پدر را فهمید.

تا وقتی اصحاب بودند، میگفتند جانمان را قربان شما میکنیم و اجازه نمیدادند کسی از بنی هاشم - فرزندان امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام - به میدان جنگ بروند. می_گفت_ند اول ما می_رویم و کشته می_شویم؛ اگر بعد از کشته شدن ما خواستید، آن وقت به میدان بروید. (5) وقتی که نوبت به جانبازی و شهادت بنی هاشم رسید، اول کسی که درخواست اجازه برای میدان می_کند، همین جوان مسئولیت شناس است؛ او علی اکبر، پسر آقا و پسر امام و از همه به امام نزدیکتر است، پس برای فداکاری از همه شایسته تر است.

این هم یک مظهر امامت اسلامی است؛ این_جا جایی نیست که دنیا، منافع مادی، سود اقتصادی و شهوات نفسانی تقسیم کنند؛ این_جا مجاهدت و سختی است؛ اول کسی که داوطلب میشود، علی بن الحسین، علی اکبر است. این معرفتِ این جوان را می نمایاند و امام حسین علیه السلام هم عظمت روحی اش را در مقابل این کار نشان میدهد و به مجرد این_که او درخواست می_کند، امام حسین علیه السلام هم اجازه میدهد که به میدان برود. (6) اینها برای ما درس است؛ همان درسهای

ص: 587

1- . مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 29؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 15.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 326؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 31؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 27.

3- . الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 468؛ مثير الأحزان، ص 47؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 22-23.

4- . اللهوف، ص 67.

5- . مقتل الحسین، مقررّم، صص 226-227 و 257.

6- . اللهموف، ص 67.

ماندگار تاریخ؛ همان چیزهایی که امروز و فردا، بشریت به آنها نیازمند است.

تا وقتی که خودخواهی های انسان بر او حاکم است، هرچه قدرتِ اجرایی اش بالاتر باشد، خطرناک تر است؛ تا وقتی که هواهای نفسانی بر انسان غالب است و تا وقتی انسان همه چیز را برای خود میخواد، هرچه قدرتش بیشتر است، خطرناکتر و سبع تر و درنده تر است. نمونه هایش را در دنیا می بینید.

هنر اسلام همین است که به کسانی اجازه میدهد از نردبان قدرت بالا روند که توانسته باشند لاقلاً در بعضی از این مراحل امتحان داده و قبول شده باشند. شرطی که اسلام برای مسئولی_لاّتها میگذارد، خارج شدن از بسیاری از این هواها و هوس_هاست. ما مسی_ولان بایستی بیش از همه مراقب خود باشیم؛ بیش از همه دست، زبان، فکر، چشم و عمل خود را کنترل کنیم؛ بیش از همه تقوا در ما لازم است. وقتی بی تقوایی بر انسانی حاکم شد، هرچه قدرت او بیشتر باشد، خطرش برای بشریت بیشتر است. وقتی اختیار فشردن تکمه ی بمب اتم در دست شخصی باشد که نه جان انسانها و نه حقوق ملتها برایش مهم است و نه اجتناب از شهوات نفسانی برای او یک امتیاز و ارزش محسوب میشود، برای بشریت خطرناک است. این کسانی که امروز در دنیا از نیروی اتم و سلاح_ه_ای مرگبار برخوردارند، باید بر نفس و احساسات خود غلبه داشته و مسلط باشند، که متأسّفانه این طور نیست. اسلام این مسائل را تبلیغ میکند و علّت دشمنی قدرتمندان با اسلام هم همین است.

1381-1-16

تقارن محرم و عید نوروز

لازم میدانم از مردم عزیزمان به خاطر احترامی که به حسین بن علی علیه السلام

ص:588

در عمل و زبان نشان دادند، صمیمانه تشکر کنم. امسال که ایام سال نو با ایام عاشورا همزمان بود، از مدّتی پیش از ایام فروردین، دستگاههای تبلیغی دشمن، در مراکزی که همه ی فکرشان این است که مردم ما را، ملت شجاع و مؤمن ما را از

مواضع حقیقی خود منصرف کنند، همه ی تلاش شان را به کار انداختند تا محرم و عاشورا را در چشم مردم کمرنگ کنند. لکن مردم با حضور خود در مجالس و مراسم عزاداری و بزرگداشت عجیبی که امسال در مراسم عاشورا نشان دادند، یک بار دیگر به همه ثابت کردند که ملت ایران از روی معرفت و آگاهی، راه خود را انتخاب کرده است.

امسال، آن طوری که از نقاط مختلف به بنده گزارش شد، مجالس و مراسم عزاداری، اگر از سال_های دیگر پرشورتر و پرجمعیت تر نبود، خلوت تر هم نبود. این معنایش این نیست که مردم، آغاز بهار، فروردین و اوّل سال را مورد اعتنا قرار نمیدهند؛ خیر، امسال نوروز ما رخت عزا به تن داشت؛ امسال اوّل سال ما عاشورایی بود. خود عاشورا هم مراسمی است که در انسانها شور و تحرک و رویش و تفکر و اندیشه به وجود می آورد. عاشورا یک مراسم خشک و خالی نیست؛ مراسمی است که در آن فکر، برنامه، هدف، آگاهی بخشی و معرفتدهی هست. مردم از مراسم مربوط به سیدالشهدا علیه الصّلاهوالسّلام قدردانی کردند...

اقامه ی نماز در ظهر عاشورا

این را هم اضافه کنم که اهمّیت دادن به نماز در ظهر عاشورا و در میان مراسم سینه زنی و عزاداری، خود یک نقطه ی برجسته ی دیگر بود. ما همیشه از اینکه میدیدیم جوانان و مردم مان، سینه زنی روز عاشورا را میکنند و نمازشان به نزدیک غروب می افتد، رنج میبردیم. مردم، اهمّیت نماز و ذکر خدا و یاد الهی را در لابه لای مراسم عاشورا نشان دادند، لذا جای سپاس گزاری و تشکر دارد.

ص: 589

1381-7-17

پیروزی و جوشش معنوی اباعبدالله علیه السلام در تاریخ

«لبسوا القلوب علی الدّرع»؛ (1) درباره ی اصحاب کربلاست: دل_هایشان را روی زره هایشان پوشیدند! زره ها جسم_ها را نگه میدارد، اما دل_ها، جسم_ها و زره ها را نگه میدارد.

روز پاسدار، روز ولادت حسین بن علی علیه السلام است؛ یعنی مظهر مجاهدت خالص و پاک برای خدا. این مجاهدت اگر از سوی مردم جواب داده شد، مثل مجاهدت نبی اکرم صلی الله علیه و آله میشود که حکومت اسلامی را به وجود آورد و تاریخ را عوض کرد؛ اما اگر با کمک و همراهی دل‌های مؤمن مواجه نشود، مانند واقعه ی عاشورا میشود که امام حسین علیه السلام به شهادت میرسد.

جوشش معنوی او، تاریخ را هدایت میکند. بالفعل نمی‌تواند موفقیت ظاهری پیدا کند، اما در طول تاریخ، موفقیت حتمی متعلق به اوست؛ همان طور که همه ی نبوت‌ها و همه ی راهنمایان بشر و راهنمایان الهی در طول تاریخ، این را داشته اند.

لذا شما می بینید با گذشت سیزده، چهارده قرن، نام حسین بن علی علیه السلام پرچم عدالت و فضیلت‌های معنوی است و همین نام توانسته است این انقلاب را به وجود آورد. این انقلاب - که از این حیث، شبیه نهضت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است؛ یعنی به موفقیت رسید و دلها و جانها و نیروها و انسانها با آن همراهی کردند و امام را تنها نگذاشتند - توانست پرچم شوکت و عزت را سر پا کند. این را از حسین بن علی علیه السلام الهام گرفت و مظهر تجدید حیات اسلام شد.

1381-7-18

حسین بن علی علیه السلام در دامان فاطمه ی زهرا علیها السلام

وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام حدود

ص: 590

1- . همان.

بیست و سه، چهار سال سن داشت. (1) از همان اول هم مبارزات و جنگ‌های گوناگون شروع شد. در همه ی این جنگ‌ها هم این جوان، یا پرچمدار بود (2) یا جلودار بود یا قهرمان اصلی بود؛ (3) خلاصه بیشترین بارها را بر دوش داشت. جنگ که زمان نمیشناسد؛ هوا گرم است، سرد است، صبح است، بچه مریض است. در مدت ده سال حکومت پیغمبر صلی

الله علیه و آله که تقریباً هفتاد جنگ بزرگ و کوچک اتفاق افتاد (4) - از جنگی که مثلاً یک ماه طول کشیده یا بیش تر، تا جنگ های چند روزه - جز یک مورد، امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام آنها شرکت داشت. (5) علاوه بر این جنگ ها، به مأموریت هم فرستاده میشد؛ مثل مأموریت به یمن که پیغمبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام را برای قضاوت، مدتی به یمن فرستاد. (6) بنابراین، فاطمه ی زهرا علیها السلام دائم مواجه بود با اینکه شوهرش یا در جنگ است، یا با بدن زخمی و خون آلود از جنگ برگشته، یا در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول کارهای مهم داخل مدینه است و یا در سفر مأموریت است.

فاطمه ی زهرا علیها السلام با این اوضاع و شرایط دشوار و با این شوهر پُرکار و دائماً مشغول، با نهایت مهربانی و از خودگذشتگی رفتار کرد و چهار بچه را در دامن تعلیم و تربیت آسمانی خود بزرگ کرد، که یکی

ص: 591

- 1- . مقاتل الطالبیین، ص 41؛ الإرشاد، ج 1، ص 6؛ بحار الأنوار، ج 35، صص 7-8.
 - 2- . الطبقات الكبرى، ج 3، ص 16؛ شرح الأخبار، ج 1، صص 321-322؛ بحار الأنوار، ج 40، ص 8.
 - 3- . (برخی از شواهد تاریخی) السیره النبویه، ابن هشام، ج 2، صص 455-456؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 56 و 62؛ مناقب الإمام الأمیر المؤمنین، ج 1، ص 491؛ خصائص أمیر المؤمنین، نسائی، صص 53-55؛ الکافی، ج 8، صص 318-321؛ الإرشاد، ج 1، صص 68-72 و 92-93؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 77؛ مناقب آل أبی طالب، ج 1، صص 359-361 و ج 2، ص 80؛ بحار الأنوار، ج 20، صص 261-262.
 - 4- . السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، صص 1027-1028؛ مناقب آل أبی طالب، ج 1، ص 161؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 186.
 - 5- . الإستیعاب، ج 3، ص 1097؛ العدد القویه، ص 247.
 - 6- . أنساب الأشراف، ج 2، صص 101-102؛ الأمالی، صدوق، صص 293-294؛ بحار الأنوار، ج 40، صص 177-178.
- از آنها حسین بن علی علیه السلام است، که امروز در همه ی تاریخ بشر، هیچ پرچم آزادی و افتخاری را برجسته تر، بلندتر و نمودارتر از او مشاهده نمیکنید. پس معنای حُسْنُ التَّبَعْلِ (1) این است. به همین جهت است که من اعتقاد دارم - و گمانم سال گذشته هم گفتم؛ حالا هم از روی تأکید، به شما مردها عرض میکنم - که مادران و ب_خصوص همسران

شما در اجر و ثواب شما شریک اند. این دیگر بسته به نوع همکاری یی است که کرده اند؛ گاهی پنجاه درصد شریک اند، گاهی شصت درصد و گاهی هم هفتاد درصد شریک اند.

ضرورت الگو قراردادن اباعبدالله علیه السلام و تبیین آن

الگوی خود را امام حسین علیه السلام قرار دهید. ممکن است بعضی بگویند: یعنی الان همه برویم شهید شویم؟ مگر امام حسین علیه السلام مرتب رفت شهید شد؟ امام حسین علیه السلام یک مرتبه در سن پنجاهوهفت سالگی (2) به شهادت رسید؛ اما قبل از شهادت، امام حسین علیه السلام در دوره های مختلف زندگی کرده؛ همه اش هم درس است. دوره ی نوجوانی امام حسین علیه السلام را برای نوجوانان، دوره ی جوانی آن حضرت را برای جوانان و دوره ی به کمال رسیدن ایشان را - که اتفاقاً همان اوقاتی بود که پدر بزرگوارش به خلافت رسید و تحمّل ددرسهای خلافت پُرماجرایی امیرالمؤمنین علیه السلام - برای کسانی که با ددرسهای فراوان یک حکومت اسلامی در سطوح بالا سر و کار دارند، الگو بدانیم. بنابراین، در همه جا امام حسین علیه السلام ، امام حسین است؛ در همه جا امام حسین علیه السلام ، همان امام حسین روز کربلاست؛ همان رشادت، همان عظمت، همان طهارت روح، همان نورانیت سر تا پای وجود، همان همت بلند و عزم راسخ؛ در عین حال همان دریای مالمال از عواطف، با او همراه است. نوجوانان و جوانان - هم دختران و هم پسران و

ص:592

1- . شوهرداری نیکو.

2- . الکافی، ج 1، ص 463؛ الإستیعاب، ج 1، ص 397؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 201.

بقیه ی اشخاص در دوره های مختلف - طهارت و صداقت و سلامت و نشاط حسین بن علی علیه السلام را الگوی خود قرار دهند.

1382-9-26

نقش تقوا و عدالت در نظام اسلامی

در اسلام مردم یک رکن مشروعیت اند، نه همه ی پایه ی مشروعیت. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه ی اساسی دیگری هم که تقوا و عدالت نامیده می_شود، استوار است. اگر کسی که برای حکومت انتخاب می_شود،

از تقوا و عدالت برخوردار نبود، همه ی مردم هم که بر او اتفاق کنند، از نظر اسلام این حکومت، حکومت نامشروعی است؛ اکثریت که هیچ. وقتی امام حسین علیه السلام را در نامه ای که جزو سندهای ماندگار تاریخ اسلام است، به کوفه دعوت کردند، این طور مینویسند:

«فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ... بِالْقِسْطِ»؛ (1)

حاکم در جامعه ی اسلامی و حکومت در جامعه ی اسلامی نیست، مگر آنکه عامل به قسط باشد؛ حکم به قسط و عدالت کند. اگر حکم به عدالت نکرد، هر کس که او را نصب کرده و هر کس که او را انتخاب کرده، نامشروع است. این موضوع در همه ی رده های حکومت صدق می کند و فقط مخصوص رهبری در نظام جمهوری اسلامی نیست. البته تکلیف رهبری سنگین تر است و عدالت و تقوایی که در رهبری لازم است [سنگینتر است].

1383-2-27

وقایع تلخ در نجف و کربلا

امروز مسئله ای که لازم تر از مباحثه ی درسی است و من بایستی آن را

ص: 593

1- . مناقب آل ابی طالب، ج 3، صص 241- 242؛ الکامل، ج 4، صص 20-21؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 332-335.

خدمت آقایان عرض کنم، قضایای اخیر نجف و کربلاست که بسیار مهم است و قضایایی نیست که یک مسلمان و شیعه در قبال آن بتواند آرام بگیرد. بنده خودم از دو روز قبل که این قضایا پیش آمد، تقریباً به طور دائم حالت منقلب است؛ یعنی واقعاً احساس میکنم که حادثه ای را که اینها، این امریکایی های بی خرد و قسی القلب پیش آورده اند، حادثه ی بسیار دشواری برای خودشان است؛ کار بزرگی را دارند انجام میدهند و نمی فهمند.

چون امام حسین و امیرالمؤمنین علیهما السلام فقط متعلق به شیعه نیست و همه ی مسلمانها برای این بزرگواران و برای این مراقد مطهر احترام و ارزش قائل اند، برای مسلمان مؤمن قابل تحمل و قابل قبول نیست که بیایند در خیمه گاه کربلا و تانک و توپ و نیروی مسلح بیاورند، یا به گنبد مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت کنند و آن را با گلوله بزنند. این قضایا، قضایای بسیار مهمی است.

به نظر میرسد که امریکاییها کار را از حد گذرانده اند و در واقع حماقت را با وقاحت و گستاخی و بی پروایی توأم کرده اند. تعرض به مقدّسات مردم و آنچه که مردم دلبسته ی به آنها هستند، موضوع کوچکی نیست؛ موضوع بسیار مهمی است... من مطمئنم که مردم مسلمان، ب_خصوص مردم شیعه - چه در کشور خودمان، چه در شهرهای مختلف عراق، چه در بقیه ی نقاط عالم - در مقابل این تعرض و گستاخی امریکاییها ساکت نخواهند نشست.

ورود امریکاییها به عراق غلط بود، ماندنِ شان غلط بود، رفتارشان با مردم غلط بود، حاکم امریکایی بر سر مردم گذاشتن غلط بود و آمدنِ شان به سمت کربلا و نجف غلط بود. این کارهایی که اخیراً کردند، غلط اندر غلط است و بدانند که مطمئناً دنیای اسلام و ب_خصوص دنیای شیعه در مقابل اینها ساکت نخواهد ماند. در دنیای

ص: 594

اسلام، چهره ی مطهر امیرالمؤمنین، چهره ی مطهر سیدالشهدا سلام الله علیهما چهره های نورانی یی است که در اعماق دلهای مردم جا دارد؛ آن وقت بیایند وارد شهر کربلا و نجف شوند و در کنار «وادی السلام» که محل دفن صلحا و بزرگان و اولیا و اوصیاست، حضور نظامی پیدا کنند و ده ها نفر از مردم بی گناه نجف و کربلا را به قتل برسانند.

جنایتی که اینها انجام میدهند، بزرگترین جنایت_هاست و این جنایت از نظر دنیای اسلام، از نظر ملت ایران و از نظر همه ی شیعیان جهان محکوم است و مسلم است که امریکاییها نخواهند توانست این راه را ادامه دهند.

1383-4-16

ضرورت زنده نگه داشتن یاد و خاطره ی اباعبدالله علیه السلام

مسئله ی شهید و ایثارگری، کهنه شدنی نیست؛ این، موتور حرکت جامعه است؛ بعضی ها از این نکته غفلت میکنند. اینکه می بینید بعضی با سخن، قلم و حرکات خود، نگاهی به ایثار و شهادت می اندازند که آن نگاه منفی و ناسپاسانه است، بر اثر غفلت آنهاست؛ نمی فهمند پاسداری از حرمت شهیدان و ایثارگران چقدر برای یک جامعه و ملت و کشور دارای اهمیت است. شما ببینید خون مطهر حسین بن علی علیه السلام در کربلا در غربت بر زمین ریخته شد؛ اما بزرگترین مسی-ولیتی که بر عهده ی امام سجّاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام قرار گرفت، از همان لحظه ی اول این بود که این پیام را روی دست بگیرند و به سرتاسر دنیای اسلام، آن را به شکلهای گوناگون، منتقل کنند. این حرکت برای احیای دین حقیقی و دین حسین بن علی علیه السلام و آن هدفی که امام حسین علیه السلام برای آن شهید شد، یک امر ضروری و لازم بود. البته اجر الهی برای امام حسین علیه السلام محفوظ بود؛ میت-وانستند او را در

ص: 595

سکوت بگذارند؛ اما چرا امام سجّاد علیه السلام تا آخر عمر - سی سال بعد از او، امام سجّاد علیه السلام زندگی کردند(1) - در هر مناسبتی نام حسین علیه السلام ، خون حسین علیه السلام و شهادت اباعبدالله علیه السلام را مطرح کردند، آن را به یاد مردم آوردند؟(2) این تلاش برای چه بود؟ بعضی خیال میکنند این کار برای انتقام گرفتن از بنی امیه بود؛ در حالی که بنی امیه بعدها از بین رفتند. امام رضا علیه السلام که بعد از آمدن بنی عباس است،(3) چرا به ریان بن شیبب دستور میدهد مصیبت نامه ی اباعبدالله علیه السلام را در میان خودتان بخوانید؟(4) آن وقت که بنی امیه نبودند؛ تارومار شده بودند. این کار برای این است که راه حسین بن علی علیه السلام و خون او علم و پرچم حرکت عظیم امت اسلام به سوی هدف-های اسلامی است؛ این پرچم باید سر پا بماند؛ تا امروز هم بر سر پا مانده و تا امروز هم هدایت کرده است.

17-5-1383

توسّل و گوهر محبّت اهل بیت علیهم السلام

توسّل-ها خیلی قیمت دارد. این گوهر محبّت اهل بیت علیهم السلام ، بخصوص فاطمه ی زهرا علیها السلام که میان همه ی این خاندان با عظمت، عزیز است، خیلی ارزش دارد.

برادران عزیز! ما امروز به این الگو احتیاج داریم. امروز دستگاه های تبلیغاتی دنیا برای گمراه کردن انسانها دائم الگو جلوی چشم نسلهای

ص: 596

1- . (تاریخ شهادت امام سجّاد علیه السلام اختلافی است، از اینرو دوره ی زندگی ایشان بعد از شهادت امام حسین علیه السلام در محرم 61ه.ق؛ 31، 32، 33، 34، 38، 39 و 40 سال ذکر شده است.) تاریخ الصغیر، ج 1، ص 242؛ أنساب الأشراف، ج 10، صص 237-238؛ الثقات، ج 5، ص 63؛ الأمالی، صدوق، ص 204؛ الإرشاد، ج 2، ص 137؛ التمهید، ج 9، ص 158؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 41، ص 414؛ بحار الأنوار، ج 46، صص 151-154.

2- . کامل الزیارات، صص 213-214؛ بحار الأنوار، ج 46، صص 108-110 .

3- . عیون أخبار الرضا، ج 2، صص 28-29؛ بحار الأنوار، ج 49، صص 3-4.

4- . عیون أخبار الرضا، ج 2، صص 268-269؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 285-286.

بشر در همه ی دنیا می آورند. البته الگوها کم جاذبه و ناموفق است، اما دست بردار نیستند؛ هنرپیشه می آورند، نویسنده می آورند، آدمهای پرهیاهوی خوش ظاهر بدون باطن می آورند، هیكل_های پوچ و بی معنا را می آورند و مرتّب نمایش میدهند، تا بتوانند به وسیله ی این الگوها، انسانها را به سمتی حرکت بدهند و به راهی بکشند. آنها برای این کار، پول_ها خرج میکنند و فیلم_های هالیوودی و چیزهایی از این دست که می بینید و میشنوید و میدانید، اغلبش جهت دار است. با اینکه میگویند هنر بایستی فارغ از سیاست و جهتگیری سیاسی باشد، رفتار خودشان بهعکس است...

برای الگوسازی، ملت_ها هم دست شان خالی است و الگو و نمونه ای که بتوانند در مقابله ی با آنچه که آنها می آورند، از خودشان نشان بدهند، ندارند. ما دست مان پُر است. ما زنان بزرگی داریم؛ اگر حالا بخواهیم وارد وادی مسئله ی زن بشویم. زنان باعظمتی در تاریخ اسلام هستند که اوج و قلّه ی این عظمت_ها، فاطمه ی زهرا، صدیقه ی کبری علیها السلام است. حضرت زینب و حضرت سکینه علیهما السلام هم ماجراهایشان ماجراهای شگفت آور برای انسانهای متفکر و باهوش و خردمند و اهلفکر است.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گفته اند:

«سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (1)

با اینکه اینها همیشه جوان نبودند و این دو بزرگوار به سنین پیری و کهولت هم رسیده اند، اما «سیدی شباب» به آنها گفته اند؛ یعنی جوانی اینها باید به عنوان یک الگو همیشه در مقابل چشم جوانهای دنیا باشد. جوانی خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و جوانی امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین جور است.

توصیه به مدّاحان اهل بیت علیهم السلام

حرف من با شما برادران عزیز مدّاح و ذاکر این است که شماها در این زمینه خیلی وظیفه دارید. این جور نیست که ما برای عظمت

ص: 597

1- «سرور جوانان اهل بهشت» مسند أحمد، ج 3، ص 82؛ قرب الإسناد، ص 111؛ بحار الأنوار، ج 37، ص 39.

فاطمه ی زهرا علیها السلام درمانده باشیم که چه جور این عظمت را بیان کنیم و متوسّل بشویم به شعر، نثر و یا کلامی؛ نه، بلکه ما به آن عظمت احتیاج داریم. این خورشید متلاًّلاً و درخشان، به همه ی موجودات عالم سود می بخشد و حالا گوشه ی آفتابش هم داخل خانه ی ما افتاده است؛ ما باید ببینیم از این چه جوری میتوانیم استفاده کنیم. آن خورشید که خیلی بالاتر است؛ حالا ما ساعت های متمادی بنشینیم و راجع به توصیف این خورشید - که درست هم نمیدانیم چه هست و ذهن ما به آن نمیرسد - حرف بزنیم، شعر بگوییم، بخوانیم؛ اما نرویم زیر این آفتاب بنشینیم، تا بدن مان را گرم کنیم، جسم مان را رشد بدهیم و حیات خودمان را تقویت و تأمین کنیم؛ اینکه عاقلانه نیست. شأن این بزرگوار و این بزرگوارها خیلی بالاست.

شما بی نی د امروز نسل جوان شما - چه دخترهاتان، چه پسرهاتان - و جامعه ی شما از خلأ کدام معرفت رنج می برند و آسیب می بینند؛ از کمبود کدام عنصر سازنده ی اخلاقی رنج می برند؟ آن عنصر اخلاقی را در وجود فاطمه ی زهرا علیها السلام و در فضایل آن بزرگوار و این وجودهای مقدّس پیدا کنید و به زبان شعر - که زبان هنر هست - آن را

القا و بیان کنید. ببینید ما در زندگی سیاسی و اجتماعی مان به کدام درس اهل بیت علیهم السلام احتیاج داریم، آن را از زندگی این بزرگواران و این بزرگوار بخصوص استخراج کنید و با زبان شعر بیان کنید؛ اینها لازم و مهم است، و الاً صرف مدح گفتن - که الفاظ آن مدح هم گاه الفاظ مبهمی است که نه شنونده درست می فهمد که محصول این مدح چه شد و نه گاهی خود گوینده! - کافی نیست. ما باید اظهار ارادت بکنیم و این اظهار ارادت، کمال ماست. «مدح خورشید، مدّاح خود است»، اما به این نباید اکتفا کنیم. ما باید ببینیم امروز چه درسی از این بزرگوارها میشود بگیریم.

ص: 598

مبلغ هم وظیفه دارد، هنرمند هم وظیفه دارد، فیلم ساز هم وظیفه دارد، گردانندگان سینمای کشور هم وظیفه دارند، گردانندگان تلویزیون کشور هم وظیفه دارند، منبری_ها هم وظیفه دارند، مدّاح جماعت هم وظیفه دارد؛ من میخواهم بگویم شما وظیفه ی خودتان را در کنار این وظایف سنگینی که بر دوش همه ی ماست، بازیابی کنید؛ این توصیه ی من به برادران عزیزم است که همیشه از آنها درخواست میکنم و با آنها در میان میگذارم.

امروز ما کشوری هستیم که ملت ما به برکت خون و قیام امام حسین علیه السلام و به برکت روح حسینی، توانست قیام کند و یک نظام استبدادی فاسد خبیث زشت کردار زشت خو را به زانو در بیاورد و یک حکومت مردمی با صبغه و روحیه و با عمل نسبتاً اسلامی - روحیه ی ما اسلامی است؛ اما نمیتوانم بگویم که عمل مان کاملاً اسلامی است؛ نسبتاً اسلامی است که این شاءالله روزه روز باید بیشتر اسلامی شود - را سر کار بیاورد.

*

امروز همه وظیفه دارند این نظام را از نقصها و ضعف_های خودش خلاص کنند و عناصر قدرت و قوّت معنوی و مادّی را در آن تقویت کنند و در آن بیش_تر بهبود بیاورند.

جبهه ی تبلیغ، جبهه ی وسیعی است که در آن هنر و آموزش و علم و دین و دانشگاه و حوزه و وزارت ارشاد و صدا و سیما هستند، که یک قسمت از این جبهه ی وسیع، به جماعت مدّاح - این برادرهایی که در دوره ی جنگ و دفاع مقدّس

در جبهه بودند، خوب در ذهن شان حرف بنده را تصویر میکنند - سپرده شده است و آن مانند این است که این بخش عظیم را این لشکر یا این قرارگاه به عهده دارد و تکه ای از آن را به گردن ما سپرده اند؛ ما باید این را خوب از عهده بر بیاییم، تا دیگران هم که در بخش های خودشان از عهده برآمده اند، مجموعش بشود پیروزی. باید برادران مدّاح به این موضوع توجه کنند، والاّ ما

ص: 599

در نوحه خوانی، مصیبت خوانی و مرثیه خوانی، اگر یک مقدار همّت و سلیقه به خرج بدهیم، میتوانیم همه ی این مفاهیم عالی را بگنجانیم و البته میشود همه ی اینها را پوچ و پوک و خالی کرد و فقط ظواهری باشد. این موضوع میتواند در روضه، در نوحه، در سینه زنی و در مدح و مصیبت باشد؛ طوری که فقط دلی بسوزد و قطره ی اشکی بریزد، بدون این که اندک بهره ای برده شود؛ در روز جشن هم به همین نحو. وظیفه و مسئولیت بزرگ جامعه ی مدّاح این است که مطالبش پُر مغز و پُر محتوا باشد و به شیوه ی درست این را اداره کند؛ هم در مصیبت و مدایح و هم در عزا و جشن. باید مطالب با شکل های مختلف و در قالب های مختلف بیاید.

1383-5-30

تهاجم به قبر امام حسین علیه السلام ؛ نشان درماندگی دشمن

متوکل، قبر امام حسین علیه السلام را از روی عصبانیت خراب کرد.(1) الان هم همین طور است. الان هم که شما می بینید به نجف حمله میکنند، از روی استیصال است. این امریکایی ها در مسئله ی شیعه و مسئله ی عراق، درمانده اند. من آن روز گفتم، واقعاً تا زانو توی گل - اسم خر نیاوردم، تا جسارت به خر نشود! - گیر کرده اند...

غلبه ی مظلوم

ائمه ی ما در طول این دوستوپنجاه سال امامت - از روز رحلت نبی مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله (2) تا روز وفات حضرت عسکری علیه السلام، (3) دوست و پنجاه سال است - خیلی زجر کشیدند، کشته شدند، مظلوم

ص: 600

1- . الأُمالی، طوسی، صص 328-329؛ الكامل، ج 7، ص 55؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 403-404.

2- . تاریخ خلیفه، ص 46؛ الإرشاد، ج 1، ص 189؛ بحار الأنوار، ج 22، صص 530-531.

3- . تاریخ الأئمه، ص 14؛ الأنساب، ج 9، ص 301؛ بحار الأنوار، ج 50، ص 236.

واقع شدند و جا هم دارد برایشان گریه کنیم؛ مظلومیت شان دلها و عواطف را به خود متوجه کرده است؛ اما این مظلوم_ها غلبه کردند؛ هم مقطعی غلبه کردند، هم در مجموع و در طول زمان.

1383-6-28

انتساب به اباعبدالله علیه السلام افتخاری بزرگ

ولادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام و روز بسیار پرمعنای پاسدار را به یکایک شما برادران عزیز و مسیءولان سپاه تبریک عرض میکنم.

نفس انتساب به امام حسین علیه السلام برای انسانی که در این انتساب اختیار دارد، افتخار بزرگی است. انتساب_های نسبت_ی و خارج از اختیار هم افتخار است، لیکن چون دارنده ی این نسبت هیچ انتخابی نکرده است، این افتخار به شخصیت انسانی او برنمیگردد؛ اما وقتی کسی با انتخاب، خود را در جرگه و صفی قرار دهد، مزایای آن، به هویت این شخص نسبت داده می_شود و افتخاری اگر هست، برای خود اوست، نه فقط برای نسبت. مسئله ی پاسداری و انتساب به حسین بن علی علیه السلام در جمع پاسداران، از این قبیل است.

ضرورت نگه داشت عنصر افتخار حسینی

البته شما برادران عزیز و خواهران عزیزی که تشریف دارید، میدانید که این گونه افتخارها و انتساب_ها وابسته به استمرار آن مایه و عنصر افتخار است؛ یعنی اگر کسی در اردوگاهی حضور داشته باشد و به آن اردوگاه انتساب داشته باشد، خصوصیات آن اردوگاه تا وقتی ملحق به این شخص است که این شخص به شرایط حضور در این اردوگاه پای بند و ملتزم باشد؛ لذا مجاهدت_های صدر اسلام و شمشیرزدن های افراد متعددی که در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و در مواقع سخت شمشیر زده بودند، وقتی از اردوگاه انتساب حقیقی به پیغمبر صلی الله علیه و آله خارج شدند،

ص:601

به دردشان نخورد. در قضاوت و در ترازوی عادلانه ی نسبت، آن سابقه تا وقتی معتبر است که منقطع از ماقبل خود نشده باشد؛ این را ما باید همیشه در نظر داشته باشیم.

حضور در مجموعه ی پاسداران، انتساب به سیدالشهدا علیه السلام است و این یک انتخاب بزرگ است. ما باید آن خصوصیات را که این افتخار، حقیقتاً وابسته ی به آن است و موجب میشود پاسدار، منتسب به حسین بن علی علیه السلام باشد، برای خودمان نگه داریم. اگر نگه داشتیم، این افتخار برای ما میماند؛ اگر نگه نداشتیم، این افتخار نمیماند. ارزش های معنوی و والا با نام ها جابه جا نمی شوند؛ اسم ها و نام ها تعیین کننده ی آن ارزشها نیست؛ حقایق و هویت هاست که آنها را تحقق می بخشد؛ به این نکته بایستی دائماً توجه داشت.

وابستگی به اباعبدالله علیه السلام در گرو حفظ قدرت معنوی

سپاه را باید با همان قدرت معنوی خودش نگه دارید و این قدرت معنوی حاصل نمیشود، مگر با حفظ آن روحیاتی که سپاه بر اساس آنها به وجود آمد؛ آن وقت است که این وابستگی به اردوگاه حسین بن علی علیه السلام ، وابستگی واقعی خواهد بود و ارزش و انتساب شما به سیدالشهدا علیه السلام از انتساب فرزندان آن بزرگوار، حقیقی تر و افتخار انگیزتر خواهد بود؛ و الاً خیلی بودند که اولاد حقیقی آن بزرگوارها هم بودند، اما حق آنها را نشناختند و حتی گاهی بر روی آنها شمشیر هم کشیدند، یا در خلاف راه آنها حرکت کردند.(1)

1383-8-20

حادثه ی عاشورا؛ نتیجه ی لغزش ها و سستی ایمان

من چند جمله از جاهای مختلف نهج البلاغه در باب ایمان انتخاب

ص:602

1- . (برخی از شواهد تاریخی) بصائر الدرجات، ص 176؛ الکافی، ج 7، ص 55؛ شرح الأخبار، ج 3، صص 284-287؛ عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 258؛ کمال الدین و تمام النعمه، صص 475-476؛ الخرائج و الجرائح، ج 2، صص 600-604؛ بحار الأنوار، ج 48، صص 239-240.

کرده ام که عرض میکنم.

*

حضرت میفرمایند:

«سَبِيلٌ أْبْلَجُ الْمِنْهَاجِ أَنْوَرُ السَّرَاجِ»؛(1)

ایمان، راهی است که مسیر آن کاملاً روشن است. ایمان، فروزنده ترین چراغ است. مراد از ایمان در این عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام، ایمان دینی است؛ یعنی ایمان به خدا و روز جزا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و همین ایمانی که ادیان، مردم را به آن فرا میخوانند. البته اهمیّت مطلق ایمان معلوم است؛ چون ایمان پایه ی عمل و حرکت انسان است. تا انسان به چیزی دل سپرده و گرویده نباشد، در راه آن حرکت نمیکند. ایمان با علم فرق دارد. انسان گاهی به حقیقتی عالم است، اما گرویده ی به آن نیست؛ یعنی در ایمان، فقط دانا بودن و عالم به صدق بودن کافی نیست؛ چیزی اضافه ی بر این علم لازم است. البته ایمان بدون علم هم ممکن نیست - ایمان با شک و تردید معنا ندارد - اما علم به تنهایی هم برای ایمان کافی نیست؛ کما اینکه می بینید قرآن درباره ی موسی و قضایای فرعون میفرماید:

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»؛(2)

یعنی وقتی موسی دعوت خودش را مطرح کرد، ملاً فرعونی فهمیدند او راست میگوید و حقیقت است؛ اما بعد از آنکه موسی این معجزه ی عجیب را نشان داد و بعد از آنکه ساحران و جادوگران - که تصوّر میشد کار موسی هم از قبیل کار

آنهاست - خودشان اعتراف کردند این از نوع کار آنها نیست و با وجود تهدید فرعون سجده کردند و به موسی ایمان آوردند و مرگ را پذیرا شدند،(3) برای آنها روشن شد که موسی حقیقت میگوید؛ اما در عین حال این حقیقت را انکار کردند:

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ».

ص:603

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 156.

2- . «و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند؛ در حالی که در دل به آن یقین داشتند!» نمل،14.

3- . طه، 65-73.

یقین داشتند که موسی راست میگوید، اما در عین حال انکار کردند. چرا؟ زیرا «ظُلْمًا وَ عُلُوًّا»؛ به خاطر اینکه استکبار و هواهای نفسانی شان و ظلمی که میخواستند بکنند، نمیگذاشت تسلیم شوند. ایمان و گرویدن، نوعی تسلیم است؛ تسلیم حقیقتی شدن. گاهی انسان حقیقت را می فهمد، اما دل خود را تسلیم این حقیقت نمیکند و در مقابل آن می ایستد. لذا می بینید در مقابل علم، جهل و شک است؛ اما در مقابل ایمان، جهل نمی آورند؛ در مقابل ایمان، کفر می آورند؛ یعنی پوشاندن. انسان گاهی حقیقتی را قبول دارد، اما آن را میپوشاند و پنهان میکند. نقطه ی مقابل پوشاندن، ایمان است؛ یعنی دل سپردن، گرویدن، سر سپردن، حقیقت را با همه ی وجود پذیرفتن و در مقابل آن تسلیم شدن. هر چیزی که شما آن را حقیقت میپندارید، اگر به آن ایمان آوردید، این میشود پایه ی عمل شما.

گفتیم در اینجا مراد امیرالمؤمنین علیه السلام ایمان دینی است؛ ایمان به یک شیء باطل و ایمان به بت و بت مداری نیست؛ ایمان به خدای لاشریک له و ایمان به نبوت ها و ایمان به حقایق و ایمان به قیامت است. میفرماید:

«سَبِيلٌ أْبْلَجُ الْمِنْهَاجِ»؛

یعنی مسیر این راه، بسیار روشن است. اگر کسی با عقل و فطرتِ خود وارد این میدان شود، راه را روشن و بی تردید و بی شبهه می بیند؛ «أَنورُ السَّرَاجِ» است. بعد دنباله اش این است:

«فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ»؛

از راه ایمان، انسان به اعمال صالح میرسد. ایمان است که انسان را میکشاند و به عمل صالح دلالت میکند. بعد بلافاصله میفرماید:

«وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ»؛(1)

عمل صالح هم انسان را به ایمان دلالت میکند؛ یعنی یک تأثیر و تأثر

ص: 604

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 156.

متقابل وجود دارد.

به نظر من این نکته ی خیلی مهمی است. ما باید ایمان خود را با عمل صالح تقویت کنیم؛ کما اینکه عمل صالح را باید از راه ایمان بشناسیم.

شما به اتفاقی که در جنگ احد افتاد، توجه کنید. آن پنجاه نفری که دچار نفرین و شکوه ی همه ی مسلمانها در طول این چهارده قرن شدند، مسلمان بودند، اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، خیلی از آنها در جنگ بدر شرکت کرده بودند، مردمان بدی نبودند، اما همین_ها دچار آن آفت شدند؛ یعنی به خاطر جمع آوری غنیمت، گردنه را رها کردند؛

میدان را به دشمن دادند و موجب شدند که مقدار زیادی از خونهای پاک بر زمین ریخته شود؛ (1) خونی مثل خون حمزه سیدالشهدا بر زمین ریخته شد، (2) پیغمبر صلی الله علیه و آله زخم خورد (3) و حکومت اسلام و نظام نوپای اسلامی دچار تزلزل شد؛ به خاطر کوتاهی این پنجاه نفر. قرآن درباره ی این پنجاه نفر میفرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا»؛ (4)

یعنی کاری که اینها کردند، نتیجه ی اشتباهات و لغزشهایی بود که قبل از این کرده بودند. هر لغزشی به نوبه ی خود لغزشهای دیگری را بر انسان تحمیل میکند؛ یعنی پایه ی ایمان را سست میکند و سستی ایمان، تأثیر سوء خودش را در عمل بعدی ما میگذارد. وقتی ما لغزش پیدا میکنیم، این لغزش روی ایمان ما - ولو نامحسوس - تأثیر میگذارد.

«إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا».

ص: 605

1- . تاریخ الطبری، ج 2، صص 192-193؛ مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 166؛ بحار الأنوار، ج 20، صص 25-26.

2- . المغازی، ج 1، صص 285-286؛ الإرشاد، ج 1، ص 83؛ بحار الأنوار، ج 20، ص 55.

3- . أنساب الأشراف، ج 1، ص 319؛ شرح الأخبار، ج 1، صص 277-278؛ بحار الأنوار، ج 20، ص 26.

4- . «کسانی که در روز روزه رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهایی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت.» آل عمران، 155.

کار خطایی را قبلاً یک نفر انجام میدهد، بعد این خطا در ایمان او تأثیر منفی میگذارد، بدون اینکه خود انسان هم متوجه شود؛ مثل خیلی از وقت ها که انسان از حالی به حالی میرود، لیکن تغییر حال خود را متوجه نمیشود.

تحول ایمان این طور است؛ یعنی کم شدن ایمان را انسان حس نمی‌کند؛ چون حتی آثار محسوس جسمانی هم ندارد که انسان بفهمد و درک کند. پس آن لغزش و اشتباه، در ایمان اثر گذاشت.

کم بودن ایمان، در عمل بعدی ما اثر می‌گذارد؛ مثلاً وقتی میدان جهاد و امتحانی پیش می‌آید، کمبود ایمان ما خودش را نشان می‌دهد. ما که با یک ایمان وافر در جایی توانسته ایم جستی بزنیم، حرکتی بکنیم و کار بزرگی انجام دهیم، وقتی در مقابل همان کار قرار می‌گیریم، می‌بینیم دست و پامان می‌لرزد؛ درست مثل اینکه کسی در جوانی میتوانسته از جوی دو متری بپرد، اما الان وقتی به همان جوی میرسد، نمیتواند. اثر منفی عمل روی ایمان و ایمان روی عمل، نتیجه اش شکست جنگ احد میشود؛ نتیجه اش عقب رفتن های گوناگون دیگر میشود؛ نتیجه اش این میشود که شصت سال بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و پنجاه سال بعد از وفات آن حضرت، نوه ی او - که عزیزترین انسان پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ یعنی امام حسین علیه السلام - در مقابل حکومت جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار می‌گیرد و با آن وضع فجیع به شهادت میرسد. من یک وقت گفتم اینها عبرتهای تاریخ است؛ فراتر از درس است.

1383-8-24

ملت شکست ناپذیر

ملتی که محرم را دارد، مجاهدت و شهادت را دارد و ملتی که مجهز به ابزار مجاهدت و متکی به خداست، هرگز مغلوب نخواهد شد.

ص:606

1383-12-27

بایسته های عزاداری

مسئله ی عزاداری_ها هم که اشاره کردند، مطلب بسیار مهمی است و تا حدود زیادی متوجه به خود ماست. شکی نیست که در مواردی در عزاداری_ها حرفهای غیر واقعی و غلط و خرافی گفته میشود؛ لیکن اگر فرض می‌کردیم هیچ حرف غلطی هم به آن معنا بیان نشود، اما وقتی حرف صحیح ولی سست و بدون استناد به یک مدرک درست گفته شود، یا حرفی که ایمان مردم را متزلزل کند و در باور مخاطبان ننگند، گفته شود، این هم مضر است. امروز ما این همه در کشور مسئله

داریم. یک منبر تبلیغاتی بسیار مهم عبارت است از همین جلسات حسینی و حسینیه ها و سینه زنی ها و دستجات مذهبی. از این منبر، والاترین معارف و فوری ترین و لازم ترین مطالب را میشود بیان کرد؛ اما اگر ما این را به چیزهای موهوم یا موهون مصروف کنیم، به هیچ وجه مصلحت نیست. حرف، حرف درستی است؛ حرف امروز هم نیست؛ حرف همیشگی ماست.

من_تها یک نکته در اینجا وجود دارد که باید به آن توجه شود. شنیده ایم و در مواردی دیده ایم که کسانی به این عیب، بلکه به این خطر توجه کرده و آن را بیان کرده اند. طبعاً ذهنهای بعضی کشش ندارد این معنا را درک کند؛ در مقام عمل هم به این کار عادت کرده اند؛ این خیلی مهم نیست؛ این قابل اثرگذاری است؛ اما ناگهان از نقطه ای از دل روحانیت و از مراکز معتبر روحانیت ندای تأییدی از آن کارِ غلط بلند شده؛ این را علاج کنید؛ و الاً بیان کردن، توجیه کردن و تشر زدن دشوار نیست. این طور نباشد که وقتی مطلب حقی در مرکزی گفته میشود و مسی_ول و روحانی روشن_فکر و آگاهی آن را بیان میکنند، ناگهان با این توهّم، یا با این وسوسه که اصل عزاداری امام حسین علیه السلام زیر

ص: 607

سؤال برده شد، جریانی درست شود؛ کما اینکه ما دیدیم در قضیه ی قمه زنی همین طور شد. به نظر ما، قمه زنی یک خلاف شرع قطعی بود و هست؛ این را ما اعلام کردیم و بزرگانی هم حمایت کردند؛ اما بعد دیدیم از گوشه و کنار کسانی در جهت عکس این عمل میکنند! اگر قمه زنی اشکال هم نداشته باشد و حرام هم نباشد، واجب که نیست؛ چرا در جاهایی برای این چیزهای بعضاً خرافی انگیزه وجود دارد؟

آنهايي هم که جنبه ی خرافي محض ندارد، لاقلاً این مقدار هست که در دنیای امروز، در ارتباطات امروز، در فرهنگ رایج جهانی امروز، در عقلانیاتی که امروز در داخل خانه های ما و بین جوانان و دختران و پسران ما رایج است، عکس العمل نامناسب ایجاد خواهد کرد. اینها از بینات شرع نیست که ما بگوییم چه دنیا بپسندد، چه نپسندد، ما باید اینها را بگوییم؛ حدّاقلاً اینها چیزهای مشکوکّ فیه است.

1384-3-25

این روزها به مناسبت سالروز ولادت حضرت زینب کبری علیها السلام ، متعلق به شخصیت این بانوی برجسته ی اسلام است، که الگوی همیشه زنده ای در مقابل زن مسلمان و مرد مسلمان قرار میدهد.

البته شخصیت زینب کبری علیها السلام منحصر در بُعد غمگساری و پرستاری آن بزرگوار نیست. زینب کبری علیها السلام یک نمونه ی کامل از زن مسلمان است؛ یعنی الگویی که اسلام برای تربیت زنان، آن را در مقابل چشم مردم دنیا قرار داده است.

زینب کبری علیها السلام دارای شخصیت چند بُعدی است؛ دانا و خبیر و دارای معرفت والا و یک انسان برجسته است که هر کس با آن بزرگوار مواجه میشود، در مقابل عظمت دانایی و روحی و معرفت او احساس خضوع

ص:608

میکند. شاید مهمترین بُعدی که شخصیت زن اسلامی می_تواند آن را در مقابل چشم همه قرار دهد - تأثیری که از اسلام پذیرفته - این بُعد است. شخصیت زن اسلامی به برکت ایمان و دل سپردن به رحمت و عظمت الهی، آن چنان سبیه و عظمتی پیدا میکند که حوادث بزرگ در مقابل او، حقیر و ناچیز میشود. در زندگی زینب کبری علیها السلام ، این بُعد از همه بارزتر و برجسته تر است. حادثه ای مثل روز عاشورا نمی_تواند زینب کبری علیها السلام را خرد کند. شکوه و حشمت ظاهری دستگاه ستمگر جباری مثل یزید و عبیدالله بن زیاد نمیتواند زینب کبری علیها السلام را تحقیر کند. زینب کبری علیها السلام در مدینه - که محل استقرار شخصیت با عظمت اوست - و در کربلا - که کانون محنت_تهای اوست - و در کاخ جبارانی مثل یزید و عبیدالله بن زیاد، همان عظمت و شکوه معنوی را با خود حفظ میکند و شخصیت های دیگر در مقابل او تحقیر می_شوند. یزید و عبیدالله بن زیاد - این مغروران ستمگر زمان خود - در مقابل این زن اسیر و دست بسته، تحقیر میشوند.

زینب کبری علیها السلام ، شور عاطفه ی زنانه را همراه کرده است با عظمت و استقرار و متانت قلب یک انسان مؤمن، و زبان صریح و روشن یک مجاهد فی سبیل الله، و زلال معرفتی که از زبان و دل او بیرون می_تراود و شنوندگان و حاضران را مبهوت می_کند. عظمت زنانه اش، بزرگان دروغین ظاهری را در مقابل او حقیر و کوچک میکند. عظمت زنانه، یعنی این؛ یعنی مخلوطی از شور و عاطفه ی انسانی، که در هیچ مردی نمیتوان این عاطفه ی شورانگیز را سراغ داد؛ همراه

با متانت شخصیت و استواری روح که همه ی حوادث بزرگ و خطیر را در خود هضم میکند و روی آتش های گداخته، شجاعانه قدم میگذارد و عبور می کند؛ در عین حال، درس میدهد و مردم را آگاهی می بخشد؛ در عین حال، امام زمان خود - یعنی امام سجاد علیه السلام - را مانند یک

ص: 609

مادر مهربان آرامش و تسلی می بخشد؛(1) در عین حال، با کودکان برادر و بچه های پدر از دست داده ی آن حادثه ی عظیم، در میان آن طوفان شدید، مثل سدّ مستحکمی برای آنها امنیت و آرامش و تسلی ایجاد میکند. بنابراین، زینب کبری علیها السلام یک شخصیت همه جانبه بود. اسلام، زن را به این طرف سوق میدهد.

1384-5-5

توصیه به مدآحان اهل بیت علیهم السلام

من و شما باید دنبال عبودیت خدا باشیم. تمجید از فاطمه ی زهرا علیها السلام ، نتیجه اش باید این باشد. شما برادران عزیز مدآح، کسانی هستید که از زبان و حنجره ی شما امواج نورانی و معطر مدیحه ی دختر پیغمبر و ائمه ی هدی علیهم السلام ساطع میشود و در دل مخاطبان تان مینشیند؛ این خیلی ارزش است.

*

امروز هم بحمدالله اقبال مردم و جوانها به نوای مدآحان، اقبال خوبی است. می بینید مردم استقبال میکنند، علاقه نشان میدهند، اجتماع میکنند، صحبت میکنند، پول میدهند؛ این یک موقعیت است. موقعیت وقتی حسّاس شد، وظیفه حسّاس و خطیر میشود.

اول جلسه، قاری عزیزمان آیاتی را تلاوت کردند که خیلی مهم است و من چند آیه قبل از آن را عرض میکنم.

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ»؛

(خطاب به زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله است) هر که از شما گناه کند، عذابش دو برابر است. چرا؟ زن پیغمبر صلی الله علیه و آله چون زن پیغمبر است، اگر گناه کرد، عذابش دو برابر است.

ص:610

1- . کامل الزیارات، صص 444-448؛ بحار الأنوار، ج 28، صص 55-61.

«وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»؛ (1)

«وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ»؛ (2)

آن طرف قضیه هم همین طور است؛ اگر عبادت کردید، اگر کار خوب کردید، اگر عمل صالح انجام دادید، دو برابر مردم دیگر به شما اجر میدهیم. یعنی نماز زن پیغمبر به طور معمولی دو برابر نماز دیگران اجر دارد؛ عبادتش دو برابر عبادت دیگران اجر دارد؛ اگر هم خدای نکرده غیبت کسی را بکند، غیبتش دو برابر غیبت دیگران گناه دارد. بعد، آیه ای که این قاری خواندند، از اینجا شروع میشود:

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ أَوْلَىٰ عَلَىٰ تَن»؛

شما اگر تقوا پیشه کنید، مثل دیگر زنها نیستید؛ از بقیه ی زنها ی دیگر امتیاز دارید. آن وقت بعد دنباله اش میفرماید:

«فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا»؛ (3)

این خطاب به زندهای پیغمبر است. اما زندهای پیغمبر خصوصیتِ ی ندارند؛ خصوصیتِ زندهای پیغمبر، انتساب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است. من و شما هر کدام انتساب بیشتر و موقعیتِ خطیر و ممتازی در جامعه داشته باشیم، همین خصوصیت در ما هم هست. البته نمیگوییم دو برابر - این را ادعا نمیکنم - اما با دیگر مردم فرق داریم و من از شما بیشتر. اگر ما خطایی انجام دهیم، خطای ما مثل خطای مردمِ عادی نیست؛ سنگین تر و سخت تر است. اگر ما خدای نکرده کسی را به وادی ضلالت و گمراهی انداختیم، با عمل مشابه دیگری تفاوت

ص: 611

- 1- «ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود و این برای خدا آسان است.» احزاب، 30.
 - 2- «و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دوچندان خواهیم ساخت.» همان، 31.
 - 3- «ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از آنان معمولی نیستید، اگر تقوا پیشه کنید، پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیماردلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگوئید!» همان، 32.
- دارد. مدآحها بدانند چه میخوانند و چه میگویند. صدای خوش، آهنگ قشنگ، موقعیت ممتاز، تریبون خوب، اقبال فراوان؛ امروز هم که جوانها بحمدالله جامعه و کشور ما را با صفای دل خودشان مصفا کرده اند. این همه جوان در این کشور وجود دارد؛ همه متوجه شماست. شما چه میخواهید به مردم بدهید؟ اینکه من همیشه روی آنچه میخوانید و آن چنان که میخوانید - در جلسه ی مدآحها و با افراد گوناگون - تأکید میکنم، به خاطر این حساسیت است.

چیز دیگری که بنده در بعضی از خوانندگان جلسات مدآحی اطلاع پیدا کردم، استفاده ی از مدحها و تمجیدهای بی معناست، که گاهی هم مضر است. فرض کنید راجع به حضرت ابوالفضل علیه السلام صحبت میشود؛ بنا کنند از چشم و ابروی آن بزرگوار تعریف کردن؛ مثلاً قربون چشمت بشم! مگر چشم قشنگ در دنیا کم است؟ مگر ارزش ابوالفضل علیه السلام به چشمهای قشنگش بوده؟! اصلاً شما مگر ابوالفضل علیه السلام را دیده اید و میدانید چشمش چگونه بوده؟!

اینها سطح معارف دینی ما را پایین می آورد. معارف شیعه در اوج اعتلاست. معارف شیعی ما معارفی است که یک فیلسوف در غرب پرورش یافته ی با مفاهیم غربی و بزرگشده ی آشنای با معارف فلسفی غرب، مثل هانری گربن را می آورد دو زانو

جلوی علامه ی طباطبایی مینشانند؛(1) او را خاضع میکند و میشود مروّج شیعه و معارف آن در اروپا. میشود معارف شیعه را در همه ی سطوح عرضه کرد؛ از سطوح ذهن متوسط و عامی بگیرد تا سطوح بالاترین فیلسوف ها. ما با این معارف نباید شوخی کنیم. ارزش ابوالفضل العباس علیه السلام به جهاد و فداکاری و اخلاص و معرفت او به امام زمانش است؛ به صبر و استقامت اوست؛ به آب نخوردن اوست در عین تشنگی و بر لب آب،(2)

ص:612

1- .ر.ک: رسالت تشیع در دنیای امروز (گفتگویی دیگر با هانری کربن).

2- . بحار الأنوار، ج 45، ص 41.

بدون اینکه شرعاً و عرفاً هیچ مانعی وجود داشته باشد.

ارزش شهدای کربلا به این است که از حریم حق در سخت ترین شرایطی که ممکن است انسان تصوّرش را بکند، دفاع کردند. انسان حاضر است در یک جنگ بزرگ و مغلوبه برود و احیاناً در حرارت جنگ گشته هم بشود - که البته مقام خیلی والایی است، همه هم حاضر نیستند، شهدا و مجاهدان فی سبیل الله معدودند؛ در زمان ما هم بحمدالله شهدای برجسته ای داشته ایم - اما شهید شدن این طوری در آن میدان جنگ، با شهید شدن در صحنه ی کربلا، با آن غربت، با آن فشار، با آن تشنگی، با آن تهدید به اذیت و آزار کسان انسان، خیلی تفاوت دارد. انسان خیلی اوقات میگوید من حاضرم در این میدان جانم را بدهم، اما چه کار کنم، بچه ام دارد از گرسنگی یا از بی دارویی میمیرد؛ این میشود یک بهانه برای انسان. انسان گاهی ملاحظه ی ناموس خودش را بیشتر از جانش میکند؛ ملاحظه ی بچه ی شیرخوارش را بیشتر از جانش میکند. انسان در این میدان برود، بچه ی شیرخوارش هم باشد، زنش هم باشد، مادرش هم باشد، ناموسش هم باشد، همه ی اینها هم در معرض خطر قرار بگیرند و پایش نلرزد؛ ارزش ابوالفضل، ارزش حبیب بن مظاهر، ارزش جون در اینهاست، نه در قد رشیدش یا بازوی پیچیده اش. قد رشید که خیلی در دنیا هست؛ ورزشکارهای زیبایی اندام که خیلی هستند؛ اینها که در معیار معنوی ارزش نیست.

گاهی روی این تعبیرها تکیه هم میشود! حالا یک وقت شاعری در یک قصیده ی سی، چهل بیتی اشاره ای هم به جمال حضرت ابوالفضل میکند، آن یک حرفی است؛ ما نباید خیلی خشکی به خرج دهیم و سخت گیری کنیم؛ اما اینکه ما همه

اش بیابیم روی ابروی کمانی و بینی قلمی و چشم خُمار این بزرگواران تکیه کنیم، اینکه مدح نشد؛ در مواردی ضرر هم دارد؛ در فضاهایی این کار خوب نیست.

ص: 613

نباید بگذارید منبرِ ده دقیقه‌ای یا بیست دقیقه‌ای شما از معارف خالی بماند. امسال دیدم بعضی از برادران مدّاح در ماه محرم و در دهه‌ی فاطمیّه، بحمدالله این نکته را رعایت کرده بودند. در منبر مدّاحی حتماً در اوّل، فصلی اختصاص بدهید به نصیحت یا بیان معارف به زبان زیبایی شعر. اصلاً رسم مدّاحی از قدیم این طوری بوده است؛ الان یک مقدار آن رسم‌ها کم شده. مدّاح در اوّل منبر یک قصیده، یک ده بیت شعر - کمتر، بیشتر - فقط در نصیحت و اخلاق، با الفاظ زیبا خطاب به مردم بیان میکرد؛ مردم هم می فهمیدند و اثر هم میگذارد. من یک وقت گفتم که گاهی شعر یک مدّاح از یک منبر یک ساعتی ما اثرش بیشتر است. البته همیشگی نیست؛ گاهی است. اگر خوب انتخاب و اجرا شود، این طوری خواهد بود.

یک وقت یکی از برادران مدّاح میگفت: ما اگر از شعرهای خوب و شعرای بزرگ شعری انتخاب کنیم، مردم نمی فهمند؛ بنابراین مجبوریم از این شعرها استفاده کنیم. این طوری نیست؛ من این را قبول ندارم. وقتی با زبان شعر با مردم حرف بزنید، هرچه شعر پیچیده هم باشد، وقتی مدّاح با هنر مدّاحی خود توانست این را کلمه کلمه به مردم القا و مخاطبه کند، در دل مردم اثر میگذارد. ما غزلیات زیادی داریم. شما به دیوان صائب نگاه کنید. من یک وقت چند بیت از این اشعار را تصادفی انتخاب کردم و به بعضی از برادرهای مدّاح گفتم روی اینها کار کنید. دیوان صائب غزل‌های بسیار خوب و مفیدی دارد که در دلها اثر میگذارد. دیگران هم از این گونه اشعار دارند. بعضی از شعرا - که امروز هم بحمدالله در شعرها آمده بود - درباره‌ی عبادت و خضوع و جهاد و تضرّع و انفاق و جهاد ائمه علیهم السلام بیانات خیلی خوب و زیبایی داشتند.

شعر را از لحاظ هنری، سطح خوب انتخاب کنید، چون اثرگذار است. شعر خوب و شعر هنری، همان خاصیت عمومی هنر را دارد. خاصیت

ص: 614

عمومی هنر این است که بدون اینکه خود گوینده حتی در خیلی از موارد توجه داشته باشد و غالباً بدون اینکه مستمع توجه داشته باشد، اثر میگذارد. تأثیر شعر، نقاشی، بقیه ی انواع هنر، صدای خوش و آهنگ های خوب - که اینها همه هنر است - روی ذهن مخاطب، من حیث لایشعر به وجود می آید؛ یعنی بدون اینکه مخاطب متوجه باشد، آن اثر را در او می بخشد؛ این بهترین نوع اثرگذاری است. شما ببینید خدای متعال برای بیان عالی ترین معارف، فصیح ترین بیان را انتخاب کرد؛ یعنی قرآن. میشد خدای متعال مثل حرفهای معمولی، قرآن و معارف اسلامی را با بیان معمولی بگوید؛ اما نه، خدا این را در قالب فصیح ترین و زیباترین بیان هنری ریخته، که خود قرآن هم میگوید نمی_توانید مثل لفظ و ساخت هنری آن را بیاورید؛ معنایش که معلوم است.

به خطبه های نهج البلاغه نگاه کنید؛ آیت زیبایی است. امیرالمؤمنین علیه السلام میشد معمولی حرف بزند؛ اما نه، از بیان هنری استفاده میکند.

«وَإِنَّا لَأَمْرَأُ الْكَلَامِ».(1)

خود این بزرگوارها گفته اند که ما امیران سخنییم؛ واقعاً هم امیر سخن بوده اند. امیر سخن، یعنی بیان را به بهترین و شیواترین وجه انتخاب کنید؛ شعر خوب، شاعر خوب - که الحمدلله کم هم نداریم - مفاهیم خوب.

نکته ی آخر هم آهنگ است. من شنیده ام در مواردی از آهنگ های نامناسب استفاده میشود. مثلاً فلان خواننده ی طاغوتی یا غیرطاغوتی شعر عشقی چرندی را با آهنگی خوانده؛ حالا ما بیاییم در مجلس امام حسین علیه السلام و برای عشاق امام حسین علیه السلام، آیات والای معرفت را در این آهنگ بریزیم و بنا کنیم آن را خواندن؛ این خیلی بد است. خودتان

ص:615

آهنگ بسازید. این همه ذوق و این همه هنر وجود دارد. یقیناً در جمع علاقه مندان به این جریان، کسانی هستند که می_توانند آهنگ_های خوبِ مخصوص مدّاحی بسازند؛ آهنگ عزا، آهنگ شادی...

به هر حال، میدان شما میدان وسیعی است؛ میدان کار و اثرگذاری است. امروز مدّاحان جوان بحمدالله خیلی هستند؛ اقبال جوانها هم خیلی زیاد است. این مزرع، بسیار مستعد و قابل بذرافشانی است. اگر خوب بذرافشانی شود، تأثیرات و محصولش فوق العاده بارزش خواهد بود. از این فرصت استفاده کنید، استفاده کنیم، نظام اسلامی استفاده کند. شعر خوب، آهنگ خوب، مضمون خوب، اجرای خوب، صدای خوب. این یک چیز استثنایی و فوق العاده خواهد بود.

1384-6-3

عنصر عاطفه و فکر در مجالس حسینی

هیئت، نماد تجمع عاطفی و فکری بر محور شخصیت حسین بن علی علیه السلام است؛ مجلس عزاداری و دسته ی سینه زنی است؛ آسمش را هرچه میخواهند، بگذارند. مراد این است که گروهی دور هم جمع میشوند و پایهی کارشان بر عواطف و فکر - هر دو - است؛ عواطف تنها نیست، اندیشهی خشک بی عاطفه هم نیست. اگر عواطف تنها باشد، اثربخش نیست و در واقع زندگی اثر نمیگذارد. اگر اندیشه و فکر، خشک و بی عاطفه باشد، ماندگاری و نفوذ و گستردگی نخواهد داشت. شادابی فکر به آمیختگی آن با عواطف است. محور هم وجود مقدّس اباعبدالله علیه السلام است؛ یک سرچشمهی خشک نشدنی؛ دریایی که انسان هرگز نمی_تواند به عمق آن برسد؛ از عاطفه و فکر، هر دو.

الآن سال_هاست که دربارهی نهضت امام حسین علیه السلام حرفهای روشنفکرانه

ص: 616

و فکرهای نو دارد مطرح میشود. قدیم_ها خیلی روی این چیزها تکیه نمیشد، اما در ده ها سال اخیر روشنفکران و متفکران دینی و مذهبی راجع به مسئله ی عاشورا و نهضت حسینی حرف_های خوب و تحلیل_های خوب بیان کردند. چه کسی میتواند ادّعا کند که این حرف_ها توانسته باشد آن صفحه ی درخشان را به طور کامل جلوی چشم انسان بگیرد؟ هرچه نگاه میکنیم، میبینیم «تو بزرگی و در آیینهی کوچک نمایی».(1) نمیشود با این چشمهای کوچک، آن

عرصه ی وسیع و آن پهنهی بیکران را دید. انسان یک گوشه را میبیند، بعد یک گوشه ی دیگرش را می بیند. هرچه هم زمان میگذرد، ابعاد ب_یشتری روشن میشود.

هدف قیام؛ حفظ اسلام در طول تاریخ

هدف این حادثه چه بود؟ هدفش «حُسَيْنٌ مِنِّي وَاَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» (2) بود. یعنی دین خدا و کوثر جاری الهی باید از این سرچشمه روان شود و در طول تاریخ بماند.

اگر نهضت حسینی نبود، اسلام نبود. این تکان و زلزله ی شدید توانست اثر خودش را بگذارد و مسیر تاریخ را تعیین کند. البته مثل همه ی حوادث دیگر، این حادثه یک آثار کوتاه مدت داشت؛ یک آثار بلندمدت داشت. آثار کوتاه مدتش:

«إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً»؛ (3)

شدت_ها و سختیها آنقدر زیاد بود که افرادی که در این راه حرکت میکردند، دلپایشان پر شد از رعب و تردید و تزلزل. بعضی از روایات دارد «إِلَّا ثَلَاثَةً»، بعضی از روایات دارد «إِلَّا خَمْسَةً». (4)

ص: 617

1- . غزلیات سعدی، غزل 509.

2- . کامل الزیارات، صص 116-117؛ المستدرک، ج 3، ص 177؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 261.

3- . الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 144.

4- . إختیار معرفه الرجال، ج 1، ص 332؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 220.

«خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرَاهُمْ ذَلَّةً»؛ (1)

چشمها خیره مانده بود. (2) لیکن آثار بلندمدت این است که:

«ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُّوا وَ كَثُرُوا» (3)

امام سجّاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام آمده و بر این پایه، دین خدا را در این پهنه ی وسیع گسترده؛ مردم را سر سفره ی نعمت معنوی الهی آوردند و دین خدا را زنده کردند. حتی کسانی هم که امام حسین و امام صادق و امام سجّاد علیهم السلام را قبول نداشتند، به حرکت دینی تمایل و گرایش پیدا کردند؛ منتها با زاویه ای؛ اما گفتمان دین خدا و گفتمان قرآن را این حادثه در جامعه ی اسلامی زنده کرد و ائمه علیهم السلام بر آن اساس توانستند کار کنند...

لزوم جهت دار بودن عزاداری بر سیدالشهدا(علیه السلام)

من مکرر این نکته را گفته ام و باز هم میگویم که بنده با شور حسینی - اشک ریختن و ناله کردن - موافقم؛ اصلا انسان نمیتواند وارد آن فضا بشود و این کار را نکند؛ اما باید جهتدار باشد. اگر جهتدار نبود، در زندگی من و شما اثر نمی بخشد. اینجا مینشینیم به یاد امام حسین علیه السلام از دل مان خون میگرییم؛ اما یک لحظه بعد درست خلاف جهتی که امام حسین علیه السلام برای آن، این همه سختی ها را تحمل کرد، حرکت میکنیم؛ حرفی میزنیم برخلاف رضای خدا، اقدامی میکنیم برخلاف سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، راهی میرویم برخلاف راه اسلام و در جهت ضد اسلام؛ به دشمن اسلام کمک میکنیم، به یزید زمان کمک میکنیم، به شمر زمان کمک میکنیم.

وقتی فکر پشت سر عواطف نبود، این از آب درمی آید. این را باید در هیئت ها رعایت کنید.

ص: 618

1- «این در حالی است که چشمهایشان (از شدت شرمساری) به زیر افتاده، و ذلت و خواری وجودشان را فرا گرفته .»
قلم، 43؛ معارج، 44.

2- . انبیاء، 97.

3- . الإختصاص، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 144.

1384-6-17

ضرورت اتقان در بیان معارف الهی

فرمودند(1) که در باب روضه مطالب سست بیان میشود. من عرض میکنم فقط بحث روضه نیست؛ در بیان معارف الهی، معارف اهل بیت علیهم السلام، حدیثی که نقل میکنیم، داستانی که نقل میکنیم، نسبتی که به امام میدهیم، معرفتی که میخواهیم پایبند آن باشیم؛ در همه ی اینها ما باید اتقان را رعایت کنیم. علمای ما، این همه در فقه سر یک مسئله ی جزئی کوچک کم اهمیّت، به وثاقت فلان راوی تکیه میکنند، اهمیّت میدهند، بحث میکنند، رد و قبول میکنند، این راوی مورد قبول است یا نیست؛ برای اینکه بالاخره سند روایت را تنقیح کنند و در بیاورند، بگویند این سند، سند درستی است؛ که اگر سند درستی بود، به این روایت بشود اعتماد کرد؛ تا اگر اعتماد کردیم، یک حکم فرعی درجه ی سه در باب طهارت یا در باب بقیّه ی احکام عبادی به دست بیاید.

آنجا ما این همه اهمیّت میدهیم؛ چطور در باب معارف و در باب دلبستگی_های فکری و عاطفی؛ به هر حدیثی، به هر روایتی، به هر حرفی و به هر گفته ای اعتماد کنیم؟ این، قابل قبول نیست.

اتقان در نقل، اتقان در بیان و اتقان در مستندات آنچه میخواهیم به عنوان خوراک فکری به مردم بدهیم، لازم است؛ این یک شرط اساسی است. برای این باید فکری کرد؛ کار آسانی هم نیست؛ عرض کردم این کار بسیار مشکل است؛ با یک نشست و برخاست و تذکر و تشکیل یک نهاد درست نمیشود؛ یک همّت و اراده ی جدی از نخبگان روحانی و فضیلتی روحانی میخواهد که بر این موضوع اصرار بورزند، پایبند باشند و دنبال کنند و از آنچه در مقابل به انسان برمیگردد، باک نکنند.

ضرورت تعمیق معارف در کنار عاطفه

ما چند سال پیش اینجا راجع به قمه زنی - امری که «بین الغی» است

1- جناب آقای امینی از قول جناب آقای سید احمد خاتمی.

- مطالبی گفتیم؛ بزرگانی صحبت کردند، نجابت کردند، قبول کردند و مردم زیادی هم پذیرفتند؛ یک وقت دیدیم از گوشه هایی سر و صدا بلند شد که آقا شما با امام حسین علیه السلام مخالفید! معنای «سَفِينَةُ النَّجَاهِ وَ مِصْبَاحُ الْهُدَى» این است که ما عملی را که بلاشک شرعاً محل اشکال است و به عنوان ثانوی هم حرام مسلّم و بین است، انجام دهیم؟!!

باید این روشنگریها را بکنیم تا نسل جوان ما به اسلام بیش تر علاقه مند شود. گرایش جوانها را به اسلام می بینید. این گرایش، گرایش عاطفی است. این گرایش، بسیار ارزشمند است؛ اما مثل موجی است که ممکن است بیاید و برگردد. ما اگر بخواهیم این موج همچنان استمرار داشته باشد، باید پایه های فکری جوانها را محکم کنیم. ما این همه منبع داریم. همین دعای ابوحمزه (1) و یا دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه، (2) اینها را جوانهای ما میخوانند؛ اما معنایش را نمی فهمند.

«إِلَهِي هَبْ لِي قَلْبًا يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ» (3)

چقدر از این گونه مناجات ها و از این گونه مبانی و از این حرفهای عمیق در دعاهایی مثل مناجات شعبانیه و صحیفه ی سجّادیه وجود دارد که احتیاج هست ما اینها را برای جوانها بیان و تبیین و روشن کنیم، تا بفهمند و با علاقه و عاطفه و شوقی که دارند، بخوانند.

1384-6-31

زینب کبری علیها السلام پس از عاشورا

به نظر من بنیانگذار بنای حفظ حوادث با ادبیات و هنر، زینب کبری علیها السلام است. اگر حرکت و اقدام حضرت زینب علیها السلام نمیبود و بعد از آن بزرگوار هم بقیّه ی اهل بیت علیهم السلام - حضرت سجّاد علیه السلام و دیگران - نمیبودند،

ص: 620

1- . مصباح المتهدج، صص 582-598؛ بحار الأنوار، ج 95؛ صص 82-93.

2- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74-87؛ بحار الأنوار، ج 95، صص 216-227.

3- . إقبال الأعمال، ج 3، ص 298؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 98.

حادثه ی عاشورا در تاریخ نمیماند. بله، سنت الهی این است که این گونه حوادث در تاریخ ماندگار شود؛ اما همه ی سنتهای الهی عملکردش از طریق ساز و کارهای معینی است. ساز و کار بقای این حقایق در تاریخ، این است که اصحاب سِرّ، اصحاب درد، رازدانان و کسانی که از این دقایق مطلع شدند، این را در اختیار دیگران بگذارند...

بیان هنری هم شرط اصلی است؛ کما اینکه خطبه ی حضرت زینب علیها السلام در شهر کوفه (1) و شهر شام، (2) از لحاظ زیبایی و جذابیت بیان، آیت بیان هنری است؛ طوری است که اصلاً هیچکس نمیتواند این را نادیده بگیرد. یک مخالف یا یک دشمن وقتی این بیان را میشنود، مثل تیر بُرنده و تیغ تیزی، خواهی نخواهی این بیان کار خودش را میکند. تأثیر هنر به خواست کسی که مخاطب هنر است، وابستگی ندارد. او بخواهد یا نخواهد، این اثر را خواهد گذاشت. حضرت زینب علیها السلام و امام سجّاد علیه السلام در خطبه ی شام و در بیان رسا و بلیغ و شگفتآور مسجد شام، (3) این کارها را کردند. شما هم دارید این کار را میکنید.

1384-7-29

صبر و احتساب امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام

وقتی ضربت شمشیر بر فرق مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آمد، هیچ آه و ناله ای از آن حضرت سر نزد. «و صبر و احتساب»؛ حضرت صبر کردند. «و وقع علی وجهه»؛ امیرالمؤمنین علیه السلام با صورت روی زمین افتادند. «فأثلاً: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ»؛ (4) درست مثل حضرت اباعبدالله علیه السلام

ص: 621

1- . الفتوح، ج 5، صص 121-122؛ الإحتجاج، ج 2، صص 29-31؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 164-166.

2- . بلاغات النساء، صص 20-23؛ الإحتجاج، ج 2، صص 34-37؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 133-135.

3- . الفتوح، ج 5، صص 132-133؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 305؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 137-139.

4- . بحار الأنوار، ج 42، ص 281.

که وقتی در گودال قتلگاه روی زمین افتادند، نقل شده است که عرض کردند: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مَلِّهِ رَسُولِ اللَّهِ». (1)

1384-9-7

ایستادگی اهل بیت علیهم السلام در برابر انحراف

وقتی شما به تاریخ اسلام نگاه میکنید، مقطعی را می بینید که در آن، خلافت - یعنی حکومت مبتنی بر پایه های دین - تبدیل شده است به سلطنت، که یکی از مقاطع بسیار خطرناک تاریخ اسلام است. البته بعضی از صحابه ی بزرگ پیغمبر در همان اوقات، جامعه ی اسلامی را از اینکه این حادثه پیش بیاید، برحذر میداشتند؛ (2) اما پیش آمد. چرا پیش آمد و علل و عواملش چه بود و چه کسانی بودند؟ اینها فعلاً مورد بحث من نیست، ولی این حادثه اتفاق افتاد.

نتیجه ی این اتفاق این بود که جامعه ای که بر اساس ارزشهای دینی و اسلامی و در جهت سعادت و صلاح انسان و انسانیت پدید آمده بود، مسیر خودش را به صورت فاحشی تغییر داد. وقتی از منبع و مرکز حکومت یک جامعه، تقوا نترود، صلاح و دین و معرفت و هدایت سرازیر نشود، بلکه به عکس، از رأس قلّه ی جامعه؛ دنیاطلبی، اشرافیگری، ماده گرای، شهوت پرستی صادر شود و بروز کند، معلوم است که در یک چنین جامعه ای، چه بر سر ارزشهای اصیل و والا خواهد آمد و این اتفاق در یک برهه، سالها بعد از وفات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، در تاریخ صدر اسلام پیش آمد. در چنین شرایطی، دلسوزان و مؤمنان صادق، چه وظیفه ای دارند؟

ص: 622

1- . معالی السبطين، ج 2، ص 32؛ و با کمی اختلاف: مقتل الحسين، خوارزمی، ج 2، ص 39؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 53.

2- . تاریخ خلیفه، ص 131؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 216-217؛ المستدرک، ج 4، ص 481؛ بحار الأنوار، ج 62، ص 237.

در رأس همه، آن کسانی که بیش از همه وظیفه دارند، امامان معصوم علیهم السلام هستند؛ زیرا خدای متعال به آنها از علم خود، از روح خود، از هدایت خود، نصیب وافر داده است؛ آنها را عالم و معصوم و هدایت کننده و هدایت شونده قرار داده است. ائمه ی ما در این دوران، وظیفه ی خودشان دانستند که در مقابل این انحراف عجیب بایستند. آنها مدتی با ایستادگی رویاروی و واضح سیاسی - مثل دوران امام حسن و امام حسین علیهما السلام که اثر خود را گذاشت - کار خود را کردند. آن کار، شعله ی اعتراض عمیقی را به وضعیّت تازه پدیدآمده ی انحرافی در جامعه ی اسلامی برافروخت و بعد از آن، در دوران ائمه ی بعدی، این کار با دشواری بسیار پیچیده و پُررنجی ادامه پیدا کرد. ائمه ی اطهار علیهم السلام وظیفه ی خود میدانستند که هم پایه ی ارزشها و تفکر اسلامی را در ذهنیّت جامعه، مستحکم و عمیق نمایند و هم سعی کنند که بنای آن سلطنت پدید آمده و بناحق بر جای نبوت نشسته را منهدم و ویران کنند و یک بنای حقیقی و صحیحی به وجود بیاورند. ائمه علیهم السلام، این دو کار را میکردند. آنچه عرض میکنم، موضوع یک بحث بسیار طولانی و ریز است که کتابها خواهد شد؛ این، یک تصویر اجمالی از دور است.

1384-11-5

عاشورا؛ فرهنگ و جریان مستمر

در باب عاشورا، آنچه که عرض میکنم - البته یک سطر از یک کتاب قطور است - این است که عاشورا یک حادثه ی تاریخی صرف نبود؛ عاشورا یک فرهنگ، یک جریان مستمر و یک سرمشق دائمی برای امت اسلام بود. حضرت ابی عبدالله علیه السلام با این حرکت، که در زمان خود دارای توجیه عقلانی و منطقی کاملاً روشنی بود، یک سرمشق را برای

ص: 623

امت اسلامی نوشت و گذاشت.

عاشورا؛ منظومه ی منطقی و حماسه و عاطفه

این سرمشق، فقط شهید شدن هم نیست؛ یک چیز مرگب و پیچیده و بسیار عمیق است. سه عنصر در حرکت حضرت ابی عبدالله علیه السلام وجود دارد: عنصر منطق و عقل، عنصر حماسه و عزت، و عنصر عاطفه.

عنصر منطق و عقل در قیام عاشورا

عنصر منطق و عقل در این حرکت، در بیانات آن بزرگوار متجلی است؛ قبل از شروع این حرکت، از هنگام حضور در مدینه تا روز شهادت. جمله، جمله ی این بیانات نورانی، بیان کننده ی یک منطق مستحکم است. خلاصه ی این منطق هم این است که وقتی شرایط وجود داشت و متناسب بود، وظیفه ی مسلمان، «اقدام» است؛ این اقدام خطر داشته باشد در عالی ترین مراحل، یا نداشته باشد. خطر بالاترین، آن است که انسان جان خود و عزیزان و نوامیس نزدیک خود - همسر، خواهر، فرزندان و دختران - را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد و در معرض اسارت قرار دهد. اینها چیزهایی است که از بس تکرار شده، برای ما عادی شده؛ در حالی که هر یک از این کلمات، تکان دهنده است. بنابراین، حتی اگر خطر در این حد هم وجود داشته باشد، وقتی شرایط برای اقدام متناسب با این خطر وجود دارد، انسان باید اقدام کند و دنیا نباید جلوی انسان را بگیرد؛ ملاحظه کاری و محافظه کاری، نباید مانع انسان شود؛ لذت و راحت و عافیت جسمانی، نباید مانع راه انسان شود؛ انسان باید حرکت کند.

اگر حرکت نکرد، ارکان ایمان و اسلام او بر جا نیست.

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ

ص: 624

كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ».(1)

منطق، این است. وقتی اساس دین در خطر است، اگر شما در مقابل این حادثه ی فزیع، با قول و فعل وارد نشوید، حق علی الله است که انسان بی مسئولیت و بی تعهد را با همان وضعیتی که آن طرف مقابل - آن مستکبر و آن ظالم - را با آن

روبه رو میکند، مواجه کند. حسین بن علی علیه السلام در خلال بیانات گوناگون در مکه و مدینه و در بخشهای مختلف راه و در وصیت به محمدبن حنفیه، (2) این وظیفه را تبیین کرده و آن را بیان فرموده است. حسین بن علی علیه السلام عاقبت این کار را میدانست؛ نباید تصور کرد که حضرت برای رسیدن به قدرت - که البته هدف آن قدرت، مقدس است - چشمش را بست و برای آن قدرت حرکت کرد؛ نه، هیچ لزومی ندارد که یک نگاه روشنفکرانه، ما را به اینجا بکشاند. نخیر، عاقبت این راه هم بر حسب محاسبات دقیق برای امام حسین علیه السلام با روشن بینی امامت قابل حدس و واضح بود؛ اما مسئله، آنقدر اهمیت دارد که وقتی شخصی با نفاس جان حسین بن علی علیه السلام در مقابل این مسئله قرار میگیرد، باید جان خود را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد؛ این برای مسلمانها تا روز قیامت درس است و این درس عمل هم شده است و فقط این طور نبوده که درسی برای سرمشق دادن روی تخته سیاه بنویسند، که بعد هم پاک بشود؛ نه، این با رنگ الهی در پیشانی تاریخ اسلام ثبت شد و ندا داد و پاسخ گرفت، تا امروز.

در محرم سال 42، امام بزرگوار ما از این ممشاء استفاده کرد و آن

ص: 625

1- «ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمی‌کند)، و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند، آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

2- بحار الأنوار، ج 44، صص 329-330.

حادثه ی عظیم پانزده خرداد به وجود آمد. در محرم سال 1357 هم امام عزیز ما باز از همین حادثه الهام گرفت و گفت: «خون بر شمشیر پیروز است» (1) و آن حادثه ی تاریخی بی نظیر - یعنی انقلاب اسلامی - پدید آمد. این، مال زمان خود ماست؛ جلوی چشم خود ماست؛ ولی در طول تاریخ هم این پرچم برای ملت‌ها پرچم فتح و ظفر بوده است و در آینده هم باید همین طور باشد و همین طور خواهد بود. این بخش «منطق» که عقلانی است و استدلال در آن هست. بنابراین، صرف یک نگاه عاطفی، حرکت امام حسین علیه السلام را تفسیر نمی‌کند و بر تحلیل جوانب این مسئله قادر نیست.

عنصر حماسه و عزت در قیام عاشورا

عنصر دوم، حماسه است؛ یعنی این مجاهدتی که باید انجام بگیرد، باید با عزت اسلامی انجام بگیرد، چون:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (2)

مسلمان در راه همین حرکت و این مجاهدت هم بایستی از عزت خود و اسلام حفاظت کند. در اوج مظلومیت، چهره را که نگاه میکنی، یک چهره ی حماسی و عزتمند است. اگر به مبارزات سیاسی، نظامی گوناگون تاریخ معاصر خودمان نگاه کنید، حتی آنهایی که تفنگ گرفته اند و به جنگ رویاروی جسمی اقدام کرده اند، می بینید که گاهی اوقات خودشان را ذلیل کردند! اما در منطق عاشورا، این مسئله وجود ندارد؛ همان جایی هم که حسین بن علی علیه السلام یک شب را مهلت میگیرد، (3) عزتمندانه مهلت میگیرد؛ همان جایی هم که میگوید: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ» (4) - استنصار میکند - از موضع عزت و اقتدار است؛ آنجایی که در بین راه

ص: 626

1- . صحیفه ی امام، ج 5، ص 75.

2- . «در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است.» منافقون، 8.

3- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 315-317؛ الإرشاد، ج 2، صص 90-91؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 391-392.

4- . المنتخب، للطریحی، ج 2 ص 379.

مدینه تا کوفه با آدمهای گوناگون برخورد میکند و با آنها حرف میزند و از بعضی از آنها یاری میگیرد، (1) از موضع ضعف و ناتوانی نیست؛ این هم یک عنصر برجسته ی دیگر است. این عنصر در همه ی مجاهداتی که رهروان عاشورایی در برنامه ی خود می گنجانند، نباید دیده شود. همه ی اقدامهای مجاهدت آمیز - چه سیاسی، چه تبلیغی، چه آنجایی که جای فداکاری جانی است - باید از موضع عزت باشد...

عنصر عاطفه در قیام عاشورا

عنصر سوم، عاطفه است؛ یعنی هم در خود حادثه و هم در ادامه و استمرار حادثه، عاطفه یک نقش تعیین کننده ای ایجاد کرده است، که باعث شد مرزی بین جریان عاشورایی و جریان شیعی با جریانهای دیگر پیدا شود. حادثه ی عاشورا، خشک و صرفاً استدلالی نیست، بلکه در آن عاطفه با عشق و محبت و ترحم و گریه همراه است. قدرت عاطفه، قدرت عظیمی است؛ لذا ما را امر میکنند به گریستن، گریاندن و حادثه را تشریح کردن. (2) زینب کبری علیها السلام در کوفه (3) و شام (4) منطقی حرف میزند، اما مرثیه میخواند؛ امام سجّاد علیه السلام بر روی منبر شام، (5) با آن عزّت و صلابت بر فرق حکومت اموی میکوبد، اما مرثیه میخواند. این مرثیه خوانی تا امروز ادامه دارد و باید تا ابد ادامه داشته باشد، تا عواطف متوجه بشود. در فضای عاطفی و در فضای عشق و محبت است که میتوان خیلی از حقایق را فهمید، که در خارج از این فضاها نمیتوان فهمید.

ص: 627

- 1- . أنساب الأشراف، ج 3، صص 174-175؛ تاریخ الطبری، ج 4، صص 298-299؛ ثواب الأعمال، صص 259-260؛ روضه الواعظین، ص 178؛ بحار الأنوار، ج 44، صص 315 و 371-372.
 - 2- . کامل الزیارات، صص 201-211.
 - 3- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 349-350؛ الفتوح، ج 5، صص 121-122؛ الأمالی، مفید، صص 321-323؛ مثير الأحران، صص 70-71؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 108-110 و 115-116.
 - 4- . بلاغات النساء، صص 21-23؛ الإحتجاج، ج 2، صص 34-37؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 132-135.
 - 5- . الفتوح، ج 5، صص 132-133؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، صص 76-78؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 137-139.
- این سه عنصر، سه عنصر اصلی تشکیل دهنده ی حرکت عاشورایی حسین بن علیارواحنافداده است که یک کتاب حرف است و گوشه ای از مسائل عاشورای حسینی است؛ اما همین یک گوشه برای ما درسهای فراوانی دارد.
- ما مبلّغان، زیر نام حسین بن علی علیه السلام تبلیغ میکنیم. این فرصت بزرگ را یاد این بزرگوار به مبلّغان دین بخشیده است، که بتوانند تبلیغ دین را در سطوح مختلف انجام بدهند. هر یک از آن سه عنصر باید در تبلیغ ما نقش داشته باشد؛ هم صرف پرداختن به عاطفه و فراموش کردن جنبه ی منطقی و عقل که در ماجرای حسین بن علی علیه السلام نهفته است، کوچک کردن حادثه است؛ هم فراموش کردن جنبه ی حماسه و عزّت، ناقص کردن این حادثه ی عظیم و شکستن یک جواهر گرانبهاست؛ این مسئله را باید همه - روضه خوان، منبری و مدّاح - مراقب باشیم.

1384-11-18

عاشورا؛ درس اقدام و ورود شجاعانه به میدانهای بزرگ

ماجرای عاشورا هم درس است؛ درس اقدام و نه‌راسیدن از خطرات و وارد شدن در میدانهای بزرگ. آن تجربه با آن خصوصیات و با آن دشواری، از عهده ی حسین بن علی علیه السلام برمی آمد؛ از عهده ی دیگری بر نمی آمد و بر نمی آید؛ لیکن در دامنه ی آن قلّه ی بلند و رفیع، کارهای زیاد و نقشهای گوناگونی هست که من و شما میتوانیم انجام بدهیم.

1384-12-5

رعب حاکم بر مردم؛ مانع بیان معارف اهل بیت علیهم السلام

چیزی که در زندگی امام سجّاد علیه السلام مهم است - این نکته ای که شما

ص:628

هم یک اشاره ای به آن کردید و گذشتید؛ یعنی کادرسازی - این است که ببینید، امام حسین و امام حسن علیهما السلام بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه زندگی میکردند، محترم بودند، از اهل بیت علیهم السلام بودند، مشمول آیه ی تطهیر بودند(1) و همه این را میدانستند؛ یعنی اینکه مورد اختلاف نبود. فرزندان پیغمبر بودند و حدّاقل این است که جزو صحابی یا تابعین باشند؛ از اینکه کمتر نیست. مردم هم به اینها مسلّم مراجعه میکردند. ممکن نیست که کسی یا عالمی، آن هم فرزند پیغمبر در مدینه باشد و مردم برای معارف شان، احکام شان و دین شان به اینها مراجعه نکنند. کجاست این روایت؟! چرا در فقه ما، در بقیّه ی ابواب دیگر، روایات از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، اینقدر کم است. این روایات چه شده است؟! نه میشود بگوییم سؤال نمیکردند؛ نه میشود بگوییم اینها جواب نمیدادند.

این یک مجموعه ی روایات، شامل فقه و معارف و اخلاق و نصیحت و سیاست و همهی اینها که از این بزرگوارها صادر شده، در اختیار ما نیست و وجود ندارد. این علّتش این است که بعد از حادثه ی کربلا، هرچه خود یزید زنده بود و هرچه که بعدش مروان سر کار آمد،(2) تا زمان عبدالملک؛ آن چنان ارعابی بر مردم حاکم بود که اصلاً اجازه نمیدادند که از اهل

بیت علیهم السلام چیزی نقل کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام چون در کوفه بودند، خطب و اینها در کلمات اول مانده بود؛ اما از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام ، کسی جرأت نمیکرده روایتی نقل بکند. لذا از امام صادق علیه السلام روایت شده است که:

«إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً»؛ (3)

ص: 629

- 1- . مسند احمد، ج 6، ص 292؛ تفسیر القمی، ج 2، صص 193-194؛ الأمالی، صدوق، ص 559؛ تفسیر الثعلبی، ج 8، صص 36-39؛ بحار الأنوار، ج 35، الباب الخامس، آیه التطهیر.
 - 2- . أنساب الأشراف، ج 6، ص 278؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 57، صص 259-261.
 - 3- . الإختصاص، ص 64؛ اختیار معرفه الرجال، ج 1، ص 338؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 144.
- آن ثلاثه هم عبارتند از: ابو خالد کابلی، جبیر بن مطعم و یحیی بن ام الطویل. این روایت، خیلی جاها هست.

این «ارتد» معنیاش این نیست که مرتد شدند یا از دین خارج شدند؛ یعنی از آن راهی که داشتند میرفتند، برگشتند؛ یعنی راه توجه به اهل بیت علیهم السلام ، راه استفاضه به اهل بیت علیهم السلام و راه توجه به اسلام. مردم بهکل از آن راه برگشته و رفته بودند در یک عالم دیگری.

امام سجّاد علیه السلام ؛ برهم زنده ی فضای رعب و زمینه ساز نشر معارف دینی

امام سجّاد علیه السلام سعی میکرده در این مدت، بتدریج این فضای رعب را بشکنند. این گریه کردن ها، (1) همین نقلهایی که گفته شد و در کتابها هست که آقا هم یک مقدار یاش را بیان کردند؛ اینها همهاش برای این است که عواطف و احساسات را به این طرف برگردانند و آن فضای رعب را بشکنند و بتدریج افراد را جمع کنند. لذا در همان روایت دارد که:

«ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ كَثُرُوا»؛ (2)

بعد بتدریج مردم همین طور ملحق شدند. سی، سی و چهار سال طول کشیده، تا سال نودوپنچ، که تاریخ شهادت حضرت سجاد علیه السلام است (3) - که این مطلب تا حدودی سر جایش بیاید - منتها اسم مبارک امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در این روایات دیگر نیست یا بندرت و خیلی کم است. لذا گاهی می بینید که مثلاً نقل میکنند حضرت باقر علیه السلام میگوید: او از پدرش و او از پدرش... میتوانستند مستقیم نقل کنند؛ منتها میخواستند این سلسله ی روایت را احیا کنند.

این در زندگی امام سجاد علیه الصلاه والسلام مهم است؛ یعنی اگر ما میبینیم

ص: 630

1- . الخصال، صص 273 و 518-519؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 41، ص 386؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 149.

2- . الإختصاص، ص 64؛ إختیار معرفه الرجال، ج 1، ص 338؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 144.

3- . الكافی، ج 1، ص 468؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 41، ص 416؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 12.

زمان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام ، یک فضای علم و بحث و توجه به معارف اسلام و احکام اسلامی در مکتب اهل بیت علیهم السلام پیدا شده، این به زمان امام سجاد علیه السلام تعلق دارد؛ یعنی آن بزرگوار، زمینه و فضای درس و بحث امام باقر علیه السلام را فراهم کردند و بعد امام صادق علیه الصلاه والسلام. بنابراین، این هنر دوران سی و چند ساله ی حیات مبارک امام سجاد علیه السلام است. به نظر من، این نکته باید گفته شود تا مردم یک خرده ای بدانند و بفهمند که واقعا امام سجاد علیه السلام چه کرده است! اسلام را با آن وضعی که وجود داشته، ایشان نگه داشته، احیا کرده و زنده کرده است.

1-1-1385

اربعین؛ اولین جوشش چشمه های محبت حسینی

اولین شکوفه های عاشورایی در اربعین شکفته شد. اولین جوششهای چشمه ی جوشان محبت حسینی، که شط همیشه جاری زیارت را در طول این قرن‌ها به راه انداخته است، در اربعین پدید آمد. مغناطیس پُر جاذبه ی حسینی، اولین دل‌ها را در اربعین بهسوی خود جذب کرد. رفتن جابر بن عبدالله و عطیه به زیارت امام حسین علیه السلام (1) در روز اربعین، (2) سرآغاز حرکت پُربرکتی بود که در طول قرن‌ها تا امروز، پیوسته و پی در پی این حرکت؛ پُرشکوه تر، پُر جاذبه تر و پُر شورتر شده است و نام و یاد عاشورا را روز به روز در دنیا زنده تر کرده است.

1385-1-1

اربعین؛ آغاز دل ربایی حسینی

امسال با تقارن عید نوروز با اربعین حسینی، عید و آغاز سال نو ما، رنگ حسینی گرفت و با نام حسین بن علی علیه السلام ، سرور آزادگان جهان و سید

ص: 631

1- . مقتل الحسين، خوارزمی، ج 2، صص 190-191؛ بحار الأنوار، ج 65، صص 130-131.

2- . مسار الشیعه، ص 46؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 195.

شهیدان، رونق یافت. چه آمدن خاندان پیغمبر در روز اربعین به کربلا - که بعضی روایت کرده اند (1) - درست باشد یا درست نباشد، ظاهراً در این تردیدی نیست که جابر بن عبدالله انصاری به همراه یکی از بزرگان تابعین - که نام او را بعضی عطیه (2) گفته اند، بعضی عطا (3) گفته اند؛ به هر حال یکی از بزرگان تابعین است که در کوفه ساکن بوده (4) - این راه را طی کردند و در این روز (5) بر سر مزار شهید کربلا حاضر شدند.

شروع جاذبه ی مغناطیس حسینی، در روز اربعین است. جابر بن عبدالله را از مدینه بلند میکند و به کربلا میکشد. این، همان مغناطیسی است که امروز هم با گذشت قرن‌های متمادی، در دل من و شماست. کسانی که معرفت به اهل بیت علیهم السلام دارند، عشق و شور به کربلا همیشه در دلشان زنده است. این از آن روز شروع شده است. عشق به تربت حسینی و به مرقد سرور شهیدان؛ سیدالشهدا علیه السلام .

جابر بن عبدالله جزو مجاهدین صدر اول است؛ از اصحاب بدر است؛ (6) یعنی قبل از ولادت امام حسین علیه السلام ، جابر بن عبدالله در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و در کنار او جهاد کرده است. کودکی، ولادت و نشو و نمای حسین بن علی علیه السلام را به چشم خود دیده است. جابر بن عبدالله به طور حتم بارها دیده بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ، حسین بن علی علیه السلام را در آغوش میگرفت، چشمهای او را میبوسید، صورت او را میبوسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله به دست خود در دهان حسین بن علی علیه السلام غذا میگذاشت و به او آب میداد؛ اینها را به احتمال زیاد جابر بن عبدالله به چشم خود دیده بود. جابر بن عبدالله به طور حتم از پیغمبر صلی الله علیه و آله به گوش خودش شنیده باشد

ص: 632

1- . الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص 422؛ بحار الأنوار، ج 98، صص 335-336.

2- . بشاره المصطفی، صص 124-126؛ بحار الأنوار، ج 65، صص 130-131.

3- . بحار الأنوار، ج 98، ص 329.

4- . قاموس الرجال، ج 7، صص 209-211؛ الأعلام، ج 4، ص 237.

5- . العدد القویه، ص 219؛ بحار الأنوار، ج 98، صص 334-335.

6- . التاريخ الكبير، ج 2، ص 207؛ إختيار معرفة الرجال، ج 1، شرح صص 205-208.

که حسن علیه السلام و حسین علیه السلام سرور جوانان اهل بهشتند. (1) بعدها هم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ، موقعیت امام حسین علیه السلام ، شخصیت امام حسین علیه السلام - چه در زمان خلفا، چه در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام ، چه در مدینه و چه در کوفه - اینها همه جلوی چشم جابر بن عبدالله انصاری است.

حالا جابر شنیده است که حسین بن علی علیه السلام را به شهادت رسانده اند. جگرگوشه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله را با لب تشنه شهید کرده اند. از مدینه راه افتاده است؛ از کوفه، عطیه با او همراه شده است. عطیه روایت میکند که: جابر بن عبدالله به کنار شط فرات آمد، آنجا غسل کرد، جامه ی سفید و تمیز پوشید و بعد با گامهای آهسته، با احترام به سمت قبر امام حسین علیه السلام روانه شد.

آن روایتی که من دیدم این طور است؛ میگوید: وقتی به قبر رسید، سه مرتبه با صدای بلند گفت: «الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر»؛ یعنی وقتی که می بیند که چطور آن جگرگوشه ی پیغمبر و زهرا را، دست غارتگر شهواتِ طغیانگران، این طور با مظلومیت به شهادت رسانده، تکبیر میگوید. بعد میگوید: از کثرت اندوه، جابرین عبدالله روی قبر امام حسین علیه السلام از حال رفت، غش کرد و افتاد. نمیدانیم چه گذشته است، اما در این روایت میگوید وقتی به هوش آمد، شروع کرد با امام حسین علیه السلام صحبت کردن:

«السلام علیکم یا آل الله السلام علیکم یا صفوه الله»؛(2)

ای حسین مظلوم! ای حسین شهید!

ما هم امروز در اول این سال نو، از اعماق وجودمان عرض میکنیم: «السلام علیک یا اباعبدالله، السلام علی الحسین الشهید». شهادت تو، جهاد تو و ایستادگی تو، اسلام را رونق داد و دین پیامبر صلی الله علیه و آله را جان تازه بخشید. اگر آن شهادت نبود، از دین پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی باقی نمیماند.

ص:633

1- . المعجم الكبير، ج3، ص39؛ شرح الأخبار، ج3، ص76؛ بحار الأنوار، ج27، ص119.

2- . بحار الأنوار، ج98، ص329.

امروز دل‌های ما هم مشتاق حسین بن علی علیه السلام و آن ضریح شش گوشه و آن قبر مطهر است. ما هم گرچه دوریم، ولی به یاد حسین بن علی علیه السلام و به عشق او سخن میگوییم. ما با خودمان عهد کرده ایم و عهد میکنیم که یاد حسین علیه السلام، نام حسین علیه السلام و راه حسین علیه السلام را هرگز از زندگی خودمان جدا نکنیم. همه ی ملت ما، همه ی کشور ما، همه ی شیعیان عالم و بلکه همه ی آزادگان در سرتاسر جهان، یک چنین احساسی نسبت به حسین بن علی علیه السلام دارند.

1385-1-25

توصیه به ملت فلسطین

به وعده ی الهی اعتماد کنید؛ رنجها و دردهای جانکاه خود را که خونهای بناحق ریخته و سختیهای هر روزه بر شما وارد میسازد، به حساب خدا بنویسید و همچون سرور شهیدان عالم، حسین بن علی علیه السلام در لحظه ای که کودک شیرخوارش را در آغوشش با تیر زهرآلود شهید کردند، بگویید:

«هُوَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ».(1)

و بدانید که خداوند پیروزی نهایی مؤمنان و مجاهدان صابر را تضمین کرده است.

«و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».(2)

1385-3-14

هدف قیام اباعبدالله علیه السلام

در زیارت اربعین سیدالشهدا علیه السلام هم میخوانیم:

ص:634

1- . «چون این مصیبت مرا خدا می بیند، برایم قابل تحمل است.» اللهم، ص 69؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 46.

2- . «و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل، به حدّ تمام رسید. هیچ کس نمی_تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده ی داناست.» اُنعام، 115.

«لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»؛ (1)

قیام حسینی برای این است که ابرهای جهل و غفلت را از افق زندگی انسانها برطرف کند و آنها را عالم کند؛ آنها را به هدایت حقیقی برساند. نصرت خدای متعال در واقع معنایش این است که در جهت احیای سن_للهای الهی قدم برداریم؛ در طبیعت و جامعه اثر بگذاریم؛ در بیدار کردن فطرت_ها اثر بگذاریم؛ برای نجات انسان از مجموعه ی عوامل بدبختی و تیره روزی تلاش کنیم. این، نصرت ماست برای دین خدا.

1385-3-29

درس عرفانی از دعای عرفه

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه عرض میکند که من اگر هر کدام از نعمت_های تو را شکر کنم، خود آن شکر، یک نعمت است؛ پس من اگر تا آخر دهر زنده بمانم، با همه ی وجودم گواهی میدهم که شکر یک نعمت تو را نمی_توانم به جا بیاورم؛ چون همین که آن نعمت را شکر کنم، خود اینکه توفیق شکر پیدا کرده ام، یک نعمت دیگر است و باید آن را شکر کنم و همین طور تسلسل پیدا میکند تا ابد. (2)

1386-4-14

نسل اعجاز آمیز حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام

این، خود یک معجزه ی اسلام است؛ یعنی فاطمه ی زهرا علیها السلام در عمر کوتاه خود به مقامی میرسد که سیده ی نساء عالمین است؛ (3) یعنی از همه ی زنان بزرگ و قدّیس طول تاریخ برتر است. این چه عاملی است، این چه نیرویی است، این چه قدرت متحوّل کننده ی عمیق درونی است که

1- . مصباح المتهدج، ص 788؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 331.

2- . إقبال الأعمال، ج 2، ص 77؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 218.

3- . معانی الأخبار، ص 107؛ المستدرک، ج 3، ص 156؛ بحار الأنوار، ج 14، ص 206.

از یک انسان در این مدت کوتاه، میتواند یک چنین اقیانوس معرفت و عبودیت و قداست و عروج معنوی بسازد؟ خود این، معجزه ی اسلام است.

یک جنبه ی دیگر، نسل مبارک این بزرگوار است که تطبیق سوره ی کوثر با فاطمه ی زهرا علیها السلام (1) اگر در آثار حدیثی ما هم نیامده باشد - یک تطبیق مصداقی درست است؛ این همه برکات بر خاندان پیغمبر، بر یکایک ائمه ی هدی علیهم السلام . عالم پُر است از نغمه های دلنواز فردی و اجتماعی و دنیایی و اخروی که از این حنجره های پاک برخاسته؛ حسین بن علی، زینب کبری، امام حسن مجتبی، امام صادق، امام سجّاد؛ هر کدام از ائمه علیهم السلام . ببینید چه غوغایی است در عالم معرفت، در عالم معنویت، در بزرگراه هدایت؛ از کلمات این بزرگواران و درسهای آنها و معارف آنها! این نسل فاطمه ی زهرا علیها السلام است.

12-10-1386

مصادیق اتمّ امر به معروف و نهی از منکر

مسئله ی دیگر، وسیع نگری است. ببینید اگر همه ی خدمات امام بزرگوار را شعبه شعبه کنیم، این خدمات در جای خود، ارزشهای درجه ی یک دارد؛ اما به نظر من یکی از بزرگترین خدمات این مرد بزرگ، این بود که در مسائل جهانی را، به روی حوزه های علمیّه باز کرد. ما قم بودیم؛ طلبه ی جوانی هم بودیم؛ خیلی هم از آن طلبه های عقب مانده ی از لحاظ فکری نبودیم؛ اما قبل از اینکه نهضت امام بزرگوار شروع شود، مسائل کشور، مسائل عمومی جامعه اصلا برای ما مفهوم نداشت. یک روحانی علاقه مند شجاع توانای زبردست، وقتی نمیداند مسائل عمده ی کشور چیست، اگر بخواهد امر به معروف و نهی از منکر کند، راجع به چی امر به معروف میکند؟ جز این است که

1- . جوامع الجامع، ج 3، ص 856؛ بحار الأنوار، ج 8، ص 17.

مجبور است به حلقه ی طلای دست فلان مرد یا به ریش تراشیده ی فلان مرد دیگر، یا به گوشه ی موی زنی که از زیر چادر پیداست، امر به معروف و نهی از منکرش متوقف شود؟ در حالی که امر به معروف و نهی از منکر را پیشوایان دین ما این جور برای ما معنا نکرده اند.

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (1)

خروج امام حسین علیه السلام برای امر به معروف و نهی از منکرست. ابعاد معروف و منکر اینهاست. امر به معروف، مصداق اتم و اکملش، امر به ایجاد یک جامعه ی اسلامی، یک حکومت اسلامی است. نهی از منکر، مصداق اتم و اکملش نهی از منکر وجود یک جامعه ی طاغوتی است. چطور یک ملّای متدین، متعهد، این منکر را نهی نکند، برود سراغ آن منکرات جزئی که یک میلیونش مفسدهای به قدر مفسده ی یک روز حکومت طاغوتی ندارد؟ این جز به خاطر این است که در مسائل جهانی به روی انسان باز نباشد؟ امام این در را باز کرد.

19-10-1386

عاشورا و تحوّل تاریخ

این لحظه های حوادث بزرگ تاریخی، در واقع عوامل پیشرفت تاریخ ملّتها هستند. عاشورا یک نیمه روز بیشتر نبود؛ تاریخ را تکان داد و متحوّل کرد. یک حادثه، گاهی به قدری عمیق و حکیمانه و بجا در طول زندگی یک ملّت اتفاق می افتد که تأثیرات آن برای سال_های متمادی، گاهی برای قرن_های متوالی باقی میماند...

فلسفه ی عزاداری

محرم، یکی از همین مقاطع تاریخی است. عاشورا را شیعه با همه ی

1- . «جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امتّ جدّم خارج شدم؛ من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم.» بحارالأنوار، ج 44، ص 329.

وجود نگه داشتند. شما ببینید در طول سال_های متمادی، قرن_های متمادی، یاد امام حسین علیه السلام ، نام امام حسین علیه السلام ، تربت امام حسین علیه السلام ، عزای امام حسین علیه السلام ؛ هرگز از بین مردم پیرو اهل بیت علیهم السلام و مؤمن به اهل بیت علیهم السلام خارج نشد؛ این را رها نکردند؛ هرچند خیلی تلاش شد. حالا شما قضیه ی متوکل و بستن راه را شنیده اید.(1) اینها آن کارهای چارواداری، مخالفت_های چارواداری بوده است.

مخالفت_های بسیار زیادی در طول زمان به شکل_های ظاهراً علمی، به شکل احساساتی، به شکل تجربه ای انجام دادند، ولی شیعه نگه داشته است و باید نگه دارد.

میگویند: چرا ماتم و گریه و اشک را در بین مردم رواج میدهید؟ این ماتم و اشک برای ماتم و اشک نیست، برای ارزشهاست. آنچه پشت سر این عزاداری_ها، بر سر و سینه زدن ها، اشک ریختن ها وجود دارد، عزیزترین چیزهایی است که در گنجینه ی بشریت ممکن است وجود داشته باشد؛ او همان ارزشهای معنوی الهی است. اینها را میخواهند نگه دارند، که حسین بن علی علیه السلام مظهر این ارزشها بود. یاد آنهاست؛ زنده نگه داشتن آنهاست.

و ملت اسلام اگر نام حسین علیه السلام را و یاد حسین علیه السلام را زنده نگه بدارد و آن را الگو قرار بدهد برای خود، از همه ی موانع و مشکلات عبور خواهد کرد. لذاست که ما در انقلاب اسلامی، در نظام جمهوری اسلامی از صدر تا ذیل، همه - مردم، مسی_ولین، بزرگان، شخص امام بزرگوار ما - بر روی مسئله ی امام حسین علیه السلام و مسئله ی عاشورا و همین عزاداریهای مردمی، تکیه کردند و جا دارد. این عزاداری_ها جنبه ی نمادین دارد، جنبه ی حقیقی هم دارد؛ دلها را نزدیک میکند، معارف را روشن میکند.

ص:638

1- . مناقب آل أبي طالب، ج 2، ص 53؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 72، ص 167؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 397.

البته گویندگان، و عاظم، مداحان، سرایندگان؛ همه باید توجه داشته باشند که این یک حقیقت عزیز است؛ با آن نبایست بازی کرد؛ حقایق ماجرای عاشورا را بازیچه نباید قرار داد. هر کسی یک چیزی به آن اضافه بکند، خرافه ای را به آن وصل بکند، کارهای غیر معقول را به نام عزاداری انجام بدهد، اینها نباید باشد؛ اینها طرفداری از امام حسین علیه السلام نیست. یک وقتی ما راجع به مسئله ی تظاهرات قمه، مطلبی را گفتیم، یک عده ای گوشه و کنار صدایشان بلند شد که آقا! این عزاداری امام حسین علیه السلام است؛ مخالفت نشود با عزاداری امام حسین علیه السلام! این، مخالفت با عزاداری نیست؛ مخالفت با ضایع کردن عزاداری است. عزاداری امام حسین علیه السلام را نباید ضایع کرد.

منبر حسینی، مجلس حسینی؛ محل بیان حقایق دینی، یعنی حقایق حسینی است؛ شعر در این جهت، حرکت در این جهت، نوحه و مدیحه در این جهت باید باشد. شما دیدید در آن محرم سال 57، دستجات سینه زنی ما در بعضی از شهرستانها مثل یزد و شیراز و جاهای دیگر شروع شد و بعد هم گسترش پیدا کرد به همه ی کشور؛ سینه میزدند و حقایق روز را در نوحه های خودشان بیان میکردند؛ با ارتباط دادن و اتصال دادن اینها به ماجرای عاشورا، که درست هم هست.

مرحوم شهید مطهری سالها قبل از انقلاب، در این حسینیه ی ارشاد فریاد میکشید که: والله - قریب به این مضمون - بدانید شمر، امروز - اسم نخست وزیر آن روز اسرائیل (صهیونیست) را می آورد - اوست. (1) واقع قضیه هم همین است. ما شمر را لعنت میکنیم، برای اینکه ریشه ی شمر شدن و شمری عمل کردن را در دنیا بکنیم؛ ما یزید و عبیدالله را لعنت میکنیم، برای اینکه با حاکمیت طاغوت، حاکمیت یزیدی،

ص: 639

1- حماسه ی حسینی، ج 1، ص 273.

حاکمیت عیش و نوش، حاکمیت ظلم به مؤمنین در دنیا مقابله کنیم. حسین بن علی علیه السلام قیامش برای این بود که بینی حاکمیت های علیه ارزشهای اسلامی و انسانی و الهی را به خاک بمالد و نابود کند؛ و همین کار را هم امام حسین علیه السلام با قیام خود کرد. مجالس ما، مجالس حسینی؛ یعنی مجالس ضد ظلم، مجالس ضد سلطه، مجالس ضد شمرها و یزیدها و ابن زیادهای زمان موجود؛ زمان حاضر، معنایش این است. این استمرار ماجرای امام حسین علیه السلام است، و امروز دنیا پر از ظلم و جور است. شما ببینید چه میکنند؛ در فلسطین چه میکنند، در عراق چه میکنند، در کشورهای

گوناگون چه میکنند، با ملت‌های دنیا چه میکنند، با فقرا چه میکنند، با ثروت‌های ملی کشورها چه میکنند. ابعاد عظیم حرکت حسین بن علی علیه السلام شامل همه ی این میدان وسیع میشود.

امام حسین علیه السلام نه فقط برای شیعه، نه فقط برای مسلمانها، بلکه برای احرار عالم درس دارد. رهبر آزادی بخش نهضت هند در شصت سال، هفتاد سال قبل اسم حسین بن علی علیه السلام را آورد؛ گفت من از او یاد گرفتم؛ در حالی که هندو بود؛ اصلاً مسلمان نبود. در بین مسلمین هم همین طور است. ماجرای امام حسین علیه السلام این است. شما گنجینه دار یک چنین جواهر ذی قیمتی هستید که همه ی بشریت میت‌واند از او بهره برد و استفاده کند.

جهتگیری در عزاداری امام حسین علیه السلام به این نحو باید باشد: گسترش تبی-ین، بیان، آگاه سازی، محکم کردن ایمان مردم، روح تدبیر را در مردم گسترش دادن، روح شجاعت و غیرت دینی را در مردم زیاد کردن، حالت بی تفاوتی و سکر و بی حالی را از مردم گرفتن؛ اینهاست معنای قیام حسینی و بزرگداشت عزاداری امام حسین علیه السلام در زمان ما. لذا زنده است، همیشه هم زنده خواهد بود.

جنبه ی عاطفی آن هم تأثیرگذار بر روی عواطف و احساسات همه ی

ص: 640

مردم است. جنبه ی عمقی و معنوی آن، صاحبان فکر و بصیرت را آگاه میکند؛ روشن میکند. بنده بارها در طول این سال‌ها این جمله ی امیرالمؤمنین علیه الصلاه والسلام را عرض کرده ام که فرمود:

«وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ» (1)

این پرچم - پرچم انسانیت، اسلام، توحید - را آن کسانی که دارای این دو خصوصیت اند، میت‌وانند بر دست بگیرند و بلند نگه دارند؛ «البصر والصبر»؛ بصیرت و استقامت. امام حسین علیه السلام مظهر بصیرت و استقامت است.

پیروان امام حسین علیه السلام هم همین را نشان دادند و بعد از گذشت قرن_ها، آن روزی که رهبر شایسته ای در میان آنها پیدا شد، این حرکت عظیم را به وجود آوردند. انقلاب عظیم اسلامی یک ماجرای عظیمی است؛ داستان عظیمی است. ما در وسط قضیه قرار گرفته ایم، ابعاد عظیم این حادثه برای ما خیلی روشن نیست؛ آیندگان تاریخ و کسانی که امروز بیرون از این مجموعه هستند، آنها بیشتر از ما ابعاد و عظمت این حرکت را می بینند. در دنیایی که همه ی پول و ثروت و قدرت و سیاست و همه چیز و همه چیز در جهت ضد ارزشهای انسانی و دینی است، ناگهان در یک نقطه ی حسّاس عالم - نقطه ی حسّاس جغرافیایی عالم - یک نظامی سر بلند کند، یک ملّتی قیام کند برای به دست گرفتن پرچم ارزشها و ارزشهای انسانی را سر دست بگیرد، ندای توحید بدهد؛ معجزه است؛ معجزه ی زمان ما این است. بعد از همه طرف به او حمله کنند؛ بزرگ و کوچک، طاغوت_ها و طاغوتچه ها با همه ی توان_شان بریزند سر او، و در عین حال او نه فقط شکست نخورد، بلکه بسیاری از آنها را شکست بدهد؛ آنها را عقب براند، که امروز شما دارید می بینید نشانه های عقب رفتِ استکبار را. در این مبارزه، ملّت ایران پیروز شد.

ص:641

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 173.

1386-11-28

حفظ حادثه ی عاشورا از سوی امام سجّاد و زینب کبری علیهما السلام

خاطره ی مجاهدت آزادمنشانه ی هوشیارانه ی مردم آذربایجان از حافظه ی ملّت ایران پاک نخواهد شد. بیستونه بهمن سال 1356 یکی از این خاطره هاست.

اگر برای جوانهای عزیزی که آن روز را ندیدند، بخواهیم در دو جمله مسئله را تصویر کنیم، مسئله این است که حرک_تی در مواجهه ی با رژیم غدار، از یک نقطه، یعنی از حوزه ی علمیه ی قم و مردم قم سر بلند کرد؛ رژیم بی باک و غدار و متکی به امریکا بشدّت آن را سرکوب کرد؛ نفس_ها در سینه ها حبس شد. همه خیال کردند قضیه تمام شد. آن نقطه ای که نگذاشت این قضیه به اینجا ختم شود و یک حادثه را تبدیل به یک جریان و یک فرایند کرد، عبارت بود از تبریز و آذربایجان؛ یعنی مردم غیور و شجاع و باهوش تبریز، یک حادثه را تبدیل کردند به یک جریان؛ نگذاشتند این حادثه در قم دفن شود. اگر بخواهیم تشبیه کنیم به حوادث صدر اسلام، مثل کار جناب زین العابدین علیه السلام و زینب کبری علیها

السلام در حفظ حادثه ی عاشورا و نگذاشتن و مانع شدن از اینکه این حادثه در صحرای کربلا دفن شود و فراموش شود. شما این را یک پرچم کردید و با قدرت این را در دست نگه داشتید و این پرچم شد شاخص. این، اهمّیت حادثه را نشان میدهد.

1387-2-13

گسترش موج عاشورا در ناباوری دشمنان

گذر زمان، حوادث را لحظه به لحظه از انسان دورتر میکند. بعضی از حوادث فراموش میشوند، مثل موج ضعیفی که از انداختن یک سنگ در استخر آبی به وجود می آید - موجی هست، اما هر چه میگذرد،

ص: 642

لحظه به لحظه ضعیفتر میشود و دقیقه ای نمیگذرد که دیگر خبری از آن موج نیست - لکن بعضی از حوادث نقطه ی عکس اند و گذر زمان، آنها را ضعیف و کم رنگ نمیکند، بلکه برجسته تر میکنند. یک نمونه ی آن، حادثه ی عاشوراست.

در روز عاشورا کسی نفهمید چه اتفاق افتاد. عظمت آن حادثه، عظمت جهاد جگرگوشه ی پیغمبر و یاران و نزدیکانش و همچنین عظمت فاجعه ی کشته شدن فرزندان و نور دیدگان پیغمبر بر کسی روشن نبود. اکثر کسانی که آنجا بودند هم نفهمیدند. آنهایی که در جبهه ی دشمن بودند، آنقدر مست و آنقدر غافل و آنقدر از خود بیگانه بودند که نفهمیدند چه اتفاقی افتاد. مستان عالم، مستان غرور و شهوت و غضب و مستان حیوانیت، نمی فهمند در عالم انسانیت چه دارد اتفاق می افتد.

بله؛ زینب علیها السلام خوب فهمید، سکینه علیها السلام خوب فهمید، آن زنها و دخترهای مظلوم خوب فهمیدند چه اتفاقی افتاد؛ این مال روز عاشوراست. اما هر روزی که از روز عاشورا جلوتر رفتیم - روز دوازدهم در کوفه، چند هفته بعد در شام، چند هفته بعد در مدینه و اندکی بعد در همه ی دنیای اسلام - این حادثه به سرعت برق، عظمت و اهمّیت خودش را نشان داد. هنوز دو سال از این حادثه نگذشته بود که آن طغیانگر فرعونی که عامل این حادثه بود، از روی زمین برفتاد و نابود شد(1) و چند سالی بیش نگذشته بود که آن خانواده نابود شدند.(2) خانواده ی دیگری از بنی امیه سر کار

آمدند؛ (3) چند ده سالی نگذشت که آن خانواده هم مضمحل و نابود شدند. (4) دنیای اسلام روزبه روز به مکتب اهل بیت علیهم السلام نزدیک تر، دل بسته تر و مشتاق تر شد، و این حادثه توانست پایه های عقیده ی اسلامی و مکتب اسلام را در طول تاریخ استوار کند.

ص: 643

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 432.

2- . الفخری، صص 120-121.

3- . تاریخ خلیفه، صص 160-162.

4- . مروج الذهب، ج 3، ص 235.

اگر حادثه ی کربلا نبود، ما امروز از مبانی و اصول اسلام هم چندان خبری نمی_یداشتیم و شاید فقط نامی از اسلام به گوش ما م_بخورد. این خون مقدّس و این حادثه ی بزرگ، نه فقط کوچک نشد، کم رنگ نشد، ضعیف نشد؛ بلکه روزبه روز قوی تر و برجسته تر و اثرگذارتر شد؛ این یک نمونه ی برجسته است.

1387-10-19

اباعبدالله علیه السلام ؛ بزرگترین شهید تاریخ

اولاً، تسلیت شهادت بزرگترین شهید تاریخ بشریت، (1) حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و پدیدآورنده ی حماسه ی فراموش نشدنی و بیدارکننده ی امت اسلام در طول تاریخ؛ ثانیاً، خوش آمد به شما برادران و خواهران عزیز که به مناسبت سالگرد بیداری مردم بیدار و هوشیار قم، از آن شهر تشریف آوردید و این مجلس با صفا و پر از صمیمیت را تشکیل دادید.

بیداری قم در نوزدهم دی

مسئله ی نوزدهم دی، صرفاً یک حادثه ی تاریخی گذرا نیست. اهمیت این حادثه از آنجاست که بخشی از ملت ایران - که مردم عزیز قم بودند - حادثه ای را پیش از وقوع آن حس کردند. حس بیداری و هوشیاری این مردم به کمک آنها آمد، تا جریان عظیمی را در کشور شروع کنند. قضیه ی اهانت به امام بزرگوار در یک روزنامه و به قلم یک مزدور دربار

طاغوت، (2) از نظر خیلی از مردم سطحی نگر و ظاهر بین آن روز چندان اهمیتی نداشت؛ عمق این قضیه و بخش پنهانی این توطئه را احساس نمی کردند؛ درک نمی کردند. وقتی توطئه ای را انسان احساس نکند، طبعاً عکس العملی هم در مقابل آن نشان نمیدهد.

ص: 644

1- . کامل الزیارات، ص 148؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 238.

2- . روزنامه ی اطلاعات، 1356/10/17، به قلم احمد رشیدی مطلق.

مردم قم، جوانان قم، احساس کردند؛ درک کردند؛ اهمّیت حادثه را فهمیدند. این مهمترین بخش از این حادثه ای است که در تاریخ انقلاب ما اتفاق افتاد. اگر شما قمی ها آن درکی را که آن روز پیدا کردید، پیدا نمی کردید، به خیابانها نمی آمدید، دفاع نمی کردید، شهید نمیدادید و آن رسوایی بی نظیر را برای دستگاه طاغوت به وجود نمی آوردید، معلوم نبود جریان مبارزات به این شکلی که اتفاق افتاد، اتفاق بیفتد و ادامه پیدا کند. نقطه ی شروع خیلی مهم است، و نقطه ی شروع یک چیز تصادفی نیست، ناشی از فهم کردن و درک کردن حادثه ای است که بسیاری از ابعاد آن پوشیده است؛ از چشم_ها پنهان است. این هنر را حادثه ی نوزده دی قم داشت و نشان داد که این درک صحیح را از قضیه ای که پیش آمده بود، دارد؛ توطئه را می فهمد؛ میداند که پشت سر این مقاله ای که علیه امام رضوان الله تعالی علیه در روزنامه درج شده است (1)، چه چیزهایی باید اتفاق بیفتد و اتفاق می افتد. چون توطئه را فهمید، وادار به عکس العمل شد. امروز هم درس همین است. شمّ انسانی و عمیق یک ملت باید حوادث را قبل از وقوع آن احساس کند و بفهمد که چه اتفاقی دارد می افتد، و عکس العمل نشان بدهد.

در طول تاریخ اسلام، وقتی نگاه میکنیم، نداشتن این درک و شمّ سیاسی درست، ملت_ها را همیشه در خواب نگه داشته است و به دشمنان ملت_ها امکان داده است که هر کاری که میخواهند، بر سر ملت_ها بیاورند و از عکس العمل آنها در امان و مصون بمانند.

غفلت عجیب و فراگیر

با این نگاه، شما به حادثه ی کربلا نگاه کنید. بسیاری از مسلمانانِ دورانِ اواخر شصت ساله ی بعد از حادثه ی هجرت - یعنی پنجاه ساله ی

ص:645

1- . اشاره به مقاله ی توهین آمیز نسبت به امام خمینی قدس سره که در سالروز کشف حجاب با امضای مستعار «احمد رشیدی مطلق» در هفته دی ماه 56 منتشر گردید و موجب روشن شدن مشعل انقلاب و شتاب گرفتن مبارزات مردم علیه رژیم پهلوی شد.

بعد از رحلت نبی مکرّم صلی الله علیه و آله - از حوادثی که میگذشت، تحلیل درستی نداشتند. چون تحلیل نداشتند، عکس العمل نداشتند. لذا میدان، باز بود جلوی کسانی که هر کاری میخواستند، هر انحرافی که در مسیر امت اسلامی به وجود می آوردند، کسی جلودارشان نباشد؛ میکردند. کار به جایی رسید که یک فرد فاسقِ فاجرِ بدنامِ رسوا - جوانی که هیچ یک از شرایط حاکمیت اسلامی و خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله در او وجود ندارد و نقطه ی عکس مسیر پیغمبر صلی الله علیه و آله در اعمال او ظاهر است - بشود رهبر امت اسلامی و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله ! ببینید چقدر این حادثه امروز به نظر شما عجیب می آید؟ آن روز این حادثه به نظر مردمی که در آن دوران بودند، عجیب نیامد. خواص احساس خطر نکردند؛ بعضی هم که شاید احساس خطر میکردند، منافع شخصی شان، عافیت شان، راحتی شان، اجازه نداد که عکس العملی نشان بدهند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله ، اسلام را آورد تا مردم را به توحید، به پاکیزگی، به عدالت، به سلامت اخلاق، به صلاح عمومی جامعه ی بشری سوق بدهد. امروز کسی به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله مینشیند که سر تا پایش فساد است، سر تا پایش فسق است،(1) به اصل وجود خدا و وحدانیت خدا اعتقادی ندارد.(2) با فاصله ی پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، یک چنین کسی می آید سر کار! این به نظر شما امروز خیلی عجیب می آید؛ آن روز به نظر بسیاری از آن مردم، عجیب نیامد. عجب! یزید خلیفه شد و مأمورین غلاظ و شداد را گذاشتند در اطراف دنیای اسلام که از مردم بیعت بگیرند. مردم هم دسته دسته رفتند بیعت کردند؛ علما بیعت کردند، زهاد بیعت کردند، نخبگان بیعت کردند، سیاستمداران بیعت کردند.(3)

ص:646

2- . الإحتجاج، ج 2، ص 34؛ تذکره الخواص، صص 235 و 260-261.

3- . الإمامه و السیاسه، ج 1، ص 197؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 276 و ج 5، ص 144؛ الأخبار الطوال، ص 227؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 225؛ العقد الفرید، ج 5، صص 117-119؛ مروج الذهب، ج 3، ص 70؛ الکامل، ج 4، ص 17.

هدف قیام

در یک چنین موقعیتی که اینقدر غفلت بر دنیای اسلام حاکم است که خطر را درک و استشمام نمیکنند، چه کار باید کرد؟ کسی مثل حسین بن علی علیه السلام که مظهر اسلام است، نسخه ی بی تغییر پیغمبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است - «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» (1) - در این شرایط چه کار باید بکند؟ او باید کاری کند که دنیای اسلام را - نه فقط آن روز، بلکه در طول قرنهای بعد از آن - بیدار کند؛ آگاه کند؛ تکان بدهد. این تکان با قیام امام حسین علیه السلام شروع شد. حالا اینکه امام حسین علیه السلام دعوت شد برای حکومت در کوفه و حرکت کرد به کوفه، اینها ظواهر کار و بهانه های کار بود. اگر امام حسین علیه السلام دعوت هم نمیشد، این قیام تحقق پیدا میکرد. امام حسین علیه السلام باید این حرکت را انجام میداد، تا نشان بدهد که دستور کار در یک چنین شرایطی برای مسلمان چیست. نسخه را به همه ی مسلمانهای قرنهای بعدی نشان داد. یک نسخه ای نوشت؛ منتها نسخه ی حسین بن علی علیه السلام، نسخه ی لفاظی و حرافی و «دستور بده، خودت بنشین» نبود؛ نسخه ی عملی بود. او خودش حرکت کرد و نشان داد که راه این است.

ایشان از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل میکنند که آن وقتی که شما دیدید که اسلام کنار گذاشته شد، ظالمین بر مردم حکومت میکنند، دین خدا را تغییر میدهند، با فسق و فجور با مردم رفتار میکنند؛ آن کسی که در مقابل این وضع نایستد و قیام نکند:

«كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛ (2)

خدای متعال با این آدم ساکت و بی تفاوت هم مثل همان کسی که «مستحلّ حرّات الله» است، رفتار خواهد کرد. این، نسخه است. قیام

ص: 647

1- . المصنف، ابن اَبی شیبَه الکوفی، ج 7، ص 515؛ کامل الزیارات، صص 116-117؛ بحارالأنوار، ج 43، ص 261.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

امام حسین علیه السلام این است.

فداکاری برای قیام

در راه این قیام، جان مطهر و مبارک و گران بهای امام حسین علیه السلام که برترین جانهای عالم است، اگر قربانی شود، به نظر امام حسین، بهای زیادی نیست. جان بهترین مردمان که اصحاب امام حسین بودند، اگر قربان شود، برای امام حسین علیه السلام بهای گرانی محسوب نمیشود. اسارت آل الله، حرم پیغمبر، شخصیتی مثل زینب علیها السلام که در دست بیگانگان اسیر بشود - حسین بن علی علیه السلام میدانست وقتی در این بیابان کشته شود، آنها این زن و بچه را اسیر میکنند(1) - این اسارت و پرداختن این بهای سنگین به نظر امام حسین علیه السلام، برای این مقصود سنگین نبود. بهایی که ما میپردازیم، باید ملاحظه شود با آن چیزی که با این پرداخت؛ برای اسلام، برای مسلمین، برای امت اسلامی و برای جامعه به دست می آید. گاهی صد تومان انسان خرج کند، اسراف کرده؛ گاهی صد میلیارد اگر خرج کند، اسراف نکرده. باید دید چه در مقابلش میگیریم.

انقلاب اسلامی عمل به این نسخه بود. امام بزرگوار ما به این نسخه عمل کرد. یک عده ای آدمهای ظاهرنگر و سطحی بین - البته آدمهای خوب، مردمان بدی نبودند؛ ما اینها را میشناختیم - همان وقت میگفتند که ایشان این جوانها را توی میدان آوردند و بهترین جوانهای ما به کشتن داده میشوند؛ خون_شان ریخته میشود. خیال میکردند که امام نمیداند که جان این جوانها در خطر قرار میگیرد. دل_شان برای او می_سوخت. این ناشی بود از اینکه محاسبهی درست نمیشد. خُب بله، در جنگ تحمیلی، ما این همه شهید دادیم، این همه جانباز دادیم، این همه خانواده داغدار شدند. این بهای بزرگی است؛ اما در مقابل چه؟ در مقابل استقلال کشور. پرچم اسلام، هویت ایران اسلامی را در مقابل آن

ص: 648

1- . اللهوف، ص 40؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 364.

طوفان عظیم حفظ کردیم. آن طوفانی که درست کرده بودند، طوفان صدام نبود. صدام، آن سرباز جلو جبهه ی دشمن بود. پشت سر صدام، همه ی دستگاه و دنیای کفر و استکبار قرار گرفته بودند. اگر فرض کنیم از اول هم وارد این توطئه نبودند، در ادامه واضح و روشن بود؛ همه آمدند پشت سر صدام. امریکا آمد، شوروی آن روز آمد، ناتو آمد، کشورهای مرتجع و وابسته ی به استکبار آمدند؛ پول دادند، اطلاعات دادند، نقشه دادند، تبلیغات کردند.

این جبهه ی عظیم آمده بود تا ایران بزرگ، ایران رشید و شجاع، ایران مؤمن را بکلی در هم بپیچد؛ یک منطقه ی دست نشانده ی برای استکبار را در درجه ی اول، مغلوبِ عنصر پست و کوچکی مثل صدام کند و در درجه ی بعد هم در مشت و چنگال امریکا نگه دارد. مصیبتی را که در طول دویست سال بر سر کشور ما آوردند و این همه مشکل برای این ملت درست کردند، این مصیبت را صد سال دیگر، دویست سال دیگر ادامه بدهند. ملت ما ایستاد، امام بزرگوار ایستاد. البته جانهای عزیزی را دادیم، شهیدان بزرگی را دادیم، جوانهای محبوبی را فدا کردیم؛ اما این بهای گزافی در مقابل آن دستاورد نبود.

1387-11-28

اربعین؛ آغاز و توسعه ی پیام کربلا

امروز روز اربعین است و حادثه ی بیست و نه بهمن تبریز هم یک حادثه ی اربعینی است. اربعین در حادثه ی کربلا، یک شروع بود، یک آغاز بود. بعد از آنکه قضیه ی کربلا انجام گرفت، آن فاجعه ی بزرگ اتفاق افتاد، و فداکاری بی نظیر اباعبدالله علیه السلام و اصحاب و یاران و خانواده اش در آن محیط محدود واقع شد؛ حادثه ی اسارت_ها پیام را باید منتشر میکرد و خطبه ها و افشاگری_ها و حقیقت گویی های

ص: 649

حضرت زینب علیها السلام و امام سجّاد علیه الصّلاه والسلام مثل یک رسانه ی پر قدرت باید فکر و حادثه و هدف و جهت گیری را در محدوده ی وسیعی منتشر میکرد و کرد.

سکوت مرگبار؛ نتیجه ی اختناق یزیدی پس از عاشورا

خاصیت محیط اختناق این است که مردم فرصت و جرأت این را پیدا نمیکنند که حقایق را که فهمیده اند، در عمل خودشان نشان بدهند؛ چون اولاً، دستگاه ظالم و مستبد نمیگذارد مردم بفهمند و اگر فهم مردم از دست او خارج شد و فهمیدند، نمیگذارد به آنچه فهمیده اند، عمل کنند. در کوفه، در شام، در بین راه، خیلی ها از زبان زینب کبری علیها السلام یا امام سجّاد علیه الصّلاه و السلام یا از دیدن وضع اسراء، خیلی چیزها را فهمیدند، ولی کی جرأت میکرد، کی توانایی این را داشت که در مقابل آن دستگاه ظلم و استکبار و استبداد و اختناق، آنچه را که فهمیده است، بروز دهد؟ مثل یک عقده ای در گلوی مؤمنین باقی بود.

اربعین؛ شکست فضای اختناق و اولین جوشش کربلا

این عقده، روز اربعین اولین نشتر را خورد؛ اولین جوشش در روز اربعین در کربلا اتفاق افتاد.

مرحوم سیدبن طاووس - و بزرگان - نوشته اند که وقتی کاروان اسراء، یعنی جناب زینب علیها السلام و بقیه در اربعین وارد کربلا شدند، در آنجا فقط جابر بن عبدالله انصاری و عطیه ی عوفی نبودند، «جماعه من بنی هاشم» عده ای از بنی هاشم، عده ای از یاران بر گرد تربت سیدالشهدا علیه السلام جمع شده بودند و به استقبال زینب کبری علیها السلام آمدند. (1) شاید این سیاست ولایی هم که زینب کبری علیها السلام اصرار کرد که برویم به کربلا - در مراجعت از شام (2) - به خاطر همین بود که این اجتماع کوچک اما پرمعنا، در آنجا حاصل شود. حالا بعضی استبعاد کردند که چطور ممکن است

ص: 650

1- . اللهوف، ص 114.

2- . همان.

تا اربعین به کربلا رسیده باشند. (1) مرحوم شهید آیت الله قاضی یک نوشته ی مفصّلی دارد، (2) اثبات میکنند که نه، ممکن است که این اتفاق افتاده باشد.

به هر حال آنچه در کلمات بزرگان و قدما هست، این است که وقتی زینب کبری علیها السلام و مجموعه ی اهل بیت علیهم السلام وارد کربلا شدند، عطیه ی عوفی و جناب جابر بن عبدالله و رجالی از بنی هاشم در آنجا حضور داشتند. این نشانه و نمونه ای از تحقق آن هدفی است که با شهادت_ها باید تحقق پیدا میکرد؛ یعنی گسترش این فکر و جرأت دادن به مردم. از همین جا بود که ماجرای توّاب_ین به وجود آمد؛ اگر چه ماجرای توّاب_ین سرکوب شد، (3) اما بعد با فاصله ی کوتاهی ماجرای قیام مختار و بقیّه ی آن دلاوران کوفه اتفاق افتاد (4) و نتیجه ی در هم پیچیده شدن دودمان بنی امیّه ی ظالم و خبیث بر اثر همین شد. البته بعد از او سلسله ی مروانی ها آمدند؛ (5) اما مبارزه ادامه پیدا کرد؛ راه باز شد.

این خصوصیت اربعین است؛ یعنی در اربعین افشاگری هم هست، عمل هم هست، تحقق هدف_های آن افشاگری هم در اربعین وجود دارد.

عین همین قضیه در اربعین تبریز اتفاق افتاد. من در گذشته هم به مردم عزیز تبریز این را گفته ام؛ اگر حادثه ی بیستونه بهمن در تبریز پیش نمی آمد، یعنی یاد شهدای قم به وسیله ی تبریزی ها آن طور با فداکاری زنده نگه داشته نمیشد، ممکن بود جریان مبارزه، مسیر دیگری را طی کند. بسیار احتمال داشت که این حادثه ی بزرگ با این شکلی که اتفاق

ص: 651

1- بحارالأنوار، ج 98، ص 334.

2- تحقیق درباره ی اولین اربعین سیدالشهدا علیه السلام .

3- الطبقات الکبری، خامسه 1، صص 509-510.

4- الأخبار الطوال، صص 288-308؛ الأمالی، طوسی، صص 240-245؛ بحارالأنوار، ج 45، صص 332-338.

5- الأخبار الطوال، صص 281-285؛ الإختصاص، ص 131.

افتاد، اتفاق نیفتد؛ یعنی قضیه ی تبریز و قیام مردم تبریز در بیستونه بهمن، یک حادثه ی تعیین کننده بود. ماجرای خونهای ریخته شده در قم و اصل انگیزه ی حرکت قم را، ماجرای تبریز زنده و احیا کرد. طبعاً مردم در این راه هزینه

کردند؛ جانهای خودشان، آسایش خودشان، امنیت خودشان، همه را خرج کردند؛ لیکن نتیجه ای که گرفتند، بیداری کلّ کشور بود. لذا برای قم یک اربعین گرفته شد، برای اربعین شهدای تبریز در بیستونه بهمن هم چندین اربعین گرفته شد. این گسترش حرکت را نشان میدهد. خاصیت حرکت صحیح این است.

1388-1-26

کلّ یوم عاشورا و کلّ ارض کربلا

اینکه گفتند: «کلّ یوم عاشورا و کلّ ارض کربلا» به معنای این است که زمان میگذرد، اما حوادث جاری در زندگی بشر، حقایق آفرینش دست نخورده است. در هر دوره ای انسانها نقشی دارند که اگر آن نقش را بدرستی، در لحظه ی مناسب، در زمان خود ایفا کنند، همه چیز به سامان خواهد رسید، ملتها رشد خواهند کرد، انسانیت گسترده خواهد شد.

1388-2-23

تعلق اهل بیت علیهم السلام به همه ی مسلمانان

در قضیه ی غزه - در این جنگ بیست و دو روزه ی چند ماه قبل - جمهوری اسلامی در همه ی سطوحش؛ از رهبری و ریاست جمهوری و مسئولین گوناگون و مردم و تظاهرات و پول و کمک و سپاه و غیره، همه در خدمت برادران فلسطینی مظلوم و مسلمان قرار گرفتند. در بحبوحه ی این حرفها، یک وقت دیدیم که ویروسی دارد تکثیر مثل میکند؛ دائم میروند پیش بعضی از بزرگان، بعضی از علما،

ص: 652

بعضی از محترمین، که آقا! شما دارید به کی کمک میکنید؛ اهل غزه ناصبی اند! ناصبی یعنی دشمن اهل بیت علیهم السلام. یک عده هم باور کردند! دیدیم پیغام و پَسغام که آقا، میگویند اینها ناصبی اند. گفتیم پناه بر خدا، لعنت خدا بر شیطان رجیم خبیث. در غزه مسجد «الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» هست، مسجد «الامام الحسین» هست، چطور اینها ناصبی اند؟! بله، سنی اند؛ اما ناصبی؟! این جور حرف زدند، این جور اقدام کردند...

هیچ کس نباید خیال کند که اهل بیت پیغمبر علیهم السلام مخصوص و متعلق به شیعه اند؛ نه، مال همه ی دنیای اسلامند. چه کسی است که فاطمه ی زهرا علیها السلام را قبول نداشته باشد؟ چه کسی است که حسنین علیهما السلام «سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (1) را قبول نداشته باشد؟ چه کسی است که ائمه ی بزرگوار شیعه را قبول نداشته باشد؟ حالا یکی او را امام و واجب الاطاعه و مفروض الطاعه میدانند، یکی نمیدانند؛ اما قبول شان دارند. اینها حقایقی است، باید اینها را فهمید، باید اینها را نهادینه کرد.

1388-5-21

ضرورت ایجاد بصیرت در جامعه

بصیرت مهم است. نقش نخبگان و خواص هم این است که این بصیرت را نه فقط در خودشان، در دیگران به وجود بیاورند. آدم گاهی می بیند که متأسفانه بعضی از نخبگان خودشان هم دچار بی بصیرتی اند؛ نمی فهمند؛ اصلاً ملتفت نیستند. یک حرفی یکپو به نفع دشمن میبراند؛ به نفع جبهه ای که هم‌تتش نابودی بنای جمهوری اسلامی است به نحوی. نخبه هم هستند، خواص هم هستند، آدمهای بدی هم نیستند، نیت بدی هم ندارند؛ اما این است دیگر. بی بصیرتی است دیگر. این بی بصیرتی را بخصوص شما جوانها با خواندن آثار خوب،

ص: 653

1- . مسند احمد، ج 3، ص 82؛ الأمالی، طوسی، ص 312؛ بحار الأنوار، ج 37، ص 73.

با تأمل، با گفتگو با انسانهای مورد اعتماد و پخته، نه گفتگوی تقلیدی - که هرچه گفت، شما قبول کنید. نه، این را من نمیخواهم - از بین ببرید. کسانی هستند که میتوانند با استدلال، آدم را قانع کنند؛ ذهن انسان را قانع کنند؛ و حتی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام هم از این ابزار در شروع نهضت و در ادامه ی نهضت استفاده کرد. حالا چون آیام مربوط به امام حسین علیه السلام است، این جمله را عرض کرده باشیم:

امام حسین علیه السلام را فقط به جنگ روز عاشورا نباید شناخت؛ آن یک بخش از جهاد امام حسین علیه السلام است. به تبیین او، امر به معروف او، نهی از منکر او، توضیح مسائل گوناگون در همان منی و عرفات، خطاب به علما، خطاب به نخبگان - حضرت بیانات عجیبی دارد (1) که در کتابها ثبت و ضبط است - بعد هم در راه به سمت کربلا، هم در خود عرصه ی کربلا و میدان کربلا، باید شناخت. در خود عرصه ی کربلا حضرت اهل تبیین بودند، میرفتند، صحبت

میکردند. (2) حالا میدان جنگ است، منتظرند خونِ هم را بریزند، اما از هر فرصتی این بزرگوار استفاده میکردند که بروند با آنها صحبت بکنند، بلکه بتوانند آنها را بیدار کنند. البته بعضی خواب بودند، بیدار شدند؛ (3) بعضی خودشان را به خواب زده بودند و آخر هم بیدار نشدند. آنهایی که خودشان را به خواب میزنند، بیدار کردن آنها مشکل است، گاهی اوقات غیر ممکن است.

1388-9-22

مباهله ی عملی امام حسین علیه السلام در کربلا

روز مباهله، روزی است که پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله ، عزیزترین عناصر

ص:654

1- . تحف العقول، صص 237-239؛ بحار الأنوار، ج 97، صص 79-81.

2- . تاریخ الطبری، ج 4، صص 322-323؛ الأمالی، صدوق، صص 222-223؛ الإرشاد، ج 2، صص 97-98؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، صص 218-219؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 8-11 و 83.

3- . الأمالی، صدوق، صص 223-224، المنتظم، ج 5، ص 339؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 10-11.

انسانی خود را به صحنه می آورد. نکته ی مهم در باب مباهله این است: «وَأَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ» در آن هست؛ «وَأَنْفُسَنَا وَ نِسَاءَكُمْ» (1) در آن هست؛ عزیزترین انسانها را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انتخاب میکند و به صحنه می آورد برای محاجّه ای که در آن باید مایز بین حق و باطل و شاخص روشنگر در معرض دید همه قرار بگیرد. هیچ سابقه نداشته است که در راه تبلیغ دین و بیان حقیقت، پیغمبر صلی الله علیه و آله دست عزیزان خود، فرزندان خود و دختر خود و امیرالمؤمنین علیه السلام (2) را - که برادر و جانشین (3) خود هست - بگیرد و بیاورد وسط میدان؛ استثنایی بودن روز مباهله به این شکل است. یعنی نشان دهنده ی این است که بیان حقیقت، ابلاغ حقیقت، چقدر مهم است؛ می آورد به میدان با این داعیه که میگوید بیاییم مباهله کنیم؛ هر کدام بر حق بودیم، بماند، هر کدام بر خلاف حق بودیم، ریشه کن بشود با عذاب الهی.

همین قضیه در محرم اتفاق افتاده است به شکل عملی؛ یعنی امام حسین علیه الصّلاه و السّلام هم برای بیان حقیقت، روشنگری در طول تاریخ، عزیزترین عزیزان خود را برمیدارد می آورد وسط میدان. امام حسین علیه السلام که میدانست حادثه چه جور تمام خواهد شد؛ زینب علیها السلام را آورد، همسران خود را آورد، فرزندان خود را آورد، برادران عزیز خود را آورد. (4) اینجا هم مسئله، مسئله ی تبلیغ دین است؛ تبلیغ به معنای حقیقی کلمه؛ رساندن پیام، روشن کردن فضا؛ ابعاد مسئله ی تبلیغ را این جور می شود فهمید که چقدر مهم است. در آن خطبه [فرمود]:

ص: 655

- 1- «ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود.» آل عمران، 61.
 - 2- . تفسیر فرات الکوفی، صص 88-89؛ الکامل، ج 2، ص 293؛ بحارالأنوار، ج 21، صص 345-346.
 - 3- . الأمالی، صدوق، صص 678-679؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 42، صص 42-43؛ بحارالأنوار، ج 23، ص 320.
 - 4- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، ص 451؛ الأخبار الطوال، ص 228؛ إعلام الوری، ج 1، ص 435؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 326.
- «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَجِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ... فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَ لِقَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛ (1)

یعنی وقتی او دارد فضا را به این شکل آلوده میکند، خراب میکند، باید یا با فعل یا با قول آمد روشنگری کرد. و امام حسین علیه السلام این کار را انجام میدهد، آن هم با این هزینه ی سنگین؛ عیالات خود، همسران خود، عزیزان خود، فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام، زینب کبری علیها السلام، اینها را برمیدارد می آید وسط میدان...

فرصت محرم

یک نمونه، همین تبلیغات ماه محرم است که به مناسبت عزاداری محرم انجام میگیرد. این بهترین فرصت برای تبلیغ کردن است. از این فرصت باید استفاده کرد برای همان مطلبی که عرض شد؛ شاخص ایجاد بشود؛ مایز، شاخص سازی، معالم الطریق. اگر چنانچه سر دوراهی تابلویی نباشد که نشان بدهد راه فلان جا از کجاست، طرف راست است یا طرف چپ

است، این سیرکننده و رونده، به خطا خواهد افتاد. اگر چند راهی باشد، گمراه خواهد شد. شاخص باید معین کرد، انگشت اشاره را بایستی واضح مقابل چشم همه قرار داد تا بتوانند گمراه نشوند. در دنیایی که اساس کار دشمنان حقیقت بر فتنه سازی است، اساس کار طرفداران حقیقت بایست بر این باشد که بصیرت راه، راهنمایی راه، هرچه می_ت_وانند، برجسته تر کنند و این شاخصها راه، این مایزها راه، این معالم الطریق را بیشتر، واضح تر، روشن تر در مقابل چشم مردم قرار بدهند، که مردم بفهمند، تشخیص بدهند و گمراه نشوند...

روضه خوانی؛ سنتی صحیح

این را هم من در مورد تبلیغ در دوران محرم - که حالا در پیش هست - عرض بکنم که بعضی حالا ممکن است بگویند شما میخواهید

ص: 656

1- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

نهضت امام حسین علیه السلام را بیان بکنید، خیلی خوب، بروید بیان کنید، دیگر روضه خوانی و گریه و زاری و اینها چیست؟ بروید بنشینید بیان کنید که حضرت این کار را کردند، این کار را کردند، هدف_شان هم این بود. این خیلی فکر خطایی است، نگاه غلطی است. این عاطفه ی نسبت به اولیای خدا، اولیای دین، این پیوند عاطفی، پشتوانه ی بسیار ارزشمند پیوند فکری و پیوند عملی است. بدون این پشتوانه، خیلی سخت میشود در این راه حرکت کرد. این پیوند عاطفی، خیلی مهم است. اینی که امام راحل رضوان الله علیه فرمودند عزاداری به سبک سنتی، (1) این یک حرف از روی عادت نبود؛ حرف بسیار عمیقی است؛ ژرف نگرانه است.

بینید در قرآن نسبت به اولیای الهی سه تعبیر وجود دارد: یک تعبیر، تعبیر ولایت است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»؛ (2)

بحث ولایت؛ معلوم است که پیوند، ارتباط، معرفت، اینها داخل در زیرمجموعه ی ولایت است. یک بحث، بحث اطاعت است:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (3)

اطاعت رسول و اطاعت اولی الامر. این در عمل است. در میدان عمل باید اطاعت کرد، پیروی کرد. اما یک بحث سومی وجود دارد و آن، بحث مودت است:

«قُلْ لَأَسْئَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ (4)

ص: 657

- 1- . صحیفه امام، ج 15، صص 330-331.
 - 2- . «سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز برپا میدارند و در حال رکوع، زکات میدهند.» مائده، 55.
 - 3- . «...اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر [اوصیای پیامبر] را...» نساء، 59.
 - 4- . «...بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمیکنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم]...» شوری، 23.
- این مودت چیست دیگر؟ ولایت اینها را داشته باشید، اطاعت هم از اینها بکنید؛ مودت برای چیست؟ این مودت، پشتوانه است. اگر این مودت نباشد، همان بلایی بر سر امت اسلامی خواهد آمد که در دورانهای اول بر سر یک عده ای آمد که همین مودت را کنار گذاشتند، بتدریج اطاعت و ولایت هم کنار گذاشته شد. بحث مودت خیلی مهم است. این مودت، با این ارتباطات عاطفی حاصل میشود؛ ماجرای مصیبت های اینها را گفتن، یک جور ایجاد ارتباط عاطفی است؛ ماجرای مناقب اینها و فضایل اینها را گفتن، یک جور دیگر پیوند عاطفی است.

بنابراین، این عزاداری‌هایی که انجام میگیرد، این گریه و زارییی که میشود، این تشریح حوادث عاشورا که میشود، اینها چیزهای لازمی است. یک عده از موضع روشنفکری نیایند بگویند «آقا! اینها دیگر لازم نیست.» نه، اینها لازم است؛ اینها تا آخر لازم است؛ همین کارهایی که مردم میکنند. البته یک شکل‌های بدی وجود دارد که گفته ایم؛ مثل قمه زدن که گفتیم این ممنوع است، نباید این کار انجام بگیرد؛ این، مایه ی دراز شدن زبان دشمنان علیه دوستان اهل بیت است. اما همین عزاداری متعارفی که مردم میکنند؛ دسته جات سینه زنی راه می اندازند، عَلم بلند میکنند، اظهار محبت میکنند، شعار مینویسند، میخوانند، گریه میکنند؛ اینها ارتباط عاطفی را روزبه روز بیشتر میکند؛ اینها خیلی چیزهای خوبی است. این، اهمّیت تبلیغ.

1388-10-29

عاشورا و شناخت نیاز زمان

مشکل برخی از افراد و مجموعه ها این است: بی ایمان نیستند، بی شوق و بی محبت هم نیستند؛ اما لحظه شناس نیستند.

لحظه را باید شناخت؛ نیاز را باید دانست. فرض بفرمایید کسانی در

ص: 658

کوفه دلهاشان پر از ایمان به امام حسین علیه السلام بود، به اهل بیت علیهم السلام محبت هم داشتند، اما چند ماه دیرتر وارد میدان شدند؛(1) همه شان هم به شهادت رسیدند، پیش خدا هم مأجورند؛ اما کاری که باید بکنند، آن کاری نبود که آنها کردند؛ لحظه را نشناختند؛ عاشورا را نشناختند؛ در زمان، آن کار را انجام ندادند. اگر کاری که توأبیین در مدتی بعد از عاشورا انجام دادند، در هنگام ورود جناب مسلم به کوفه انجام میدادند، اوضاع عوض میشد؛ ممکن بود حوادث، جور دیگری حرکت بکند. شناسایی لحظه ها و انجام کار در لحظه ی نیاز، خیلی چیز مهمی است.

1388-11-19

دهه ی آخر صفر؛ دهه ی زینب کبری علیها السلام

این روزها، روزهای دهه ی آخر صفر است؛ روزهای بعد از اربعین است. اگر نگاهی کنیم به تاریخ صدر اسلام، این روزها روزهای زینب کبری علیها السلام است. آن کاری هم که زینب کبری علیها السلام کرد، یک کار از همین جنس بود؛ یعنی کاری محضاً برای خدای متعال، در دلِ خطرها و محن_تها و زحمت_ها؛ یک ابراز وجود معنوی و الهی دین در چهره ی مصمم زینب کبری علیها السلام . خوب است بدانیم و بفهمیم حروف تاریخ گذشته ی بسیار ارجمندی را که تا امروز منشأ برکات فکری و معرفتی شده است، و این شاءالله تا آخر دنیا هم خواهد بود. زینب علیها السلام ، هم در حرکت به سمت کربلا، همراه امام حسین علیه السلام ؛ هم در حادثه ی روز عاشورا، آن سختی_ها و آن محن_تها؛ هم در حادثه ی بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام ، بی سرپناهی این مجموعه ی به جا مانده ی کودک و زن، به عنوان یک ولیّ الهی آن چنان درخشید که نظیر او را نمیشود

ص:659

1- . أنساب الأشراف، ج 6، ص 366.

پیدا کرد؛ در طول تاریخ نمیشود نظیری برای این پیدا کرد. بعد هم در حوادث پی درپی، در دوران اسارت زینب علیها السلام ، در کوفه، در شام، تا این روزها که روز پایان آن حوادث است و شروع یک سرآغاز دیگری است برای حرکت اسلامی و پیشرفت تفکر اسلامی و پیش بردن جامعه ی اسلامی. برای خاطر همین مجاهدت بزرگ، زینب کبری علیها السلام در نزد خداوند متعال یک مقامی یافته است که برای ما قابل توصیف نیست.

شما ملاحظه کنید در قرآن کریم، به عنوان یک نمونه ی کامل ایمان، خدای متعال دو زن را مثال میزند؛ به عنوان نمونه ی کفر هم دو زن را مثال می_زند:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ تَوْحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ» (1)

که این دو مثال، مربوط است به زنانی که نمونه ی کفرند. یعنی به عنوان نمونه، از مردان مثال نمی آورد؛ از زنان مثال می آورد؛ هم در باب کفر، هم در باب ایمان.

«وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ»؛ (2)

یکی زن فرعون را به عنوان نمونه ی کامل ایمان مثال می آورد، یکی هم حضرت مریم کبری؛

«وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ»؛ (3)

یک مقایسه ی کوتاه بین زینب کبری علیها السلام و بین همسر فرعون، عظمت مقام زینب کبری علیها السلام را نشان میدهد. در قرآن کریم، زن فرعون نمونه ی ایمان شناخته شده است؛ برای مرد و زن در طول زمان تا آخر دنیا.

ص: 660

1- «خداوند برای کسانی که کافر شده اند، به همسر نوح و لوط مثل زده است. آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند» تحریم، 10.

2- «و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است...» تحریم، 11.

3- «و همچنین به مریم دختر عمران...» تحریم، 12.

آن وقت مقایسه کنید زن فرعون را که به موسی ایمان آورده بود و دل بسته ی آن هدایتی شده بود که موسی عرضه میکرد، وقتی در زیر فشار شکنجه ی فرعونی قرار گرفت، که با همان شکنجه هم - طبق نقل تواریخ و روایات - از دنیا رفت، (1) شکنجه ی جسمانی او، او را به فغان آورد:

«إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ»؛ (2)

از خدای متعال درخواست کرد که پروردگارا! برای من در بهشت خانه ای بنا کن. در واقع، طلب مرگ میکرد؛ میخواست که از دنیا برود.

«وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ»؛

من را از دست فرعون و عمل گمراه کننده ی فرعون نجات بده. در حالی که جناب آسیه - همسر فرعون - مشکلش، شکنجه اش، درد و رنجش، درد و رنج جسمانی بود؛ مثل حضرت زینب علیها السلام ، چند برادر، دو فرزند، تعداد زیادی از نزدیکان و برادرزادگان را از دست نداده بود و در مقابل چشم خودش به قربانگاه نرفته بودند. این رنج های روحی که برای زینب کبری پیش آمد، اینها برای جناب آسیه - همسر فرعون - پیش نیامده بود. در روز عاشورا زینب کبری علیها السلام این همه عزیزان را در مقابل چشم خود دید که به قربانگاه رفته اند و شهید شده اند؛ حسین بن علی علیه السلام - سیدالشهدا(3) - را دید، عباس را دید، علی اکبر را دید، قاسم را دید، فرزندان خودش را دید، دیگر برادران را دید. بعد از شهادت، آن همه محن_تها را دید؛ تهاجم دشمن را، هتک احترام را، مسئولیت حفظ کودکان را، زنان را. عظمت این مصیبت_تها را مگر میشود مقایسه کرد با مصائب جسمانی؟ اما در مقابل همه ی این

ص: 661

1- . مجمع البیان، ج 10، ص 64؛ الکامل، ج 1، ص 185.

2- . «... در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه ای برای من نزدیک خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده...» تحریم، 11.

3- . کامل الزیارات، ص 142؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 238.

مصائب، زینب علیها السلام به پروردگار عالم عرض نکرد: «ربّ نجّنی»؛ نگفت پروردگار! من را نجات بده. در روز عاشورا عرض کرد: پروردگار! از ما قبول کن. بدن پاره پاره ی برادرش در مقابل دست، در مقابل چشم؛ دل به سمت پروردگار عالم، عرض میکند: پروردگار! این قربانی را از ما قبول کن. (1) وقتی از او سؤال میشود که چگونه دیدی؟ میفرماید:

«ما رأیتُ إلاّ جَمیلاً». (2)

این همه مصیبت در چشم زینب کبری علیها السلام زیباست؛ چون از سوی خداست، چون برای اوست، چون در راه اوست، در راه اعلای کلمه ی اوست.

بینید این مقام، مقام چنین صبری، چنین دلدادگی نسبت به حق و حقیقت، چقدر متفاوت است با آن مقامی که قرآن کریم از جناب آسیه نقل میکند. این، عظمت مقام زینب علیها السلام را نشان میدهد. کار برای خدا این جور است. لذا نام زینب علیها السلام و کار زینب علیها السلام امروز الگوست و در دنیا ماندگار است.

بقای دین اسلام، بقای راه خدا، ادامه ی پیمودن این راه به وسیله ی بندگان خدا، متّکی شده است، مدد و نیرو گرفته است از کاری که حسین بن علی علیه السلام کرد و کاری که زینب کبری علیها السلام کرد. یعنی آن صبر عظیم، آن ایستادگی، آن تحمل مصائب و مشکلات، موجب شد که امروز شما می بینید ارزشهای دینی در دنیا، ارزشهای رایج است. همه ی این ارزشهای انسانی که در مکاتب گوناگون، منطبق با وجدان بشری است، ارزشهایی است که از دین برخاسته است؛ اینها را دین تعلیم داده است. کار برای خدا خاصیتش این است.

از جنس همین کار، کار انقلاب بود؛ لذا انقلاب ماندگار شد؛ ثبات و اقتدار معنوی و حقیقی پیدا کرد، دوام پیدا کرد.

1- . مقتل الحسین، مقررّم، ص 322.

2- . الفتوح، ج 5، ص 122؛ مثير الأحران، ص 71؛ بحار الأنوار، ج 45، صص 115-116.

1388-11-28

شباهت انقلاب اسلامی با عاشورا

در بیستودوم بهمن، جمعیتی که در سیویکمین سال ولادت انقلاب اسلامی در خیابانها حضور پیدا میکنند، از جمعیت سال‌های قبل بیشتر است؛ نه فقط کم نشده است، کمرنگ نشده است، بلکه پررنگ تر شده است، قوی تر شده است؛ برخلاف آن چیزی که در طبیعت عالم وجود دارد. شما یک سنگی را داخل آب بیندازید، یک موجی ایجاد میکند؛ اما هرچه میگذرد، لحظه لحظه این موج کوچکتر، کمتر و نامحسوس تر میشود، تا تمام میشود. گذشت زمان، امواج اجتماعی را خاموش میکند. این چه حقیقتی است که گذشت زمان آن را خاموش نمیکند، بلکه روزه روز برجسته تر میکند؟ مثل حادثه ی کربلا. آن روز در آن بیابان خالی و بدون حضور دوستان و پُر از دشمنان، حسین بن علی علیه السلام و یارانش به شهادت میرسند، خانواده اش اسیر میشوند و آنها را می‌برند و تمام. امروز بعد از گذشت قرن‌ها، همان حادثه ای که باید در ظرف ده روز، پانزده روز اثری از آن نمی‌ماند و یادی از آن نمیشد، ببینید چقدر برجسته است؛ نه فقط در بین میلیون‌ها شیعه در کشورهای مختلف، در بین مسلمانان، بلکه در بین غیر مسلمانان، نام حسین بن علی علیه السلام مثل خورشیدی می‌تابد؛ دلها را روشن میکند، راهنمایی میکند. انقلاب این جوری است. این انقلاب هرچه زمان گذشته است، حقایق بیشتری را روشن کرده است.

1389-2-1

زینب علیها السلام؛ عامل پیروزی خون بر شمشیر

در جمهوری اسلامی روز پرستار را با ولادت حضرت زینب کبری علیها السلام برابر قرار داده‌اند؛ این هم معنای بزرگی دارد. زینب کبری علیها السلام یک

ص:663

نمونه ی برجسته ی تاریخ است که عظمت حضور یک زن را در یکی از مهمترین مسائل تاریخ نشان میدهد. اینکه گفته میشود در عاشورا، در حادثه ی کربلا، خون بر شمشیر پیروز شد - که واقعاً پیروز شد - عامل این پیروزی، حضرت زینب

علیها السلام بود؛ و الاّ خون در کربلا تمام شد. حادثه ی نظامی با شکست ظاهری نیروهای حق در عرصه ی عاشورا به پایان رسید؛ اما آن چیزی که موجب شد این شکست نظامی ظاهری، تبدیل به یک پیروزی قطعی دائمی شود، عبارت بود از منش زینب کبری علیها السلام؛ نقشی که حضرت زینب علیها السلام بر عهده گرفت؛ این خیلی چیز مهمی است.

این حادثه نشان داد که زن در حاشیه ی تاریخ نیست؛ زن در متن حوادث مهم تاریخی قرار دارد. قرآن هم در موارد متعددی به این نکته ناطق است؛ لیکن این مربوط به تاریخ نزدیک است، مربوط به امم گذشته نیست؛ یک حادثه ی زنده و ملموس است که انسان زینب کبری علیها السلام را مشاهده میکند که با یک عظمت خیره کننده و درخشنده ای در عرصه ظاهر میشود؛ کاری میکند دشمنی که به حسب ظاهر در کارزار نظامی پیروز شده است و مخالفین خود را قلع و قمع کرده است و بر تخت پیروزی تکیه زده است، در مقرر قدرت خود، در کاخ ریاست خود، تحقیر و ذلیل شود؛ داغ ننگ ابدی را به پیشانی او میزند و پیروزی او را تبدیل میکند به یک شکست؛ این کار زینب کبری علیها السلام است. زینب علیها السلام نشان داد که میتوان حجب و عفاف زنانه را تبدیل کرد به عزت مجاهدانه، به یک جهاد بزرگ.

عظمت خطبه ی تاریخی حضرت زینب علیها السلام

آنچه که از بیانات زینب کبری علیها السلام باقی مانده است و امروز در دسترس ماست، عظمت حرکت زینب کبری را نشان میدهد. خطبه ی فراموش نشدنی زینب کبری علیها السلام در بازار کوفه یک حرف زدن معمولی نیست،

ص: 664

اظهار نظر معمولی یک شخصیت بزرگ نیست؛ یک تحلیل عظیم از وضع جامعه ی اسلامی در آن دوره است که با زیباترین کلمات و با عمیق ترین و غنی ترین مفاهیم در آن شرایط بیان شده است. قوت شخصیت را ببینید؛ چقدر این شخصیت قوی است. دو روز قبل در یک بیابان، برادر او را، امام او را، رهبر او را با این همه عزیزان و جوانان و فرزندان و اینها از بین برده اند، این جمع چند ده نفره ی زنان و کودکان را اسیر کرده اند، آورده اند در مقابل چشم مردم، روی ستر اسارت، مردم آمده اند دارند تماشا میکنند، بعضی هلهله میکنند، بعضی هم گریه میکنند؛ در یک چنین شرایط بحرانی، ناگهان این خورشید عظمت طلوع میکند؛ همان لحنی را بهکار می برد که پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام بر روی منبر خلافت در مقابل امت خود به کار میبرد؛ همان جور حرف می زند؛ با همان جور کلمات، با همان فصاحت و بلاغت، با همان بلندی مضمون و معنا:

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخُتْلِ»

ای خدعه گرها، ای کسانی که تظاهر کردید! شاید خودتان باور هم کردید که دنباله رو اسلام و اهل بیت علیهم السلام هستید؛ اما در امتحان این جور کم آوردید، در فتنه این جور کوری نشان دادید.

«هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ وَالْعُجْبُ وَالشَّنْفُ وَالْكَذِبُ وَمَلَقُ الْإِمَاءِ وَغَمَزُ الْأَعْدَاءِ»

شما رفتارتان، زبان_تان با دل_تان یکسان نبود. به خودتان مغرور شدید، خیال کردید ایمان دارید، خیال کردید هم_چنان انقلابی هستید، خیال کردید هم_چنان پیرو امیرالمؤمنین علیه السلام هستید؛ در حالی که واقع قضیه این نبود. نتوانستید از عهده ی مقابله ی با فتنه برب_یای_ید، نتوانستید خودتان را نجات دهید.

«مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الْبَتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا»؛(1)

ص: 665

1- . الإحتجاج، ج 2، صص 29-30.

مثل آن کسی شدید که پشم را میریسد، تبدیل به نخ میکند، بعد نخ_ها را دوباره باز میکند، تبدیل میکند به همان پشم یا پنبه ی نریسیده. با بی بصیرتی، با نشناختن فضا، با تشخیص ندادن حق و باطل، کرده های خودتان را، گذشته ی

خودتان را باطل کردید. ظاهر، ظاهر ایمان، دهان پر از ادعای انقلابیگری؛ اما باطن، باطن پوک، باطن بی مقاومت در مقابل بادهای مخالف. این، آسیب شناسی است.

با این بیان قوی، با این کلمات رسا، آن هم در آن شرایط دشوار، این گونه صحبت میکرد. این جور نبود که یک عده مستمع جلوی حضرت زینب علیها السلام نشسته باشند، گوش فرا داده باشند، او هم مثل یک خطیبی برای اینها خطبه بخواند؛ نه، یک عده دشمن، نیزه داران دشمن دور و برشان را گرفته اند؛ یک عده هم مردم مختلف الحال حضور داشتند؛ همانهایی که مسلم را به دست ابن زیاد دادند، همانهایی که به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و تخلف کردند، همانهایی که آن روزی که باید با ابن زیاد در می افتادند، توی خانه هایشان مخفی شدند - اینها بودند توی بازار کوفه - یک عده هم کسانی بودند که ضعف نفس نشان دادند، حالا هم نگاه میکنند، دختر امیرالمؤمنین را می بینند، گریه میکنند. حضرت زینب کبری علیها السلام با این عده ی ناهمگون و غیر قابل اعتماد مواجه است، اما این جور محکم حرف میزند. او زن تاریخ است؛ این زن، دیگر ضعیفه نیست. نمیشود زن را ضعیفه دانست. این جوهر زنانه ی مؤمن، این جور خودش را در شرایط دشوار نشان میدهد. این زن است که الگوست؛ الگو برای همه ی مردان بزرگ عالم و زنان بزرگ عالم. انقلاب نبوی و انقلاب علوی را آسیب شناسی میکند؛ میگوید شماها نتوانستید در فتنه، حق را تشخیص بدهید؛ نتوانستید به وظیفه تان عمل کنید؛ نتیجه این شد که جگرگوشه ی پیغمبر سرش بر روی نیزه رفت. عظمت زینب علیها السلام را اینجا می_شود فهمید.

ص: 666

منطق اسلام درباره ی شخصیت زن

روز پرستار، سالروز ولادت حضرت زینب علیها السلام است؛ این هشدار به زنان ماست: نقش خودتان را پیدا کنید. عظمت زن بودن را در آمیختن حجب و حیا و عفاف زنانه با عزت مسلمانانه و مؤمنانه، درک کنید. زن مسلمان ما این جور است.

دنیای فاسد غرب خواستند بروز زن را، شخصیت زن را در روش_های غلط و انحرافی که همراه با تحقیر جنس زن است، بهزور به ذهن دنیا فرو کنند: زن برای اینکه شخصیت خودش را نشان بدهد، بایستی برای مردان چشم نواز باشد. این شد شخصیت برای یک زن؟! بایستی حجاب و عفاف را کنار بگذارد، جلوه گری کند تا مردها خوششان بیاید. این تعظیم زن

است یا تحقیر زن؟ این غربِ مستِ دیوانه ی از همهجا بی خبر، تحت تأثیر دست_های صهیونیستی، این را به عنوان تجلیل از زن علم کرد؛ یک عده هم باور کردند.

عظمت زن به این نیست که بتواند چشم مردها را، هوس هوسرانان را به خودش جلب کند؛ این افتخاری برای یک زن نیست؛ این تجلیل زن نیست؛ این تحقیر زن است. عظمت زن آن است که بتواند حجب و حیا و عفاف زنانه را که خدا در جبلت زن ودیعه نهاده است، حفظ کند؛ این را بیامیزد با عزت مؤمنانه؛ این را بیامیزد با احساس تکلیف و وظیفه؛ آن لطافت را در جای خود بهکار ببرد، آن تیزی و بُرندگی ایمان را هم در جای خود بهکار ببرد. این ترکیب ظریف فقط مال زنهاست؛ این آمیزه ی ظریف لطافت و بُرندگی، مخصوص زنهاست؛ این امتیازی است که خدای متعال به زن داده است؛ لذا در قرآن به عنوان نمونه ی ایمان - نه نمونه ی ایمان زنان، نمونه ی ایمان همه ی بشر؛ زن و مرد - دو زن را مثال می_زند:

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ» (1)

ص: 667

1- . «و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مَثَل زده است.» تحریم، 11.

و «و مَرَّيْمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ»؛ (1)

یکی زن فرعون است، دومی هم حضرت مریم است. اینها اشاره ها و نشانه هایی است که منطق اسلام را نشان میدهد.

انقلاب اسلامی؛ انقلابی زینبی

انقلاب ما انقلاب زینبی است. از اول انقلاب، زنان یکی از برجسته ترین نقش_ها را در این انقلاب ایفا کردند؛ هم در خود حادثه ی بزرگ انقلاب، هم در حادثه ی بسیار بزرگ هشت سال دفاع مقدس، نقش مادران، نقش همسران، از نقش مجاهدان اگر سنگین تر و دردناک تر و تحمل طلب تر نبود، یقیناً کمتر نبود. مادری که جوان خودش را، عزیز خودش را،

دسته ی گل خودش را، هجده سال، بیست سال - کمتر، بیشتر - پرورش داده، با آن محبت مادرانه او را به ثمر رسانده، حالا او را به طرف میدان جنگ میفرستد، که معلوم نیست حتی جسد او هم برخواهد گشت یا نه. این کجا، رفتن خود این جوان کجا؟ که خُب، این جوان، با شور و هیجان جوانی، همراه با ایمان و روحیه ی انقلابیگری، حرکت میکند و می رود. کار این مادر، از کار آن جوان اگر بزرگتر نباشد، کوچکتر نیست. بعد هم که جسد او را برمیگردانند، افتخار میکند که بچه ی من شهید شده. اینها چیز کمی است؟ این، حرکت زنانه، حرکت زینب گون در انقلاب ما بود. عزیزان من، خواهران، برادران! انقلاب ما این جوری پیش رفت. قدرت و عظمت این انقلاب به این چیزهاست؛ به دل دادن به معنویت، مجذوب شدن در مقابل لطف الهی.

تجلی معنویت حضرت زینب علیها السلام در مصاف با دشمن

وقتی که دشمن میخواهد زینب کبری علیها السلام را به آنچه که برایش پیش آمده، شماتت کند، میفرماید:

ص: 668

1- . «و همچنین به مریم دختر عمران.» تحریم، 12.

«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» (1)

جز زیبایی، چیزی ندیدم. برادرانش، فرزندان، عزیزانش، نزدیک ترین یارانش، اینها در مقابل چشمش قطعه قطعه شدند، به خاک و خون تپیدند، خون_شان ریخته است، سرهایشان بالای نیزه رفته است؛ میگوید جمیل، زیبا! این چه جور زیبایی یی است؟ این زیبایی را همراه کنید با آنچه که نقل شده است که زینب کبری علیها السلام حتی در شب یازدهم، نماز شبش ترک نشد. (2) در طول دوران اسارت، انقطاع الی الله اش، دلبستگی اش به خدای متعال، رابطه اش با خدای متعال سست نشد، کم نشد، بلکه بی_ش_تر شد.

عظمت زینب کبری علیها السلام

این زن، الگوست. الگو برای همه ی مردان بزرگ عالم و زنان بزرگ عالم. انقلاب نبوی و انقلاب علوی را آسیب شناسی میکند؛ میگوید شماها نتوانستید در فتنه، حق را تشخیص بدهید؛ نتوانستید به وظیفه تان عمل کنید؛ نتیجه این شد که جگرگوشه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله سرش بر روی نیزه رفت. (3) عظمت زینب علیها السلام را اینجا میشود فهمید.

1389-4-23

انگیزه ی معجزه گر

وقتی من و شما میدانیم کاری که میخواهیم انجام بدهیم، کاری که داریم انجام میدهیم؛ کاری است برای خدا، کاری است برای نظام اسلامی، کاری است برای مردم و به سود مردم، و خدا این را می بیند، و اگر دیگران نفهمند، دیگران ما را تحسین نکنند، آفرین نگویند، برای ما

ص:669

1- . الفتوح، ج 5، ص 122؛ اللهوف، ص 94؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 116.

2- . زینب الكبرى، النقدی، ص 58.

3- . الطبقات الكبرى، خامسه 1، ص 483؛ تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 245؛ مشیر الأحزان، ص 60؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 225.

کف نزنند؛ اما خدای متعال می بیند و قدر میداند و پاداش میدهد. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا فرمود:

«أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ» (1)

می بینم که کار من زیر نظر خداست.

با این دید، این میشود آن انگیزه ای که با وجود آن، انسان هرگز دیگر بیکار نمیماند. و اسلام و تاریخ اسلام و وجود مقدس خاتمالانبیا صلی الله علیه و آله در تقویت این انگیزه و شناخت مواقع وجود این انگیزه و بهره برداری از آن به نفع اهداف و آرمانها، غوغایی کردند. انسان وقتی که تاریخ اسلام را نگاه میکند، می بیند در این خصوص غوغاست

1389-7-14

اهتمام به شکر نعمت زندگی در دولت حق

شما بحمدالله جوانهایی هستید که خدای متعال به شماها توفیق داده در محیط دینی و اسلامی پرورش پیدا کنید؛ این فرصت خیلی خوبی است؛ این شبیه همان چیزی است که امام حسین علیه السلام در دعای عرفه به خدای متعال عرض میکند و میگوید: من تو را شکر میکنم که مرا در دولت اسلام- دولت پیغمبر صلی الله علیه و آله - به وجود آوردی. (2) البته فاصله ی ما با او خیلی زیاد است؛ فاصله ی زمین تا آسمان است؛ اما در آن جهت_یم. این برای ما توفیقی است، برای شما جوانها توفیقی است.

1389-7-27

نهم دی؛ نشانه ی بصیرت

می بینید مردم پایبندی شان به مسائل دینی و ارزشهای معنوی بیشتر شده است. کی در کشور ما این همه جوان در مراسم معنوی شرکت

ص: 670

1- . اللهوف، ص 69؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 46.

2- . إقبال الأعمال، ج 2، صص 74_75؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 217.

میکردند؛ در مراسم عبادی ماه رمضان، در روز عید فطر؟ این اجتماعات عظیم، این روشن بینی مردم در زمینه ی مسائل سیاسی، سابقه نداشته است. بعد از اهانتی که در روز عاشورای سال 88 به وسیله ی یک عده تحریک شده، نسبت به امام حسین علیه السلام انجام گرفت، دو روز فاصله نشد که مردم در روز نهم دی توی خیابانها آمدند و موضع صریح خودشان

را علنی ابراز کردند. دستهای دشمن و تبلیغات دشمن، نه فقط نتوانسته مردم را از احساسات دینی عقب بنشانند، بلکه روزبه روز این احساسات تندتر و این معرفت عمیق تر شده است.

1389-10-19

نزول برکت مستمرّ اباعبدالله علیه السلام

خوشبختانه جوانهای ما با دلهای پاکشان، با دلهای نورانی شان، با حضورشان در مراسم گوناگون، رحمت الهی را جلب میکنند؛ و یکی از موارد جلب رحمت الهی، همین نهم دی بود. به برکت یاد حسین بن علی، سیدالشهدا سلامالله علیه، مردم در صحنه آمدند و بساط فتنه گران را جمع کردند.

1389-10-19

امتحانهای الهی

خدای متعال هر امتحانی که میکند، یک نمره میدهد. وقتی در یک امتحانی، یک کسی، یک جمعیتِی، یک ملتِی قبول شدند، خدای متعال به اینها نمره میدهد؛ نمره این است که اینها را بالا می آورد. امتحانهای الهی اینجوری است. همینطور که اگر در امتحان بد عمل کنیم و امتحان را ببازیم، خدای متعال نمره ی مردودی میدهد و آن مردودی عبارت است از تنزل و انحطاط - انسان از آنی که بود، بدتر میشود -

ص: 671

در قبولی هم همینجور است؛ ملتها را بالا میبرد.

در یک دوره ای مردم در یک امتحانی شکست خوردند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام را در محراب عبادت به خون کشیدند. (1) خُب، امتحان بدی بود. چرا باید وضع جامعه ای به آنجا برسد که کسی مثل آن مجسمه ی عدالت و معنویت و توحید، به دست اشقی الناس (2) به خون کشیده شود؟ این نشان دهنده ی امتحان بدی بود که مردم دادند. وقتی این

امتحان را دادند، مردود شدند؛ لذا خدا اینها را پایین آورد؛ کارشان به آنجا رسید که حسین بن علی علیه السلام را جلوی چشم آنها کشتند!

وقتی امتحان خوب بدهید، خدا شما را بالا میبرد.

1390-3-25

استفاده از مضامین دعای عاشقانه ی عرفه در مدیحه سرایی

شما [مداحان] میتوانید مضامین دعای عرفه ی سیدالشهدا علیه السلام را به شعر بیاورید. دعای عرفه ی امام حسین علیه السلام عاشقانه است. حضرت سجّاد علیه السلام هم برای روز عرفه دعا دارند - در صحیفه ی سجّادیه، دعای چهلوهفتم، دعای روز عرفه است - آن هم بسیار دعای پرمغز و پرمضمونی است؛ اما دعای امام حسین علیه السلام عاشقانه است، یک چیز دیگر است. اگر چنانچه آشنا بشوید، انس پیدا کنید، دقت کنید، از یک فقره ی این دعا میتوانید یک قصیده، یک مجموعه، یک قطعه، یک غزل خیلی قشنگ از آب در بیاورید.

توصیه هایی در بیان مصیبت کربلا

درباره ی مصیبت حضرت ابوالفضلعلیهالصلّاهوالسّلام به نظرم میرسید که یکی از بخشهای مهم و جذّابی که میتواند این مصیبت را بیان کند، همان زبان حالِ مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام است؛ همان «لَا تَدْعُونِي وَبِكِ

ص: 672

1- . الفتوح، ج 4، ص 278؛ الأمالی، طوسی، ص 365؛ بحار الأنوار، ج 42، ص 281.

2- . الطبقات الكبرى، ج 3، ص 25؛ شرح الأخبار، ج 2، ص 429؛ بحار الأنوار، ج 42، ص 237.

أَمَّا بِنِينِ» (1) یا آن شعر دیگری که به ایشان منسوب است. (2) خب، این دو تا شعر است. الب_ته اینها ترجمه ی شعری هم شده، ترجمه ی خیلی جالبی نیست، خیلی قوی نیست؛ اما خود این یک عرصه است: مادری است؛ صورت قبر چهار جوانش را که در کربلا شهید شدند، در بقیع میکشد و نوحه سرایی میکند و حماسه می آفریند. (3) همه اش اشک ریختن و تو سر زدن هم نیست - البته اشک ریختن هست، اشکالی هم ندارد - بلکه حماسه آفرینی است، افتخار به این جوانهاست.

این یک عرصه ی خیلی خوبی است، که از این گونه عرصه ها برای مصیبت خیلی باید استفاده کرد. یا توصیف بعضی از حالات روحی قهرمانان کربلا، از جمله شبیه آنچه که عمّان سامانی گفته، که لحظات رفتن حضرت سیدالشهدا علیه السلام به عرصه ی میدان را تصویر میکند (4) - حالا چقدر واقعیت دارد، من نمیدانم؛ البته روضه خوان ها میخوانند - که حضرت زینب علیها السلام آمدند جلو، راه را گرفتند و گفتگویی بین این دو بزرگوار انجام گرفت. (5)

1390-4-13

تجسد معنای پاسداری از دین در وجود امام حسین (علیه السلام)

این ابتکار جالب که روزی به نام پاسدار را ارتباط بدهند با میلاد مسعود سیدالشهدا علیه السلام ، یک ابتکار پرمغز و جهت دهی است. باید از کسانی که اول این فکر به ذهن آنها رسیده و ما را متوجه به این معنا کردند، تشکر کرد؛ زیرا داعیه ی سپاه پاسداران، داعیه ی بزرگی است؛ پاسداری از انقلاب اسلامی، که حالا مختصری عرض خواهیم

ص: 673

1- . «مرا دیگر مادر پسران مخوان» العباس، مقررّم، ص 348.

2- . همان، صص 348-349.

3- . مقاتل الطالبیین، ص 56؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 40.

4- . گنجینه ی اسرار، صص 76-88.

5- . همان، ص 76.

کرد. این معنا - معنای پاسداری - با همه ی ابعاد آن، با همه ی ابزارها و وسایل ممکن، در وجود مقدّس سیدالشهدا علیه السلام متجسّد است؛ نه اینکه دیگران نکردند یا نخواستند بکنند، بلکه به این معنا که خانه ی پُر این حرکت در رفتار دوران ده ساله ی (1) امامت سیدالشهدا علیه السلام تحقق پیدا کرده است. تمام راه هایی که میشود فرزند پیغمبر از آن راه ها استفاده کند، برای حفظ میراث عظیم اسلام - که میراث جدّ او و پدر او و پیروان راستین آنهاست - در زندگی سیدالشهدا علیه السلام محسوس است؛ از تبیین و انذار، از تحرّک تبلیغاتی، از بیدار کردن و حسّاس کردن وجدانهای عناصر خاص - همین خواص که ما تعبیر میکنیم - در آن خطبه ی منی، اینها همه در طول زندگی سیدالشهدا علیه السلام است. بعد هم ایستادگی در مقابل یک انحراف بزرگ با قصد مجاهدت با جان؛ نه اینکه امام حسین علیه السلام از سرنوشت این حرکت بی اطلاع بود؛ نه، اینها امام بودند. مسئله ی معرفت امام و علم امام و آگاهی وسیع امام، بالاتر از این حرفهایی است که ماها در ذهنمان می گنجد؛ بلکه به معنای ترسیم یک دستورالعمل می ایستد، تسلیم نمیشود، مردم را به یاری می طلبد، بعد هم وقتی یک عده ای پیدا میشوند - که همان اهل کوفه باشند - و اظهار میکنند که حاضرند در کنار آن بزرگوار در این راه قدم بگذارند، (2) حضرت درخواست آنها را اجابت میکند و به طرف آنها میرود؛ بعد هم در میانه ی راه پشیمان نمیشود.

بیانات امام را که انسان نگاه میکند، می بیند حضرت عازم و جازم بوده است برای اینکه این کار را به پایان ببرد. اینکه در مقابله با حرکت انحرافی فوق العاده خطرناک آن روز، امام حسین علیهماالسلام می ایستد، این میشود یک درس، که خود آن بزرگوار هم همین را تکرار کردند؛

ص: 674

1- . تاریخ موالید الأئمه، ص 20؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 200.

2- . أنساب الأشراف، ج 3، ص 224؛ الفتوح، ج 5، صص 27-28؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج 1، ص 283؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 334.

یعنی کار خودشان را به دستور اسلام مستند کردند:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يَغْيِرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ» (1)

حضرت این را بیان کردند؛ یعنی من وظیفه ام این است، کاری که دارم انجام میدهم، بایستی ابراز مخالفت کنم، باید در جاده ی مخالفت و ایستادگی قدم بگذارم؛ سرنوشت هرچه شد، بشود؛ اگر سرنوشت پیروزی بود، چه بهتر؛ اگر شهادت بود، باز هم چه بهتر. یعنی این جوهری امام حسین علیه السلام حرکت کردند.

حرکت امام علیه السلام ، ضامن حفظ اسلام و ارزشها

این شد ایثار کامل، و اسلام را هم حفظ کرد. همین حرکت، اسلام را حفظ کرد؛ همین حرکت، موجب شد که ارزشها در جامعه پایدار بشوند، بمانند. اگر این خطر را نمیپذیرفت، حرکت نمیکرد، اقدام نمیکرد، خونس ریخته نمیشد؛ آن فجایع عظیم برای حرم پیغمبر، دختر امیرالمؤمنین و فرزندان خاندان پیغمبر پیش نمی آمد؛ این واقعه در تاریخ نمیماند. این حادثه ای که میتوانست جلوی آن انحراف عظیم را بگیرد، باید به همان عظمت آن انحراف در ذهن جامعه و تاریخ، شوک ایجاد میکرد و کرد. این فداکاری امام حسین علیه السلام است.

قیام امام حسین علیه السلام ؛ اقدامی خارق العاده و استثنایی

البته به زبان هم گفتن اینها آسان است. کاری که امام حسین علیه السلام کردند، یک کار فوق العاده ای است؛ یعنی ابعاد آن از آنچه که ما امروز محاسبه میکنیم، خیلی بالاتر است. ما جوانبش را، ریزه کاری هایش را

ص: 67

1- . «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال میشمارد، و پیمان خدا را می شکند (و به عدالت رفتار نمیکند)، و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند، آن گاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع برنیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج 4، ص 304.

غالباً ندیده میگیریم. من یک بار در یک صحبتی، صبر امام حسین علیه السلام را تشریح کردم. صبرش فقط این نبود که بر تشنگی صبر کند، بر کشته شدن یاران صبر کند؛ اینها صبر آسان است. صبر سخت تر این است که دیگران، افراد

صاحب نفوذ، افراد آگاه، افراد محترم هی بگویند آقا نکنید، این کار غلط است، این کار خطرناک است. هی ایجاد تردید کنند. کی ها؟ افرادی مثل عبدالله بن جعفر، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عباس؛ این شخصیت های برجسته ی بزرگ آن روز دنیا؛ آقازاده های مهم اسلام، اینها هی بگویند نکن این کار را. (1) هر که باشد، اگر چنانچه آن عزم و آن اراده و آن ثبات در او نباشد، با خودش فکر میکند که من دیگر تکلیفی ندارم؛ اینها که دارند این جور میگویند، دنیا هم که دارد آن جور حرکت میکند، بگوییم و بگذریم.

آنکه در مقابل این اظهارات، در واقع وسوسه ها، تردیدافکنی ها، راه شرعی درست کردن ها بایستد و دلش نلرزد و قدم در این راه بگذارد، او همان کسی است که میتواند این تحوّل عظیم را به جود بیاورد. و امام بزرگوار ما در این جهت تشبّه کردند و اقتفاء کردند به سید و سالار شهیدان، که من یک وقتی گفتم و حالا نمیخواهیم وارد این مقوله بشویم؛ شرحش مفصل است. این پاسداری امام حسین علیه السلام است.

سپاه؛ دنباله رو مسیر امام حسین علیه السلام

سپاه در واقع با این نام گذاری، با لطافت می خواهد بگوید که من در این راه قدم میگذارم؛ خیلی خب مبارک است و خیلی بزرگ و مهم است، جا هم دارد. میشود آدمهای عیب جو و نکته بین و نکته سنج بیایند بگویند فلان جا این اشتباه بود، فلان جا غلط بود، فلان کس این جور رفتار کرد. بر همه ی جریانها و واحدها و آدمها و شخصیت های حقیقی و حقوقی میشود ایراد گرفت؛ اما اگر منصفانه به

ص: 676

1- . الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 447؛ مناقب الإمام امیرالمؤمنین، ج 2، ص 262؛ مروج الذهب، ج 3، ص 54-56؛ دلائل الإمامه، ص 181-182؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 366.

حرکت سپاه پاسداران نگاه کنیم، از روز اول تا امروز، می بینیم انصافاً سپاه به قول خودش عمل کرده؛ حقاً و انصافاً سپاه در این راه ایستاده است. آدمها می آیند و میروند؛ اما آن هویت جمعی محفوظ میماند.

اهمیت دهه ی اول ذیحجه

در قرآن میفرماید:

«وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ» (1)

در حدیث دارد که «ایام معلومات» که خدای متعال به ذکر در این ایام دستور داده است، همین ده روز اول ذیحجه است. (2) در این ده روز، روز عرفه وجود دارد، که روز دعا و استغفار و توجه است. دعای سراسر عشق و شور و سوز در روز عرفه، که سیدالشهدا، امام حسین علیه السلام، در مراسم عرفات انشاء فرموده است، (3) نشان دهنده ی آن روحیه ی شیدایی و عشق و شوری است که پیروان اهل بیت علیهم السلام در یک چنین ایامی باید داشته باشند. این ایام را قدر بدانید.

1390-9-6

برخی از خصوصیات مهم عاشورا

امروز مقارن با اول محرم است. تناسبی هست میان هویت و حقیقت بسیج با هویت محرم و عاشورا. بسیج افتخار دارد که پیرو مکتب عاشوراست. البته عاشورا، اوج فداکاری و ایثار است. همه ی تاریخ، همه ی عالم، مسئله ی عاشورا و حسین بن علی علیه السلام و اصحاب وفادار او را با این خصوصیت شناخته اند؛ فداکاری، ایثار در راه خدا و در

ص: 677

1- . حج، 28.

2- . صحیح البخاری، ج 2، ص 7؛ تهذیب الأحكام، ج 5، ص 447؛ بحار الأنوار، ج 96، ص 309.

3- . إقبال الأعمال، ج 2، ص 74؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 214.

راه تحقق اهداف الهی؛ لیکن مسئله ی عاشورا فقط این نیست. بله، برجسته ترین و نمایانترین خصوصیت عاشورا، همین فداکاری و شهادت است؛ ولی در ماجرای عاشورا، حقایق دیگری هم وجود دارد.

از آغاز حرکت از مدینه، بذر معرفت پاشیده شد - این یکی از خصوصیات حادثه ی عاشورا است - بذر بصیرت پاشیده شد. اگر مردمی، امتی از بصیرت برخوردار نباشند، حقایق گوناگون، کار آنها را اصلاح نخواهد کرد؛ گره از مشکلات آنها گشوده نخواهد شد. بنابراین؛ اخلاص، موقع شناسی، پاشیدن بذر یک حرکت فزاینده ی تاریخی، از خصوصیات مهم عاشورا است.

ماجرا فقط در ظهر عاشورا تمام نشد؛ در واقع از ظهر عاشورا یک جریانی در تاریخ شروع شد، که همچنان رو به افزایش و گسترش است. بعد از این هم همین خواهد بود. امام حسین علیه السلام برای اعلا ی کلمه ی حق و برای نجات خلق، همه ی داشته های خود را به میدان آورد. این برخی از خصوصیات است که انسان به طور کلی در ماجرای عاشورا میتواند ببیند و نشان بدهد.

سایت جامع سربازان اسلام

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن اعدائهم

لیبک یا خامنه ای ، لیبک یا حسین(ع) است